

پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه

تألیف:
دکتر مجید معارف



نام کتاب: پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه

تألیف: دکتر مجید معارف

ناشر: مؤسسه فرهنگی و هنری ضریح

تهران، صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۳۶۸

نوبت چاپ: اول / ۱۳۷۴

حروفچینی: واژه آرا

طرح جلد: مرتضی یمانی

چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

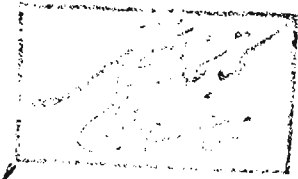
توزیع: شرکت بهنشر (انتشارات آستان قدس رضوی)

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۳۰۰ تومان

تقدیم

این پژوهش مختصر را تقدیم می‌کنم به:
صاحب مذهب و بنیانگذار حدیث شیعه ابو عبدالله جعفر بن محمد بن صادق (ع)،
به علمای بزرگ تشیع که با مجاهدت‌های خستگی‌ناپذیر، شجره طیبه حدیث را در
دوره‌های مختلف آبیاری نمودند،
به منادی اسلام ناب محمدی در عصر حاضر امام راحل رضوان الله تعالی علیه،
به همه اندیشمندان، جستجوگران، حقیقت‌جویان بالاخص حوزه‌های علمی و دینی و
به هر کس که در این مسیر پرفراز و نشیب دستم را گرفت و کلمه‌ای آموخت.
و من الله التوفیق
مؤلف



پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه

از آغاز تا پایان قرن پنجم

تألیف:
دکتر مجید معارف

۱۷	پیشگفتار
۲۱	دوره اول - دوران علی تا عصر امام سجاد (ع)
	فصل اول - بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعه در قرن اول
۲۳	الف - بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی
۲۸	ب - بررسی اوضاع فرهنگی
۳۵	فصل دوم - آثار و موارث حدیثی شیعه در قرن اول هجری
۳۵	بخش اول - موارث اختصاصی ائمه (ع)
۳۶	بررسی کتاب علی (ع) یا جامعه
۳۸	محتوای کتاب جامعه
۴۱	اسناد و مدارک روایات کتاب علی
۴۲	راویان کتاب علی (ع)
۴۵	بررسی "صحیفه علی" در منابع اهل سنت
۵۱	بخش دوم - موارث عمومی شیعه در قرن اول
۵۱	۱ - نهج البلاغه و مستدرکات آن
۵۷	بررسی مسئله اسناد نهج البلاغه به علی (ع)
۶۰	بررسی اشکال مطلب اول
۶۲	بررسی اشکال مطلب دوم
۶۵	۲ - صحیفه سجادیه و ملحقات آن
۶۸	۳ - کتب حدیثی اصحاب ائمه در قرن اول
۷۵	۴ - روایات متفرقه ائمه (ع) در قرن اول هجری
۷۹	دوره دوم - عصر صادقین علیهما السلام
۸۱	فصل اول - تولد، ظهور و انتشار حدیث شیعه
	بخش اول - اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه اسلامی در این
۸۱	دوران

- ۱۸۸ ۴- اهمیت اصول اربعماه
- ۱۹۲ ۵- عصر پیدایش اصول اربعماه
- ۱۹۴ ۶- از اصول اربعماه تا کتب اربعه، سخنی در سرنوشت اصول
- ۱۹۶ ۷- اصول موجود تا عصر ما
- ۲۱۳ ۸- صاحبان کتاب در باران امام پنجم تا امام هفتم به روایت نجاشی
- ۲۱۶ الف - صاحبان کتاب در باران صادقین به روایت نجاشی
- ۲۳۲ ب - صاحبان کتاب در باران امام هفتم به روایت نجاشی
- ۲۳۴ فصل دوم - تحقیقی در اصالت حدیث شیعه
- ۲۳۵ بخش اول - انطباق حدیث شیعه با سنت نبوی
- ۲۳۶ الف - ملاحظه کیفیت علم امامان شیعه
- ۲۴۲ ب - وجود کتاب علی (ع) یا جامعه در اختیار ائمه
- ۲۴۳ ج - استننان به سنت نبوی در روایات اهل بیت
- ۲۴۶ اقدامات صادقین و شواهد تاریخی
- ۲۴۶ ۱- نقد رأی و قیاس
- ۲۵۰ ۲- تکیه بر ریشه احکام، اسناد به رسول خدا (ص)
- ۲۵۱ ۳- اقرار بر و اعترافات
- ۲۵۲ ۴- مناظره‌ها و احتجاجات
- ۲۵۶ د- بی‌نیازی امامان در مسئله اسناد و عدم احتیاج به وجود مشایخ
- ۲۶۰ توضیحی در معنی اسناد عنه
- ۲۶۳ جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
- ۲۶۴ بخش دوم - بررسی عنصر تقیه در حدیث شیعه
- ۲۶۵ تقیه از نظر لغوی و اصطلاحی
- ۲۶۶ تقیه از نظر قرآن و حدیث
- ۲۶۸ تقیه در روایات شیعه
- ۲۶۹ ارتباط تقیه با شرایط سیاسی شیعه
- ۲۷۳ صدور حدیث در شرایط تقیه
- ۲۷۳ فوائد صدور حدیث در شرایط تقیه
- ۲۷۶ مشکلات ناشی از صدور حدیث در شرایط تقیه

- ۲۷۶ ۱- حیرت در شناخت حقیقت
- ۲۷۹ ۲- حیرت در عمل به تکالیف دینی
- ۲۸۰ چاره‌جویی‌ها و تدابیر
- ۲۸۳ نمونه‌هایی از روایات تقیه‌آمیز
- ۲۸۴ ۳- کم و زیاد شدن نصوص دینی
- ۲۸۹ بخش سوم - سیاست‌های صادقین (ع) در مواجهه با فرق انحرافی
- ۲۹۰ الف - برخورد هدایتی و جذب مخالفان
- ۲۹۲ ب - برخورد دفعی و مبارزه منفی
- ۲۹۴ ۱ صادقین (ع) و برخورد با غلات
- ۲۹۴ ۱- غلو از نظر لغوی و اصطلاحی و بررسی سابقه تاریخی غلات
- ۲۹۷ ۲- اعتقادات غلات
- ۲۹۸ ۳- نقش غلات در مسیر جعل حدیث
- ۳۰۵ ۴- اقدامات صادقین در برابر غلات
- ۳۰۵ الف - معرفی سیمای غلات و پرهیز دادن شیعیان از آنان
- ۳۰۷ ب - نفرین صریح و اظهار براءت از غلات
- ۳۰۸ ج - تکذیب عقاید غلات، تصحیح عقاید شیعیان
- ۳۱۲ د - تفسیق و تکفیر غلات
- ۳۱۳ بخش چهارم - اهتمام صادقین به صحت حدیث از نظر لفظ و معنی
- ۳۱۳ الف - امانت داری در ادای حدیث
- ۳۱۵ ب - تبیین مقاصد حدیث
- ۳۱۷ ج - تکذیب و تصدیق حدیث
- ۳۱۹ د - مقیاس‌های ائمه (ع) در شناخت حدیث صحیح
- ۳۲۵ دوره سوم - عصر شکل‌گیری فقه و حدیث
- ۳۲۷ تصویر کلی از این دوره
- ۳۲۹ گزارشی از وضع عمومی حدیث و محدثان در این دوره
- ۳۳۱ فصل اول - بررسی راویان و روایات امامان پس از صادقین (ع)
- ۳۳۸ سخنی در آثار و مؤلفات امام رضا (ع)
- ۳۳۹ بررسی مجموعه‌های مسائل در حدیث شیعه

- ۳۴۰ ۱- مسائل آزمونی
- ۳۴۱ ۲- مسائل شرعی روزمره
- ۳۴۲ مکتوبات ائمه در حدیث شیعه
- ۳۴۶ قرائنی چند در باب مکتوبات حدیثی
- ۳۴۷ بررسی ارزش مکتوبات حدیثی
- ۳۵۰ سرنوشت مکتوبات حدیثی، توقیعات، رسائل
- ۳۵۱ توقیعات امام مهدی (عج)
- ۳۵۲ فصل دوم - بررسی حدیث شیعه در کارنامه روایت و محدثین
- ۳۵۵ بخش اول - مراکز و پایگاه‌های حدیث شیعه
- ۳۵۶ محافل درسی در کوفه
- ۳۵۸ بیوتات حدیثی شیعه
- ۳۶۷ نگاهی به خاندان اعین در رساله ابو غالب زراری
- ۳۷۰ حوزه درسی بغداد
- ۳۷۴ حوزه درسی قم
- ۳۷۹ روابط حوزه‌ها با یکدیگر، اخذ و مبادله حدیث
- ۳۸۳ اختلاف و منازعات حوزه‌ها با یکدیگر
- ۳۸۴ الف - اختلاف عقاید، تفاوت سبک و سیره
- ۳۸۷ ب - اقدامات غلات و منحرفین مذهبی
- ۳۹۰ بخش دوم - بررسی سبک و سیره فنی مشایخ حدیث در این دوره
- ۳۹۴ دقت و مواظبت علمای شیعه بر نحوه تحمل حدیث
- ۳۹۹ دقت و امانت علمی در تحصیل حدیث
- ۴۰۱ دقت‌های رجالی در سند و طریق روایت
- ۴۰۳ الف - توجه به طریق صحیح و سند کامل
- ۴۰۵ ب - شناسایی راویان ضعیف و مجهول الحال
- ۴۰۶ ۱ - حوزه ایمان و عقاید راوی
- ۴۰۸ بررسی وضعیت راویان غیر دوازده امامی
- ۴۱۴ ۲- حوزه اخلاق و شخصیت راوی
- ۴۱۵ نمونه‌هایی از اسباب جرح و تضعیف راوی به گزارش متقدمان

- ۴۲۰ بخش سوم - نگاهی به تاریخچه علم رجال و سیر تحول آن در شیعه
- ۴۲۳ ۱- بررسی اختیار الرجال کشی
- ۴۲۶ ارزیابی سیره کشی در اختیار الرجال
- ۴۲۹ ۲- بررسی رجال نجاشی
- ۴۲۹ الف - تولد، وفات، نشو و نما، علمی
- ۴۳۳ ب - معرفی رجال نجاشی و بررسی انگیزه تألیف
- ۴۳۵ ج - ارزیابی سیره نجاشی در رجال
- ۴۳۷ د - نمونه‌هایی از رجال نجاشی
- ۴۳۹ هـ - بازشناسی سیره محدثان شیعه به روایت نجاشی
- ۴۴۰ ۳- بررسی فهرست شیخ طوسی
- ۴۴۲ ارزیابی و تحلیلی بر مقدمه فهرست
- ۴۴۷ ۴- بررسی رجال شیخ طوسی
- ۴۴۹ توضیحی بر باب چهاردهم: فیمن لم یرو عن الائمة
- ۴۵۲ بخش چهارم - گرایش محدثان در تدوین حدیث و تنظیم جوامع
- ۴۵۳ قرائنی در باب کتب اولیه
- ۴۵۷ دوره چهارم - پیدایش جوامع حدیثی
- ۴۶۰ فصل اول - محمد بن یعقوب کلینی و کتاب کافی
- ۴۶۲ مشایخ و شاگردان کلینی
- ۴۶۷ بررسی وجه تسمیه کتاب
- ۴۷۰ بررسی انگیزه کلینی در تألیف کتاب
- ۴۷۴ ملاحظاتی چند درباره سیره کلینی
- ۴۷۴ الف - بحثی در سند روایات
- ۴۷۵ ۱- وجود سند به صورت معنعن
- ۴۷۶ ۲- ارسال و تعلیق در سند روایات
- ۴۷۷ ۳- مشترکات در اسناد روایات
- ۴۸۰ ۴- وجود ضعفا در سند روایات
- ۴۸۰ ۵- بررسی مصادیق "عده" کلینی در "عدة من اصحابنا"
- ۴۸۲ ب - بحثی در متن روایات

- ۴۸۶ بازشناسی روایات صحیح در کافی
- ۴۸۹ ج - ماخذ کلینی در تألیف کافی
- ۴۹۲ فصل دوم: شیخ صدوق و من لایحضره الفقیه
- ۴۹۲ تولد و نشو و نمای اولیه
- ۴۹۶ مشایخ و شاگردان شیخ صدوق
- ۴۹۹ شرایط سیاسی و فرهنگی شیعه در عصر شیخ صدوق
- ۵۰۱ آثار و مؤلفات شیخ صدوق
- ۵۰۳ بررسی کتاب من لایحضره الفقیه
- ۵۰۴ تأملاتی در شناخت سیره صدوق در من لایحضره الفقیه
- ۵۰۴ الف - بررسی انگیزه مؤلف
- ۵۰۶ ب - مدارک صدوق در تألیف من لایحضر
- ۵۰۹ ج - بررسی روایات من لایحضر
- ۵۱۱ د - بررسی رجال و طرق شیخ صدوق در مشیخه
- ۵۱۵ هـ - جمع بندی و نتیجه گیری
- ۵۱۵ و - بررسی و تحقیق یک نظر
- ۵۱۸ فصل سوم: شیخ طوسی و تهذیب و استبصار
- ۵۱۸ تولد و نشو و نمای اولیه
- ۵۱۹ شیخ طوسی در بغداد
- ۵۲۱ حوزه بغداد در عصر شیخ طوسی
- ۵۲۲ الف - منکران حجیت خبر واحد
- ۵۲۳ ب - منکران حجیت اخبار ضعیف
- ۵۲۶ مشایخ شیخ طوسی
- ۵۲۹ آثار و مؤلفات شیخ طوسی - خط کلی آثار
- ۵۳۱ شیخ طوسی و تهذیب و استبصار
- ۵۳۲ تهذیب الاحکام در یک نگاه
- ۵۳۳ بررسی مقدمه تهذیب
- ۵۳۵ ناملاتی در سیره شیخ طوسی
- ۵۳۵ ۱- انگیزه و معیارهای اولیه

- ۵۳۷ ۲- تحول معیارهای نخستین
- ۵۳۷ الف - حذف سند روایات
- ۵۳۹ ب - خروج از مسائل و فتوای شیخ مفید، ابواب زیادات
- ۵۴۰ ۳- جرح و تعدیل در سیره شیخ
- ۵۴۲ استبصار در یک نگاه
- ۵۴۸ منابع و مآخذ

۱ پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين، الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله.

باحمد بی کران به درگاه ایزد منان و پس از نثار درود و صلوات به پیشگاه نبی رحمت و حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم و ابلاغ سلام و تحیت به اهل بیت و ذریه آن بزرگوار، خصوصاً بنیانگذار حدیث شیعیه و احیاگر سنت نبوی، امام به حق ناطق جعفرین محمد الصادق علیه السلام، چند جمله ای را به رسم پیشگفتار با خواننده گرامی در میان می گذارم.

می دانیم که پس از قرآن کریم، دومین مرجع شناخت احکام و عقاید اسلامی، عبارت از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و احادیث معصومین علیهم السلام می باشد. در این مورد خدای تبارک و تعالی با نزول آیه چهل و چهارم از سوره نحل، رسول خود را مکلف به تبیین مسائل قرآنی فرمود و نبی اکرم نیز با صدور حدیث ثقلین حجیت سنت و سیره عترت خویش را مورد امضاء قرار دارد. ضمن آن که عصمت و صلاحیت اهل بیت رسول خدا (ص)، در آیه سی و یکم از سوره احزاب و آیه هفتاد و نهم از سوره واقعه، مورد تأکید قرار گرفته است.

در بین مسلمین، اهل سنت مطابق بینش اعتقادی خود تنها حدیث رسول خدا (ص) را حجت دانسته و رجوع به آن را از ضروریات دینی می شمارند. ضمناً به عقیده آنان آراء صحابه و تابعین نیز به عنوان کارشناسان مذهب مورد قبول و اعتنا می باشد. به این ترتیب دانشمندان اهل سنت از ابتدای قرن دوم هجری درصدد جمع آوری و تدوین سخنان

رسول خدا (ص) برآمده و جوامع متعددی از بیانات آن بزرگوار فراهم نمودند. شرح این مطلب در کتب و مقالات مربوط به «تدوین حدیث اهل سنت» به طور مفصل درج شده است و ما در پرداختن این کتاب از بیان مجدد آن خودداری می‌کنیم. اما در مذهب شیعه از آن‌جا که امامان معصوم جانشینان قطعی رسول خدا (ص) بوده و از دو موهبت علم الهی و عصمت برخوردار می‌باشند، از همان آغاز قول و فعل آنان همانند قول و فعل رسول اکرم (ص) حجت شرعی قلمداد شده و به عنوان یک مأخذ در شناخت احکام و عقاید، محل رجوع شیعیان قرار گرفت. منتهی به طوری که از قرائن تاریخی برمی‌آید تا قبل از دوران امام باقر (ع) حدیث شیعه رواج و رونق چندانی ندارد. یکی از دلایل این مطلب را باید در وجود اختناق و فشار شدیدی دانست که در این دوران نسبت به شیعیان و امامان مذهب، معمول بوده است. چنانکه از امامانی که در این فاصله زندگی می‌کرده‌اند، آثار مفصل و قابل توجهی نیز در دست نمی‌باشد. به عکس در دوره امامان باقر و صادق علیهما السلام فرصتی طلایی به وجود آمد تا آن دو بزرگوار به نشر فقه و حدیث روی آورده و بنای محکمی در ساخت عقاید شیعه پی‌ریزی نمایند. مطلبی که در همین زمینه بسیار قابل توجه می‌باشد، اهتمام صادقین (ع) به ثبت و ضبط علوم دینی و نگهداری و مراقبت از جزوه‌های حدیثی است که این امور از طریق شاگردان آن دو سرور دنبال می‌شده است. به این ترتیب در اثر مساعی صادقین و تلاش راویان اولیه صدها اصل و جزوه حدیثی در ابواب گوناگون فقه و عقاید اسلامی به رشته تألیف کشیده شده که گرچه دست حوادث روزگار، بسیاری از آن‌ها را در کام فروکشید، لکن محتوای آن‌ها غالباً به کتب دوره‌های بعد منتقل گردید و در حال حاضر رجال نجاشی، فهرست شیخ طوسی و معالم العلماء ابن شهر آشوب معرف خوبی جهت پی بردن به نام و نشان این کتب و نویسندگان و مصنفان آن است. اهمیت این مطلب وقتی روشن می‌شود که در نظر گیریم در قرن اول هجری آموزش حدیث جنبه‌ای شفاهی داشته و نگارش آن دچار ممنوعیت بود و به طوری که گذشت، حدیث اهل سنت به فاصله یک قرن پس از صدور آن، مورد نگارش و تدوین رسمی قرار گرفت. مرحوم شیخ حرّعاملی در خاتمه کتاب «تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه» متذکر می‌شود که: "بزرگان شیعه در فاصله زندگی امیر مؤمنان تا شهادت امام حسن

عسکری (ع) متجاوز از شش هزار و ششصد کتاب و جزوه حدیثی به رشته تألیف کشیده‌اند. "این سخن، سخنی گزاف و مبالغه آمیز نمی‌باشد، جز آنکه باید گفت: حدیث شیعه علی‌رغم ظهور با برکت خویش که پرده حیرت را از مقابل دیدگان زدود، مع الوصف در مراحل بعدی با حوادث تلخ و شکننده‌ای نیز روبه‌رو گردید که در رأس آن می‌توان از فتنه غلات و دروغپردازان به عنوان عامل داخلی و فشار و استیلای خلفای جور به عنوان عامل خارجی نام برد. اما در شرایطی که تراکم این توطئه‌ها می‌توانست به انهدام کلی آثار و موارث اهل بیت (ع) بیانجامد، صادقین (ع) با سیاستی روشن و صریح به افشای ماهیت غلات پرداخته، قاطعانه آنان را از حوزه شیعیان دور ساختند، چنانکه رعایت اصل تقیه نیز سبب گردید تا کتب و موارث حدیثی به دور از دسترس اغیار قرار گرفته، در خفا و استتار مورد تدریس و انتشار قرار گیرد و به هر حال این تلاش‌ها که پس از وفات آن دو بزرگوار توسط امامان بعدی و علمای روشن ضمیر شیعه ادامه یافت موجب گردید تا علی‌رغم بازگشت خفقان و اختناق به حوزه شیعیان، حدیث شیعه همچنان به حیات معنوی خود ادامه دهد و برای همیشه معرفت و شناخت مذهبی را بارور سازد. علاوه بر آن، مساعی فوق سبب گردید تا موارث امامان (ع) از طریق نقل‌های سینه به سینه و ثبت در اصول و دفاتر اولیه، راه خود را به سمت مجموعه‌های بزرگ‌تر حدیثی در قرن سوم باز نموده و سرانجام با همت بلند و دست توانای محدثان سه‌گانه اولیه در کتب همیشه جاوید اربعه آرامش و استقرار یابد. کوتاه سخن آنکه تعمق در تاریخ حدیث شیعه بیانگر انبوهی از حوادث تلخ و شیرین در این عرصه و نشان دهنده تلاش‌ها و مجاهدت‌های بسیار بزرگان دین در مراقبت از معالم و موارث مذهبی می‌باشد و این جانب که از سالیان قبل با شوق فراوان در این مباحث به تأمل نشسته بودم با اشاره و تشویق برخی از اساتید فن تصمیم گرفتم به تحقیق و پژوهشی گسترده در این زمینه دست زدم و حاصل مطالعات خود را به علاقه‌مندان این مباحث تقدیم نمایم. آنچه انگیزه این جانب را در این خصوص مضاعف ساخت آن بود که در زمینه تاریخ حدیث شیعه هنوز کتاب مفصل و مستقلی به زبان فارسی تألیف نشده است و امید است که با عرضه این کتاب به حوزه علم و ادب تا حدودی خلأ موجود در این زمینه مرتفع گردد.

اما مطالعه و تحقیق در تاریخ حدیث شیعه، با توجه به شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تاریخ شیعه به چهار دوره قابل تقسیم است. بدیهی است که این ادوار تطور حدیث شیعه را از آغاز تا پایان قرن پنجم نشان می‌دهد:

دوره اول - دوران علی (ع) تا عصر امام سجاد (ع)

دوره دوم - عصر امامان باقر و صادق علیهما السلام

دوره سوم - عصر امام هفتم (ع) تا اواخر غیبت صغری

دوره چهارم - عصر تدوین و پیدایش جوامع حدیثی در شیعه

با بررسی و تحقیق در ادوار فوق روشن می‌گردد اسباب و عوامل متعددی وجود دارد که تفکیک این دوره‌ها را از یکدیگر الزامی می‌کند. گرچه در دوره‌های فوق مواردی هم به طور مشترک جلب نظر می‌کند. اما جهت حفظ تسلسل تاریخی در پیدایش و تطور حدیث شیعه طبقه‌بندی فوق یا طبقه‌بندی‌های مشابه آن امری ضروری است.

نکته دیگر آنکه، حدیث شیعه به یک معنی محصول دومین دوره از ادوار فوق یعنی دوران صادقین (ع) بوده و این دوره بدون تردید مهم‌ترین دوره را در ادوار فوق تشکیل می‌دهد. از این رو به جهت اهمیت این دوره، تلاش نویسنده بر آن بوده تا حقایق مربوط به این مقطع را با دقت هر چه تمام مورد ارزیابی و پی‌گیری قرار دهد متقابلاً باید افزود دوره اول از ادوار چهارگانه در پیچه‌ای بیش به حدیث شیعه نیست که در آن نویسنده فقط به گذر و نظری کوتاه اشاره کرده است. دوران‌های سوم و چهارم نیز از آن جا که به مسئله حفظ، تدوین و تبویب حدیث مربوط می‌شود، از اهمیت خاصی در تاریخ حدیث شیعه برخوردار است و امید است که حق سخن در مورد آن‌ها ادا گردد. در خاتمه وظیفه خود می‌دانم که از اساتید محترم و بزرگواری که در مراحل مختلف این تألیف با اشارات و راهنمایی‌های خود این جانب را در بارور نمودن این اثر یاری داده‌اند، خصوصاً دکتر سید محمد باقر حجتی، استاد محمد باقر بهبودی و استاد علی اکبر غفاری قدردانی و تشکر نمایم و برای این سروران مزید توفیقات را از درگاه احدیت طالب گردم.

و من الله التوفیق - مجید معارف - تابستان ۱۳۷۴

دورهٔ اول

از عصر امام علی (ع) تا عصر امام سجّاد (ع)

فصل اول

بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعه در قرن اول

الف - بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی:

پس از رحلت نبی اکرم (ص)، نظر به بی‌توجهی امت اسلامی در عمل به وصیت رسول خدا (ص) - یعنی حدیث ثقلین^۱ که متضمن تمسک دو جانبه به قرآن و عترت آن حضرت است - و به دنبال قبضه خلافت توسط سه خلیفه نخست، موضع علی (ع) و یاران او از نظر سیاسی به شدت ضعیف گردید و چنانکه شواهد تاریخی نشان می‌دهد علی (ع) به جهت پاره‌ای از ملاحظات در مقابل خلافت نوپای اسلامی، مهر سکوت بر لب زده و از مخالفت با خلفا و تضعیف ارکان خلافت خودداری ورزید. در همین دوران بود که همسر گرامی او فاطمه زهرا (ع) و به دنبال ایشان برخی از یاران آن حضرت، همچون عمار یاسر و^۲ ابوذر غفاری^۳ صدمه‌های فراوانی متحمل شده و بعضاً در تبعید و دیار غربت از دنیا رفتند. علی (ع) که خود تجسم عینی مظلومیت شیعه در این دوران می‌باشد در توصیف حال خود در خطبه^۴ «شش‌شنبه» می‌فرماید:

«وَصَبْرَتِ وَ فِي الْعَيْنِ قَدْ ي وَ فِي الْعَلْقِ شَجِي»^۴

۱. این حدیث را شیعه و اهل سنت به‌طور مکرر روایت کرده‌اند در این مورد بنگرید به تحقیق سید عبدالحسین شرف‌الدین در کتاب المراجعات ص ۱۳ الی ۱۹، مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت مؤسسه الوفا ج ۲۳ ص ۱۰۵ الی ۱۶۶، خوبی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیرالقرآن، بیروت، دارالزهراء ص ۴۹۹ تحت عنوان: «مصادر حدیث ثقلین»

۲. امینی، عبدالحسین، الغدير، تهران، دارالکتب الاسلامیه ج ۹ ص ۱۵ و ج ۸ ص ۲۹۴

۳. همان مأخذ و همان صفحات

۴. محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید، ارشاد، بیروت، مؤسسه اعلمی ص ۱۵۲، فیض‌الاسلام،

یعنی: صبر نمودم در حالی که استخوان در گلو و خار در چشمم بود. و نظر به همگونی مردم با دستگاه خلافت، چنانکه بعضی از روایات نشان می‌دهد، پس از رحلت نبی اکرم (ص) همه مردم به جز سه نفر از طریق حق جداگشتند و دوستی و همراهی با علی (ع) را ترک نمودند که آن‌ها عبارت بودند از: ابوذر، سلمان، و مقداد و سپس چهار نفر دیگر یعنی: عمار، شتیره، ابوساسان و ابوعمره انصاری به تعداد فوق اضافه شدند که این عده به گفته امام صادق (ع) نخستین گروه شیعه را پس از رحلت پیامبر (ص) تشکیل می‌دهند.^۱ طبعاً می‌توان نتیجه گرفت که موضع علی و یارانش چه از نظر سیاسی و چه از نظر فرهنگی در طول دوران سه خلیفه نخست در ضعف و اقلیت قرار داشت.

به دنبال کشته شدن عثمان و پس از بیعت مردم با علی (ع) به ظاهر دوره حاکمیت شیعه فرا رسید. اما در واقع چنین نبود، زیرا بسیاری از مردم با امیرمؤمنان نه به عنوان جانشین بلافصل رسول خدا (ص)، بلکه به عنوان چهارمین خلیفه مسلمین بیعت نمودند و احتمالاً به دلیل همین تلقی از شخصیت علی (ع) بود که آن حضرت در آغاز از قبول خلافت امتناع می‌ورزید. حضرت به بیعت‌کنندگان فرمود: "اگر وزیر و مشاور شما باشم بهتر است که امارت و فرمانروایی را به عهده گیرم."^۲ این سخن به این دلیل از سوی علی (ع) به زبان آورده شد که آن حضرت از مردم و اندیشه‌های درونی و حالات روانی آن‌ها از نظر دنیازدگی و جاه‌طلبی و چشم دوختن عده‌ای به خلافت آگاهی داشت.^۳ در روایتی از امام باقر (ع) خطاب به ابوخالد کابلی آمده است: "علی بن ابی طالب (ع) در

نهج البلاغه تهران، نشر آثار فیض، ص ۴۶

۱. ابو عمر محمد بن عمر کشی، اختیار الرجال معروف به رجال کشی قم موسسه آل‌البیت به رقم ۱۴، ضمناً یادآور می‌شود در روایت فوق: شتیره از اصحاب امیرمؤمنان علی (ع) بود که به اتفاق برادران خود شرحبیل، هبیر، کربب، و برید یکی پس از دیگری در جنگ صفین پرچم را به دست گرفته و در رکاب علی (ع) به شهادت رسیدند و به قولی نام این شخص شمیر بوده است. مرا دابوزاسان حصین منذر یرقاشی صاحب پرچم علی (ع) و منظور از ابوعمره ثعلبه بن عمر و یا ابوعمره انصاری است که از صحابه رسول خدا (ص) و یاران علی (ع) بوده است. در این مورد بنگرید به رجال شیخ طوسی صفحات ۱۲ و ۳۹ و ۴۵ ضمناً عمار یاسر مشهورتر از آن است که نیاز به معرفی داشته باشد.

۲. فیض الاسلام، نهج البلاغه ص ۲۷۱

۳. مظفر، محمدحسین، تاریخ شیعه ترجمه دکتر حاجتی تهران دفتر نشر فرهنگ اسلامی ص ۵۴

سرزمین شما - عراق - با دشمنانش پیکار می نمود و یاران او در رکابش شمشیر می زدند با آنکه در میان آن ها پنجاه نفر که امام را چنانکه شایسته او و مقام امامتش باشد بشناسند، وجود نداشت.^۱

به هر حال امام به دلیل اصرار مردم جهت تصدی مقام خلافت، ناچار با ذکر دقیق سیره خود در مسجد رسول خدا(ص) بیعت مردم را پذیرا شد^۲ اما از آن جا که با گذشت بیست و پنج سال از وفات رسول خدا(ص) مردم از سنت وی بسیار فاصله گرفته بودند، و از طرف دیگر مدعیانی چون طلحه، زبیر و معاویه مدعی شرکت در خلافت و اداره جامعه بودند و علی(ص) نیز صلاحیت هیچ یک را در سرپرستی و امارت مسلمین قبول نداشت، این مخالفان توانستند بخشی از افکار عمومی را فریب داده و جنگ های خونینی علیه آن حضرت به پا سازند. در این جنگ ها هزاران نفر از مسلمین کشته شده و بسیاری از برنامه های اصلاحی علی(ع) تعطیل شده و چنانکه خود اشاره می نماید، توفیق آن سرور در زدودن بدعت های خلفای قبل از وی سلب گردید.^۳

بعد از شهادت علی(ع) و در شرایطی که معاویه ادعای خلافت، برکل مسلمین را داشت یاران علی(ع) با امام حسن مجتبی(ع) بیعت نمودند. شرط بیعت عده ای از یاران امام آن بود که حضرت جنگ با معاویه را دنبال نماید^۴ که البته امام(ع) تحت تأثیر چنین شرطی قرار نگرفت، گرچه عقیده شخص آن حضرت تدارک جنگ بر ضد معاویه بود و به همین جهت سپاهیان نیز بسیج فرمود، اما وعده های فریبنده معاویه از یک سو و عهدشکنی سران سپاه و مردم عراق از سوی دیگر، موجب گردید تا امام حسن(ع) ادامه کار جنگ را به صلاح مسلمین نبیند. ناچار امام حسن(ع) قراردادی با معاویه امضا نمود که در بخشی از آن معاویه متعهد به عدم تعرض به شیعیان و عدم تعیین جانشین پس از

۱. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۱۱

۲. عزالدین ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت، داراحیاء الکتب العربی ج ۱ ص ۳۲۰، ج ۲ ص ۱۷۱، طبری، تاریخ، بیروت دارالتراث ج ۶ ص ۳۰۶۶، دینوری، محمدبن عبدالله، المعارف، بیروت دارالکتب العلمیه ج ۱ ص ۲۰۸، فیض الاسلام، نهج البلاغه ص ۶۶ خطبه ۱۶

۳. الکافی، محمدبن یعقوب کلینی، تهر از دارالکتب الاسلامیه ج ۸ ص ۶۱، ۶۲

۴. شیخ مفید، ارشاد ص ۱۸۸

خود، گردید.^۱

اما چنانکه منابع تاریخی نشان می‌دهند، معاویه به سرعت تمام شروط و تعهدات خود را زیر پا گذاشت^۲ و نه تنها در حیات خود یزید را به عنوان خلیفه بعد از خود تعیین نمود و برای او به اخذ بیعت پرداخت^۳، بلکه در حق شیعیان و اهل بیت رسول خدا (ص)، نیز نهایت ستمگری را روا داشت. او به تعقیب، شکنجه و آزار شیعیان خصوصاً اهالی کوفه روی آورد، لعن بر علی (ع) را بر منابر و سپس از هر نماز مقرر کرد و به گفته ابوالحسن مدائنی دستور داد نام شیعیان از دیوان حذف شده و ضمن کتمان فضایل علی (ع)، احادیث فراوانی در مذمت او و اهل بیتش جعل و منتشر گردد^۴. ضمناً در همین دوران تنی چند از یاران با وفای علی (ع) همچون حجر بن عدی، عمرو بن الحمق و ... به شهادت رسیدند^۵ و امام حسن مجتبی نیز با دسیسه چینی نفاق داخلی و توطئه خارجی به شهادت رسید^۶.

با درگذشت معاویه در سال ۶۰ هجری و به خلافت رسیدن یزید صفحه دیگری از مظالم بنی امیه گشوده شد. یزید بن معاویه به منظور درهم شکستن آخرین مقاومت جبهه علوی، امام حسین را - جهت بیعت با خود - تحت فشار قرار دارد^۷ و امام (ع) که خلافت یزید را فاتحه‌ای جهت اسلام و شریعت جدش می‌دانست^۸ پرچم جهاد و شهادت را در برابر یزیدیان برافراشت که در نتیجه آن خود و یارانش در کربلا به شهادت نایل شدند. امام (ع) بدین ترتیب خط سرخ شهادت را در احیای سنت رسول خدا (ص) در تاریخ به ارمغان گذاشت.

۱. همان مأخذ ص ۱۹۱، جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، قم، سازمان تبلیغات اسلامی ص ۱۰۱
۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۱۶ شیخ مفید، ارشاد ص ۱۹۱
۳. دینوری، محمد بن عبدالله، الامامة و السياسة، بیروت، دارالاضواء ج ۱ ص ۱۸۸
۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۶۳ و ج ۱۱ ص ۴۴ الی ۴۶
۵. کشی، اختیار الرجال، به رقم ۹۹، محمد حسین مظفر، تاریخ شیعه ص ۶۲
۶. مسعودی، ابوالحسن، مروج الذهب و معادن الجوهر بیروت، دارالمعرفه ج ۳ ص ۵، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۱۱
۷. دینوری الامامة و السياسة ج ۱ ص ۲۲۶
۸. عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین، تهران، مؤسسه البعثه ج ۳ ص ۴۷ ب. نقل از لهوف سید بن طاوس

پس از هلاکت یزید و به فاصله کوتاهی پس از آن عبدالملک بن مروان به خلافت رسید. در این دوران خصوصاً دوره استانداری حجاج بر کوفه و بصره سخت‌ترین دوران شیعه در طول خلافت بنی‌امیه و بنی مروان فرارسید. در روایتی امام باقر (ع) در خصوص این دوران می‌فرماید: "در این دوره حجاج شیعیان را با بدترین وضع می‌کشت و با کم‌ترین سوءظن و تهمت دستگیر می‌کرد و اگر به او می‌گفتند فلان کس زندیق یا کافر است از نظر او بهتر از آن بود که بگویند: فلانی شیعه علی (علیه‌السلام) است.^۱ ابن‌ابی‌الحدید معتزلی نیز می‌نویسد: "در این دوران مردم از راه اظهار بغض و کینه نسبت به امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) و ابراز دوستی نسبت به دشمنان آن حضرت به حجاج تقرب می‌جستند و در فضیلت، سوابق و مناقب دشمنان اهل بیت (علیهم‌السلام) روایات زیادی را جعل کردند. چنانکه در کاستن شأن امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) و عیب و طعن و دشمنی با آن حضرت سخنان بسیاری را برای مردم بازگو می‌نمودند"^۲ ضمناً در همین دوران تنی چند از یاران فداکار علی (ع) همچون سعید بن جبیر، کمیل بن زیاد و قنبر در راه دوستی علی و اهل بیت او، شهادت را پذیرا شدند^۳ و در مجموع وجود این شرایط سبب گردید تا به تدریج محبان علی (ع) در پوششی از تقیه زندگی کرده و از تظاهر به دوستی با اهل بیت (ع) خودداری نمایند.^۴ در همین زمینه باید افزود که در زمان خلافت بنی مروان مؤمنان مخفی شدند و دستگاه خلافت در جستجوی شیعیان همه جا را زیر نظر گرفت و جان و مال آنان از تعرض در امان باقی نماند و لعن بر علی (ع) نیز به‌طور آشکار برقرار گردید. امام چهارم گوشه خلوت و انزوا اختیار نمود چراکه برای هر گونه کار سیاسی یا قیام، یاران مطمئن و قابل اعتمادی در اختیار نداشت. فضل بن شاذان می‌گوید: "پس از واقعه کربلا تنها پنج نفر پیرامون امام باقی ماندند که آن‌ها عبارت بودند از: ابو خالد کابلی، یحیی بن ام الطویل، جبیر بن مطعم، سعید بن جبیر و سعید بن مسیب^۵". اما در عین حال قرائنی وجود دارد که نشان می‌دهد در واپسین

۱. مظفر، محمد حسین، تاریخ شیعه ص ۸۸

۲. همان مأخذ و همان صفحه، ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۱۱ ص ۴۳ الی ۴۶.

۳. مغنیه، محمد جواد، الشیعة والحاکمون، بیروت، دارو مکتبه‌الهیال ص ۹۵ و ۹۶

۴. مظفر، محمد حسین، تاریخ شیعه ص ۸۶

۵. کشی، اختیارالرجال به رقم ۱۸۴ و نیز بنگرید به رقم ۱۹۴

سال‌های حیات امام سجاد میزان تماس و ملاقات‌های مردم با آن حضرت بیش‌تر گردید. زیرا انصراف و انزوای او از سیاست و سیاسیون این فرصت را برای آن حضرت فراهم آورد که مردم بر او وارد شوند و با آن حضرت به گونه‌ای تماس برقرار کنند که از سوی حکومت مورد مؤاخذه قرار نگیرند.^۱ یکی از علل توفیق امام (ع) در این خصوص آن بود که آن حضرت در سیمای یک فقیه و محدث در جامعه ظاهر گشته و به بیان فتوی یا نقل احادیث رسول خدا (ص) اقدام می‌نمود و چنانکه خواهیم گفت بدین وسیله محل رجوع مردم، از شیعه و اهل سنت قرار گرفت. منتها شیعیان در عرصه تبلیغ یا فعالیت‌های سیاسی از سوی بنی مروان به شدت تحت کنترل به سر می‌بردند و هرگونه نهضتی از سوی آنان با شکست همراه گشت.

این تصویر بسیار کوتاهی از وضعیت عمومی شیعه در فاصله رحلت رسول خدا (ص) تا عصر امام چهارم (ع) بود و نویسنده کوشش نمود تا نهایت اختصار را در ادای مطالب رعایت کند و گر نه با اتکا به کتبی که در زمینه تاریخ شیعه وجود دارد، مفصل‌تر از این نیز می‌توان سخن گفت اما به نظر می‌رسد همین مختصر به عنوان دورنمای شرایط سیاسی شیعه در قرن اول، آن‌هم در توجیه شرایط فرهنگی شیعه و بررسی کیفی و کمی موارث حدیثی این مکتب - در این دوران - می‌تواند کفایت نماید.

ب - بررسی اوضاع فرهنگی:

با توجه به وجود عواملی چون: نوپایی جامعه اسلامی پس از رحلت رسول خدا (ص)، استیلای مکتب خلفا و کوتاه شدن دست شیعیان از قدرت سیاسی، تسلط همه جانبه بنی امیه بر مقدرات جامعه اسلامی و سرانجام وجود فشار و اختناق بر شیعیان و دوستان آنان علی (ع) طبعاً مجال فعالیت فرهنگی برای امامانی که در این دوران زندگی می‌کرده‌اند به حداقل رسید و برعکس بنا به شرایط ذکر شده، مذهب شیعه از خود چهره‌ای حماسی به منصف ظهور رساند به طوری که پس از واقعه کربلا عده‌ای از شیعیان - یعنی زبیده - تصور نمودند یکی از اختصاصات امامت شیعه، قیام مسلحانه امام می‌باشد

۱. مظفر، محمد حسین. تاریخ شیعه ص ۸۶. حسنی، هاشم معروف، سیره الائمة الاثنی عشر، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات ج ۲ ص ۱۳۱

و آنان به همین دلیل از امامت امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) روی برتافتند.^۱ از طرف دیگر در تاریخ حدیث اهل سنت نیز، این دوران دورانی همراه با رکود علمی بود.^۲ زیرا ممنوعیت نگارش حدیث پیامبر (ص) که در پی رحلت آن بزرگوار و از سوی مکتب خلفا به وقوع پیوست، موجب گردید تا گروه کثیری از فقها و محدثان عامه از نگارش و تدوین حدیث خودداری کرده و به عبارتی فرمان منع را محترم شمارند^۳ و روشن است که اجرای این سیاست باعث گردید تا بسیاری از روایات نبوی - خاصه روایاتی که در مورد فضائل اهل بیت (ع) وارد شده بود - از مدار نقل خارج گشته و یا به گونه فراموشی افکنده شود و گرنه نقل حدیث در رشته احکام و مسائل شرعی، آن چنان حساسیتی در بر نداشت.^۴

افزون بر مطالب فوق، چنانکه گفتیم در دوران خلافت معاویه، مسئله جعل حدیث بر ضد علی و خاندان وی به عنوان یک سیاست خصمانه فرهنگی پی ریزی شد و در این رابطه بخشنامه‌های مکرری از سوی معاویه خطاب به استاندارانش صادر گردید که شرح آن را ابن ابی الحدید معتزلی از قول ابوالحسن مدائنی آورده است.^۵ در اثر شیوع احادیث جعلی در طعن علی (ع) چنان فضایی در شام به وجود آمد که وجدان علمی محدثی چون نسائی - که خود یکی از مؤلفین سنن اربعه اهل سنت می باشد - جریحه دار گردید. از این رو چنانکه معروف است او با استفاده از روایات نبوی کتابی به نام خصائص تالیف نمود که موضوع آن شرح فضائل علی (ع) بود و چون از وی خواستند کتابی هم در فضیلت معاویه بنگارد او گفت: در مورد معاویه چه بگویم جز آنکه از رسول خدا (ص) در مورد او وارد شده است: "اللهم لا تشعب بطنه" یعنی: "خداوندا هرگز شکم او سیر مباد."^۶ در این جا بود که به گفته ذهبی در تذکرة الحفاظ یاران معاویه او را

۱. حسین الزین، محمد، الشیعة فی التاریخ، بیروت، دارالانوار ص ۷۰ و ۷۱

۲. شریف قرشی، باقر، حیات امام سجاد (ع)، بیروت، دارالاضواء ج ۱ ص ۲۵۹

۳. صبحی، صالح، علوم الحدیث و مصطلحه، قم، منشورات رضی ص ۳۷

۴. ابوری، محمود، اضاء علی السنة المحمدیه، بیروت، مؤسسه اعلمی للمطبوعات ص ۵۵

۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۱۲ ص ۴۴ الی ۴۶

۶. ابن اثیر عزالدین، اسد الغابة فی معرفة الصحابه بیروت، دارالفکر ج ۴ ص ۴۳۴

به شدت زده و از مسجد بیرون انداختند و او از شام به مکه آمد و در آنجا درگذشت^۱. باید اضافه کرد که موضع امامان شیعه و یاران آن‌ها در این دوران، سکوت محض یا پذیرش قطعی سیاست‌های خلفا نبود بلکه بنا به برخی از قرائن تاریخی شیعیان نه سیاست منع نگارش حدیث را قبول نموده و از آن تمکین کردند؛ و نه نسبت به نقل حدیث یا ذکر مناقب خاندان پیامبر (ص) تقیه و یا مصلحت اندیشی پیشه ساختند. شاهد این مطلب وجود روایاتی است که نشان می‌دهد چه گونه یاران علی (ع) از آخرین فرصت‌ها در نقل حدیث استفاده کردند و آخرین عضوی که در هنگام شهادت از بدن آن‌ها جدا گردید، زبان‌شان بود، آن‌هم در وقتی که آن زبان به نقل حدیثی از پیامبر (ص) و علی (ع) مشغول بود.

عبدالرحمن دارمی از محدثان اهل سنت می‌نویسد: ابوذر صحابی بزرگ رسول خدا (ص) در منی و نزدیک جمره وسطی نشسته بود و انبوهی از مردم به دورش گرد آمده بودند و از وی درباره مسائل دینی پرسش می‌نمودند. ناگهان یکی از مأموران خلیفه سر رسید و به او گفت: مگر تو را از فتوا و نقل حدیث نهی نکرده‌اند؟ ابوذر گفت: آری تو مأموری مرا تحت نظر گیری؟ سپس به پشت گردن خود اشاره کرد و گفت اگر شمشیر را این‌جا بگذاری و گمان برم که می‌توانم قبل از بریده شدن سرم، یکی از سخنانی را که از پیامبر (ص) شنیده‌ام بازگو کنم بدون تردید خواهم گفت^۲ همین ابوذر که به تصریح رسول خدا (ص) از وی راستگوتر در زیر آسمان نبود و وجود نداشت^۳، با استناد به شنیده‌های خود از رسول خدا (ص) در مسجد الحرام و ربنده به ذکر مناقب علی (ع) پرداخت^۴ و عاقبت به جرم حق طلبی‌های خود در مدینه و شام، به ربنده تبعید گردید و در آن دیار چشم از جهان فرو بست^۵.

رشید هجری و میثم تمار دو بزرگواری هستند که در راه وفاداری به علی (ع) به شهادت رسیدند و حتی کیفیت شهادت آنان نیز قبلاً توسط علی (ع) پیش‌بینی گردیده که

۱. ذهبی، شمس‌الدین، محمد، تذکره الحفاظ، بیروت دارالکتب العلمیه ج ۲ ص ۷۰۰ و ۷۰۱

۲. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، سنن، طبع استانبول ج ۱ ص ۱۳۲

۳. صدوق، محمدبن علی، معانی الاخبار قم، انتشارات جامعه مدرسین ص ۱۷۸، امینی، الغدیر ج ۸ ص

۴. کشی، اختیارالرجال، به رقم‌های ۴۸، ۵۱ و ۵۲ ۱۳۲

۵. امینی، الغدیر ج ۸ ص ۲۹۲ الی ۳۲۳، مسعودی، مروج الذهب ج ۲ ص ۳۵۰

با قطع زبان توأم خواهد بود. و وقتی ابن زیاد از این جریان مطلع گردید تصمیم گرفت برای به دروغ کشاندن پیش‌بینی علی (ع) از قطع زبان آن دو خودداری کند و لذا به قطع دست و پا و سپس به دار کشیدن آنان فرمان داد. اما چون مأموران خیر دادند که میثم و رشید به نقل احادیث خود از رسول خدا (ص) و علی (ع) ادامه می‌دهند، او علی‌رغم میل باطنی خود به قطع زبانشان فرمان داد و به این ترتیب، این دو یار بزرگ علی (ع) به شهادت رسیدند.^۱

وجود این تلاش‌ها و مقاومت‌ها سبب گردید تا بخشی از موارث رسول خدا (ص) از طریق نوشته یا نقل سینه به سینه از فراموشی در امان مانده و به نسل‌های بعد منتقل گردد و یا چنانکه سید مرتضی عسکری در مقاله: «نگاهی به سرگذشت حدیث» تذکر داده است، "پس از شهادت امام حسین (ع)، از طریق دستگاه خلافت به حجم روایات جعلی و بدعت‌ها و نوآوری‌ها اضافه نگردد.^۲" منتهی باید گفت ضایعات فرهنگی این دوره از نظر فقدان موارث علمی اهل بیت (ع) به مراتب بیش‌تر از دست‌آوردهای آن می‌باشد. چیزی که هست از دوران امام سجاد شرایط جامعه اسلامی از نظر فرهنگی به تدریج رو به تغییر گذاشت. در مورد شیعیان نیز، به دلیل دوری‌گزیدن امامان از دخالت مستقیم در مسائل سیاسی و به دست‌گیری قدرت - که زمینه‌کسب آن وجود نداشت - بعد علمی مکتب تشیع نمایان‌تر گردید. در این زمان امام چهارم (ع) در مدینه زندگی می‌کرد. اما اکثریت شیعیان در عراق به ویژه کوفه حضور داشتند و بعضاً در مکه و یا مدینه به حضور آن سرور می‌رسیدند. شهر مدینه گرچه «دارالسنه» نام گرفته بود^۳ و مردم آن زمانی میزبان رسول خدا (ص) و مهاجران اولیه بودند، لکن در این زمان مردم آن بیش‌تر متأثر از ارزش‌های خلافت بودند تا امامان شیعه، و حتی پس از واقعه حرّه که بازتابی از شهادت امام حسین (ع) بود، یزید چنان حقارتی بر مردم آن سامان تحمیل نمود که اهالی مدینه مجبور شدند به عنوان برده یزید با فرمانده نظامی او یعنی مسلم بن عقبه بیعت نمایند.^۴ بنابراین شرایط مناسبی وجود نداشت تا امام سجاد بتواند در کمال آزادی به

۱. کشی، اختیارالرجال، به رقم‌های ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۹ و ۱۴۰

۲. عسکری، مرتضی، مقدمه سیری در صحیحین، تهران شرکت افست سهامی عام ص ۱۹

۳. صبحی، صالح، علوم الحدیث و مصطلحه ص ۴۲ به نقل از تاریخ طبری

۴. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۳ ص ۲۵۹

تعلیم و تربیت شاگردان خود و نشر حدیث پیردازد. هر چند بنا بر بعضی از قرائن آن حضرت از حشر و نشرهایی با مردم و فقهای ساکن مدینه برخوردار بود. در این مورد ابن شعبه حرانی در تحف العقول و مرحوم کلینی در روضة کافی آورده‌اند که: "علی بن حسین هفته‌ای یک نوبت در مسجد رسول خدا (ص) می‌نشست و به موعظه مردم و دعوت آنان به زهد و تقوی و ترغیب به آخرت می‌پرداخت".^۱ آنگاه به نقل از سعید بن مسیب متن یکی از خطبه‌های امام چهارم درج شده است. کشتی نیز در کتاب خود در روایتی که سند چندان مطمئنی ندارد از قول همان سعید بن مسیب می‌نویسد: "اصحاب امام و قاریان مدینه جهت مناسک حج خارج نمی‌شدند مگر آنکه علی بن حسن (ع) عازم گردد و چون حضرت آهنگ خروج می‌نمود در حدود هزار نفر با وی از مدینه خارج می‌شدند".^۲

چنانکه معروف است در شهر مدینه علاوه بر وجود امام (ع) فقهای دیگری نیز حضور داشتند که هفت نفر از آنان به عنوان فقهای سبعة معروف می‌باشند و آن‌ها عبارت بودند از: عروة بن زبیر، سعید بن مسیب، قاسم بن محمد بن ابوبکر، ابوبکر بن عبدالرحمن بن الحارث بن هشام، سلیمان بن یسار، عبیدالله بن عتبة بن مسعود و خارجه بن زید.^۳ اما به تصدیق معاصران آن حضرت، امام سجاد (ع) از نظر زهد، ورع، علم و دانش، تقوی و کمالات معنوی و آشنایی به مبانی قرآن و سنت نبوی از همه معاصران خود برتر و والاتر بود. یکی از فقهای آن دوره به نام زهری - که شافعی در مورد او گفته است: "اگر زهری نبود سنت از مدینه رخت بسته بود"^۴ - در مورد امام چهارم (ع) اعتراف می‌کند که: "ما رایت افقه من علی بن الحسین (ع)".^۵ ابن - شهاب زهری در جای دیگری می‌گوید: "حدثنا علی بن الحسین علیهما السلام وکان افضل هاشمی ادرکناه".^۶

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، روضة کافی ص ۷۲. حرانی، حسن بن علی شعبه، تحف العقول تهران کتاب فروشی اسلامیة ص ۲۵۳
۲. کشتی، اختیارالرجال، به رقم‌های ۱۸۶ و ۱۸۷
۳. شریف قرشی، باقر، حیات امام زین العابدین ج ۲ ص ۴۱۵
۴. جندی، مستشار عبدالحلیم، امام جعفر صادق. مصر، المجلس الاعلمی للشئون الاسلامی، ص ۱۳۸
۵. شریف قرشی، باقر، حیات امام زین العابدین ج ۱ ص ۱۲۵
۶. شیخ مفید، ارشاد ص ۲۵۵

اما در عین حال باید یاد آور شد که موعظه یا تحدیث امام چهارم (ع) چیزی جز نقل روایت آن بزرگوار از رسول خدا (ص) یا علی (ع) نبود که حضرت این روایات را از طریق پدران خود از رسول خدا (ص) نقل می‌کرد. آن حضرت در شرایطی زندگی می‌کرد که مجبور بود شرایط تقیه را رعایت کرده و یاران خود را نیز بدان توصیه نماید. و چنانکه معروف است در میان فقهای سبعه که در مدینه زندگی می‌کردند، دو تن از شیعیان دست اندکار فتوی بودند یکی قاسم بن محمد بن ابوبکر که از حواریون امام سجاد (ع) به شمار می‌رفت و دیگر سعید بن مسیب که طبق روایتی^۱ دست پرورده امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود و این دو در ظاهر طبق رای اهل سنت فتوی می‌دادند^۲ و به همین جهت معروف است که تقیه به عنوان یک وسیله و راه و رسم دینداری قبل از دوره امام صادق (ع) مورد استفاده شیعیان قرار می‌گرفت^۳.

امام چهارم (ع) در سال ۹۴ از جهان رحلت نمود. در این زمان هنوز فرمان نگارش حدیث توسط خلفای بنی امیه صادر نشده بود. از این رو شرایط ثبت و نگارش آثار وی کاملاً وجود نداشت. معهدنا شیخ مفید در ترجمه آن حضرت می‌نویسد: "فقهای عامه روایات زیادی از آن حضرت نقل کرده‌اند و مطالب مشهوری از موعظه، دعا، فضایل

۱. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۱۸۴، باید توجه داشت که در مورد سعید بن مسیب روایات مختلفی وجود دارد که برخی از این روایات در مدح او وارد شده و برخی نیز متضمن قذح وی می‌باشد از جمله آن که وی در تشییع جنازه امام سجاد شرکت نکرد و در نماز بر آن حضرت حاضر نشد زیرا معتقد بود دو رکعت نماز در مسجد رسول خدا (ص) ثوابش بیش تر از تشییع جنازه و نماز میت می‌باشد. کشی هر دو دسته این روایات را در ترجمه او ذکر کرده است. علمای شیعه به استناد این روایات مواضع مختلفی در مورد وی دارند، از جمله آنکه علامه حلی و ابن داود او را در ردیف موثقین دانسته و برعکس شهید ثانی وی را به شدت تضعیف کرده است. در این میان آیت اله خوبی در کتاب معجم الرجال ضمن تضعیف کلیه روایاتی که در مدح و ذم سعید بن مسیب وارد شده است، اعلام می‌کند: "موضع صحیح آن است که از هرگونه اظهار نظر در مورد این شخص توقف نمود زیرا روایات موجود، هیچ یک از دو طرف مدح یا ذم را اثبات نمی‌کند." (خوبی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، بیروت منشورات مدینه العلم ج ۸ ص ۱۳۲) اما واقع مطلب آن است که بنا به آنچه در علم درایة الحدیث وجود دارد، جمهور دانشمندان علم رجال معتقدند: "هرگاه در مورد یک روای جرح و تعدیل، جمع شود جرح او مقدم بر تعدیل است" در این مورد بنگرید به مامقانی، غفاری، تلخیص مقیاس الهدایه تهران، نشر صدوق ص ۹۳، قاسمی، جمال الدین، قواعد

التحدیث، بیروت دارالکتب العلمیه ص ۱۸۸

۲. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۱۹۵، مظفر، محمد حسین، تاریخ شیعه ص ۸۶

۳. مظفر، محمد حسین، تاریخ شیعه ص ۸۶

القرآن، حلال، و حرام، مغازی و دانش روزها از آن سرور حفظ شده است ذکر آن نمی‌باشد^۱. اما با وجود این در مقایسه با روایات سایر معصومان (ع) آثار از امام چهارم (ع) در کتب روایی شیعه وجود ندارد. شیخ طوسی ۱۷۳ نفر را اصحاب و راویان آن بزرگوار ذکر کرده است که برخی از مشاهیر آن عبارتند از: تغلب، ابو حمزه ثمالی، رشید هجری، زید بن علی، سدیر بن حکیم، سعید بن جبیر، بن مسیب، طاووس بن کیسان، ابو خالد کابلی، محمد بن جبیر بن مطعم، محمد زهری، یحیی بن ام الطویل، معروف بن خربوذ، ربیعة بن ابی عبدالرحمن معمر، ربیعة الرای، جابر بن عبدالله انصاری، حکم بی عتیبه، سلمة بن دینار و قاسم بن ابوبکر^۲. در حال حاضر معروف‌ترین اثر منسوب به آن حضرت همان صحیفه است که می‌باشد که در صفحات بعد از آن سخن خواهیم گفت.

۱. شیخ مفید، ارشاد ص ۲۶

۲. طوسی، محمد بن حسن، رجال (الابواب) قم، منشورات رضی ص ۸۱ الی ۱۰۲

فصل دوم

آثار و موارث شیعه در قرن اول هجری

با توجه به آنچه گذشت باید گفت: حدیث شیعه به معنای خاص خود ارتباط چندانی با دوره اول آن ندارد. بلکه از ابتدای قرن دوم دوران تولد و شکوفایی حدیث شیعه فرامی‌رسد. اما در عین حال نمی‌توان نسبت به موارث حدیثی شیعه در قرن اول کاملاً بی‌تفاوت بود بلکه بنا به قرائن موجود می‌توان آثار شیعه را در این دوران به دو قسمت کلی به شرح زیر تقسیم نمود:

بخش اول - موارث اختصاصی ائمه (ع)

بخش دوم - موارث عمومی شیعه

هر یک از عناوین خود تقسیمات و فروع مختلفی دارد که به تدریج به آن پرداخته خواهد شد.

بخش اول

موارث اختصاصی ائمه (ع)

بنا به روایات متعددی که در کتب حدیثی شیعه وارد شده است، پس از رسول خدا(ص) موارثی از علم و سلاح آن حضرت در اختیار علی(ع) قرار گرفت و آن حضرت نیز در آستانه شهادت خود آن را تسلیم امام حسن مجتبی نمود و پس از امام حسن(ع)، برادر او حسین بن علی(ع) وارث آن گردید. و به همین ترتیب امامان یکی از پس از دیگری در لحظه وفات خود آن را به جانشین پس از خود سپردند، ضمناً بنا به همین روایات، این موارث بخشی از شئون امامت به شمار رفته و تنها در اختیار امام

معصوم (ع) قرار می‌گرفت^۱ اما اهم مواریتی که در روایات شیعه از آن‌ها سخن به میان رفته می‌توان از کتاب علی (ع) یا جفر جامعه، مصحف فاطمه (ع) و صحیفه دیات - که آن هم متعلق به علی (ع) بوده است - نام برد. البته بدیهی است این مواریت از آن‌جا که اختصاصاً در اختیار امامان قرار داشته است، در شمار حدیث به حساب نمی‌آیند، و فقط روایاتی از کتاب جامعه که در کتب حدیثی پراکنده است در شمار حدیث قرار دارد. لکن چنانکه خواهیم دید، این کتب خصوصاً کتاب جامعه به عنوان یکی از پشتوانه‌های علوم امامان از مقام ارجمندی نزد آنان برخوردار بوده است و از آن‌جا که در بین این کتب، کتاب جامعه از اهمیت بیش‌تری برخوردار بوده و مطاوی آن ارتباط قوی‌تری با حدیث شیعه دارد، در این جا تنها به بحث کوتاهی پیرامون این میراث الهی می‌پردازیم.

بررسی کتاب علی (ع) یا جامعه:

نخستین کتابی که در طول تاریخ حدیث و روایت تدوین گردید، کتابی بود که به املاء رسول خدا (ص) و خط علی (ع) به رشته تحریر درآمد و به آن «صحیفه» یا «جامعه» می‌گفتند^۲. تعبیر «املاء رسول‌الله» و «خط علی» که در وصف «جامعه» در روایات مربوط به کتاب علی (ع) آمده، نمایانگر اهمیتی است که رسول خدا (ص) از همان آغاز برای کتاب حدیث قائل بوده و مخصوصاً در نظر داشته‌اند تا مواریتی به صورت کتبی در اختیار جانشینان خود قرار گیرد. در این زمینه روایات دیگری نیز وجود دارد که هر چند بعضی از آن‌ها از نظر سندی وضع مطمئنی ندارند لکن تنها به عنوان قرائنی در اثبات عنایت رسول خدا به امر نگارش این مواریت، می‌توان به آن استناد ورزید. به عنوان مثال در یکی از این روایات آمده است: "رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود: آنچه بر تو املاء می‌کنم بنویس علی عرض کرد: ای پیامبر خدا (ص) آیا از نسیان و فراموشی بر من بیم دارید؟ پیامبر (ص) فرمود: از تو بیمی بر فراموشی ندارم و از خدا خواستم که تو را حفظ کند و از فراموشی در امان نگهدارد اما برای شرکای خود بنویس."

۱. صفار، محمد بن حسن فروخ، بصائر الدرجات، تهران مؤسسه اعلی ص ۱۸۲، ۱۸۷

۲. مامقانی، غفاری، تلخیص مقباس الهدایه ص ۲۲۷، صدر، سید حسن، تأسیس الشیعه، تهران،

منشورات اعلی ص ۲۷۹

گفتم: ای نبی خدا(ص) شرکای من چه کسانی هستند فرمود: امامان از نسل تو، آنان که امت من به برکت و جودشان سیراب می‌گردند و دعاهایشان مستجاب می‌گردد و نیز با وجود آنهاست که خداوند عذاب را از سر امت دور می‌کند و رحمت خود را از آسمان نازل می‌فرماید^۱.

بنا به روایات موجود، در مورد کتاب علی(ع) تعابیری چون «جامعه»، «جفر جامعه»، «صحیفه»، «کتاب علی»، «صحیفه الفرائض» و «صحیفه العتق» - از ناحیه امامان - به کار رفته است^۲. و تأمل در این روایات نشان می‌دهد که کتاب مذکور گرچه در شمار ودایع امامت به شمار رفته، معذکک به منظور ایجاد اطمینان یا پاره‌ای احتجاجات، تعدادی از یاران ائمه و نیز بزرگان عامه آن را مشاهده نموده و بخش‌هایی از آن را قرائت کرده‌اند و در تمام این موارد تصریح امامان این بوده است که "هذا املاء رسول الله و خط علی" و احتمالاً هدف از تصریح یاد شده از ناحیه پیشوایان شیعه آن بوده که در تطابق فقه و حدیث شیعه با سنت نبوی(ص) حجت بر همگان روشن شود.

نجاشی با رقم ۹۶۶ در ترجمه محمد بن عذافر بن عیسی خزاعی صیرفی آورده است: "من و حکم بن عتیبه^۳ خدمت امام باقر(ع) بودیم و حکم سؤالاتی از آن حضرت می‌نمود و آن حضرت با احترام با او سخن می‌گفت تا اینکه در مسئله‌ای اختلاف نظر پیدا کردند. در این هنگام امام به پسرش جعفر فرمود: پسر جان کتاب علی(ع) را بیاور و او کتابی را که به صورت طومار بزرگی بود آورد. حضرت آن را باز نموده و در آن نگرست تا اینکه مسئله را یافته و به حکم نشان داد و فرمود: این خط علی بن ابی طالب(ع) و املائی رسول خدا(ص) است. آن‌گاه رو به حکم بن عتیبه کرد و فرمود: ای ابا محمد تو و سلمه و ابوالمقدام به هر سو که مایل هستی بروید. راست یا چپ، به خدا سوگند علم را مطمئن تر از آنچه نزد گروهی که جبرئیل بر آنها نازل می‌شده است، نخواهید یافت.

۱. صفار. بصائر الدرجات ص ۱۸۷

۲. جندی. عبدالحلیم، الامام جعفر الصادق، ص ۲۰۰.

۳. حکم بن عتیبه زیدی مسلک و به قولی از فقهای عامه بوده و چون قبل از تشیع زواره و برادرش حمران استاد آن دو نفر و علاوه بر آن فردی مسن بوده، مورد احترام حضرت واقع شده است. مدیر شانه‌چی، کاظم، علم الحدیث، قم، انتشارات جامعه مدرسین ص ۶۲

در همین زمینه کشی نیز گفتگوی جالبی را از سوره بن کلیب و زید بن علی به شرح زیر نقل کرده است: "چون زید بن علی از سوره بن کلیب سؤال نمود شما چه گونه از حقانیت جعفر بن محمد (ع) مطلع شدید؟ سوره پاسخ داد: ما قبلاً به خدمت برادر تو محمد بن علی می‌رسیدیم و سؤالات خود را با وی در میان می‌گذاشتیم و او به همه سؤالات ما پاسخ می‌داد. اما پس از وفات برادرت به هر یک از شما اهل بیت مراجعه کردیم، او تنها به پاره‌ای از سؤالات ما پاسخ داد تا اینکه مجدداً به پسر برادرت جعفر رجوع نموده و سپس ملاحظه کردیم او نیز همانند پدرش به همه سؤالات ما پاسخ می‌گوید در این جا زید بن علی تبسمی نمود و گفت: این به خاطر آن است که کتب علی (ع) تنها در اختیار وی می‌باشد.^۱

محتوای کتاب جامعه:

اما در مورد محتوای کتاب جامعه باید گفت: به طوری که از پاره‌ای از روایات برمی‌آید، در این کتاب کلیه احکام و تکالیف شرعی و نیز آنچه در دایره حلال و حرام الهی قرار دارد، وجود داشته است. در این مورد ابوبصیر از امام صادق (ع) روایت می‌کند امام فرمود: "ای ابامحمد نزد ما کتاب جامعه است و مردم چه دانند که جامعه چه کتابی است. گفتیم: فدایتان کردم جامعه چه کتابی است. فرمود: مطابق تعیین پیامبر (ص) صحیفه‌ای به طول هفتاد ذراع، که با املائی رسول خدا (ص)، برخاسته از دهان مبارک او بوده و علی (ع) نیز با دستان خود آن را نگاهشته است. در این کتاب حلال و حرام الهی و هر آنچه را که مردم به آن نیازمندند - حتی در سطح دیه خراش - وجود دارد. سپس حضرت با دست خود به من اشاره نمود و فرمود: ای ابامحمد اجازه می‌دهی؟ گفتیم: فدایتان کردم من در اختیار شما هستم، هر کاری می‌خواهید انجام دهید. حضرت مختصر فشاری به دستم وارد کرد و فرمود: حتی دیه این فشار نیز در آن وجود دارد. من گفتم: به خدا قسم علم واقعی همین است. فرمود: علم همین است اما تمام دانش این نیست.^۲

حدیث دیگری که ناقل آن‌ها زراره و محمد بن مسلم^۱ هستند، برمی‌آید که این روایت در ضمن روایت این کتاب، بخش مربوط به ارث آن را خوانده و فرا گرفته‌اند در روایات زیادی در جلد هفتم کافی و دیگر کتب اربعه وجود دارد که از باب دو مورد اشاره می‌کنیم.

عمر بن اذنیه از زراره نقل می‌کند که او گفت: "از ابو جعفر محمد باقر (ع) برای جد چه سهمی منظور شده است؟ ابو جعفر گفت: همگان درباره ارث جد شخصی فتوی داده‌اند جز جدم امیرالمؤمنین علیه‌السلام. من گفتم: خداوند شما را به خیر گرداند امیرمؤمنان در این باره چه فرمود. حضرت گفت: فردا به بیابان نظر و فتوای امیرالمؤمنین را از نوشتار خودش نشانت بدهم. من گفتم: شما را به سلامت بدارد، با زبان مبارک خود بفرماید تا با گوش خود بشنوم. از آن است که از روی کتاب بخوانم. بالاخره ابو جعفر (ع) در نوبت سوم گفت: فردا به ملاقات من بشتاب تا از روی نوشته، فتوای جدم امیرالمؤمنین را بشنوی. من فردای آن روز به ملاقات ابو جعفر باقر رفتم. وقت ملاقات من همراه بود. در فاصله نماز ظهر و عصر شرفیاب می‌شدم که خلوت ماکامل باشد مبادا حضور دیگران با استتار و تقیه پاسخ بدهد. بعد از شرفیابی ابو جعفر به فرزندش طومار ارث را در اختیار زراره بگذار تا بخواند و خود برخاست تا برود و من با جعفر در اتاق بیرونی تنها ماندم. جعفر برخاست و طوماری ضخیم همانند شتر آورد و گفت: این طومار در اختیار تو قرار نخواهد گرفت جز اینکه با خدا "تا من اجازه‌ات ندهم، مفاد آن را در اختیار دیگران نگذاری ابداً و هرگز" و پدرم اجازه‌ات ندهد. من گفتم: خداوند شما را به سلامت بدارد چرا تا این حد سنگنا می‌گذاری با آنکه پدرت چنین دستوری نفرمود؟ آن سرور گفت: تو این کتاب را مطالعه نخواهی کرد جز با همین شرطی که من می‌گویم من گفتم: باشد که من در آن موقع به مسائل ارث و وصیت آشنا بودم و از محاسبات دقیق سهام شناخت کاملی داشتم و همیشه در جستجو بودم که مسئله‌ای طرح شود و من

۱. در مقام و موقعیت والای این دو نفر در نزد صادقین (ع)، مطالب فراوانی در بحث‌های دوره دوم

پاسخ آن را ندانم و به تحقیق و مطالعه بپردازم، ولی هر چه مطرح می‌شد پاسخ آن را می‌دانستم موقعی که با کمک آن سرور طومار ارث را گشودم، از درستی خط و کاغذ آن دانستم که باید قدیمی باشد و از آثار پیشینیان، من به مطالعه طومار پرداختم ولی مفاد آن را با فقه و احکام مشهور مخالف دیدم. حتی در مسائل صلۀ رحم و امر به معروف که مورد اختلاف مردم نیست، من تا به آخر طومار به مطالعه خود ادامه دادم اما با اضطراب خاطر و بی‌توجهی به عمق مسائل و بدبینی کامل و هر مسئله‌ای را که می‌خواندم با خود می‌گفتم: مردود و باطل است تا آنکه طومار مزبور به انتها رسید من آن را پیچیدم و به جعفر دادم.

فردا صبح که شرفیاب شدم ابو جعفر گفت: طومار ارث را مطالعه کردی؟ من گفتم: بلی. ابو جعفر گفت: درباره آن چه نظری داری؟ من گفتم: همه آن باطل است همه آن پوج و بی‌ارزش است. این طومار با رأی همه مسلمین اختلاف دارد. ابو جعفر گفت ولی به خدا سوگند که آنچه خوانده‌ای تماماً حق است این طومار با املائی رسول خدا (ص) و خط علی (ع) مرقوم شده است. در این موقع شیطان در دل من وسوسه کرد و گفتم: (با وجود صد سال فاصله) از کجا می‌داند که این طومار به املاء رسول‌الله و خط امیرالمؤمنین است. ولی قبل از آنکه لب به سخن گشایم ابو جعفر گفت: ای زراره مبدا شک کنی به خدا قسم شیطان دوست دارد که شکاک باشی چه گونه من ندانم که این طومار با املاء رسول‌الله و خط جدم امیرالمؤمنین مرقوم شده است با آنکه پدرم علی بن‌الحسین از جدم حسین بن علی (ع) به من خبر داد که امیرالمؤمنین شخصاً به او گفته است: این طومار به خط من از املاء رسول خدا مرقوم شده است؟ من گفتم خداوند جان مرا فدای شما سازد. من شک نمی‌کنم و بعد از این مذاکرات پشیمان شدم که چرا با علاقه و دقت آن را مطالعه نکردم که اگر با دقت به مطالعه آن پرداخته بودم شاید نکته‌ای را فروگذار نمی‌نمودم جز آنکه به خاطر می‌سپریم!

۲ - باز عمر بن‌اذنیه از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت: ابو جعفر باقر (ع) طومار جدش را که به املاء رسول خدا (ص) و خط علی (ع) بود در اختیار من نهاد پس

۱. کلینی، الکافی، ج ۷ ص ۹۴، طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، تهران دارالکتب الاسلامیه ج ۹

در آن دیدم: کسی که مرحوم شود و بازماندگان او یک دختر و یک مادر باشند سهم دختر یک نیمه و سهم مادر یک ششم است. به این صورت که تمام میراث را چهار قسمت می‌کنند و قرعه می‌کشند. سه قسمت را به دختر می‌دهند و یک قسمت را به مادر و در آن طومار چنین یافتم: کسی که مرحوم شود و بازماندگان او یک دختر باشند و پدر و مادرش، سهم دختر یک نیمه میراث است که سه سهم از شش سهم باشد و سهم هر یک از پدر و مادرش یک ششم میراث است تمام میراث را به پنج قسمت تقسیم می‌کنند و به قید قرعه سه قسمت از پنج قسمت را به دختر می‌دهند و دو قسمت دیگر را به پدر و مادر و در آن طومار خواندم: کسی که مرحوم شود و بازماندگان او یک دختر باشد با پدرش، سهم دختر یک نیمه میراث است و سهم پدر یک ششم، میراث را به چهار قسمت می‌کنند و به قید قرعه سه قسمت را به دختر آن مرحوم و یک قسمت را به پدر او می‌دهند.^۱

اسناد و مدارک روایات «کتاب علی»:

با بحثی که گذشت نیاز چندانی به ذکر روایات مربوط به کتاب علی (ع) یا جامعه باقی نمی‌ماند. اما جهت حصول اطمینان متذکر می‌شویم. در این مورد نزدیک به یک صد روایت وجود دارد که طالبین می‌توانند جهت ملاحظه آن‌ها به کتب اربعه، خصوصاً بخش‌های مربوط به ارث و دیات، بصائر الدرجات محمد بن حسن صفار و بحار الانوار علامه مجلسی ج ۲۶ مراجعه نمایند.^۲ مرحوم استرآبادی در پاورقی‌های کتاب آیات الاحکام خود همه این روایات را از کتاب وسائل الشیعه استخراج کرده است.^۳ چنانکه علامه سید مرتضی عسکری در کتاب معالم المدرستین^۴، استاد علی اکبر غفاری در مقاله «تدوین الحدیث فی الاسلام»^۵ و آیت‌اله بروجردی در مقدمه: «جامع احادیث شیعه» گوشه‌هایی از اسناد و مدارک این میراث الهی را نشان داده‌اند کلام آیت‌اله بروجردی در این مورد چنین شروع می‌شود: «محدثان شیعه با سندهای بسیار از امامان اهل بیت

۱. کلینی، «الکافی»، ج ۷ ص ۹۳

۲. ص ۱۹ الی ۶۶ تحت عنوان: «جهات علومهم و ما عندهم من الکتب»

۳. ج ۲ ص ۳۰۶ الی ۳۵۰

۴. ج ۱ ص ۱۹ الی ۲۴

۵. تلخیص مقیاس الهدایه ص ۲۲۹

روایت کرده‌اند که نزد آنان کتاب مدونی به املائی رسول خدا(ص) و خط علی(ص) موجود بوده است و در این کتاب آنچه خداوند از معارف الهی و احکام دینی رسول خود(ص) را مأمور به ابلاغ آن کرده بود، وجود داشته است و من در این جا به پاره‌ای از این روایات اشاره می‌کنم...^۱

آیت‌الله بروجردی پس از ذکر پاره‌ای از اسناد و مدارک کتاب علی(ع) به عنوان نتیجه‌گیری می‌نویسد:

۱ - "رسول خدا(ص) امت خود را بلا تکلیف رها نساخت بلکه امامانی هدایتگر برای آنان معین فرمود و مجموعه‌ای به یادگار گذاشت که همه احکام و سنن حتی دیه خراش را برای آنان روشن ساخته بود.

۲ - حضرت این علم را به علی(ع) املا نمود و غیر از او احدی را با خبر نساخت و به او وصیت فرمود این علوم را به اوصیای پس از خود تحویل دهد.

۳ - پس از علی(ع) این کتاب در اختیار امامان(ع) قرار گرفت و آنان آن را به جماعتی از اصحاب خود و تعدادی از بزرگان اهل سنت نشان دادند تا مایه اطمینان آنان شده و برایشان اتمام حجت صورت پذیرد.

۴ - این کتاب نزد خاصه و عامه به شهرت رسید و معروفیت یافت. زیرا آنان در جواب بسیاری از استفتائات اهل سنت مانند غیاث بن ابراهیم، طلحة بن زید سکونی، سفیان بن عیینه، یحیی بن سعید و مانند آن‌ها می‌گفتند که در کتاب علی(ع) چنین آمده است.^۲

راویان حدیث کتاب علی(ع):

چنانکه گذشت کتاب علی(ع) یا جامعه از موارث امامت به شمار رفته و نشر علنی آن از سوی امامان جایز نبود. معهذا بنا به روایات موجود عده زیادی از راویان شیعه و سنی موفق شدند این سند الهی را مشاهده کرده و یا به نحوی از وجود آن خبر بدهند و حتی به عقیده یکی از محققان اهل سنت امام صادق(ع) به درخواست منصور خلیفه

۱. جامع احادیث شیعه، قم، مطبعة مهر ج ۱ ص ۷

۲. همان ماخذ ص ۱۲

عباسی، این کتاب را به وی نشان داد و او نیز پس از رؤیت بخش‌هایی از آن اقرار نمود: "هذا والله خط علی و املاء رسول الله".^۱ ذیلاً مهم‌ترین راویان حدیث کتاب علی - که برخی از آن‌ها موفق به رؤیت آن نیز شده‌اند - به قرار زیر گزارش می‌شود: بدیهی است این اسامی از اسناد روایات مربوط به کتاب جامعه استخراج شده است.

- ۱- ابوبصیر مرادی
- ۲- محمد بن مسلم ثقفی
- ۳- عبدالملک بن اعین شیبانی
- ۴- مالک بن حارث نخعی اشتر
- ۵- زرارة بن اعین
- ۶- بکر بن کرب صیرفی
- ۷- برید بن معاویه
- ۸- طلحة بن زید
- ۹- سلیمان بن خالد
- ۱۰- عبدالرحمن بن حجاج
- ۱۱- غیاث بن ابراهیم
- ۱۲- ابو خالد کابلی
- ۱۳- حنان بن سدير
- ۱۴- علاء بن کامل
- ۱۵- عبدالرحمن بن ابی عبدالله
- ۱۶- سورة بن کلیب
- ۱۷- قاسم بن سلیمان
- ۱۸- حکم بن عتیبه
- ۱۹- خزاز
- ۲۰- حمران بن اعین
- ۲۱- علی بن حنظله

- ۲۲ - جابر بن زید
 ۲۳ - فضیل بن یسار
 ۲۴ - علی بن ابی حمزه
 ۲۵ - عبدالله بن ایوب
 ۲۶ - عبدالله بن میمون
 ۲۷ - عبدالله بن سنان
 ۲۸ - منصور بن حازم
 ۲۹ - عبدالله بن ابی یغفور
 ۳۰ - محمد بن حکیم
 ۳۱ - ابن شبرمه
 ۳۲ - محمد بن عبدالملک
 ۳۳ - عبدالخالق بن عبدربه
 ۳۴ - غنیمه بن مصعب
 ۳۵ - حسین بن ابی العلاء
 ۳۶ - عمر بن ابان
 ۳۷ - معلى بن خنیس
 ۳۸ - علی بن یقطین
 ۳۹ - مفضل بن عمر
 ۴۰ - منصور عباسی
 ۴۱ - محمد بن مروان
 ۴۲ - علی بن رثاب
 ۴۳ - عثمان بن زیاد
 ۴۴ - عیص بن عاصم
 ۴۵ - ولید بن صبیح
 ۴۶ - عبدالرحمن بن سبابه
 ۴۷ - غنیمه العابد

۴۸ - علی بن سعید

۴۹ - محمد بن عذافر^۱

بررسی صحیفه علی (ع) در منابع اهل سنت:

در منابع حدیثی اهل سنت روایات متعددی وجود دارد که در آن‌ها از صحیفه‌ای به عنوان صحیفه علی (ع) یاد شده است. در بین محدثان اهل سنت آنکه بیش از همه به درج این روایات پرداخته است، محمد بن اسماعیل بخاری در کتاب صحیح و احمد بن حنبل در کتاب مسند می‌باشد. خصوصاً بخاری در قسمت‌هایی از جامع حدیثی خود از جمله «کتاب العلم، باب کتابه العلم»، «کتاب فضائل المدینه، باب حرم المدینه»، «کتاب الجهاد و السیر، باب فکاک الاسیر»، «کتاب الجزیه، باب بهای ذمه المسلمین و جوارهم واحده و اثم من عاهد ثم غدر»، «کتاب الديات، باب العاقله» و بالاخره کتاب الاعتصام باب مایکره من التعمق و التنازع فی العلم، روایت مذکور را با اختلاف یسیری از نظر لفظ و معنی درج کرده است.

ذیلاً چند نمونه از این روایات با توجه به منابع مختلف اهل سنت ذکر شده و اختلافات آن‌ها بررسی می‌شود:

۱ - صحیح بخاری، کتاب العلم: حدّثنا محمد بن سلام قال اخبرنا وکیع عن سفیان عن مُطَرَف عن الشعبي عن ابي جحيفه قال قلت لعلی هل عندکم کتاب قال لا الا کتاب اللّٰه اوفهمّ اعطيه رجل مسلم او ما فی هذه الصحیفه قال قلت فما فی هذه الصحیفه قال العقل و فکاک الاسیر و لا یقتل مسلم بکافر^۲.

ترجمه: ابو جحیفه^۳ گوید به علی (ع) گفتم آیا نزد شما کتابی (غیر از قرآن) وجود دارد؟ حضرت فرمود در نزد ما چیزی وجود ندارد مگر کتاب خدا و فهمی که در مورد

۱. بنگرید به اسناد روایات مربوط به کتاب جامعه در بحث: "اسناد و مدارک روایات کتاب علی (ع)"
 ۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح، بیروت دارالقلم ج ۱ ص ۱۱۸ و نیز بنگرید نزدیک به همین متن را در ج ۹ ص ۶۱۶ از همین کتاب
 ۳. وهب بن عبدالله مکنی به ابو جحیفه سوانی و ملقب به وهب الخیر از صحابه‌های خردسال رسول خدا (ص) می‌باشد که از علی (ع) و براء بن عازب نقل روایت دارد. عسقلانی، ابن حجر تهذیب التهذیب بیروت، دارالفکر ج ۱۱ ص ۱۴

قرآن به مسلمانی ارزانی شده باشد و نیز آنچه در این صحیفه وجود دارد. پرسیدم که در صحیفه چیست؟ فرمود: عقل (میزان و مقدار دیه)، (شرایط) آزادی اسیر و اینکه مسلمان به سبب قتل کافر کشته نمی شود.

۲ - صحیح بخاری، کتاب فضائل المدینه: حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا عبدالرحمن قال حدثنا سفیان عن الاعمش عن ابراهیم التیمی عن ابیه عن علی رضی الله عنه قال ما عندنا شیء الا کتاب الله و هذه الصحیفه عن النبی صلی الله علیه وسلم، المدینه حرم ما بین عائر الی کذا من احدث فیها حدثاً او آوی محدثاً فعليه لعنة الله و الملائکه و الناس اجمعین لا یقبل منه صرف و لا عدل و قال ذمة المسلمین واحده فمن اخفر مسلماً فعليه لعنة الله و الملائکه و الناس اجمعین لا یقبل منه صرف و لا عدل و من تولى قوما بغير اذن مواليه فعليه لعنة الله و الملائکه و الناس اجمعین لا یقبل منه صرف و لا عدل!

ترجمه ابراهیم تیمی و او از پدرش آورده است که علی (ع) فرمود: نزد ما چیزی وجود ندارد مگر کتاب خدا و این صحیفه که از پیامبر (ص) به یادگار مانده است (و در آن صحیفه مذکور بود که) مدینه ما بین کوه عائر تا فلان نقطه (کوه ثور) حرم است اگر کسی در این محدوده بدعتی مرتکب شود یا بدعت گذار و ماجراجویی را پناه دهد، لعنت خدا و ملائکه و لعنت همه مردم بر او باد. از او هیچ گونه وجه یا جبرانی پذیرفته نمی شود و نیز رسول خدا (ص) فرموده بود: همه مسلمانان از امان و کفالت واحدی برخوردارند پس اگر کسی نسبت به مسلمانی مکر نماید لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد و هیچ گونه خسارت یا جبرانی از او پذیرفته نخواهد شد. و باز فرموده: کسی که بدون اجازه و موافقت سرپرستان خود با گروهی دوستی برقرار نماید، لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد که از او عذر و جبرانی پذیرفته نخواهد شد.

۳ - سنن ابن ماجه، باب لا یقتل مسلم بکافر: حدثنا علقمة بن عمرو الدارمی، ثنا ابوبکر بن عیاش عن مطرف عن الشعبي عن ابی جحیفه قال: قلت لعلی بن ابی طالب: هل عندکم شیء من العلم لیس عند الناس؟ قال لا و الله ما عندنا الا عند الناس. الا ان یرزق الله رجلاً فهماً فی القرآن او ما فی هذه الصحیفه. فیها الدیات عن رسول الله (ص)

وان لا یقتل مسلّم بکافر^۱.

۴ - مسند احمد بن حنبل (روایت اول)، عن ابی جحیفه قال: سالنا علیاً: هل عندکم من رسول الله (ص) شیء بعد القرآن؟ قال: «لا والذی فلق الحبه و برأ النسمة الا فهم یؤتیه الله عزّوجلّ رجلاً فی القرآن او ما فی الصحیفه. قلت: و ما فی الصحیفه قال: العقل و فکاک الاسیر و ان لا یقتل مسلم بکافر^۲.

۵ - مسند احمد بن حنبل (روایت دوم) عن طارق بن شهاب قال: شهدت علیاً و هو یقول علی المنبر: "والله ما عندنا کتاب نقرؤه علیکم الا کتاب الله تعالی و هذه الصحیفه (معلقه بسیفه) اخذتها من رسول الله، فیها فرائض الصدقه^۳.

طارق بن شهاب گوید: شاهد بودم که علی (ع) برفراز منبر فرمود: "به خدا قسم کتابی نزد ما نیست که بر شما بخوانیم مگر کتاب خدا و این صحیفه، که به قائمه شمشیرش آویزان بود، من این صحیفه را از رسول خدا (ص) گرفته‌ام و حاوی صدقه‌های واجب است".

۶ - مسند احمد بن حنبل (روایت سوم)، حارث بن سوید از امیرمؤمنان علی (ع) سؤال کرد: آیا پیامبر (ص) چیز تازه‌ای که به دیگران نگفته باشد به شما گفته است؟ حضرت فرمود: نه چیزی جز آنچه به همگان گفته. به ما نگفته است، مگر آنچه در غلاف شمشیر من است. آن‌گاه صحیفه‌ای را بیرون آورد که در آن مسائلی از قبیل نصاب‌های مختلف در سنین شتر و حدود حرم مدینه (از کوه ثور تا کوه عائر) مکتوب بود^۴.

۷ - شافعی در کتاب اختلاف الحدیث - من حدیث عمرو بن شعیب و حدیث عمران بن حصین ... عن الشعبي عن ابی جحیفه قال سالت علیاً کرم الله وجهه هل عندکم من رسول الله شیء سوی القرآن؟ قال: "لا والذی فلق الحبه و براء النسمة الا ان یعطى الله عبداً فهما فی کتابه و ما فی الصحیفه؟ قلت: و ما فی الصحیفه؟ قال: العقل و فکاک

۱. همان مأخذ ج ۲ ص ۸۸۷ به رقم ۲۶۵۸، ضمناً به دلیل مشابهت متن روایات از ترجمه برخی از این روایات خودداری می‌شود.

۲. احمد بن حنبل مسند به تحقیق احمد محمد شاکر، مصر دارالمعارف ج ۲ ص ۳۵ به رقم ۵۹۹

۳. همان مأخذ ج ۲ ص ۱۲۱ به رقم ۷۸۲. ۴. همان مأخذ ج ۱ ص ۱۵۱.

الاسیروان لایقتل مؤمن بکافر^۱.

تا این جا به هفت روایت، از روایات مربوط به صحیفه علی (ع) از منابع مختلف اهل سنت اشاره شد و اگر بخواهیم به سیر و تفحص ادامه دهیم، باز روایاتی در این باره وجود دارد. چنانکه نسایی این حدیث را در سنن خود از قول قیس بن عباد و مالک بن اشتر آورده است^۲ اما در خصوص این روایات چند نکته قابل توجه وجود دارد که از اشاره به آن‌ها گریزی نیست.

اولاً: علی رغم اختلافی که در روایات فوق از نظر لفظ و معنی وجود دارد در عین حال در غالب آن‌ها این نکته به طور مشترک دیده می‌شود که صحیفه مذکور سندی مجزا از قرآن بوده و از جانب رسول خدا (ص) در اختیار علی (ع) قرار گرفته است. ضمناً به گفته ابن حجر عسقلانی تفاوت متن روایات از نظر لفظ یا معنی در اثر عواملی چون: عدم حفظ کل محتوای صحیفه از سوی برخی از راویان، نقل شفاهی حدیث در صدر اول، نقل موضع حاجت از سوی هر یک از راویان و وجود نقل به معنی در حدیث می‌باشد^۳.

ثانیاً: در اعتبار مضامین این صحیفه همان بس که گروهی از بزرگان و فقهای اهل سنت از جمله: عمر بن عبدالعزیز، عبدالرحمن بن عمر، اوزاعی فقیه اهل شام (م ۱۵۷) سفیان بن سعید بن مسروق ثوری (م ۱۶۱) عبدالله بن شبرمه قاضی (م ۱۴۴) مالک بن انس (م ۱۷۹) محمد بن ادریس شافعی (م ۲۴۱)، اسحاق بن راهویه استاد بخاری، ابراهیم بن خالد بن الیمان و کلبی به همین حدیث تمسک ورزیده و آن را دلیل بر عدم جواز قتل مسلمان به کیفر قتل کافر می‌دانند^۴. مخصوصاً شافعی در کتاب اختلاف الحدیث پس از ذکر روایت مزبور می‌نویسد: "این مطلب از ناحیه رسول خدا (ص) بر ما ثابت و مسلم است که آزاد نباید در برابر قتل برده و مؤمن نباید در برابر قتل کافر کشته شود"^۵.

۱. شافعی، محمد بن ادریس، اختلاف الحدیث، بیروت، دارالکتب العلمیه ص ۲۲۱

۲. مامقانی، علی اکبر غفاری، تلخیص مقیاس الهدایه، مقاله تدوین الحدیث فی الاسلام ص ۲۲۸ و نیز بنگرید به محمود ابوریذ، الاضواء ص ۹۴. ۳. محمود ابوریذ، الاضواء ص ۹۵ الی ۹۶

۴. مامقانی، غفاری، تلخیص مقیاس الهدایه، مقاله تدوین الحدیث فی الاسلام، ص ۲۲۸.

۵. ص ۲۲۱.

ثالثاً: تا آن جا که متن روایات فوق نشان می دهد، دیگر اصحاب رسول خدا(ص) از وجود این سند بی اطلاع بوده اند زیرا در هر بار که راوی سؤال می کند آیا نزد شما چیزی وجود دارد که نزد دیگران وجود ندارد؟ علی(ع) می فرماید: خیر مگر همین صحیفه و این استثنا نشان می دهد که محتوای صحیفه به صورت خصوصی از جانب رسول خدا(ص) املاء شده بود. لکن با کمال تعجب باید گفت در این جا شواهدی وجود دارد که برخلاف این نتیجه گیری است. از جمله آنکه از مقایسه روایت ذکر شده با متن عهدنامه ای از رسول خدا(ص) که ابن هشام در سیره خود آورده است معلوم می شود که محتوای صحیفه مزبور اختصاصی به علی(ع) نداشته بلکه از جهاتی در اختیار دیگران هم بوده است.

توضیحاً باید بگوییم: به محض آنکه رسول خدا(ص) از مکه به مدینه هجرت فرمود عهدنامه ای بین مهاجرین و انصار و یهودیان ساکن آن دیار منعقد نمود و در آن حقوق کامل و منافع متقابل هر یک از گروه های نامبرده را مشخص ساخت. این عهدنامه که در واقع عهدنامه ترک محاصره و همزیستی مسالمت آمیز بود به صورت سندی قانونی در اختیار مسلمانان و یهودیان قرار گرفته و تعهداتی ایجاد نمود. دلیل آن این است که در متن عهدنامه نزدیک به ده مرتبه تعبیر: «اهل هذه الصحیفه» تکرار شده است.

حال باید گفت: مقایسه متن این عهدنامه با صحیفه ای که منابع اهل سنت از علی(ع) روایت کرده اند نشان می دهد که هر سه حکم صحیفه مزبور یعنی میزان و مقدار دیه، آزادی اسیر به شرط فدا و عدم قتل مسلمان در مقابل کافر در عهدنامه مزبور وجود دارد.^۱ در این صورت تأکید این منابع در اختصاصی بودن صحیفه مزبور نسبت به

۱. در این جا جهت اثبات نکته فوق قسمتی از عهدنامه مزبور آورده می شود: قال ابن اسحاق: و کتب رسول الله صلی الله علیه و سلم کتاباً بین المهاجرین و الانصار، و ادع فیه یهود و عاهدهم و اقرهم علی دینهم و اموالهم و اشترط علیهم: بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من محمد النبی صلی الله علیه و سلم، بین المؤمنین و المسلمین من قریش و یثرب و من تبعهم، فلحق بهم و جاهد معهم انهم امه واحده من دون الناس، المهاجرین من قریش علی ربعتهم یتعاقلون بینهم و هم یتدون عانیهم بالمعروف و القسط بین المؤمنین و بنوعوف علی ربعتهم یتعاقلون معاقلهم الاولی، کل طائفة تنادی عانیها بالمعروف و القسط بین المؤمنین و بنوعوف، علی ربعتهم یتعاقلون معاقلهم الاولی و کل طائفة منهم تنادی عانیها بالمعروف ... و ان المؤمنین المتقین علی من بقی منهم او ابتغی وسیعة ظلم او عدوان او فساد بین المؤمنین، و ان ایدیهام علیه



علی (ع) چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ استاد فؤاد عبدالباقی در ذیل حدیث صحیفه علی (ع) می‌نویسد: "احتمالاً نظر علی (ع) آن بوده است که اختصاصی بودن این صحیفه را از حیث مکتوب بودن آن در نزد خود اعلام کند. زیرا صحیفه مزبور (یا همان عهدنامه ترک محاصره) نزد آن حضرت به صورت مکتوب موجود بوده، اما دیگران آن را به صورت مکتوب در اختیار نداشته‌اند."^۱

این استنباط، استنباط بسیار مناسبی از روایات مربوط به صحیفه می‌باشد اما در عین حال از آن به دست نمی‌آید که صحیفه مزبور در ردیف موارث اختصاصی امامت قرار داشته است. مضامین محدود صحیفه مزبور در مقایسه با جامعیت کتاب علی (ع) در روایات شیعه، خود نکته دیگری است که مؤید مطلب فوق است لذا از این نکات باید نتیجه گرفت که: روایات منابع اهل سنت در صدند تا به نحوی منکر میراث امامت گردند. زیرا چنانکه گذشت این روایات از امیرالمؤمنین نقل می‌کنند که ما از رسول خدا (ص) دفتری به ارث نبرده‌ایم جز همین صحیفه که بر آن سه حکم الهی نوشته شده یا جز همان پیمان سال اول هجرت که مشتمل بر این سه حکم و برخی دیگر از احکام شریعت بوده است. حال آنکه بنا به روایات شیعه کتاب جامعه، در بردارنده همه احکام و نیازهای فقهی بوده است.

و نکته آخر آنکه: صحیفه علی (ع) با آن روایات محدود در قائمه شمشیر رسول خدا (ص) یا شمشیر امیرمؤمنان جای داشت^۲. در صورتی که کتاب علی (ع) یا جامعه، طومار ضخیمی به اندازه ران یک شتر بوده است. به این کتاب جفر هم اطلاق کرده‌اند. زیرا جفر در لغت به معنای بزرگی و فربهی و ضخیم شدن پهلوهای بز در چهار ماهگی به بعد است^۳ و طومار جامعه به کلفتی شکم بره یا چنانکه زراره حکایت می‌کند ران شتر بوده است^۴. و بالاخره چنانکه تذکر دادیم کتاب جامعه مشتمل بر کلیه احکام الهی از

جميعاً، ولوكان ولد احدهم ولا يقتل مؤمن مؤمناً في كافر. ولا ينصر كافرأ على مؤمن و ...

بنگريد به متن كامل عهدنامه، ابن هشام، محمد السيرة النبويه، بيروت، دارالقلم ج ۲ ص ۱۴۷ الى ۱۵۰

۱. قزوینی، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، بيروت، دارالکتب العلمیه ج ۲ ص ۸۸۷ به رقم ۲۶۵۸. شرح

استاد عبدالباقی بر حدیث ۲. احمد بن حنبل مسند ج ۲ ص ۱۲۱ به رقم ۷۸۲

۳. ابراهیم، انیس، معجم الوسیط، تهران، انتشارات ناصر خسرو ج ۱ ص ۱۲۷

۴. کلینی، الکافی، ج ۷ ص ۹۳

حرام و حلال بوده است و زراره و محمد بن مسلم با آن عظمت تنها موفق شدند^۱ بخش ارث آن را مطالعه کنند و این جامعیت هرگز با محدودیت صحیفه‌ای که در منابع اهل سنت از آن سخن رفته است، قابل مقایسه نیست.

بخش دوم

مواریث عمومی شیعه در قرن اول

پس از بررسی مواریث اختصاصی ائمه (ع) در حدیث، که فاقد نشر علنی بوده است، اینکه به بررسی آن قسم از آثار شیعه می‌پردازیم که در قرن اول در بین شیعیان رواج داشته و بعضاً از طریق نقل سینه به سینه یا ثبت در دفاتر به دست ما رسیده است و به عقیده ما این آثار خود در چند قسمت قابل مطالعه و بررسی است.

۱- نهج البلاغه و مستدرکات آن:

اگر کسی در صدد تحقیق و پژوهش پیرامون حدیث شیعه باشد و سیر تحول آن را از آغاز تا انجام مورد بررسی قرار دهد، ممکن نیست در مورد سخنان علی (ع) و به ویژه نهج البلاغه، سخن و کلامی بر زبان نیاورد. زیرا وقتی سکوت و تقریر معصوم بخشی از حدیث تلقی می‌شود^۲، چه گونه ممکن است کتابی که حاکی از کلام و سیره علی (ع) است، در شمار حدیث واقع نشود. اما از طرف دیگر قضاوت در مورد نهج البلاغه دشوار بوده و خود به تنهایی پژوهش مستقلی را می‌طلبد که در این تحقیق مجالی برای آن در دست نمی‌باشد. و خوشبختانه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بنیاد نهج البلاغه متکفل این امر مهم شده است. اما آنچه در زیر مشاهده می‌شود، در واقع تعریفی از نهج البلاغه است که با استفاده از مقدمه همین کتاب و برخی از منابع دیگر - که درباره نهج البلاغه نوشته شده است - به دست داده می‌شود.

کتاب شریف نهج البلاغه مجموعه‌ای از خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار علی (ع) است که در طول زندگانی و خصوصاً ایام خلافت و زمامداری آن حضرت در مجامع

۱. کلینی، الکافی، ج ۷ ص ۹۳ و ۹۴

۲. صبحی، صالح، علوم الحدیث و مصطلح ص ۱۱۳، مدیر شانه‌چی، علم الحدیث ص ۸

گوناگون اجتماعی، سیاسی و نظامی خطاب به افراد و گروه‌های مختلف ایراد گردیده است. این مجموعه از همان آغاز صدور از ناحیه امام(ع)، مورد توجه یاران آن حضرت واقع شد. و گذشته از علاقه‌ای که اصحاب و شیعیان به آن سرور داشتند عنایت عرب‌ها به حفظ کلام بلیغ نیز موجب گردید تا به تدریج گام‌هایی در زمینه ضبط سخنان علی(ع) برداشته شود. به گونه‌ای که در همان قرن اول عده‌ای به عنوان جامعین خطب علی(ع) شناخته شدند. مثلاً شیخ طوسی در شرح حال زید بن وهب در گذشته به سال ۹۶ می‌نویسد: "زید بن وهب له کتاب خطب امیرالمؤمنین علی المنابر والاعیاد و غیرها اخیرنا احمد بن محمد بن موسی ... عن زید بن وهب^۱". نظیر چنین عبارتی را نجاشی در ترجمه مسعدة بن صدقه از اصحاب امام صادق(ع) آورده آن‌جا که می‌نویسد: "له کتب منها کتاب خطب امیرالمؤمنین اخیرنا ابن شاذان قال^۲..

اما از کسانی که در فاصله قرن اول تا قبل از تألیف نهج البلاغه توسط سید رضی، معروف به جمع‌آوری بخش‌هایی از خطبه‌ها، نامه‌ها و سخنان علی(ع) بوده‌اند می‌توان از افراد زیر یاد نمود:

۱- کتاب خطب امیرالمؤمنین نوشته زید بن وهب متوفی ۹۶ هجری

۲- کتاب الخطبة الزهراء لامیرالمؤمنین(ع) تألیف ابومخنف ابن سلیم ازدی متوفی

۱۵۷ هجری

۳- کتاب خطب امیرالمؤمنین نوشته مسعدة بن صدقه (از شاگردان امام صادق)

۴- کتاب خطب امیرالمؤمنین نوشته ابراهیم حکم ظهیر فرازی (از اصحاب امام

صادق)

۵- کتاب خطب امیرالمؤمنین(ع) نوشته نصر بن مزاحم متوفی ۲۰۲ هجری

۶- کتاب خطب امیرالمؤمنین نوشته اسماعیل بن مهران ابی نصر متوفی ۲۰۰ هجری

۷- کتاب خطب امیرالمؤمنین نوشته هشام بن سائب کلبی متوفی ۲۰۶ هجری

۸- کتاب خطب امیرالمؤمنین نوشته ابومندر ابن الکلبی متوفی ۲۰۵ هجری

۱. طوسی، محمد بن حسن، فهرست، قم منشورات رضی به رقم ۲۹۱

۲. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی، فهرست اسماء مصنفی الشیعه معروف به رجال نجاشی به رقم

- ۹- کتاب خطب امیرالمؤمنین نوشته ابو عبدالله محمد بن عمر بن واقدالمدنی متوفی ۲۰۷ هجری
- ۱۰- کتاب خطب امیرالمؤمنین نوشته ابوروح فرج بن فروه متوفی پس از ۲۰۰ هجری
- ۱۱- کتاب خطب امیرالمؤمنین و کتبه الی عماله نوشته المدائنی متوفی ۲۲۵ هجری
- ۱۲- کتاب مائة کلمة من کلمات علی (ع) نوشته ابو عثمان جاحظ متوفی ۲۲۵ هجری
- ۱۳- کتاب خطب علی علیه السلام نوشته صالح بن ابی حماد ابی الخیر متوفی ۲۸۰ هجری
- ۱۴- رسائل امیرالمؤمنین (ع) و اخباره و حروبه تألیف ابراهیم بن هلال التقفی متوفی ۲۸۳ هجری
- ۱۵- خطب علی (ع) نوشته عبدالعظیم حسنی متوفی قرن سوم به نقل از نجاشی
- ۱۶- کتاب خطب علی (ع) نوشته عبدالعزیز یحیی جلودی در قرن سوم به نقل از نجاشی
- ۱۷- کتاب رسائل علی (ع) نوشته عبدالعزیز یحیی جلودی در قرن سوم به نقل از نجاشی
- ۱۸- کتاب مواعظ علی (ع) نوشته عبدالعزیز یحیی جلودی در قرن سوم به نقل از نجاشی.
- ۱۹- کتاب خطب لامیرالمؤمنین (ع) نوشته ابراهیم بن سلیمان زهومی معروف به خزّاز کوفی در قرن سوم
- ۲۰- کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام مع شرحها تألیف قاضی نعمان مصری متوفی ۳۶۳ هجری^۱.
- اضافه می‌گردد علاوه بر کتب فوق که مشخصاً با عنوان «کتاب خطب امیرالمؤمنین (ع)» یا «کتاب خطب علی» پرداخته شده است. در همین قرون تألیفات

۱. بنگرید به تهرانی، شیخ آغا بزرگ، الذریعه بیروت دارالاضواء ۱۴۰۳ ج ۱۴ ص ۱۱۱ الی ۱۶۱، حبینی، سید عبدالزهراء، مصادر نهج البلاغه و اسانیده بیروت دارالاضواء ۱۴۰۵ ج ۱ ص ۵۱ الی ۶۵، جعفری، سید محمد مهدی، آشنایی با نهج البلاغه تهران، امیرکبیر ص ۶۲ و ۶۳، دشتی، محمد، شناخت نهج البلاغه قم، دفتر تبلیغات اسلامی ۷۰ الی ۷۵

زیادی از سوی دانشمندان شیعه و سنی - در موضوعات اخلاق، تاریخ، سیره، فقه و حدیث، کلام و عقاید و به طور کلی فرهنگ اسلامی - پدید آمد که حاوی بخش‌هایی از سخنان و فرموده‌های علی (ع) بود و شمار این کتب بسیار زیاد بوده و طبق پاره‌ای از تحقیقات افزون بر یکصد مأخذ از مصادر معتبر شیعه و اهل سنت می‌باشد که از جمله آن‌ها می‌توان از این کتب یاد نمود:

کافی کلینی، تحف العقول ابن شعبه حرانی، آثار شیخ صدوق در حدیث، مروج الذهب و اثبات الوصیه از مسعودی، کتب جاحظ از جمله: البخلاء، البیان و التبيين، الحيوان والرسائل، کتاب الجمل نوشته واقدی، کتاب الجمل نوشته المدائنی، کتاب الصنفین از ابراهیم بن حسین بن دیزیل، کتاب صنفین نوشته نصر بن مزاحم، کتاب الغارات نوشته ابراهیم بن هلال ثقفی، کتاب تاریخ یعقوبی، کتاب تاریخ طبری، تفسیر عیاشی، کتاب اخبار الطوال دینوری، انساب الاشراف بلاذری، کتاب طبقات کبری نوشته محمد بن سعد، محاسن برقی، ارشاد شیخ مفید، کتاب الخصائص نوشته نسائی، دلائل الامامه نوشته طبری، کتاب الامامة والسیاسة تألیف ابن قتیبه دینوری، فتوح البلدان از بلاذری و کتاب المعارف نوشته ابن قتیبه دینوری^۱ و متذکر می‌شویم این آثار همگی در فاصله قرن دوم تا قرن چهارم هجری، و به عبارتی قبل از تولد و نشو و نمای سیدرضی به رشته تألیف کشیده شده است.

در قرن چهارم هجری شخصیت بزرگ و ممتاز جهان تشیع یعنی سیدرضی (متوفی ۴۰۶) تصمیم گرفت با استفاده از سخنان علی (ع) مجموعه‌ای گردآوری نماید. سید از آن‌جا که خود از شعرای بزرگ آن عصر به شمار آمده و شیفته کلام بلیغ و نثر فصیح بود در صدد احصا و استقصای همه سخنان حضرت علی (ع) برنیامد. بلکه گلچینی از سخنان آن سرور را که از حیث فصاحت و بلاغت ممتازتر از سایر سخنان وی تشخیص داد در مجموعه‌ای گردآوری کرد و به نهج البلاغه نامبردار ساخت. او این مجموعه را به سه بخش کلی خطبه‌ها، نامه‌ها یا رسائل و کلمات قصار تقسیم نمود. ضمناً چنانکه سید رضی خود در مقدمه این اثر جاودانی توضیح می‌دهد او در پی خواهش و تقاضای

۱. جهت اطلاع دقیق از نام و نشان این مصادر بنگرید به کتاب مصادر نهج البلاغه و اسانیده ج ۱ ص ۲۱ الی ۴۱، دشتی، شناخت نهج البلاغه ص ۷۱ الی ۷۵

علاقه‌مندان به کلام بلیغ مولای متقیان به این کار دست زد^۱ لذا با این توضیحات روشن می‌شود که نهج البلاغه شامل کلیه سخنان امیر مؤمنان - که در عصر سیدرضی در مصادر شیعه و سنی مندرج بوده است - نیست. بلکه چنانکه گذشت این مجموعه مختارات و منتخباتی از بلیغ‌ترین سخنان علی (ع)، آن هم به تشخیص سید رضی می‌باشد. شاهد این مطلب علاوه بر تصریح سیدرضی مقایسه متن خطب و رسائل نهج البلاغه با خطب و رسائلی است که هم اکنون در مصادر دیگر وجود دارد و در بسیاری از موارد شارحین نهج البلاغه، از جمله ابن ابی الحدید در شرح یک قسمت از نهج البلاغه توضیح داده‌اند که این قسمتی از یک خطبه مفصل است که اصل خطبه به این صورت در فلان کتاب تاریخی وجود دارد.^۲

به همین جهت پس از سیدرضی، عده‌ای از دانشمندان در مقام تکمیل کار او کتبی به عنوان متمم یا مستدرک نهج البلاغه پیرداختند که مهم‌ترین آن‌ها به قرار زیر است:

- ۱ - التذیل تألیف عبدالله بن اسماعیل بن احمد حلبی (به نقل از ابن ابی الحدید)
- ۲ - ملحق نهج البلاغه نوشته احمد بن احمد نایف متوفی ۷۲۹
- ۳ - النهج القویم تألیف سید خلف بن عبدالمطلب موسوی متوفی ۱۰۷۴ (نقل از الذریعه)

- ۴ - مصباح البلاغه نوشته سید حسن میرجهانی طباطبایی
- ۵ - غررالحکم و دررالکلم تألیف عبدالواحد بن محمد آمدی
- ۶ - الحکم المنثور و واقع در جلد آخر شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نوشته ابن ابی الحدید

۷ - مستدرک نهج البلاغه نوشته هادی کاشف الغطاء

۱. علی‌بنی، فیض الاسلام، نهج البلاغه ص ۱۳.

۲. از جمله آن که درج ۱ ص ۲۷۵ در شرح نخستین خطبه علی (ع) در مدینه پس از پذیرش امر خلافت می‌نویسد: این خطبه از مشهورترین خطبه‌های آن حضرت است که همه مردم (راویان) آن را روایت کرده‌اند. این خطبه قسمت‌های مختلفی داشته که سیدرضی با از باب اختصار یا ملاحظه شنوندگان آن را حذف کرده است اما ابوعثمان جاحظ متن کامل خطبه را آن طور که بوده از طریق ابوعبیده معمر بن المشنی در کتاب «البیان و التبین» درج کرده است و نیز در ج ۱۶ ص ۱۶۱ پس از آوردن نامه علی (ع) به عمرو بن عاص می‌نویسد: "و ذکر نصر بن مزاحم فی کتاب الصنفین هذا الكتاب بزیادة و لم یذکرها الرضی و انا اذکرها..."

۸- نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه تألیف شیخ محمد باقر محمودی در هشت جلد^۱.

اما نهج البلاغه به عنوان کتابی که سیدرضی آن را جمع آوری نموده است شامل ۲۳۹ خطبه، ۷۹ نامه و ۴۷۲ کلام از کلمات قصار علی (ع) می باشد. این خطب، رسائل و کلمات قصار در زمینه های مختلف سیاسی، اجتماعی اخلاقی، کلام و عقاید و مواعظ و احتجاجات صادر شده است، و چنانکه قبلاً گذشت اکثر این خطب و رسائل متعلق به دوران خلافت علی (ع) بوده و بیانی از حوادث و اتفاقات صدر اسلام است.

مطلب دیگر در مورد نهج البلاغه آنکه، کار سید رضی از همان دوران تألیف مورد توجه و استقبال علما و محققان به ویژه ادب دوستان و شفیتگان کلام بلیغ قرار گرفت. به طوری که عده ای به حفظ خطب نهج البلاغه همت گماشتند^۲، اشخاصی به شرح و تفسیر نهج البلاغه روی آوردند و بسیاری هم، محتوای آن را به زبان های دیگر دنیا ترجمه نمودند. خصوصاً در مورد ترجمه و شرح نهج البلاغه قدم های مؤثری از ناحیه دانشمندان برداشته شد. مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی در تتبع خود نزدیک به یکصد و پنجاه کتاب به عنوان شرح نهج البلاغه یا ترجمه آن به زبان های فارسی، اردو، گجراتی، ترکی و عربی و غیره نام می برد^۳. سید عبدالزهره حسینی نیز در کتاب «مصادر نهج البلاغه و اسانیده»، صد و یک شرح نهج البلاغه را معرفی نموده است^۴. به همین ترتیب علامه امینی در کتاب الغدیر پس از ذکر هشتاد و یک نفر از شارحان نهج البلاغه، از بیست تن از علمای شیعه نام برده است که آن ها در اجازات خود از نهج البلاغه یاد کرده اند^۵ و بالاخره شیخ حسین جمعه اسامی حدود دویست و ده شرح از شروح نهج البلاغه را با تلاش فراوان و بهره برداری از کتابخانه های ایران و عراق و لبنان و .. گردآوری کرده

۱. حسینی، مصادر نهج البلاغه و اسانیده ج ۱ ص ۲۶۷: «المستدرکات علی نهج البلاغه»، جعفری، آشنایی با نهج البلاغه ص ۷۲، دشتی، محمد، شناخت نهج البلاغه ص ۷۲
۲. امینی، عبدالحسین، الغدیر، دارالکتب الاسلامیه ج ۴ ص ۱۸۶.
۳. تهرانی، آغا بزرگ الذریعه ج ۱۴ ص ۱۱۱ الی ۱۶۱.
۴. حسینی، عبدالزهره، مصادر نهج البلاغه و اسانیده ج ۱ ص ۲۰۲ الی ۲۵۴.
۵. امینی، الغدیر ج ۴ ص ۱۸۴

است.^۱ از این رو پس از قرآن کریم، کم‌تر کتابی را می‌توان سراغ گرفت که پس از تألیف به اندازه نهج البلاغه توجه علما و محققان را به خود جلب کرده است. البته ناگفته نماند که در بین شروح نهج البلاغه دو شرح این ابی الحدید معتزلی از علمای اهل سنت و ابن میثم بحرانی از فضلالی شیعه از موقعیت بالاتری برخوردار است و کم‌تر شرحی به پای این دو شرح می‌رسد.

بررسی مسئله اسناد نهج البلاغه به علی (ع):

بزرگ‌ترین مسئله‌ای که پس از تألیف نهج البلاغه تاکنون ذهن پژوهشگران را به خود مشغول ساخته است، مسئله صحت اسناد و انتساب محتوای این کتاب به علی (ع) می‌باشد و به عبارتی شبهه و تردید از آن‌جا حاصل می‌گردد که در نظر گیریم خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصاری که در نهج البلاغه فراهم آمده است، برخلاف اکثر تصنیفات حدیثی دانشمندان، از سند متصل - از مؤلف کتاب تا معصوم (ع) - برخوردار نمی‌باشد و سیدرضی در کار بزرگ خویش جز در مواردی محدود - که جمعاً شانزده مورد می‌گردد - دیگر از مأخذی یاد نکرده و همین موضوع موجب تشکیک در صحت انتساب نهج البلاغه به علی (ع) شده است. اما در پاسخ شبهه فوق باید گفت: از نظر علمای شیعه تردیدی در صحت انتساب نهج البلاغه به علی (ع) آن هم به صورت کلی و فی‌الجمله وجود ندارد. گرچه مرسل بودن روایات این کتاب را نمی‌توان انکار نمود و بالطبع اثبات این امر که الفاظ نهج البلاغه خصوصاً خطبه‌های آن بدون استثناء از زبان علی (ع) صادر شده است، کاری دشوار است^۲ اما در عین حال قرائن صحت انتساب کلی این کتاب به علی (ع) بسیار بوده که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱ - محتوای اکثر خطب، رسائل و کلمات قصار نهج البلاغه با تصویری که از علی (ع)

۱. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف ج ۱ ص ۵۴۵.

۲. متذکر می‌شود که دکتر سید جواد مصطفوی در مقاله ارزنده خود که با عنوان: «معرفی نهج البلاغه و بررسی اسناد آن» نوشته‌اند ذیل این سؤال که: «آیا به الفاظ نهج البلاغه می‌توان استناد کرد؟ معتقدند که: علاوه بر نامه‌ها و کلمات قصار نهج البلاغه که عین الفاظ آن از نظر انتساب به علی (ع) معتبر و قابل استناد است در زمینه خطبه‌ها نیز شواهد متعددی وجود دارد که صحت انتساب آن‌ها را به علی (ع) اثبات می‌کند. جهت توضیح بیش‌تر بنگرید به «دو مقاله در مورد نهج البلاغه، مشهد آستان قدس رضوی ص ۳۳».

در ذهن دارند مطابقت می‌کند.

۲ - نسبت به تقوی و وثاقت شخص سید رضی کمال اطمینان وجود دارد.

۳ - بسیاری از خطب و رسائل نهج البلاغه در منابع قبل از سید رضی با سند متصل تا علی (ع) قابل شناسایی است.

۴ - تاریخ صحیح و حوادث نیمه نخست قرن اول هجری گواه دیگری بر اصالت بسیاری از مطالب نهج البلاغه است.

۵ - بلاغت نهج البلاغه و فصاحت بی نظیر آن عامل دیگری در صدور آن از شخص علی (ع) می‌باشد.

دانشمندان اهل سنت نیز کمابیش اصل صحت انتساب نهج البلاغه را به علی (ع) پذیرفته و حتی بعضی از آنان در زمینه شرح نهج البلاغه، تصحیح متن و طبع آن کارها و خدماتی انجام داده‌اند که نظیر آن در آثار شیعیان کم‌تر وجود دارد. همانند ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح معروف خود و دکتر صبحی صالح و شیخ محمد عبده در طبع این کتاب که با تصحیح علمی، مقدمه و یا تعلیقات سودمندی همراه است. ضمناً ابن ابی‌الحدید در چندین موضع از شرح خود به رد بعضی از تشکیکات مربوط به انتساب نهج البلاغه به علی (ع) پرداخته و از اصالت و صحت انتساب این کتاب به مولای متقیان دفاع کرده است.^۱

لکن در این میان عده‌ای از بزرگان اهل سنت صحت انتساب نهج البلاغه را به علی (ع) - کلاً یا بعضاً - مورد تردید قرار داده و در این باره اظهاراتی بیان کرده‌اند که خود بیش‌تر از حدس و گمان مایه دارد، به عنوان مثال اولین کسی که در این باره به تشکیک پرداخت ابن خلکان (متوفی ۶۸۱) در کتاب وفيات الاعیان بود. او در شرح حال سید مرتضی برادر سید رضی می‌نویسد: "مردم درباره کتاب نهج البلاغه گردآوری شده از کلمات امام علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه اختلاف پیدا کرده‌اند که آیا او مؤلف آن کتاب است یا برادرش رضی، و نیز گفته‌اند این کتاب از کلمات علی (ع) نیست بلکه آن شخص که آن را گردآوری کرده و به وی نسبت داده است، سازنده آن کلمات هم هست والله

۱. از جمله بنگرید به ج ۱ ص ۸ و ۹، ج ۵ ص ۳، ج ۷ ص ۱۸۴، ج ۷ ص ۲۱۱، ج ۸ ص ۲۱۸، ج ۹ ص ۲۷۰، ج ۱۰ ص ۱۲۸

اعلم^۱

اما قهر آکسی که در مورد نهج البلاغه مسئله سند برای او، امر مهمی به شمار رود، لااقل نباید در بیان تشکیک خود، چنین غیر مستند سخن بگوید و اظهار بدارد مردم درباره مؤلف نهج البلاغه تردید کرده‌اند که مؤلف آن سیدرضی است یا سید مرتضی، چون حداقل در صحت انتساب نهج البلاغه به سیدرضی از نقطه نظر جمع آوری و تألیف، تردیدی وجود ندارد و در این مورد قرائن روشنی وجود دارد که علامه امینی در کتاب الغدیر، و سید عبدالزهراء حسینی در کتاب مصادر نهج البلاغه، به بخشی از آن اشاره کرده‌اند^۲.

پس از ابن خلکان عده دیگری نیز به اظهار تردید در صحت انتساب نهج البلاغه به علی (ع) پرداخته و به عبارتی تشکیک ابن خلکان را تکرار کرده‌اند که از جمله آنان می‌توان از افراد زیر نام برد:

۱- ابن اثیر جزری متوفی ۷۳۹ در مختصر الوفيات

۲- شمس‌الدین ذهبی متوفی ۷۴۸ در میزان الاعتدال

۳- صلاح‌الدین صفوی متوفی ۷۶۴ در الوافی بالوفیات

۴- علامه یافعی متوفی ۷۶۸ در مرآت الجنان

۵- ابن حجر عسقلانی متوفی ۸۵۲ در لسان المیزان

۶- ابن حماد حنبلی متوفی ۱۰۸۹ در شذرات الذهب^۳

اما به عقیده نگارنده ریشه تردیدهای فوق در دو مطلب خلاصه می‌شود:

الف - نبودن سند متصل در صدر خطب، رسائل و کلمات قصار نهج البلاغه و یا لااقل عدم ذکر مأخذ

ب - وجود مسائلی که به زعم شک کنندگان با سیره علی (ع) یا شرایط سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی عصر وی در تناقض می‌باشد. اما با بررسی زیر روشن می‌شود هیچ کدام از موارد فوق نمی‌تواند گواه قاطع بر عدم انتساب نهج البلاغه به علی (ع) گردد.

۱. جهت اطلاع دقیق بنگرید به مصادر نهج البلاغه و اسانیده ج ۱ ص ۱۰۰ با عنوان: «اوهام ابن خلکان و مقلدیه»

۲. امینی، الغدیر ج ۴ ص ۱۹۵، حسینی، عبدالزهراء، مصادر نهج البلاغه و اسانیده ج ۱ ص ۱۰۳ الی ۱۰۸

۳. جمفزی، آشنایی با نهج البلاغه ص ۴۶.

بررسی اشکال مطلب اول:

در این باره باید گفت: به طور قطع اگر سید رضی در صدر منتخبات خود، روایات را به صورت مستند درج نموده و یا به ذکر مأخذ اشاره می‌کرد (چنانکه در شانزده مورد این کار را کرده است) کار وی از نظر استنادی ارزش دیگری پیدا می‌کرد و کتاب او در ردیف سایر کتب حدیث مورد بحث واقع می‌شد. لکن به دلایلی سید رضی - بدون توجه به تبعات ناشی از شیوه خود - سیره معمول محدثان را در پیش نگرفته است و این دلایل عبارتند از:

۱ - نهج البلاغه مجموعه‌ای از روایات فقهی در حوزه احکام و شرعیات نیست و مطالب آن مستقیماً دخلی در حلال و حرام الهی ندارد و چنانکه می‌دانیم در طول تاریخ حدیث، فقهها و محدثان در درجه اول اهتمام خود را بر یافتن روایات مستند و صحیح در حوزه احکام و تکالیف متمرکز کرده و برعکس در رشته‌های فضائل، اخلاق و آداب، حساسیت کم‌تری از خود نشان دادند.^۱ در این میان نهج البلاغه نیز که از نظر محتوا، مجموعه‌ای اخلاقی، سیاسی و اجتماعی دارد با تأثیر از این رویه به گونه غیر مستند جمع‌آوری گردید.

۲ - مطلب دیگر در این خصوص، به شخصیت سید رضی از تباط پیدا می‌کند. به این معنی که شخصیت این دانشمند شخصیتی فقهی، حدیثی و رجالی نیست. و به عبارتی این ابعاد در شخصیت او تحت الشعاع شخصیت ادبی او قرار دارند. سید را اشعر شعرای قریش دانسته‌اند.^۲ و با اینکه برادر او یعنی سید مرتضی نیز از شعرای بزرگ است معیناً در عرصه شعر و ادب، عقیده همگان بر امتیاز و افضلیت سید رضی است. در جمع‌آوری و تألیف نهج البلاغه نیز، وجود همین بعد است که سید رضی را وادار می‌کند، تنها به انتخاب مواضع بلیغ سخن امام (ع) پردازد و در پایان، آن را «نهج البلاغه»، نامگذاری کند.^۳ منطق سید رضی در عدم اشاره به مأخذ و سند احتمالاً آن بوده که نهج البلاغه از

۱. در این مورد بنگرید به کتاب ابوری، محمد، اضواء علی السنة المحمدیه ص ۱۱۱ با عنوان: «تساهلهم

«...»

۲. در مورد موقعیت شعر و شاعری سید رضی بنگرید به امینی، الغدیر ج ۴ ص ۲۰۰ الی ۲۰۴

۳. برخی از دانشمندان در این خصوص به سید رضی اعتراض کرده و معتقدند که کار سید در ترجیح



نظر و ویژگی‌های ممتازی که دارد خود حجت و شاهد خویش است و هیچ سندی گویاتر از الفاظ و معانی نهج البلاغه، نمی‌تواند بهتر بر صحت انتساب آن به علی (ع) دلالت نماید. و از این نظر «نهج البلاغه» سیمایی قرآنی دارد. چرا که قرآن کریم نیز قبل از آنکه بخواهد از سند روایت مایه بگذارد، از اعجاز بی‌مانند خود در عرصه لفظ و معنی مایه می‌گذارد.^۱ سیدرضی به هنگام تألیف نهج البلاغه دقیقاً به این نکته توجه داشته و در مقدمه‌ای که بر نهج البلاغه نوشته، این مطلب را به این صورت تذکر داده است: «پس از نگارش کتاب «خصائص الائمة» و آنگاه که در شرح حال علی (ع) فقط تعدادی از مواعظ و حکم و امثال و آداب نقل شده از آن حضرت را آوردم، گروهی از دوستان این فصل را پسندیدند و از نکات بی‌نظیر آن در شگفت افتادند و از قطعات درخشنده‌اش چشمانشان خیره ماند. از من خواستند شروع به تألیف کتابی از برگزیده‌های سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام کنم که همه رشته‌ها و شاخه‌های گفتارش از خطبه‌های آن حضرت گرفته تا نامه‌ها و مواعظ و ادبش را در برداشته باشد. چه، می‌دانستند که آن سخنان در بردارنده شگفتی‌های بلاغت و نکات غریب و بی‌نظیر فصاحت و گوهر ادبیات عربی و مطالب دلنشین دینی و دنیوی است و همه این امتیازات یک جا و به‌طور همه‌جانبه در هیچ سخن و کتابی دیده نمی‌شود زیرا این تنها امیرالمؤمنین است که سرچشمه و آبشخور فصاحت و منشأ و آفریدگار بلاغت می‌باشد. گوهرهای نهفته‌اش به وسیله او آشکار گردید و آیین و آدابش از وجود او گرفته شده، هر کس خواست خطبه‌ای بخواند و خطیب شود باید از او پیروی کند و آن کسی که خواستار عنوان واعظ بلیغ بود، ناچار بود از کلام آن حضرت یاری بجوید. با وجود این، در میدان پهناور و سخنوری او پیشی جست و آنان به گردش هم نرسیدند، و وی به مقصد رسید و آن کسان در ابتدای میدان ماندند. زیرا سخنان آن حضرت رنگین از علم الهی و عطر آگین از کلمات نبوی است.^۲

قسمت‌هایی از سخنان علی (ع) به قسمت‌های دیگر مقرون به صواب نبوده است در این مورد بنگرید به

شرح نهج البلاغه خوئی ج ۱ ص ۹

۱. البته با این تفاوت که قرآن کریم از تواتر نسل اندر نسل نیز برخوردار است

۲. نهج البلاغه، قسمتی از مقدمه سیدرضی

بررسی اشکال مطلب دوم:

اما در مورد مطلب دوم یعنی وجود مسائلی که به عقیده مخالفان، با سیره علی (ع) یا شرایط سیاسی و اجتماعی عصر آن حضرت در تناقض می باشد، باید گفت: اگر با استفاده از تاریخ صحیح وجود چنین مسائلی در نهج البلاغه به اثبات رسد، قهراً آن بخش از نهج البلاغه که حاوی آن مسائل است، زیر سؤال خواهد رفت نه الزاماً همه آن، منتها هدف اشکال کنندگان در این قسمت به احتمال زیاد وجود خطب و رسائلی است که در آن سیره خلفای قبل از علی (ع) مورد نقد و اعتراض واقع شده که بالطبع مهم ترین خطبه در این قسمت خطبه ششقیه است. در این مورد سید محسن امین می نویسد: "اگر با تأمل و انصاف در سخنان مخالفان نهج البلاغه بنگریم درمی یابیم انگیزه آنان در انکار همه یا قسمتی از نهج البلاغه، اشمال این کتاب بر خطب و رسائلی است که در آن بعضی از صحابه مورد طعن قرار گرفته اند که از جمله این خطب می توان از خطبه ششقیه نام برد^۱. اما در پاسخ این اشکال باید گفت: اگر کسی از شخصیت علی (ع) تصویر روشنی در ذهن داشته باشد، تردید نخواهد کرد که سیره علی (ع) با سیره شیخین و سیره بسیاری از صحابه دیگر، در تضاد بوده است. و چنانکه می دانیم علی (ع) به دلیل عدم التزام به تبعیت از سیره شیخین - در شورای خلافتی که عمر تعیین کرده بود - مقام خلافت را از دست داد^۲. علاوه بر آن حضرت در دوران خلافت خود مجبور به جنگ با تعدادی دیگر از صحابه گردید، که در رأس آن طلحه و زبیر بودند. بنابراین طبیعی است که آن حضرت پس از کشته شدن عثمان و رسیدن به منصب خلافت مسلمین، به ارزیابی و نقد سیره گذشتگان بپردازد و نظر خود را در انتقاد از عملکردهای آنان ابراز دارد. از این رو صدور خطبه هایی چون خطبه ششقیه از علی (ع) امری طبیعی و با سیره وی کاملاً سازگار است برعکس اگر کسی تصور کند سیره علی با سیره خلفای قبل از او یا اصحاب جمل و صفین مطابقت دارد، او برخلاف واقعیت های تاریخی به اظهار نظر پرداخته است.

اما به عنوان مثال در مورد صحت انتساب همین خطبه به علی (ع) ابن ابی الحدید

۱. اعیان الشیعه ج ۱ ص ۵۴۰.

۲. ابن ابی الحدید. شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۶۳، سید مرتضی عسکری، معالم المدرسین، ج ۱ ص ۱۴۱

خاطره‌ای را نقل می‌کند که بسیار قابل توجه است. وی می‌نویسد: "استادم ابوالخیر مصدق بن شیبب واسطی در سال ۶۳۰ هجری به من گفت که خطبه ششقیه را بر شیخ ابومحمد عبدالله بن احمد معروف به ابن خشاب (م ۵۶۸) خواندم و وقتی به این قسمت رسیدم که ابن عباس گفت: "به خدا از هیچ چیز متأسف نشدم مگر قطع کلام علی ... " به من گفت اما من اگر این را از ابن عباس شنیده بودم به او می‌گفتم: آیا در نفس ابن عم تو مطلبی باقی ماند که در این خطبه نگفته باشد که تو اینک از عدم بیان آن متأسف باشی؟ به خدا قسم که غیر از رسول خدا (ص) احدی را باقی نگذاشت مگر آنکه مطلبی درباره او بیان کرد." مصدق گوید: ابن خشاب فرد شوخی بود در این جا به او گفتم آیا به عقیده تو این خطبه ساختگی است و او گفت: نه به خدا این خطبه را از کلام علی (ع) می‌دانم، همانگونه که تو را به عنوان مصدق می‌شناسم. من گفتم: بسیاری از مردم معتقدند این خطبه از ساخته‌های سید رضی است. ابن خشاب گفت: رضی و غیر رضی کجا، این نفس کلام و اسلوب سخن کجا؟ ما رسائل رضی را در کلام نثر او دیده‌ایم و شیوه و سبک وی را آزموده‌ایم اما این کلام از هر گونه ضعف و اختلال عاری است. به خدا قسم من این خطبه را در مأخذی دیده‌ام که دو بیست سال قبل از سید رضی تألیف شده بود. این خطبه را قبل از تولد نقیب ابواحمد پدر سید رضی مکتوب به خطوطی دیده‌ام که صاحب آن‌ها را می‌شناسم و می‌دانم که آیا اهل ادب بوده‌اند یا از دانشمندان. ابن ابی الحدید پس از نقل این ماجرا اضافه می‌کند: من خود قسمت‌های زیادی از این خطبه را در نوشته‌های ابوالقاسم بلخی پیشوای معتزله در بغداد دیدم و او در خلافت مقتدر عباسی و به فاصله زیادی قبل از سید رضی زندگی می‌کرد. علاوه بر آن قسمت‌های زیادی از این خطبه را در کتاب ابوجعفر بن قبه - از متکلمان امامیه - یافتم و آن کتاب مشهور و معروف به کتاب انصاف بود و نویسنده آن یعنی ابوجعفر از شاگردان ابوالقاسم بلخی بود که به فاصله زیادی از تولد سید رضی از دنیا رفته بود^۱.

آخرین نکته در قسمت بررسی انتساب نهج البلاغه به علی (ع) ذکر این مطلب است که: تشکیک در این زمینه با هر نیتی که صورت گیرد، خود امری برکت‌زا بوده و موجب شده است تا در زمینه شناسایی اسناد و مدارک نهج البلاغه تحقیقات ارزشمندی صورت

بگیرد. و در سایه این تحقیق‌ها، محققان توانسته‌اند قسمت معتناهی از مصادر کلام علی (ع) را - که به قبل از ولادت سید رضی مربوط می‌شود - معرفی نمایند. از جمله آنکه در نتیجه این پژوهش‌ها تاکنون برای ۱۴۰ خطبه از ۲۴۰ خطبه، ۶۲ نامه و فرمان از ۷۹ نامه و فرمان و ۳۴۰ حکمت و سخنان کوتاه از ۴۸۹ مورد، سند و مأخذی از مصادر شیعه و اهل سنت - پیش و همزمان و یا بعد از تألیف نهج البلاغه - به دست آمده است.^۱ و قهراً این پژوهش‌ها در ادامه خود می‌تواند به استخراج کامل منابع نهج البلاغه بیانجامد. اما جهت آشنایی با بخشی از تلاش‌هایی که در این زمینه صورت گرفته است کلام خود را با معرفی آثاری که در زمینه اسناد و مدارک نهج البلاغه تألیف یافته‌اند به پایان می‌بریم:

۱ - مصادر نهج البلاغه و اسانیده	نوشته	سید عبدالزهر احسینی در جلد ۴
۲ - استناد نهج البلاغه	نوشته	امتیاز علیخان عرشی
۳ - مدارک نهج البلاغه	نوشته	هادی کاشف الغطاء
۴ - مصادر نهج البلاغه	نوشته	سید هبة‌الدین شهرستانی
۵ - نهج البلاغه چیست	نوشته	سید هبة‌الدین شهرستانی
۶ - مصادر نهج البلاغه	نوشته	عبدالله نعمت
۷ - بررسی اسناد و مدارک نهج البلاغه	نوشته	دکتر سید جواد مصطفوی
۸ - پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه نوشته	نوشته	سید محمد مهدی جعفری
۹ - آشنایی با نهج البلاغه	نوشته	سید محمد مهدی جعفری
۱۰ - نهج البلاغه، توثیقه و نسبت‌الی	نوشته	دکتر حامد حنفی استاد عین الامام علی (ع)
۱۱ - مصادر و مراجع نهج البلاغه از کتاب المعجم المنهرس	نوشته	محمد دشتی
۱۲ - اسناد و مدارک نهج البلاغه	نوشته	محمد دشتی
۱۳ - نهج البلاغه	نوشته	علامه تستری

۱. جعفری، محمد مهدی، آشنایی با نهج البلاغه ص ۹۳.

۲ - صحیفه سجادیه و ملحقات آن:

از آثار به جای مانده از قرن اول هجری وجود کتابی با عنوان صحیفه سجادیه می‌باشد. و به طوری که از ظاهر امر برمی‌آید این کتاب مشتمل بر دعاهایی از امام چهارم علی بن حسین (ع) بوده که آن حضرت به فرزندان خود زید و محمد املاء فرموده است. زیرا سندهای موجود صحیفه نهایتاً به این دو بزرگوار منتهی می‌گردد.

شیخ مفید در کتاب ارشاد پس از ذکر ترجمه امام چهارم و بیان فضائل و مناقب آن حضرت، بدون آنکه از کتابی به عنوان صحیفه سجادیه یاد کند، اجمالاً به این مطلب اشاره می‌کند که عامه و خاصه از علی بن حسین (ع) روایات، مواعظ و ادعیه فراوانی به خاطر سپرده‌اند. کلام شیخ در این باره چنین شروع می‌شود: "وقد روی عنه فقهاء العامه من العلوم ما لا تحصى کثرة و حفظ عنه من المواعظ والادعیه و فضائل القرآن والحلال والحرام و المغازی والایام ما هو مشهور بین العماء ولو قصدنا الی شرح ذلک لطلال به الخطاب و انقضی به الزمان"^۲

اما شیخ طوسی و نجاشی که در همان عصر شیخ مفید زندگی کرده و در فهرس خود متکفل معرفی موارد شیعه بوده‌اند، معیناً سخنی در معرفی آثار امام چهارم (ع) خصوصاً صحیفه سجادیه به زبان نیاورده‌اند. جز آنکه هر دو نفر در ترجمه متوکل بن عمیر تصریح می‌کنند که او راوی دعایا دعای صحیفه از یحیی بن زید می‌باشد. عبارت نجاشی در ترجمه متوکل بن عمیر به این صورت شروع می‌شود: "متوکل بن عمیر بن المتوکل روی عن یحیی بن زید دعاء الصحیفه. اخبرنا حسین بن عبیدالله عن ابن ابی طاهر عن محمد بن مطهر عن ابیه عن عمیر بن المتوکل عن ابیه متوکل عن یحیی بن زید بالدعاء"^۳.

شیخ طوسی نیز در ترجمه این شخص می‌نویسد: "المتوکل بن عمر بن المتوکل روی عن یحیی بن زید بن علی (ع) دعاء الصحیفه اخبرنا بذلك جماعة عن تلعبیری عن ابی

۱. همان مأخذ ص ۶۸، دشتی، محمد، شناخت نهج البلاغه ص ۱۷۰

۲. شیخ مفید، الارشاد ص ۲۵۹

۳. نجاشی، رجال، به رقم ۱۱۴۴.

محمد الحسن يعرف بابن اخی طاهر عن محمد بن مطهر عن ابیه عن عمر بن المتوکل عن ابیه عن یحیی بن زید^۱. این دو عبارت که حکایت از مصدر واحدی در بین این دو دانشمند می‌کند گزارشی از کم و کیف دعا‌های صحیفه در عصر شیخ مفید و شیخ طوسی و نجاشی به دست نمی‌دهد.

اما قبل از آنکه بخواهیم در مورد طرق مذکور بحثی به میان آوریم توضیحاً متذکر می‌شویم که: صحیفه سجاده در وضع کنونی خود شامل پنجاه و چهار دعا از ادعیه امام سجاد(ع) است. این کتاب بنا به آنچه در مقدمه آن آمده در سال ۵۱۶ هجری توسط ابو عبدالله محمد بن احمد بن شهریار - خزانه‌دار آستان مقدس امیر مؤمنان علی(ع) - با سماع و قرائت از ابو منصور محمد بن محمد بن احمد بن عبدالعزیز عبکری شنیده شده و او نیز آن را از ابوالفضل محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی دریافت کرده است. ضمناً شیخ نجم الدین بهاء الشرف ابوالحسن محمد بن حسن بن احمد هم شاهد این سماع و قرائت بوده است از ابوالفضل محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی تا متوکل بن هارون (اولین راوی) و از او تا یحیی بن زید و امام جعفر صادق(ع) سند متصل به چشم می‌خورد^۲ و این مطلب می‌رساند که مخاطب اصلی این ادعیه دو فرزند امام چهارم(ع) یعنی زید و محمد (باقر) علیهما السلام بوده‌اند.

اما در سند فوق حداقل دو مشکل از نظر علمای رجال وجود دارد. اولاً ابوالفضل محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی به شدت تضعیف شده است. به طوری که نجاشی متذکر می‌شود با اینکه مطالب زیادی از او شنیده است، معذکک حاضر نیست بدون واسطه از وی روایت کند^۳. ثانیاً وضع راوی اصلی صحیفه یعنی متوکل بن هارون یا همان متوکل بن عمیر نیز روشن نیست و به اصطلاح رجالین مجهول است. زیرا شیخ طوسی و نجاشی در کتاب‌های خود یاد از این مرد به عنوان یکی از اصحاب ائمه

۱. شیخ طوسی فهرست به رقم ۷۴۷ و نیز بنگرید به ابن شهر آشوب، معالم العلماء، نجف مطبعه حیدریه به رقم ۸۴۷. متذکر می‌شود که نام این شخص در رجال نجاشی و معالم العلماء متوکل بن عمیر، اما در فهرست شیخ طوسی متوکل بن عمر درج شده است.

۲. مقدمه صحیفه سجاده، تهران، انتشارات اسلامی ص ۳۰

۳. نجاشی به رقم ۱۰۵۹ و نیز شیخ طوسی فهرست به رقم ۶۰۰، شیخ طوسی، رجال ص ۵۱۱

نکرده‌اند. لذا آیت‌اله خوئی در کتاب معجم الرجال می‌نویسد: "با اینکه ابن داود وی را در ردیف موثقین یاد نموده است، معیناً وثاقت وی قابل اثبات نبوده و طریق شیخ طوسی تا او مجهول می‌باشد".

صحیفه سجادیه به این ترتیب در بین متقدمان از توجه کافی برخوردار نگشت به طوری که شیخ طوسی در مصباح المتعجد و سید بن طاوس در اقبال خود از این کتاب و دعا‌های آن یاد نکردند. این کتاب به مدت چند قرن در بین علمای شیعه متروک بوده و مورد مقابله و استنساخ قرار نگرفت تا اینکه مجلسی اول براساس رؤیایی که دید به رواج و نشر آن اهتمام ورزید.^۲ و از این زمان صحیفه سجادیه به عنوان اثری متعلق به امام چهارم از کمال شهرت برخوردار شده و در بین علمای شیعه تلقی به قبول گردید. به گونه‌ای که به کرات نیز مورد شرح و تفسیر قرار گرفت. در این مورد مرحوم شیخ آغابزرگ تهرانی در تحقیق گسترده خود از شصت و شش شرح کوتاه و مفصل پیرامون صحیفه یاد می‌کند.^۳ چنانکه فؤاد سزگین نیز در تاریخ التراث العربی به بیست شرح از این شروح اشاره دارد.^۴ ضمناً پس از تحقیق شیخ آغابزرگ دو شرح جدید نیز از صحیفه به عمل آمده، که یکی از آن‌ها توسط شیخ محمد جواد مغنیه و دیگری توسط سید محمد شیرازی در شهر کربلا صورت پذیرفته است.^۵

نکته دیگر در مورد صحیفه سجادیه آنکه: صحیفه سجادیه در وضعیت کنونی تنها بخشی از دعا‌های منسوب به امام سجاد(ع) بوده و مجموعه‌ها و ملحقات دیگری نیز در همین زمینه تنظیم شده است و به گفته شیخ آغابزرگ تهرانی: "مهم‌ترین کسانی که در این زمینه به جمع‌آوری مستدرکات صحیفه اقدام کرده‌اند عبارت از شیخ حرّعاملی صاحب وسائل الشیعه، عبدالله بن میرزا عیسی بن محمد بن صالح اصفهانی معروف به افندی صاحب ریاض العلماء، میرزا حسین نوری صاحب مستدرک الوسائل، سید محسن امین صاحب اعیان الشیعه، و بالاخره محمد صالح بن میرزا فضل الله مازندرانی می‌باشند".

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۴ ص ۱۷۸

۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰۷ صفحات ۴۳، ۴۵، ۶۰ و ۶۳

۳. شیخ آغابزرگ، الذریعه ج ۱۳ ص ۳۵۴ الی ۳۵۹.

۴. بنگرید به جلد اول جزء سوم ص ۲۶۵ همین کتاب.

۵. شیخ آغابزرگ الذریعه ج ۱۵ ص ۱۹۵

با توجه به مطالب فوق باید نتیجه گرفت: آنچه اساس توجه و اهتمام بزرگان شیعه را در قرون اخیر نسبت به صحیفه تشکیل داده و موجب پیدایش مستدرکات، و شروح متعدد صحیفه شده است، در درجه نخست مسئله سند یا کیفیت استناد این ادعیه به امام چهارم (ع) نیست بلکه فصاحت و بلاغت ادعیه صحیفه به همراه مضامین عالی اخلاقی، عرفانی و تربیتی آن موجب شده است تا نتیجه بگیرند صدور این عبارات جز از معصوم (ع) متصور نیست. در این مورد سید محسن امین می نویسد: "بلاغت الفاظ صحیفه و فصاحتی که هرگز زوال نمی پذیرد، معانی و مضامین بسیار عالی، و محتوای عمیق و بی نظیر آن در بیان تذلل و فروتنی در پیشگاه باری تعالی و ثنا و ستایش به درگاه او و اسلوب های عجیبی که در طلب غفو و رحمت الهی و توسل به ذات مقدس او در آن وجود دارد، این ها همه از قوی ترین شواهد در صحت انتساب صحیفه به امام (ع) است و اینکه این درگراستها از آن دریای عمیق و این گوهر قیمتی از آن معدن ثمین و این میوه از آن شجره طیبه است. و این ها همه غیر از شهرت تردید ناپذیر صحیفه و تعداد اسانید متصل آن تا صاحب اصلی این ادعیه یعنی امام چهارم (ع) است.^۱

اما ناگفته پیداست که اظهارات سید محسن امین در مسئله اسناد صحیفه خالی از مبالغه نیست و در این مورد توضیحات لازم ارائه گردید.

۳- کتب حدیثی اصحاب ائمه (ع) در قرن اول:

مطلب دیگر در بررسی حدیث شیعه که به دوره اول مربوط می شود، توجه به کتاب هایی است که علی رغم محدودیت های موجود در این دوران، توسط یاران ائمه (ع) نوشته گردید. این کتب در حال حاضر وجود خارجی ندارد، اما طبق قرائن تاریخی اکثر آنها تا قرن چهارم و پنجم هجری وجود داشته و به احتمال زیاد مورد رؤیت و استفاده مؤلفین کتب اربعه و بزرگانی نظیر شیخ مفید، غضائری و نجاشی قرار گرفته است. در این جا با استفاده از مصادر معتبر به معرفی اجمالی این کتب می پردازیم.

۱. امین، سید محسن، اعیان الشیعه ج ۱ ص ۵۲ و نیز بنگرید به بحارالانوار ج ۱۰۷ ص ۵۹ که می نویسد: «امامن حیث العبارة...»

۳/۱- کتاب ابورافع: اسلم یا ابراهیم:

نجاشی در ترجمه ابورافع می‌نویسد: ابورافع یا اسلم، آزاد شده رسول خداست. او در ابتدا غلام عباس بن عبدالمطلب و نام او اسلم بود. عباس او را به پیامبر (ص) بخشید و چون این غلام پیامبر (ص) را به اسلام عباس بشارت داد، رسول خدا (ص) او را آزاد نمود. ابورافع که به قول محمد بن سعد در تاریخش به ابراهیم هم معروف بود در مکه ایمان آورد به مدینه هجرت نمود و همه جا با رسول خدا (ص) حاضر بود و پس از رحلت آن حضرت، با علی (ع) ملازم گردید. او از نیکان شیعه بود با علی (ع) در تمام جنگ‌هایش شرکت نمود و متولی بیت‌المال کوفه شد ضمن آنکه دو پسرش عبیداله و علی کاتبان امیر مؤمنان (ع) بودند.

نجاشی سپس به شرح حال ابورافع ادامه می‌دهد تا اینکه می‌نویسد: "ابورافع دارای کتابی است موسوم به «کتاب السنن والاحکام والقضایا» و سپس ضمن ذکر طریقه خود تا این کتاب از قول ابورافع از علی (ع) نقل می‌کند که هرگاه علی (ع) به نماز برمی‌خواست در اول نماز می‌گفت ... سپس محتوای کتاب را باب باب نقل نمود".

نجاشی سپس متذکر می‌شود: "کتاب ابورافع دو نسخه داشته است و نسخه دوم آن را اهالی کوفه از طریق زید بن محمد بن جعفر مبارک معروف به ابن ابی الیاس از حسین بن حکم جبری از حسن بن حسین روایت کرده‌اند و سپس از قول مشایخ خود اضافه می‌کند که بین این دو نسخه اختلاف کمی وجود داشته و روایت ابوالعباس کامل‌تر است".^۱ اضافه می‌شود که شیخ طوسی نظیر مطلب نجاشی را در ترجمه پسر ابورافع یعنی عبیدالله بن ابی رافع آورده است آن‌جا که می‌نویسد: "عبیدالله بن ابی رافع کاتب امیرالمؤمنین علیه‌السلام له کتاب قضایا امیرالمؤمنین (ع) اخبرنا به احمد بن عبدون عن ابی بکرالدوری عن ابی الحسن محمد بن الحسین بن جعفر بن الحسن بن علی بن ابی طالب (ع) قال: حدثنا ابی، قال حدثنا احمد بن عبدالممنعم العینی، قال حدثنا الحسن بن محمد بن محمد بن الحسن البجلی، قال حدثنا علی بن محمد بن القاسم الکندی عن محمد بن عبیدالله ابن ابی رافع عن ابیه عن جده عن امیرالمؤمنین و ذکر الکتاب بطوله".^۲

۲. شیخ طوسی، فهرست به رقم ۴۵۶

۱. نجاشی رجال ص ۴ الی ۶

ناگفته نماند که بنا به تصریح شیخ طوسی در فهرست خود با رقم ۴۵۹ و نجاشی با رقم ۸۸۱، در بین اصحاب امام پنجم و امام ششم شخصی با عنوان: «محمد بن قیس البجلی» وجود دارد که او نیز کتابی با عنوان «قضایا» و با خصوصیت کتاب ابورافع در اختیار داشته است. چنانکه شیخ طوسی تصریح می‌کند محمد بن قیس کتاب مزبور را به امام پنجم (ع) عرضه نمود و آن حضرت صحت انتساب کتاب را به علی (ع) مورد تصدیق قرار داد.^۱

۳/۲- کتاب علی بن ابی رافع:

نجاشی در ترجمه این شخص می‌نویسد: او از نیکان شیعه و در طبقه تابعین به شمار می‌رفت مصاحبت علی (ع) را درک نمود. کاتب آن حضرت بود و از امیرمؤمنان (ع) مطالب دیگر زیادی را به خاطر سپرد و کتابی در مسائل فقهی از وضو و نماز تا سایر رشته‌ها تألیف نمود.

نجاشی سپس پس از ذکر طریقه خود تا این کتاب شواهد و قرائن چندی عرضه می‌کند که نشان می‌دهد که او لاگتاب علی بن ابی رافع مورد توجه و مراجعه شیعیان قرار داشته، ثانیاً محتوای آن اسناد به علی (ع) پیدا می‌نماید.^۲

۳/۳- کتاب ربیعه بن سمیع:

کتاب ربیعه بن سمیع درباره نصاب زکات انعام ثلاثه (گاو، گوسفند و شتر) و از امیرالمؤمنین (ع) است و به گفته علی اکبر غفاری: "گویا ضبط صحیح آن زمعه بن سمیع باشد، همان‌گونه که در کتاب کافی (باب ادب المصدق = آداب زکات گیرنده جلد ۳ ص ۵۳۹) مسند او از پدرش و او از جدش و او از جد پدرش (زمعه بن سمیع) نقل کرده که

۱. استاد محمد باقر بهبودی معتقد است: با توجه به اینکه محمد بن قیس از مشترکات است و نظر به اینکه نجاشی به اختلاف نسخ کتاب "قضایا" از ابورافع اشاره نموده و ضمناً محمد بن قیس به سند کتاب خود تا علی (ع) اشاره ندارد، این موضوع می‌تواند موجب تردید در نسخه‌ای از قضایا شود که در اختیار این شخص بوده است در این مورد بنگرید به معرفه‌الحديث ص ۲۶۴ الی ۲۶۸، ضمناً متذکر می‌شود که نجاشی شخص محمد بن قیس بجلی را به رقم ۸۸۱ توثیق کرده است.

۲. نجاشی همان رقم ۲

امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام فرستادن او برای جمع آوری صدقات نامه‌ای برای او نوشته که در آن نامه خط آن حضرت موجود بوده و کتاب ظاهرآ به خط زمعه استنساخ شده است^۱. نجاشی در فهرست خود ضمن اشاره به کتاب ربیعه بن سمیع طریق روایی خود را به این صورت ذکر می‌کند: "اخبرنی الحسین بن عبیدالله و غیره عن جعفر بن محمد قولویه، قال حدثنا ابی و سایر شیوخی، عن سعد بن عبدالله، عن احمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن ابی عمیر قال: حدثنا عبدالله بن المغیره قال: حدثنا مقرن عن جده ربیعه بن سمیع عن امیرالمؤمنین (ع) انه كتب له فی صدقات النعم و ما یؤخذ من ذلك ... و ذکر الکتاب^۲".

۳/۴- اصبع بن نباته مجاشعی:

نجاشی با رقم ۵ و شیخ طوسی با رقم ۱۰۹ در فهرست خود، ضمن ترجمه اصبع بن نباته متذکر شده‌اند که او عهدنامه مالک اشتر و وصیت علی (ع) به پسرش محمد بن حنفیه را روایت کرده است. نجاشی و شیخ در مجموع چهار طریق روایی در کتاب‌های خود آورده‌اند که در تمام این طرق سعد بن طریف حنظلی کوفی از اصبع بن نباته عهدنامه اشتر و وصیت‌نامه مذکور را روایت کرده است، نکته قابل ذکر آنکه نجاشی در ترجمه سعد بن طریف ضمن تایید این مطلب که او از اصبع بن نباته روایت کرده و علاوه بر آن از راویان امامان باقر و صادق (ع) بوده است متذکر می‌شود که از او مطالب خوب و بد با هم دیده و شناخته شده است^۳. هر چند که اصبع بن نباته خود، از خواص یاران علی (ع) بوده است.

۳/۵- کتاب زید بن وهب جهنی:

به گفته شیخ طوسی در فهرست زید بن وهب جهنی کوفی، دارای کتابی بوده است که آن را از خطبه‌های امیرمؤمنان علی (ع) - که در مجامع عمومی چون اعیاد و نماز جمعه ایراد شده بود - فراهم نمود. شیخ آنگاه طریقه روایی خود را از احمد بن محمد بن

۲. نجاشی، رجال، ص ۷

۱. تلخیص مقباس الهدایه ص ۲۳۱

۳. نجاشی، رجال، به رقم ۴۶۸.

موسی تا زید بن وهب به طور کامل یاد می‌کند.^۱

۳/۶- کتاب ابوذر غفاری:

شیخ طوسی در فهرست خود، ضمن توصیف مقام ابوذر، متذکر می‌شود او دارای خطبه‌ای بوده است که در آن وقایع و رویدادهای پس از پیامبر (ص) را در آن توضیح داده و سپس طریق روایی خود را بدین‌گونه می‌آورد: «اخیرنا بها الحسین بن عبیدالله عن الدوری عن الحسن بن علی البصری عن العباس بن بکار عن ابی الاشهب عن ابی رجاء العطاردی قال خطب ابوذر رضی الله عنه و ذکر الخطبه بطولها»^۲

۳/۷- نسخه عبیدالله بن الحر الجعفی:

به گفته نجاشی عبیدالله بن الحر الجعفی شاعر و سوارکاری دلیر بوده است او ضمناً راوی نسخه‌ای از امیر مؤمنان علی (ع) است و نجاشی از استاد خود ابوالعباس احمد بن علی بن نوح سیرافی نقل می‌کند که این مطلب را بخاری هم ذکر کرده است.^۳

۳/۸- کتاب نعمان بن سعید:

به گفته شیخ صدوق در مشیخه کتاب «من لایحضره الفقیه»، نعمان بن سعید از جمله اصحاب و یاران علی (ع) بوده است^۴ میرمصطفی تفرشی در رجال خود تذکر می‌دهد که او کتابی دارد که شیخ صدوق از آن روایت می‌کند اضافه بر آن ابن جبران در کتاب الثقات و همچنین حافظ مزی (یوسف بن عبدالرحمن - م ۷۴۲) در کتاب تهذیب الکمال خود، از او و کتابش مطالبی آورده‌اند. ابن حجر در تقریب التهذیب او را توثیق نموده اما به هر جهت صاحب کتاب بودن او قابل تأمل است.^۵

۱. شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۲۹۱.

۲. شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۱۴۹.

۳. نجاشی رجال به رقم ۶.

۴. شیخ صدوق من لایحضره الفقیه ج ۴ مشخیه ص ۱۲۴.

۵. علامه مامقانی، غفاری علی اکبر، تلخیص مقیاس الهدایه ص ۲۳۲.

۳/۹- کتاب عبدالله بن علی:

به گونه‌ای که شیخ صدوق در کتاب *من لایحضره الفقیه* و سپس در مشخیه همین کتاب آورده است^۱: عبدالله بن علی در راه بصره به مصر با موذن رسول خدا (ص) یعنی بلال ملاقات نمود و احادیثی از او شنیده و نوشت. شیخ صدوق ضمن آنکه در قسمت مشیخه طریقهٔ روایی‌اش را تا عبدالله بن علی آورده است. اصل حدیث اذان و مسموعات عبدالله بن علی را در جلد اول *من لایحضره الفقیه* به رقم ۹۰۵ نقل می‌کند. از عبدالله بن علی ذکری در کتب رجالی دیده نمی‌شود. اما به عقیده برخی از محققان درج نام او توسط صدوق در توثیق او کافی است^۲ و اجمالاً شیخ صدوق نسخه‌ای از این احادیث را در اختیار داشته و همهٔ آن را در فقیه خود نقل کرده است^۳.

۳/۱۰- نسخهٔ سلمان فارسی:

شیخ طوسی در فهرست با رقم ۳۲۸ در مورد نسخهٔ سلمان فارسی می‌نویسد: "او حدیث جاثلیق رومی را - که پادشاه روم بعد از وفات پیامبر (ص) (به مدینه) اعزام نمود - روایت کرده است آنگاه طریق روایی خود را به طور کامل تا سلمان فارسی یاد می‌کند. این شهر آشوب در معالم العلماء از این حدیث به عنوان یک تصنیف نام برده^۴ و به تاسی از او سید حسن صدر نیز در تأسیس الشیعه به کتاب و تصنیف سلمان اشاره نموده^۵ است لکن به عقیدهٔ بعضی از محققین منظور از کتاب و تصنیف سلمان فارسی و ابوذر غفاری که ذکر آن گذشت، دو حدیث و خطبهٔ طولانی بوده است نه کتاب و تصنیف به معنی اصطلاحی آن، و به هر جهت از محتوای این خطبه و مسائل آن اطلاعی در دست نیست. اما نمونه‌ای از خطبه‌های سلمان را کشی با رقم ۴۷ نقل نموده است.

۱. شیخ صدوق *من لایحضره ج ۴* قسمت مشخیه ص ۵۳

۲. شیخ صدوق *من لایحضره ج ۴* قسمت مشخیه ص ۵۳

۳. غفاری، علی اکبر، *کیهان فرهنگی* شماره ۲۰ ص ۶۱.

۴. ابن شهر آشوب، *معالم العلماء* ص ۲ و نیز ص ۵۷ به رقم ۳۸۲

۵. صدر، سید حسن، *تأسیس الشیعه*، ص ۲۸۰

۳/۱۱- کتاب میثم تمار:

میثم از خواص اصحاب امیرمؤمنان علی (ع) بود که در راه دوستی آن حضرت توسط عبدالله بن زیاد به دار آویخته شد و قبل از شهادت، زبان او که به ذکر حدیث مشغول بود، قطع گردید. در مورد آثار او به گونه‌های مختلفی سخن گفته‌اند محدث قمی در سفینه البحار می‌نویسد: او دارای کتاب‌هایی است که دو فرزندش صالح و میثم آن را روایت کرده‌اند^۱ اما بر طبق منابع دیگر او در زمینه تفسیر قرآن، صاحب اثر بوده و در مورد کیفیت این تفسیر به طوری که کشی با رقم ۱۳۶ متذکر می‌شود او دو روز قبل از شهادت در ملاقاتی با ابن عباس، محتوای آن را بر او املاء نمود و ابن عباس همه آن را ثبت کرد. شیخ آغاز بزرگ تهرانی نیز در الذریعه خود از تمار و تفسیر او یاد نموده و متذکر می‌شود تفسیر تمار از مسموعات وی از علی (ع) بوده که آن را بر ترجمان القرآن یعنی ابن عباس املاء نمود و سپس از شهادت خود خبر داد. ابن عباس در ابتدا به تصور اینکه میثم همچون کهنه سخن می‌گوید تصمیم گرفت مکتوبات خود را بسوزاند لکن میثم به او گفت: آنچه از من شنیدی آن‌ها را نگهداری کن، اگر صدق سخنانم روشن شد، آن‌ها را نگهدار و اگر این سخنان به صحت نپیوست آن‌ها را بسوزان. دو روز بعد از این سخنان میثم دستگیر شده و سپس با شرحی که آمده به شهادت رسید^۲.

۳/۱۲- نسخه ابو مقدم ثابت بن هرمز عجلی حداد:

نجاشی با رقم ۲۹۸ متذکر می‌شود که ثابت بن هرمز مکنی به ابو المقدم، نسخه‌ای از علی بن حسین (ع) روایت کرده و این نسخه توسط فرزند او عمرو بن ثابت روایت شده است. نجاشی آنگاه طریق روایی استاد خود ابن نوح سیرافی را تا ثابت بن هرمز نقل می‌نماید.

۳/۱۳- کتاب بریر بن خضیر همدانی:

علامه تستری در قاموس الرجال (ج ۲ ص ۱۷۶) می‌نویسد: به گفته سیره نویسان

۱. استادی، رضا، مجله نور علم، مقاله سیر اجمالی در تاریخ حدیث ص ۵۱

۲. کشی، اختیارالرجال معروف به رجال کشی به رقم ۱۳۶، تهرانی، آغاز بزرگ، الذریعه ج ۴ ص ۳۱۷

بربربن خضیر از یاران شجاع امیر مؤمنان علی (ع) بوده و کتابی با عنوان «القضایا والاحکام» از وی و حسن (ع) روایت می‌کند و کتاب او در بین اصحاب از اصول معتبر به شمار می‌رفته است.^۱

۳/۱۴- کتاب حارث بن اعور همدانی:

علامه تستری در قاموس الرجال (ج ۳ ص ۲۷) ترجمه او را ذکر نموده و او را از جمله اصحاب و یاران علی (ع) به شمار آورده است. بنا به روایت موجود، حارث از اصحاب خاص علی (ع) بود و در محضر آن بزرگوار دانش بسیاری - خصوصاً مسائل ارث را - فراگرفت علاوه بر شیعه، دانشمندان و علمای رجال و حدیث اهل سنت نیز او را ستوده و روایاتش را نقل کرده‌اند.^۲ او از آموخته‌های خود از علی (ع) کتابی فراهم ساخت که عمرو بن ابی مقدم به توسط ابی اسحاق سبعی آن را روایت کرده است.^۳

این‌ها نمونه‌هایی از کتب حدیثی یاران ائمه (ع) در قرن اول هجری بود. علاوه بر کتب فوق از آثار دیگری نیز می‌توان سخن به میان آورد که به این دوران مربوط بوده است لکن از آن‌جا که این آثار نوعاً از سند محکمی برخوردار نیست، از نقل آن‌ها خودداری می‌کنیم.

۴- روایات متفرقه ائمه (ع) در قرن اول هجری:

در بحث‌های گذشته، اجمالاً این مساله روشن شد که در قرن اول هجری - بنا به سیاستی که خلفا وضع نموده بودند - حدیث و روایت نوشته نمی‌شد و چنانکه دکتر صبحی صالح توضیح می‌دهد در عصر تابعین نیز بسیاری از بزرگان فقه و حدیث از نگارش کراهت داشتند و در این دوران بیش‌تر آموزش و تدریس در مساجد، جنبه شفاهی داشت.^۴ در مورد شیعه افزون بر محدودیت فوق اختناق و فشار وارده از ناحیه خلفا نیز موجب گردید تا بسیاری از موارث حدیثی شیعیان نابود گردد. اما معهنذا در سایه تلاش

۱. قیس آل قیس، الایرانیون و الادب العربی، قم، موسسه البحوث و التحقیقات الثقافیه، رجال علم الحدیث، المجلد الثانی، القسم الاول ص ۱۵ ۲. خوبی، ابوالقاسم، البیان، بخش تعلیقات ص ۵۰۰

۳. قیس آل قیس، الایرانیون و الادب العربی رجال علم الحدیث، ج ۲ ص ۹

۴. صبحی، صالح، علوم الحدیث و مصطلحه ص ۳۳

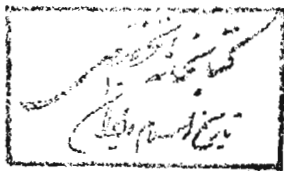
و کوشش ائمه و شاگردان آنها در دوره‌های بعد، بخش مهمی از روایات امامانی که در قرن اول هجری زندگی کرده‌اند حفظ گردیده و به دست طبقات بعد رسید. این روایات به صورت کلمات قصار، مواعظ، خطبه‌ها و رسائل کوتاه و بلند در کتب حدیثی شیعه پراکنده شده است و تاکنون کار مهم و قابل توجهی در زمینه تفکیک و تدوین آنها از یکدیگر صورت نگرفته است. گرچه امروز حدیث شیعه با نام امام باقر و امام صادق علیهما السلام پیوند خورده است و به خصوص بعد از عصر این دو بزرگوار در زمینه تدوین حدیث و پیدایش اصول و مجموعه‌های حدیثی گام‌های بلندی برداشته شده. اما در عین حال غفلت از موارث حدیثی امامانی که قبل از صادقین علیهما السلام زندگی می‌کرده‌اند، شایسته نیست بلکه با مراجعه به مصادر حدیثی، از جمله کتب اربعه، کتب امالی، خصال شیخ صدوق، تحف العقول ابن شعبه حرانی، مجموعه عظیم بحار الانوار، و رسائل الشیعه و مستدرک آن و نیز کتب سیره و تراجم، همچون ارشاد شیخ مفید، اعلام الوری طبرسی و احتجاج طبرسی مجموعاً صدها حدیث و روایت، متعلق به ائمه چهارگانه‌ای که در قرن اول هجری زندگی می‌کرده‌اند، به دست می‌آید. یکی از آثار جالب و قابل توجه متقدمین در این زمینه، کتاب تحف العقول از حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی از علمای قرن چهارم هجری است. ابن شعبه حرانی خود از فقها و محدثان عالیقدر شیعه است که از ناحیه بسیاری از بزرگان مورد توثیق و تحسین واقع شده است^۱. کار قابل توجه او در این کتاب تفکیک روایات بر حسب هر یک از امامان (ع) می‌باشد. به این ترتیب خواننده می‌تواند بخشی از روایات وارده از هر یک از امامان شیعه را، - خصوصاً ائمه‌ای که در قرن اول زندگی کرده‌اند - ملاحظه و مطالعه کند. البته روایات کتاب تحف العقول، فاقد سند متصل است. اما مؤلف خود در مقدمه کتاب توضیحی در این خصوص داده است آن‌جا که می‌نویسد: من اسناد روایات را از باب ایجاز و اختصار ساقط نمودم با اینکه اکثر این روایات را خود سماع و قرائت داشته‌ام و چون عمده روایات کتاب در زمینه مواعظ و حکم است، محتوای روایات شاهد صحت انتساب آنها به معصومین (ع) خواهد بود^۲.

۱. حرّانی حسن به علی شعبه، تحف العقول، مقدمه، مجلسی بحار الانوار ج صفر ۱۲۸.

۲. حرّانی، حسن بن علی، شعبه، تحف العقول ص ۴

چنانکه گفتیم. روایات متفرقه این چهار امام در کتب دیگر حدیثی نیز وارد شده است، متنبی بخشی از آن‌ها از طریق امام باقر امام صادق و ائمه پس از این دو بزرگوار نقل شده و بخشی دیگر، مستقیماً به خود آن‌ها اسناد پیدا می‌کند و مطالعه این روایات در مجموع نشان دهنده این واقعیت است که با اینکه در قرن اول هجری هنوز مکتب فقهی شیعه تأسیس نشده و در نشر حدیث و تفکر شیعه محدودیت‌های فراوانی وجود داشت، معیناً ائمه‌ای که در این دوران زندگی کرده‌اند، نهایت اهتمام را در ترویج مبانی مکتب و اصلاح و هدایت مردم به عهده داشته و موارث گرانبهایی نیز از خود به یادگار گذاشتند.

دورهٔ دوم
عصر صادقین علیهما السلام



فصل اول

تولد، ظهور و انتشار حدیث شیعه

اینک به بررسی دوره دوم در تاریخ حدیث شیعه روی می آوریم و این دوره به طور تقریب از ابتدای امامت امام پنجم (ع) شروع شده و با شهادت امام ششم (ع) خاتمه می یابد.

چنانکه می دانیم با توجه به کثرت روایات صادقین (ع) در کتب حدیثی، این دوره در نضج و شکل گیری حدیث شیعه نقش به سزایی دارد. لذا با توجه به اهمیت این دوره، لازم است عوامل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی موجود در این دوره را بررسی کرده و در عین حال تلاش های بی وقفه این دو بزرگوار را مورد مطالعه قرار دهیم.

بدین منظور در آغاز نگاهی به مشخصات جامعه اسلامی در عصر امام پنجم و امام ششم افکنده تا ضمن آشنایی با ویژگی های این جامعه، عوامل توفیق آن دو بزرگوار را در تأسیس مکتب فقهی شیعه و نشر حدیث اهل بیت (ع) ملاحظه نماییم.

بخش اول

اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه اسلامی در این دوران باید گفت: از آغاز امامت امام پنجم (ع) تا سال شهادت امام ششم (ع) جمعاً نه خلیفه از سلسله های بنی امیه و بنی عباس به خلافت رسیدند و در این فاصله با اینکه زیر بنای سیاسی جامعه چیزی جز اختناق و خفقان علیه اهل بیت پیامبر (ص) و شیعیان نبود، معهنذا فرصت هایی جهت شیعیان در دو زمینه قیام و انقلاب علیه خلفای جور و نشر حدیث و مبانی مکتب، پدید آمد که شیعیان در هر دو زمینه از آن استفاده کردند. البته توفیق شیعیان در زمینه سیاسی محدود و اندک بود. اما به عوض در زمینه مسائل فرهنگی آنان

توانستند در این دوران پایه‌های مکتب خود را استوار نموده و آثار گرانبهایی از خود به یادگار گذارند. اما نگاهی سریع به وضعیت خلفای موجود در این دوره، و موضعی که آنان در مقابل شیعیان داشته‌اند، معیار مناسبی جهت درک شرایط سیاسی عصر صادقین (ع) و استفاده از فرصت به دست آمده، می‌باشد.

پس از شهادت امام چهارم (ع) در سال ۹۴ هجری که به دست ولید بن عبدالملک صورت گرفت، امام باقر (ع) به امامت رسید. ولید بن عبدالملک به دنبال نه سال و اندی خلافت در سال ۹۶ هجری درگذشت. او به گفته مسعودی از خشن‌ترین خلفای بنی‌امیه بود^۱ و در زمان خلافت خود همانند پدرش دست حجاج را بر کشتار و آزار مسلمین - به ویژه شیعیان - باز نمود. حجاج ضمن انجام جنایات بی‌شمار در دوران استانداری خود، تابعی بزرگوار و انقلابی شیعه یعنی سعید بن جبیر را در سال ۹۴ هجری به شهادت رساند^۲. در سال ۹۶ هجری، سلیمان بن عبدالملک به خلافت رسید و در مدت خلافت این شخص که دو سال و یک ماه بیش‌تر به طول نینجامید، عوامل بنی‌امیه با همان خشونت، به سلطه خود بر جامعه ادامه دادند، سلیمان شخصاً در سخنان خود از معاویه بن ابی سفیان و کارهای او تمجید می‌کرد و علاوه بر آن استانداری خالد بن عبدالله قسری را که در بی‌رحمی جایگزین حجاج شده بود، بر شهر مکه تأیید نمود و خود نیز سردار اسلام موسی بن نصیر فاتح اندلس را به قتل رساند، آن‌هم به این دلیل که غنایم جنگی را برای خلیفه قبل از او، یعنی ولید فرستاده بود. سلیمان در عین حال فردی بسیار خوشگذران و شکمباره بود^۳.

به دنبال درگذشت سلیمان در سال ۹۹ هجری، عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید. او مدت دو سال و پنج ماه خلافت نمود و در سال ۱۰۱ هجری وفات یافت، در حالی که سی و نه سال بیش‌تر نداشت. او به گفته مسعودی سیره‌ای برخلاف خلفای قبل از خود، در پیش‌گرفت و منشاء خدمات بسیار گردید. از جمله آنکه عمال بنی‌امیه را که منصوب خلفای قبل از خود بودند، از کار برکنار ساخت و به جای آنان اشخاصی نیکوکار بر کار

۱. مسعودی، ابوالحسن، مروج الذهب ج ۳ ص ۱۶۶.

۲. همان مأخذ ج ۳ ص ۱۷۳

۳. مغنیه، محمد جواد، الشیعة والحاکمون، ص ۱۰۴

گماشت. لعن بر علی (ع) را که بیش از چهل سال متداول بود، متوقف ساخت و به عکس با ارسال نامه به فرماندار خود در مدینه شأن علی (ع) و اولاد او را متذکر شد.^۱ اضافه بر این کارها او فدک را که به ناحق از اهل بیت غصب شده بود، به آنان بازگرداند و با این کار مورد انتقاد بزرگان شام و بنی امیه قرار گرفت.^۲ و بالاخره چنانکه معروف است او فرمان عمر بن خطاب را در ممنوعیت نگارش حدیث، لغو نمود و از طریق صدور فرمان به عامل خود در مدینه و دیگر نقاط در نگارش و ثبت حدیث تأکید نمود.^۳ با این وصف به دلیل کوتاهی خلافت وی، اقدامات خیرخواهانه او زیاد ادامه نیافت و به گفته بعضی از محققین وی با دسیسه چینی بزرگان بنی امیه مسموم شد.^۴ اهل سنت از امام باقر (ع) روایت کرده‌اند که درباره عمر بن عبدالعزیز فرمود: "او تنها خلیفه با نجات بنی امیه است."^۵

در سال ۱۰۱ هجری و به دنبال درگذشت عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک به خلافت رسید، او در آغاز حکومت خود با ارسال نامه‌هایی به عمال خود، ضمن انتقاد از سیره و روش عمر بن عبدالعزیز به آنان دستور داد که سیاست‌های خلیفه در گذشته را در اداره کشور متوقف نموده و مجدداً سیاست‌های خلفای قبل از وی را دنبال کنند و کاری هم با مردم از جهت خشنودی یا کراهت نداشته باشند. او همانند اسلاف خود به اعمال فشار بر ضد اهل بیت (ع) پرداخت و از جمله فدک را از دست اولاد فاطمه (ع) به در آورد. یزید بن عبدالملک فردی میگسار، اهل موسیقی، لهو و لعب و شهوتران بود و عاقبت در راه عشق ننگین خود به کنیزکی، جان باخت. او چهار سال و یک ماه خلافت نمود.^۶

در سال ۱۰۵ هجری، هشام بن عبدالملک به خلافت رسید و آن هم در شرایطی که با توجه به فساد و تباهی روز افزون، جامعه اسلامی مستعد قیام و انقلاب شده بود. اقشار

۱. مسعودی مروج الذهب ج ۳ ص ۱۹۲ و ۱۹۳، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۵۰۹

۲. فاعور، علی، سیره عمر بن عبدالعزیز، بیروت، دارالهادی، ص ۴۵

۳. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، سنن، بیروت، داراحیاء السنة النبویه ج ۱ ص ۱۲۵

۴. مغنیه، الشیعة والحاكمون ص ۱۱۱، علی فاعور، سیره عمر ابن عبدالعزیز ص ۸۱

۵. ذهبی، شمس‌الدین، تذکرة الحفاظ، ج ۱ ص ۱۱۹.

۶. مغنیه، محمد جواد، الشیعة والحاكمون ص ۱۱۳، ۱۱۴

ناراضی نه تنها در شیعه که در میان همه گروه‌ها به چشم می‌خوردند. اما هشام نه تنها قدمی در راه اصلاح وضع موجود برداشت، بلکه دامنه ظلم و تعدی را گسترده‌تر نمود. به طوری که از طریق فشار و اختناق مضاعف توانست خلافت خود و بنی‌امیه را مدتی امتداد بخشد. چنانکه در کتاب «الشیعة والحاکمون» آمده است او در جهت سخت‌گیری و فشار بر شیعیان به عمال خود نامه نوشت و به آنان فرمان داد تا به حبس شیعیان و محو آثار آنان و نیز محرومیتشان از حقوق اجتماعی اقدام کنند. او خانه کمیت، شاعر اهل بیت را خراب نمود و به عامل خود دستور داد زبان این شاعر را قطع نماید چراکه او به مدح آل رسول پرداخته بود. او همچنین برای عامل خود در مدینه به نام خالد بن عبدالملک پیغام فرستاد که بنی‌هاشم را تحت نظر گرفته و از خروج آن‌ها از شهر جلوگیری نماید. خالد امر هشام را اجرا نمود و به سخت‌گیری نسبت به بنی‌هاشم روی آورد از جمله آنکه به زید بن علی توهین‌هایی نمود که زید ناچار جهت شکایت از او راهی شام شد. اما در شام هشام به او روی خوش نشان نداد و اجازه ورود صادر نکرد و بعد از چند روز که بالاخره هشام به زید اجازه ورود داد، با او به تندی سخن گفت و به ساحت امام باقر (ع) نیز توهین‌هایی نمود. زید نیز پس از پاسخ دادن به هشام و خروج از مجلس او، راهی کوفه شد و قیام بر ضد هشام را سامان داد. اما در جنگ سختی که بین زید و یوسف بن عمر ثقفی عامل هشام رخ داد، سپاه زید منهزم شد و خود او به شهادت رسید. این واقعه در سال ۱۲۲ هجری و دو سال قبل از درگذشت هشام رخ داد.^۱ ضمناً، هشام بن عبدالملک نه تنها متعرض زید بن علی (ع) گردید، بلکه بنا به شواهد تاریخی امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) را نیز به طور دائم در معرض کنترل قرار داده و زحماتی جهت آنان فراهم نمود. از جمله به گزارش امام صادق (ع): سالی هشام برای انجام مناسک حج به مکه آمده بود و امام باقر و امام صادق نیز در مکه حضور داشتند. امام صادق (ع) در یک سخنرانی ضمن بیان فضیلت اهل بیت فرمود: *فالسعيد من اتبعنا والشقي من عادانا و خالفنا یعنی: سعادت‌مند کسی است که از ما پی‌روی کند و بدبخت کسی که با ما دشمنی ورزد.* این خبر به گوش هشام رسید و پس از اتمام مراسم حج پیکی

۱. مغنیه، محمد جواد، الشیعة والحاکمون ص ۱۱۴ الی ۱۱۸، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۱ ص

به سوی حاکم مدینه فرستاد و از او درخواست نمود تا امام باقر و امام صادق را به شام بفرستد.^۱ این دو امام وارد شام شدند. هاشم به منظور تحقیر، سه روز آن‌ها را معطل نمود و روز چهارم آنان را پذیرفت و در این مجلس مسائلی رد و بدل شد که شرح آن در کتاب‌ها آمده است و سرانجام هاشم از ترس اینکه مبادا حاضرین در مجلس و اهالی شام تحت تأثیر آن دو بزرگوار قرار گیرند، مجدداً آنان را به مدینه بازگرداند اما ضمناً به فرماندار مدینه نامه نوشت که از طرف من به مردم بگو من از کسانی که با آنان معامله و یا مصافحه کنند و به آنان سلام دهند ذمه‌ام را بری می‌دانم، زیرا آنان از اسلام منحرف شده‌اند.^۱ ناگفته نماند که امام باقر(ع) در سال ۱۱۴ هجری و در ایام خلافت همین شخص، به دست ابراهیم بن ولید بن عبدالملک مسموم شد و به شهادت رسید.

پس از گذشت هاشم بن عبدالملک خلافت به ولید بن یزید بن عبدالملک رسید و این شخص همان فاسق و نابکاری است که در ایام خلافت خود، شرابخواری و لهو و لعب را پیشه ساخت و چنانکه معروف است روزی به قرآن تفأل زده و چون آیه: *واستفتحوا وخاب کل جبار عنید من ورائه جهنم ویسقی من ماء صدید* (ابراهیم: ۱۵ و ۱۶) آمد مصحف را به تیر بست و چنین سرود:

اتوعدکل جبار عنید فها انا ذاک جبار عنید

اذا ما جئت ربک یوم حشر فقل یا رب مزقنی الولید^۲

ضمناً، این دوران که مصادف با امامت امام صادق(ع) بود، یحیی بن زید بن علی در منطقه جوزجان خراسان پرچم قیام برافراشت اما نهضت او نیز، همانند پدرش به ثمر نرسید و او شهید گشته و جنازه‌اش بردار رفت.^۳ ولید نیز خود در سال ۱۲۶ هجری در بخراء از قرای دمشق کشته شد.^۴

اما از سال ۱۲۶ الی ۱۳۲ هجری که زمان انقراض بنی امیه است جمعاً سه نفر به خلافت رسیدند که آن‌ها عبارت بودند از: یزید بن ولید به مدت پنج ماه و دو روز، ابراهیم بن ولید به مدت دو و به قولی چهار ماه و محمد بن مروان معروف به مروان

۱. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۳۸ الی ۲۴۰ با اندکی اختصار، حکیمی

محمدرضا، امام در عینیت جامعه، تهران دفتر نشر فرهنگ اسلامی ص ۵۵ الی ۵۸.

۲. مسعودی، مروج الذهب ج ۳ ص ۲۲۹. ۳. همین مأخذ ج ۳ ص ۲۲۵.

۴. همین مأخذ ج ۳ ص ۲۲۴.

حمار به مدت پنج سال. و هر سه این خلفا به ترتیب، از خلافت خلع، یا کشته شدند. در خلافت مروان اوضاع بنی امیه بیش از گذشته آشفته گردید، او علاوه بر آنکه با نهضت تازه شکل گرفته بنی عباس روبه‌رو بود، مخالفت بزرگان بنی امیه را نیز در مقابل داشت. از این رو پس از رسیدن به خلافت بعضی از این بزرگان از جمله عبدالعزیز بن حجاج و یزید بن خالد قسری را بکشت و موجب هلاکت ابراهیم بن ولید نیز گردید. با این تمهیدات گرچه مروان تلاش نمود، از سقوط بنی امیه جلوگیری کند، اما تلاش وی فایده‌ای در بر نداشت و او در مقابل امواج توفانی مخالفان نتوانست دوام آورد. به ناچار از دست آنان شهر به شهر گریخت و سرانجام در شهر مصر کشته شد و چنانکه می‌دانیم با قتل او سلسله بنی امیه به پایان رسید.^۱

از طرف دیگر باید متذکر شویم که: تا قبل از اوائل قرن دوم هجری، در جامعه آن روز حزب یا گروهی به عنوان بنی عباس پا نگرفته بود، بلکه در جامعه فقط دو جریان بنی امیه و بنی هاشم وجود داشت. پرچم مبارزات سیاسی معمولاً بر دوش بنی هاشم بود و بنی هاشم اعم از علویین و بنی عباس بودند و همه آن‌ها تقریباً یک موضع واحد داشتند و آن، حمایت از خلافت علی (ع) و بعد از آن علویین بود. فعالیت مستقل بنی عباس از اوائل قرن دوم آغاز شد. اما در همین موقع نیز آن‌ها در کنار علویین بوده و با استفاده از محبوبیت طالبی‌ها به فعالیت در بین مردم می‌پرداختند زیرا برای آنان این امکان نبود که مستقلاً، حرکتی انجام دهند. این بدان جهت بود که مصداق «اهل بیت (ع)» - خصوصاً با توجه به حدیث کساء و سایر روایات، تنها فاطمه (ع)، علی (ع)، حسن (ع) و حسین (ع) بودند. اضافه بر آن مهم‌ترین ابزاری که در آن موقع به عنوان اسلحه علیه «بنی امیه» به کار می‌رفت «مظلومیت» علویین بود. این مظلومیت با داستان کربلا، آغاز شده و با شهادت زید بن علی، در سال ۱۲۲ هجری و نیز یحیی بن زید پس از درگذشت چهار سال از شهادت پدر، ادامه یافت. مردم با شنیدن فضائل اهل بیت (ع) احترام فراوان می‌گذاشته و آن‌ها را «فرزندان رسول‌الله» می‌خواندند، لذا بنی عباس نیز در کنار علویین بودند^۲ و به عبارتی از زمینه محبوبیت آن‌ها در دل مردم حداکثر بهره‌برداری را به عمل

۱. همین مأخذ، ج ۳ ص ۲۴۷، مغنیه، محمد جواد، الشیعة والحاکمون ص ۱۳۳.

۲. جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران، قم سازمان تبلیغات اسلامی ص ۱۳۶.

می آوردند. به طوری که ابو مسلم در بسیج مردم علیه بنی امیه، دائماً خونخواهی یحیی بن زید و دفاع از آل علی (ع) را مطرح می نمود.^۱ و این به آن معناست که احترام وی به آل علی (ع) و اهل بیت (علیهم السلام) ریشه اعتقادی نداشته بلکه کاملاً جنبه سیاسی و مصلحتی داشت. این نکته مهمی است که بر بسیاری از شیعیان آن روز مخفی ماند و آنان از سر سادگی و یا هوا پرستی و حب ریاست، با بنی عباس همگام و همدستان شدند.^۲ اما امام صادق (ع) در این گیر و دار خود و یاران مخلصش را از گرداب حوادث حفظ نمود و از این رو دست که می بینیم حضرت در جواب ابو مسلم خراسانی - که اظهار می دارد: "من مردم را از دوستی بنی امیه به دوستی اهل بیت دعوت کردم و تبلیغ نمودم که بنی امیه را ترک کنند و به اهل بیت پیوندند پس اگر می پذیری کاری دیگر بر عهده تو نیست"^۳ - پاسخ می فرماید: "نه تو از مردان منی نه زمان، زمان من است" و در جواب ابوسلمه خلال - که به عنوان وزیر آل محمد شهرت یافته اما از کارگزاران اصلی بنی عباس بود - فرمود: "مرا با ابوسلمه چه کار، ابوسلمه شیعه دیگری است" و آنگاه نامه او را آتش زد و اظهار داشت که پاسخ من به ابوسلمه همین است.^۴

قیام عباسیان در سال ۱۳۲ هجری، سرانجام به نتیجه رسید و به محض سقوط بنی امیه، ابوسلمه که در کوفه ابو العباس (سفاح) و منصور را آماده کرده بود، از مردم برای سفاح بیعت گرفت. سفاح پس از بیعت، همراه با هوا دارانش به مسجد رفت و در آن جا نخستین نطق خود را ایراد کرد. او در این سخنرانی، خود را سفاح (خونریز) نامید و عزت الهی را مخصوص خود و خاندانش دانست. او عباسیان را «اهل البیت» نامید و گفت که خداوند آن ها را از هرگونه پلیدی پاک و منزه گردانیده است و این حقیقت را که علویان برای خلافت شایسته ترند منکر شد.^۵ او همچنین به سرعت به کشتار مخالفین

۱. همان ماخذ ص ۱۳۸، مسعودی، مروج الذهب ج ۳ ص ۲۲۵

۲. همانند عبدالله بن حسن و فرزندش محمد معروف به نفس زکیه که امام صادق (ع) به آن ها نصیحت کرده فریب عباسیان را نخوردند اما آنان به توصیه امام گوش نکردند. بنگرید به مسعودی، مروج الذهب ج ۳ ص ۲۶۹

۳. جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۲۸۵

۴. مسعودی، مروج الذهب ج ۳ ص ۲۶۹

۵. جعفری، سید حسین، تشیع در مسیر تاریخ ص ۲۴۷.

خود از بنی امیه دست زد. در یک نوبت هشتاد نفر از آنان را به بهانه اعطای جوایز دعوت نمود و وقتی آنان حاضر شدند دستور داد تا همگی گشته شوند. آن گاه سفره‌ای بر روی اجساد آن‌ها انداخت و به غذا خوردن مشغول گردید و گفت: هرگز غذایی به این گوارایی نخورده و چنین راحت نبوده‌ام. در مورد کشتار مردم موصل در همین زمان، ابن اثیر آورده است: "سفاح محمد بن صول را به عنوان والی بر این شهر فرستاد. اهالی موصل از اطاعت او سرباز زدند و تقاضای والی دیگری نمودند سفاح برادر او یحیی را با دوازده هزار نفر به جانب موصل گسیل داشت. اهل موصل ترسیدند و تقاضای امان کردند، یحیی مردان آن‌ها را بکشت و شبانگاه چون ضجه کودکان و زنان را شنید به قتل آنان نیز فرمان داد و این قتل و خونریزی سه روز ادامه یافت.^۱

اما نسبت به شیعیان باید گفت: تا آن جا که فرائض تاریخی نشان می‌دهد. سفاح به طور مستقیم متعرض آنان نگشت. و این امر نتیجه چند مسئله بود. اولاً، سیاستی که امام باقر و امام صادق (ع) در پیش گرفته بودند، پرهیز مستقیم از دخالت در جناح بندی‌های موافق و مخالف با سران عباسی بود. در ثانی گروه بسیاری از علویین - خصوصاً اهالی خراسان - در کنار بنی عباس با بنی امیه جنگیده بودند و این امری نبود که سفاح بتواند به زودی فراموش کند. خاصه آن که مقرر بیعت و خلافت او نیز کوفه، و کوفه هم مرکز شیعیان بود و بالاخره باید گفت: دوران خلافت سفاح بیش تر در جهت تصفیه حساب با بنی امیه و دیگر رقبا و مدعیان خلافت سپری شد که نمونه‌هایی از آن را در سطور فوق ملاحظه کردیم.^۲ چنانکه در همین ایام بزرگ‌ترین یار و مساعد او ابوسلمه خلال، به اتهام اینکه احتمالاً در صدد انتقال قدرت به علویین است، به دست مردان ابو مسلم کشته شد.^۳ البته به طوری که در کتاب «الشیعة و الحاکمون» آمده است: "بنی عباس پس از قبضه نمودن خلافت به تدریج مرام و مذهب اهل بیت را فرو گذاشتند و با جدیت به تقویت مذهب اهل سنت همت گذاشتند آن هم از ترس آنکه مبادا مذهب تشیع، بیش از حد منتشر شود.^۴ و این در حالی بود که عباس عموی پیامبر (ص) در امر جانشینی رسول

۱. ابن اثیر جزری، عزالدین، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارالکتب العلمیه جلد ۵ ص ۸۶.

۲. جعفری، سید حسین، تشیع در مسیر تاریخ ص ۲۴۸

۳. مسعودی، مروج الذهب ج ۳ ص ۲۸۵.

۴. مغنیه، محمد جواد، الشیعة و الحاکمون ص ۱۳۹

خدا(ص) معتقد به تقدم علی(ع) بر ابوبکر بود^۱ و جد اعلای آنان یعنی: عبدالله بن عباس نیز - به عقیده بسیاری از محققین - از شاگردان و دوستانان علی(ع) به شمار می‌رفت.^۲ در سال ۱۳۶ هجری سفاح پس از ۴ سال خلافت درگذشت و مردم با برادر او ابو جعفر منصور بیعت نمودند. او پس از تحکیم پایه‌های قدرت خود به فکر آن افتاد که از ناحیه علویین نیز آسوده خاطر گردد و لذا از این زمان به تدریج دامنه تزییقات علیه شعیان و اهل بیت پیامبر گرامی(ص) و در رأس آنان ابو عبدالله جعفر بن محمد(ع) تنگ‌تر گردید. مخالفت‌های منصور با امام صادق(ع) صور مختلفی داشت و ما در بخش‌های مختلف این تحقیق از آن سخن خواهیم گفت اما به‌طور خلاصه چنانکه در کتاب تاریخ شیعه آمده است: "منصور بارها آن حضرت را از مدینه به عراق احضار می‌کرد تا از این رهگذر مقام او را از نظر مردم فرهشته سازد. و در موارد متعددی سخنانی را در خطاب به آن حضرت بر زبان می‌راند که خامه و قلم از نگارش آن‌ها شرم می‌کند و از بازگو کردن آن امتناع می‌ورزد. برای منصور کافی به نظر نمی‌رسید که این همه آزارها را بر آن حضرت وارد سازد و او در پی ایجاد این تزییقات به دست عامل و کارگزار خود در مدینه غذای آن حضرت را مسموم ساخت و او با اسم منصور از دنیا رفت"^۳.

به این ترتیب و با تحلیل فوق می‌توان نتیجه گرفت: در دوران امامت صادق(ع) تنها در دهه سوم قرن دوم هجری، آزادی محدودی به وجود آمد، که البته در همان دهه نیز فعالیت‌های آن حضرت و شیعیان او تحت کنترل بود. اما پیش از آن به وسیله بنی‌امیه و پس از آن به وسیله منصور عباسی شدیدترین فشارها بر علیه شیعیان اعمال می‌گردید به‌طوری که جرأت هرگونه ابراز وجود از آن‌ها سلب گردید.^۴ و به ناچار چنانکه در گفتار: «بررسی عنصر تقیه در حدیث شیعه» خواهد آمد، زندگی امامان(ع) و شیعیان آنان با استتار و تقیه از مخالفان، همراه گشت و در عین حال، فقه، حدیث و دیگر معالم دینی شیعه، در همین فرصت‌های کوتاه - و به همت صادقین(ع) - چنان پی‌ریزی گشت که

۱. عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین، تهران، مؤسسه البعثه ج ۱ ص ۱۲۲

۲. قمی، شیخ عباس قمی، سفینه البحار، بیروت دارالتعارف للمطبوعات ج ۲ ص ۱۵۳.

۳. مظفر، محمد حسین تاریخ شیعه، به ترجمه دکتر حاجتی ص ۹۹

۴. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ۲۷۸.

اساساً مذهب شیعه را با نام خود یعنی جعفری مسمی ساخت به آثار آن رنگی جاودانه بخشید.

تقدم کار فرهنگی بر فعالیت سیاسی:

از آنچه گفته شد، شاید این تصور پدید آید که: چرا صادقین علیهما السلام، موضع فعالیت در مسائل سیاسی - خصوصاً در مناقشات بنی امیه و بنی عباس - اتخاذ نکردند؟ این تصور، خصوصاً از آن جا به ذهن می رسد که در بحث گذشته متذکر شدیم که علوین در قرن اول و دوم قیام های متعددی علیه بنی امیه به راه انداختند^۱. و حتی بنی عباس به اعتبار وجود علوین و اظهار دوستی و محبت به آنان توانستند بسیاری از مردم را بسیج نمایند و چنانکه معروف است ابو مسلم مردم را به طرفداری از بنی هاشم^۲ و خونخواهی یحیی بن زید فراخواند و آنان را به خلافت: «الرضا من آل محمد» ترغیب نمود^۳.

اما در پاسخ باید گفت به دو دلیل امام باقر و امام صادق (ع) خود را از مناقشات موجود کنار کشیدند و به عبارتی انجام کار فرهنگی را بر داخل شدن در مسائل سیاسی آن هم به طور مستقیم، مقدم دانستند این دو دلیل عبارتند از:

الف - محدودیت یاران و شیعیان حقیقی

ب - تنوع و گسترش جریانات فکری

و اینک هر کدام از این عوامل را به اختصار توضیح می دهیم.

الف - محدودیت یاران و شیعیان حقیقی:

در زمان صادقین علیهما السلام تعداد شیعیان خصوصاً در مناطقی چون عراق و خراسان رقمی چشم گیر و قابل توجه را تشکیل می داد. اما مع الاسف همه آنها از نظر برداشت مکتبی و یا مشرب فقهی و کلامی، موضع واحدی نداشتند و عوامل متعددی به

۱. پس از شهادت امام حسین (ع) و تا پایان حکومت بنی امیه جمعاً ۶ قیام از ناحیه علویان بر ضد خلفای اموی صورت گرفت در این مورد بنگرید به کتاب عادل ادیب زندگی تحلیلی پیشوایان ما به ترجمه دکتر اسدالله مبشری تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ص ۱۵۲.

۲. دینوری، ابن قتیبه، المعارف، بیروت دارالکتب العلمیه ص ۲۰۸

۳. جعفری، دکتر سید حسین تشیع در مسیر تاریخ ص ۲۴۵

اختلاف آنان کمک می نمود. از جمله باید گفت در آن زمان شیعیان حداقل به چهار گروه تقسیم می شدند: زیدیه، کیسانیه، امامیه و غلات شیعه. و هر یک از این فرق در مسائل مختلف فقهی و کلامی، خصوصاً در کیفیت امامت و رهبری با یکدیگر اختلاف داشتند^۱. از طرف دیگر بسیاری از شیعیان در حلقهٔ درس محدثین اهل سنت نیز حاضر می شدند که به نوبهٔ خود تأثیراتی در طرز تفکر و تلقی آن‌ها به جای می گذاشت^۲. و بنا بر بعضی از روایات امام باقر و امام صادق (ع) با مدارا و بردباری این گونه افراد را راهنمایی می کردند^۳ از این جهت باید گفت که علی رغم کثرت ظاهری شیعیان این دو امام زمینهٔ موفقیت جهت قیام خود احساس نمی کردند و حتی عدم توفیق نهضت‌های علویین را، که بعدها به وقوع پیوست، از قبل پیش‌بینی کرده بودند^۴ و این یک واقع‌نگری در حیات صادقین علیهما السلام است، نه اینکه آنان تعهدی نسبت به برقراری حکومت صالح یا نجات مسلمین از دست حکومت‌های طاغوتی نداشته باشند.

در اصول کافی بابی وجود دارد تحت عنوان: «در کمی تعداد مؤمنان» در این باب روایاتی جلب نظر می‌کند. از جمله آن که سدید صدفی گوید: بر امام صادق (ع) وارد شدم و گفتم خدا را چه نشسته‌ای. امام فرمود: ای سدید چه اتفاق افتاده است. گفتم: از فراوانی دوستان و شیعیان و بارانت سخن می‌گویم. به خدا قسم اگر این شیعیان و یارانی که تو داری، در اختیار امیرالمؤمنین (ع) بود قبائل تیم و عدی (منظور ابوبکر و عمر است) در حق او طمع نمی‌ورزیدند. امام گفت: فکر می‌کنی چند تن باشند؟ گفتم یکصد هزار نفر، فرمود: یکصد هزار نفر؟ گفتم آری و شاید دویست هزار نفر، فرمود: دویست هزار نفر، گفتم آری و شاید نیمی از مردم، امام ساکت شد و سپس گفت: ای سدید ممکن است با هم به ینبع رویم. گفتم: آری. به جانب ینبع پیش رفتیم. در نقطه‌ای امام جهت نماز فرود آمد که گلهٔ بزی مشغول چرا بود. امام فرمود: سوگند به خدا ای سدید اگر شیعیان ما به تعداد این بزها رسیده بودند بر جای نمی‌نشستم. آن‌گاه فرود آمدیم و نماز خواندیم.

۱. در این مورد بنگرید به کتب کلامی از جمله نویختی، فرق الشیعه و نیز مظفر، محمد حسین، الامام الصادق، قم، انتشارات جامعه مدرسان ص ۳۸ الی ۶۳ فصل المذاهب والملل.

۲. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۲۵۲.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی ج ۱ ص ۱۶۲ حدیث ۴.

۴. همان مأخذ ج ۱ ص ۲۴۲، حدیث ۷ و ۸.

پس از فراغت از نماز به شمارش بزها پرداختم. دیدم که تعداد آن‌ها هفده رأس بود.^۱ در همین باب از قول حمران بن اعین آمده که به امام باقر(ع) عرضه داشتم: فدایتان کردم چه قدر تعداد ما کم است. اگر برخوردن گوسفندی اجتماع کنیم، آن را به پایان نتوانیم برد. امام فرمود: از این عجیب تر به تو خبر دهم؟ بعد از رحلت رسول خدا(ص) مهاجرین و انصار همه از طریق حق (یعنی راه علی(ع)) برگشتند غیر از سه نفر، (سلمان، ابازر و مقداد) گفتم: پس حال عمار چه شد؟ فرمود: خدا ابالیقطان عمار را رحمت کند او بیعت نمود و شهید از دنیا رفت.

در روایت دیگر از قول بریدعجلی - که از خواص یاران امام باقر(ع) بود - آمده است که به آن حضرت گفت: "اصحاب ما در کوفه جمعیت انبوهی هستند. اگر بدان‌ها دستور فرمایید از شما اطاعت، و از فرمانتان متابعت خواهند کرد. در این جا امام(ع) فرمود: آیا می‌توانید از جیب برادر مؤمنان مایحتاج خود را بردارید. گفتم: نه. امام(ع) پاسخ داد: «بدمائهم ابخل» یعنی: آنان به خونشان بخیل تر هستند.^۲ در صحت سخنان امام باقر(ع) همین بس که بگوییم اهالی کوفه جدا از پیشینه بدی که از خود در ترک یاری علی، حسن و حسین علیهم‌السلام به جای گذاشته بودند، یک بار دیگر در ماجرای قیام زید بن علی که هفت سال بعد از وفات امام باقر رخ داد، سست عنصری خود را نشان دادند و علی‌رغم پیمان و تعهد شدیدی که زید از آنان گرفته بود در اثنای جنگ به بهانه‌های مختلف دست از یاری او کشیدند و نهایتاً زید را با گروه اندکی تنها گذاشتند.^۳ از این روایات حداقل می‌توان نتیجه گرفت که صادقین علیهما‌السلام به این حقیقت ایمان داشتند که صرف بسیج مردم و پیروزی مقطعی بر دشمن و حتی به دست گرفتن حکومت کافی نیست و مادام که حکومت از طرف پایگاه‌های آگاه و متعهد مردمی پشتیبانی نشود، برنامه دگرگونسازی و اصلاح اسلامی محقق نمی‌شود.^۴ چنانکه در برنامه جد بزرگوار آن دو یعنی علی(ع)، به همین دلیل کار شکنی‌هایی صورت گرفت و حضرت را در ایجاد مدینه فاضله اسلامی ناموفق ساخت. این جا بود که این دو امام جهت حفظ

۱. همان مأخذ ج ۲ ص ۲۴۲، ح ۴

۲. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۲۲۷ به نقل از وسائل الشیعه

۳. عادل، ادیب، زندگی تحلیلی پیشوایان ما ص ۱۸۴

۴. عادل، ادیب، زندگی تحلیلی پیشوایان ما ص ۱۸۴

مکتب و بقای تفکر صحیح اهل بیت (ع) راه دیگری در پیش گرفتند و آن گشودن باب علم و دانش بر روی مشتاقان آن و تربیت شاگردانی مبرز بود. روش امام باقر (ع) و امام صادق (ع) - چنانکه مفصلاً خواهیم دید - در کنار ارائه تعلیمات کلی و عمومی به مردم، روش فردسازی و تربیت خصوصی افراد بود و به توسط این گونه اشخاص بود که فقه و حدیث اهل بیت (ع) به تدریج در نقاط مختلف منتشر گردید.

ب - تنوع و گسترش جریانات فکری (فقهی و کلامی):

آنسان که از مطالعه اخبار و روایات تاریخی برمی آید، عصر دو امام باقر و صادق (ع) از نظر پیدایش و رشد مشرب‌های گوناگون فقهی و کلامی، عصری حساس و از نظر تضارب افکار و اندیشه‌ها حوزه وسیعی در جهان اسلام پدید آمده بود. با افول خلافت بنی امیه - که جز جهل و بی خبری و رکود علمی بر مردم نمی‌پسندیدند - نشاط تازه‌ای در عرصه تفکر و تحقیق در مسائل اسلامی پدید آمد و با تحقق آزادی نگارش حدیث، گام‌های بلندی در تدوین علوم دینی برداشته شد و به طوری که سید محسن امین در جلد چهارم اعیان الشیعه می‌نویسد: "یکی از ممیزات عصر امام صادق انتشار علوم اسلامی خاصه در رشته‌های تفسیر، فقه، حدیث، علم کلام، جدل و انساب، شعر و ادب، تاریخ و نجوم بود".

اما در کنار این واقعیت که از محسنات این دوره به شمار می‌آید، متقابلاً در این دوران زمینه مساعدی جهت محو و تحریف اندیشه‌های دینی - آن هم از طریق گسترش رأی در تفسیر قرآن، تشدید جعل در حدیث پیامبر (ص) و صدور فتوی براساس رأی و قیاس - به وجود آمد. و حتی بسیاری از موارد فوق به عنوان خطوطی انحرافی تثبیت شده و به نسل‌های بعد منتقل گردید. در این جا قصد تفصیل در معرفی جریانات فکری موجود در عصر صادقین در کار نیست چرا که این مطلب در کتب مربوط به علم کلام به‌طور وسیعی مورد بحث قرار گرفته و در اثنای این تحقیق نیز کم و بیش بدان پرداخته خواهد شد اما به عنوان آشنایی اولیه و جهت تمهید در ورود به مباحث بعد متذکر می‌شویم که در دوران صادقین (ع) امواج فکری زیر در جامعه اسلامی حضور داشتند و به مصداق: «کل حزب بمالذیهم فرحون» به تثبیت خود مشغول بودند و هر یک گروهی

را نیز به دنبال خود می‌کشیدند:

۱- مذاهب کلامی اهل سنت همانند: مرجئه، معتزله، قدریه همچنان خوارج آن‌هم با شعب متعدد

۲- مشرب‌های فقهی متشکل از اصحاب رأی و قیاس و اصحاب نقل و حدیث^۱.

۳- فرق و مذاهب شیعه مانند کیسانیه، زیدیه، امامیه.

۴- گروه‌های الحادی و انحرافی مانند زنادقه و غلات شیعه.

افزون بر موارد فوق که مربوط به درون جامعه اسلامی می‌شود، در این عصر نهضت ترجمه شکل گرفت و علوم و اطلاعات فراوانی در زمینه‌های طب، منطق و فلسفه و نجوم و ریاضیات و رشته‌های دیگر از یونان، و دیگر نقاط وارد جامعه اسلامی شد^۲ و مسلمانان بعضاً از این علوم استقبال نمودند و به مطالعه و تعمیق آن مشغول شدند و متقابلاً این علوم و اطلاعات تأثیراتی بر جهان‌بینی آن‌ها ایجاد نمود^۳. در نتیجه شرایطی به وجود آمد که تشخیص راه صحیح از خطوط انحرافی به دشواری صورت پذیرد و به ناچار ضرورت خاصی در تبیین فقه و مسائل اسلامی پدید آید. چنانکه تاریخ نشان می‌دهد امام باقر و امام صادق (ع) با جریانات فوق برخوردی فعال نمودند آنان علاوه بر آنکه خود با ارباب علوم و عقاید باب بحث و مناظره را گشودند، عده‌ای از شاگردان خود را نیز به عنوان فقیه، محدث و متکلم تربیت کردند تا بدین وسیله بقای سنت و سیره

۱. باید متذکر شد بزرگان اصحاب رأی همانند ابن ابی لیلی (م ۱۴۸)، ابوحنیفه (م ۱۵۰)، ربیع‌الرای (م ۱۳۶) اوزاعی (م ۱۵۷) مالک بن انس (م ۱۷۹ به نقل دینوری) سفیان ثوری (م ۱۶۱) ابن شبرمه قاضی (؟) و بزرگان اهل حدیث مانند شعبه بن حجاج، (م ۱۶۰) خالد بن مهران ملقب به فداء (م ۱۴۱) ابوالمهمزم، جریر بن حازم (م ۱۲۷) حماد بن زید (م ۱۷۹) حماد بن سلمه، معمر (۱۵۳) سعید بن ابی عروب (م ۱۵۷) در این دوران به ویژه عصر امام صادق، زندگی می‌کردند و بسیاری از آنان همچون ابوحنیفه، مالک بن انس، سفیان ثوری، شعبه بن حجاج، ابن جریر، سلیمان بن بلال، اسماعیل بن جعفر، ایوب سختیانی، محمد بن حسن شیبانی، یحیی بن سعید از محضر آن بزرگوار بهره گرفتند. جهت تفصیل بنگرید به: ابن قتیبه، المعارف ص ۲۷۷ الی ۲۸۵، اسد حیدر، الامام الصادق والمذاهب الاربعه، بیروت دارالکتب العربی ج ۳ ص ۲۷ الی ۴۶ ابن حجر عسقلانی تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۱۰۴ مجلسی بحارالانوار ج ۴۷ ص ۲۸.

۲. بنگرید به ویل دورانت، تاریخ تمدن، بیروت دارالفکر ج ۱۳ ص ۱۷۷ الی ۱۸۸.

۳. ابوزهره، محمد، الامام الصادق، حیات و عصره، مصر مطبعه احمد علی ص ۱۰۸ مغنیه، محمد جواد، انشیعة فی المیزان، بیروت، دارالجواد ص ۲۵۹.

رسول خدا(ص) در چهره تشیع علوی و مذهب جعفری ضمانت گردد^۱.

بخش دوم

مجالس درسی صادقین(ع) و سبک آموزشی امامان شیعه

پس از شناخت اجمالی، شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر صادقین اینک لازم است به بررسی وضعیت و چه گونه‌گی تدریس آن دو بزرگوار، محل و موقعیت القای دروس، مواد و موضوعات درسی و اصحاب و شاگردان آنان بپردازیم تا از این طریق نقش آن دو بزرگوار در پاسداری از اسلام و شکل‌گیری فقه و حدیث شیعه روشن گردد.

مدرسه امام باقر و امام صادق علیهما السلام:

با توجه به شواهدی که در کتب تاریخی و روایی وجود دارد، درمی‌یابیم که در زندگی صادقین(ع) دو گونه مجلس یا موقعیت جهت القای درس وجود داشته است و هر یک از این دو قسم، خود تقسیم‌بندی‌های کوچک‌تری پیدا می‌کند. این دو قسم عبارتند از:

الف - مجالس عمومی. ب - مجالس خصوصی.

انتخاب هر یک از دو قسم فوق برای صادقین یا واردین بر آن‌ها بستگی روشنی با شرایط سیاسی و اجتماعی آنان داشت. به این معنی که با رفع فشار و خفقان نسبت به صادقین(ع)، میزان ملاقات و تماس‌های مشتاقان علوم و معارف دینی افزایش می‌یافت و به عکس با تشدید جو فشار و اختناق، جز یاران صمیمی آن دو بزرگوار، کسی با آنان تماس نمی‌گرفت. ذیلاً به توضیحاتی در مورد هر یک از این مجالس اقدام می‌کنیم:

الف - مجالس عمومی در تدریس فقه و حدیث:

بر طبق پاره‌ای از شواهد، ملاقات‌های عمومی صادقین(ع) با مردم و نیز القای خطب

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۷ ص ۲۱۳: «باب مناظرته مع ابی حنیفه و غیره من اهل زمانه»، طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، بیروت، مؤسسه اعلمی ج ۲ ص ۳۳۱ الی ۳۸۵، اسد رحیدر، الامام الصادق والمذاهب الاربعه ج ۱ ص ۱۴۱.

و مواعظ از سوی آنان بیش‌تر در یکی از این مراکز بوده است: ۱ - مسجد نبوی در مدینه، ۲ - منزل شخصی در مدینه، ۳ - اجتماعات عمومی در مواقف حج و به جاست که در مورد هر کدام، توضیحاتی آورده شود.

۱ - حلقهٔ درسی در مسجد نبوی:

در این مورد که آیا صادقین در مسجد نبوی - همچون سایر مشایخ - حلقهٔ درسی داشته‌اند یا خیر، محققان یکسان اظهار نظر نکرده‌اند. به این معنی که اکثر سیره‌نوسان در بررسی زندگی این دو امام، بدون اشاره به مکان تدریس، صرفاً از مدرسه‌ای یاد کرده‌اند که مؤسس آن امام باقر(ع) و تکامل بخش آن امام صادق(ع) بوده است. ضمن آنکه بعضی هم تصریح کرده‌اند محل درس آن دو بزرگوار مسجد جدشان رسول خدا(ص) بوده است. پاره‌ای از محققان از این مدرسه تعبیر به دانشگاه نموده و در آن قائل به طبقه‌بندی مراجعه‌کنندگان شده‌اند و پاره‌ای دیگر آن مدرسه را یک حوزه معمولی دانسته‌اند که شباهتی با حوزه‌های امروزی از نظر وسعت و برنامه‌ریزی نداشته است علت این اختلافات، نبودن قرائن کافی در مصادر اولیه است و به نظر می‌رسد که قداما به این مطلب کم‌تر پرداخته و برعکس سیره‌نوسان معاصر در طرح آن اصرار بیش‌تری دارند. اما بهتر است قبل از هرگونه داوری در این زمینه نخست به اظهارات پاره‌ای از محققان توجه نماییم.

سید محسن امین در بررسی زندگی امام باقر(ع) می‌نویسد: "مدرسه آن حضرت در منزلش و در مسجد تشکیل می‌گردید و فقه‌های حجاز و علمای آن سامان به دیدارش می‌شتافتند و علوم و احادیثی را که از او گرفته بودند، تدوین می‌نمودند"^۱ همین دانشمند در سیرهٔ امام صادق(ع) نیز می‌نویسد: "مدرسهٔ آن حضرت در منزلش در مدینه، در مسجد رسول خدا(ص) و نیز در هر مکانی که آن حضرت به دست می‌آورد، برپا می‌گردید و هر کس در موسم حج از نقاط مختلف به مدینه می‌آمد، سؤالات خود را که از قبل مهیا کرده بود، از آن بزرگوار پرسش می‌نمود"^۲. محقق معاصر محمد جواد مغنیه

۱. امین، سید محسن، اعیان الشیعه ج ۱ ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲. همان مأخذ و همان صفحه.

در کتاب «الشیعة والتشیع» خاطر نشان می‌کند: «امام باقر (ع) مؤسس مدرسهٔ فرزندان امام صادق (ع) است. او اصحاب و شاگردانی از بزرگان تابعین و فقها و محدثان نام‌آور داشت که همگی در مسجد جدش رسول خدا (ص) به دور او حلقه می‌زدند. اما قبل از آنکه این مدرسه به کمال خود منتهی شود، خداوند او را به سوی خود اختیار کرد و از این زمان امام صادق (ع) متولی اداره آن مدرسه گردید به گونه‌ای که شاگردان آن نسبت به زمان پدرش بیش‌تر گشت و کسانی که بر آن حضرت وارد شدند، و از نور هدایت مدرسه بهره گرفتند بر هزاران نفر بالغ گردید^۱.

استاد شهید مطهری در گفتار خود پیرامون سیره امام صادق (ع) از قول شهرستانی آورده است: «دانش او بسیار فراوان و در حکمت، از کمال آن برخوردار بود. در دنیا زهد ورزید و از شهوات پرهیز نمود. مدت زیادی در مدینه اقامت نمود و در آن شهر شیعیان و شاگردان خود را آموزش داد. سپس مدتی در عراق اقامت ورزید و در طول حیات خود به طلب ریاست برنخاست^۲». سپس استاد شهید نتیجه می‌گیرد: «کسی که امام صادق (ع) را بشناسد با او مدرسه بزرگ و با برکتی را می‌شناسد که آثار آن تا به امروز و برای همیشه باقی است. زیرا حوزه‌های علمی امروز شیعه امتداد آن حوزهٔ بزرگ است^۳». مرحوم مطهری، سپس در مورد اختلاف سیرهٔ معصومین به تناسب اختلاف شرایط زمانی، شرح مفصلی آورده و آن‌گاه به عنوان نتیجه‌گیری نهایی می‌نویسد: «اما امام صادق (ع) مناسب‌ترین کار را تأسیس دانشگاه و پایگاه علمی دانست.

تا این جا به پاره‌ای از نظرات سیره‌نویسان در باب حلقهٔ درسی صادقین - خصوصاً در مسجد نبوی - اشاره نمودیم. اظهارات دیگری نیز در این باره وجود دارد که می‌توان به آن مراجعه نمود از جمله: عادل ادیب در کتاب «زندگی تحلیلی پیشوایان ما ص ۱۱۸»، هاشم معروف در «سیره‌الائمة الاثنی عشر ج ۱ ص ۱۹۳ و ۲۴۳»، مستشار عبدالحلیم جندی در «امام جعفر صادق ص ۱۱۹»، محمد جواد فضل‌الله در کتاب «امام صادق ص ۲۷۱» و محمدرضا حکیمی در «لوالاستان ص ۲۹۵». بعضی از نویسندگان نیز

۱. مغنیه، محمد جواد، الشیعة والتشیع بیروت، دارالجواد ص ۱۱۸.

۲. مطهری، مرتضی، محاضرات فی الدین والاجتماع، بیروت، دارالتعارف ۱۵.

۳. همان مأخذ ص ۳۲.

بدون اشاره به مأخذ و منبع، مطالب دیگری در حاشیه این مدرسه ذکر کرده‌اند از جمله آن که عبدالودود امین نویسنده کتاب «الامام جعفر بن محمد الصادق» معتقد است: "در مدرسه امام صادق (ع) طالبین علوم دسته‌بندی شده بودند و شخص تازه وارد از کسی که در مرتبه بالاتر بود علم خود را فرامی‌گرفت، و این استاد به نوبه خود از شخص بالاتر از خود، تا به امام صادق (ع) برسد^۱ و روندلس از محققان غربی می‌نویسد: "از آنچه در مورد استقبال امام صادق از طبقات مختلف مردم - علی‌رغم اختلاف مذاهب - خوانده‌ایم، بر ما معلوم می‌شود که او دارای مدرسه‌ای به سبک مدرسه سقراط بوده است و در این مدرسه او در آموزش و توسعه دو علم فقه و کلام بسیاری از شاگردانش را مساعدت و همراهی نمود و از شاگردان معروف او ابوحنیفه، مالک، و اصل بن عطا و جابر بن حیان بوده‌اند^۲."

بررسی و ارزیابی این نظریه:

مقدمتاً باید گفت: مسجد از زمان پیامبر (ص) مرکز تعلیم و تربیت بود. زیرا رسول خدا (ص) به غیر از مسجد پایگاه دیگری - از قبیل دکه قضا، سالن اجتماعات، ... - اختیار نفرمود. حتی آن‌جا که قرآن می‌فرماید: "یا ایها الذین آمنوا شهادة بینکم.. تا تحسبونهما من بعد الصلاة فیقسمان بالله..."^۳ اشاره به آن دارد که بعد از نماز شاهدان را در مسجد نگهدارید تا ادای شهادت کنند و داوری صورت بگیرد. به هر حال همه کارها در مسجد بود. منبر و موعظه، خطابه و درس، قضاوت و بسیج برای جهاد. رسول خدا (ص) خانه‌اش را متصل به مسجد بنا کرد چنانکه خانه علی (ع) هم چنین بود و بعد از آن دو بزرگوار این سنت ادامه یافت که در مساجد نشست‌های علمی و حلقه‌های درسی تشکیل گردد.

هاشم معروف حسنی در کتاب «تاریخ فقه جعفری» آورده است: "دانشمندان و اهل فتوی، مساجد شهرها را به عنوان مدارس اختیار کردند و در آن به نقل حدیث پرداخته

۱. امین، عبدالودود، الامام جعفر بن محمد الصادق، بیروت، دارالتوجیه الاسلامی ۱۴۰۰ ص ۷۸ الی ۸۲

۲. روایت م روندلسن، عقیده‌الشیعه بیروت، مؤسسه المفید ص ۱۴۱

۳. قرآن کریم سورة مائده آیه ۱۰۶

و در ابواب حلال و حرام به مردم فتوی می‌دادند و از جمله در مدرسه (مسجد) مدینه جماعتی از فقهای صحابه جمع شده بودند که در رأس آن‌ها علی (ع) بود و عمر سفارش کرده بود تا وقتی علی (ع) در مسجد حاضر است کس دیگری فتوی ندهد^۱. و به همین ترتیب در دوره تابعین و تابع تابعین نیز اکثر حوزه‌های درسی در مساجد برگزار می‌گردید.

نجاشی و شیخ طوسی در شرح حال ابان بن تغلب آورده‌اند که امام باقر به او فرمود: "در مسجد بنشین و به مردم فتوی بده. زیرا دوست دارم در شیعیان من امثال تو دیده شود"^۲. ابان از این فرمان اطاعت نمود اما چون به دلیل مراجعات اهل سنت نمی‌توانست فتوی اهل بیت را به صراحت بازگو کند، از امام صادق چاره‌اندیشی نمود و امام صادق به او رخصت داد که ابان در صورت اطلاع از فقه و معالم اهل سنت و با استفاده از همان‌ها به مراجعان خود پاسخ دهد^۳ و به همین ترتیب در سیره محمد بن علی بن نعمان از یاران امام صادق (ع) و محمد بن حکیم از اصحاب امام هفتم (ع) آمده است که این دو نفر به دستور آن بزرگواران در مسجد رسول خدا (ص) می‌نشستند و با مردم در خصوص عقایدشان بحث و مناظره به عمل می‌آوردند^۴.

اما در مورد امام باقر (ع) و امام صادق نیز باید متذکر شد به طور حتم این دو بزرگوار در مسجد رسول خدا (ص) نشست‌ها و ملاقات‌هایی با مردم و دوستان خود داشته‌اند و مطابق بعضی از قرائن مکان جلوس آن‌ها مشخص بوده است.

دکتر مصطفی شکعه در کتاب «الائمة الاربعه» ضمن توضیح پیرامون شهر مدینه به عنوان سرای هجرت و مرکز علم نبوی، از روضه رسول خدا (ص) به عنوان مکان جلوس و مدرس فقهای بزرگ - از صحابه و تابعین - یاد کرده است. ایشان در همین کتاب و در شرح زندگانی مالک بن انس می‌نویسد: "یکی از عوامل اصلی در تشکیل ساختار شخصیت مالک، ورود او به شهر مدینه و استفاده از حلقه‌های درسی متعددی بود که در این شهر برگزار می‌شد. این دانشمند در قسمتی دیگر از سخنان خود آورده است: "شهر

۱. حسنی، هاشم معروف، تاریخ فقه جعفری، بیروت، دارالتعارف، ص ۲۰۷

۲. نجاشی، رجال ص ۱۱، شیخ طوسی، فهرست ص ۱۷.

۳. کشی، اختیارالرجال به رقم ۶۰۲

۴. همان مأخذ، به رقم‌های ۳۲۷ و ۸۴۴

مدینه در آن دوران - یعنی زمان طفولیت مالک - به دلیل حضور علمای اسلام - از نیکان تابعین - شهرت یافته بود و مدرسهٔ این شهر در مسجد رسول (ص) بود که در قسمت‌های مختلف آن، حلقه‌های درسی تشکیل می‌گردید. در رأس هر یک از این حلقه‌ها، دانشمندی به نام حضور داشت که از جمله آن‌ها می‌توان از ربیعۃ بن ابی عبدالرحمن (معروف به ربیعۃ الرأی)، عبدالله بن هرمز، نافع دیلمی، ابن شهاب زهری، محمد بن منکدر و جعفر صادق فرزند محمد باقر (علیهما السلام) بزرگ اهل بیت، نام برد^۱.

و دربارهٔ خود مالک نیز می‌نویسد: "مالک در دورهٔ شیخوخیت خود در مسجد رسول خدا (ص) بر مصدر حدیث و فتوی نشست و مکانی اتخاذ نمود که عمر و عبدالله بن مسعود بر آن می‌نشستند"^۲.

و باز از قول مالک آورده است: "علم حدیث، متن دین به شمار می‌رود پس بنگرید که دین خود را از چه کسی می‌گیرید من در پای این ستون‌ها (ستون‌های مسجد)، هفتاد نفر را درک کرده‌ام که قال رسول الله (ص) می‌گفتند اما از احدی از آن‌ها، قبول حدیث نکردم. با اینکه بعضی از آنان به عنوان متولی بیت‌المال فردامینی بود، اما برای نقل حدیث، صلاحیت نداشت^۳. ضمناً یاد آور می‌شود که دکتر شکعه در همین کتاب از امام صادق به عنوان یکی از مهم‌ترین اساتید مالک نام می‌برد که مدت زمانی با امام (ع) در رفت و آمد و استفادهٔ علمی بوده است"^۴.

از کتب دیگر که دربارهٔ مدرسهٔ امامین (ع) در مسجد نبوی بحث کرده می‌توان از کتاب «الامام الصادق کما عرفه علماء الغرب» نام برد. این کتاب مجموعه‌ای از مطالعات و تحقیقات دانشمندان غربی در مرکز اسلامی استراسبورگ پاریس می‌باشد که در خصوص زندگانی امام صادق (ع) تهیه شده و دکتر نورالدین آل علی آن را به عربی ترجمه کرده است. در این کتاب ضمن بحث از تشکیل حوزهٔ درسی امام سجاد در مسجد مدینه، تاریخچهٔ توسعهٔ مسجد و برگزاری نشست‌های علمی امامان باقر و صادق (ع) به شکل زیر گزارش شده است:

۱. شکعه، دکتر مصطفی الائمة الاربعه، بیروت دارالکتاب، اللبنانی، بخش امام مالک ص ۸
۲. همان مأخذ ص ۹۰، محمود ابوریه محمود الاضواء ص ۲۹۵
۳. همان مأخذ ص ۹۰
۴. دکتر شکعه، الائمة الاربعه، بخش حیات امام مالک ص ۲۸.

"در سال ۸۶ هجری که امام صادق(ع) شش ساله بود، عبدالملک بن مروان خلیفه اموی درگذشت و پسر او ولید بن عبدالملک به جای او نشست و اولین حکمی که صادر نمود عزل هشام بن اسماعیل و الی مدینه و نصب عمر بن عبدالعزیز به جای وی بود. هشام بن اسماعیل فردی رفاه طلب بوده که به تقلید از امویان در کمال تشریفات زندگی می‌کرد. اما والی جدید به دور از هر تشریفات به مدینه آمد. او به محض ورود متوجه مسجد نبوی شد تا با امام باقر(ع) ملاقات کند^۱. زیرا درس‌های امام باقر(ع) در مسجد نبوی منعقد می‌شد. او به امام(ع) سلام نمود و گفت می‌دانستم که شما در این وقت در این مکان هستید. البته اولی آن بود که جهت دیدار شما به منزلتان بیایم، اما شوق دیدار و استماع حدیث شما مرا بر آن داشت تا به این جا بیایم. ضمناً مایلم که بگویم که من اوامر و خواسته‌های شما را اجرا می‌کنم به آنچه میل داری انجام شود. فرمان ده"^۲.

در این جا لازم به یادآوری است که در آن زمان علویین اکثراً در مدینه منوره زندگی کرده و مستقر بودند. و در واقع شهر مدینه مسقط الرأس و پایگاه امامین(ع) به شمار می‌رفت و جمع کثیری از دوستان آن دو، در آن شهر بودند به گونه‌ای که والیان اموی بر آزار یا جلوگیری از تدریس آنان، جرأت چندانی نداشتند و این مسائل را جهت آن متذکر شدیم تا خواننده این سطور بداند که امام باقر(ع) در کمال آزادی و در ملاءعام حتی با وجود حاکمی چون هشام بن اسماعیل درس خود را می‌داد.

در سال ۸۸ ولید بن عبدالملک تصمیم به توسعه مسجد النبی گرفت و این پس از درگذشت تمامی همسران رسول خدا بود. لذا او به عامل خود عمر بن عبدالعزیز فرمان داد تا اتاق‌های همسران پیامبر(ص) را خراب نموده و به صحن و سرای مسجد ضمیمه سازد^۳. به گونه‌ای که طول و عرض مسجد به دوست ذراع افزایش یافت. عمر بن عبدالعزیز در اجرای این فرمان، معماری ایرانی به خدمت گرفت و با هماهنگی وی، تدبیری اندیشید که عملیات توسعه مسجد النبی با جلسات امام باقر(ع) برخورد نکند. در آن زمان امام صادق(ع) هشت ساله بود. او با اصرار از پدرش درخواست نمود که در

۱. احتمال دارد منظور نویسنده امام سجاد باشد.

۲. همان مأخذ ص ۸۵

۳. مسعودی این واقعه را مربوط به سال ۸۷ هجری می‌داند در این باره بنگرید به مروج الذهب ج ۳ ص

۱۶۶ او نیز کتاب مدینه‌شناسی ج ۱ ص ۴۴

بنای توسعه مسجد جدش با کارگران مشارکت ورزد و امام باقر(ع) موافقت نمود^۱. البته مطالب فوق دلیل بر آزادی واقعی صادقین در تشکیل جلسات درس - آن هم در دوره‌های مختلف حیات آن دو بزرگوار - نیست، خصوصاً که در گزارش یاد شده ابهام دیگری نیز وجود دارد و آن مسئله تدریس امام باقر(ع) در حیات پدرش امام چهارم است. زیرا مطابق این روایت، توسعه مسجد النبی در سال ۸۸ صورت گرفت و حال آنکه وفات امام چهارم(ع) در سال ۹۴ هجری اتفاق افتاده است و بسیار بعید است که امام باقر(ع) در حیات پدرش به امر تدریس و آموزش شیعیان مبادرت ورزد. مطلب دیگر آنکه استادی امامان شیعه در حدی که در کتاب فوق از آن سخن به میان آمده، خلاف واقعیت‌های تاریخی است. بلکه استادی امامان نسبت به اهل سنت تا آن حد بود که یک یا چند حدیث برای آنان روایت کنند، آن هم احادیثی که با فقه و فتوای آنان هماهنگ باشد و چنانکه گذشت، شیخ حدیث در القای مطالب خود، به یکی از ستون‌های مسجد تکیه می‌داد و روایات خود را نقل می‌کرد. در مورد صادقین نیز وجود این مقدار مجال و آزادی، امری قابل قبول بوده و قرائن موجود در کتب حدیثی آن را تأیید می‌کند به ویژه اگر در نظر گیریم در بین رجال بنی امیه، عمر بن عبدالعزیز شخصی سلیم‌النفس بوده و به اهل بیت رسول خدا(ع) محبت و ارادت داشت. او ضمناً به حفظ و تدوین سنت رسول خدا(ص) علاقه‌مند بوده و مدینه را پایگاه آن می‌دانست و چنانکه معروف است در هنگام خلافت خود، به عامل خود در این شهر دستور داد سنت رسول خدا(ص) را بنگارد و از فراموشی و نابودی آن جلوگیری کند^۲ و حتی مطابق پاره‌ای از قرائن این فرمان در دوره ولایت او بر مدینه صادر شد. به این صورت که او در سال ۸۷ به مقام ولایت و قضای مدینه منصوب شد اما چون شخصاً از قضاوت کناره گرفت و این منصب را به ابوبکر بن حزم انصاری محول نمود به او دستور داد تا سنت و حدیث رسول خدا(ص) را به رشته تدوین درآورد^۳. بنابراین استبعادی ندارد او در دوره

۱. الامام الصادق کما عرفه علماء الغرب به تنظیم مرکز اسلامی استراسبورگ، بیروت، مؤسسه الوفا ص

۸۴، الی ۸۶

۲. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، سنن ج ۱ ص ۱۲۵

۳. احمد بن حنبل، العلیل آنکارا، کلیه الالهیات ۱۹۶۳ ج ۱ ص ۱۲، محمد بن سعد، طبقات، لیدن تصحیح

ادواردسوخو ج ۵ ص ۲۲۴

ولایت خود بر مدینه تمهیداتی جهت امامین معاصر خود فراهم کرده باشد. روایتی هم از صادق(ع) در دست است که براساس آن می‌فرماید: "پدرم آزادی و جرأت بیشتری در بیان مسائل داشت^۱. که این خود مؤید شرایط مناسب‌تر امام باقر(ع) نسبت به فرزندش می‌باشد. اما در این جا به بعضی از قرائن موجود در مورد نشست‌های صادقین در مسجد نبوی اشاره می‌گردد:

الف - محمد بن فضیل به نقل از ابو حمزه ثمالی آورده است که او گفت: در مسجد رسول خدا(ص) نشسته بودم که مردی بر من سلام کرد و پرسید ای بنده خدا تو کیستی؟ گفتم: مردی از اهل کوفه اما حاجت تو چیست؟ گفت: آیا ابو جعفر محمد بن علی را می‌شناسی؟ گفتم: آری، اما نیاز تو به او چیست؟ که ظاهر آ حق را از باطل می‌شناسی. گفت: شما اهل کوفه طاقت و تحمل ندارید، چون ابو جعفر را دیدی مرا با خبر ساز. هنوز کلام او تمام نشده بود که ابو جعفر در حالی که جماعتی از اهل خراسان به دور او حلقه زده و از مناسک حج از او پرسش می‌نمودند، ظاهر گردید. امام سپس از آن محل دور شد تا به مکان جلوس خود رسید. آن شخص نیز نزدیک امام نشست^۲...

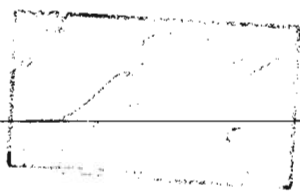
ب - کلینی به سند خود از سعید بن ابی الخضیب بجلی آورده است که من با ابن ابی لیلی به مذاکره و صحبت مشغول بودیم تا اینکه به اتفاق یکدیگر به مدینه رسیدیم. سپس در مسجد رسول خدا(ص) بودیم که جعفر بن محمد(ع) وارد شد. من به ابن ابی لیلی گفتم: مرا به نزد آن حضرت ببر تا با او سخن بگویم و از مسائل خود پرسش نمایم. او گفت: برخیز. پس به جانب امام رفتیم امام از من و خانواده‌ام پرسید و سپس گفت^۳...

ج - عبدالرحمن بن حجاج گوید: ابو عبدالله(ص) در حلقه ربیعه‌الرای نشسته بود. بادیه نشینی آمد و از مسئله‌ای پرسش نمود. ربیعه پاسخ وی را داد. آن شخص گفت: مسئولیت آن را به گردن می‌گیری؟ ربیعه سکوت نموده و پاسخ نداد. آن عرب دوباره گفت: آیا مسئولیت پاسخ را می‌پذیری؟ ربیعه باز سکوت اختیار نمود. در این جا امام صادق(ع) گفت: آری مسئولیت به عهده او است آیا نگفته‌اند که هر مفتی ضامن خواهد

۱. کلینی، الکافی، ج ۵ ص ۲۴۷

۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰ ص ۱۵۴ با اندکی اختصار

۳. الکافی ج ۷ ص ۴۰۸



۲- اجتماعات و حلقه درسی در منزل:

در کنار قرائتی که حکایت از دیدار صادقین (ع) با مردم در مسجد نبوی می‌کند، شواهد متعددی نیز وجود دارد که نشان می‌دهد آن دو بزرگوار به صورت جمعی یا فردی در خانه خود، پذیرای مراجعین بوده و ضمن دیدار با آن‌ها به سؤالات یا اشکالاتشان پاسخ می‌داده‌اند. اصولاً روایاتی که مطلع آن‌ها بر این مطلب اشعار دارد که: «دخلت علی ابی جعفر یا دخلت علی ابی عبدالله» همگی مبین ورود راوی بر امامان باقر و صادق (ع) و آن هم در خانه و سرای آن دو بزرگوار می‌باشد.^۱ قبلاً از قول صاحب «اعیان الشیعه» آوردیم که محل درس صادقین در منزل و مسجد جدشان بوده است.^۲ حال اضافه می‌کنیم در بعضی از روایات ویژگی منزل امامان یا حتی تحلیل مراجعان از نحوه زندگی آنان نیز بازگو شده است. ورود به سرای امامان تنها مخصوص شیعیان نبوده، بلکه بزرگان عامه و مردم عادی نیز در آن مکان بر امامین وارد می‌شده‌اند. ذیلاً به شواهدی در این باره توجه می‌کنیم:

کلینی در فروع کافی از قول حکم بن عتیبه آورده است که او گفت: روزی بر ابوجعفر محمد باقر (ع) وارد شدم و او را در خانه‌ای آراسته و تزیین شده دیدم. در حالی که آن حضرت پیراهن مرطوبی بر تن داشت و روی آن ملافه رنگارنگی بر دوش انداخته بود ... امام برای رفع شبهه گفت: "این اتاق را که می‌بینی سرای همسر جدیدم است که به تازگی اختیار کرده‌ام. اتاق من همان است که می‌شناسی"^۳. مطابق روایت دیگر، همین شخص در نوبتی همراه با محمد بن عذافر بن عیسی بر امام باقر (ع) وارد شد و طی گفتگو و ماجرای موفق به رویت کتاب جامعه گردید.^۴ بنا به شواهد دیگر، مالک بن انس و ابوحنیفه نیز اکثراً در منزل امام صادق (ع) بر آن حضرت وارد می‌شدند.^۵

۱. مأخذ فوق ج ۷ ص ۴۰۹

۲. تعدادی از این روایات را بنگرید در بحارالانوار ج ۴۷ ص ۶۶ الی ۷۲

۳. امین، سید محسن، اعیان الشیعه ج ۱ ص ۹۹ و ۱۰۰

۴. کلینی، الکافی ج ۶ ص ۴۴۶ ح ۱ با اندکی اختصار و نیز بنگرید به روایت ۱۳ همین باب

۵. نجاشی، رجال به رقم ۹۶۶. ۶. مجلسی، بحارالانوار ج ۴۷ ص ۱۶، ۲۲۳

چنانکه دوستان و شیعیان امام صادق(ع) نیز در ورود به خانه مولای خود محدودیتی نداشتند و در روایتی حمران بن اعین و حسن زیاد آورده اند که: "بر ابو عبدالله صادق(ع) وارد شدیم و جماعتی نیز در حضور او بودند حضرت نماز عصر را با آنان به جماعت برگزار نمود ما نیز در نماز به آن سرور اقتدا کردیم. حضرت بنا به شمارش ماسی و سه یا سی و چهار مرتبه ذکر «سبحان ربی العظیم و بحمده» را در رکوع ادا فرمود."^۱

۳- دیدارها و مناظره‌ها در حج:

با مطالعه در سیره صادقین (علیهم‌السلام) روشن می‌گردد که آن دو بزرگوار از حج با مواقف آن در جهت تماس با یاران خود و حتی دیدار با مخالفان مذهب، استفاده‌های زیادی می‌کرده‌اند. چنانکه این مطلب در سیره امامان دیگر نیز مشاهده می‌گردد. فلسفه استفاده آن بزرگواران از این ایام، علاوه بر درک فضیلت حج، کم شدن کنترل‌های حکومتی بوده است. به طوری که در آن مواقف امامان شیعه می‌توانسته‌اند هم با خواص یاران خود ارتباط برقرار سازند و هم در جمع‌های علنی حقیقت امامت و مذهب شیعه را، روشن نمایند^۲ و خصوصاً آنچه از مناظره‌های صادقین با مخالفان خود - که معمولاً در مواقف حج صورت پذیرفته - باقی مانده است، روی هم رفته کارنامه خوبی از اقدامات این دو بزرگوار را در ایام حج نشان می‌دهد. ذیلاً به نمونه‌هایی از شواهد تماس و مناظره‌های صادقین(ع) در ایام حج اشاره می‌گردد:

زراره از عبدالکریم بن عتبه هاشمی روایت می‌کند که او گفت: من در مکه در حضور ابو عبدالله صادق(ع) نشسته بودم که جماعتی از فرقه معتزله وارد شدند. در پیشاپیش آنان، عمرو بن عبید، و اصل بن عطا، حنص بن سالم وابسته ابن هبیره و چند تن دیگر از رؤسای معتزله جلب توجه می‌کردند. این جلسه در حدود سال ۱۲۶ هجرت بود که ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان خلیفه اموی به وسیله یزید بن عبدالملک که مذهب معتزلی داشت، کشته شد. و نزاع آنان بر سر خلافت بالا گرفته بود هر چند ماه یک نفر به خلافت می‌رسید، بزرگان معتزله در حضور ابو عبدالله صادق زیاده از حد

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷ ص ۵۸ حدیث ۱۰۷

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷ ص ۵۰

سخن راندند و خطبه‌های طولانی ادا کردند تا آنکه ابو عبدالله به آنان گفت^۱...

عادل ادیب در کتاب: «زندگی تحلیلی پیشوایان ما» پس از نقل، برخورد هشام (خلیفه اموی) با امام باقر(ع)^۲ در مکه از قول راوی می‌نویسد: در مکه مردی را دیدم که بین باب و حجر بر بلندی ایستاده بود. مردم پیرامون وی انبوه شدند و در مشکلات خود از او نظر می‌خواستند و باب پرسش‌های دشوار را بر او می‌گشودند و او را رها نکردند تا در هزار مسئله به آن فتوی داد. آن‌گاه برخاست و می‌خواست رهسپار شود. جمعی می‌گفتند این کیست. تا اینکه جواب شنیدند او محمد بن علی باقر یا امام محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب می‌باشد^۳.

شیخ مفید در کتاب ارشاد آورده است: سالی ابن ابی العوجاء، ابن طلوت و ابن مقفع و تنی چند از زنادقه در موسم حج در مسجدالحرام تشکیل اجتماع دادند در آن هنگام، مردم گرداگرد، امام صادق(ع) را گرفته بودند حضرت مشغول پاسخ دادن به سؤالات آنان بوده و بعضی از آیات را تفسیر می‌نمود. و...^۴ و مطابق روایتی که طبرسی در احتجاج از قول هشام بن حکم آورده است در همین مکان یعنی مسجدالحرام چهار تن از زنادقه معروف تصمیم به معارضه با قرآن گرفتند و با یکدیگر قرار گذاشتند که تا سال بعد هر کدام به مقدار $\frac{1}{4}$ قرآن را اقتباس نموده و بیاورند. اما چون در سال بعد به دور هم جمع شدند و گزارش ناکامی خود را به یکدیگر دادند. امام صادق(ع) با عبور از کنار آنان این آیه را تلاوت کرد که: «قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون ولوکان بعضهم لبعض ظهیراً»^۵.

بنا به روایت دیگر که کلینی نقل می‌کند سالی در خلافت منصور مشکلی به وقوع پیوست که ابن شبرمه با ابن ابی لیلی و تمام فقها و قضاتی که در رکاب منصور به حج

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۷ ص ۲۱۳، طبرسی، احتجاج ج ۲ ص ۳۶۲ الی ۳۶۳، محمد باقر بهبودی گزیده کافی انتشارات علمی و فرهنگی به رقم ۲۴۳۳. ضمناً این مناظره بسیار طولانی است و در پایان آن امام صادق همه افراد فوق را محکوم نمود و ما بخش‌هایی از این مناظره را در مباحث بعد خواهیم آورد.

۲. قبلاً به نقل از شیخ مفید مطلبی در خصوص برخورد هشام با امام باقر(ع) نقل گردید. بنگرید به شیخ مفید ارشاد ص ۲۹۴

۳. عادل ادیب زندگی تحلیلی پیشوایان ما ص ۱۷۱.

۴. شیخ مفید ارشاد ص ۲۸۰، مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰ ص ۲۰۹

۵. حسنی، هاشم معروف، سیره الائمة الاثنی عشر، بیروت دارالتعارف ج ۲ ص ۲۷۲

آمده بودند. در حل آن فروماندند. ناچار کسی را به خدمت امام صادق - که مشغول انجام سعی بود - فرستادند. حضرت پس از فراغت از سعی صفا و مروه حکم آن مشکل را بیان فرمود.^۱

ب - مجالس خصوصی در تدریس فقه و حدیث:

منظور از مجالس خصوصی در زندگی صادقین (ع) نشست‌ها، ملاقات‌ها و احیاناً اجتماعاتی است که آن دو بزرگوار به‌طور فردی یا جمعی با شیعیان خود به ویژه خواص یاران‌شان داشته‌اند و اگر فرض کنیم در نشست‌های عمومی، همه گونه طبقات به خدمت صادقین می‌رسیدند و آن دو امام در سخنان خود، ناچار به ملاحظه مبانی فکری اهل سنت بوده‌اند، در جلسات خصوصی ضرورتی جهت این ملاحظات در کار نبود. این گونه جلسات در طول حیات صادقین برقرار بود اما طبعاً در شرایط خفقان اهمیت و ارزش بیش‌تری داشت. چنانکه از صدر بسیاری از روایات فهمیده می‌شود این گونه نشست‌ها در مساجد و محافل رسمی یا حوزه‌های معمول و متداول درسی برگزار نمی‌گردید، بلکه اکثراً در خلوت‌ها، زوایا و به صورت غیر رسمی برگزار می‌شد. و از این جهت می‌توان مکتب صادقین را مکتبی سیار دانست که به اقتضای شرایط در نقاط مختلف برپا بوده است. بنا به آنچه در این زمینه در کتاب «معرفة الحدیث» آمده^۲ - و نیز با توجه به شواهد دیگر - می‌توان درباره این مجالس چنین گفت: اکثر ملاقات‌های یاران صادقین (ع) با آن دو سرور در ایام حج به وقوع می‌پیوست اعم از آنکه آنان در موافق حج با آن دو بزرگوار دیدار نمایند یا پس از اختتام حج، عازم مدینه گردند. خصوصاً که صادقین (ع) شیعیان خود را موظف کرده بودند تا پس از پایان مراسم حج به خدمت آنان شتافته و مراتب وابستگی و مودت خود را اعلام کنند^۳. در این ایام - چنانکه گفته شد - به دلیل کم شدن کنترل‌های حکومتی، یاران ائمه می‌توانستند، به حضور آن بزرگواران رسیده و ضمن دادن گزارش از مناطق خود، سؤالات خود را مطرح نمایند. چنانکه هشام بن حکم در روایتی می‌گوید: "من در منی از پانصد مسئله از

۱. تفصیل ماجرا را بنگرید در الکافی ج ۷ ص ۳۴۸.

۲. بهودی، محمد باقر، معرفة الحدیث ۱۹ ۳. کلبینی، الکافی ج ۱ ص ۳۹۲

ابو عبدالله صادق (ع) سؤال نمودم و در مورد هر یک می‌گفتم که در این باره چنین و چنان می‌گویند و امام می‌فرمود: تو هم چنین و چنان بگو^۱. بنا به شواهد دیگر برادران اعین خصوصاً زراره و حمران، در ایام حج به خدمت امام باقر و امام صادق (ع) می‌رسیده‌اند. و زراره در روایتی که کلینی نقل می‌کند از بیتوته خود با امام باقر (ع) در مسجد الحرام خبر داده است^۲.

گاه در بین راه‌ها و یا در طول سفر، شیعیان وجود امامان را مغتنم شمرده و از مصاحبت و همراهی آنان بهره‌مند می‌شدند. چنانکه زراره در مراسم تشییع جنازه یکی از افراد فریش با امام پنجم (ع) همراه گشت^۳ و بشیرنبال نیز امام صادق (ع) را در طول سفر از مکه به مدینه همراهی نمود^۴. گاه در خانه شخصی صادقین (ع) یا منزل دوستان و موالیان آن دو سرور جلسات و اجتماعاتی برگزار شده و شاگردان موفق می‌شدند به خدمت آن دو بزرگوار شرفیاب گردند. جزئیات پاره‌ای از این دیدارها و ملاقات‌ها هنوز در صدر برخی از سندهای روایات جلب نظر می‌کند. در یک نوبت محمد بن مسلم گوید: جانب چپ امام صادق (ع) نشسته بودم و زراره سمت راست آن حضرت بود. در این هنگام ابوبصیر وارد شد و سؤال نمود: ای اباعبدالله حکم کسی که در مورد خدا به تردید افتد چیست؟ حضرت فرمود: این ابا محمد او کافر است. (اشاره به کتبه اصلی ابوبصیر)^۵... و در حدیث دیگر آمده است که امام صادق (ع) با عده‌ای از اصحاب خود، در منزل غلامش به نام طاهر و عده ملاقات گذاشت و در آن جا به ارشاد آنان پیرداخت^۶.

گاه با استفاده از لحظه‌های خلوت شب یا ساعات اولیه پس از ظهر - که رفت و آمد کم‌تر بوده است - امامان شاگردان خود را به حضور طلبیده و مطالبی را با آن‌ها در میان می‌گذاشته‌اند. چنانکه زراره متذکر می‌شود او معمولاً در فاصله ظهر و عصر و به‌طور خصوصی با امام باقر دیدار می‌نمود تا امام به دور از تقیه به بیان فتوای حقیقی خود بپردازد^۷ و کشی نیز در کتاب خود با ارقام ۱۰۹۹، ۱۱۰۰ و ۱۱۵۰ نظیر این‌گونه

۱. کشی، رجال، به رقم ۲۹۱، الکافی، ج ۱ ص ۲۶۲

۲. کلینی، الکافی، ج ۳ ص ۳۷۰ حدیث ۱۱

۳. همان مأخذ ص ۱۷۱ حدیث ۳

۴. همان مأخذ ص ۲۳۴ حدیث ۳

۵. همان مأخذ ج ۸ حدیث ۵۲۰

۶. کلینی، الکافی، ج ۷ ص ۹۴

ملاقات‌های خصوصی را در مورد احمد بن محمد بن ابی نصر و زکریا بن آدم نقل کرده است و این دو نفر در سایه التفات امام کاظم و امام رضا علیهما السلام توانستند از سر شب تا سحرگاه در محضر آن دو بزرگوار بوده و به اخذ حدیث و روایت بپردازند. به هر حال این قرائن، معرف سبک و سیره خاصی در رفتار امامان نسبت به تربیت شاگردانشان می‌باشد.

نگاهی دیگر به سبک و سیره امامان (ع):

مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان ذیل آیه: «و تعیها اذن واعیه»^۱ آورده است: وقتی این آیه نازل شد پیامبر (ص) فرمود: از خدا خواستم که این گوش شنوارا گوش علی (ع) قرار دهد و از علی (ع) نیز نقل است که پس از دعای رسول خدا (ص) هرگز مطلبی را که از آن حضرت شنیده بودم، فراموش نکردم.^۲

پس از ذکر این مطلب که نشان می‌دهد چه گونه رسول خدا (ص) در بین اصحاب خود به علی (ع) نظر داشته و با توجه به گوش شنوای او، تنها وی را محرم اسرار و وارث مواریث علمی خود قرار داده است، به همین ترتیب باید گفت: امامان شیعه نیز در هر زمان تعدادی از خواص یاران خود را انتخاب نموده و به تربیت آنان و به عبارت دیگر به ساختن آنان همت می‌گماشتند. چنانکه خدای تبارک و تعالی در مورد موسی این واژه را به کار برده و می‌فرماید: «ولتصنع علی عینی»^۳. یعنی برای آنکه در برابر چشم من و مراقبت من ساخته شوی. این گونه یاران که در لسان قرآن از آنان به انصار و حواریون تعبیر می‌شود^۴، در زندگی همه ائمه وجود داشته و مورد توجه آن بزرگواران بوده‌اند و کشتی در رجال خود با رقم ۲۰ از عده‌ای از اصحاب رسول خدا (ص) تا امام چهارم (ع)

۱. سوره الحاقه آیه ۱۲ یعنی: «تا به خاطر سپارد این خاطره را (توفان نوح) گوش‌های شنوار».

۲. طبرسی، حسن بن فضل، تفسیر مجمع‌البیان بیروت، دارالمعرفه ج ۱۰ ص ۵۹۱ و نیز مجلسی بحارالانوار ج ۴۶ ص ۳۰۸ به نقل از دلائل الامامة طبری، کلینی کافی ج ۱ ص ۲۲۳

۳. سوره طه آیه ۳۹

۴. اقتباس از آیه ۵۲ - سوره آل عمران: «فلما احس عیسی منهم الکفر قال من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله».

به عنوان حواریون آنان یاد می‌کند.^۱ اما در زندگی صادقین (ع) که اینک مورد بحث است. این یاران شآن و مقام دیگری دارند و مسئولیتی که آنان در سایه تربیت صادقین (ع) موفق به انجام آن شدند، مسئولیتی خطیر و سرنوشت‌ساز گردید و بی‌جهت نبود که امام باقر (ع) به هنگام وفات خود سفارش آنان را به فرزند برومند خود جعفر نمود. در این زمینه هشام بن حکم از امام صادق روایت می‌کند: "پدرم که به حال احتضار افتاد به من گفت: ای جعفر وصیت من با تو آن است که در مورد اصحاب و شاگردانم نیک اندیش باشی. من گفتم: قربانت شوم به خدا سوگند چنان در تعلیم و تربیت آنان کوشش کنم که هیچ یک در هیچ شهری به فقه و دانش دیگران محتاج نباشند. گرچه بکه و تنها باشند"^۲. و چنانکه از قرائن برمی‌آید امام صادق (ع) به عهد خود وفا نمود. زیرا علاوه بر اهتمامی که آن حضرت به تربیت یاران خود داشت، شرایط آن بزرگوار نیز ایجاب می‌نمود تا حضرتش به پرورش استعدادهای درخشان روی آورد و چنانکه گذشت امام صادق و پدر بزرگوارش، معمولاً برای یاران صمیمی خود مجالس خصوصی و اوقات ویژه در نظر می‌گرفتند و آن‌ها را به‌طور فردی یا در جمع‌های محدود به حضور می‌پذیرفتند و معمولاً این شاگردان در این گونه مجالس، سؤالات خود و شیعیان منطقه سکونت خود را به خدمت این دو امام عرضه نموده و پاسخ می‌گرفتند. این شاگردان آموخته بودند در چه ساعات یا مواقعی به خدمت امامان خود برسند تا نظر و فتوای حقیقی آنان را به دست آوردند.^۳ و این سیره به صورت دو جانبه

۱. روایت کثی به نقل از اسباط بن سالم و او از امام هفتم (ع) چنین شروع می‌شود: "وقتی روز قیامت برپا می‌شود منادی بانگ می‌زند حواریون محمد بن عبدالله (ص) کجایند؟ آنان که پیمان نشکستند و بر طریق او ره پیمودند پس سلمان، مقداد و ابوذر به پا می‌خیزند سپس منادی بانگ می‌زند حواریون علی بن ابی‌طالب (ع) و وصی محمد (ع) کجایند پس عمرو بن الحمق الخزاعی و محمد بن ابوبکر و میثم تمار و اویس قرنی به پا می‌خیزند. آن‌گاه منادی صدا می‌زند کجایند حواریون حسن بن علی پسر فاطمه (ع) دخت رسول خدا (ص) در این هنگام سفیان بن ابی لیلی همدانی، حذیفه بن اسید غفاری به پا می‌خیزند. دگر باره صدا می‌زنند حواریون حسین بن علی (ع) کجایند؟ پس تمام کسانی که در رکاب آن حضرت به شهادت رسیدند از جا برمی‌خیزند و بالاخره منادی بانگ می‌زند کجایند؟ حواریون علی بن حسین (ع) در این هنگام جبیر بن مطعم، یحیی بن ام‌الطویل، ابو‌خالد کابلی و سعید بن مسیب از خاک سر برمی‌آورند.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۳۰۶، طبرسی، فضل بن حسن اعلام الوری باعلام الهدی به تصحیح علی اکبر غفاری بیروت، دارالمعرفه ص ۲۶۷، مجلسی بحارالانوار ج ۴۷ ص ۱۲

۳. کلینی، الکافی، ج ۷ ص ۹۴

از ناحیه امامان (صادقین) و شاگردان آنان رعایت می‌شد. از مهم‌ترین افرادی که در حیات صادقین، مطابق این سیره پرورش یافتند می‌توان از: برادران اعین - به ویژه، زراره و حرمان - ابوبصیر اسدی، ابوبصیر مرادی، ابوجعفر محمد بن نعمان احول، عبدالله بن مسکان، برید بن معاویه عجللی، جمیل بن دراج، ابان بن تغلب، محمد بن مسلم، عبدالله بن ابی یعفر، هشام بن حکم، هشام بن سالم و عبدالله بن سنان، نام برد. و باید گفت قرائن موجود در کتب حدیثی و رجالی معرفت کیفیت نشو و نمای این شاگردان و نقش آنان در شکل‌گیری حدیث شیعه می‌باشد.

ج - گزارشی از نشو و نمای اولیه شاگردان صادقین (ع):

می‌توان گفت که: از نشو و نمای اولیه شاگردان صادقین (ع) اطلاعات مدوئی در مصادر تاریخی وجود ندارد، گرچه از بررسی مطاوی کتب رجالی و حدیثی و بعضی از مصادر فقهی و تاریخی خصوصاً منابع مربوط به قرن‌های دوم تا چهارم، اطلاعات قابل توجهی به دست می‌آید.

برطبق بعضی از شواهد، نخستین دسته از یاران صادقین (ع) مردانی از اهالی کوفه بوده‌اند. این عده در تماس با امام چهارم و امام پنجم به مذهب تشیع گرایش پیدا کرده و سپس خود در ترویج آن کوشش کرده‌اند. سیر تاریخی این جذب و گرایش در بعضی از کتب به این شرح آمده است: در میان یاران امام چهارم (ع) فردی به نام ابو خالد کابلی به چشم می‌خورد. او در ابتدا از اصحاب محمد بن حنفیه به شمار می‌رفت زیرا تصور می‌نمود که بعد از امام حسین (ع) او امام مسلمین است. اما به دلیل روحیه حقیقت‌جویی در نوبتی محمد بن حنفیه را به حرمت رسول خدا (ص) و امیر مؤمنان (ع) سوگند داد که وی را به امام حقیقی رهنمون سازد. محمد بن حنفیه نیز به او متذکر شد که: "امام من و تو و هر مسلمانی علی بن حسین (ع) است".^۱ از این زمان ابو خالد به امام چهارم مراجعت نموده و ملازمت وی را اختیار کرد به طوری که از اصحاب و ویژه و حواریون آن حضرت گشت.^۲ او به گفته کشتی یکی از سه نفری است که پس از واقعه عاشورا از گرد

۱. کشتی، اختیارالرجال به رقم ۱۹۲

۲. همان مأخذ به رقم ۲۰

امام چهارم (ع) پراکنده نگشت^۱. ضمناً همین ابو خالد کابلی عامل تشیع حمران بن اعین - از رجال کوفه - و واسطه ملاقات وی با امام چهارم است. جهت اطلاع بیش تر یاد آور می شویم که یکی از بزرگان شیعه در قرن چهارم هجری، شخصی به نام ابو غالب زرای می باشد. او از شاگردان کلینی و از مشایخ شیخ مفید بوده است. از جمله آثار او - که نجاشی از آن یاد می کند. - رساله او به نوه اش ابوطاهر محمد بن عبدالله بن احمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن الجهم^۲ می باشد. ابو غالب در این رساله به تفصیل در مورد خاندان اعین سخن رانده و کیفیت گرایش آنان به تشیع را شرح داده است او همچنین در این نامه تاریخی - که با عنوان رساله آل اعین تا زمان ما باقی و محفوظ مانده است - فهرستی از کتاب های کتابخانه خود را ذکر نموده و در جهت مراقبت و استفاده از آنها، سفارش لازم را به نوه خود می کند. ابو غالب در رساله خود توضیح می دهد که جد اعلای آنها برده ای رومی به نام سنسن بود که از دیار روم خریداری شده و به بلاد مسلمین آورده شد. او گرچه مذهب مولای خویش را اختیار نمود، اما در عین حال حاضر نگشت نام و عنوان او را بر خود نهد. سنسن به علت فراخی چشم معروف به اعین شد و این عنوان در فرزندان و نوادگان او باقی ماند. نکته دیگر آنکه سنسن و فرزندان او در محیط اهل سنت نشو و نما کردند اما به تدریج برخی از اعضای خانواده اعین به تشیع گرایش پیدا نمودند. به عنوان مثال کشتی از قول علی بن حسن بن فضال می نویسد: "زراره و حمران در ابتدا شاگرد مکتب حکم بن عتیبه بودند که از فقها عامه به شمار رفته و از نظر کلامی مذهب مرجئه داشت^۳". اما نهایتاً از ده پسر سنسن یا اعین پنج نفرشان تشیع اختیار نمودند و آنها عبارت بودند از: زراره، عبدالملک، بکیر، حمران و عبدالرحمن^۴. ابو غالب در قسمتی از رساله خود می نویسد: "اول کسی که موفق به شناخت حقیقت مذهب اهل بیت شد عبدالملک بن اعین بود که این مذهب را به واسطه صالح بن میثم شناخت پس از آن حمران به واسطه ابو خالد کابلی به این شناخت نائل گردید^۵". ابو غالب در ادامه می نویسد: "حمران موفق به ملاقات سیدما و بزرگ

۱. همان مأخذ به رقم ۱۹۴

۲. نجاشی، رجال به رقم ۱۰۶۴

۳. کشتی، اختیارالرجال به رقم ۳۷۰

۴. همان مأخذ به رقم ۲۷۰

۵. زراری، ابو غالب، رساله ابو غالب به تصحیح سید محمد رضا حسینی، قم مرکز البحوث و التحقیقات الاسلامیه ص ۱۱۳.

عبادت‌کنندگان علی بن حسین (ع) گشت. او از مشایخ بزرگ شیعه است که در فضل و کمال او تردیدی نمی‌توان داشت. در نحو، لغت و علم قرائت استاد بود و معروف است که قرائت خود را بر ابوجعفر محمد بن علی (ع) عرضه نمود^۱.

بنابراین تاریخچه، به نظر می‌رسد که در خاندان اعین، در ابتدا عبدالملک و حمران به تشیع گرایش پیدا کرده‌اند، آن هم به صورت مستقل و جدا از یکدیگر، و هر کدام نیز به واسطه شخصی، زیرا خفتان حاکم بر محیط چنین اقتضا می‌کرده است. در عین حال این دو برادر توانسته‌اند تشیع خود را بر برادران خویش، از جمله زراره عرضه نموده و آنان را به مذهب اهل بیت جذب نمایند. زیرا به گزارش کشی، زراره نخستین بار در منی به خدمت امام پنجم رسید. و امام (ع) او را از تشابه قیابه با برادرش حمران شناخت و از او سؤال نمود آیا تو از بنی اعین هستی. زراره گفت آری، در این جا امام فرمود: من تو را از شباهت با برادرانت شناختم. آیا امسال حمران به حج نیامده، زراره عرض کرد: او امسال موفق به حج نشد اما خدمت شما سلام ابلاغ نمود. در این جا امام فرمود: "حمران از مؤمنانی است که هرگز از عقیده خود باز نمی‌گردند و هرگاه او را ملاقات کردی از قول من به او سلام برسان"^۲. از روایات دیگر برمی‌آید، با آنکه زراره پس از دیگر برادرانش با تفکر، صادقین (ع) آشنا گشت اما در عمل از درک قوی‌تری در آموختن معالم دینی برخوردار بود و متقابلاً نقش مؤثرتری در حفظ موارث اهل بیت و انتقال آن به طبقات بعد ایفا نمود. همچنین باید گفت: در بین پسران اعین، زراره، بکیرو حمران با علاقه بسیار در درس‌های امام باقر (ع) و امام صادق (ع) حاضر می‌شدند و این دو امام با شناخت استعداد ویژه آنان، نهایت اهتمام را در تربیت آن‌ها به خرج می‌دادند. کشی در کتاب خود از قول صفوان بن یحیی مطلبی، در مورد حمران ذکر کرده است که بیانگر جدیت او در تعلیم و تعلم حدیث می‌باشد. او می‌نویسد: "حمران با دوستان خود در مجلس حاضر شده و به‌طور متصل به بحث پیرامون روایت و حدیث اهل بیت می‌پرداخت و اگر اصحاب و شاگردان او قصد تغییر مبحث درس را داشتند او به آنان اخطار می‌نمود و اگر تا سه نوبت به قصد خود ادامه می‌دادند، حمران مجلس را ترک

۲. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۳۰۸ با تلخیص

۱. همان مأخذ و همان صفحه.

می نمود^۱. وجود این علاقه در اخذ حدیث و انتقال آن به دیگران موجب شد تا در بین یاران امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بنی‌اعین معروفیت ویژه‌ای یابند چنانکه ربیعة‌الرأی که خود از فقهای عامه بود و بعضاً به خدمت امام صادق (ع) می‌رسید در نوبتی از امام (ع) پرسید: "این برادرانی که از عراق خدمت شما می‌رسند، چه کسانی هستند؟ زیرا من در بین اصحاب تو بهتر و مهیاتر از آنان ندیده‌ام". امام صادق (ع) پاسخ فرمود: "آنان اصحاب پدرم یعنی بنی‌اعین هستند"^۲.

از دیگر شاگردان صادقین (ع) می‌توان از محمد بن مسلم، ابوبصیر اسدی، ابوبصیر مرادی، برید بن معاویه عجلی، عبدالله بن مسکان، عبدالله بن ابی‌یعفور، محمد بن نعمان معروف به مؤمن طاق و هشام بن سالم یاد نمود. و این عده از اقران یکدیگر بودند و بنا به شواهد حدیثی معمولاً در معیت یکدیگر بر امام باقر و امام صادق (ع) وارد شده به آموختن فقه، حدیث و سایر معالم دینی می‌پرداختند. و این دو بزرگوار با توجه به استعداد و جنبه‌ای که در هر کدام از اصحاب خود مشاهده می‌نمودند، به تقویت همان بعد در شخصیت او روی می‌آوردند به عنوان مثال امام باقر (ع) به ابان بن تغلب اجازه داد تا در مسجد بنشیند و برای مردم فتوی دهد^۳ و این اجازه بعدها توسط امام صادق (ع) تأیید گردید^۴. همچنین امام صادق (ع) به پاره‌ای از یاران خود اصول بحث و مناظره را تعلیم نمود و به آنان اجازه داد تا با مخالفان مذهب به مناظره برخیزند. و حتی در بعضی از موارد، حضرت به اصلاح روش آنان، از نظر استدلال و شیوه سخن می‌پرداخت^۵. زراره، ابوجعفر احول (مؤمن طاق)، ابان بن تغلب، هشام بن حکم، هشام بن سالم، محمد بن مسلم و حمران از جمله افرادی بودند که به چنین اجازه‌ای نائل شدند. در حالی که سایر اصحاب مأذون به مناظره با مخالفان نبودند. در این مورد ابو‌خالد کابلی گوید: اباجعفر مؤمن طاق را در حال مناظره دیدم. به او نزدیک شده و گفتم: "ابو عبدالله (ع) ما را از مناظره و کلام نهی نموده است". ابوجعفر گفت: "حضرت خود به تو فرمان داد که این مطلب را به من بگویی؟ ابو‌خالد گفت: خیر اما به من فرمان داده است

۱. همان مأخذ به رقم ۳۱۰

۲. همان مأخذ به رقم ۲۷۱

۳. نجاشی، رجال به رقم ۷

۴. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۶۰۲ و ۶۰۳

۵. همان مأخذ به رقم‌های ۳۲۸ و ۲۹۴

که به مناظره با احدی برنخیزم. ابو جعفر گفت: برو از امام خود در آنچه بر تو فرمان داده است اطاعت کن. ابو خالد گوید: پس از مدتی بر امام صادق (ع) وارد شدم و او را از ماجرای بین خود و مؤمن طاق با خبر ساختم، مخصوصاً از این سخن که او به من گفت: "برو از امامت در آنچه به تو فرمان داده است اطاعت کن" در این جا امام تبسمی کرده و فرمود: ای اباخالد صاحب طاق با مردم به تکلم می پردازد و اوج و فرود دارد اما تو اگر در سخن فرود آیی، دیگر نمی توانی اوج و پروازی داشته باشی^۱. از قرائن دیگر برمی آید: امام صادق (ع) به یاران خود توصیه فرموده بود از ایجاد درگیری و تشنج خودداری کنند اما هرگاه زمینه مناسبی جهت تبلیغ مذهب یا نشر حدیث مشاهده کردند، به آرامی به تبلیغ پردازند^۲. بنا به روایتی سلیمان بن خالد به امام صادق عرضه داشت: "خویشاوندی دارم که نسبت به حرف من پذیرش دارند، آیا می توانم آن ها را به مذهب حق دعوت کنم؟ ابو عبدالله صادق (ع) فرمود آری دعوت کن^۳. در صورتی که مطابق روایت دیگر حضرت سفارشی برخلاف این مورد نمود. اسماعیل بن خالد گوید: ابو عبدالله (ع) با ابو جعفر احوال سخن می گفت و من نیز می شنیدم، حضرت از او پرسید از بصره می آیی؟ او گفت: آری. حضرت سؤال کرد استقبال مردم را از پذیرش مذهب اهل بیت چه گونه یافتی. او گفت: بسیار کم است. حضرت فرمود: به سراغ جوان ها برو زیرا آنان به قبول هر دعوت خیری مستعدتر می باشند^۴. این روایت می رساند که امام (ع) از کار شاگردان خود پی گیری نموده و رهنمودهای لازم را در اختیار آنان می گذاشته است. همچنین شواهد دیگر نشان می دهد که امام باقر و فرزند بزرگوارش (علیهما السلام) استعدادهای درخشان را در بین یاران خود گزینش نموده و با صبر و بردباری و نیز صحبت های مداوم و طولانی با مذهب و تفکر خود آشنا کرده اند به عنوان مثال مطالعه زندگی زراره نشان می دهد که او در نوجوانی به خدمت امام باقر (ع) رسید^۵. و با توجه به اینکه قبلاً مشایخ اهل سنت را ملاقات نموده و با اصول فقهی و کلامی آنان آشنا شده بود، در بسیاری از موارد با امام باقر و امام صادق (ع) به بحث و مناظره

۲. بهبودی، گزیده کافی به رقم ۲۹۳

۴. همان مأخذ به رقم ۳۳۵۷

۱. همان مأخذ به رقم ۳۲۷

۳. همان مأخذ به رقم ۲۹۲

۵. کشی، اختیارالرجال به رقم ۳۰۸

می پرداخت و آن دو بزرگوار نیز به او اجازه می دادند تا هر چه در ذهن دارد، همه را عنوان کند و سپس به تصحیح اندیشه های او می پرداختند. در این زمینه روایات بسیاری در کتاب کافی کلینی (مجلدات مختلف) و نیز رجال کشی وجود دارد که بیانگر مدارا نمودن صادقین (ع) با زراره می باشد.^۱

در مورد هشام بن حکم، کشی از قول عموی او عمر بن یزید نقل می کند: "هشام در ابتدا پیرو مذهب جهمیه بود^۲، اما به توسط عموی خود درخواست ملاقات با امام صادق (ع) نمود. امام به او اجازه ملاقات داد هشام با امام (ع) به بحث پرداخت و حضرت در این مذاکرات فساد عقایدش را روشن ساخت. این ملاقات و مباحثه تا سه نوبت تکرار شد و پس از آنکه هشام به بطلان عقاید خود پی برد. به کلی از نظرات خویش دست کشید و از اصحاب و یاران ابو عبدالله (ع) شد^۳. از این نمونه ها باز هم در بین شاگردان صادقین (ع) وجود دارد و به طور کلی باید متذکر شد اگر کسی مطلع روایات کتب اربعه را ملاحظه کند، متوجه می شود که بسیاری از روایات این کتب با کلمه «سالت» شروع می شود و این حکایت از آن می کند که امام باقر و امام صادق علیهما السلام، برای شاگردان خود میدانی از تحقیق و پژوهش باز نموده و خود بر کیفیت رشد علمی آنان نظارت داشته اند. چنانکه از بعضی از روایات نیز به دست می آید که در بسیاری از مواقع، از طرف آن بزرگواران مطالبی طرح می شده و پس از بیدار شدن حس کنجکاو در شاگردان، به جواب اصلی اشاره می کرده اند^۴. به هر حال مطابق این روایات این دو امام کم تر به صورت ابتدا به ساکن سخن گفته اند بلکه تلاش آنان پرورش شاگردان و به دست دادن قواعدی بوده است که با استفاده از آن قواعد شاگردان بتوانند مسیر علمی خود را شناخته و به پیش روند و در صورت لزوم بدون آنکه به رأی و قیاس متوسل شوند به افتا و مرجعیت بپردازند. چنانکه گفتیم، امام باقر به ابان بن تغلب فرمود:

۱. به عنوان مثال بنگرید به کتاب گزیده کافی به رقم های ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۵، همراه با شرح آنها و نیز، کشی، اختیارالرجال به رقم ۲۲۳

۲. جهمیه فرقه ای منسوب به جهم بن صفوان می باشند، جهم رئیس مرجئه خراسان بود که در سال ۱۲۸ هجری درگذشت بنگرید به لغت نامه دهخدا ماده جهم.

۳. کشی، اختیارالرجال به رقم ۴۷۶، ولوی، علی محمد، تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی ص ۱۷۷.

۴. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۲۲۳ کلینی، الکافی ج ۷ ص ۹۳.

"در مسجد مدینه بنشین و برای مردم به فتویٰ پرداز"^۱ و می‌دانیم که فتوا دادن غیر از حدیث‌گویی و بلکه بالاتر از آن می‌باشد. شاگردان صادقین در سایه تربیت آن دو بزرگوار در اکثر رشته‌های دینی ورزیده و متخصص شدند و هر کدام توانستند در بستر آموزش مردم یا مناظرات دینی، معرف خوبی برای امامانشان باشند کشتی با رقم ۴۹۴ آورده است که: مردی جهت مناظره از شام نزد امام صادق(ع) آمد. او اصرار داشت که خود با امام به مناظره برخیزد. اما امام فرمود: در مسائل قرآنی با حمران بن اعین بحث کن، در زمینه ادبیات عرب با ابان بن تغلب، در فقه با زراره، در کلام با مؤمن طاق، در بحث قدر و استطاعت با طیار و در زمینه امامت با هشام بن حکم گفتگو نما. اگر بر این‌ها غلبه یافتی بر من غلبه یافته‌ای آن مرد در هر یک از رشته‌های نامبرده با اشخاص یاد شده بحث نمود و مغلوب شد سپس خطاب به امام(ع)، خود نتیجه‌گیری نمود: «کانک اردت ان تخبرنی ان فی شیعتک مثل هولاء الرجال». یعنی گویا شما می‌خواستید به من اعلام نمایید در بین شیعیان چنان اشخاصی وجود دارد. آن‌گاه به مذهب شیعه گرایش نمود و امام(ع) هشام را مأمور تعلیم او کرد.

موقعیت کمی و کیفی شاگردان صادقین(ع):

پس از بررسی شیوه آموزش صادقین(ع) و آشنایی با نوع مجالس آن دو امام، اینک نگاهی به میزان روات و شاگردان آن بزرگواران می‌افکنیم. و باید گفت: در این جا نیز سخن به گونه‌های مختلف وجود دارد زیرا از یک طرف قرائنی بر کثرت شاگردان این دو امام دلالت می‌کند و از طرف دیگر مطابق بعضی از شواهد یاران صادقین(ع) اشخاصی محدود و انگشت شمار بوده‌اند. اما قبل از هر گونه اظهار نظر در ابتدا به ذکر شواهدی در این مورد پرداخته و سپس به جمع بندی آن‌ها روی می‌آوریم.

شیخ طوسی در کتاب رجال خود تعداد ۴۶۸ نفر را در ردیف اصحاب و راویان امام باقر(ع) ذکر کرده است، در حالی که تعدادی از این عده نیز مجهول و ناشناخته‌اند.^۲ این رقم به معنای تعداد واقعی اصحاب امام(ع) نیست. زیرا چنانکه شیخ خود متذکر می‌شود به دلیل پراکندگی شیعیان و روات امامان در نقاط مختلف او قادر به استقصای

۲. شیخ طوسی، رجال ص ۱۰۲ الی ۱۴۲

۱. نجاشی، رجال به رقم ۷

کامل آنان نبوده و قبل از شیخ طوسی نیز کار جامعی از سوی دانشمندان شیعه در این زمینه صورت نگرفته بود.^۱ اما اجمالاً مشخص است که در مکه و مدینه و هر کجا امام (ع) به آن قدم می گذاشت. اشخاص زیادی از بزرگان تابعین و فقهای مسلمین به حضور او رسیده و از محضرش استفاده می کردند. چنانکه شیخ مفید در ارشاد خود می نویسد: "بقایای صحابه و بزرگان تابعین و فقهای مسلمین حقایق اصیل دین را از او روایت کرده اند، حضرت چهرهٔ مشخصی در فضل و کمال بود و برای دانشمندان مثل و نمونه به شمار می رفت به طوری که در وصف او آثار و اشعاری پدید آمد"^۲. به همین ترتیب ابوزههره یکی از علمای اهل سنت دربارهٔ او می نویسد: "امام باقر (ع) وارث امام سجاد در امامت و هدایت مردم بود، از این رو علمای تمام بلاد از هر سو به محضر او شتافته و به کسب علم و دانش می پرداختند و کسی از مدینه دیدن نمی کرد جز آنکه از محضر او شرفیاب و از علوم بی پایانش بهره ها می گرفت"^۳. و در جای دیگر تذکر می دهد: "کان یقصد من الائمة الفقه والحديث کثیرون"^۴ یعنی: از بزرگان فقه و حدیث، افراد زیادی به قصد بهره برداری نزد حضرتش می شتافتند." و به عنوان آخرین شاهد در کثرت راویان امام پنجم: در یکی از اجتماعات مکه گروه بسیاری از مردم، امام باقر (ع) را در برگرفته و از مسائل خود پرسش می نمودند، نافع غلام عمر - که در معیت هشام بن عبدالملک بود - از وی پرسید: "این کیست که مردم عراق او را در برگرفته اند؟" هشام (در تخریب شخصیت امام) گفت: "این پیامبر کوفه محمد بن علی است ..."^۵ و مطابق روایت دیگر خلیفهٔ اموی در مورد امام باقر (ع) این توصیف را به کار برد: "المفتون به اهل العراق" یعنی: "او کسی است که اهل عراق یکپارچه شیفتهٔ اویند"^۶.

اما در مورد امام صادق (ع) کثرت شاگردان و راویان آن حضرت امری مشخص تر است و در این مورد شواهد بیش تری در مصادر تاریخی وجود دارد. مثلاً شیخ مفید می نویسد: "اصحاب حدیث نام راویان موثق از امام صادق (ع) را - به رغم اختلاف آراء و مشارب فکری - بالغ بر چهار هزار نفر بر شمرده اند"^۷. و به تبع شیخ مفید، ابن شهر

۱. همان مأخذ ص ۲.

۲. همان مأخذ ص ۲۶۲.

۳. ابوزههره، محمد الامام الصادق حبانہ و عصره و آرائه و فقهه ص ۲۲.

۴. کلینی، الکافی، ج ۸ ص ۱۲۰

۵. همان مأخذ و همان صفحه

۶. همان مأخذ ص ۲۷۱

۷. شیخ مفید، الارشاد ص ۲۶۴

آشوب در کتاب مناقب. طبرسی در اعلام الوری و عده‌ای از متأخرین این مطلب را در کتاب‌های خود را مورد تأیید قرار داده‌اند.^۱

نجاشی در ترجمه حمید بن زیاد کوفی (متوفی ۳۱۰) می‌نویسد: "او دارای کتابی در زمینهٔ روایان حضرت صادق (ع) بود^۲، اما در عین حال اطلاعات بیش‌تری پیرامون این کتاب به دست نداده است. در مقابل، شیخ طوسی در مقدمهٔ رجال خود متذکر می‌شود: "اول کسی که به صورت جامع به احصای نام روایان امام صادق (ع) پرداخت ابن عقدهٔ حافظ بود." و سپس اضافه می‌کند: "من در کتاب خود همهٔ کسانی را که ابن عقده به عنوان اصحاب امام صادق (ع) آن‌ها را آورده است، ذکر کرده و علاوه بر آن به درج اسامی عده‌ای اقدام کرده‌ام که ابن عقده آن‌ها را در کتاب خود ذکر نکرده است^۳. اما با توجه به اینکه در رجال شیخ جمعاً از ۳۲۲۳ نفر به عنوان اصحاب امام صادق (ع) یاد شده است، می‌توان به تقریب گفت: کتاب ابن عقده در برگیرندهٔ سه هزار نفر از اصحاب و روایان امام صادق (ع) بوده است. ضمناً این کتاب که معرف خوبی در شناخت اصحاب اصول و نمونه‌ای از روایت‌های آنان از حضرت صادق (ع) بوده است، باکمال تأسف و علی‌رغم تلاش بعضی از محققان هنوز پیدا نشده است^۴. و طبعاً با پیدا شدن آن درجهٔ جدیدی در شناخت حدیث شیعه گشوده خواهد گشت.

شاهد دیگری که به کثرت روایان امام ششم دلالت می‌نماید، سخن حسن بن علی و شاء - از اصحاب امام هشتم - است. او می‌گوید: در مسجد کوفه نهصد نفر را ملاقات نمودم که می‌گفتند: "حدیثی جعفر بن محمد^۵". سخن ابن و شاء متعلق به بیست سال پس از وفات امام صادق (ع) می‌باشد. و به گفته هاشم معروف: "اگر صحیح باشد که حسن بن علی و شاء بعد از گذشت بیست سال یا کمی بیش‌تر نهصد نفر از روایان حضرت صادق (ع) را درک کرده باشند، این مطلب که از بلاد مختلف اسلامی، چهار هزار نفر یا

۱. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، قم مطبعهٔ علمیه ج ۴ ص ۲۷۴، طبرسی اعلام الوری، ص ۲۷۷، آغازبزرگ، الذریعه ج ۲ ص ۱۲۷.

۲. نجاشی، رجال به رقم ۳۳۹

۳. شیخ طوسی، رجال ص ۲.

۴. امثال اساتید محترم دکتر حجتی و آقای کاظم مدیر شانه‌چی در سفرهای اخیر خود به یمن.

۵. نجاشی، رجال به رقم ۸۰

بیش تر به خدمت ایشان رسیده و اخذ حدیث کرده‌اند تعجبی ندارد^۱.

اما در عین حال، قرائنی وجود دارد که نشان می‌دهد شاگردان ویژه صادقین - که حامل فقه خالص جعفری بوده‌اند - اشخاصی محدود بوده و بعضاً در شرایط سختی به خدمت آن دو بزرگوار رسیده و اخذ حدیث می‌کرده‌اند و این قرائن عمدتاً در رجال کشی و کافی کلینی وجود دارد.

کشی در روایتی به نقل از حمران بن اعین آورده است که او گفت: «محضر امام باقر(ع) بودم و به آن حضرت گفتم تعداد ما چه قدر اندک است، اگر بر سر گوسفندی جمع شویم آن را تمام نمی‌کنیم، امام باقر فرمود: می‌خواهی تو را به مطلبی عجیب تر از این آگاه کنم: گفتم: آری. فرمود: مهاجرین و انصار همه از دوستی علی(ع) روی برتافتند جز سه نفر از آنان^۲.

همچنین کشی در کتاب خود در ترجمه چهار نفر از یاران امام باقر و امام صادق(ع) به نام‌های زرارة بن اعین، برید بن معاویه عجللی، ابوبصیر لیث بن البختری و محمد بن مسلم ثقفی، در حدود پانزده روایت آورده است. و این روایات که از زبان امام ششم(ع) نقل شده، بیانگر مقامات عالی و فداکاری‌های افراد فوق در حفظ مکتب و مواریث آن می‌باشد. قدر مشترک این روایات به‌طور خلاصه چنین است: "احدی از شیعیان موفق به زنده نگه داشتن یاد ما و حفظ احادیث پدرم باقر(ع) نشد مگر زراره، ابوبصیر لیث المرادی، محمد بن مسلم و برید بن معاویه العجللی، آنان زنده باشند یا مرده، محبوب‌ترین خلائق نزد منند. اگر این عده نبودند احدی قادر به استنباط و شناخت دین نمی‌گردید. آن‌ها حافظان دین و افراد مورد اعتماد پدرم در کلیه شئون حلال و حرام بودند. آن‌ها در زمره کسانی هستند که خداوند در وصفشان فرموده است: "والسابقون السابقون اولئک المقربون"^۳ در دنیا از دیگران به سوی ما پیشی گرفتند و در آخرت نیز از جمله پیشتازان به سوی ما خواهند بود. خداوند زراره و امثال او را رحمت کند. اگر زراره نبود قطعاً آثار نبوت و احادیث پدرم از بین رفته بود. این عده ارکان زمین و چهره‌های مشخص دین خدایند. اگر خداوند اراده داشته باشد که اهل زمین را

۱. حسنی، هاشم معروف، سیره الائمة الاثنی عشر، ج ۲ ص ۲۴۶

۲. قرآن کریم، سوره واقعه، آیه ۱۰

۳. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۱۵

عذاب کند به خاطر وجود ایشان عذاب خود را رفع نماید^۱.

البته غیر از این عده، اشخاص دیگری نیز وجود دارند که مورد توصیف و تمجید امام صادق (ع) واقع شده‌اند منجمله، ابو جعفر احوول (مؤمن طاق)، کمیت زید اسدی، فضیل بن یسار، حمران بن اعین، عبدالله بن ابی یعنور و عمار بن موسی ساباطی. لکن به نظر می‌رسد نقشی که امام (ع) برای آن چهار نفر قائل است، برای دیگر صحابه قائل نیست. امام صادق (ع) از آنان تعبیر به ارکان کرده است و می‌دانیم که هر خانه چهار رکن دارد که سقف خانه به واسطه این چهار رکن روی بنا قرار می‌گیرد و این بدان معنی است که هر یک از این چهار نفر به سهم خود ضامن حفظ موارث اهل بیت (ع) و بقای آن تا عصر ما شده‌اند.

اما نکته مهمی که اکنون باید متذکر شویم آن است که این مطالب که حکایت از قلت و محدودیت یاران صادقین (ع) می‌نماید به هیچ عنوان با مطالب قبلی - که دلالت بر کثرت راویان امام باقر و امام صادق (ع) می‌نمود - تناقضی ندارد. زیرا شک نیست که هزاران نفر در مدت امامت صادقین - که نسبتاً طولانی هم بوده است - به خدمت آن دو بزرگوار رسیده و از آنان به استماع مطلب یا اخذ حدیث پرداخته‌اند. خصوصاً چنانکه گذشت در آخرین دهه خلافت بنی امیه (۱۳۰ - ۱۲۰) فرصت بیش تری برای امام صادق (ع) در جهت تماس با مردم به ویژه شیعیان به دست آمد و آن حضرت موفق شد در ابعاد وسیع تری به طرح مکتب و نظرات اهل بیت (ع) بپردازد. اما سخن بر سر این است که شیعه یا صحابی امام (ع) به معنایی که صادقین (ع) در نظر داشتند در این دوران نیز، رقم چندانی نبود. از این رو صادقین (ع) با توجه به فرصت‌های به دست آمده همت خود را در تربیت عده محدودی که ذکرش گذشت، مصروف نمودند و هرگز کثرت مراجعان و طالبان حدیث، امری را بر آنان مشتبه نساخت در این جا جهت شناخت بهتر شیعه واقعی و اطلاع از تعداد آنان در این دوران به ذکر روایاتی اقدام می‌کنیم:

الف - کشی با رقم ۴۷۳ از صفوان بن یحیی و او از داود بن فرقد نقل می‌کند که امام صادق (ع) فرمود: "اصحاب من پرهیزکاران و خردمندان واقعی هستند. پس هر که در

۱. کشی به رقم‌های ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۸۶، ۲۸۷، ۴۳۲.

۴۳۴، نیز بنگرید به بحارالانوار ج ۴۷ ص ۳۹۰ الی ۳۹۴ به نقل از اختصاص ص ۶۶

زمرهٔ پرهیزکاران نباشد، او صحابی من نیست".

ب - باز با رقم ۴۷۴ از ابی صباح کنانی نقل کرده است که او به ابو عبدالله صادق (ع) گفت: "ما در کوفه به عنوان جعفریه زبانزده شده و مورد عیب و ایراد واقع می شویم" در این جا امام (ع) در غضب شد و به ابی صباح کنانی گفت: "اصحاب جعفر در بین شما اندک است. اصحاب جعفر کسی است که ورع او زیاد باشد و کار او فقط برای رضای خالقش انجام دهد.

ج - یکی از یاران امام ششم به نام عبسه بن مصعب گوید، شنیدم ابو عبدالله صادق (ع) فرمود: بین اهل مدینه از تنهایی ام به خدا شکایت می کنم مگر اینکه شما یاران بیابید، شما را ببینم و با شما انس گیرم. و ای کاش این طاغوت (منصور عباسی) به من فرصت می داد که در طائف عمارتی برپا کنم. خود در آن ساکن شوم و شما را نیز در آن جا سکونت دهم و من به او تضمین می دهم در صورت موافقت وی، از ناحیه ماگزندی متوجه خلافت او نشود!.

در شرح حدیث فوق باید گفت: چنانکه قبلاً نیز گذشت: پس از تحکیم خلافت بنی عباس و مشخصاً در دوران خلافت منصور مجدداً فشار و اختناق به شیعیان روی آورد و رفت و آمدهای آنان با امام صادق محدود گردید. مطابق بعضی از روایات، منصور جاسوسانی معین نمود تا رفت و آمدهای شیعیان را به خانهٔ حضرت، زیر نظر بگیرند^۲ و در پی گزارش های این جواسیس امنیت مالی و جانی شیعیان به خطر افتاد^۳. به طوری که در اثر تشدید فشار، شیعیان بدون اعتنا از کنار یکدیگر یا حتی امام صادق (ع) می گذشتند و کلام یا سلامی به زبان نمی آوردند^۴. بدیهی است که در این شرایط، تعداد یاران با استقامت به قدری محدود گردید، که امام صادق (ع) تنهایی خود را به خدا شکایت کرده و آرزو نمود تا بتواند این تعداد اندک را در طائف اسکان دهد.

۱. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۶۷۷، بهبودی، گزیده کافی، به رقم ۴۳۸۵.

۲. همان مأخذ به رقم ۵۰۲

۳. جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۰۸، که به نقل از واقفی می نویسد: "معتب از غلامان امام صادق (ع) بود که منصور او را گرفته و هزار ضربه شلاق بر او زد تا جان داد.

۴. کلینی، الکافی ج ۲ ص ۲۱۹

راویان فقیه در بین اصحاب صادقین (ع):

مطلب مهمی که تاکنون چندین نوبت با اشاره از آن سخن گفته‌ایم اما شایسته است به‌طور مستقل مورد بررسی قرار گیرد، بیان این مطلب است که صادقین (ع) تلاش کردند تا در بین شاگردان خود، عده‌ای فقیه میرز و کارشناس امور مکتب تربیت نمایند. این مسئله - چنانکه خواهیم دید - تأثیر مناسبی بر صیانت حدیث شیعه گذاشت و هماهنگی آرا و فتاوا را - در عرصه احکام شرعی - پدیدار ساخت. و بد نیست اضافه کنیم این مطلب در جای خود یکی از امتیازات حدیث شیعه نسبت به حدیث اهل سنت به شمار می‌رود.

مقدمتاً باید گفت که بین حدیث و فقه‌الحدیث تفاوت بسیار است و راوی حدیث غیر از حدیث‌شناس می‌باشد. و بسیار کسانی که حافظ و محدث بوده لکن فقیه و سخن‌شناس نبوده‌اند. چنانکه معروف است، طبری فقیه و مورخ بزرگ اهل سنت کتابی در اختلاف فقها تألیف نمود اما از احمد بن حنبل در آن ذکر می‌نماید. و چون در این موضوع بروی خرده گرفتند او پاسخ داد: احمد بن حنبل محدث بود، نه فقیه و ظاهراً همین سخن موجب گردید طبری علی‌رغم موقعیت علمی بزرگ خود، از نظر عامه اهل بغداد منفور شود.^۱

رسول خدا(ص) در خطبه معروفی که شیعه و اهل سنت روایت کرده‌اند^۲ فرمود: "نضرالله امرأ سمع مقالتي فوعاها فبلغها من لم يسمعها فرب حامل فقه ليس به فقيه و رب حامل الی من هوا فقه" یعنی: "خداوند شاد و خرم گرداند کسی را که چون کلام مرا شنید آن را به خاطر سپرده و به دیگران ابلاغ نماید، زیرا چه بسا کسانی که حامل فقه‌اند اما فقیه نیستند و چه بسا فقهایی که مطلب را به نزد فقیه تر را از خود منتقل سازند".

اما با اینکه رسول خدا(ص) به افزایش دانش دینی صحابه بسیار اهتمام داشت و حتی در مقایسه علم و عبادت فرموده بود: "بالتعليم ار لت^۳" معهدنا به دلیل پیوند عصر آن

۱. مدیر شانه‌چی کاظم، علم الحدیث ص ۴۴

۲. این سخن را رسول خدا(ص) در سال دهم هجری در مسجد خیف بیان فرمود در این مورد بنگرید به: الکافی ج ۱ ص ۴۰۳، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۸۴، سنن ترمذی ج ۵ ص ۳۴، مسند احمد ج ۳ ص ۲۲۵، ج ۴ ص ۸۰، سنن دارمی ج ۱ ص ۷۴ و نیز قواعد التحدیث ص ۴۸ از قول همه جوامع حدیثی اهل سنت.

۳. مجلسی، بحارالانوار ج ۱ ص ۲۰۶ ح ۲۵

حضرت با جامعه جاهلیت از یک طرف و کم بودن حضور رسول خدا در آن اجتماع از طرف دیگر، مسئله تفقه در دین - به معنی آگاهی عمیق از کتاب و سنت - تحقق نیافت. به ویژه اگر در نظر گیریم عده‌ای از مکثرین حدیث از جمله ابوهریره، موفق به گرفتن آموزش رسمی یا مصاحبت طولانی با آن حضرت نشدند.^۱ چنانکه عده‌ای از صحابه نیز پس از فتح مکه به جرگه مسلمانان پیوسته و بیش از یک یا دو سال محضر رسول خدا(ص) درک نکردند و این مدت در تربیت دینی آنان بسیار کم بود.

بعد از وفات رسول خدا(ص) با آنکه حضرتش به طور مکرر علی(ع) را اعلم وافقه مردم معرفی نموده بود^۲، معهذا با حذف آن حضرت از صحنه سیاست و مسائل دینی، کرسی حدیث و فتوی عملاً به دست صحابه افتاد و آنان با آشنایی نه چندان عمیق، نسبت به قرآن و سنت به تفسیر کتاب الهی و صدور فتوی پرداختند و یا پاسخگوی مردم در امور شرعی گشتند. ضمناً هرگاه جواب مسئله‌ای را در قرآن یا سنت نبوی نمی‌یافتند از رأی خود یا عمل دیگر صحابه استمداد می‌جستند. غافل از آنکه قرآن کریم و سنت نبوی چیزی را در هدایت مردم فروگذار نکرده بود^۳. در این مورد در سنن دارمی که یکی از قدیمی‌ترین مآخذ حدیثی اهل سنت است، آمده است: "ابوبکر، عمر، ابن عباس و ابن مسعود هرگاه در برابر مسئله‌ای قرار می‌گرفتند نخست به قرآن و سنت رسول خدا(ص) نظر می‌افکندند. اما اگر پاسخ خود را در آن دو مآخذ پیدا نمی‌کردند، از رأی و نظر خود استفاده می‌کردند"^۴. در همین کتاب در دستورالعمل خلیفه دوم نسبت به شریح قاضی چنین می‌خوانیم: "اگر مسئله یا قضاوتی را به نزد تو آوردند و درباره آن حکمی در کتاب خدا وجود دارد، به کتاب خدا حکم کن. اگر در کتاب خدا پاسخی نیافتی، به سنت رسول خدا(ص) توجه نما. اگر در سنت رسول خدا(ص) نیز جوابی بر

۱. ابوهریره راوی ۵۳۷۴ حدیث بوده و به استناد مدارک تاریخی در سال هفتم هجری و پس از واقعه خیبر به مسلمانان پیوست. در این مورد بنگرید به ابوهریره، محمود، شیخ المضیره، ابوهریره، بیروت دارالذخائر، ص ۴۵ الی ۴۸ و ص ۱۲۴.

۲. فیروز آبادی، فضائل الحمسه من الصحاح السنه، تهران، دارالکتب الاسلامیه ج ۲ ص ۲۴۲

۳. بنگرید به کافی ج ۱ ص ۶۹ باب: «الردالی الکتاب والسنه و انه لیس شی من الحلال والحرام و جمیع ما یحتاج الناس الیه الاوقد جاء فیه کتاب اوسنه».

۴. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن، سنن ۵۸ الی ۶۰.

مسئله نیافتی، بنگر که مردم در آن مسئله چه نظری دارند و تو نیز همان‌گونه حکم نما. اما اگر در برابر مسئله‌ای قرار گرفتی که در کتاب خدا، سنت رسول و نظر جامعه اشاره‌ای نسبت به آن وجود ندارد، با رأی خود قضاوت کن و اگر خواستی تو نیز از اعلام نظر خود داری نما.^۱

با توجه به این وضعیت، بعد از وفات رسول خدا (ص)، در بین صحابه، در زمینه‌های گوناگون اعم از: قراءات قرآنی، تفسیر، حدیث و خاصه فقه و احکام شرعی اختلاف نظر پدید آمد و حاصل این اختلافات ظهور فتاوی مختلف و متناقض گردید. البته در مواردی - جهت رفع شبهه - مراجعاتی به علی (ع) صورت می‌گرفت. چنانکه مشهور است خلیفه دوم بارها اعتراف نمود که: "اگر علی نبود عمر هلاک شده بود." یا "خدا مرا در مسئله‌ای زنده نگذارد اگر ابوالحسن (علی) در آن حضور نداشته باشد"^۲. منتهی این سخنان تعارفاتی بیش نبوده، زیرا به دلیل ترس از شهرت یا محبوبیت علی (ع) مراجعه به وی اندک صورت می‌گرفت. از این رو اکثر آفقاهاست‌های جاهلانه جایگزین رجوع به علی (ع) می‌گردید و گاه که بعضی از صحابه از حل مشکلات فرومی‌ماندند، مدعی می‌شدند که از راسخین در علم نبوده و یا مأذون به تحقیق و تأمل در مسائل نمی‌باشند. چنانکه در منابع اهل سنت آمده است: مردی در آیه: «وفاکله و ابا» از عمر پرسید: «معنی اب چیست». عمر در پاسخ گفت: «ان هذا لهوالتکلف» و طبق روایتی گفت: «نهینا عن التعمق والتکلف» یعنی: «ما را از تعمق در مسائل و به زحمت افتادن منع نموده‌اند»^۳ و نیز در همین زمان بود که تفسیر قرآن و تدبیر در آن مورد نکوهش قرار گرفت و فقط به تلاوت و ختم آن توصیه گردید.^۴

اما در زمینهٔ ثنّت آراء در احکام شرعی کافی است به این نمونه توجه کنیم که خلیفهٔ دوم در زمینهٔ ارث جد، احکام زیادی صادر نمود و در آخر مجبور شد در این مسئله به زید بن ثابت مراجعه کند. در این مورد بیهقی در سنن کبری، ابن سعد در طبقات و متقی هندی در کنز العمال آورده‌اند که عبید سلیمانی گوید: "من دربارهٔ حکم عمر راجع به

۱. همان مأخذ ص ۵۸ الی ۶۰.

۲. مجموعهای از این اعترافات را بنگرید در کتاب علامه امینی، الغدیر، ج ۵ خصوصاً ص ۳۲۷.

۳. همان مأخذ ج ۶ ص ۹۹ الی ۱۰۰، نجمی محمد صادق، سیری در صحیحین ج ۱ ص ۹۹.

۴. احمد بن حنبل، مسند ج ۲ ص ۱۷۸ و ۱۸۱ و ۱۹۵.

ارث جد صد قضاوت مختلف خوانده و از برکرده‌ام^۱. ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه ضمن نقل این جریان می‌نویسد: "موارد بسیاری است که عمر در قضیه‌ای فتوایی صادر. و سپس خود به خلاف آن حکم کرده است"^۲.

در این جا هدف شرح کامل بی‌دانشی یا استنباط‌های غلط صحابه و تابعین از مطاوی قرآن و سنت نیست و این مطلب به شکل مفصل در کتبی چون الغدیر مجلدات، ۶ الی ۹، معالم المدرستین ج ۲ و اجتهاد در مقابل نص، مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته است اما هدف توجه به این مطلب است که اگر نگوییم خواست این عده از صحابه یا تابعین تحریف آگاهانه قرآن و سنت بوده است، لاقلاً باید اعتراف کنیم که اکثر آنان از قرآن و حدیث برداشت‌های غلط و استنباط‌های ناصحیح داشته‌اند. و همین آرا و فتاوا اساس اجتهادهای طبقات بعد شده و موجب گردید روز به روز به حجم اختلافات افزوده شود. به طوری که در عصر امام صادق(ع) که عصر اوج اختلافات مکاتب فقهی است، منصور خلیفه عباسی به مالک بن انس فرمان داد تا در زمینه فقه و تکالیف شرعی، کتابی بنویسد تا به پشتوانه حکومت، همه مردم آن را نسخه دینی خود قرار دهند و بر آن متحد گردند^۳. مالک در اجابت فرمان خلیفه کتاب موطأ را نوشت که نخست حاوی ده هزار حدیث و فتوی بود اما به دلیل عدم اطمینان نسبت به محتوای آن، خود سال به سال در آن تجدید نظر نمود. تا آنکه محتوای آن به پانصد حدیث تقلیل یافت^۴.

اما بدون آنکه بخواهیم به ریشه‌یابی دقیق مشکلات فقه و حدیث اهل سنت پردازیم به طور خلاصه متذکر می‌شویم که هر یک از عوامل زیر در پیدایش مشکلات فوق مؤثر بوده و در صدی را به خود اختصاص می‌دهد:

الف - عدم مراجعه به اهل بیت(ع) به عنوان وارثان علوم نبوی و مراجعه به فقهای تازه‌کار و غیر ورزیده.

ب - در اختیار نداشتن اصول و قواعد تحقیق و تعمق ناکافی در مطاوی قرآن و حدیث.

۱. امینی، الغدیر، ج ۶ ص ۱۱۶، شرف الدین، عبدالحسین، اجتهاد در برابر نص تهران کتابخانه اسلامی

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۶۱

۳. دکتر مصطفی، الاثمه الاربعه، بخش امام مالک ص ۱۲۳، ابوری، الاضواء ص ۲۹۸

۴. ابوری، الاضواء ص ۲۹۶

ج - فقدان یا قلت نصوص روایی به دلیل منع کتابت حدیث رسول خدا(ص).

د - توسل به رأی و قیاس در مسیر اجتهاد و استنباط دینی.

اما نسبت به حدیث شیعه باید گفت: امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) کوشیدند که با برنامه ریزی صحیح از همان ابتدا مسائل فوق را تحت کنترل قرار دهند به این معنی که اولاً خود از مصادیق بارز اهل بیت رسول خدا(ص) بوده و این مطلب را به طور مکرر اعلام نمودند^۱. ثانیاً به تربیت فقهای کارآموده و مبرز - در بین شاگردان خود - روی آورده و موارث علمی خود را از طریق آنان به نسل های بعد انتقال دادند. ثالثاً به ثبت و ضبط احادیث و دیگر علوم، اهتمام داشته و در این زمینه رهنمودهای اساسی دادند و رابعاً چنانکه مشهور است در برابر رأی و قیاس به شدت ایستادگی کرده و این مطلب را بارها مورد تأکید قرار دادند که هیچ حکمی نیست مگر آنکه شاهی از کتاب و سنت دارد، گرچه خردهای معمولی قادر به درک آن نباشند^۲.

اما در این جا بدون آنکه نیاز به شرح و تحلیل مفصل باشد، به ذکر شواهدی از قول و عمل صادقین علیهما السلام در پرورش بعد فقهی شاگردان می پردازیم. بدیهی است تمهیدات آنان در زمینه موارد دیگر - همچون کتابت حدیث - مستقلاً خواهد آمد.

۱ - فریضه دانش جویی:

ابو عبدالله صادق(ع) گفت: "پژوهش دانش، تکلیف دینی است"^۳

۲ - پاداش معلم و متعلم:

ابو جعفر باقر(ع) گفت: آن کسی که به دیگران دانش بیاموزد پاداشی دارد، آن سان که دانش آموزان پاداش دارند و همانا مزیت و فضیلت استاد برتر از دانش آموز است. دانش را از دانشوران فراگیرید و همان سان که دانشوران به شما آموختند، شما هم به برادران دینی خود بیاموزید"^۴.

۱. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۶۱

۲. در خصوص سیره صادقین به زودی شواهد مهمی خواهد آمد، کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۵۹

۴. همان مأخذ ج ۱ ص ۳۵ ج ۲

۳. همان مأخذ ج ۱ ص ۳۰

۳- ارج دانشمندان:

معاویة بن عمار گوید: به ابو عبدالله صادق (ع) گفتم: "مردی هست که با تلاش بسیار، حدیث شما را تبلیغ می‌کند و با دل‌ها پیوند می‌دهد. شاید در کنار او عابدی باشد که تا این حد تبلیغ نمی‌کند. از این دو تن، کدام یک ارج بیش‌تری دارد؟" گفتم: "آن که با تلاش بسیار، حدیث ما را منتشر می‌کند و دل‌های ما را با ایمان پیوند می‌دهد، بر هزار تن عابد برتری دارد"^۱

۴- پرورش بعد فقهی:

ابو عبدالله (ع) فرمود: در دین خود به فهم و درک نائل شوید و هر کس فهم و درک دینی به هم نزند او چون با دیه‌نشینان است "خداوند در کتاب خود فرماید: "لیتفقها فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون"^۲.

و باز فرمود: "به خدا دوست دارم که با تازیانه بر سر یارانم بکوبم تا فقه و دانش بیاموزند"^۳.

و نیز امام پنجم فرمود: اگر جوانی از جوانان شیعه به نزد من بیاید و او را در مسیر آموختن فقه نبینم، ادب خواهم نمود.^۴

۵- پرسش و مذاکره علمی:

زراره، محمد بن مسلم و برید عجللی گفتند: امام صادق به حمران بن اعین - که از امام سؤالی کرده بود - گفت: "مردم از این جهت رو به تباهی می‌روند که پرسش و تحقیق نمی‌کنند"^۵. و در حدیث دیگر به ابو جعفر احوال فرمود: "لا یسع الناس حتی یسألوا او یتفقها"^۶.

۶- سخن بی‌فروغ و فتوای جاهلانه:

ابو عبدالله صادق (ص) به مفضل بن مزید فرمود: "دو شیوه مایه هلاکت است که تو را از آن نهی می‌کنم. پرهیز که با کیش ناحق راه طاعت پیش‌گیری و پرهیز که بی‌وقفه و

۱. همان مأخذ ج ۱ ص ۳۳

۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱ ص ۲۱۵ ضمناً آیه شریفه می‌فرماید: "باید از هر طائفه عده‌ای در دین فقیه شده و در بازگشت به سوی قوم خود به هدایت آنان قیام کنند" سوره توبه: ۱۲۲.

۳. همان مأخذ ج ۱ ص ۲۱۴

۴. همان مأخذ ج ۱ ص ۲۱۳

۵. مجلسی، بحارالانوار ج ۱ ص ۷۶:

۶. کلینی الکافی ج ۱ ص ۴۰

دانش فتوی دهی^۱." و در همین باب امام باقر(ع) فرمود: "هر کس بدون فقه و دانش فتوی دهد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب بر او نفرین کنند و هر خطایی که با اجازه او صورت بگیرد، وزر و وبال آن خطا دامن او را نیز بگیرد^۲."

۷- اول درایت، بعداً روایت:

حمزة بن طیار گوید: در خدمت ابو عبدالله صادق(ع) بودم و یکی از خطبه‌های امیرالمؤمنین را بر او عرضه کردم. در وسط خطبه با تعرض گفت: "بس کن. ساکت شو آن چه در دست دارید و درست نمی‌شناسید بازگو مکنید مگر اینکه از امامان خود پرسید تا راه نجات را به شما بنمایانند و تاریکی‌ها را بزدایند، خداوند تبارک و تعالی گفته است: "اگر نمی‌دانید از آنان که می‌دانند پرسید^۳". و در همین زمینه ابو جعفر باقر(ع) گفت: "اگر حدیثی در دست دارید که معنی آن را تشخیص نمی‌دهید بهتر آن است که از نقل آن چشم‌پوشی کنید تا در شرح و تفسیر آن راه خطا نیویید^۴."

۸- تحقیق و اظهار نظر:

ابو عبدالله صادق(ع) گفت: خداوند - تبارک و تعالی - با دو آیه قرآن تکلیف بندگان خود را مشخص کرده است. تکلیف اول: «تا ندانند نگویند». تکلیف دوم: «آنچه را ندانسته‌اند مردود بشمارند»^۵.

۹- تقلید کورکورانه:

ابو بصیر گوید به ابو عبدالله صادق(ع) گفتم: این آیه را تفسیر کنید که می‌گوید: "جهودان و ترسایان، عبادت خدا را وانهادند و به عبادت دانشمندان خود: خاخام‌ها و کشیش‌ها پرداختند." (سوره توبه: ۳۱) ابو عبدالله صادق(ع) گفت: "به خدا سوگند که خاخام‌ها و کشیش‌ها مردم را به پرستش خود دعوت نکردند، و اگر دعوت می‌کردند

۱. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۴۲.

۲. همان مأخذ ج ۱ ص ۵۰، اشاره به آیه ۷ سوره الانبیاء

۳. همان مأخذ ج ۱ ص ۵۰

۴. همان مأخذ ج ۱ ص ۴۳ امام(ع) در ادامه کلام می‌فرماید آیه‌ای که تکلیف اول را معین می‌کند چنین است: "آیا پیمان نگرفته بودیم که درباره کتاب الهی جز حق بر زبان نیاورند" (اعراف: ۱۶۹) آیه‌ای که تکلیف دوم را مشخص می‌کند چنین است: "بلکه این مردم روز رستاخیز را منکر شده‌اند چرا که عوالم آن را نمی‌شناسند و متأسفانه هنوز آن روز برایشان آشکار شده است" (سوره یونس: ۳۹)

هیچ کس پذیرا نمی‌شد. اما موقعی که آن‌ها با رأی شخصی خود حرام خدا را حلال کردند و حلال خدا را حرام کردند، مردم پذیرفتند و ندانسته آن‌ها را عبادت نمودند^{۱۰}.
۱۰- جامعیت کتاب با تفسیر امام(ع):

عبدالاعلی بن اعین گفت: شنیدم ابو عبدالله صادق(ع) می‌گفت: "من زاده رسول خدایم، من کتاب خدا را می‌شناسم آغاز آفرینش و برنامه کائنات در کتاب خداست، اخبار آسمان، اخبار بهشت و دوزخ، آینده زندگی و گذشته گیتی در کتاب خداست، من همه این مسائل را می‌دانم. گویا که در کف دست خود می‌نگرم. آری خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: کتاب من بیانگر همه پدیده‌ها است^{۱۱}". و باز فرمود: "اخبار گذشتگان، سرنوشت آیندگان، رمزدآوری در میان مردم همه و همه در کتاب خداست و ما از آن با خبریم^{۱۲}". و نیز فرمود: "در هیچ حکمی میان دو نفر اختلاف به وجود نمی‌آید مگر اینکه اصلی در قرآن ناظر به آن است اما خردهای معمولی آن را در نمی‌یابند^{۱۳}".

۱۱- بدعت، رأی شخصی، قیاس و استحسان ممنوع:

ابو بصیر گوید: به ابو عبدالله صادق(ع) گفتم: مسائلی مطرح می‌شود که پاسخ آن در کتاب خدا نمی‌یابیم و سنتی در آن زمینه وجود ندارد آیا می‌توانیم با فکر خود پاسخ دهیم؟ ابو عبدالله گفت: "نه، با خبر باش که اگر فتوای تو با حقیقت موافق در آید، اجر و پاداشی نخواهی برد، و اگر بر خطا باشد بر خداوند تبارک و تعالی دروغ بسته‌ای^{۱۴}" و نیز به ابان بن تغلب فرمود: "دین خدا با مقیاس اندیشه به دست نمی‌آید. ندیدی که بانوان در عادت ماهانه، روزه ماه رمضان را قضا می‌کنند ولی نماز خود را قضا نمی‌کنند؟ اگر سنت رسول را به منظور استنباط سایر مسائل به مقیاس آورند و بر پایه آن به پاسخی بپردازند، دین خدا لگدکوب خواهد شد^{۱۵}". و از قول رسول خدا(ص) تأکید نمود: "هرگونه بدعت و نوآوری گمراهی است و هر گمراهی در دوزخ است^{۱۶}".

۲. همان مأخذ ج ۱ ص ۶۱

۴. همان مأخذ ج ۱ ص ۶۰

۶. همان مأخذ ج ۱ ص ۵۷

۱. همان مأخذ ج ۱ ص ۵۳

۳. همان مأخذ ج ۱ ص ۶۱

۵. همان مأخذ ج ۱ ص ۵۶

۷. همان مأخذ ج ۱ ص ۵۷

۱۲ - مناظره استاد و شاگرد (شرح صدر امام):

زراره گوید: من به ابوجعفر گفتم: مؤمن به دوزخ می‌افتد؟! ابوجعفر (ع) گفت: نه به خدا، من گفتم: بنابراین جز مردمان کافر به دوزخ نمی‌افتد (و لذا است که من می‌گویم: مردمان بر دو دسته‌اند: یا مؤمنند که به دوزخ نمی‌روند یا کافرند که به دوزخ می‌روند) ابوجعفر گفت: نه این‌طور نیست. مگر عده‌ای که خدا بخواهد به دوزخ نمی‌روند. بعد از آنکه من چند نوبت سخن خود را تکرار کردم، ابوجعفر به من گفت: ای زراره، من استثنا می‌کنم و می‌گویم: "مگر آن دسته از مردمان که خدا بخواهد" و تو می‌گویی نه، من استثنا نمی‌کنم. من با خود گفتم که ابوجعفر از قانون مباحثه آگاه نیست (و توجه ندارد که استدلال من قاطع است) لذا ساکت شدم. اما ابوجعفر (ع) به سخن ادامه داد و گفت: آیا کسی که در بحث و مناظره، اظهار نظر نکند و تو را حکم و داور سازد او را به عنوان کافر کشی و یا این خدمتکاران و بانوان شما که تشخیص مذهبی ندارند را به عنوان کافر می‌کشی؟! من در پاسخ فروماندم و با خود گفتم: این منم که از قانون مناظره آگاه نیستم. شرح حدیث فوق: این مباحثه که بسیار طولانی و در حدیث‌های مختلف از اصول کافی پراکنده شده، بین امام باقر (ع) و زراره بن اعین صورت پذیرفته است. و قبلاً متذکر شدیم که زراره در آغاز، از شاگردان حکم بن عتیبه و به مذاهب اهل سنت علاقه‌مند بود، استاد او حکم بن عتیبه از نظر کلامی تابع مرجئه بوده و در این مباحثات همه جا تأثیر کلام مرجئی در استدلال‌های زراره نمایان است. اما زراره بعد از آنکه با امام باقر (ع) آشنا گشت به مذهب تشیع گرایش پیدا نمود و در واقع در اثر همین‌گونه مباحثات است که زراره به حقانیت مذهب اهل بیت، ایمان پیدا کرد. این حدیث و قسمت‌های دیگرش در ضمن، بیانگر شرح صدر امام (ع) در مقابله با شاگردان خود و مدارای خاصی است که صادقین (ع) داشته‌اند. به طوری که در قسمتی دیگر از همین حدیث که بحث از اصحاب اعراف - به عنوان گروهی بین مؤمنان و کافران - به میان می‌آورد، امام باقر (ع) به زراره می‌گوید: "ای زراره من می‌گویم مگر این که خدا بخواهد و تو نمی‌گویی. اما این را بدان اگر به پیری برسی از این عقیده خود باز می‌گرددی و عقده‌هایت باز می‌شود".

۱۳ - تحلیل قرآن:

زراره گوید: به ابو جعفر باقر (ع) گفتم: آیا از راز این مطلب مرا با خبر نمی‌سازید که از کجا دانسته‌اید مسح کردن قسمتی از سر و قسمتی از پاکنایت می‌کند؟ ابو جعفر باقر (ع) تبسم کرد و گفت: جدم رسول خدا چنین گفته و آیه قرآن نیز در این باره نازل شده است. خداوند عزوجل می‌گوید: "صورت‌های خود را بشوید" از این عبارت دانستیم که تمام صورت باید شسته شود بعد از آن گفت: "دست‌های خود را تا آرنج بشوید ما دانستیم که تمام دست‌ها تا آرنج باید شسته شود آن‌گاه فصل تازه‌ای گشود و گفت: "به سرهای خود مسح کشیده، به خاطر همین ما دانستیم که مسح قسمتی از سر کافی است و همان‌طور که قبلاً، دست‌ها را در فصل شستن صورت یاد کرده بود، در این جا پاها را در فصل مسح کردن سر یاد کرد و گفت: و به پاهای خود تا قاپ پاها مسح بکشید." و لذا دانستیم که مسح کردن قسمتی از پاها کفایت می‌کند. این دو فصل را رسول خدا (ص) عملاً در سنت خود تفسیر کرد ولی مردم تفسیر رسول خدا (ص) را تباه کردند و ضایع گذاشتند و ...^۱

۱۴ - ممارست فقهی با شاگرد:

راوی می‌گوید: به ابو عبدالله صادق (ع) گفتم: پایم به سنگ خورده و ناخنم شکسته است. روی آن زهره گوسفند نهادم و پانسمان کردم موقع وقوع وضو چه کار کنم؟ ابو عبدالله (ع) گفت: "پاسخ این مسئله و امثال آن از کتاب خدا روشن می‌شود آن‌جا که می‌فرماید: خداوند در مقررات دین بر شما سخت نمی‌گیرد. (سوره حج: ۷۸) روی همان زهره گوسفند مسح بکش"^۲.

به همین ترتیب زراره گوید: ابو عبدالله صادق (ع) به من گفت: "ای زراره عقیده تو درباره شخصی که وارث او پدر و مادر و برادران مادری او باشند چیست؟ گفتم: یک ششم ما ترک در اختیار مادر و بقیه در اختیار پدر متوفی قرار می‌گیرد. امام گفت: این را از کجا می‌گویی؟ گفتم: از قول خداوند که در قرآن گوید: "اگر میت برادرانی داشته باشد سهم مادرش شش بر یک است. فرمود: وای بر تو ای زراره، این آیه درباره برادران

۱. کلینی. الکافی، ج ۳ ص ۳۰.

اختیارالرجال به رقم ۲۲۳
۲. همان مأخذ ج ۳ ص ۳۳

پدری میت است. اما اگر برادران میت از ناحیه مادر باشد، مادر از ثلث محروم نمی‌شود (سهم مادر ثلث است نه سدس).^۱

۱۵ - تداوم حضور:

هشام بن سالم گوید: "محمد بن مسلم چهار سال در مدینه اقامت نمود و از محضر ابوجعفر باقر(ع) استفاده کرد و پس از آن بر جعفر بن محمد وارد شد و از وی تعلیم گرفت و به گفتهٔ عبدالرحمن بن حجاج و حماد بن عثمان از او فقیه‌تر در شیعه نبود."^۲ محمد بن مسلم خود گفت: هیچ چیز موجب خلجان ذهن من نشد مگر آنکه از ابوجعفر باقر(ع) در مورد آن سؤال نمودم. من بدین وسیله از سی هزار مسئله سؤال کردم. پس از آن بر ابوعبدالله صادق(ع) وارد شده و از او نیز شانزده هزار حدیث فرا گرفتم.^۳

۱۶ - داوری و قضاوت:

زراره گوید: من و برادرم حمران در حضور ابوعبدالله صادق(ع) نشسته بودیم. حمران گفت: من و برادرم در یک مسئله اختلاف نظر داریم شما قضاوت بفرمایید. ابوعبدالله گفت: کدام مسئله؟ حمران گفت: برادرم تصور می‌کند که انتخاب وقت نماز به رسول خدا(ص) محول شد و رسول خدا این پنج وقت را مقرر کرد. ابوعبدالله(ع) به حمران گفت: تو چه گونه فکر می‌کنی؟ حمران گفت: جبرئیل پنج نوبت در اول وقت نمازها فرود آمد و به رسول خدا فرمود تا نماز بخواند و فردای آن روز پنج نوبت در آخر وقت نمازها فرود آمد و به رسول خدا(ص) فرمود تا نماز بخواند. سپس به رسول خدا گفت: در فاصلهٔ مابین این دو وقت فرصت ادای نماز باقی است. ابوعبدالله گفت: زراره می‌گوید: جبرئیل برای اشاره و علامت‌گذاری آمده است. زراره راست می‌گوید تعیین اوقات نماز به رسول خدا(ص) محول شد و جبرئیل برای انتخاب وقت به او علامت داد و رسول خدا پنج وقت نماز را انتخاب و مقرر کرد.^۴

۱۷ - توجه به قاعده و مبنا:

عبدالله بن بکیر از پدر خود نقل می‌کند که ابوعبدالله صادق(ع) گفت: "اگر یقین کردی و دانستی که وضویت باطل شده است، وضوی خود را تجدید کن، مبدا وضوی

۲. کشی. اختیارالرجال به رقم ۲۸۰

۴. کلینی. الکافی ج ۳ ص ۲۷۳

۱. همان مأخذ ج ۷ ص ۹۳

۳. همان مأخذ به رقم ۲۷۶

خود را تجدید کنی، مگر موقعی که با قید یقین بدانی که وضویت باطل شده است.^۱ شرح حدیث: این حدیث یکی از دلایل اعتبار و امضای «قاعده استصحاب» است، استصحاب یعنی انسان بر حکم قبلی و سابقه پیشین ادامه دهد تا موقعی که یقین کند تکلیف جدیدی صادر شده است. کسی که وضو دارد نماز می خواند، کسی که وضو ندارد، وضو می گیرد و نماز می خواند. کسی که می داند وضو داشته ولی اینک مردد شده آیا هنوز هم وضو دارد یا اینکه وضوی خود را باطل کرده است، باید بر همان حکم و سابقه پیشین ادامه دهد و نماز بخواند تا موقعی که یقین کند که وضوی او باطل شده و فرمان وضوی مجدد صادر شده است.^۱

بنا به روایت دیگر زراره گوید: امام صادق فرمود: «هر حیوانی که خوردن گوشت آن روا نباشد نماز خواندن با پشم آن یا موی آن و پوست آن، همچون بول، سرگین، شیر یا هر جرم دیگری که از بدن آن حیوان برآورد فاسد و باطل خواهد بود. خداوند نماز او را نمی پذیرد مگر آنکه با جامه دیگری نماز بخواند که از حیوان حلال گوشت برآمده باشد»^۲.

و نیز در مورد قاعده اضطرار، راوی گوید: به ابو عبدالله صادق گفتم: «اگر کسی بینایی خود را از دست بدهد و اطبا بگویند باید یک ماه و یا چهل روز به پشت بخوابی و معالجه کنی آیا می توانی به معالجه اقدام کنی و با همان حالت نماز بخوانی؟ ابو عبدالله گفت: «هر کس به حال اضطرار بیافتد این اضطرار دست آورد خودش نباشد گناهی بر او نیست»^۳.

ضمناً به گفته برخی از سیره نویسان: «امام صادق (ع) برای اصول و فقه قواعدی وضع فرمود تا شاگردان خود را با ملکه اجتهاد و استنباط آشنا و تربیت کند و از جمله قواعد اصولی که حضرتش بنا نهاد قواعد «برائت»، «تمیز»، و «استصحاب» است. چنانکه از قواعد فقهی می توان به قواعد «فراغ»، «تجاوز»، «ید»، و «ضمان» اشاره کرد. امام (ع) از وضع این قواعد اهدافی داشت منجمله آنکه: الف - برای تشریح اسلامی قاعده‌ای استوار

۱. بهبودی، گزیده کافی ج ۲ ص ۳۸

۲. کلینی، الکافی ج ۳ ص ۳۹۷ و نیز بنگر به ج ۳ ص ۳۹۸ و ۳۹۹

۳. همان مأخذ ج ۳ ص ۴۱۰

بناکند و برای عقیده اسلامی تمرکزی نیرومند ایجاد نماید تا استمرار و بقای اسلام را در میان امواج گوناگون تضمین فرماید. ب - مفاهیم خطا و احادیث جعلی را اصلاح کند.^۱

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری:

استاد محمد باقر بهبودی در کتاب *معرفة الحدیث* در این زمینه می‌نویسد: "با چنین استواری و دقت نظر بود که تعدادی از فقهای کار آزموده از دانشگاه اهل بیت (ع) فارغ‌التحصیل شدند و در صف مقدم آن‌ها باید از ارکان فقه و حافظان دین و بزرگان مذهب که امنای اهل بیت بر حلال و حرام خدا بودند یعنی: زرارة بن اعین، محمد بن مسلم، ابوبصیر اسدی، ابوبصیر مرادی و برید بن معاویه عجللی یاد نمود. کسانی که رئیس مذهب شیعه ابو عبدالله صادق (ع) آن‌ها را مورد ستایش قرار داده و در حقشان فرمود: *"والسابقون السابقون اولئک المقربون"*^۲

افزون بر مطلب فوق باید گفت: حدیث شیعه که تجدید حیات و بلکه پیدایش خود را مرهون تلاش‌های صادقین (ع) می‌داند در طبقه اول خود در اختیار مردانی قرار گرفت که مصادیق بارز علم و تقوی بودند. آنان با درک صحیح از شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعه و نیز محدودیت‌های امامان خود و با دقت و دلسوزی، موارث اهل بیت (ع) را تحویل گرفتند و در خفا و پنهانی به رونویسی و نشر آن اقدام نمودند و موجب شدند تا به دور از مطامع اغیار، در اختیار مشتاقان فقه و حدیث اهل بیت (ع) قرار گرفته و اساس مذهب جعفری جاودانه بماند.

د - اصحاب اجماع:

بی‌مناسبت نیست که در این قسمت از کلام درباره‌ی اصحاب اجماع و نقشی که این عده از یاران ائمه (ع) در مسیر حدیث شیعه داشته‌اند، بحثی به میان آوریم. زیرا این مطلب در جای خود از مباحث مهم علم الحدیث و علم الرجال می‌باشد.^۳

۱. بنگرید به: عادل ادیب، *زندگی تحلیلی پیشوایان ما* ص ۱۹۲، فضل‌الله، محمد جواد، *الامام الصادق، بیروت دارالزهراء* ص ۳۳۲، یوسف مکی، *سید حسین در کتاب عقیده الشیعه فی الامام الصادق و سائر الائمة بیروت - دارالزهراء* ص ۲۲۵ تحت عنوان: «*مآلقات الائمة من الاصول*»

۲. بهبودی، محمد باقر، *معرفة الحدیث* ص ۲۵.

۳. نوری، میرزا حسین، *مستدرک الوسائل*، تهران، کتاب‌فروشی اسلامیة ج ۳ ص ۷۵۷.

ابوعمر و کشی از قول گروهی از مشایخ، سه گروه از یاران امامان را که از قدر و جلالت بیش تری برخوردار بوده‌اند، به عنوان فقهای میرز شیعه یا اصحاب اجماع و به شرح زیر یاد کرده است:

دسته اول ۶ نفر از یاران امام پنجم و امام ششم (ع) می‌باشند که بارقم ۴۳۰ در مورد آن‌ها می‌نویسد: «اجمعت العصابة علی تصدیق هولاء الاولین من اصحاب ابی جعفر و ابی عبدالله (علیهما السلام) و انقادوا لهم بالفقه، فقالوا: افقه الاولین سته زراره، و معروف بن خربوذ و ابوبصیر الاسدی و برید العجلی و فضیل بن یسار و محمد بن مسلم الطائفی، قالوا: وافقه هولاء زراره و قال بعضهم مکان ابی بصیر الاسدی، ابوبصیر المرادی و هولیث بن البختری^۱»

۲ - دسته دوم، ۶ نفر از یاران امام ششم (ع) می‌باشند که بارقم ۷۰۵ در مورد آن‌ها می‌نویسد: «اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عن هولاء و تصدیقهم لما یقولون و اقروالهم بالفقه من دون اولئک الستة الذین عددناهم و سمیناهم سته نفر: جمیل بن دراج، عبدالله بن مسکان و عبدالله بن بکیر و حماد بن عثمان و حماد بن عیسی و ابان بن عثمان. قالوا: وزعم ابوالاسحاق - وهو ثعلبة بن میمون - ان افقه هولاء جمیل بن دراج و هم احداث اصحاب ابی عبدالله (ع)^۲»

۳ - دسته سوم نیز ۶ نفر از یاران امام هفتم و امام هشتم (ع) می‌باشند که بارقم ۱۰۵۰ در مورد آن‌ها می‌نویسد: اجمع اصحابنا علی تصحیح ما یصح عن هولاء و تصدیقهم و اقروالهم بالفقه و العلم و هم سته نفر آخردون الستة الذین ذکرناهم فی

۱. ترجمه عبارت فوق چنین است: گروهی از بزرگان طائفه (شیعه) اتفاق کرده‌اند بر تصدیق راویان اولیه از اصحاب ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام و به عنوان فقیه در برابر آن‌ها تسلیمند و گفته‌اند: افقه آن‌ها شش نفرند که عبارتند از: زراره، معروف بن خربوذ، برید، ابوبصیر اسدی، فضیل بن یسار و محمد بن مسلم الطائفی، همچنین گفته‌اند: فقیه‌ترین آن‌ها زراره بوده است و بعضی به جای ابوبصیر اسدی، ابوبصیر مرادی را که همان لیث بن بختری است، نام برده‌اند.

۲. ترجمه آن چنین است، اصحاب ما بر تصحیح آنچه که از این عده رسیده و تصدیق گفته‌هایشان و اقرار به فقهات آنان اتفاق کرده‌اند، این عده غیر از آن شش نفری هستند که قبلاً شمردیم و این عده نیز شش نفر بوده و عبارتند از: جمیل بن دراج، عبدالله بن مسکان، عبدالله بن بکیر، حماد بن عیسی، حماد بن عثمان و ابان بن عثمان، گفته‌اند که ابواسحق فقیه، ثعلبه بن میمون گمان کرده است که فقیه‌ترین این گروه جمیل بن دراج است و این‌ها جوان سالان از اصحاب ابی عبدالله (ع) می‌باشند.

اصحاب ابی عبدالله (ع)، منهم یونس بن عبدالرحمن، و صفوان بن یحیی بیاع السابری و محمد بن ابی عمیر و عبدالله بن المغیره و الحسن بن محبوب و احمد بن محمد بن ابی نصر و قال بعضهم: مکان الحسن بن محبوب، الحسن بن علی بن فضال و فضالة بن ایوب و قال بعضهم مکان فضالة بن ایوب، عثمان بن عیسی و افاقه هؤلاء یونس بن عبدالرحمن و صفوان بن یحیی^۱.

از بررسی سه عبارت فوق برمی آید که جمعیت و عصابه‌ای که مورد نظر کشی بوده‌اند در وثاقت شانزده نفر از یاران امام پنجم تا امام هشتم اتفاق نظر داشته‌اند که آنان عبارت از افراد زیر می‌باشند: زرارة بن اعین، معروف بن خربوذ، برید بن معاویه عجللی، فضیل بن یسار، محمد بن مسلم طائفی، جمیل بن دراج، عبدالله بن مسکان، عبدالله بن بکیر، حماد بن عیسی، ابان بن عثمان، حماد بن عثمان، یونس بن عبدالرحمن، صفوان بن یحیی، محمد بن ابی عمیر، عبدالله بن مغیره و احمد بن محمد بن ابی نصر، و در مورد دو نفر دیگر بین جمعیت مذکور اتفاق نظر نبوده است، بلکه در نظر آنان از بین ابوبصیر اسدی، ابوبصیر مرادی، حسن بن محبوب، حسن بن علی بن فضال، فضالة بن ایوب و عثمان بن عیسی، دو نفر - به اختلاف - مقام و موقعیتی مشابه شانزده نفر بالا داشته است. ضمناً چنانکه معروف است علامه بحرالعلوم در قطعه شعر خود پیرامون اصحاب اجماع، هجده نفر را به عنوان اختیار خود از این عده آورده که از دقت در آن معلوم می‌شود در رجال اختلافی، او نظر به ابوبصیر لیث بن البختری و حسن بن محبوب دارد^۲.

۱. یعنی: اصحاب ما بر صحیح گذاشتن بر آنچه که از این عده رسیده و تصدیق آنان و اقرار بر فقاہت و دانششان اتفاق کرده‌اند و آنان نیز شش نفرند غیر از آن شش نفری که از اصحاب ابی عبدالله (ع) ذکر کردیم این عده عبارتند از: یونس بن عبدالرحمن، صفوان بن یحیی سابری، محمد بن ابی عمیر، عبدالله بن مغیره، حسن بن محبوب و احمد بن محمد بن ابی نصر و بعضی به جای حسن بن محبوب از حسن بن علی بن فضال و یا فضالة بن ایوب نام برده و بعضی به جای ابن فضال، عثمان بن عیسی، را ذکر کرده‌اند و فقیه‌ترین این عده یونس بن عبدالرحمن و صفوان بن یحیی می‌باشند.

۲. شعر علامه بحرالعلوم چنین است:

قداجمع الكل علی تصحیح ما	یصح عن جماعة فلیعلما
وهم اولو نجابة و رفعة	اربعة و خمسة و تسعة
فالسنة الاولى من الامجاد	اربعة منهم من الاوتاد
زرارة کذا بیری قدا تانی	ثم محمد و لیث یافتی
کذا الفضیل بعده معروف	و هو الذی ما بیننا معروف

علاوه بر آن ابن داود در رجال خود شخص دیگری را به نام حمدان بن احمد، در مقام و موقعیت اصحاب اجماع ذکر نموده و از قول کشی درباره او آورده است: "هو من خاصة الخاصة اجمعت الصحابة (صحیح عصابه است) علی تصحیح مایصح عنه^۱" منتهی از آن جا که ترجمه شخص مذکور در اختیارالرجال موجود نیست، شیخ نوری احتمال داده است که ابن داود در نقل این مطلب، تکیه بر اصل رجال کشی داشته، نه مختار آن که توسط شیخ طوسی بر شاگردان خود املاء شده است. ضمناً علامه نوری خود به دایره اصحاب اجماع توسعه بخشیده و بین افراد مذکور در دسته های فوق اعم از اتفاقی و اختلافی جمع به عمل آورده که بدین ترتیب تعداد آن ها به بیست و دو نفر بالغ می شود و اگر حمدان بن احمد را هم به آن ها اضافه کنیم شمار اصحاب اجماع به بیست و سه افزایش می یابد.^۲

اما در مورد موقعیت اصحاب اجماع و شأن و منزلتی که این عده از آن برخوردار هستند، بین دانشمندان شیعه اختلاف نظر وجود دارد. طبعاً در این جا قصد پرداختن به این اختلافات نیست زیرا این مسئله، از مسائل مهم علم رجال می باشد.^۳ و پرداختن آن به صورت گسترده ما را از مسیر پژوهش در تاریخ حدیث بازمی دارد. لکن به مقتضای طرح مسئله و به طور خلاصه متذکر می شویم که: اصل مطلب درباره اصحاب اجماع از دعاوی کشی است که در قرن چهارم زندگی می کرده است و بعد از کشی گروهی از دانشمندان شیعه در قرن های بعد ناقل اجماعی شده اند که کشی در کتاب خود آورده

والسته الوسطی او الولفضاثل	رتبتهم ادنی من الاوائل
جمیل الجمیل مع ابان	العبدلان ثم حمادان
والسته الاخری هم صفوان	و یونس علیهم الرضوان
ثم ابن محبوب کذا محمد	کذاک عبدالله ثم احمد
و ما ذکرناه الاصح عندنا	و شدقول من به خالفنا

(در این شعر مراد از لیث، ابویسیر لیث بن البختری، مراد از عبدالان، عبدالله بن مسکان و عبدالله بن بکیر و مراد از حمادان، حماد بن عیسی و حماد بن عثمان می باشد بنگرید به حرعاملی، محمد بن الحسن، الوجیزه قم مکتبه الاسلامیه ص ۲۱)

۱. حلی، حسن بن داود، رجال، نجف، مطبعه حیدریه ص ۱۳۲
۲. موسوی غریبی، محیی الدین، قواعد الحدیث، بیروت، دارالاضواء ص ۴۰ به نقل از مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۷۵۷
۳. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۷۵۷، الی ۷۶۵

است و این دانشمندان حسب تتبع علامه مامقانی و محدث نوری عبارتند از: ابو جعفر طوسی (قرن پنجم) محمد بن علی بن شهر آشوب (قرن ششم) علامه حلی و ابن داود (قرن هفتم و هشتم) شهید اول (قرن هشتم)، شهید ثانی (قرن دهم)، شیخ بهایی، محقق داماد، فخرالدین طریحی، محقق سبزواری (قرن یازدهم)، مجلسی دوم، شیخ حرعاملی و گروهی دیگر (قرن دوازدهم)، ضمن آنکه گروهی از محققان شیعه نیز، ابدأ متعرض طرح آن نشده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان از حسن بن زهره، نجیب‌الدین بن نما، احمد بن طاووس، محقق حلی و یحیی بن سعید (قرن هفتم) فاضل مقداد، ابن فهد حلی (قرن نهم) نام برد.^۱ و اگر در عبارات کثی دقت کنیم متوجه می‌شوم که در کلام او تعبیر «اصحاب اجماع» وجود ندارد، بلکه این اصطلاح، از تعابیر علمای بعد از کثی به ویژه متأخرین است و کثی با عنوان: تسمیه الفقهاء من ... در مقام نام بردن تعدادی از فقهای بزرگ در بین یاران ائمه (ع) بوده است که محل اتفاق مشایخ اولیه بوده‌اند. اما آنچه در عبارات کثی محل بحث و گفتگو واقع شده به اختصار عبارت است از: ۱ - منظور از اجماع در اجمعت العصابه چیست؟ ۲ - مراد از عصابه چه کسانی هستند؟ ۳ - تعبیر «تصحیح مایصح عنهم» بر چه مطلبی دلالت دارد. ۴ - و ۴ - مصداق «ما» در عبارات مذکور چه می‌باشد. و در پاسخ سؤالات فوق به ترتیب چنین می‌گوییم:

۱ - کلمه اجماع از نظر لغوی به معنی اتفاق است چنانکه در معجم الوسیط آمده است: «اجمع القوم ای اتفقوا»^۲، اما در اصطلاح اصولیین چنانکه شیخ مرتضی انصاری آورده است: عبارت از اتفاق نظر کلیه علمای یک زمان درباره مسئله‌ای از مسائل شرعی می‌باشد. و به گفته شیخ بزرگوار، تعریفات علمای فریقین گواه بر این معنی است.^۳ اجماع به معنی فوق در تقسیمات دانشمندان شیعه به دو قسم کلی تقسیم شده است که عبارت از: اجماع محصل و اجماع منقول می‌باشد و در تفاوت این دو باید گفت: منظور از اجماع محصل، عبارت از اجماعی است که فقیه شخصاً با تتبع اقوال فقهای عصر خود آن را تحصیل کرده باشد در صورتی که در اجماع منقول فقیه خود به تتبع پرداخته

۱. سبحانی، جعفر، کلیات علم الرجال، قم جامعه مدرسین ۱۸۳ الی ۱۸۶، مستدرک ج ۳ ص ۷۵۸

۲. انیس، ابراهیم، معجم الوسیط ج ۱ ص ۱۳۵

۳. موسوی غریقی، محیی‌الدین، قواعد الحدیث - ص ۵۲ به نقل از فرائد الاصول شیخ مرتضی انصاری

بلکه از طبقات قبل از خود که آنان چنین تبعی را انجام داده‌اند، به نقل اجماع می‌پردازد. اما اجماع منقول گاه به صورت متواتر نقل شده و به دست آیندگان می‌رسد و گاه به صورت خبر واحد^۱ و مسلماً میزان اعتبار آن‌ها با یکدیگر مساوی نیست.

پس از تعریف کلمه اجماع از نظر لغوی و اصطلاحی باید گفت: تعبیر اجماع در «اجمعت العصابه» مسلماً ناظر به اجماع محصل نیست که از نظر بعضی از علمای اصول به حجیت آن تصریح شده است.^۲ بلکه چنانکه تعبیر «عصابه» گواهی می‌دهد کشتی ناقل اجماع است و نه محصل آن. و نقل او هم به صورت خبر واحد به دست ما رسیده است نه متواتر. زیرا در هر عصری، یک یا دو نفر فقط به نقل آن پرداخته‌اند. اما چنانکه آیت‌الله خوئی متذکر می‌شود: «اجماع منقول به خبر واحد حجیتی ندارد»^۳، مگر آنکه انسان بخواهد به شخص کشتی و نظر او تعبد ورزیده و برای اظهارات او حجیت قائل شود. چنانکه شیخ حرعاملی در وسائل الشیعه و به تبع او علامه مامقانی چنین تعبدی را ورزیده‌اند، اما در مقابل شیخ نوری جزء منکران حجیت اجماع مذکور می‌باشد.^۴

۲- اما در مورد تعبیر «عصابه» باید گفت: عصابه در لغت به معنی عمامه و تاج و نیز جماعتی از انسان‌ها یا حیوانات و یا پرندگان به کار رفته که در یک جهت با یکدیگر بستگی دارند.^۵ اما در این جا مقصود کشتی علمای صدر اول و فقهای اصحاب ائمه است. زیرا در مورد دسته دوم می‌گوید: در بین مجمعین ابواسحاق ثعلبه بن میمون معتقد بود: «فقیه‌ترین این شش نفر جمیل بن دراج بوده است». و می‌دانیم که ثعلبه از راویان امام ششم و امام هفتم می‌باشد.^۶ بنابراین به طور قطع روشن می‌شود که اجماع ادعایی نه تنها اجمال محصل نیست که اجماع منقول نیز نمی‌باشد. به این دلیل که در بین آن مشایخ اختلاف نظرهایی در مورد منزلت بعضی از بزرگان نامبرده از جمله ابوبصیر اسدی، حسن بن محبوب، علی بن حسن بن فضال، فضالة بن ایوب و عثمان بن عیسی موجود بوده است. علاوه بر آن نکته دیگری که نقض اجماع فوق را ثابت می‌کند اختلاف نظر

۱. مظفر، محمدرضا، اصول فقه تهران، نشر دانش اسلامی ج ۲ ص ۱۰۲ الی ۱۰۴

۲. همان مأخذ ص ۱۰۲ البته به اعتبار دخول معصوم (ع) در بین مجمعین

۳. خوئی، ابوالقاسم، معجم الرجال ج ۱ ص ۶۳، موسوی غریفی، قواعد الحدیث ۴۶ الی ۷۰

۴. غریفی، قواعد الحدیث ص ۴۵ ۵. انیس، ابراهیم، معجم الوسیط ج ۲ ص ۶۰۳

۶. نجاشی، رجال به رقم ۳۰۲، شیخ طوسی رجال ص ۱۶۱

حوزه‌های مختلف شیعه در مورد شخصیت پاره‌ای از همین اصحاب اجماع می‌باشد. به عنوان مثال حوزه‌های شیعه در بغداد، کوفه و قم معارضاتی با یکدیگر داشته‌اند که نتیجه آن ظهور طعن‌هایی نسبت به زراره، یونس بن عبدالرحمن و حسن بن محبوب بوده است. کشی و شیخ طوسی بسیاری از این طعن‌ها را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند در صورتی که چنان که گذشت، این سه نفر در زمره اصحاب اجماع می‌باشند شرح مفصل این مطلب در بررسی دوره سوم حدیث شیعه از نظر خود خواهد گذشت.

۳- اما در مورد عبارت: «تصحیح مایصح عنهم» - که بیش‌ترین اختلاف را در بین محققان برانگیخته است - باید گفت: مشهورترین قول در این زمینه، این قول است که: مراد از «تصحیح مایصح عنهم» حکم به صحت روایاتی است که سند آن به یکی از اصحاب اجماع منتهی می‌شود. و در این زمینه فرقی بین روایات با واسطه یا بدون واسطه این بزرگان از معصوم (ع) نمی‌باشد. ضمناً مطابق این قول: «اگر صحت سندی از ابتدای سند تارسیدن به یکی از اصحاب اجماع ثابت شود، دیگر ملاحظه حال شخص و وسائط او تا معصوم، ضرورتی در بر ندارد و به عبارتی تفاوتی در دانستن یا ندانستن حال واسطه این عده تا معصوم موجود نمی‌باشد. چنانکه تفاوتی نیز بین مرسلات یا مسندات این عده وجود نخواهد داشت. این نظر را عده‌ای از بزرگان شیعه از جمله: علامه مامقانی در مقباس الهدایه، فیض کاشانی در مقدمه وافی، شیخ حرعاملی در وسائل الشیعه، میرداماد در الرواشح السماویه به صراحت متذکر شده‌اند و مامقانی پس از ذکر آن، اضافه می‌کند: این تفسیر از «تصحیح مایصح عنهم» را وحید بهبهانی در «فوائد الرجالیه» به عنوان نظر مشهور آورده و ابوعلی نیز در منتهی المقال خود به عنوان آنچه از ظاهر کلام کشی برمی‌آید، اقرار کرده است.^۱

چنانکه گنیمت نظر فوق به عنوان مشهورترین نظری است که در مورد عبارت: «تصحیح مایصح عنهم» در کتب درایه به چشم می‌خورد. در این مورد دیدگاه‌های دیگری نیز وجود دارد که از پرداختن به آن خودداری می‌شود.^۲ اما در بررسی همین

۱. مامقانی، غفاری تلخیص مقباس الهدایه ص ۱۰۷، حرعاملی، محمد بن الحسن، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه معروف به وسائل الشیعه، تهران، کتاب فروشی اسلامیة ج ۲۰ ص ۸۱، میرداماد، الرواشح السماویه، قم انتشارات کتابخانه آیت‌الد. مرعشی ص ۴۴.

۲. مامقانی، غفاری تلخیص مقباس الهدایه ص ۱۰۷ و ۱۰۸، قربانی، زین‌العابدین علم الحدیث و نقش آن

دیدگاه باید گفت: بر حسب ظاهر عبارات منقول از کشی، برداشت فوق صحیح به نظر می‌رسد، جز آنکه با واقعیت‌های موجود در حدیث شیعه، آن هم به عنوان حدیث صحیح سازگاری ندارد. خصوصاً اگر توجه کنیم که صحیح در نزد آن بزرگان از چه معنایی برخوردار بوده است؟ زیرا ملاک حدیث صحیح در هر دوره با دوره دیگر تفاوت دارد و آنچه می‌توان گفت آن است که در تاریخ حدیث شیعه، سه معنا از حدیث صحیح قابل تمایز است:

به توضیح دیگر، از علمای متأخر که بگذریم، صحیح در نظر اصحاب ائمه و فقهای اقدم، حتی با صحیح در تعریف متقدمان نیز متفاوت بوده است و به طوری که در کتب درایه به چشم می‌خورد از نظر متقدمان ملاک اصلی در صحت یک روایت، در اعتماد به صدور آن روایت از معصوم (ع) خلاصه می‌شد، اعم از آنکه راوی آن موثق باشد یا خیر.^۱ در صورتی که در مورد اصحاب ائمه صرف صدور روایت از معصوم (ع) نمی‌توانست ملاک صحت آن روایت به حساب آید، چه بسا اصحاب امامان شخصاً مسئله‌ای از آن بزرگواران سؤال می‌نمودند لکن آن را صحیح ندانسته و از عمل به آن خودداری می‌کردند، به این دلیل که معتقد بودند، این روایت متأثر از شرایط تقیه بوده و با فتوای واقعی امام (ع) تعارض دارد. در این مورد مثال‌های مختلفی وجود دارد که شیخ طوسی ناقل برخی از آن‌ها در کتاب تهذیب الاحکام می‌باشد.^۲

اما در تقسیم‌بندی متأخرین که از زمان سید بن طاوس صورت گرفت، علمای شیعه در تشخیص حدیث صحیح، مطالعه سند را در اولویت قرار دادند و بر حسب تقسیم آنان حدیث به چهار دسته یعنی: صحیح، حسن، موثق و ضعیف، تقسیم گردید. از نظر متأخران حدیثی صحیح است که علاوه بر اتصال سند، راویان آن نیز عادل و امامی مذهب (اثنی عشری) باشند. به این ترتیب بسیاری از روایات که از دیدگاه متقدمان یا علمای اقدم شیعه صحیح بوده است، طبق نظر متأخرین از روایات ضعیف به شمار می‌رود.^۳ با توجه به این مسئله محقق کلباسی در کتاب سماء المقال می‌نویسد: "آنچه از

در تهذیب کتب احادیث قم چاپ صدر ۱۳۷۰ ص ۲۱۳ به بعد.

۱. موسوی غریفی، قواعد الحدیث ص ۱۹ به نقل از وافی ج ۱ ص ۱۱

۲. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام ج ۳ ص ۲۷

۳. شهید ثانی، درایة الحدیث، منشورات مکتبه المنفید، ص ۱۹ الی ۲۲، غریفی، قواعد الحدیث ص ۱۵ و

ناحیه اصحاب اجماع - علی رغم ضعف واسطه آنان تا معصوم - به عنوان حدیث صحیح تلقی گشته است. در تعریف علمای متأخر صحیح نامیده نمی شود. بلکه شایسته است این گونه احادیث در شمار احادیث قوی یا نزدیک به صحیح باشد.^۱

مطلب دیگری که صحت احادیث تعدادی از اصحاب اجماع را - طبق تعریف متأخران - زیر سؤال می برد به مسئله عقیده این مشایخ ارتباط پیدا می کند. بر طبق مصادر رجالی شیعه، تعدادی از اصحاب اجماع لا اقل در دوره ای از حیات خود تابع مذهب اثنی عشری و به عبارتی، قائل به امامت امام عصر خود نبوده اند که از جمله آنان می توان از عبدالله بن بکیر، صفوان بن یحیی، حماد بن عیسی، ابان بن عثمان، جمیل بن دراج و علی بن حسن بن فضال^۲ نام برد. البته برخی همچون صفوان بن یحیی در نهایت طریق حق را پیدا نموده و در صراط مستقیم قرار گرفتند.^۳ اما تعدادی نیز بر مذاهب فطحیه و واقفیه وفادار مانده و بر این دو مذهب از دنیا رفتند از این رو روایات آنان طبق تعریف متأخرین نمی تواند تلقی به صحیح گردد. در یک مورد شیخ طوسی در مورد یکی از اصحاب اجماع لغزشی را نام می برد که نه تنها حسن عقیده بلکه عدالت وی را نیز زیر سؤال می برد.^۴ در این صورت وقتی حدیث چنین شخصی نتواند به عنوان حدیث صحیح اعتبار یابد، چه گونه ممکن است آنچه از نظر او صحیح تلقی شود - علی الخصوص که واسطه بین او تا معصوم مجهول و یا معروف به فسق و جعل باشد - محکوم به صحت گردد؟ پاره ای از اصحاب اجماع راوی روایاتی از ضعفنا می باشند که در کتاب معجم رجال الحدیث، به گوشه ای از آن اشاره شده است.^۵ پاره ای دیگر راوی آثار و روایاتی

۱۶

۱. محقق کلباسی، سماء المقال فی علم الرجال - قم - چاپخانه حکمت ۱۳۷۱.
۲. بنگرید به ترجمه این عده در کتاب اربعه رجالی، معجم الرجال و خلاصه الاقوال.
۳. نجاشی رجال به رقم ۵۲۴ که می نویسد: "وسلم مذهبه من الوقف"
۴. منظور عبدالله بن بکیر است که شیخ طوسی در تهذیب ج ۸ ص ۳۵ ح ۱۰۷ و استیعاب ج ۳ ص ۹۸۲ مطلبی را به توسط او از زراره نقل کرده است و سپس اضافه می کند: "چون شاگردان عبدالله بن بکیر به او اصرار نمودند که این مطلب را از کجا آورده ای او اقرار نمود: "هَذَا مِمَّا رَزَقَ اللَّهُ مِنَ الرَّأْيِ" شیخ طوسی سپس می نویسد: "عبدالله بن بکیر معصوم نیست که صدور چنین لغزش هایی بروی محال باشد. او این خطا را از آن رو مرتکب گشت که از مذهب حق عدول نموده و تابع مذهب فطحی گردید و مطابق این مذهب به ایواد نظر پرداخت.

۵. ابوالقاسم خویی، معجم الرجال، ج ۱ ص ۶۶ الی ۷۰

بوده‌اند که از نظر دیگر محققان به جعلی بودن آن آثار حکم شده است. چنانکه معروف است ابن ابی عمیر راوی دو اصل زیدزرا دو زید نرسی بوده است^۱. در صورتی که بنا به آنچه شیخ طوسی در فهرست خود از قول ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه یعنی شیخ صدوق نقل می‌کند، محمد بن احمد بن حسن بن الولید معتقد بود اصول فوق به همراه کتاب خالد بن سدیر از موضوعات محمد بن موسی الهمدانی می‌باشد. در این مورد علامه حلی در کتاب رجال خود صریحاً متذکر می‌شود که در قبول روایات این دو اصل توقف می‌نماید^۲.

۴- اما در مورد مصداق «ما» در عبارت: «تصحیح مایصح عنهم» به نظر می‌رسد بنا به احتمالات موجود مصداق «ما» یکی از موارد زیر باشد: الف - اعتقادات شخصی اصحاب اجماع. ب - آرا و فتاوی آنان. ج - روایات منقوله توسط آنان. اما با اندکی تدبیر روشن می‌گردد، معقول نیست مصداق «ما» موارد الف و ب باشد. چه همان‌گونه که گذشت پاره‌ای از اصحاب اجماع - علی‌رغم توثیقشان - در شمار واقفیه و فطحیه بوده‌اند و امکان ندارد عقاید آنان صحیح و مورد قبول علمای شیعه باشد. چنانکه، فتاوی این عده نیز از نظر فقه‌های دیگر خاصه پس از مرگشان فاقد حجیت و قبول است. بنابراین در عبارات فوق مصداق «ما» تنها عبارت از روایاتی می‌باشد که از نظر اصحاب اجماع و به تبع آن، عصابه مورد نظر کشی، صحیح بوده است. اما با توجه به تغییر ملاک‌های حدیث صحیح، از نظر محققان معاصر، این‌گونه روایات به شرطی مورد قبول قرار می‌گیرد که خود بتواند از معیارهای حدیث صحیح پیروی کند و در این جهت ظاهراً تفاوتی بین روایات اصحاب اجماع با روایات دیگر روات وجود ندارد. در این زمینه آیت‌اله خوبی می‌نویسد: «از ظاهر برمی‌آید کلام کشی نظارتی بر حکم به صحت آنچه یکی از اصحاب اجماع از معصوم (ع) روایت نموده است، ندارد. به این معنی که اگر روایت مرسله بوده یا از راوی ضعیف و مجهول الحال روایت شده باشد، قابل پذیرش گردد. بلکه این کلام تنها بر جلالت مقام اصحاب اجماع، نظارت دارد^۳.

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱ ص ۴۳ و ۴۴.

۲. علامه حلی خلاصه الاقوال، قم - منشورات رضی بخش ۲ ص ۲۲۲.

۳. معجم الرجال ج ۱ ص ۶۱

امتیاز اصحاب اجماع بر دیگر روات شیعه:

از مطالبی که گذشت این سؤال مطرح می‌شود که اساساً از بحث اصحاب اجماع چه نتیجه‌ای عاید می‌شود و راویانی که تحت عنوان "اصحاب اجماع" ذکر شده‌اند، چه امتیازی بر دیگر روات دارند. و آیا می‌توان برای کلام کثی ارزش و منزلتی قائل گردید؟ در پاسخ باید گفت: اولاً کثی خود از علمای جلیل‌القدری است که از ناحیه شیخ طوسی، نجاشی و به تبع این دو، رجالیون دیگر مورد توثیق قرار گرفته و نسبت به شخصیت او انکار و تکذیبی وجود ندارد.^۱ ثانیاً مبحث اصحاب اجماع نیز از نظر تاریخی مبحثی بدون فائده نیست و طرح آن می‌تواند اثبات‌کننده مقام و منزلتی برای این عده از یاران ائمه گردد. اما این منزلت عبارت از همان مرجعیت علمی این عده، در بین شاگردانشان بوده که با توجه به عبارات کثی و نیز استفاده از قرائن دیگر به خوبی قابل اثبات است. و توجه به آن می‌تواند شاهدی دیگر بر سیره امامان شیعه در تربیت راویان فقیه باشد. جهت روشن شدن این مقام و منزلت متذکر می‌شویم که در عبارات کثی تعبیری دیده می‌شود که خود بیانگر اعتراف به مقام علمی و فقاہت این بزرگان می‌باشد. به این صورت که در مورد دسته اول آمده است: "واقراوالهم بالفقه فقالوا افقه الاولین سته". در مورد دسته دوم آمده: "اقروالهم بالفقه" و بالاخره در مورد دسته سوم، این عبارت به چشم می‌خورد که: "واقروالهم بالفقه والعلم". یعنی: مشایخ شیعه به دانش و فقاہت این گروه اقرار داشته‌اند.

بنابراین به نظر می‌رسد در مورد اصحاب اجماع، هدف عصابه صرفاً ذکر منزلت آنان به عنوان راوی یا حافظ اخبار نبوده است و حتی هدف آنان را نمی‌توان اثبات و ثبات اصحاب اجماع یا توثیق وسائط آنان تا معصوم دانست تا اگر سند روایتی به یکی از این اصحاب ختم شود، آن روایت بدون ملاحظه جهات دیگر پذیرفته گردد. آری چه بسا در اسناد روایات این عده اشخاص مجهول و غیر موثق نیز وجود داشته باشد، چنانکه آیت‌اله خوئی در مناقشه با شیخ طوسی که مدعی است سه تن از اصحاب اجماع یعنی: صفوان بن یحیی، محمد بن ابی عمیر و احمد بن ابی نصر بزنی جز از ثقات روایت

۱. نجاشی رجال به رقم ۱۰۱۸، شیخ طوسی فهرست به رقم ۶۰۴

نمی‌کرده‌اند موارد متعددی را شاهد می‌آورد که نشان دهندهٔ روایت این سه نفر از افراد غیر موثق و در نتیجه اجتهاد شخص شیخ طوسی در این زمینه می‌باشد.^۱ بنابراین در مورد اصحاب اجماع آنچه در درجهٔ اول اهمیت قرار دارد بیان این نکته است که این عده در عصر خود به عنوان مرجع رجوع راویان شیعه و از کارشناسان فقه و حدیث بوده‌اند، به طوری که تشخیص آنان در صحت یا سقم یک روایت برای راویان دیگر معتبر بوده است. در این مورد استاد بهبودی پس از ذکر دستهٔ اول اصحاب اجماع می‌نویسد: "معنای کلام کشی آن است که این شش نفر و در رأس آن زراره، مرجع اختلافات و شبهات اصحاب ائمه (ع) بوده‌اند".^۲ آیت‌اله خوبی نیز در همین زمینه متذکر می‌شود: "کلام کشی نظارت بر جلالت مقام این عده دارد و اینکه اتفاق نظر مشایخ نامبرده بر وثاقت و فقاقت و نیز تصدیق آنان در روایاتی که نقل کرده‌اند، منعقد بوده است و باز از کلام کشی روشن می‌شود این عده از بزرگان در روایاتی که نقل کرده‌اند، خود متهم به کذب و دروغ‌گویی نبوده‌اند".^۳ و بالاخره استاد سبحانی در کتاب کلیات علم رجال آورده است: "تخصیص این هجده نفر به ذکر از بین راویان ائمه - علی رغم وجود راویان موثق دیگر - به دلیل آن است که اصحاب اجماع مراجع فقه و مصادر علوم امامان بوده‌اند. به این دلیل به دنبال تعبیر: "تصدیقهم لما یقولون" عبارات: "وانقاد والهم بالفقه" یا: "اقروالهم بالفقه والعلم" آمده است و این می‌رساند که اتفاق نظر تنها بر مجرد وثاقت آنان نبوده، بلکه این اتفاق نظر در خصوص فقاقت آنان در میان شاگردان ائمه است و از این جهت این عده از دیگر شاگردان متمایز گشته و تخصیص به ذکر یافته‌اند".^۴

تحقیق در مرجعیت اصحاب اجماع و دیگر راویان فقیه:

با بحثی که در مورد راویان فقیه و سیره امامان در تربیت شاگردان گذشت، تردیدی باقی نمی‌ماند که اگر نگوییم همهٔ اصحاب اجماع، لااقل تعدادی از آنان در عصر خود مرجع رجوع دیگران بوده‌اند و حتی امامان خود در معرفی آنان به دیگران اقدام

۱. خوبی، ابوالقاسم، معجم الرجال ج ۱ ص ۶۶ - ۶۳

۲. بهبودی، محمد باقر، معرفة الحدیث، ص ۲۶ - ۲. خوبی، ابوالقاسم، معجم الرجال ج ۱ ص ۶۳

۴. سبحانی، کلیات علم الرجال، ص ۱۸۰.

کرده‌اند. این منزلت یعنی مرجعیت علمی به نوبه خود ناشی از دو مطلب در نحوه تربیتی آنان بوده است: اول آنکه این عده از یاران ائمه مورد تربیت ویژه امامان خصوصاً صادقین علیهما السلام قرار گرفته و حتی برخی از آنان موفق شدند به مصادر علوم آنان یعنی کتاب جامعه بنگرند - چنانکه قرائن آن در بخش اول گذشت - و دیگر آنکه این عده در مسیر تربیت خود به اصول و قواعد استدلال آشنا شده و تنها راوی حدیث یا حافظ اخبار نبوده‌اند، چنانکه شیوه تربیتی امامان چنین بوده است. یکی از این بزرگان ابان بن تغلب است. او در روایتی از امام صادق نقل می‌کند که حضرت فرمود: "دوست می‌دارم که با تازیانه بر سر یارم بکوبند تا فقه و دانش بیاموزند"^۱. بنا به شواهد تاریخی، در مناطقی که به دلیل سختی یا دوری راه تماس شیعیان با امامان خود دشوار بوده یا وجود خفقان، ملاقات با امامان را ناممکن می‌ساخت، این عده از فقها به عنوان نمایندگان امامان به نشر فقه و حدیث مبادرت کرده و پاسخگوی اشکالات شیعیان بوده‌اند در این زمینه قرائن بسیاری وجود دارد که جهت اطلاع به ذکر پاره‌ای از آن مبادرت می‌کنیم:

۱ - چنانکه قبلاً گذشت امام باقر به ابان بن تغلب دستور داد که در مسجد مدینه بنشیند و برای مردم به فتویٰ پردازد و این اجازه بعدها از جانب امام صادق (ع) نیز مورد تأکید قرار گرفت. همچنین امام صادق (ع) به پاره‌ای از یاران خود اجازه فرمود تا در مورد مسائل کلامی شیعه به تبلیغ پرداخته و احیاناً به بحث و مناظره پردازند و در این زمینه به شهرها مسافرت نموده و کار خود را از جوان‌ها شروع کنند چنانکه شرح آن مورد ابو جعفر احوال (مؤمن طاق) گذشت.

۲ - امام صادق (ع) از چهار نفر به نام‌های زراره، محمد بن مسلم، ابوبصیر مرادی و برید بن معاویه عجللی نام برده و ضمن تمجید فراوان از آن‌ها متذکر می‌شود که این عده حاملان حدیث پدرش بوده‌اند که بدون وجود آن‌ها احدی قادر به شناخت مکتب و استنباط از دین نخواهد بود. ضمناً در بین این چهار نفر نقش زراره را در حفظ موارث اهل بیت (ع) مهم‌تر از بقیه ذکر می‌کند^۲.

۳ - امام صادق (ع) به فیض بن مختار دستور می‌دهد که هر گاه جوایب احادیث اهل

۲. کشی. اختیار الرجال. به رقم‌های ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹.

۱. کلینی، الکافی ج ۱ ص ۳۱

بیت شدی به زرارة بن اعین مراجعه نما.^۱

۴- ابن ابی عمیر که خود در طبقه سوم اصحاب اجماع قرار دارد به جمیل بن دراج - از طبقه دوم اصحاب اجماع - گفت: "چه قدر محضر و مجلس تو خوب و سودمند است" جمیل گفت: "به خدا قسم ما پیرامون زرارة بن اعین نبودیم مگر به منزله شاگردان مدرسه، پیرامون معلم خود"^۲. ضمناً از این روایت برمی آید که جمیل بن دراج خود صاحب حلقه درسی و محل رجوع دیگران بوده است.

۵- حریر بن عبدالله از محمد بن مسلم آورده است که گفت: در هیچ مسئله دچار خدشه نشدم مگر آنکه از امام باقر (ع) پیرامون آن سؤال نمودم تا اینکه از او سی هزار حدیث فراگرفتم.^۳

۶- عبدالله بن ابی یغفور - که خود از نمایندگان امام صادق (ع) در جمع آوری سؤالات مردم بوده است - در نوبتی به امام عرضه داشت: برای من امکان ندارد در هر زمان شما را ملاقات کرده و از راه دور به خدمت شما نایل شوم در صورتی که مردم به من مراجعه کرده و از مسائلی پرسش می نمایند که جوابی برای آنان ندارم. حضرت فرمود: چه امری تو را از رجوع به محمد بن مسلم ثقفی باز می دارد او از پدرم مطالب زیادی شنیده و نزد او وجیه المنزل بود.^۴

۷- از بررسی روایات کتاب ارث در فروع کافی چنین روشن می شود که عمر بن اذنیه، کتاب مواریث خود را به تمامی بر زراره عرضه نموده و در نقل روایات آن، از او اجازه گرفت.^۵ از جمله در یکی از این روایات چنین آمده است: "به زراره گفتم مردم از امام صادق و پدرش (علیهما السلام) روایاتی در باب ارث نقل می کنند که من همه را بر تو عرضه می کنم. پس هر کدام که باطل است تو بگو که باطل است و هر کدام که حق است تو بگو که حق است. و دیگر آن را روایت مکن و ساکت باش.^۶ سپس گفتم:

۱. همان مأخذ به رقم ۲۱۶

۲. همان مأخذ به رقم ۲۱۳

۳. همان مأخذ، به رقم ۲۷۶، مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۶ ص ۳۲۸

۴. همان مأخذ به رقم ۲۷۳، مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۶ ص ۳۲۸

۵. بهبودی، محمد باقر، معرفة الحدیث ص ۲۷

۶. تعبیر «آن را روایت مکن و ساکت باش» که ابن اذنیه می گوید یعنی: عین روایت را برای من تکرار مکن بلکه به تصدیق آنچه از غیر تو برابم روایت شده اکتفا نما و این را به آن جهت به زبان آورد که می دانست

شخصی از یکی از صادقین (ع) در مورد ارث پدر و مادر و خواهر مادری، روایت نمود که آن‌ها از ارث نصیبی ندارند. زراره گفت: به خدا قسم این باطل است اما من تو را مطلع می‌کنم نه اینکه چیزی روایت کنم. البته آنچه می‌گویم به خدا حق است بدان که چون پدر و مادر شخص به عنوان وراثت او باقی بمانند سهم زن یک ثلث و سهم مرد دو ثلث از ما ترک میت است^۱. و مطابق روایات دیگر در همین بخش، عمر بن اذنیه مسموعات خود از محمد بن مسلم و عبدالله بن بکیر را به زراره عرضه نمود و زراره در تأیید آن‌ها گفت: "هو والله الحق"^۲

۸- در مورد ابوبصیر اسدی، ابن ابی عمیر از شعیب عقر قوقی نقل می‌کند که او گفت: به امام صادق (ع) گفتم: "چه بسا نیاز داشته باشیم از حکم مسئله‌ای، تحقیق کنیم از چه کسی سؤال نماییم. حضرت فرمود: بر تو باد به ابوبصیر اسدی^۳.

۹- در مورد یونس بن عبدالرحمن نجاشی آورده است که امام رضا (ع) به اصحاب خود سفارش می‌نمود که در تحصیل علم و اخذ فتوی به او مراجعه کنند، همچنین کشی در رجال خود از قول حسن بن علی بن یقطین و عبدالعزیز بن مهتدی - که خود از وکلای امام رضا (ع) بوده است - به تفکیک آورده است که آن‌ها به امام رضا (ع) عرضه داشتند: "برای ما مقدور نیست که در هر فرصتی به خدمت شما نایل گردیم پس معالم دینی خود را از چه کسی فرا بگیریم" امام (ع) فرمود: از یونس بن عبدالرحمن. نجاشی پس از ذکر این ماجرا می‌گوید: "این منزلت بسیار بزرگی است"^۴.

۵- شیوه‌های تلقی حدیث از صادقین (ع):

استاد محمد باقر بهبودی در خصوص شیوه‌های دریافت حدیث از صادقین (ع) می‌نویسد: "شاگردان امام باقر یا صادق (ع) از نظر چه گونه‌گی دریافت حدیث به گروه‌هایی به شرح زیر تقسیم می‌شدند:

۱- عده‌ای که آشنا به فن نویسندگی نبودند اما حدیث را با گوش خود شنیده و در

زراره در بازگو کردن مسئله و روایت پرهیز و تقیه می‌کند زیرا خواهر مادری با وجود خواهر اصلی ارث نمی‌برد بلکه با فرض عدم آن‌ها ارث می‌برد. هاشم کافی ج ۷ ص ۹۱

۱. کلینی، الکافی ج ۷ ص ۹۱، ۹۶، ۹۸ ۲. کلینی، الکافی، ج ۷ ص ۹۱، ۹۵، ۹۶ و ۹۸

۳. کشی، اختیار الرجال به رقم ۲۹۱

۴. همان مأخذ، به رقم‌های ۹۱۰، ۹۳۵، ۹۳۸، نجاشی، رجال. به رقم ۱۲۰۸

کمال فهم و درایت به خاطر می سپردند. این عده سپس آن در حوزه‌های درسی بر اصحاب و شاگردان خود الفاکرده و آنان به ثبت آن در دفترهای خود اقدام می نمودند. از جمله این اشخاص می توان از ابوبصیر یحیی بن القاسم الاسدی و ابوبصیر لیث بن البختری نام برد. زیرا این دو نفر فاقد بینایی بوده و چاره‌ای جز به خاطر سپردن مطالب نداشتند.

۲- عده‌ای دیگر به فن نویسندگی آشنا بودند. معذک آنان نیز حدیث را شنیده و به خاطر می سپردند. آن‌گاه در فرصت مناسب به ثبت آن می پرداختند گرچه با الفاظی غیر از الفاظ امام باشد. این گروه در بین یاران امام (ع) اکثریت را تشکیل می دادند.^۱

۳- عده‌ای دیگر از باب شوق به تضمین صحت حدیث، پس از استماع کلام امام (ع) آن را با عین الفاظش به رشته کتابت می کشیدند و این عده در یاران امام (ع) گروه‌اندکی را تشکیل می دادند.

۴- عده‌ای نیز از ترس آنکه مبدا امام (ع) با ملاحظه حاضران در مجلس از روی تقیه فتوا دهد. سؤالات خود را در تماس‌های خصوصی با امام (ع) در میان گذاشته و پاسخ می گرفتند.^۲

بیان فوق تحلیل روشن و منظمی از شیوه‌های تلقی حدیث، در اختیار ما قرار می دهد. اما علاوه بر طرق ذکر شده به دو شیوه‌ای دیگر نیز می توان اشاره نمود که اصحاب امامان با استفاده از آن موفق به اخذ روایات معصومین می شده‌اند:

اول: ارسال سؤالات به سوی امامان و تقاضای جواب و باید گفت که در بین شاگردان صادقین (ع) عده‌ای مأمور جمع آوری سؤالات شیعیان بوده‌اند و از جمله آنان می توان از ابن ابی یعنوره، عبدالله بن مسکان، عبدالملک بن اعین و حتی ابوالخطاب - که بعدها به صف غلات پیوست و از ناحیه حضرت صادق طرد شد - یاد نمود.

دوم: ارسال پیام‌ها و نامه‌ها از سوی امامان به جانب شیعیان^۳، و این گونه پیام‌ها به هر دو صورت کتبی و شفاهی معمول بوده است. ضمناً از پاره‌ای از روایات برمی آید که در

۱. در این‌گونه موارد اصحاب صادقین (ع) با گرفتن مجوز نقل به معنی از امامان خود و با تعهد به حفظ مقاصد آن بزرگواران، به نقل حدیث می پرداختند. در این باره شواهدی در مباحث آینده خواهد آمد.

همچنین بنگرید به معرفه الحدیث ص ۲۴. ۲. همان مأخذ ص ۲۳

۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۷ ص ۱۰۷ ح ۱۳۷

مواردی امام(ع) خود به املائی مطالب پرداخته و مراجعان به ثبت فی المجلس مبادرت می کرده اند.^۱

اما چنانکه ملاحظه می شود بازگشت شیوه های فوق در تلقی حدیث از معصوم(ع) به این نکته منتهی می شود که حدیث شیعه در نخستین فرصت ممکنه به رشته کتابت در آمد. و از آن جا که این مسئله در جای خود از اهمیت خاصی برخوردار بوده و در واقع یکی از امتیازات حدیث شیعه را نسبت به حدیث اهل سنت تشکیل می دهد، ضروری است که در این زمینه بحث مستقلی صورت گرفته و مواضع امامان شیعه در مسئله کتابت حدیث روشن گردد.

بخش سوم

بررسی سیر تاریخی کتابت حدیث در شیعه

مقدمتاً باید گفت: یکی از اختلافات حدیث شیعه با حدیث اهل سنت، به مسئله کیفیت نگارش و تدوین آن، مربوط می شود. در مورد حدیث اهل سنت قطعی و مسلم است که - علی رغم کوشش های پراکنده نسبت به نگارش سخنان رسول خدا(ص) - بیانات آن حضرت در قرن اول هجری به رشته کتابت در نیامد. بلکه به عنوان یک سیاست حکومتی از کتابت و نشر آن جلوگیری صورت می گرفت.^۲ اما پس از گذشت یک قرن آن گاه که بسیاری از حاملان حدیث نبوی چشم از جهان فرو بستند و از این رهگذر بسیاری از احادیث رسول خدا(ص) به بوته فراموشی افتاد و یا تحریف و دگگون شده، عمر بن عبدالعزیز - که در بین خلفای بنی امیه شخصی نیکومنس و روشن ضمیر بود - با صدور فرمانی به عامل خود در مدینه دستور به نگارش حدیث داد و در فرمان وی خطاب به ابوبکر محمد بن حزم انصاری آمده بود: "انظر ما کان من حدیث رسول الله اوسنة فاكتبه فانی قد خفت دروس العلم و ذهاب العلماء"^۳ اما با وجود چنین

۱. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۴۰۳

۲. در این مورد بنگرید به گفته محمود ابوری، الاضواء ص ۴۶، قاسمی، جمال الدین، قواعد التحدیث ص

۷۰

۳. یعنی بنگر آنچه از حدیث رسول خدا(ص) یا سنن وی وجود دارد همه را بنویس زیرا من نسبت به از بین رفتن علم (روایات) و از دنیا رفتن دانشمندان (محدثان) بیمناکم، دارمی، سنن ج ۱ ص ۱۲۵، قاسمی،



حسن نیتی از سوی خلیفه و به شهادت بعضی از پیشگامان تدوین - مانند ابن شهاب زهری (متوفی ۱۲۴ هـ) - این فرمان با استقبال عمومی مواجه نگشت چرا که در مسئله کتابت حدیث، نهی خلیفه دوم، نسبت به فرمان عمر بن عبدالعزیز از اهمیت بیش‌تری برخوردار بود. به همین دلیل در دوران خلافت بنی‌امیه، مسئله کتابت حدیث سر و سامان نیافت. بلکه این اقدام در قرن دوم و همزمان با خلافت بنی‌عباس تحقق یافت و در قرن سوم با پیدایش جوامع حدیثی - همچون مسند احمد بن حنبل، صحیح بخاری، صحیح مسلم و سنن اربعه - به کمال خود منتهی گشت.^۱

این بود خلاصه‌ای از سیر تاریخی کتابت حدیث در اهل سنت. و در این جا بدون آنکه بخواهیم به ریشه‌یابی کامل علل تأخیر در نگارش حدیث رسول خدا(ص) پردازیم فقط متذکر می‌شویم که: از رهگذر این تأخیر ضایعات فراوانی متوجه اصالت حدیث نبوی گردید. زیرا علاوه بر فقدان بسیاری از روایات آن حضرت، در خصوص روایات دیگر نیز جعل و تحریف، به گونه‌ای بی‌سابقه رواج یافت و شاهد آن اعترافات بزرگان اهل سنت است که بعدها خود متکفل اصلاح و پالایش حدیث شدند.^۲ چنانکه علامه امینی در جلد پنجم الغدیر ص ۲۹۷ الی ۳۵۶، گزارش مفصلی از کثرت جعلیات در حدیث اهل سنت ارائه کرده است.

اما به گواه بررسی زیر، در مورد حدیث شیعه بسیاری از مشکلات فوق پدید نیامد زیرا فاصله صدور حدیث و کتابت آن به حدی نبود که متضمن تغییر چشمگیر در الفاظ

۱. ابوریثه، الاضواء، ص ۲۵۸ الی ۲۶۳

قواعد التحديث ص ۷۱

۲. به عنوان مثال مشهور است که ۱ - مالک کتاب موطأ خود را از بین صد هزار حدیث انتخاب و پالایش نمود.

۲ - بخاری در تألیف صحیح خود ششصد هزار حدیث در اختیار داشت.

۳ - مسلم در پرداختن کتاب خود از سیصد هزار حدیث برخوردار بود.

۴ - احمد بن حنبل، حافظ یک میلیون حدیث بود و جهت نوشتن مسند، هفتصد و پنجاه هزار حدیث در دست داشت.

و ابو داود در تألیف سنن در ابتدا، پانصد هزار حدیث گردآوری نمود و از این تعداد، تنها چهار هزار و هشتصد روایت را صحیح داشت. جهت اطلاع بیش‌تر بنگرید به علم الحدیث شانه‌چی ص ۳۶ الی ۴۵، ابوریثه، اضواء علی السنه المحمدیه، صفحات ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۸، ۳۱۷، ۳۲۸. و نیز فرید و جدی، محمد، دائرة المعارف ج ۳ ص ۳۶۱ می‌نویسد: نزد ابوحنیفه بیش از ۱۷ حدیث، حدیث دیگری به صحت نپیوسته است. همچنین امام مالک فقط ۳۰۰ و بخاری فقط ۲۶۰۰ حدیث را صحیح می‌دانستند.

حدیث و یا تغییر فاحش در معانی آن گردد. برعکس بزرگان شیعه با الهام از فرهنگ قرآن و سنت و سیره رسول خدا(ص) و امامان خود^۱، از همان آغاز متعهد به نگارش

۱. گفتیم که شیعه در مسئله نگارش حدیث از فرهنگ والای قرآن کریم و سنت رسول خدا(ص) الهام گرفته است. حال با توجه به آنکه ذکر دیدگاه قرآن و رسول خدا(ص) در مسئله کتابت، متضمن فوائد فراوانی است از طرف دیگر ذکر این دیدگاه‌ها مستقیماً موضوع این پژوهش نیست، لذا تصمیم گرفته شد که این مطلب به صورت حاشیه‌ای مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین بحث ما در این زمینه در دو قسمت کاملاً مجزا با عناوین الف - قرآن کریم و نویسندگی ب - رسول خدا(ص) و کتابت حدیث به صورت زیر درج می‌گردد:

الف - قرآن کریم و نویسندگی

طبق نقل مشهور و مورد قبول فریقین نخستین پیام وحی با فرمان «اقرا» شروع گردید و در آن از قلم به عنوان وسیله تعلیه سخن به میان آمد. (طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰ ص ۷۸۰. وی می‌نویسد: «واکثر المفسرین علی ان هذه السوره اول ما نزل من القرآن»). علاوه بر آن مطابق نظر اکثر مفسران دومین سوره نازل سوره «ن والقلم» بوده (همان مأخذ ج ۱۰ ص ۶۱۲) که در آن خداوند به قلم و آنچه به توسط آن نوشته می‌گردد - یعنی قرآن - سوگند می‌خورد. چنانکه شبیه این سوگند در ابتدای سوره طور در مورد مکتوبات تورات خورده شده است. آن‌جا که می‌فرماید: «سوگند به کوه طور و سوگند به ده فرمان که نوشته شده در الواحی نازک، بریده از سنگ». ضمناً در مورد همین الواح در آیات ۱۴۵، ۱۵۰ و ۱۵۴ سوره اعراف بحث شده و نسخه‌برداری آن‌ها به فرمان موسی مورد تأکید قرار گرفته است. تعبیر «لوح» علاوه بر تورات در مورد قرآن کریم نیز به کار رفته است آن‌جا که خداوند می‌فرماید: «بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ» و در واقع صیانت قرآن به وجود او در خزینه علم الهی و با تعبیر: «لوح محفوظ»، «ام الكتاب»، «کتاب مکنون»، «کتاب مبین» و «صحف مکرمه» پیوند خورده است. و چنانکه ملاحظه می‌شود هر یک از این تعبیر - که مربوط به وضعیت قرآن قبل از نزول به این عالم می‌شود - گرچه به صورت رمزی و سمبلیک، ارتباطی با حقیقت ثبت و نویسندگی پیدا می‌کند، چنانکه پس از نزول آن نیز به دستور رسول خدا(ص) عده‌ای موسوم به کتاب وحی، متکفل ثبت و نگارش آن شدند و در حیات آن حضرت سراسر آن را به رشته کتابت درآوردند. ضمناً در بین نام‌های این کتاب مقدس تعبیر «کتاب» و «قرآن» نیز خالی از لطائف فوق یعنی جمع حروف و آیات در کنار هم، نمی‌باشد. از مسئله کتابت و ارتباط آن با قرآن که بگذریم، در صحنه مسائل روزمره نیز، کتابت و نویسندگی جلوه پیدا می‌کند. آیه ۲۸۲ سوره بقره به مسلمانان توصیه می‌نماید که در هنگام قرض دادن و در موقع خرید و فروش به تنظیم سند اقدام نموده و از وجود کتابت عادل استفاده کنند و در فلسفه آن می‌فرماید: «ذلکم اقسط عندالله واقوم للشهاده و ادنی الاترتابوا» یعنی نوشتن سند در پیشگاه خدا به دادگری نزدیک‌تر است و گواهی گواهان را قوام بیش‌تری می‌بخشد و شک و تردید شما را به هنگام داورى و قضاوت و ادای شهادت کم‌تر می‌سازد. صحنه دیگری که در آن مسئله کتابت در قرآن طرح شده و مورد تأکید قرار گرفته است. مسئله ثبت و نگارش اعمال انسانی است. از نظر قرآن کریم هر انسانی دارای کتاب و نامه مربوط به خویش است و کاتب آن در بعضی از آیات، خداوند و در پاره‌ای دیگر، نویسندگانی ارجمند از سنخ ملائکه می‌باشند. و در روز قیامت نامه عمل هر کس به دست او داده خواهد شد و سند افتخار وی یا وبال گردنش خواهد شد. (بنی اسرائیل: ۱۳) البته این که حقیقت ثبت عمل و کیفیت نگارش آن چه‌گونه است فعلاً مورد بحث ما نیست بلکه هدف روشن شدن این

بقیه باورقی صفحه قبل

نکته است که در بابیم قرآن از مسئله کتابت به عنوان وسیله‌ای در جهت حفظ و بقای عمل یاد نموده و در واقع کتاب و نامه عمل را منعکس کننده عین اعمال آدمی می‌داند. نمونه‌ای از آیات قرآنی در این زمینه به قرار زیر است:

”انا نحن نحیی الموتی و نکتب ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین“.

ما خود مرده‌ها را زنده می‌کنیم و اعمالشان به اضافه پی آمدهای کردارشان را ثبت می‌نماییم و هر چیزی را در لوحی نمایانگر ثبت و آمار می‌نماییم که پیشوای هر لوح و دفتری است (سوره یس: ۱۲) **هذا کتابنا ینطق، علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون** (سوره جائید ۲۹) این کتاب ما است که با شما به حق و راستی سخن می‌گوید ما از هر چه انجام می‌دادید نسخه‌برداری می‌کردیم.

ان علیکم لحافظین کراماً کاتبین، یعلمون ما تعملون (انفطار: ۱۰)

قطعاً جمعی بر شما نگهبان و مراقبند، گرانمایه فرشتگانی که از اعمال شما نسخه برمی‌دارند و آنچه را انجام می‌دهید می‌شناسند و می‌دانند.

و بالاخره باید از مسئله دفتر سرنوشت و کتاب تکوین الهی یاد نمود که در آیات متعددی از آن سخن به میان آمده از جمله در سوره حدید آیه ۲۲ می‌فرماید:

”ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نیرأها ان ذلک علی الله سیر“

هیچ مصیبتی در کره زمین رخ نمی‌دهد و نه در جان‌های شما، جز آنکه در نوشتاری از لوح محفوظ ثبت است پیش از آنکه آن مصیبت را به مرحله اجرا بگذاریم. بی‌شک ثبت مصیبت بر خداوند آسان است.

تا این‌جا نمونه‌های مختلفی از زمینه مسئله کتابت در قرآن کریم مطرح شد و امید است که نشان دهنده موضع قرآن در این خصوص باشد و به عنوان آخرین نکته متذکر می‌شویم که وجود این تعبیر در زمینه کتابت موجب شده بود تا برخی از صحابه یا تابعین، کتابت حدیث را از آن الهام گیرند. از جمله محمد بن سعد از قول ابو هلال می‌نویسد:

”قیل لقتاده یا ابالخطاب انکتب کل ما نسمع؟ قال: و ما یمنعک ان تکتب و قد انباک اللطیف الخبیرانه قد کتب و قراء“ قال علمها فی کتاب لایضل ربی و لایسنی“ (سوره طه: ۵۲).

(محمد بن سعد، طبقات ج ۷ ق ۲ ص)

۲. ابو هلال گوید: به قتاده گفتند ای ابو خطاب آیا هر چه می‌شنویم بنویسیم؟ او گفت: چه مانعی برای تو وجود دارد که ننویسی حال آنکه خداوند لطیف و آگاه به تو خسر داده است که خود می‌نویسد و می‌خواند. آن‌جا که موسی گوید: ”دانش آن در کتاب ثبت است و پروردگار من مطلبی را گم یا فراموش نمی‌کند.“

ب - رسول خدا(ص) و کتابت حدیث:

بنا به آنچه از اخبار و روایات برمی‌آید رسول خدا(ص) خود از موافقان ثبت و نگارش حدیث بوده و در این راه نسبت به کسانی که علاقمند به نگارش بیانات آن حضرت بودند و یا امکان ثبت و نگارش آن برایشان مقدور بود، ممانعتی به عمل نمی‌آورد، چنانکه اصحاب او نیز از بیانات و سنن آن سرور صحافتی بهره‌اخذند که نام و نشان آن‌ها در کتب تاریخ و حدیث مذکور است.

بعضی از محققان - بدون آنکه به صورت کامل درصدد نفی نگارش حدیث در عصر رسول خدا(ص)

باشند، بر این باورند که رسول اکرم (ص) در دوران رسالت خود، به مسئله حفظ و به خاطر سپاری حدیث، بیش از ثبت و نگارش آن اهمیت داده است و دلیل آن را محدود بودن تعداد باسوادان در عصر بعثت و یا عنایت ویژه آن حضرت به کتابت قرآن - در درجه نخست - دانسته و شاهد این مطلب را وجود روایاتی می‌دانند که تأکید بر حفظ و به خاطر سپاری احادیث دارد که از جمله آن‌ها روایت زیر است: "رسول خدا (ص) در مسجد خیف خطبه‌ای ایراد کرد و در ضمن آن فرمود: خداوند شاد و خرم گرداند کسی که سخنان مرا شنیده و به خاطر سپارد و به گوش کسانی رساند که آن را نشنیده‌اند زیرا چه بسا کسی حامل فقه بوده اما خود فقیه سخن شناس نباشد. (مقاله سیری اجمالی در تاریخ تدوین حدیث به نقل از مجله نور علم شماره ۵ سال ۱۳۶۳).

ما اجمالاً بدون آنکه درصدد نفی اجزای کامل نظریه فوق باشیم متذکر می‌شویم این عقیده مورد توافق بسیاری از محققان دیگر نیست، مخصوصاً این مطلب که قلت افراد باسواد، از عوامل تشویق رسول خدا (ص) به مسئله حفظ (و نه کتابت) حدیث بوده است. از جمله این محققان می‌توان از دکتر امتیاز احمد در کتاب «دلائل التوثیق المبکر للسنه والحديث» و هاشم معروف حسینی در کتاب «در اسات فی الحدیث والمحدثین» یاد نمود و این دو محقق در کتب خود مسئله کتابت و نویسندگی را در صدر اسلام مورد بررسی قرار داده و به نقض عقیده مشهور در مورد محدودیت ابزار نگارش یا تعداد افراد باسواد، پرداخته‌اند (بلاذری در فتوح البلدان تعداد باسوادان را در مکه ۱۷ نفر و در مدینه ۱۱ نفر می‌داند لکن ویل دورانت معتقد است تعداد ۱۷ نفر باسواد صرفاً اختصاص به قبیله فریش داشته است و نه قبایل دیگر. بنگرید به: ویل دورانت، تاریخ تمدن ج ۱۳ ص ۱۲) و مخصوصاً نویسنده محقق «دلائل التوثیق المبکر للسنه والحديث» ده‌ها قرینه از وجود اسناد و مکتوبات حدیثی در عصر رسول خدا (ص) و صحابه و تابعین یاد می‌کند. هاشم معروف نیز پس از بحث مفصلی در باب سابقه تاریخی کتابت و قرائت در بین عرب‌ها می‌نویسد: "از مجموع آنچه گذشت می‌توانیم نتیجه بگیریم که تأخیر مسلمین در تدوین حدیث و دیگر آثار اسلامی در درجه اول به کمبود وسائل تدوین یا شیوع امیت و بی‌سوادی در بین عرب‌ها - آن‌چنان که بعضی از مؤلفین عرب و یا مستشرق پنداشته‌اند - بازمی‌گردد. چراکه ابزار و وسائل نگارش حتی قبل از ظهور اسلام - تا بدین حد که نتوان بیاناتی نگاشت - کم نبوده است آن هم چه رسد به بعد از ظهور اسلام - و اگر از تمام شواهد و ادله‌ای که گذشت صرف نظر کنیم و بگوئیم عرب قبل از اسلام، بسته به مناطق مختلف و پراکندگی در نقاط گوناگون، در مجموع آشنا به کتابت نبوده‌اند. آری اگر بتوانیم این فرض را نسبت به قبل از اسلام فرض صحیحی بدانیم. اما مطمئناً این فرض بعد از ظهور اسلام آن هم با توجه به کوشش‌های رسول خدا (ص) در مبارزه با جهل و بی‌سوادی مردم، فرض صحیحی نخواهد بود. (حسینی هاشم معروف، در اسات فی الحدیث و المحدثین بیروت - دارالتعارف للمطبوعات ص ۱۹، ۲۰ * عتر دکتر نورالدین، منهج النقدی علوم الحدیث دمشق - دارالفکر ۱۴۰۶ ص ۴۰).

حال پس از روشن شدن نکته فوق - درباره شرایط فرهنگی عصر رسول خدا (ص) - متذکر می‌شویم، اثبات کتابت حدیث در زمان رسول اکرم (ص) و موافقت آن حضرت در این باره، کار دشواری نیست و در این زمینه قرائن بسیاری وجود دارد و حتی به گفته بعضی از محققان این مطلب از متواترات است (مأخذ اخیر ص ۴۰ و ۴۹) مفصل قرائن این مطلب را می‌توان در کتاب‌های: «السنه قبل التدوین» از محمد عجاج خطیب «دلائل التوثیق المبکر للسنه والحديث» از دکتر امتیاز احمد و به ترجمه دکتر عبدالمطمی امین. «جامع بیان العلم وفضله» از ابن عبدالبراندلسی، «تقیید العلم» از خطیب بغدادی و

بقیه باورنی صفحه قبل

«تدوین السنّة الشریفه» از سید محمد رضا حسینی جلالی ملاحظه کرد. دکتر صبحی صالح و دکتر نورالدین عتر نیز در کتاب‌های خود با عنوان «علوم الحدیث و مصطلحه» و «منهج النقد فی علوم الحدیث» بیش از ده شاهد در زمینه نگارش حدیث در عصر رسول خدا و مهم‌ترین مکتوبات این دوره آورده‌اند و از این رهگذر سخت بر مستشرقان تاخته و آنان را متهم به غرض ورزی نسبت به اصالت حدیث و سنت رسول خدا (ص) کرده‌اند. لذا توضیح مفصل در این قسمت ضرورتی ندارد و تنها به ذکر چند شاهد که در کتب شیعه و اهل سنت وارد شده است، مبادرت می‌ورزیم:

۱- به محض آنکه رسول خدا (ص) از مکه به مدینه مهاجرت کرد بین مهاجرین و انصار و یهودیان ساکن مدینه پیمانی منعقد ساخت که در آن، حقوق هر یک از طبقات مذکور مشخص شده و همگان به رعایت دقیق مفاد آن متعهد گردیده بودند. متن این پیمان به صورت سندی مکتوب درآمد و متعهدان آن به عنوان: «اهل هذه الصحیفه» قلمداد شدند، این پیمان در سیره ابن هشام ضبط شده و به صورت زیر آغاز می‌شود.

قال ابن اسحاق:

«وكتب رسول الله صلى الله عليه وسلم كتاباً بين المهاجرين والانصار وادع فيه يهود و عاهدهم و اقرهم على دينهم و اموالهم واشترط عليهم، بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من محمد النبي بين المؤمنين والمسلمين من قريش ويثرب ومن تبعهم، فلحق بهم وجاهد معهم، انهم امة واحدة من دون الناس ... (ابن هشام سیره ج ۲ ص ۱۴۸، الی ۱۵۰) ...

این پیمان در کتب روایی شیعه نیز بعضاً به صورت قسمت به قسمت آمده است و از ملاحظه آن‌ها روشن می‌شود که رسول خدا (ص) چنین عهدنامه‌ای را به صورت مکتوب بین گروه‌های فوق تنظیم کرده است از جمله در کافی ج ۲ باب حق الجوار آمده است: «عن طلحة بن زيد عن ابي عبدالله (ع) عن ابيه قال: قرأت في كتاب علي ان رسول الله (ص) كتب بين المهاجرين والانصار و من لحق بهم من اهل يثرب ان الجار كالنفس غير مضار ولا آثم و حرمة الجار على الجار كحرمة امة». (کلینی، الکافی، ج ۲ ص ۶۶۶)

و جهت اطلاع اضافه می‌شود که تعبیر: «ان الجار كالنفس غير مضار ولا آثم» دقیقاً در متن پیمان مندرج در سیره ابن هشام دیده می‌شود و لذا تردیدی نیست که رسول خدا پیمان مزبور را به صورت سندی مکتوب تنظیم فرمود کما اینکه آن حضرت در موارد دیگر نیز به تنظیم اسناد و یا ارسال دستورالعمل کتبی به عاملان خود مبادرت کرده است و از جمله آن‌ها می‌توان از نامه‌های آن حضرت به عاملین خود در یمن و حضرموت به نام‌های عمر بن حزم و وائل بن حجر و دیگر معاهدات و قراردادهای آن سرور با مشرکین و اهل کتاب همانند معاهده حدیبیه و معاهده تبوک یاد نموده و همه آن‌ها به صورت مکتوب بوده است. (عتر دکتر نورالدین، منهج النقد ص ۴۶).

۲- از قرائن اصلی و مهم نگارش حدیث در زمان رسول خدا (ص) اختلاف و مناقشه عبدالله بن عمرو بن عاص یا سران قریش - در باب نگارش حدیث رسول خدا - می‌باشد. جریان این اعتراض و مناقشه را تقریباً همه جوامع حدیثی اهل سنت نقل کرده‌اند و ما به نقل از مسند احمد بن حنبل آن را از زبان عبدالله بن عمر بن عاص نقل می‌کنیم. او می‌گوید: «من هر چه از رسول خدا (ص) می‌شنیدم می‌نوشتم تا آن را به خاطر سپارم. ولی قریش مرا از نگاشتن آن‌ها نهی می‌کردند و می‌گفتند تو هر چه می‌شنوی می‌نویسی در صورتی که رسول خدا (ص) نیز بشر است و گاه در حال رضا و گاه در حال خشم سخن می‌گوید، از این رو

من از نوشتن خودداری ورزیده و مطلب را با رسول خدا(ص) در میان گذاشتم. آن حضرت فرمود: تو همچنان به نوشتن ادامه بده، سوگند به خدایی که جانم درید قدرت او است، جز حق از زبان من صادر نمی‌شود." (احمد بن حنبل مسند ج ۲ ص ۱۶۲، ۱۹۲ و ۲۰۷، دارمی، سنن ج ۱ ص ۱۲۵، ابن اثیر عزالدین، اسدالغایه، ج ۳ ص ۳۳۳)

ضمناً چنانکه از بعضی از نصوص دیگر برمی‌آید عبدالله بن عمرو بن عاص موفق شده بود از بیانات رسول خدا(ص) کتابی فراهم آورد که به صحیفه صادق شهرت یافته بود در این مورد مجاهد بن جبر مخزومی که از بزرگان تابعین است نقل می‌کند: "در نزد عبدالله بن عمرو بن عاص بودم، خواستم صحیفه‌ای را که زیر بالینش بود بردارم ولی عبدالله مرا از این کار منع کرد. گفتم چه چیز سبب شد که این را از من دریغ می‌داری؟ گفت: این صحیفه صادق‌ای است که آنچه از رسول خدا(ص) شنیده‌ام در آن فراهم آمده و میان من و او هیچ‌کس واسطه نبوده است و مادام که این صحیفه و کتاب خدا (قرآن) و آن زمین زراعی (موسوم به رهط) را دارم باکی از ترک این دنیا ندارم." (ابن اثیر اسدالغایه، ج ۳ ص ۳۴۹ - ابن سعد طبقات، ج ۲ ق ۱ ص ۱۲۵) این روایت به خودی خود بیانگر اشتغال عبدالله بن عمرو بن عاص به نگارش حدیث رسول خدا(ص) می‌باشد. اما مطلب قابل توجه دیگر که روایت فوق را استحکام می‌بخشد اقرار ابوهریره در مورد عبدالله بن عمرو می‌باشد. او که خود به تصدیق کارشناسان از مکثرین حدیث اهل سنت بوده و تعداد ۵۳۷۴ حدیث در جوامع حدیثی اهل سنت از او روایت شده است، (شانه چی کاظم، علم الحدیث ص ۱۸) در عین حال اعتراف می‌کند که عبدالله بن عمرو احادیث بیش تری در اختیار داشته و دلیل آن همان اشتغال او به امر نگارش بوده است.

کلام ابوهریره چنین شروع می‌شود: "عن وهب بن منبه عن اخیه: سمعت ابا هریره یقول: لیس احداً اکثر حدیثاً عن رسول الله منی الا عبدالله بن عمرو فانه کان یکتب و کنت لا اکتب" (بخاری، صحیح ج ۱ ص ۳۹، باب کتابه العلم، دارمی سنن - ج ۱ ص ۱۲۵ ترمذی سنن ج ۵ ص ۳۹) آیا رسول خدا(ص) از کتابت حدیث نهی کرد؟

با ذکر قرائنی که گذشت روشن می‌شود که رسول خدا(ص) در مسئله کتابت حدیث موضع مخالفی نداشته است مع الوصف وجود پاره‌ای از نصوص در جوامع حدیثی اهل سنت، موجب شده است تا بعضی از دانشمندان این مذهب تصور کنند که رسول خدا(ص) در طول حیات خود و یا لاقط در ابتدای بعثت و رسالت خویش از نگارش حدیث جلوگیری نموده و به محو مکتوبات حدیثی فرمان داده است، در این مورد در کتاب: «اضواء علی السنة المحمدیه» آمده است: "وقد جاءت احادیث و آثار ثابتة تنهی کلها عن کتابة احادیثه صلی الله علیه وسلم" (ابوری محمود الاضواء ص ۴۶). یعنی احادیثی صحیح و اخباری قطعی وجود دارد که همه آن‌ها از نهی کتابت حدیث رسول خدا(ص) حکایت می‌کند و نیز دکتر صبحی صالح در کتاب علوم الحدیث و مصطلحه می‌نویسد: "رسول خدا(ص) در ابتدای نزول وحی از نگارش حدیث نهی فرمود از بیم آنکه مبدا اقوال و شرح و تفسیرهای قرآنی وی، با خود قرآن خنط گردد و لذا فرمود: "لا تکتبوا عنی غیر القرآن شیئاً و من کتب عنی غیر القرآن شیئاً فلیمحه" اما پس از آنکه اکثر آیات قرآن نازل گردید و حفاظ بسیاری آن را حفظ کرده و به خاطر سپردند و بیم اختلاط و مشتبه شدن قرآن و حدیث از بین رفت نسبت به نگارش حدیث اجازه داده و فرمود: "قیدو العلم بالکتابه". (صبحی صالح، مصطلح الحدیث ص ۲۰، خطیب دکتر محمد عجاج، المختصر الوجیز فی علوم الحدیث، بیروت، مؤسسه الرساله ص ۶۹، دینوری ابن قتیبه، تاویل مختلف الحدیث بیروت - دارالکتب العربی ص ۱۹۳،

بقیه باورفی صفحه قبل

صباغ محمد، الحدیث النبوی، بیروت، المکتب الاسلامی ص ۳۳.)

چنانکه ملاحظه می‌شود بنا به اظهارات محمود ابوریه، پیامبر(ص) در طول حیات خود موافقتی با نگارش حدیث نداشت در صورتی که بنا به عقیده دکتر صبحی صالح رسول خدا(ص) تنها در ابتدای نزول وحی از نگارش حدیث جلوگیری فرموده است در عین حال در مورد فلسفه نهی از کتاب حدیث نیز بین این دو دانشمند توافق نظر وجود ندارد و به عقیده ابوریه علت اصلی نهی از کتاب حدیث توسط پیامبر(ص) آن بود که دامنه احکام و او امر شرعی گسترده نشود و حوزه ادله و فلسفه احکام بسط پیدا نکند، (ابوریه محمود الاضواء ص ۵۱) در صورتی که دکتر صبحی صالح علت اصلی را بیم اختلاط قرآن و حدیث می‌داند. اما در عین حال هر دو دانشمند در اثبات نظرات خود به نصوص مشترکی توسل جسته‌اند که شایسته است این نصوص در ابتدا نقل شده و سپس مورد ارزیابی و تحلیل قرار گیرد.

۱- روایت ابوسعید خدری:

اکثر جوامع حدیثی اهل سنت به نقل حدیثی از ابوسعید خدری پرداخته‌اند که حاکی از نهی رسول خدا(ص) از نگارش حدیث است، این حدیث با اختلاف در عبارات در منابع زیر دیده می‌شود:

الف - در صحیح مسلم به شماره ۲۲۹۸، مسند احمد بن حنبل ج ۳ ص ۳۹ و ۵۶ و علل ابن حنبل ج ۱ ص ۵۶ آمده است: "حدثنا همام عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابی سعید الخدری ان رسول الله (ص) قال: لا تکتبوا عنی و من کتب عنی غیر القرآن فلیمحه و حدثوا عنی و لا حرج و من کذب علی - قال همام: احسبه قال متعمداً - فلیتوبوا متعمداً من النار.

یعنی ابوسعید خدری گفت که پیامبر(ص) فرمود: از من چیزی ننویسد و هر کس از من جز قرآن نوشته است، آن را محو کند و از من نقل حدیث کند و باکی نیست و هر کس بر من دروغ بزند، - همام می‌گوید: تصور می‌کنم: فرمود: عمداً - جایگاه خود را آتش پر کرده است.

ب - در مسند احمد بن حنبل ج ۳ ص ۱۲ و ۲۱ و سنن دارمی ج ۱ ص ۱۱۹ آمده است: "همام بن یحیی عن زید بن اسلم عن عطاء بن ابی سعید الخدری قال رسول الله (ص): لا تکتبوا عنی شیئاً الا القرآن، فمن کتب عنی شیئاً غیر القرآن فلیمحه.

ضمناً مشاهه عبارت فوق در سنن نسایی، سنن ترمذی، علوم الحدیث حاکم نیشابوری، سنن دارمی و تقیید العلم خطیب بغدادی و همه آنها از قول ابوسعید خدری نقل شده است. (به نقل از ابوریه محمود، الاضواء ص ۴۶، صبحی صالح مصطلح الحدیث ص ۸ و ۹)

ج - باز در کتاب سنن دارمی ج ۱ ص ۱۱۹ آمده است: "اخبرنا ابو معمر عن سفیان بن عیینه قال حدثنا زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابی سعید الخدری انهم استاذنوا النبی (ص) فی ان یکتب عنه فلم یأذن لهم".

و مشابه روایت فوق در سنن ترمذی ج ۴ ص ۱۵۴ به این صورت دیده می‌شود که: "سفیان بن عیینه عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابی سعید قال: استاذنا النبی فی الکتابه فلم یأذن لنا".

۲- روایت زید بن ثابت:

محمود ابوریه در صفحه ۲۷ کتابش می‌نویسد: "ودخل زید بن ثابت علی معاویه فسأله عن حدیث وامر انسانا ان یکتبه فقال له زید: ان رسول الله (ص) امرنا ان لا نکتب شیئاً من حدیثه

بقیه باورقی صفحه قبل

فمحاء.

یعنی: زیدبن ثابت بر معاویه وارد شد معاویه از حدیثی سؤال نمود و به کاتبی دستور داد آن حدیث نوشته شود اما زیدبن ثابت گفت: رسول خدا(ص) به ما دستور فرمود که چیزی از حدیثش را ننویسیم و لذا آن را محو نمود.

ارزیابی و نقد احادیث فوق

احادیث ابوسعید و زید بن ثابت توسط علمای رجال و حدیث اهل سنت از چند طریق مورد ایراد واقع شده است که مهم ترین آن‌ها به قرار زیرند:

اولاً روایات ابوسعید چنانکه متن اسناد آن نشان می‌دهد همگی از طریق زید بن اسلم و عطاء بن یسار از ابوسعید خدری نقل شده و چنین حدیثی در اصطلاح محدثین مفرد یا غریب بوده و تفرد از اسباب ضعف حدیث است. (عتر، نورالدین، منهج النقدی علوم الحدیث که در صفحه ۴۰۲ می‌نویسد: "ان تفرد الراوی بالحدیث مظنه الخطاء والوهم.")

ثانیاً: مطابق نظر علمای رجال زید بن اسلم و عطاء بن یسار توثیق نشده و متروک الحدیث می‌باشند. (علامه حلی رجال ص ۲۲۲، حسن بن داود، رجال ص ۹۹)

ثالثاً: برخی از دانشمندان اهل سنت معتقدند حدیث فوق از موقوفات (موقوف حدیثی است که از مصاحب معصوم نقل شود: شاندچی، علم الحدیث ص ۱۶۰) ابوسعید خدری بوده و از تیاطی به شخص رسول خدا(ص) ندارد، چنانکه بخاری صاحب صحیح معتقد است که نظر درست آن است که بگوییم روایت فوق، گفته شخص ابوسعید است اما پاره‌ای از روایت سهواً آن را به پیامبر(ص) نسبت داده‌اند و ابن عبدالرئیس در کتاب جامع بیان العلم خود این گفتار را به عنوان موقوفه ابوسعید نقل کرده است. (المعلمی عبدالرحمن بن یحیی، الانوار الکاشفه بیروت - عالم الکتب ص ۳۵ به نقل از منبع فوق ج ۱ ص ۶۴، سیوطی، عبدالرحمن تدریب الراوی بیروت دارمکتبه العربی ج ۲ ص ۶۳) ضمناً باید توجه داشت که پس از رحلت رسول خدا(ص) بنا به تصریح علمای اهل سنت ابوبکر در حدود پانصد حدیث خود را که در زمان رسول خدا(ص) فراهم آورده بود، از بین برد. (ذهبی تذکره الحفاظ ج ۱ ص ۵۱) و عمر نیز پس از یک ماه درنگ و تأمل در کار نگارش و جمع حدیث، - در شرایطی که اکثر صحابه موافق نگارش آن بودند - به این نتیجه رسید که از نگارش و تدوین حدیث جلوگیری نماید. (خطیب بغدادی، تقبید العلم بیروت دار احیاء السنة النبویه ص ۵۰). و آنچه مهم است این است که هیچ کدام از این دو نفر عمل خود را مستند به قول رسول خدا(ص) - که از من چیزی جز قرآن ننویسد - نکردند بلکه ابوبکر و عمر به ترتیب جلوگیری از گسترش اختلاف در بین مسلمانان، و از رونق نیفتادن کتاب خدا یعنی قرآن را، دلیل انجام تصمیمات خود اعلام کردند و این می‌رساند که ابوبکر و عمر گفتار ابوسعید را سخن پیامبر(ص) نمی‌دانستند و گرنه به آن استناد می‌کردند.

خامساً: اگر از اشکالات فوق صرف نظر کنیم باز اشکالی باقی می‌ماند و آن اینکه ابوسعید خدری از صحابه‌های خردسال رسول گرامی(ص) می‌باشد. او به هنگام صدور روایت فوق یا به دنیا نیامده و یا در سنی نبود که بتواند سماع مستقیم از رسول خدا(ص) کند. (شهید ثانی، الرعايه فی علم الدرر، قم، کتابخانه آیت اله مرعشی نجفی ص ۲۴۴ هاشم) لذا روایت فوق را باید از صحابه‌ای دیگر شنیده و نقل کرده باشد. و چنین روایتی که صحابه‌ای به توسط صحابه دیگر روایت را به دست آورده اما مستقیماً به رسول خدا(ص)

بقیه باورفی صفحه قبل

استاد دهد در اصطلاح مرسل نامیده شده و مرسل از اقسام حدیث ضعیف است. (عتر نورالدین، منتهج النقدی علوم الحدیث ص ۳۷۳)

توضیح این مطلب بدین قرار است که به فرض صدور این روایت از رسول خدا(ص) (مضابق گفته دکتر صبحی صالح) این مطلب مربوط به سال‌های اول نزول وحی و هدف از صدور چنین حدیثی جلوگیری از اختلاط قرآن و حدیث بوده است و گرنه پس از نزول اکثر قرآن و حفظ آن توسط حفاظ، بیم اختلاط آن با حدیث از بین رفت و طبق فرمان: "قیدوا العلم بالکتاب" نگارش حدیث ممنوعیتی در برداشت (صبحی صالح مصطلح الحدیث ص ۲۰) بنابراین چنانکه گفتیم خبر فوق نمی‌تواند از مسموعات ابوسعید تلقی شده و مرسل خواهد بود.

سادساً: دکتر صبحی صالح عنوان می‌کند: انگیزه رسول خدا(ص) در جلوگیری از نگارش حدیث بیم اختلاط قرآن و حدیث بوده است. اما باید گفت این مطلب خود اشکال دیگری را تولید می‌کند. که غیر قابل جواب است و آن زیر سؤال بردن اعجاز قرآن کریم است در این مورد ابوریه می‌نویسد: "و برخی گفته‌اند نهی پیامبر(ص) از کتابت حدیث به دلیل ترس آن حضرت از مسئله اختلاط قرآن با حدیث بوده است. اما این ذیلتی است که با آن هیچ دانشمند خردمندی قانع نمی‌گردد و هیچ محقق جستجوگری آن را نمی‌پذیرد، مگر آنکه ما احادیث را از نظر بلاغت در ردیف قرآن قرار دهیم و اسلوب آن را از نظر اعجاز هم طراز اسلوب قرآن ببنداریم. اما این مطلبی است که از نظر هیچ کس - حتی صاحبان عقیده فوق - قابل قبول و اقرار نیست زیرا معنای آن ابطال معجزه قرآن و به هم زدن اصول آن از بنیان می‌باشد. به علاوه اگر قرار بود احادیث نوشته شود لابد به عنوان مجموعه‌های حدیث پیامبر(ص) و جدا از قرآن نوشته می‌شد و بدون شک، بین حدیث و قرآن اختلافات فراوانی است که هر کس بصیرتی در بلاغت و ذوقی از نظر معانی و بیان داشته باشد متوجه می‌شود. (ابوریه، محمود، الاضواء، ص ۵۱)

سابعاً: فلسفه‌ای که محمود ابوریه در نهی پیامبر از نگارش حدیث اعلام کرده است - یعنی جلوگیری از گسترده شدن دایره احکام و اوامر شرعی - آن نیز نمی‌تواند مورد قبول باشد. چرا که قرآن بنا به طبیعتی که دارد در بسیاری از زمینه‌ها، از جمله احکام و تکالیف دینی به صورت مجمل نازل گردیده است. و تبیین این اجمال بر طبق آیه ۴۴ سوره نحل به عهده رسول خدا(ص) می‌باشد. بنابراین در صورتی که رسول خدا(ص) در مقام توضیح مجملات قرآن بیاناتی ایراد کرده باشد، ثبت و حفظ این بیانات از ضروریات بوده و برای همه مسلمانین در تمام اعصار مفید واقع می‌شود. از این رو معتقول نیست رسول خدا(ص) خود مانع ثبت آن گردد.

اما در مورد روایت زید بن ثابت باید گفت: این روایت نیز از نظر سند و متن مخدوش بوده و جهت اثبات نهی رسول خدا(ص) از نگارش حدیث، قابل احتجاج نمی‌باشد. از نظر سندی روایت مزبور از طریق کثیر بن زید، از مطلب بن عبدالله حنطب و او از زید بن ثابت وارد شده است. در این سند کثیر بن زید در مورد ضعف واقع شده، ضمن آنکه مطلب بن عبدالله نیز کثیرین زید را درک نکرده است. (معلمی عبدالرحمن، الأنوار، الکاشفه، ص ۳۵) از این رو حدیث فوق مقطوع السند بوده و قابل استناد نیست. اما از نظر متنی نیز باید گفت یکی از دانشمندان به نام عبدالرحمن بن یحیی المعلمی می‌نویسد: "معتقول است بپذیریم که رسول خدا(ص) به دلیل معدود بودن کاتب و ابزار نگارش و نیز مشقتی که ثبت حدیث داشته است، به نگارش آن امر نکند. اما محو نوشته‌های حدیثی توسط آن حضرت هیچ‌گونه وجه عقلی ندارد. زیرا رسول خدا(ص) خود با نقل "حدثوا عنی ولا حرج" اجازه نقل حدیث را صادر فرموده بود." (معلمی

علوم خود گردیده و در این راه پیشقدم شدند. علاوه بر اشارات نبوی در مورد تشویق امامان شیعه قرائن متعددی در کتب حدیثی فریقین به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد آن بزرگواران در هیچ زمانی از امر کتابت غافل نبوده بلکه همواره شیعیان را به این کار تشویق کرده‌اند. اما بدون آنکه نیاز به ذکر کلیه قرائن موجود در این زمینه باشد، در حدی که مدعای فوق ثابت شود و به ترتیب عصر امامان (ع)، قرائنی ذکر می‌کنیم و جهت سامان یافتن بحث، این مسئله را در دو دوره کلی مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف - قبل از صادقین (ع):

بنابر آنچه در فصل اول گذشت، این دوران مصادف با عصر ممنوعیت نگارش حدیث بود، و از آن‌جا که این ممنوعیت در مورد شیعیان از شدت بیش‌تری برخوردار بوده، طبیعی است که بسیاری از مواضع امامان در خصوص اهتمام آنان به امر نگارش حدیث به دست ما نرسد. اما با وجود این، شواهد متعددی در کتب شیعه و اهل سنت وجود دارد که همگی حکایت از توجه امامان شیعه نسبت به نگارش حدیث می‌نمایند، مهم‌ترین این قرائن عبارتند از:

۱ - محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات آورده است که رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود: "آنچه به تو املا می‌کنم بنویس. علی گفت: ای پیامبر خدا (ص) آیا از فراموشی بر من بیم دارید؟ پیامبر گفت: از فراموشی بر تو بیم ندارم و از خدا هم خواسته‌ام که تو را حفظ کند و فراموشی را از تو دور سازد اما آنچه به تو می‌گویم جهت

عبدالرحمن، الأنوار، الکاشفه، ص ۳۵)

با این تجزیه و تحلیل روشن می‌گردد که نسبت جلوگیری از کتابت حدیث به رسول اکرم (ص) نسبتی خلاف واقع بوده و از دروغ‌های بزرگ به شمار می‌رود. و به عکس این موضوع باید گفت نبی اکرم (ص) خود از مشوقان نگارش حدیث به شمار می‌رود. البته نباید فراموش کرد که جلوگیری از کتابت حدیث ریشه‌هایی در حیات رسول خدا داشته و پس از حیات آن حضرت به عنوان یک سیاست از ناحیه خلفا دنبال گردید متهمی این مطلب ارتباطی با رسول خدا (ص) ندارد و از آن‌جا که بررسی دقیق علل و انگیزه‌های ممانعت از نگارش در عهد سه خلیفه نخست به موضوع تدوین حدیث در اهل سنت مربوط می‌گردد. در این گفتار از پرداختن به آن خودداری کرده و تحقیقات خود را در خصوص سیر تاریخی کتابت حدیث در شیعه دنبال می‌کنیم.

شرکای خود بنویس علی گفت: ای پیامبر خدا(ص) شرکای من چه کسانی هستند؟ رسول خدا(ص) پاسخ داد: پیشوایانی که از نسل تو خواهند آمد...^۱

البته مراد از املائی علوم به وسیله رسول خدا(ص) و کتابت آن توسط علی(ع) - که به نظر می‌رسد جنبه خصوصی داشته است - احتمالاً انتقال کتبی علوم رسول خدا(ص) در قالب کتاب علی یا جامعه، به علی(ع) و جانشینان آن حضرت بوده است. و از آن جا که در دوره اول حدیث شیعه از این کتاب به طور مفصل سخن گفتیم توضیح بیش تر در این جا ضرورت ندارد.

۲ - زراره از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فاطمه زهرا(ع) به خدمت رسول خدا(ص) آمد و از پاره‌ای از امور به رسول خدا شکایت برد. پیامبر کاغذی به او داد و به او گفت: آنچه در آن نامه نوشته است فرا بگیر. در آن نامه نوشته بود: "هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد نباید به همسایه‌اش آزار رساند و هر کس به خدا و قیامت ایمان دارد باید مهمان نوازی کند و هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید سخن به صواب گوید یا سکوت اختیار نماید"^۲.

۳ - محمد بن جریر بن رستم طبری در اول کتاب «دلائل الامامه» آورده است که شخصی نزد حضرت فاطمه(ع) آمد و گفت: ای دخت رسول خدا(ص) آیا رسول خدا چیزی به یادگار نگذاشت که آن را نشان دهید. فاطمه به کنیز خود گفت: ای کنیز آن حریر را بیاور. کنیز به جستجوی آن پرداخت اما آن را نیافت. فاطمه گفت: وای بر تو آن را پیدا کن که آن صحیفه نزد من ارزش حسن و حسین را دارد. پس به دنبال آن گشت و آن را در خاکروبه منزل خود یافت که جاروب شده بود و در آن صحیفه آمده بود: "محمد(ص) فرمود: از مؤمنان نیست آن که همسایه‌اش از شرور وی در امان نباشد و هر کس به خدا و روز جزا ایمان دارد نباید به آزار همسایه‌اش بپردازد"^۳.

۴ - سیوطی در کتاب «تدریب الراوی فی شرح تقریب النوای» آورده است که بزرگان صحابه و تابعین در مورد کتابت حدیث دچار اختلاف نظر شدند پاره‌ای آن را خوش نداشتند همچون ابن عمر، ابن مسعود، زید بن ثابت، ابو موسی، ابو سعید خدری،

۲. کلینی. الکافی. ج ۲ ص ۶۶۷.

۱. ص ۱۸۷

۳. مامقانی. علی اکبر غفاری. تلخیص مقیاس الهدایه ص ۲۲۷.

ابوهریره، ابن عباس و تعدادی دیگر. اما گروهی دیگر این کار را جایز دانسته و به آن اقدام نمودند که از آن جمله می‌توان از عمر، علی و فرزند او حسن، ابن عمر، انس و جابر و ابن عباس و نیز حسن، عطاء، سعید بن جبیر و عمر بن عبدالعزیز نام برد.^۱

۵ - حسن بن علی (ع) به پسران خود و پسران برادرش توصیه می‌کرد که به کسب دانش پردازید زیرا امروز کوچک‌ترهای قوم را تشکیل می‌دهید اما فردا در شمار بزرگان خواهید بود و باز می‌گفت: "هر کس که علوم در خاطرش باقی نمی‌ماند آن را بنویسد."^۲

۶ - دیلمی از علی (ع) در روایت مرفوعه‌ای نقل می‌کند که آن حضرت گفت: "هرگاه حدیثی را نوشتید آن را با سند آن ثبت کنید."^۳

۷ - ابن الندیم در فهرست خود، در اثنای وصف خزانه کتب مدینه - که مورد بازدید او قرار گرفته است - متذکر می‌شود که او در آنجا اسنادی با خطوط امام حسن و امام حسین (ع) دیده است. علاوه بر آن او اضافه می‌کند که در همین مکان امانات و عهدنامه‌هایی به خط امیرمؤمنان (ع) و خط سایرین از نامه‌های پیامبر (ص) موجود بوده است.^۴

۸ - مستشار عبدالحلیم جندی مؤلف «الامام جعفر الصادق»، ضمن آنکه در کتاب خود به کرات از تقدم شیعه در تدوین علوم سخن به میان می‌آورد^۵، در یک جا می‌نویسد: "عمر از ترس آمیخته شدن قرآن و حدیث، از تدوین حدیث جلوگیری کرد و به این دلیل تدوین حدیث در اهل سنت یک قرن به عقب افتاد و باب جرح و تعدیل و

۱. سیوطی - تدریب الروای ج ۲ ص ۶۱: استاد کاظم شانه‌چی می‌نویسد: چنانکه ملاحظه می‌شود سیوطی عمر را در شمار مجوزین کتابت حدیث می‌آورد ولی علاوه بر این سعد که وی را اصل مانعین می‌شمارد ابن حجر نیز در مقدمه فتح الباری عمر را جزو کسانی که از نوشتن حدیث منع کرده و خود کراهت داشتند، می‌نویسد، و لذا قطعی و مسلم است که عمر از مانعین نگارش حدیث است. همچنین ابن عمر را هم در شمار مجوزین و هم جزو مانعین نام برده مگر به این‌گونه تصحیح کنیم که عبدالله بن عمر نظر مثبت داشته و عبیدالله بن عمر رای منفی یا بعکس بنگرید به شانه‌چی، علم الحدیث ص ۲۶.

۲. ابن حنبل، علل ج ۱ ص ۴۱۲، دارمی سنن ج ۱ ص ۱۳۰

۳. سیوطی، تدریب الروای ج ۲ ص ۶۳.

۴. طاهر بن صالح بن احمد، توجیه النظر الی اصول الاثر، بیروت - دارالمعرفه ص ۹

۵. جندی. عبدالحلیم. الامام. جعفر الصادق ص ۲۰۰ الی ۲۰۲

جعل و فقدان. در حدیث اهل سنت گشوده شد اما علی (ع) از اولین روز وفات نبی اکرم (ع) به نگارش و تدوین روی آورد و چه بسا اهتمام او به امر نگارش موجب گردید تا در مسائلی که عمر در آن فرومی ماند، مرجع صحابه گردد^۱.

۹- ابن صلاح در کتاب علوم الحدیث می نویسد: در جمع صحابه و تابعین از کسانی که نگارش حدیث را مباح می شمرده و یا به آن اقدام کرده اند می توان از علی و پسرش حسن و انس و عبدالله بن عمرو بن عاص نام برد^۲.

۱۰- خطیب بغدادی آورده است که: در نزد علی (ع) صحیفه ای بود که در آن احکام دندان های شتر و حکم دبه بعضی از اقسام جراحات در آن مندرج بود و از وی روایت شده است که در نوبتی فرمود: "من یشتري منی علماً بدرهم" ابو خثیمه گوید: با شنیدن این سخن با پرداخت درهمی کاغذی خریده و آن روایات را در آن نوشتم^۳.

۱۱- حارث اعوربه ابی اسحاق سبعی گفت: روزی امیر مؤمنان بعد از عصر خطبه ای ایراد نمود که همه مردم از حسن توصیف و بیانی که در بزرگداشت مقام الهی در آن بود شگفت زده شدند. ابواسحاق گفت: به حارث گفتم: آیا آن را حفظ نکردی؟ حارث گفت: بلکه آن را نوشتم. سپس از دفترش بر ما چنین املاء نمود: "الحمد لله الذی لایموت ولا تنقضی عجائبه ..."^۴

۱۲- از جمله کاتبانی که در خدمت علی (ع) به نگارش نامه ها و فرمان های آن حضرت مشغول بوده اند می توان از فرزندان ابورافع به نام های علی و عبدالله نام برد. ضمناً ابورافع و فرزند او علی هر دو از مصنفان اولیه در شیعه می باشند که نجاشی کتاب هایی را به آنان نسبت می دهد^۵. افزون بر مطالب فوق باید گفت: در صدر بسیاری از روایات چنین آمده است که: "علی (ع) در نامه ای که برای ... نوشت". که این می رساند علی (ع) و کاتبان وی به امر کتابت بی تفاوت نبوده اند. ضمناً به گفته شیخ طوسی از دیگر کاتبان علی (ع) که در خدمت او به نگارش مشغول بود، شخصی به نام مسلم بوده است^۶.

۱. همان مأخذ ص ۲۵

۲. ابن صلاح، علوم الحدیث، دمشق، دارالفکر، ص ۱۸

۳. خطیب بغدادی، تقیید العلم ص ۹، خطیب دکتر محمد عجاج، المختصر الوجیز فی علوم الحدیث ص

۴. کلینی، الکافی ج ۱ ص ۱۴۱.

۷۲.

۵. شیخ طوسی، رجال ص ۲۷۶.

۶. نجاشی، رجال به رقم ۱ و ۲

ذیلاً به چند نمونه از شواهد کتابت در دوران علی (ع) توجه می‌کنیم:

الف - عدة من اصحابنا، عن سهل بن زیاد عن الحسن بن ظریف، عن ابیه ظریف بن ناصح، قال حدثنی رجل یقال له عبدالله بن ایوب قال: حدثنی ابو عمر والمتطبب قال: عرضته علی ابی عبدالله (ع) قال: آفتی امیر المؤمنین (ع) فکتب الناس فتیاه وکتب به امیر المؤمنین الی امرائه و رؤوس اجناده ...^۱

ب - علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن ابی جمیله قال: ابو عبدالله (ع): «کتب امیر المؤمنین الی بعض اصحابه یعظه: اوصیک بتقوی الله ...»^۲

ج - عن جابر عن ابی جعفر و باسانید مختلفه عن الاصبغ بن نباته قال: خطبنا امیر المؤمنین (ع) فی داره او قال فی القصر ونحن مجتمعون ثم امر صلوات الله علیه فکتب فی کتاب وقرئ علی الناس ...^۳

و به‌طور کلی هر جا در کتب روایی و خصوصاً در کتاب نهج البلاغه تعبیر: «ومن کتاب له علیه السلام» دیده می‌شود این تعبیر دلالت بر ثبت حدیث، روایت یا پیامی دارد که از ناحیه امام (ع) یا کاتبان وی صورت پذیرفته است.^۴

ب - دوران صادقین (ع) به بعد:

به عکس آنچه در مورد امامان قبل از صادقین (ع) گذشت، دوران این دو امام مصادف با عصر تدوین علوم و رفع ممنوعیت نگارش حدیث می‌باشد. از این رو صادقین (ع) با استفاده از فضای ایجاد شده، نهایت استفاده را در تربیت شاگردان نموده و پیوسته آنان را به نگارش علوم و مراقبت از دفاتر خود تشویق می‌نمودند. بنا به قرائن به جای مانده، این دو امام در بعضی از موارد به املائی مطالب پرداخته و در مواردی دیگر به پاسخ کتبی سؤالات شیعیان اقدام می‌کرده‌اند. از این رو بخشی از احادیث شیعه را مکتوبه‌های امامان تشکیل می‌دهد که در جای مناسب از آن سخن خواهیم گفت.

از طرف دیگر اصحاب صادقین معمولاً قبل از نائل شدن به خدمت آن بزرگواران

۱. کلینی، الکافی، ج ۷ ص ۳۳۰

۲. همان مأخذ، ج ۲ ص ۱۳۶

۳. همان مأخذ، ج ۲ ص ۴۹

۴. در این مورد بنگرید به نهج البلاغه بخش دوم تحت عنوان: «المختار من کتب امیر المؤمنین علیه السلام و وصایاه و عهدده»

سؤالات خود را نوشته و جای پاسخ را خالی می‌گذاشتند تا به مجرد پاسخ امام (ع) به، ثبت فی المجلس موفق گردند و حتی در بعضی از اوقات به ثبت مسائلی اقدام می‌کردند که از نظر امام (ع) ارزشی برای نوشتن نداشت.

در جلد اول اصول کافی بابی وجود دارد که عنوان آن چنین است: «باب روایة الکتب والحدیث و فضل الکتابة و التمسک بالکتب». در این باب پانزده حدیث وجود دارد که مطالعه آنها اهتمام صادقین (ع) را به امر نگارش حدیث و پاسداری از موارث علمی نشان می‌دهد. علاوه بر آن در سایر مصادر حدیثی نیز شواهد جالبی از تأکید آن دو بزرگوار و جانشینان آنان - در قضیه کتابت حدیث - به چشم می‌خورد. از این رو با توجه به این‌گونه مصادر، مجموعه‌ای از شواهد موجود در این باره را ذکر می‌کنیم:

۱ - عن ابی عبدالله (ع) قال: «القلب یتکل علی الکتابة»^۱

ابو عبدالله صادق فرمود: قلب انسان بر نوشته اطمینان پیدا می‌کند.

۲ - عن ابی بصیر قال: سمعت ابا عبدالله (ع) یقول: «کتبوا فانکم لا تحفظون حتی تکتبوا»^۲

ابو بصیر گوید: شنیدم که ابو عبدالله صادق (ع) می‌فرماید: "به نوشتن بپردازید زیرا موفق به حفظ نمی‌شوید مگر آنکه بنویسید".

۳ - عن عبیدالله بن زرارہ قال، قال ابو عبدالله (ع): «احتفظوا بکتبکم فانکم سوف تحتاجون الیها»^۳.

عبیدالله بن زرارہ گفت: ابو عبدالله صادق فرمود: "از دفاتر و کتب خود محافظت به عمل آورید که به زودی به آن نیاز پیدا خواهید نمود"^۴.

۴ - مفضل بن عمر روایت کند که امام صادق (ع) به من فرمود: بنویس و دانش خود را در بین برادرانت بگستران و اگر مردی کتاب‌های خود را بین فرزندان به ارث بگذارد زیرا دوران سختی پیش روی مردم است که در آن جز با کتاب‌های خود انس و آرامش نگیرند.^۵

۲. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۵۲.

۴. همان مأخذ ج ۱ ص ۵۲.

۱. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۵۲.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۵۲.

۵. همان مأخذ ج ۱ ص ۵۲.

- ۵ - عبدالله بن سنان گوید: از ابو عبدالله در مورد زنی سؤال کردم که پسر خود را که از برده‌ای متولد شده، شیر داد تا به سن رشد رسید. آیا حق دارد او را بفروشد؟ فرمود: نه. پس رفتم که حدیث را بنویسم. فرمود: مانند این مسائل ارزش نوشتن ندارد^۱.
- ۶ - همان عبدالله بن سنان در نوبتی دیگر به ابو عبدالله صادق (ع) گفت: شیعیان نزد من می‌آیند و حدیث شما را از من مطالبه می‌کنند. اما من طاقت زیاد ندارم و خسته می‌شوم، امام گفت: از اول دفتر خود حدیثی بگو. از وسط آن هم حدیثی و از آخر نیز حدیثی انتخاب کن (لازم نیست از اول تا به آخر را یک ضرب بخوانی)^۲.
- ۷ - سعید بن یسار گوید از ابو عبدالله صادق (ع) پرسیدم آیا روا هست که یک شتر با دو شتر دست به دست یا نسیه مبادله شود. امام فرمود: آری مانعی ندارد در صورتی که نسیه باشد. باید سن شتر مشخص شود آیا پنج ساله باشد یا شش ساله باشد. موقعی که حدیث را نوشتم ابو عبدالله صادق فرمود: تا بر روی «نسیه» خط بکشم^۳.
- ۸ - کشی با رقم ۲۲۶ از عروه بن بکیر آورده است که زراره بر امام صادق (ع) وارد شد و گفت: شما به ما گفتید که نماز ظهر را با فاصله یک زراع و نماز عصر را با فاصله دو زراع به جا آوریم. سپس فرمودید که در تابستان قدری نماز را به تأخیر بیاندازید تا هوا خنک گردد. بفرمایید میزان این تأخیر چه قدر می‌باشد. سپس الواح خود را گشود تا پاسخ را بنویسد. اما ابو عبدالله پاسخ نگفت. زراره الواح خود را بست و گفت: ما وظیفه داریم که سؤال شما نیز به آنچه صلاح می‌دانید، دانانترید. سپس ابوبصیر وارد شد و امام به او فرمود ...
- ۹ - سفیان ثوری نزد امام صادق (ع) آمد و گفت: حدیثی را که رسول خدا (ص) در مسجد خیف بیان فرمود برای ما بازگو نما و از حضرت مرکب و کاغذی را طلب نمود تا حدیث را بنگارد. حضرت مرکب و کاغذی در اختیار او قرار داده و سپس به او گفت بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم نصر الله امرأ سمع مقالتي فوعاها ...»^۴

۱. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام ج ۸ ص ۲۴۴ ۲. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۵۲

۳. بهبودی، گزیده کافی به رقم ۲۶۲۸، ضمناً مؤلف گزیده کافی در شرح این حدیث نوشته است: فقهای اهل سنت در این‌گونه موارد صورت نسیه را باطل و حرام می‌دانند و لذا موقعی که زاوی حدیث صورت مسئله را در کتاب خود یادداشت می‌کند، دستور می‌دهد که بر روی نسیه خط بکشد مبدا به دست مخالفان بیافتد و مورد اعتراض قرار گیرد.

۴. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۴۰۳.

۱۰ - علی بن اسباط گوید: در مورد آیه: «وكان تحته كنز لهما» به حضرت رضا (ع) عرضه داشتیم: دوست دارم تفسیر این آیه را از زبان شما بنویسم. حضرت برخاست تا دواتی را در پیش روی من قرار دهد من دست حضرت را گرفته بوسیدم و دوات را گرفته و حدیث را نوشتم.^۱

۱۱ - ابی خالد شینوله گوید: به امام جواد (ع) گفتم: فدایت کردم مشایخ ما از دو امام باقر و امام صادق (ع) روایاتی نقل کرده‌اند. اما به دلیل شدت تقیه، کتاب‌های خود را مخفی نمودند پس از مرگ آنان این کتب در اختیار ما قرار گرفته است حضرت فرمود: "از این کتب به نقل روایت پردازید که اشکالی ندارد."^۲

۱۲ - امام صادق (ع) در روایتی ضمن بر شمردن زکات دست فرماید: "وتحریریکها بکتابه العلوم" یعنی: "از زکات دست یکی تشوین آن به نگارش علوم است." مرحوم علامه مجلسی در ذیل حدیث می‌نویسد: این تعبیر دلالت بر شرافت کتابت قرآن، ادعیه، کتب حدیثی و سایر کتبی دارد که در رشته‌های دین تألیف شده‌اند و بالجمله هر مطلبی را که دخلی در دین دارد، شامل می‌گردد.^۳

۱۳ - سید بن طاووس در کتاب مهج الدعوات از قول عبدالله بن زید نهشلی می‌نویسد: "جماعتی از خواص شیعیان و اهل بیت موسی بن جعفر (ع) در مجلس آن حضرت حاضر می‌شدند و با خود محفظه‌هایی به همراه داشتند که حاوی لوحه‌های آنان بود و چون امام به سخن می‌پرداخت و یا فتوایی می‌داد به ثبت آن اقدام می‌نمودند."^۴

۱۴ - آورده‌اند که ابوحنیفه در مورد امام صادق (ع) می‌گفت: "من رجال حدیث را دیده و از آن‌ها حدیث فرا گرفته‌ام اما جعفر بن محمد صحفی است." وقتی این سخن به گوش امام صادق (ع) رسید خندید و گفت: "راست می‌گویند، من صحفی هستم. من صحف اجدادم و صحف ابراهیم و موسی را خوانده‌ام" نویسنده کتاب «حیات فکری و سیاسی امامان شیعه» پس از ذکر این جریان می‌نویسد: "تکیه امام (ع) بر صحف پدران

۱. وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۵۷ شیخ حرّعاملی در شرح این حدیث می‌نویسد: "امثال این حدیث فراوان است که نشان می‌دهد شاگردان امامان در حضور آن بزرگواران به نگارش حدیث می‌پرداختند و چه بسا امامان نیز احادیث را با خط خود می‌نگاشته‌اند. ۲. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۵۳

۳. حکیمی، محمدرضا، الحیوه، ج ۶ ص ۲۷۵، به نقل از بحارالانوار

۴. تهرانی، آغاز بزرگ، الذریعه، ج ۲ ص ۱۲۷

نشان می دهد که امام صفحی از آباء خویش به ارث برده است و این خود تأییدی است که فقه شیعه از پشتوانهٔ مدون حدیثی برخوردار بوده است.^۱

۱۵ - مصطفی عبدالرزاق در کتاب: «تمهید لتاریخ الفقه الاسلامی» معتقد است: انگیزه اصلی شیعیان در تدوین فقه و حدیث امامانشان، اعتقاد آنان به عصمت امامان بوده است. کلام وی در این زمینه چنین شروع می شود: «معتول است که شروع تدوین فقه در شیعه از سابقه بیش تری برخوردار باشد. زیرا اعتقاد شیعیان به مفهومی چون عصمت که در مورد امامانشان مصداق داشت، انگیزه قوی و مناسبی جهت تدوین فتاوا و قضاوت هایشان ایجاد نموده بود.^۲

بخش چهارم

بررسی «اصل»، «کتاب»، «اصول اربعماه»

پس از پرداختن به مسئله کتاب حدیث در عصر صادقین (ع) اینک به بررسی دست آوردهای این دوره می پردازیم. و روشن است که در میان آثار و کتبی که در این دوران و توسط یاران ائمه (ع) به رشتهٔ تحریر درآمد، اصول حدیثی و در صدر آن «اصول اربعماه» جایگاه وسیع و بلندی دارد. از این رو در این قسمت از بحث مطالب مربوط به پیدایش اصول حدیثی را به ترتیب زیر دنبال می کنیم:

۱- اصل از نظر لغوی و اصطلاحی و تفاوت آن با کتاب:

کلمهٔ «اصل» در لغت عرب به معنی اساس، پایه و بنیان به کار رفته است و به گفتهٔ صاحب معجم الوسیط: «اصل الشی اساسه الذی یقوم علیه^۳». یعنی: «اصل یک چیز همان اساس و بنیانی است که آن چیز بر روی آن برپا می شود.» و معمولاً این کلمه در برابر فرع به کار می رود، آن هم فرعی که برخاسته از همان اصل باشد چنانکه قرآن کریم می فرماید: «الم ترکیف ضرب الله مثلاً کلمة طيبة کشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها

۱. جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۲۷۷.

۲. اسد حیدر، الامام الصادق والمذاهب الاربعه ج ۳ ص ۴۹۷ به نقل از کتاب فوق ص ۲۵۲

۳. انیس، ابراهیم، معجم الوسیط ج ۱ ص ۲۰.

فی السماء^۱

اما اصل در اصطلاح علمای رجال و حدیث به گونه‌های مختلفی تعریف شده است که از بین آن‌ها به چند تعریف اشاره می‌شود:

الف - سیدمهدی بحرالعلوم در مورد این کلمه می‌نویسد: "اصل در اصطلاح علمای امامیه به معنای کتاب مورد اعتمادی است که خود از کتاب دیگری گرفته نشده باشد." او سپس اضافه می‌کند: "اصل به معنی مطلق کتاب نیست چرا که بعضاً در مقابل کتاب به کار می‌رود و گاه می‌شود که در مورد شخص واحدی گفته می‌شود: "له اصل" و "له کتاب"^۲.

ب - وحید بهبهانی از قول یکی از دانشمندان می‌نویسد: "اصل عبارت از مجرد کلام و بیانات معصوم (ع) است. در صورتی که کتاب یا مصنف عبارت از همین مجموعه همراه با استنباطاتی است که مؤلف از بیانات امام (ع) فراهم کرده است"^۳.

ج - علامه مامقانی در یک تعریف می‌نویسد: "اصول عبارت از کتبی است که به‌طور مشافهه از کلام معصوم (ع) فراهم آمده و بدون واسطهٔ راوی دیگر، تدوین و روایت شده است. در صورتی که کتب دیگر از همین اصول گرفته شده است. پس اولین کتاب اصل است به اعتبار اینکه کتب غیر از آن، مأخوذ از آن می‌باشد"^۴.

در مورد «اصل» تعاریف دیگری نیز وجود دارد که با تعاریف اخیر، مختصر اختلافاتی دارند. اما جهت خودداری از اطالۀ کلام از ذکر آن تعاریف خودداری می‌کنیم. در مورد تعاریف اخیر نیز بعضی از محققان^۵ ایرادهایی وارد کرده‌اند که از ملاحظهٔ آن‌ها، ظاهراً نقص تعاریف فوق روشن می‌شود نه بطلان یا اشتباه این تعاریف. به عنوان مثال در مورد تعریف اول می‌توان گفت: در کلام متقدمان هیچ‌گونه شرطی در این زمینه وجود ندارد که «اصل» عبارت از مجموعه مورد اعتمادی از احادیث است. بلکه در بعضی از موارد، اصول یا نویسندگان آن مورد تضعیف قرار گرفته‌اند چنانکه نمونه‌های آن در مباحث بعد از نظر خواهد گذشت. اما نسبت به تعریف دوم نیز نمی‌توان

۱. سورة ابراهیم آیه ۲۴

۲. بحرالعلوم، سید محمد مهدی، رجال معروف به فوائد الرجالیه تهران مکتبه الصادق ج ۲ ص ۳۶۷.

۳. مدیر شانه‌چی، علم الحدیث ص ۷۲، به نقل از رجال بوعلی ص ۱۱

۴. مامقانی، علی اکبر غفاری، تلخیص مقیاس الهدایه ص ۱۶۰.

۵. حسینی جلالی، محمد حسین، دراسته حول الاصول الاربعه، تهران، مرکز انتشارات علمی ص ۱۰.

گفت که مجموعه فراهم شده از بیانات امام(ع) در تعابیر دانشمندان، تخصیص به «اصل» دارد. زیرا در بسیاری از موارد شیخ طوسی و نجاشی از مجموعه‌ای از بیانات امام(ع) تحت عنوان: «کتاب» یا «نوادر» یاد کرده‌اند که آن‌ها نیز مجرد از تفسیر یا استنباط نویسندگان آن بوده است و بالاخره نسبت به تعریف سوم باید گفت: بنا به تعریفی که در زیر خواهد آمد نمی‌توان در مورد اصل، صدور مستقیم روایات آن از معصوم و حذف هرگونه واسطه را در این باره، شرطی انحصاری و بدون استثنا به شمار آورد.

د- شیخ آغابزرگ تهرانی که در بین معاصرین گسترده‌ترین تحقیق را در مورد اصل و استقصای اصول روایی دارد، از توافق بین معنای لغوی و اصطلاحی اصل به تعریفی می‌پردازد که نسبتاً عاری از اشکالات فوق است. ایشان می‌نویسد: «اصل عنوانی است که به‌طور اخص بر پاره‌ای از کتب و مجموعه‌های حدیثی اطلاق می‌شود. در صورتی که کتاب بر کلیه مجموعه‌های حدیثی قابل اطلاق است. به همین جهت در تعبیر علمای رجال آمده است: «له کتاب اصل» یا «له کتاب و له اصل» یا «قال فی کتاب اصله» یا «له کتاب و اصل» و تعابیری از این قبیل. اطلاق «اصل» بر پاره‌ای از مجموعه‌های حدیثی اصطلاحی جدید و نوظهور از ناحیه دانشمندان نیست، بلکه این اصطلاح تناسبی کامل با مفهوم لغوی آن دارد. زیرا کتاب حدیث در صورتی که تمام احادیثش توسط مؤلف از امام شنیده شده باشد و یا مؤلف کتاب روایات را از کسی که وی مستقیماً از امام شنیده است، اخذ نموده باشد، پس وجود چنین احادیثی در فن نویسندگی و نسبت آن به کار مؤلفش، وجودی اصلی، ابتدایی و ارتجالی است. بدون آنکه این مجموعه فرع یا متفرع از وجود یا مجموعه دیگر باشد، لذا به چنین مجموعه‌ای اصل گفته می‌شود.^۱

تعریف فوق گرچه نسبت به تعاریف گذشته از جامعیت بیش‌تری برخوردار است، لکن باز در مقام شناسایی اصول، خالی از ابهام نیست. چنانکه شیخ آغابزرگ خود در الذریعه از بعضی از «کتب» تعبیر به اصل کرده است.^۲ به همین ترتیب هر تعریف دیگری را که ملاحظه کنیم، می‌توان در مورد آن مناقشه‌ای به عمل آورد و احتمالاً علت اصلی

۱. تهرانی، آغابزرگ، الذریعه، ج ۲ ص ۱۲۶ و نیز بنگرید به مقاله «اصول اربعماء» از ایقان کوهلیبرگ ص

۱۲۸.

۲. تهرانی، آغابزرگ، الذریعه، ج ۲ ص ۱۵۹ در مورد کتاب ظریف.

این ابهامات از عدم تعریف دقیق دو اصطلاح «اصل» و «کتاب» در نزد متقدمان سرچشمه می‌گیرد.^۱ از آن بالاتر با ملاحظه بعضی از قرائن روشن می‌شود که در عبارات شیخ طوسی و نجاشی اصطلاحات «کتاب» و «اصل» بسیار نزدیک به هم بوده و بعضاً به صورت مترادف به کار رفته است. به عنوان مثال شیخ طوسی در ترجمه زیاد بن مروان قندی می‌نویسد: «زیاد بن مروان القندی واقفی، له کتاب»^۲ اما در مورد احمد بن محمد بن مسلمه می‌آورد: «احمد بن محمد بن مسلمة الرماني البغدادي روی عنه حميد بن زياد اصولاً كثيراً منها كتاب زياد بن مروان القندی»^۳. به طوری که ملاحظه می‌شود در این جا کتاب زیاد بن مروان یکی از اصولی است که احمد بن محمد بن مسلمه آن را روایت کرده است. به همین ترتیب نجاشی در مورد ابراهیم بن نعیم عبدی می‌نویسد: «ابراهيم بن نعیم عبدی، ابوالصباح الکنانی له کتاب یرویہ عنه جماعه ...»^۴. اما شیخ طوسی همین شخص را با همان اوصاف نجاشی یاد کرده است غیر از آنکه در مورد او یاد آور می‌شود: «له اصل، رواه محمد بن اسماعیل»^۵. از این رو مقایسه رجال نجاشی و رجال و فهرست شیخ طوسی این نتیجه را به دست می‌دهد که اشخاص زیادی وجود دارند که شیخ طوسی به آنان اصل یا اصولی نسبت می‌دهد در حالی که نجاشی برای آنان کتاب یا کتبی قائل است و از این مقایسه‌ها که جدول آن به زودی درج خواهد شد ترادف نسبی «اصل» و «کتاب» خصوصاً در مورد یاران صادقین (ع) نتیجه‌گیری می‌گردد. نکته دیگری که در اختلاف «اصل» با «کتاب» قابل توجه است، مسئله تبویب و فصل‌بندی است. در این زمینه می‌توان به طور نسبی گفت که در مورد اصول اولیه ترتیب و فصل‌بندی مدخلیتی نداشته است.^۶ اما در مورد کتاب مسئله تألیف و پس آن تصنیف و بهسازی ترتیب روایات، خود یک اصل بوده است. از این رو اگر در مورد یک نفر گفته شود: «له اصل» این مطلب اشعار به درج روایات او به صورت مختلط دارد. در صورتی که تعبیر «له کتاب» یا «له مؤلف» حکایت از نوعی تبویب و فصل‌بندی می‌نماید. اما تعبیر: «له اصل» در مقایسه با «له کتاب» از ارزش بیش‌تری برخوردار است و حداعلا

۱. حسینی جلالی، الاصول الاربعه ص ۹. ۲. شیخ طوسی، رجال، ص ۳۵۰.

۳. همان مأخذ ص ۴۴۰. ۴. نجاشی، رجال ص ۲۲.

۵. شیخ طوسی، رجال ص ۱۰۲.

۶. مامقانی، علی اکبر غفاری، تلخیص مقیاس الهدایه ص ۱۶۰.

در مورد یک اصل آن است که نویسنده اش ثقه باشد. همانند ابان بن تغلب، محمد بن مسلم یا ابوبصیر، گرچه در مورد بعضی از رجال ضعیف و غیر موثق نیز اصل یا اصولی نسبت داده شده است. از این رو به عقیده علمای رجال صرف صاحب اصل بودن، به تنهایی نمی تواند موجب توثیق یا امتیاز فردی بر فرد دیگری باشد.^۱

۲- تعداد اصول روایی:

یکی از مباحث مهم در بحث از اصول روایی، سخن از تعداد و احیاناً تحدید این اصول به چهارصد اصل می باشد. مقدمتاً باید گفت: آنچه از آثار و مؤلفات شیعه با استفاده از بیانات معصومین (ع) و در طول حیات آن بزرگواران به رشته تحریر در آمد بالغ بر هزاران اثر بوده است و اگر کسی به ترجمه اشخاصی چون: هشام کلبی، فضل بن شاذان، محمد بن ابی عمیر، یونس بن عبدالرحمن، محمد بن احمد بن ابراهیم و علی بن مهزیار اهوازی، در آثار شیخ طوسی و نجاشی بنگرد و ارقام کتب همین چند نفر را با هم جمع نماید، متوجه می گردد این افراد قریب نه صد اثر علمی - از کوچک و بزرگ - داشته اند.^۲ در این صورت رقم چهارصد در مورد تعداد اصول روایی، به معنای انحصار آثار شیعه در این تعداد نمی باشد، ضمن آنکه همین کمیت نیز باید مورد بررسی و گفتگو قرار گیرد.

شیخ آغابزرگ تهرانی در الذریعه می نویسد: "جای تأسف است که به طور دقیق یا تقریب تعداد اصول برای ما مشخص نگردیده است". او سپس سخن شیخ طوسی را یاد آور می شود که در ابتدای فهرست خود می گوید: "من تضمین نمی کنم که موفق به جمع آوری و استیفای کامل اصحاب اصول و مصنّفات گردم، زیرا به دلیل پراکنده بودن شیعیان در اقصی نقاط مختلف، امکان احصای اصول و مصنّفات آنان به شکل منظم وجود ندارد". شیخ آغابزرگ پس از آن اضافه می کند: "در جایی که محقق مشهوری چون شیخ طوسی که امکان استفاده از کتابخانه های معروفی - همچون کتابخانه شاپور بن اردشیر و کتابخانه استاد خود سید مرتضی - برای او موجود و رؤیت بسیاری از اصول

۱. خوبی، ابوالقاسم، معجم الرجال ج ۱ ص ۷۸، مامقانی، علی اکبر غفاری، تلخیص مقباس الهدایه،

۲. تهرانی شیخ آغابزرگ، الذریعه ج ۲ ص ۱۳۰.

روایی برای وی متدور بوده است، از احصای کامل نام و نشان اصحاب اصول اظهار عجز کند. اظهار عجز ماکه از مصادر عهد شیخ طوسی، محروم و بی نصیب می‌باشیم به تبع اولی، بایسته‌تر است^۱.

در تکمیل سخن شیخ آغا بزرگ باید گفت: از جمله دلایلی که احصای نام و نشان اصحاب اصول را بر شخصی چون شیخ طوسی مشکل نموده بود، متداول نبودن فهرست نگاری از اصول و مصنفات در قرن‌های دوم و سوم - خاصه در بین شیعیان - بوده است. البته شیخ طوسی متذکر می‌شود: "در آن زمان فهرست نگاری از کتب، در سطح کتابخانه‌های شخصی امری متداول بود. لکن کسی به فکر آن نبود که به تهیه فهرست جامعی از اصول و مصنفات اهتمام ورزد و همین موضوع موجب پیدایش طعن مخالفان نسبت به شیعیان و به دنبال آن حرکت علمی دانشمندان در نگارش فهرست‌های جامع از اصول و مصنفات شیعه گردید"^۲.

شیخ طوسی در مقدمه فهرست خود همچنین متذکر می‌شود: "اول کسی که در مقام تهیه فهرست جامعی از کتاب‌های شیعه برآمد و در این راه تا سر حد امکان به جمع آوری نام کتب پرداخت، احمد بن حسین بن عبدالله غضائری بود که به نگارش دو کتاب، یکی در زمینه اصول روایی و دیگری در خصوص سایر مصنفات شیعه، روی آورد. اما این دو کتاب مورد نسخه برداری قرار نگرفت و مؤلف آن - یعنی غضائری - نیز با مرگی نابهنگام از دنیا رفت و بستگان او نیز به از بین بردن کتاب‌های او اقدام نمودند." شیخ طوسی سپس اضافه می‌کند: "اما من به جهت پرهیز از اطالة کلام، به تهیه فهرست واحدی از اصول و مصنفات و به صورت یک جا دست زده‌ام ... ضمن آنکه ضمانتی بر استیفای کامل کتب شیعه و نام و نشان مؤلفین آن ندارم"^۳.

پس از شرح فوق باید گفت: در حال حاضر مهم‌ترین مأخذ جهت استقصای اصول روایی همان کتاب‌های نجاشی و شیخ طوسی می‌باشد و این دو نفر به همراه احمد بن حسین بن عبدالله غضائری از معاصران و شاگردان شیخ مفید (متوفی ۴۱۳) بوده‌اند، از

۱. همان مأخذ ج ۲ ص ۱۳۱.

۲. شیخ طوسی، فهرست ص ۲، نجاشی، رجال ص ۳.

۳. شیخ طوسی، فهرست ص ۲ و ۳.

طرف دیگر، این سخن که مهم‌ترین اصول روایی شیعه چهارصد اصل بوده است از سخنان شیخ مفید می‌باشد که خود از استوانه‌های تشیع بوده و به‌طور مؤکد مورد توثیق رجالیون قرار دارد. اما مطلب تعجب‌انگیز آن که سخن مزبور در هیچ یک از آثار شیخ مفید و آثار شاگردان وی وجود ندارد. و نخستین کسی که این مطلب را از قول شیخ مفید نقل کرده است، صاحب معالم العلماء، ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸) می‌باشد. او در این کتاب می‌نویسد:

«وقال الشيخ المفيد ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان البغدادي رضي الله عنه و قدس روحه: صنف الامامية من عهد امير المؤمنين علي عليه السلام الى عهد ابي محمد الحسن العسكري صلوات الله عليه اربع مائة كتاب تسمى الاصول. و هذا معنى قولهم: اصل^۱».

پس از شیخ مفید، تعبیر فوق در لسان بسیاری از دانشمندان شیعه تکرار شده است و در یک مورد نیز، ابن شهر آشوب با اینکه در معالم العلماء قول شیخ مفید را درباره «اصول اربعماه» ذکر می‌کند، در مناقب خود متذکر می‌شود که تعداد این اصول هفتصد اصل بوده است^۲. اما در این جا به نقل پاره‌ای از اظهارات دانشمندانی که پس از شیخ مفید زندگی کرده و همان تعبیر را در مورد تعداد اصول به کار برده‌اند، می‌پردازیم و سپس بحث خود را ادامه می‌دهیم:

طبرسی متوفی ۵۴۸:

«روى عن الامام الصادق (ع) من مشهورى اهل العلم اربعة آلاف انسان و صنف من جواباته فى المسائل اربعمائة كتاب تسمى الاصول رواها اصحابه و اصحاب ابنه موسى الكاظم (ع)».

محقق حلی متوفی ۶۷۶:

«ان محمد بن علی (ع) لاتساع علمه و انتشاره سمى باقر العلم ولم ينكر تسميته منكر و

۱. همان مأخذ ص ۲

۲. استادی، رضا، مقاله سیری اجمالی در تاریخ حدیث ص ۵۶ به نقل از مناقب

كذا الحال في جعفر بن محمد فانه انتشر عنه من العلوم الجمه ما يقارب اربعة آلاف و...
كتب من اجوبة مسائله اربع مائة مصنف سموها اصولاً.

شهید اول متوفای ۷۸۶:

كتب من اجوبة الامام الصادق اربع مائة مصنف لاربع مائة مصنف و دون من رجاله
المعروفين اربعة آلاف رجل من اهل العراق والحجاز و خراسان والشام^۱.

شهید ثانی متوفی ۹۶۶:

«وكان قدا استقر امر المتقدمين على اربعة مائة مصنف لاربعمائة مصنف سموها اصولاً
فكان عليها اعتمادهم^۲».

و به همین ترتیب نظیر این اظهارات از حسین بن عبدالصمد پدر شیخ بهایی، شیخ
بهایی، شیخ حر عاملی و میرداماد، ذکر شده است که نیازی به ذکر همه آن‌ها نمی‌باشد. اما
با فرض تحدید این اصول به چهارصد اصل، مطلب قابل توجه در این مورد آشنایی با
صاحبان آن‌ها و پی‌بردن به سرنوشت این اصول است و باید متذکر شد که در این زمینه
هیچ لیست مدونی از متقدمان گرفته تا معاصران، وجود ندارد. محقق معاصر محمد
حسین حسینی جلالی در جزوه‌ای که تحت عنوان: «دراسة حول الاصول الاربعمائة»
نگاشته، با استفاده از آثار نجاشی، شیخ طوسی و ابن شهر آشوب به درج اسامی هفتاد و
هشت نفر از صاحبان اصول، اقدام کرده است. او در عین حال با این توضیح که بعضی از
اصحاب اصول مانند حریر بن عبدالله سجستانی دارای چند اصل بوده‌اند متذکر می‌گردد
که: «اصل را به هر معنایی در نظر بگیریم در حال حاضر به بیش از یکصد اصل از نظر نام و
نشان نویسنده آن پی نخواهیم برد^۳. نتیجه‌گیری این دانشمند با تحقیقات شیخ آغا بزرگ
در این زمینه هماهنگی دارد. زیرا اگر چه صاحب الذریعه در کتاب خود از یکصد و
هفده اصل نام برده است، اما به گفته خودش از تعدادی از این اصول با عنوان «کتاب» در

۱. حسینی جلالی، دراسة حول الاصول الاربعمائة ص ۱۲ تحت عنوان: «تفصیل المتقدمین»، نوری، میرزا
حسین مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۷۷۰، آغا بزرگ، الذریعه ج ۲ ص ۱۲۹.

۲. شهید ثانی، الدرر المعانی ص ۱۷.

۳. حسینی جلالی، دراسة حول الاصول الاربعمائة ص ۲۷.

آثار نجاشی و شیخ طوسی یاد شده است. به این ترتیب اگر در بررسی کتب متقدمین نسبت به تعبیر: «اصل» جمودورزیم، هرگز به نتیجه‌ای بیش‌تر از نتیجه شیخ آغابزرگ نخواهیم رسید. در این صورت سؤالاتی مطرح می‌گردد که بدون پاسخ خواهد ماند. نخست آنکه: چرا شیخ طوسی، نجاشی و ابن شهر آشوب که متکفل تهیه فهرست‌های جامع از اصول و مصنفات شیعه بوده‌اند، حتی صد اصل از این اصول را در کتاب‌های خود نام نبرده‌اند، با آنکه می‌دانیم کتابخانه‌های بزرگی در اختیار این دانشمندان قرار داشته و بسیاری از این اصول نیز مورد رؤیت آنان قرار گرفته است. دیگر آنکه: چرا دانشمندان طبقات بعد که تعبیر «اصول اربعماه» را در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند، هرگز در صدد روشن ساختن نام و نشان صاحبان این اصول برنیامده و توضیحی از کم و کیف اصول مزبور نیاورده‌اند. بعضی از محققان که در برابر سؤالات فوق پاسخ روشنی در برابر خود نمی‌بینند به این نتیجه رسیده‌اند که اصل این تعبیر یعنی: «اصول اربعماه» - گرچه از ناحیه دانشمندی چون شیخ مفید صادر شده باشد - گفتاری بدون مبنا می‌باشد. چرا که اصول موجود و مشخص شده در عصر شیخ مفید رقمی بیش از صد نداشته است.^۱ لکن باید گفت: اگر اصل را به معنای کتابی در نظر بگیریم که اصحاب ائمه با درج روایات خود از امامان - آن هم بدون هیچ‌گونه واسطه - تألیف کرده‌اند. در این صورت رقم چهارصد در تعبیر شیخ مفید، رقمی مبالغه آمیز نخواهد بود. اما در آن صورت، چاره‌ای نخواهیم داشت مگر آنکه در خصوص یاران ائمه (ع) - خصوصاً اصحاب صادقین (ع) - تعبیر «اصل» و «کتاب» را مترادف با یکدیگر فرض نماییم و در صورتی که صحت این فرض ثابت شود، آن وقت با استفاده از مصادری چون، رجال نجاشی، رجال و فهرست شیخ طوسی و معالم‌العلمای ابن شهر آشوب صاحبان «اصول اربعماه» با نوعی تقریب مشخص خواهند شد زیرا در دو کتاب نجاشی و شیخ طوسی متجاوز از پانصد نفر از یاران امام باقر تا امام کاظم (ع) مطرح شده‌اند که راوی بدون واسطه کتابی از این سه امام می‌باشند و اگر از رجال ضعیف و غیر موثق آنان صرف نظر کنیم، رجال موثق عددی در همان حدود چهارصد نفر خواهند بود اما قرائنی که به صحت فرض

۱. مانند محمد حسین حسینی جلالی که در کتاب *دراسة حول الاصول الاربعماه* ص ۲۷ به‌طور غیرمستقیم این نتیجه‌گیری را کرده است.

فوق کمک می‌کند عبارتند از:

۲/۱ - در حدود شصت نفر از کسانی که شیخ طوسی و ابن شهر آشوب درباره آن‌ها تعبیر: «له اصل» را به کار می‌برند، نجاشی درباره‌شان متذکر می‌شود که: «له کتاب» یا «له نوادر». آن هم با توجه به اینکه این عده همگی از یاران امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) می‌باشند. این موضوع در جدول (۱) به خوبی قابل مشاهده است.

۲/۲ - شیخ طوسی در مورد حریر بن عبدالله سجستانی می‌نویسد: "له کتب منها کتاب الصلاة، کتاب الزکاة، کتاب الصیام، کتاب النوادر و بعد بلافاصله متذکر می‌شود: "تعدکلهما فی الاصول"^۱. ابن ادریس نیز در آخر سرائر خود، کتاب حریر را به عنوان اصل قابل اعتماد معرفی کرده است.^۲ در صورتی که نجاشی در مورد آثار حریر فقط با عنوان کتاب از آن‌ها نام می‌برد.^۳ ضمناً بنا به گفته یونس بن عبدالرحمن حریر بدون واسطه از امام صادق (ع) نقل روایت ندارد.^۴

۲/۳ - در مورد محمد بن ابی عمیر و نقشی که او در انتقال اصول اولیه به طبقه بعد از خود داشته است، شیخ طوسی در فهرست خود می‌نویسد: "وروی عنه احمد بن محمد بن عیسی کتب مائة رجال الصادق (ع) و له مصنفات کثیره و ذکر ابن بطه ان له اربعة وتسعين کتاباً"^۵ و برای آنکه متوجه شویم منظور از صد کتابی که ابن ابی عمیر راوی آن‌ها بوده است همان اصول اولیه می‌باشد، کافی است در کتاب‌های فهرست شیخ طوسی، معالم العلماء ابن شهر آشوب به ترجمه اسماعیل بن محمد، اسباط بن سالم، بشر بن یسار، حکم بن ایمن، حکم اعمی، حبیب خثعمی، جمیل بن دراج، حسن بن موسی، حسن العطار، حفص بن البختری، حفص بن سوجه، حفص بن سالم، حارث بن احول، خالد بن صبیح، داود بن زری، ذریح محاریبی، ربیع بن الاصم، سعید بن غزوان، سعید بن مسلمه، سفیان بن صالح، شعیب بن اعین، شهاب بن عبدربه، هشام بن سالم و هشام بن

۲. آغا بزرگ، الذریعه ج ۲ ص ۱۴۵.

۴. نجاشی، رجال به رقم ۳۷۵.

۱. شیخ طوسی، فهرست ص ۱۴۲.

۳. نجاشی، رجال به رقم ۳۷۵.

۵. شیخ طوسی، فهرست ص ۱۴۲.

حکم بنگریم تا در بایم اولاً شیخ طوسی و ابن شهر آشوب به هر یک از این افراد «اصلی» نسبت می‌دهند. ثانیاً راوی این اصول نیز همان ابن ابی عمیر می‌باشد. در صورتی که این افراد در رجال نجاشی نیز به عنوان «مروی عنه» ابن عمیر ذکر شده‌اند، اما در مورد آن‌ها فقط عنوان «کتاب» نسبت داده شده است.

۲/۴ - شیخ طوسی با آنکه در مقایسه با نجاشی، تعبیر «اصل» را بیش تر به کار برده است، معیناً در قسمتی از فهرست خود (ص ۹۷ الی ص ۱۷۴) از ذکر این تعبیر خودداری نموده و به بسیاری از یاران امامان باقر تا کاظم (ع) کتاب یا کتاب‌هایی نسبت می‌دهد که از جمله آن‌ها می‌توان از: ابوبصیر مرادی، عمر بن اذینه، عمار بن موسی ساباطی، عبید بن زرارة بن اعین، عبدالله بن بکیر، عبدالله بن میمون قدام، محمد بن نعمان احول، معاویة بن حکیم، معاویة بن عمار، معاویة بن وهب، عبدالله بن سنان، عبدالله بن یحیی الکاهلی، عبدالکریم بن عمر الخثعمی، علاء بن فضیل ... نام برد. و نکته قابل توجه آنکه راوی بسیاری از این کتب نیز افرادی چون: ابن ابی عمیر، علی بن حسن بن فضال، حسن بن محبوب و علی بن حکم می‌باشند و این افراد معمولاً راویان کتب دست اول یا اصول روایی بوده‌اند. از این مطلب می‌توان نتیجه گرفت که تعبیر «اصل» و «کتاب» در اصطلاح خود شیخ نیز بعضاً به صورت مترادف استعمال شده است.

۲/۵ - نسبت به اصول موجود تا عصر ما که تعداد آن‌ها شانزده عدد بوده و به اصول شانزده گانه معروفیت یافته‌اند، باید گفت: اکثر این اصول در کتاب‌های شیخ طوسی و نجاشی با عنوان «کتاب» ذکر شده‌اند چنانکه مرحوم مجلسی نیز در قسمت مصادر بحار با همین تعبیر از آن‌ها نام می‌برد.

۲/۶ - علامه نستری در کتاب «قاموس الرجال» معتقد است که تا قرن پنجم هجری اصطلاح «کتاب» در مقابل اصطلاح «اصل» قرار ندارد بلکه این دو واژه به صورت مترادف به کار رفته و هر دو در مقابل «تصنیف» قرار می‌گیرند وی در این مورد امثله و

شواهد متعددی را به عنوان دلیل ذکر نموده که قابل توجه است.^۱

تا این جایش دلیل در ترادف «اصل» و «کتاب» آن هم در لسان متقدمان ارائه گردید. اما در صورت عدم صحت این دلایل روشن می‌گردد. اولاً: در رجال نجاشی با تمام زحمتی که نویسنده آن در جمع آوری اسامی کتب متحمل شده است، بیش از ده اصل از اصول اولیه شیعه، فهرست نشده است و این خود امری تعجب‌انگیز بوده و اساساً خلاف واقعیت‌های تاریخی است زیرا وقتی شیخ طوسی در مورد احمد بن عبیدالله غضائری تصریح می‌کند که او دارای دو کتاب: یکی در زمینه اصول روایی و دیگری در زمینه مصنفات شیعه بوده است، معلوم می‌گردد که تعداد «اصول» در زمان این دانشمند به قدری بوده که از ذکر نام و خصوصیات آن‌ها کتابی تشکیل گردیده بود. و می‌دانیم که ابن الغضائری و نجاشی همدرس و از اقران یکدیگر بوده و از نظر مصادر تحقیق و اساتید، هر دو در شرایط یکسانی به سر می‌برده‌اند. ثانیاً: نتیجه دیگری که ضرورتاً گرفته می‌شود آن است که در معنای «اصل» بین نجاشی و شیخ طوسی اختلاف نظر شدید وجود داشته است زیرا در حدود شصت نفر از اشخاصی که شیخ طوسی در مورد آن‌ها تعبیر: «له اصل» را به کار می‌برد، نجاشی در مورد آنان صرفاً به ذکر: «له کتاب» اکتفا نموده است. اما این مطلب نیز به نوبه خود نمی‌تواند مورد قبول قرار گیرد. زیرا همانگونه که گذشت، شیخ طوسی و نجاشی از نظر داشتن اساتید و مصادر مشترک تقریباً در شرایط مشابهی زندگی کرده و بعید است تا بدین حد بین آنان اختلاف نظر وجود داشته باشد.

طرح یک سؤال:

در این جا این سؤال مطرح می‌شود که چرا نجاشی در مقایسه با شیخ طوسی کم‌تر تعبیر «اصل» را به کار برده است. در پاسخ این سؤال سید محسن امین معتقد است: «کتاب نسبت به اصل از اهمیت بیش‌تری برخوردار است زیرا تعداد کتب در حدود چهار هزار یا شش هزار عدد بوده در صورتی که اصول رقمی در حدود چهارصد داشته است».^۲

۱. علامه تستری، قاموس الرجال قم - سازمان نشر اسلامی ۱۴۱۰ ج ۱ ص ۶۴ تحت عنوان: «فی الفرق بین الاصل والتصنیف والکتاب»

۲. نقل از حسینی جلالی. دراسه حول الاصول الاربعه ص ۲۴ تحت عنوان: «اهمیه الاصول»

علامه قهپایی نیز دلیل این مطلب را اهمیت بیش تر کتاب و تصنیف نسبت به اصل، در نظر نجاشی دانسته و در این زمینه می نویسد: "از خطبه نجاشی در آغاز کتاب استفاده می شود که ستایشی که او در مورد صاحبان کتاب و تصنیف به کار برده است به مراتب بیش تر از ستایش وی نسبت به صاحبان اصول می باشد".^۱ اما به نظر می رسد برداشت های فوق در توجیه سؤال مزبور درست نباشد. بلکه وجه صحیح در این مورد همان است که نویسنده کتاب «دراسة حول الاصول الاربعمأة» بیان داشته، آن جا که می نویسد: "نجاشی در مقام رد اعتراض مخالفان و طعنه زندگان بر شیعه که معتقد بوده اند، شیعیان فاقد سابقه فرهنگی و تصنیف می باشد، کتاب خود را سامان داده و به همین دلیل تعبیر کتاب و تصنیف در کتاب او بیش تر دیده می شود".^۲

در توضیح پاسخ فوق باید گفت: بین اصل در مصطلحات حدیثی اهل سنت با اصل در مصطلحات حدیثی شیعه تفاوت بسیار است. اصل در شیعه چنانکه گفتیم دفتری از احادیث است که محتوای آن بدون واسطه به امام (ع) نسبت پیدا می کند در صورتی که اصل در اصطلاح حدیثی اهل سنت عبارت از دفتری است که شاگرد روایات آن را باسمع و قرائت در حضور استاد فرا گرفته و در زمان استادی خود آن را مبنای تدریس قرار می دهد، و طبعاً اصالتی را که اصول روایی در شیعه - از نظر صحت انتساب به صاحب حدیث - از آن برخوردار است، واجد نیست. از طرف دیگر جوامع حدیثی اهل سنت از پالایش و تصفیه این اصول یا مسندات حدیثی به دست آمده و این جوامع نسبت به اصول از اهمیت بیش تری برخوردارند و از آن جا که این حرکت - یعنی تألیف جوامع و کتب عمده حدیث - در اهل سنت قبل از شیعه آغاز شده و به ثمر رسیده، و نیز به دلیل اختناق موجود در مورد شیعیان و تقیه و انزوای آنان از مخالفان، طبعاً این توهم پدید آمد که در میان شیعه، کتاب و تصنیف پایگاهی ندارد. چنانکه نظیر این توهم در مورد رشته هایی چون فقه، تفسیر و کلام نیز پدید آمد و به طوری که از مقدمه کتب شیخ طوسی برمی آید. این دانشمندان بسیاری از آثار خود را در رد چنین توهمات تألیف نمود و به همین ترتیب نجاشی نیز تألیف کتاب خود را با عنوان: «فهرست اسماء مصنفی الشیعه» با چنین انگیزه ای آغاز نمود و این مطلب را در مقدمه آن تصریح کرد. با آنکه

۱. همان مأخذ و همان صفحه

۲. همان مأخذ و همان صفحه

خود می‌دانست اصحاب ائمه، اکثراً فاقد کتاب و تصنیف بوده بلکه دارای اصل یا اصولی بوده‌اند. اما معیناً جهت آنکه صحت مواریث حدیثی شیعه به امامان محفوظ بماند. در مواردی به جای اصل از تعبیرهای دیگر استفاده کرده است مثلاً: در ترجمه علی بن عبدالله بن حسین با رقم ۶۷۱ می‌نویسد: "له کتاب فی الحج یرویه کله عن موسی بن جعفر (ع)". یا در مورد ثابت بن هرمز با رقم ۲۹۸ می‌نویسد: "ثابت بن هرمز ابوالمقدام الحداد له نسخه عن علی بن الحسین (ع) رواها عنه عمرو بن ثابت". و باز در مورد صباح بن نصر بن هندی با شماره ۵۳۹ می‌نویسد: "له مسائل عن الرضا (ع) ... و بالاخره در مورد عبدالله بن ابی الحسین متذکر می‌شود: "له نسخه عن جعفر بن محمد اخیرنا ... و به هر حال از گونه تعبیر در کتاب نجاشی به کرات دیده می‌شود که نجاشی با استفاده از آن‌ها روشن می‌سازد که کتاب و نسخه بدون واسطه و مستقیماً از امام (ع) شنیده و روایت شده است. معیناً برای این موارد تعبیر «اصل» را به کار نبرده است. اما اگر با آنچه مورد خصوصیات اصل بیان کردیم این موارد نیز در شمار اصول محسوب نگردد، معلوم نیست که اصل از نظر نجاشی چه مجموعه‌ای بوده است. ضمناً باید متذکر شویم نجاشی در سر تا سر کتاب خود در مورد هشت نفر تصریح می‌کند که: "له اصل"، در مورد یک نفر به نام ابراهیم بن مسلم بن هلال تذکر می‌دهد که: "مشایخ ما او را در ردیف اصحاب اصول ذکر نموده‌اند" و بالاخره در مورد مروک بن عبید با رقم ۱۱۴۲ می‌نویسد: "مشایخ قم معتقدند که نوادر او از اصول به شمار می‌رود". و این در شرایطی است که شیخ طوسی در ترجمه اصحاب اصول لا اقل به شصت اصل به صورت تصریح، اشاره کرده است.

به هر حال مطالعه جدول (۱) نشان می‌دهد که این اصول و نویسندگان آن‌ها در قالب دیگر یعنی صاحبان کتاب و کتب حدیثی مد نظر نجاشی بوده‌اند.

۳- جدول مقایسه‌ای صاحبان اصول در کتاب‌های: نجاشی، شیخ طوسی و ابن شهر آشوب.

ردیف	اصحاب اصول	رجال نجاشی	فهرست شیخ طوسی	معالم العلماء
۱	آدم بن متوکل	له اصل	له نوادر	له نوادر
۲	آدم بن الحسین	له اصل	-	-
۳	ادیم بن حر	له اصل	-	-
۴	ابان بن تغلب	له کتاب	له اصل	له اصل
۵	ابراهیم بن عیسی بن عثمان	له کتاب	له اصل	له اصل
۶	ابراهیم بن مسلم بن هلال	نوادر ذکره شیوخنا فی اصحاب الاصول	-	-
۷	ابراهیم بن یحیی	-	له اصل	له اصل
۸	ابراهیم بن نعیم العبدی	له کتاب	له اصل	-
۹	ابراهیم بن عمر الیمانی الصنعانی	له کتاب	له اصل	له اصل
۱۰	ابراهیم بن عبد الحمید الاسدی	له کتاب	له اصل	-
۱۱	ابراهیم بن مهرم	له کتاب	له اصل	له اصل
۱۲	ابراهیم بن ابی البلاد	له کتاب	له اصل	له اصل
۱۳	ابراهیم بن محمد الاشعری	له کتاب	له اصل	-
۱۴	احمد بن حسن بن سعید بن عثمان ^۱	نوادر	نوادره	نوادره
			اصل	اصل

۱. این شخص در سایر مصادر با عنوان احمد بن حسین بن سعید درج شده است شیخ طوسی، فهرست به رقم ۷۰، ابن شهر آشوب، معالم العلماء به رقم ۷۱

ردیف	اصحاب اصول	رجال نجاشی	فهرست شیخ طوسی	معالم العلماء
۱۵	اسماعیل بن عثمان	-	له اصل	له اصل
۱۶	اسماعیل بن عمار	-	-	له اصل
۱۷	اسماعیل بن محمد	-	له اصل	له اصل
۱۸	اسماعیل بن مهران	له کتاب	له اصل	له اصل
۱۹	اسماعیل بن جابر	له کتاب	له اصل	له اصل
۲۰	اسماعیل بن بکر	-	له اصل	له اصل
۲۱	اسحاق بن جریر	له کتاب	له اصل	له اصل
۲۲	اسباط بن سالم	له کتاب	له اصل	له اصل
۲۳	اسحق بن عمار	له کتاب	له اصل	له اصل
۲۴	ایوب بن حرجعی	له اصل	-	-
۲۵	اسماعیل بن دینار	له کتاب	له اصل	له اصل
۲۶	بشر بن مسلمه	له کتاب	له اصل	له اصل
۲۷	بشار بن یسار	له کتاب	له اصل	له اصل
۲۸	بکر بن محمد ازدی	له کتاب	له اصل	له اصل
۲۹	جمیل بن دراج	له کتاب	له اصل	له اصل
۳۰	جمیل بن صالح	له کتاب	له اصل	له اصل
۳۱	جابر بن یزید	له کتاب	له اصل	له اصل
۳۲	حسن بن ایوب	له کتاب	له نوادر	له نوادر
۳۳	حبیب خثعمی	-	له اصل	له اصل
۳۴	حسن بن موسی	-	له اصل	له اصل
۳۵	حفص بن بختری بغدادی	له کتاب	له اصل	له اصل
۳۶	حکم بن اعمی المسکین	-	له اصل	له اصل
۳۷	حسین بن ابی غنندر	له کتاب	له اصل	له اصل

ردیف	اصحاب اصول	رجال نجاشی	فهرست شیخ طوسی	معالم العلماء
۳۸	حمید بن زیاد نینوی	-	-	له اصل
۳۹	حمید بن مثنی	له کتاب	له اصل	له اصل
۴۰	حفص بن سالم	له کتاب	له اصل	-
۴۱	حفص بن سوقه	له کتاب	له اصل	له اصل
۴۲	حکم بن ایمن	له کتاب	له اصل	له اصل
۴۳	حارث بن ابی جعفر محمد	له کتاب	له اصل	له اصل
۴۴	حریر بن عبدالله سجستانی	له کتب	تعذکلهافی - الاصول	-
۴۵	الحسن الرباطی (حسن بن رباط)	له کتاب	له اصل	له اصل
۴۶	حسن بن زیاد العطار	له کتاب	له اصل	له اصل
۴۷	حسن بن صالح بن حی	له کتاب	له اصل	له اصل
۴۸	حسین بن ابی العلاء	له کتب	له کتاب یعدنی الاصول	له اصل
۴۹	خالد بن صبیح	له کتاب	له اصل	له اصل
۵۰	خالد بن ابی اسماعیل	له کتاب	له اصل	له اصل
۵۱	داود بن زربی	له کتاب	له اصل	له اصل
۵۲	داود بن کثیر رقی	له کتاب	له اصل	له اصل
۵۳	ذریح المحاربی	-	له اصل	له اصل
۵۴	ربیع الاصم	-	له اصل	له اصل
۵۵	رفاعة بن موسی	له کتاب	-	له اصل
۵۶	ربعی بن عبدالله	له کتاب	له اصل	له اصل
۵۷	زیاد بن منذر ابوالجارود	له کتاب	له اصل	-
۵۸	زکار بن یحیی	-	له اصل	-

معالّم العلماء	فہرست شیخ طوسی	رجال نجاشی	اصحاب اصول	ردیف
له اصل	له اصل	له کتاب	زید نرسی	۵۹
له اصل	له اصل	له کتاب	زید زراد	۶۰
-	له اصل	له کتاب	زرعة بن محمد	۶۱
له اصل	-	له کتاب	سعد بن طریف	۶۲
له اصل	له اصل	له کتاب	سعد بن ابی خلف	۶۳
له اصل	له اصل	له کتاب	سعید بن عبدالرحمن	۶۴
له اصل	له اصل	له کتاب	سعید بن یسار	۶۵
له اصل	له اصل	له کتاب	سعید بن غزوان	۶۶
له اصل	له اصل	له کتاب	سفیان بن صالح	۶۷
له اصل	له اصل	له کتاب	سعدان بن مسلم	۶۸
له اصل	له اصل	له کتاب	سعید بن مسلمہ کوفی	۶۹
له اصل	له اصل	له کتاب	شعیب بن اعین	۷۰
له اصل	له اصل	له کتاب	شہاب بن عبدربہ	۷۱
له اصل	له اصل	له کتاب	شعیب العفرقوی	۷۲
له اصل	له اصل	له کتاب	صالح بن رزین الکوفی	۷۳
-	-	له اصل	عبداللہ بن ہیشم	۷۴
-	-	له اصل	عبداللہ بن سلیمان الصیرفی	۷۵
-	له اصل	له کتب	علی بن ابی حمزہ بطائنی	۷۶
له اصل	له اصل	له کتب	علی بن اسباط کوفی	۷۷
له اصل	له اصل	له کتب	علی بن رثاب	۷۸
-	له کتاب	له اصل	مروک بن عبید	۷۹
له اصل	له اصل	له کتاب	وہب بن عبدالہ	۸۰
-	له اصل	له کتاب	ہشام بن الحکم	۸۱

معالم العلماء	فهرست شیخ طوسی	رجال نجاشی	اصحاب اصول	ردیف
له اصل	له اصل	له کتاب	هشام بن سالم	۸۲
-	له اصل	له اصل	ابو محمد الخزاز	۸۳

۴ - اهمیت اصول اربعماه:

اصول روایی اولیه - به ویژه «اصول اربعماه» - از اهمیت خاصی در حدیث شیعه برخوردار است. و این فهرست به دلیل امتیازاتی است که این اصول نسبت به سایر کتب حدیثی داشته است. چنانکه دقت در اظهارات بزرگان شیعه خصوصاً علمای متأخر بازگو کننده همین امتیاز است.

شیخ بهایی در کتاب مشرق الشمسین متذکر می شود که: "از علائم صحت روایت در نزد قدما وجود حدیث در شماری از اصول مشهور اربعماه یا درج مکرر آن در یک یا دو اصل آن - با طرق و سندهای مختلف - یا حداقل وجود آن در یکی از اصول متعلق به اصحاب اجماع بوده است^۱". و سپس یاد آور می شود: "مشایخ ما گفته اند که از سیره صاحبان این اصول، یکی آن بود که چون حدیثی از یکی از امامان می شنیدند به ثبت آن در اصول خود اقدام می کردند تا مبادا فراموشی و نسیان نسبت به تمام یا قسمتی از حدیث پدید آید"^۲.

میرداماد نیز در الرواشح السماویه می نویسد: "از عادت و روش اصحاب اصول یکی آن بود که هر گاه حدیثی را می شنیدند بدون تأخیر به ثبت آن اقدام می کردند"^۳ و در جای دیگر نتیجه گیری می کند که: "باید دانست که اخذ حدیث از اصول صحیح و مورد اطمینان یکی از ارکان صحت روایت است"^۴.

مرحوم شیخ آغازبزرگ تهرانی در مقدمه ای که بر معرفی اصول نگاشته متذکر می شود: "از امور واضح و مسلم است که احتمال خطا و اشتباه و سهو و نسیان و غیره در اصلی که بدون واسطه و یا حداکثر با یک واسطه از سخنان امام (ع) فراهم شده است، به مراتب کم تر است از کتابی که، خود منقول از کتب دیگر می باشد. زیرا در هر مرتبه که نقل سخن، از کتابی به کتاب دیگر، صورت می پذیرد، احتمال درج مطالب مازاد بر اصل محتوای کتاب، وجود خواهد داشت. بنابراین اطمینان به اینکه الفاظ مندرج در اصول روایی، همان الفاظ امام (ع) باشد، به مراتب بیش تر است از الفاظ کتب و مصنفاتی که

۱. تهرانی، شیخ آغازبزرگ، الذریعه ج ۲ ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

۲. همان مأخذ و همان صفحه

۳. میرداماد، الرواشح السماویه قم، کتابخانه آیت اله مرعشی نجفی ص ۹۸.

۴. همان مأخذ ص ۹۹.

خود از این اصول پدید آمده است. لذا اگر مؤلف اصل از راویان معتمد و واجد شرایط قبول روایت باشد، در این صورت حدیث او ضرورتاً حجت واقع شده و در معیار قدما به عنوان حدیث صحیح تلقی خواهد شد^۱.

شیخ آغابزرگ پس از درج سخنانی از بزرگان شیعه به عنوان شاهد کلام، به سخن خود چنین ادامه می‌دهد: "در مورد سایر کتب، زمانی به صحت مندرجاتش حکم می‌گردد که کلیه احتمالاتی که مخل به صدور روایات آن معصوم است، دفع گردد و باید گفت: علمای شیعه در حکم به صحت یک روایت، صرفاً اکتفا به وجود آن روایت در یک کتاب حدیثی یا حسن عقیده مؤلف آن نمی‌کنند. اما کتابی که از اصول اولیه باشد، این کتاب در مقایسه با سایر کتب می‌تواند از جهاتی چون: اطمینان قوی در صدور از معصوم (ع)، نزدیکی به حجت و اعتبار و در نتیجه حکم به صحت مندرجاتش از دیگر کتب امتیاز یابد^۲. شیخ آغابزرگ همچنین می‌نویسد: "امتیازی که برای اصول نسبت به کتب حدیثی پدید آمد به مزیت خاصی - از حیث عمل صاحبان آن - ارتباط پیدا می‌کند که آن دقت در ثبت و ضبط دقیق و فی المجلس روایات می‌باشد. از این رو اصحاب اصول غالباً مورد ستایش امامان (ع) واقع شدند. بنابراین باید قول علمای رجال را از الفاظ مدح به شمار آوریم آن‌گاه که در ترجمه یکی از اصحاب اصول می‌گویند: "ان له اصلاً". زیرا این تعبیر به مزایای خاصی در مورد صاحب اصل - از حیث ضبط حدیث، حفظ و نگهداری نسخه از عوامل خطا و نسیان، پرهیز او از اختلاط و اشتباه و از همه مهم‌تر آمادگی او در اخذ حدیث با عین الفاظ از سرچشمه اصلی آن - دلالت می‌کند^۳.

و نیز در اهمیت اصول اربعماه باید گفت: از سخنان بعضی از بزرگان برمی‌آید که این اصول در نزد قدمای اصحاب به عنوان مأخذ اصلی و مرجع حقیقی روایات اهل بیت و نیز تکیه‌گاه آنان در بیان مسائل و صدور فتوی بوده است. در این مورد شهید ثانی در شرح درایه می‌نویسد: "استقرامرالمتقدمین علی اربع مائة مصنف لاربع مائة مصنف

۱. تهرانی، شیخ آغابزرگ، الذریعه ج ۲ ص ۱۲۶ و ۱۲۵.

۲. همان مأخذ و همان صفحه ۳. همان مأخذ و همان صفحه

سموها اصولاً فکان علیهما اعتمادهم^۱. و نزدیک به همین سخن از میرداماد نقل شده است آن جا که پس از اشاره به کثرت مؤلفان شیعه در باران امام ششم (ع) می نویسد: "اما آنچه از ناحیه بزرگان به عنوان اسناد معتبر و تکیه گاه مراجعات قرار گرفت این اصول چهار صدگانه بود"^۲.

در این جا باید متذکر شد که: بحث در مورد اهمیت «اصول اربعماه» لزوماً به معنای اصرار در صحت تمام مندرجات این اصول - چنانکه برخی از اخباریون پنداشته‌اند - نیست. به عقیده بعضی از محققان: "از کلمات محمد امین استرآبادی (متوفی ۱۰۳۳) برمی آید که او معتقد به صدور قاطع جمیع روایات اصول از ناحیه امامان (ع) بوده است. او همچنین معتقد بود یگانه مصدر در شناخت عقاید و احکام اسلامی، روایات همین اصول است. به این دلیل که، اولاً: مندرجات این اصول توسط امامان به ویژه صادقین (ع) به شاگردان خود املا و به حفظ آن توصیه شده، ثانیاً: این اصول به طور مکرر مورد عرضه امامان قرار گرفته، ثالثاً: به دلیل استنساخ وسیع و مکرر این اصول دخل و تصرف در آن‌ها غیر ممکن گشته و رابعاً: مواد اصلی کتب اربعه شیعه عبارت از محتوای همین اصول بوده است"^۳.

نزدیک به سخنان فوق در عقاید شیخ حرّعاملی وجود دارد. او در خاتمه کتاب «وسائل الشیعه» نخست به ذکر اقوال دانشمندان شیعه در توثیق اصول اربعماه پرداخته و سپس در فایده نهم بدون آنکه نامی از این اصول ببرد به صورت کلی می نویسد: "ما مطمئنیم که به صورت ثابت اصول صحیحی وجود داشته که با امر و اشاره امامان (ع) مرجع رجوع شیعیان بوده است، و نویسندگان کتب اربعه و دیگر محدثان با استطاعت علمی خود قادر به تشخیص اصول صحیح از غیر آن بوده‌اند. از طرف دیگر، این اصول - بدون آنکه امری را مشتبه سازد - از دیگر اصول متمایز بوده و این بزرگان می دانسته‌اند با فرض برخورداری از قدرت تحصیل احکام شرعی که توأم با قطع و یقین باشد، عمل به غیر این اصول جوازی ندارد. ما همچنین اطمینان داریم که این بزرگان در تشخیص خود قصوری نکرده‌اند و اگر اهل قصور و اشتباه بودند، بر صحت احادیث کتب خویش،

۱. شهید ثانی، الدرایه فی مصطلح الروایه ص ۱۷.

۲. میرداماد، الرواشح السماویه ۹۸.

۳. ایقان کوهلبرگ، مقاله اصول اربعماه ص ۱۳۹.

شهادت نمی‌دادند. و وقتی از ملاحظه حال صاحبان کتب تاریخ و سیره روشن می‌شود که آنان - با فرض تمکن از نقل از کتب مورد اعتماد - از کتب غیر معتمد استفاده نمی‌کرده‌اند، در مورد رئیس محدثان یعنی شیخ صدوق، ثقة الاسلام ابو جعفر کلینی و شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی چه تصویری می‌توان داشت؟^۱

اما آشکارا معلوم است که در سخنان استرآبادی و شیخ حرّعاملی ادعاهایی وجود دارد که اثبات آن‌ها دشوار و بلکه غیرممکن به نظر می‌رسد، خصوصاً این دعاوی از ناحیه علمای اصولی مشرب سخت مورد انتقاد واقع شده است. زیرا از انحراف فکری و عقیدتی پاره‌ای از اصحاب اصول که بگذریم^۲، در انحصار ماده کتب اربعه از «اصول اربعمه» نیز جای تردید وجود دارد. و در این مورد فقیه اصولی مرحوم وحید بهبهانی به استناد سخن شیخ صدوق در مقدمه «من لایحضره الفقیه» - آن‌جا که می‌نویسد: احادیث این کتاب برگرفته از اصول و مصنّفاتی است که تکیه‌گاه دانشمندان است. - نتیجه‌گیری می‌کند که: «ماده اصلی این کتاب (من لایحضره الفقیه) و دیگر کتب اربعه شیعه انحصاری در اصول اربعمه ندارد بلکه تصانیف دیگر نیز در اختیار این محدثان بوده است»^۳.

در توضیح سخن فوق باید گفت: به طوری که از سیره شیخ صدوق برمی‌آید وی در بسیاری از موارد نام مؤلف را در صدر سند می‌آورد ولی اغلب آنان خود صاحب اصل نبوده‌اند. شیخ طوسی نیز در کتاب تهذیب از هر کتابی که حدیث را نقل می‌کند، نام مؤلف را در صدر سند می‌آورد. از جمله او به‌طور مکرر از کتب محمد بن علی بن محبوب، احمد بن ابی عبدالله برقی، علی بن حسن بن فضال، ابو جعفر محمد بن خالد برقی، سعد بن عبدالله اشعری و ... نقل حدیث دارد با آنکه هیچ‌کدام از این افراد از اصحاب اصول نبوده‌اند. گرچه می‌توان گفت کتب این عده در جای خود از اصول اولیه ترتیب یافته است. بنابراین در مورد بخشی از روایات کتب اربعه، در این مطلب تردیدی وجود ندارد که محدثان ثلاثه از طریق کتب دیگر با اصول اولیه در تماس بوده‌اند. در

۱. حرّعاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۹۶

۲. شیخ طوسی در مقدمه فهرست می‌نویسد: «آن کثیراً» من مصنّفی اصحابنا و اصحاب الاصول یتحلون المذاهب الفاسده و ان کانت کتبهم معتمده.

۳. ایقان کوهلیبرگ مقاله اصول اربعمه ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

این مورد به زودی شواهد دیگری از نظر خواهد گذشت.

نکته دیگر در نقض عقاید اخباریون به مسئله صحت این اصول و وثاقت صاحبان آن باز می‌گردد. در این مورد باید گفت: در بین اصحاب اصول، رجال بدنام و مطعون نیز وجود داشته است هر چند که اکثر آنان از افراد موثق و خوشنام بوده‌اند. لذا نمی‌توان در مورد صحت محتوای اصول یا وثاقت نویسندگان آن غلو ورزید، خصوصاً آنکه نمی‌توان دسیسه چینی غلات نسبت به محتوای بعضی از اصول را مورد تردید قرار داد. در این مورد آیت‌اله خویی به مناسبتی می‌نویسد: "اصحاب اصول و کتب روایی، همگی موثق و عادل نبوده‌اند که در مورد آنان احتمال جعل و دروغ نرود و اگر تصور کنیم صاحب اصل از جعل و دروغ مبرا بوده است، باز در مورد او احتمال سهو و نسیان منتفی نیست.^۱ آیت‌اله خویی پس از این سخن به ذکر مثال‌هایی مبادرت می‌ورزد که وقوع پاره‌ای از خطا و اشتباه را در مورد محتوای اصول اولیه نشان می‌دهد."^۲

۵- عصر پیدایش «اصول اربعماه»:

مطلب دیگر در مورد «اصول اربعماه» مربوط به عصر پیدایش این اصول است در این مورد نیز بین صاحب نظران اختلاف نظر وجود دارد و ملاحظه آراء آنان نشان می‌دهد «اصول اربعماه» در یکی از سه زمان زیر تکوین یافته است:

الف - دوران علی (ع) تا عصر امام حسن عسکری (ع): در این مورد قبلاً نظر شیخ مفید گذشت که گفته بود: "علمای امامیه در فاصله زندگی امیرالمؤمنین (ع) تا عهد امام حسن عسکری (ع) چهار صد کتاب تصنیف نمودند که اصول نامیده می‌شد." علاوه بر آن، این نظر مورد قبول ابن شهر آشوب، شیخ آغابزرگ و سید محسن امین می‌باشد.

ب - عصر امام جعفر صادق (ع): این عقیده از اظهارات طبرسی در اعلام الوری محقق حلی در معتبر، شهید اول در ذکری، میرداماد در الرواشح السماویه و شیخ بهایی در وجیزه به دست می‌آید و این دانشمندان معتقدند که نویسندگان اصول اربعماه از شاگردان امام صادق (ع) بوده و این اصول را از جواب‌های سؤالات خود در محضر آن حضرت فراهم کرده‌اند. چنانکه محقق حلی و شهید اول گفته‌اند: "کتب اوصنف من

۲. همان مأخذ ج ۱ ص ۲۳ و ۲۴.

۱. معجم الرجال ج ۱ ص ۲۳.

اجوبة الامام الصادق اربع مائة مصنف سموها اصولاً.

ج - عهد امام باقر تا امام کاظم (ع): و این عقیده از بررسی احوال شاگردان این سه امام (ع) و به عبارت دیگر عصر متصل به حیات امام صادق (ع) به دست می آید.^۱ چنانکه در بحث‌های گذشته نیز این مطلب مورد اشاره قرار گرفت. ضمناً بعضی از دانشمندان همچون شهید ثانی، در عین اشاره به «اصول اربعماه» عصر و زمان خاصی را در پیدایش این اصول مشخص نکرده‌اند.

جهت تحقیق بیش تر درباره عصر پیدایش اصول چهارصدگانه متذکر می شویم صرف نظر از بررسی بقایای اصولی که تا زمان ما باقی مانده است، اظهارات دانشمندان در این باره بیش تر مایه در حدس و تخمین دارد تا سند و ماخذی مشخص. و دلیل آن روشن نبودن نام و نشان این چهارصد نفر (به طور دقیق) و مجهول بودن موالید و فیات آنان می باشد اما از نظر تئوری، نظرات فوق به نوعی با یکدیگر قابل جمع است. زیرا اگر اصل را به معنای کتابی در نظر گیریم که روایات آن از معصوم یا صاحب او شنیده و گردآوری شده باشد، طبیعتاً در عصر هر یک از امامان امکان پیدایش چنین مجموعه‌هایی وجود داشته است. اما از نظر واقعیت، دوران امام باقر و امام صادق با عصر هیچ یک از امامان - از نظر کثرت اصول و مصنفات - قابل مقایسه نمی باشد. از طرف دیگر اصول باقی مانده نیز نشان می دهد که این اصول جز در فاصله زندگانی امام پنجم تا امام هفتم (ع) به رشته تحریر درنیامده است و از این نظر، عقیده سوم از دیگر نظرات امتیاز پیدا می کند. منتهی حتی با فرض درستی سخن شیخ مفید، باز باید اذعان کنیم اکثر اصول اربعماه در زمان امام صادق (ع) و توسط شاگردان آن حضرت به رشته تحریر در آمد. چنانکه شیخ آغا بزرگ نیز در الذریعه به این نکته اشاره دارد. وی در عین تبعیت از نظر شیخ مفید می نویسد: "آنچه اجمالاً برای ما مشخص است، آن است که عصر پیدایش اصول - به جز تعدادی اندک - همان عصر امام صادق (ع) می باشد."^۲

۱. حسینی جلالی، دراسة حول الاصول الابعماه ص ۲۳

۲. تهرانی، شیخ آغا بزرگ، الذریعه ج ۲ ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

۶- از اصول اربعماء تا کتب اربعه، سخنی در سرنوشت اصول:

گرچه اصول اربعماء، در گذر ایام و روزگار از میان رفته و هم اکنون جز تعداد قلیلی از آن وجود ندارد، اما این مطلب از اهمیت این اصول به عنوان بخشی از مدارک کتب اربعه حدیث، ذره‌ای نمی‌کاهد. و به طوری که از قرائن برمی‌آید، این اصول به طور مستقیم یا به واسطه کتب دیگر، در اختیار مؤلفین کتب اربعه قرار گرفته و آنان پس از طبقه‌بندی و تبویب احادیث اصول، کتب و جوامع حدیثی شیعه را به وجود آورده‌اند. شیخ صدوق در مقدمه من لایحضره الفقیه می‌نویسد: "آنچه در این کتاب آورده‌ام به نقل از کتب مشهوری است که تکیه‌گاه و مرجع دانشمندان است. از جمله: "کتاب حریر بن عبدالله سجستانی، کتاب عبیدالله بن علی حلبی، کتب علی بن مهزیار اهوازی، کتب حسین بن سعید، نوادر احمد بن محمد بن عیسی، کتاب رحمت سعد بن عبدالله اشعری، جامع استاد محمد بن الحسن بن احمد بن الولید، نوادر محمد بن ابی عمیر، محاسن برقی، رساله پدرم و دیگر اصول و مصنفاتی که طرق آن در فهرستی که از کتب مرویه خود از مشایخ و گذشتگانم فراهم کرده‌ام، وجود دارد".^۱

به همین ترتیب از عبارت شیخ طوسی در ابتدای مشیخه تهذیب برمی‌آید که تعداد قابل توجهی از این اصول در اختیار این دانشمند قرار داشته و او در تألیف تهذیب و استبصار از آن‌ها سود جسته است او می‌نویسد: "واقصرنا من ایراد الخبر علی الابتداء بذكر المصنف الذی اخذنا الخبر من کتابه اوصاحب الاصل الذی اخذنا الحدیث من اصله".^۲ علاوه بر آن شیخ طوسی در تألیف کتب حدیثی خود، کتاب‌های بزرگانی چون فضل بن شاذان، یونس بن عبدالرحمن، حسن بن محبوب، نصر بن سويد، محمد بن ابی عمیر، حسین بن سعید، زرعه بن محمد و علی بن مهزیار را در اختیار داشته و این بزرگان اکثراً با اصحاب اصول قریب العهد بوده‌اند. به این ترتیب چنانکه گفتیم کتب اربعه به طور مستقیم یا غیر مستقیم از مطاوی اصول اربعماء فراهم شده است.

شهید ثانی در کتاب درایه می‌نویسد: "کار متقدمان از علمای شیعه در رجوع به منابع، به چهارصد کتاب تمرکز یافته بود که آن‌ها را اصول نامیده و به مندرجات آن اعتماد

۱. شیخ صدوق، من لایحضره .. ج ۱ ص ۴ و ۵.

۲. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام ج ۱۰ مشیخه ص ۴.

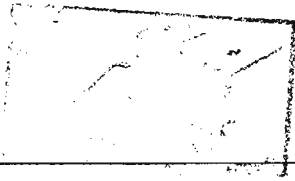
داشتند. این امر ادامه داشت تا اینکه معظم آن‌ها به تدریج از بین رفت. اما جماعتی از محدثان این اصول را در کتبی تلخیص نمودند که از نظر دسترسی قابلیت بهتری داشته باشد. و بهترین کتبی که از این اصول فراهم آمد عبارت از کتاب کافی از کلینی و تهذیب از شیخ طوسی بود به گونه‌ای که استفاده از یکی، استفاده از دیگری را مرتفع نمی‌سازد زیرا در کتاب اول، همه رشته‌های دینی از عقاید و احکام مورد بحث واقع شده و کتاب دوم اختصاص به احادیث احکام دارد. اما کتاب استبصار تلخیص و اخص از تهذیب است و با وجود تهذیب امکان بی‌نیازی از استبصار وجود دارد. کتاب من لایحضره الفقیه نیز کتاب بسیار خوبی است الا اینکه احادیث آن معمولاً در دو کتاب کافی و تهذیب وجود دارد^۱.

به گفته محقق ارجمند شیخ آغا بزرگ تهرانی: "بعد از آنکه اکثر روایات این اصول در کتب اربعه حدیثی به طور منقح و به گونه مبوب درج گردید، از رغبت علما در استنساخ اصول کاسته شد. چراکه به دلیل عدم تبویب روایات مندرج در اصول، استفاده از آن‌ها با دشواری همراه بود. به این ترتیب به تدریج این اصول در معرض فراموشی قرار گرفت. اما نخستین حادثه‌ای که منجر به از بین رفتن تعدادی از این اصول گردید، جریان آتش سوزی کتابخانه کرخ بغداد بود. این حادثه در سال ۴۴۸ هجری و همزمان با ورود طغرل بیک سلجوقی اتفاق افتاد و این اندکی پس از آن بود که دو کتاب تهذیب و استبصار با تکیه بر این اصول تألیف یافته بود^۲". در عین حال از اظهارات محمد بن ادریس حلی در بخش مستطرفات سرائر، سیدرضی الدین علی بن طاووس در کشف المحجبه، شهید در ذکری و کفعمی در مصباح برمی آید که تعدادی از این اصول تا زمان این بزرگان موجود بوده و مورد استفاده آنان واقع شده است^۳. به عنوان مثال ابن ادریس در بخش مستطرفات سرائر از کتب بعضی از اصحاب ائمه (ع) از جمله: موسی بن بکر، معاویه بن عمار، احمد بن محمد بن ابی نصر، ابان بن تغلب، جمیل بن دراج، ابو عبدالله سیاری، حسن بن محبوب، عبدالله بن بکیر بن اعین به نقل روایت پرداخته و سید بن طاووس نیز در آثار خود به گونه‌های مختلف از اصول موجود تا عصر خود استفاده و

۱. شهید ثانی، الدرایه ص ۱۷.

۲. تهرانی، شیخ آغا بزرگ، الذریعه ج ۲ ص ۱۳۴.

۳. حرّ عاملی، وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۷۴ و ۷۵.



نقل حدیث می‌کند. وی در مواردی بدون مشخص کردن صاحب اصل اجمالاً می‌گوید: "وجدت فی اصل" و در مواردی نیز از اصلی با انتساب به صاحب آن یاد می‌کند. چنانکه از اصول ربیع بن محمد اصم یا عبدالله بن علی حلبی به این صورت استفاده کرده است. در مواردی هم به کتابی مراجعه می‌کند که گرچه خود از جمله اصول نبوده، لکن بدون تردید فراهم شده از اصول بوده است که از جمله می‌توان به مشیخه حسن بن محبوب اشاره کرد.^۱

اما تا آن جا که به دانشمندان متأخر مربوط می‌شود می‌توان از علامه مجلسی در بحار الانوار، شیخ حرعاملی در کتاب اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات و میرزا حسین نوری در مستدرک الوسائل نام برد و این عده از کتبی که به عنوان بقایای اصول اربعمه مشهور است یاد نموده و استفاده کرده‌اند. شیخ حرعاملی گرچه در تألیف «وسائل الشیعه» از اصول مزبور استفاده نکرده است، مع هذا تصریح می‌کند که در تطبیقی که وی در مورد احادیث چهارده کتاب از اصول اولیه با محتوای کتاب کافی و دیگر کتب حدیثی انجام داده است، اکثر احادیث موجود در اصول را در مجامع حدیثی یافته و به جز دو حدیث منکر، با مطلب ناپسند دیگری برخورد نکرده است. به عقیده این دانشمند، این دو حدیث نیز احتمالاً بر سبیل تقیه از امام (ع) صادر شده است.^۲ شرح پیش‌تر این مطلب در بحث بعد از نظر خواهد گذشت.

۷- اصول موجود تا عصر ما:

به گفته ارباب تحقیق از اصول روایی شیعه، شانزده اصل باقی مانده است که علاوه بر وجود به صورت نسخه خطی، این اصول در سال ۱۳۷۱ هـ ق در مطبعه حیدزی تهران به اهتمام شیخ حسن مصطفوی تحت عنوان «الاصول الستة عشر»، به چاپ رسیده است. اما قبل از اینکه بخواهیم در مورد نسخ خطی این اصول و شناسایی اجمالی آن‌ها توضیح دهیم، متذکر می‌شویم که در حفظ و انتقال این اصول تا عصر ما دو نفر از شخصیت‌های

۱. ایقان کوهلیبرگ، مقاله اصول اربعمه ص ۱۳۵ و ۱۳۶.

۲. مقاله اصول اربعمه، تألیف ایقان کوهلیبرگ، مقاله اصول اربعمه ص ۱۳۵ و ۱۳۶. مصطفوی حسن الاصول الستة عشر، تهران، چاپخانه حیدری ص ۱۷۰، حسینی، دراسة حول الاصول الاربعه ص ۳۱.

شیعه، بیش از دیگران نقش داشته‌اند که یکی از آن‌ها در طبقه متقدمین و دیگری در حلقه متأخرین است.

اما نسبت به متقدمین باید از ابو محمد هارون بن موسی معروف به تلعبیری یاد نمود که این اصول در اختیار او بوده و از وی تا صاحبان اصول سند متصل وجود دارد. تلعبیری از علمای بزرگ شیعه در قرن چهارم هجری و متوفی ۳۸۵ است. او استاد رجالی بزرگ شیعه، ابو العباس نجاشی است که خود متخصص در شناخت کتب و نسخه‌های حدیثی بوده است. نجاشی ضمن ستایش فراوان از تلعبیری متذکر می‌شود که با فرزند او موسوم به ابو جعفر از محضر این دانشمند استفاده کرده و سماع و قرائت طالبان علوم را از وی مشاهده کرده است.^۱

به همین ترتیب تلعبیری با یک واسطه از مشایخ طوسی است و شیخ طوسی پس از توثیق و تجلیل وی از او به عنوان فردی «واسع الروایه» نام می‌برد و درباره او می‌نویسد: «روی جمیع الاصول والمصنّفات»^۲ و احتمالاً منظور شیخ، اصول و مصنفاتی است که در عصر تلعبیری موجود بوده است.

اما از شخصیت متأخر باید از مجلسی دوم صاحب کتاب بحار الانوار نام برد که به حق احیاگر و مروج بسیاری از مؤلفات شیعه منجمله اصول مورد بحث می‌باشد و دانش و فضل وی مشخص‌تر از آن است که به توصیف نیاز داشته باشد. و به طوری که جلد اول بحار الانوار نشان می‌دهد مرحوم مجلسی در معرفی بخشی از مصادر بحار، سیزده کتاب از اصول اولیه را نامبرده و به توثیق آن اقدام می‌کند.

باید گفت که از این اصول نسخ خطی متعددی وجود دارد که مهم‌ترین آن به فرار زیر است:

اولین نسخه خطی از اصول فوق نسخه خطی دانشگاه تهران و با رقم ۹۶۲ بوده که خود شامل سیزده اصل به شرح زیر می‌باشد:

۱ - اصل زید زراد

۲ - اصل ابوسعید عبّاد عصفری

۱. نجاشی، رجال به رقم ۱۱۸۴.

۲. طوسی، رجال ص ۵۱۶ مجلسی بحار الانوار ج ۱ ص ۲۳ و ۴۳.

- ۳- اصل عاصم بن حمید
 - ۴- اصل زیدنرسی
 - ۵- اصل جعفر بن محمد بن شریح حضرمی
 - ۶- اصل محمد بن مثنی الحضرمی
 - ۷- اصل عبدالملک بن حکیم
 - ۸- اصل مثنی الولید الحنات
 - ۹- اصل خلادالسندی
 - ۱۰- اصل حسین بن عثمان
 - ۱۱- اصل عبدالله بن یحیی الکاهلی
 - ۱۲- اصل سلام بن ابی عمره
 - ۱۳- اصل مختصر النوادر علی بن اسباط
- دومین نسخه خطی از اصول فوق، عبارت از نسخه دانشکده حقوق دانشگاه تهران با رقم ۱۸۲ است که علاوه بر اصول سیزده گانه فوق، شامل کتاب درست بن ابی منصور، کتاب دیات ظریف بن ناصح، کتاب محمد بن جعفر القرشی و نیز قصیده‌ای منسوب به حسین بن علی (ع) می‌باشد.
- سومین مجموعه از این اصول عبارت از نسخه متعلق به محمد علی یعقوبی در نجف اشرف است که شامل مندرجات نسخه ۹۶۲ دانشگاه تهران همراه با اصل علاء بن رزین القلاء و کتاب زهد حسین بن سعید اهوازی است. این اصول ضمناً توسط شیخ شیر محمد جورقانی همدانی نجفی و استاد محمد جلالی حسینی نویسنده «دراسة حول الاصول الاربعماه» مورد استنساخ قرار گرفته و تعدادی از آن پس از بازنویسی توسط شیخ محمد سماوی، با رقم ۶۲۹ در کتابخانه عمومی آیت اله حکیم در نجف اشرف نگهداری می‌شود.^۱ و بالاخره چنانکه گذشت این اصول به اهتمام شیخ حسن مصطفوی و تحت عنوان: «الاصول الستة عشر» به چاپ رسیده و محتوای آن عبارت از اصول موجود در نسخه ۹۶۲ دانشگاه تهران، کتاب دیات ظریف بن ناصح، مختصر اصل علاء بن رزین و نسخه درست بن منصور است. پس از آشنایی کلی با اصول موجود تا

۱. حسینی جلالی، دراسة حول الاصول الاربعماه ص ۳۰.

این عصر، اینک به شناسایی اجمالی هر یک از این اصول اقدام می‌کنیم. یادآور می‌شویم که در نگارش این قسمت، علاوه بر کتاب‌های نجاشی، شیخ طوسی و الذریعه از مقاله «اصول اربعماه» تألیف ایقان کوهلبرگ، «دراسة حول الاصول الاربعماه» محمد حسین حسینی جلالی، قسمت مصادر بحارالانوار و جلد سوم مستدرک الوسائل استفاده شده است.

۱-۷- اصل زیدزاد:

به گفته نجاشی و شیخ طوسی زیدزاد از راویان امام صادق (ع) بوده است. نجاشی تصریح می‌کند که او دارای کتابی است که سند آن تا او چنین است: محمد بن محمد بن نعمان عن جعفر بن محمد عن علی بن حسین بن موسی، عن علی بن ابراهیم بن هاشم، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن ابن ابی عمیر عن زیدزاد. اما شیخ طوسی به او و زیدنرسی دو اصل نسبت می‌دهد بدون آنکه سندی از خود تا این دو نفر ذکر نماید، علاوه بر آن متذکر می‌شود که: "محمد بن علی بن حسین بن بابویه این دو اصل را روایت نکرده و در فهرست خود یادآور شده است که استاد او محمد بن حسن بن الولید ضمن عدم روایت این دو کتاب معتقد بود که این دو اصل به همراه کتاب خالد بن سدیر از موضوعاتی است که توسط محمد بن موسی همدانی جعل شده است".

علامه مجلسی پس از ذکر سخنان شیخ طوسی از قول ابن الغضائری می‌نویسد که: "ابوجعفر ابن الولید در این تشخیص خود اشتباه کرده است زیرا من دیده‌ام که سند این دو کتاب با سماع و قرائت به ابن ابی عمیر می‌رسد." سپس علامه می‌نویسد: "گرچه علمای رجال زیدزاد و زیدنرسی را توثیق نکرده‌اند لکن اعتماد و اخذ حدیث محدثان بزرگ از این دو کتاب - خصوصاً صدوق در کتاب معانی الاخبار و کتب دیگر و روایت ابن ابی عمیر از او و بر شمردن شیخ طوسی این دو کتاب را در زمره اصول اولیه، شاید از اعتماد به این دو کتاب کفایت نماید. با امعان نظر به اینکه ما این دو اصل را از یک نسخه تصحیح شده قدیمی گرفته‌ایم که به خط شیخ منصور بن حسن آبی بوده است و او این دو اصل را از خط شیخ عالی قدر محمد بن حسن قمی گرفته و تاریخ کتابت آن در سال ۳۷۴ بوده و ضمناً این عالم متذکر شده است که او این اصول و سایر آن را به خط شیخ

بزرگوار هارون بن موسی تلعکبری دیده و روایت کرده است. به طوری که در اول کتاب زید زراد آمده است: حدیثنا ابو محمد هارون بن موسی تلعکبری، عن ابی علی محمد بن همام، عن حمید بن زیاد، عن ابی العباس عبیدالله بن احمد بن نهبیک، عن ابن ابی عمیر، عن زید الزراد و ابن سند و سند کتاب زید نرسی - چنانکه خواهد آمد - غیر از سندی است که نجاشی ذکر کرده است.^۱

۲-۷- اصل زید نرسی:

به گفته نجاشی، زید نرسی از اصحاب امام ششم و هفتم بوده و کتابی داشته است که سند آن از نجاشی تا ابن ابی عمیر چنین است:

احمد بن علی بن نوح، عن محمد بن احمد صفوانی، عن علی بن ابراهیم، عن ابراهیم بن هاشم، عن ابن ابی عمیر، عن زید نرسی. لکن در آغاز نسخه‌ای که علامه مجلسی یافته است سند این کتاب به گونه دیگر درج شده است یعنی:

ابو محمد هارون بن موسی تلعکبری، ابو العباس احمد بن محمد بن سعید همدانی، جعفر بن عبدالله علوی، محمد بن ابی عمیر، زید نرسی. ضمناً علامه متذکر می‌شود که شیخ طوسی در تهذیب و کتب دیگر خود از او نقل روایت دارد چنانکه کلینی نیز در دو موضع از کتاب خود که سند روایات به ابن ابی عمیر می‌رسد (باب تقبیل و کتاب صوم) از زید نرسی روایاتی نقل کرده است.

چنانکه ملاحظه می‌شود مرحوم علامه مجلسی در مجموع قائل به توثیق اصول زید زراد و زید نرسی است. میرزا حسین نوری نیز در مستدرک الوسائل خود در شمار معتقدان به اصالت این دو اصل قرار دارد^۲ در صورتی که در طبقه متقدمین ابن الولید و شاگرد وی شیخ صدوق از روایت این دو اصل خودداری کرده‌اند. در این مورد استاد جلالی معتقد است که: احتمالاً علت تکذیب ابن الولید نسبت به این اصول، وجود احادیث منکر و دور از عقل در این دو کتاب بوده است. چنانکه در کتاب زید نرسی حدیث شماره سی دلالت بر جسمانیت الهی و حدیث چهل و نه خلاف ضرورت عقل

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱ ص ۴۳، نوری میرزا حسین نوری مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۲۹۶.

۲. مأخذ اخیر ج ۳ ص ۲۹۸.

است و شاید منظور شیخ حرّعاملی نیز که گفته است: "او دو حدیث در این اصول مشاهده کرده که احتمالاً بر سبیل تقیه صادر شده است"، همین دو مورد بوده است.^۱ لکن استاد محمد باقر بهبودی در معرفه الحدیث به نکته ارجمندی اشاره می‌کند که کم‌تر به آن توجه شده است و آن اینکه: "ابوجعفر محمد بن احمد بن الولید از مشایخ ناقد و با بصیرت شیعه بوده است. او در قم - از نظر تحقیق و نقد و بررسی و شناخت نسخ صحیح از نسخ جعلی و تمیز ضعفا از موثقین - موقعیتی نظیر موقعیت غضائری بزرگ در بغداد داشته است. بنابراین او از بررسی بعضی از نسخ متداول در عصر خود متوجه شد که در آن‌ها جعل و دستبرد صورت گرفته و عامل آن ابوجعفر محمد بن موسی بن عیسی سمان بوده، لذا به تکذیب و استقاط همه روایات آن اقدام نمود...^۲

بنابراین در یک جمع بندی در مورد اصول زید زرادو زید نرسی باید گفت چنانکه برخی از دانشمندان نیز معتقدند که "جرح بر تعدیل مقدم است"^۳، نمی‌توان به اصالت این دو اصل و صحت انتساب آن‌ها به صاحبانش مطمئن بود و چنانکه علامه حلی در رجال خود متذکر می‌شود اجتناب حکم می‌کند که انسان از قبول روایات این دو کتاب خودداری ورزد.^۴

۳- ۷- کتاب عاصم بن حمید:

نجاشی پس از توثیق او با تعابیر ثقه، عین و صدوق وی را از راویان امام صادق (ع) دانسته و کتابی به او نسبت می‌دهد. نجاشی سپس طریق خود را تا عاصم به شرح زیر ذکر می‌نماید:

محمد بن جعفر عن احمد بن محمد بن سعید عن علی بن حسن بن فضال عن محمد بن عبد الحمید عن عاصم.

شیخ طوسی نیز در فهرست خود به رقم ۵۳۲ از کتاب او یاد کرده و دو طریق تا او نقل می‌کند. لکن در نسخه‌های موجود از کتاب عاصم که در اختیار علامه مجلسی نیز

۱. حسینی جلالی، دراسة حول الاصول الاربعماه ص ۳۶.

۲. بهبودی، محمد باقر، معرفه الحدیث ۲۵۲. ۳. قاسمی، قواعد التحدیث ص ۱۸۸.

۴. علامه حلی، رجال ج ۲ ص ۲۲۲، نوری، مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۲۹۷.

قرار داشته است. دو سلسله سند مغایر با سلسله اسناد نجاشی و شیخ طوسی دیده می‌شود. و این خود حکایت از تعدد طرق کتاب عاصم دارد. اما این دو طریق عبارتند از:

الف - ابوالحسن محمد بن حسن بن حسین بن ایوب قمی از تلعبیری از ابوعلی محمد بن همام بن سهیل کاتب از حمید بن زیاد بن هوا را در سال ۳۰۹، از عبدالله بن احمد بن نهیک از مساور و سلمه، از عاصم بن حمید حناط.

ب - تلعبیری: ابوالقاسم جعفر بن محمد بن ابراهیم علوی از ابن نهیک از مساور و سلمه از عاصم.

ضمناً با وجود اینکه عاصم از شاگردان امام صادق (ع) بوده است، لکن در کتاب موجود که شامل نود و هفت روایت است، به جز یک روایت که عاصم مستقیماً از امام صادق نقل می‌کند، بقیه روایات از طریق واسطه‌های دیگر از امام باقر و امام صادق نقل شده است و مهم‌ترین این واسطه‌ها عبارت از ابوبصیر و محمد بن مسلم می‌باشند.

۴- کتاب ابوسعید عباد عصفری:

نجاشی با رقم ۷۹۳ و شیخ طوسی با رقم ۵۳۰ در فهرست خود به ترجمه عباد عصفری مکنی به ابوسعید پرداخته و سند خود را تا صاحب کتاب بیان کرده‌اند که این سند با سندی که مجلسی در نسخه خود دیده است، برابری می‌کند و به شرح زیر است:

تلعبیری (در رجال نجاشی: ابوالحسن احمد بن محمد بن عمران) عن محمد بن همام عن ابوجعفر محمد بن احمد بن خاقان النهدی عن محمد بن علی مکنی به ابوسمینه عن عباد بن یوسف. اما نسبت به این سند باید یادآور شد که نجاشی از قول حسین بن عبیدالله غضائری می‌نویسد: "از مشایخ خود شنیدم که می‌گفتند: منظور از عباد همان عباد بن یعقوب است و راوی او یعنی ابوسمینه به خلق شخصیت او پرداخته است."^۱

با این توضیح عباد عصفری مجهول الهویه بوده و کتاب وی از درجه اعتبار ساقط می‌گردد. از این رو علامه مجلسی متذکر می‌شود که: "اخبار این کتاب صرفاً در مقام شاهد و تأیید مطالب دیگر، قابل نقل است"^۲. کتاب عباد شامل نوزده حدیث از امامان

۱. نجاشی، رجال به رقم ۷۹۳.

۲. مجلسی، بحارالانوار ج ۱ ص ۴۴.

شیعه خصوصاً امام صادق (ع) است. در این کتاب معمولاً به واسطه یک یا دو راوی احادیث به معصومان استناد پیدا کرده است. ضمن آنکه سه حدیث نیز به رسول خدا (ص) رفع شده است. ضمناً موضوع این احادیث، بیان خصوصیات و تعداد امامان است و در بعضی از این احادیث که در کافی هم به چشم می خورد، در مورد امامان به سیزده امام تصریح شده است. در پایان نسخه عباد آمده است: "این نسخه را منصور بن حسن بن حسین آبی در روز پنجشنبه (آخر شوال) و دو روز مانده به ذی القعدة سال ۳۷۴ هـ از اصل ابوالحسن محمد بن حسن بن حسین بن ایوب قمی استنساخ کرده است."

۵-۷- کتاب (اصل) جعفر بن محمد بن شریح حضرمی:

نظر به اینکه این اصل شامل صد و بیست و سه حدیث است، می توان آن را بزرگترین اصل روایی در بین اصول موجود دانست. احادیث این اصل معمولاً به واسطه یک یا دو راوی به صادقین (ع) اسناد پیدا می کند. در بیش از شصت روایت که در بخش های ابتدایی کتاب به چشم می خورد، روایات از طریق حمید بن شعیب و او از قول جابر بن بزید حفص از امام باقر (ع) درج شده است. در احادیث هشتاد و هفت الی صد و چهار نیز مؤلف کتاب به واسطه عبدالله بن طلحه نهدی از امام صادق (ع) به نقل حدیث پرداخته است. از مؤلف کتاب ترجمه ای در رجال نجاشی وجود ندارد. لکن در فهرست شیخ از وی و اثرش با عنوان «کتاب» یا دو سند شیخ طوسی تا مؤلف به صورت زیر درج شده است:

"تلعکبری عن ابن همام عن حمید عن احمد بن زید بن جعفر الازدی البزاز عن محمد بن امیه بن القاسم الحضرمی عن جعفر بن محمد بن شریح" و این سند با سند نسخه های موجود در دست مجلسی اختلاف چندانی ندارد جز آنکه به جای محمد بن امیه بن القاسم (قاسم)، محمد بن مثنی بن قاسم حضرمی به چشم می خورد.

۶-۷- اصل محمد بن المثنی الحضرمی:

نجاشی با رقم ۱۰۱۲ به توثیق او پرداخته و طریق خود را تا او ذکر می کند. مجلسی نیز با سندی متفاوت با سند نجاشی از اصل محمد بن المثنی الحضرمی یاد کرده است.

این سند چنین است:

تلعبیری عن محمد بن همام عن حمید بن زیاد عن احمد بن زید بن جعفر ازدی
عن محمد بن مثنی.

اما در بررسی این کتاب روشن می‌شود که بین این اصل و اصل قبلی (محمد بن جعفر بن شریح حضرمی) ارتباط مشخصی وجود دارد به این معنی که در سلسله سند قبل نیز محمد بن مثنی حضرمی وجود داشت و در مورد اصل محمد بن مثنی هم باید متذکر شد بنا به توضیحی که مؤلف کتاب در پایان حدیث پنجاه و چهار آورده است ابن شریح حضرمی مرجع تمام روایات ابن المثنی به جز روایات شماره پنجاه و سه و پنجاه و چهار، بوده است. ضمناً ابن شریح حضرمی نیز به واسطه ذریح محاربی روایات را از ناحیه امام صادق (ع) نقل می‌کند و در حدود یازده روایت از روایات کتاب نیز (رقم بیست و سه الی سی و چهار) از طریق ذریح و عمر بن حنظله از قول امام باقر (ع) نقل شده است.

۷-۷- اصل عبدالملک بن حکیم خثعمی کوفی:

نجاشی با رقم ۶۳۶ او را توثیق نموده و از روایان امام ششم و امام هفتم (ع) می‌داند سپس طریق خود را تا او نقل می‌کند که با طریق شیخ طوسی در فهرست (رقم ۴۷۴) اختلاف چندانی ندارد. مرحوم مجلسی نیز در بحارالانوار همان طریق شیخ طوسی را به صورت سند نسخه خود و به شرح زیر آورده است:

تلعبیری عن ابن عقده عن علی بن حسن بن فضال عن جعفر بن محمد بن حکیم
عن عبدالملک بن حکیم.

ضمناً این اصل مجموعه بسیار کوچکی از روایات را تشکیل داده و شامل شش حدیث می‌گردد که به واسطه یک یا دوراوی از حضرت علی (ع) و امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) روایت گردیده است.

۷-۸- اصل مثنی بن الولید الحنات:

نجاشی با رقم ۱۱۰۶ او را از روایان امام ششم (ع) دانسته و با ذکر وسائط خود،

کتابی به او نسبت می‌دهد. شیخ طوسی نیز از کتاب او یاد نموده و طریق خود را ذکر می‌کند. اما سند نسخه موجود به شرح زیر است:

تلعکبری عن، ابن عقده عن علی بن حسن بن فضال عن عباس بن عامر قصبانی عن مثنی بن الولید الحنط.

ضمناً این اصل حاوی بیست و سه حدیث از امام صادق (ع) است که به جز یک حدیث که مثنی به‌طور مستقیم از امام (ع) روایت کرده است، باقی احادیث با یک واسطه که معمولاً ابوبصیر است از امام (ع) روایت شده است.

۹-۷- اصل خلاد السندی یا سدی بزاز کوفی:

شیخ طوسی و نجاشی در ترجمه خلاد سندی کتابی به او نسبت داده و طریق خود را تا او ذکر می‌کنند. در هر دو طریق، سند به ابن ابی عمیر می‌رسد اما سند نسخه موجود که مرحوم مجلسی آن را آورده به شرح زیر است:

تلعکبری عن ابن عقده عن یحیی بن زکریا بن شیبان عن ابن ابی عمیر عن خلاد. ضمناً متذکر می‌شود که این اصل شامل هشت حدیث بوده که از بین آن‌ها احادیث یک و دو به صورت مستقیم از امام صادق (ع) روایت شده است.

۱۰-۷- اصل حسین بن عثمان بن شریک بن عدی العامری:

نجاشی این شخص را با رقم ۱۱۹ عنوان و توثیق نموده و سپس متذکر شده است که او از راویان امام ششم و هفتم می‌باشد. علاوه بر آن اضافه می‌کند که مشایخ ما او را از رجال ابو عبدالله (ع) دانسته‌اند. اما مورد کتاب او می‌نویسد: «له کتاب تختلف الروایة فیه فمناها: مارواه ابن ابی عمیر، اخبرنا اجازة محمد بن جعفر، عن احمد بن محمد، قال: حدثنا محمد بن مفضل بن ابراهیم، سنة خمس و ستین و مأتین، قال حدثنا محمد بن ابی عمیر، عن الحسین بن عثمان».

اما سند نسخه موجود کتاب که علامه مجلسی به ذکر آن پرداخته به شرح زیر است: تلعکبری عن ابن عقده عن جعفر بن عبدالله المحمدی عن ابن ابی عمیر عن حسین عن عثمان بن شریک.

در این اصل چهل و چهار حدیث وجود دارد که از بین آنها سه حدیث به صورت مستقیم از امام کاظم (ع) و بقیه آنها با واسطه یک یا دو راوی از امام باقر تا امام کاظم (علیهما السلام) روایت شده است. ضمناً به عقیده بعضی از محققان تعبیر: «تختلف الروایة فیہ» که در توصیف نجاشی دیده می‌شود دلیل عدم مراقبت در حفظ نسخه اصلی و وقوع زیاده و نقصان در آن است لذا در این موارد لازم است از احادیث کتاب احتراز گردد^۱.

۱۱- ۷- اصل عبدالله بن یحیی الکاهلی:

نجاشی و شیخ طوسی او را عنوان کرده و با ذکر طریق خود کتابی به او نسبت داده‌اند. نجاشی او را از راویان امام ششم و امام هفتم دانسته و متذکر می‌شود که عبدالله در نزد امام هفتم بسیار و جیه المنزله بود. شیخ طوسی و نجاشی هر کدام طریق خاصی را تا عبدالله بن یحیی الکاهلی ذکر کرده‌اند که هیچ کدام با سند نسخه موجود کاملاً برابری ندارد. اما سندی که نجاشی ذکر کرده با سند مرحوم علامه مجلسی، قرابت بیش‌تری دارد و در طبقات بالا کاملاً یکی است. علیهذا سند نسخه موجود چنین است:

تلعکبری عن ابن عقده عن محمد بن احمد بن حسن بن حکم قطرانی عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن عبدالله بن یحیی.

این اصل شامل سیزده حدیث می‌باشد که چهار حدیث آن به‌طور مستقیم و بقیه آن‌ها با واسطه روایت از امام ششم و امام هفتم (علیهما السلام) روایت گردیده است.

۱۲- ۷- اصل سلام بن ابی عمره خراسانی:

نجاشی با رقم ۵۰۲ او را عنوان و توثیق نموده و از راویان امام پنجم و ششم (علیهما السلام) می‌شمارد. شیخ طوسی نیز با عنوان سلام بن عمرو او را ذکر کرده و کتابی به او نسبت می‌دهد. در عین حال سند نجاشی و شیخ طوسی عبارت از همان سندی است که در ابتدای نسخه کنونی وجود داشته و مجلسی در بحار الانوار آن را ذکر می‌کند یعنی:

۱. بهبودی، محمد باقر، معرفة الحدیث ص ۲۴۲ و ۲۴۳.

تلعکبری عن احمد بن محمد بن سعید (ابن عقده) عن قاسم بن محمد بن حسین بن حازم عن عبدالله بن جبلة کنانی عن سلام بن ابی عمره.
 شیخ آغابزرگ می‌نویسد: اصل سلام بن ابی عمره، اصل مختصری است که عبدالله بن جبلة متوفی ۲۱۹ هـ آن را از روایت کرده است و واقع مطلب نیز همین است، زیرا در اصل سلام بن ابی عمره ده حدیث بیش‌تر وجود ندارد و این احادیث هیچ‌کدام به صورت مستقیم از معصوم (ع) روایت نشده است.

۱۳-۷- مختصر نوادر علی بن اسباط:

نجاشی با رقم ۶۶۳ او را عنوان و توثیق کرده است و متذکر می‌شود که او فطحی مذهب بوده اما با تلاش علی بن مهزیار و ارشاد امام نهم (ع) طریق حق را اختیار نمود. آن‌گاه چهار کتاب به نام‌های دلائل، تفسیر، مزار و نوادر به او نسبت داده و سند متصل خود را برای هر کدام ذکر می‌کند. شیخ طوسی نیز با رقم ۳۷۴ او را عنوان کرده و در مورد او می‌نویسد: «له اصل و روایات» آن‌گاه سند متصل خود را ذکر نموده که با سند نجاشی تفاوت دارد. مرحوم مجلسی در قسمت مصادر بحار الانوار معتقد است آنچه از علی بن اسباط باقی مانده همان نوادر او می‌باشد که - به قول نجاشی - کتاب مشهوری بوده است. شیخ آغابزرگ تهرانی نیز با امعان به همین مطلب کتاب علی بن اسباط را به عنوان نوادر در حرف ن آورده است. اما در این میان محقق معاصر محمد حسین حسینی جلالی معتقد است که آنچه از علی بن اسباط باقی مانده است در واقع نه «اصل» است و نه «نوادر»، بلکه چنانکه شیخ طوسی متذکر شده است عبارت از همان روایات متفرقه است و باید گفت این نظر مورد قبول محقق مستشرق ایتان کوهلبرگ نیز واقع شده است و او نیز از بررسی روایات این مجموعه خصوصاً روایت سی‌ام که دربارهٔ ملاحم و بعضی از پیشگویی‌ها می‌باشد به همین نتیجه رسیده است. علی‌هذا سند مجموعه کنونی چنین است:

تلعکبری عن ابن عقده عن علی بن حسن بن فضال عن علی بن اسباط.

تا این‌جا سیزده کتاب از کتب اصحاب ائمه که مرحوم مجلسی در مجلد نخست بحار الانوار ذکر نموده و در نسخهٔ ۹۶۲ دانشگاه تهران نیز آمده است، مورد بحث قرار

گرفت اما در کتاب «الاصول الستة عشر» سه کتاب دیگر نیز به چشم می‌خورد که شرح آن به صورت زیر است:

۱۴- ۷- کتاب علاء بن رزین القلاء:

نجاشی و شیخ طوسی او را عنوان نموده و به طور موکد توثیق کرده‌اند. نجاشی علاء بن رزین را از راویان امام صادق (ع) و از شاگردان محمد بن مسلم دانسته، آن‌گاه کتبی به او نسبت داده و طریق خود را تا او ذکر می‌کند. شیخ طوسی نیز تصریح می‌کند که کتاب علاء بن رزین دارای چهار نسخه بوده که به روایت از حسن بن محبوب، محمد بن خالد طیالسی، محمد بن ابی الصهبان و حسن بن علی بن فضال، از رزین نقل شده است. ابو غالب زراری هم در رساله خود که خطاب به نوه‌اش نوشته است متذکر می‌شود که جدم ابوطاهر یکی از راویان حدیث بود که محمد بن خالد طیالسی را ملاقات نمود و کتاب‌های عاصم بن حمید، سیف بن عمیره و علاء بن رزین را از او روایت کرد.^۱ شیخ آغابزرگ در الدرریعه پیرامون کتاب رزین می‌نویسد: کتاب رزین یکی از اصول حدیثی است که تا عصر ما باقی مانده است و نسخه آن به خط شهید اول است که خود از نسخه محمد بن ادریس استنساخ کرده است. نکته دیگر این که شهید اول ضمن استنساخ به تلخیص آن نیز دست زده بدون آنکه مشخص کند کدام یک از نسخ چهارگانه در اختیار او بوده است.

۱۵- ۷- اصل درست بن ابی منصور محمد الواسطی:

نجاشی و شیخ طوسی او را عنوان نموده و کتابی را با ذکر طریق خود تا وی به او نسبت داده‌اند. نجاشی او را از راویان امام ششم و امام هفتم می‌داند و بدون آنکه در توثیق او سخنی به زبان آورد متذکر می‌شود که کتاب درست از دو طریق یعنی علی بن حسن طاهری و محمد بن ابی عمیر، از او روایت شده است. شیخ طوسی نیز در فهرست خود، واسطه‌های زیر را به عنوان سند کتاب درست نام برد:

احمد بن عبدون عن علی بن محمد بن زبیر قرشی عن احمد بن عمر بن کبیسه عن

۱. زراری، ابو غالب، رساله معروف ص ۱۴۸.

علی بن حسن طاهری عن درست. به گفته استاد جلالی، نسخه این کتاب را شیخ محمد جورقانی همدانی در سال ۱۳۵۲ هـ ق به نقل از نسخه علی اکبر حسینی مورد استنساخ قرار داده و در پایان نسخه حسینی این جمله بوده است: "این نسخه با نسخه‌ای مقابله گردید که در آخر آن آمده بود: "از نگارش آن از روی اصل ابی الحسن محمد بن حسن بن حسین بن ایوب قمی که آن را از شیخ ابی محمد هارون بن موسی تلعبکری - سه روز به پایان ذی القعدة سال ۳۷۴ - به طریق سماع دریافت نموده بود، فراغت یافتیم."^۱

۱۶-۷- کتاب دیات ظریف بن ناصح کوفی:

از کتاب‌های دست اول شیعه در حدیث، که از عصر امامان شیعه تا دوره مولفان کتب اربعه به طور مرتب دست به دست گردیده و از سلسله اسناد متصل و معتبری برخوردار است، می‌توان از کتاب دیات ظریف بن ناصح کوفی نام برد. در زمینه این کتاب، کتاب‌شناس معاصر شیخ آغا بزرگ تهرانی در الذریعه (ج ۲ ص ۱۵۹) و آقای سید مرتضی عسکری در معالم المدرستین (ج ۳ ص ۲۰۶) دست به پژوهش‌های مفصلی زده‌اند که جهت پرهیز از تکرار، از نقل آن‌ها خودداری می‌کنیم لکن در یک شناسایی اجمالی نسبت به کتاب و مؤلف آن یادآور می‌شویم که: به گفته شیخ طوسی در کتاب رجال، ظریف بن ناصح از اصحاب امام باقر (ع) بوده است^۲. منتهی به نظر می‌رسد او صرفاً معاصر و ملاقات‌کننده آن حضرت بوده است نه راوی احادیث آن سرور^۳. زیرا نجاشی در عین توثیق او، به روایت او از هیچ یک از امامان اشاره نکرده است^۴. بنابراین با تمام شهرتی که این کتاب نسبت به ظریف پیدا کرده است به نظر می‌رسد از مسمومات یا مؤلفات ظریف نبوده بلکه ظریف بن ناصح تنها در سلسله اسناد کتاب واقع گردیده و مروج این کتاب نسبت به طبقات بعد شده است. به عبارت دیگر، مطالعه اسناد روایات مربوط به کتاب ظریف نشان می‌دهد این مجموعه در عصر امام باقر (ع) و امامان بعد از آن جناب

۱. توضیح مفصل‌تر را بنگرید در کتاب مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۲۹۶.

۲. شیخ طوسی، رجال ص ۱۲۷.

۳. تهرانی، شیخ آغا بزرگ، الذریعه ج ۲ ص ۱۵۹.

۴. نجاشی، رجال، رقم ۵۵۳.

به عنوان کتاب دیات یا کتاب علی (ع) یا فتاویٰ مکتوبه علی (ع) در مورد دیات، مشهور بوده و در عرضه بر امامان شیعه، از تأیید آنان برخوردار گشته است. در این جا به پاره‌ای از اسناد مربوط به این کتاب که مؤید برداشت فوق است توجه می‌کنیم:

الف - کافی کلینی:

عدة من اصحابنا، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن زهير، عن ابيه زهير بن ناصح قال حدثني رجل يقال له عبدالله بن ايوب قال حدثني الحسين الرواسي قال حدثني ابو عمر المتطيب قال: عرض علي ابي عبدالله (ع) قال: افتى امير المؤمنين (ع) فكتب الناس فتياه وكتب به امير المؤمنين الى امرائه وروس اجناده...^۱

ب - من لا يحضره الفقيه:

روي الحسن بن علي بن فضال، عن زهير بن ناصح عن عبدالله بن ايوب قال: حدثني حسين الرواسي عن ابن ابي عمر الطيب قال: عرضت هذه الرواية علي ابي عبدالله (ع) فقال: نعم هي حق وقد كان امير المؤمنين (ع) يامر عماله بذلك قال: افتى (ع) عليه السلام في كل عظم له مخ فريضه...^۲

ج - تهذيب شيخ:

شيخ طوسي علاوه بر آنکه در مواضع متعددی از جلد دهم این کتاب اسنادی برای کتاب دیات ذکر نموده در یک مورد طرق متعدد آن را به صورت یک جا و به شرح زیر آورده است:

محمد بن الحسن بن الوليد، عن محمد بن الحسن بن الصفار، عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن فضال عن زهير بن ناصح وروي احمد بن محمد بن يحيى عن العباس بن معروف عن الحسن بن علي بن فضال عن زهير بن ناصح، و علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن فضال عن زهير بن ناصح، وسهل بن زياد عن الحسن بن زهير عن ابيه زهير بن ناصح ورواه محمد بن الحسن بن الوليد، عن احمد بن

۱. کلینی، الکافی، ج ۷ ص ۳۳۰.

۲. شیخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۴ ص ۵۴.

ادریس عن محمد بن حسان الرازی عن اسماعیل بن جعفر الکندی عن ظریف بن ناصح قال: حدثنی رجل یقال له عبدالله بن ایوب قال: حدثنی ابو عمرو المتطبب قال: عرضت هذه الروایه علی ابی عبدالله (ع) و روی علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن فضال، و محمد بن عیسی عن یونس جمیعاً عن الرضا (ع) قالاً: عرضنا علیه الکتاب فقال: هو نعم حق و قد کان امیر المؤمنین (ع) یامر عماله بذلك، قال: افتی (ع) فی کل عظم له مخ ...!

د - رجال نجاشی:

نجاشی به رقم ۵۵۳ در ترجمه ظریف می نویسد: "ظریف بن ناصح اصله کوفی، نشاء بغداد و کان ثقة فی حدیثه، صدوقاً له کتب، منها کتاب الدیات، رواه عدة من اصحابنا، اخبرنا عدة من اصحابنا عن ابی غالب احمد بن محمد قال: قرئ علی عبدالله بن جعفر و انا اسمع قال: حدثنا الحسن بن ظریف عن ابیه به".

این هاگوشه‌ای از اسناد و مدارک کتاب ظریف بوده^۲ که در مجموع نشان می‌دهد این کتاب از شهرت زیادی در بین یاران ائمه برخوردار بوده است. طبق سند نجاشی و نیز آنچه شیخ طوسی در فهرست خود آورده است، به نظر می‌رسد که کتاب دیات متعلق به ظریف بن ناصح است. اما مطالعه اسناد کتاب که در روایات کتب اربعه آمده نشان می‌دهد که این کتاب منسوب به ظریف است نه اینکه از مؤلفات او شمار رود^۳ و ظریف بن ناصح خود آن را به توسط عبدالله بن ایوب و حسین رواسی از ابو عمر و متطبب یا طیب اخذ نموده و سپس ترویج داده است. وگرنه اصل کتاب از سخنان علی (ع) در موضوع دیات جوارح و اعضاء بوده و امامان صادق و رضا (علیهما السلام) نیز بر آن مهر تأیید زده‌اند.

آخرین نکته در باب این کتاب این که: این کتاب به طور کامل در من لایحضره الفقیه (ج ۴ ص ۵۴ الی ۶۶) و تهذیب شیخ (ج ۱۰ ص ۲۹۵ الی ۳۰۸) درج گردیده و در

۱. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام ج ۱۰ ص ۲۵۹ و نیز ص ۲۶۷، ۲۹۲، ۲۴۵.

۲. اسناد مفصل را بنگرید در معالم المدرستین از آقای مرتضی عسکری ج ۳ ص ۲۰۸.

۳. تهرانی، شیخ آغا بزرگ الذریعه ج ۲ ص ۱۶۱، معالم المدرستین ج ۳ ص ۲۰۷.

کتاب کلینی نیز در جلد هفتم (کتاب الديات) قسمت به قسمت نقل شده است. چنانکه در تهذیب نیز علاوه بر درج کامل در یک جا، پاره‌ای از قسمت‌های روایت نیز، جداگانه ذکر شده است.^۱ و به گفته شیخ آغا بزرگ تهرانی، بعد از این بزرگان، شیخ نجیب‌الدین ابو زکریا یحیی بن سعید حلّی متوفی ۶۸۹ به نقل کامل آن در کتاب جامع الشرائع اقدام کرده است. شیخ آغا بزرگ همچنین متذکر می‌شود که طبق اسانید کتاب دیات، روشن می‌شود که این کتاب به‌طور مکرر بر ائمه (ع) عرضه و توسط آن‌ها تأیید شده است.^۲

جمع‌بندی در مورد «الاصول الستة عشر»:

پس از بررسی اجمالی هر یک از اصول شانزده گانه در مقام جمع‌بندی به نکات زیر اشاره می‌کنیم:

الف - چنانکه به‌طور مفصل گذشت بسیاری از اصول مذکور در لسان شیخ طوسی و نجاشی با عنوان «اصل» ذکر نگردیده بلکه معمولاً با تعبیر «کتاب» از آن یاد شده است. که از آن جمله می‌توان از اصول: خلاد سندی، درست بن ابی منصور، حسین بن عثمان، جعفر بن محمد بن شریح حضرمی، سلام بن ابی عمره، عاصم بن حمید، ابوسعید عبّاد عصفری، عبدالله بن یحیی الکاهلی و عبدالملک بن حکیم ختعمی یاد نمود و این خود تأییدی بر نتیجه‌گیری قبلی است که متذکر شدیم اصل در کلام متقدمان به درستی معنی نشده و یا اینکه «اصل» و «کتاب» در مورد یاران ائمه به‌طور مترادف استعمال شده است. ب - بررسی روایات اصولی مذکور نشان می‌دهد که اکثراً این روایات از سخنان امام باقر (ع) تا امام موسی کاظم (ع) فراهم شده است. و براساس این نتیجه‌گیری بهترین نظر در مورد عصر پیدایش «اصول اربعماه» عبارت از فاصله امامت امام پنجم تا امام هفتم (ع) می‌باشد.

ج - چنانکه ملاحظه شد پاره‌ای از روایات اصول مذکور، به‌طور مستقیم از معصوم (ع) صادر شده و پاره‌ای دیگر با یک یا دو واسطه از صاحب اصل تا امام (ع) نقل شده است و این مطلب دلالت بر آن می‌کند که در مورد اصل سماع صاحب آن از

۱. مأخذ اخیر ج ۳ ص ۲۱۰.

۲. تهرانی، شیخ آغا بزرگ، الذریعه ج ۲ ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

معصوم(ع) (به طور مستقیم) ضرورتی ندارد، بلکه اشکالی ندارد اصل، مجموعه‌ای از روایاتی باشد که با یک واسطه و به نقل از معصوم(ع) فراهم شده باشد.

د - و بالاخره در مورد صحت انتساب این اصول به صاحبانش، باید گفت: در بین اصول مذکور، سه اصل از نظر صحت انتساب مورد تشکیک واقع شده که آن‌ها عبارتند از: اصول زیدزادو زیدنرسی و دیگر کتاب ابوسعید عباد عصفری لکن در مورد بقیه اصول، ظاهراً در مسئله صحت انتساب آن‌ها، اختلافی در بین بزرگان شیعه وجود ندارد. اما در مسئله توثیق، چنانکه گذشت پاره‌ای از صاحبان این اصول مورد توثیق واقع شده‌اند و در مورد پاره‌ای دیگر اظهار نظر مثبت یا منفی در کتب رجالی وجود ندارد اما اجمالاً محدثان به مندرجات کتب آن‌ها اعتماد کرده‌اند.

۸ - صاحبان کتب در یاران امام پنجم تا امام هفتم به روایت نجاشی:

به عنوان آخرین مطلب در بحث «اصل» و «اصول اربعماه» به ذکر اسامی صاحبان کتب در یاران امام پنجم تا امام هفتم می‌پردازیم.

در بحث‌های گذشته به این نتیجه رسیدیم که علی‌رغم شهرت تعبیر «اصول اربعماه» در بین بزرگان شیعه، هنوز هیچ منبعی لیستی از نویسندگان این اصول ارائه نکرده است لکن با بحث‌هایی که پیرامون معنی «اصل» و «کتاب» خصوصاً در نظر متقدمین، گذشت و با آنچه در مورد عصر پیدایش این اصول بیان داشتیم، می‌توان با حدس نزدیک به یقین اظهار داشت که صاحبان کتاب در یاران امام پنجم تا امام هفتم، اکثراً در شمار اصحاب اصول بوده‌اند. پیرو این حدس، در این قسمت از بحث با استفاده از موثق‌ترین سند رجالی شیعه، یعنی رجال نجاشی به ذکر اسامی این مؤلفان اقدام می‌کنیم بدون آنکه مدعی باشیم که اصحاب اصول محدود به همین عده می‌باشند، اما عجیب این جا است که این نویسندگان رقمی نزدیک به چهارصد نفر را تشکیل می‌دهند.

اما قبل از ذکر نام این نویسندگان تذکر چند مطلب ضروری به نظر می‌رسد:

الف - در تهیه این لیست، هدف ذکر اصحاب و راویان این سه امام به تمامی نبوده است. بلکه اصحاب و راویانی مد نظر بوده‌اند که اولاً صاحب اصل یا کتاب بوده و ثانیاً مورد تضعیف واقع نشده‌اند بلکه غالباً مورد اعتماد محدثان بعد از خود نیز قرار

گرفته‌اند چنانکه در کلمات شهید ثانی آمده بود: «استقرارالمتقدمین علی اربعه‌ماة مصنف لاربع مائة مصنف فکان علیها اعتمادهم»^۱.

ب - این لیست که در سطح منبع محدودی چون رجال نجاشی تهیه شده، در عین حال نمودار کوتاهی از تلاش‌های امامان شیعه به ویژه صادقین (ع) در تربیت یاران خود و تشویق آن‌ها به ثبت و نگارش فقه و حدیث و کلام است و چنانکه در مباحث بعد خواهد آمد، بسیاری از این کتب در اختیار طبقات بعد قرار گرفته و مورد استنساخ واقع شد و در اعصار بعد زمینه پیدایش کتب جامع‌تر و به ویژه جوامع اصلی حدیثی شیعه را فراهم ساخت و الا نمی‌توان در شکل‌گیری کتب اصلی حدیث شیعه قائل به اصول و منابعی محدود - همچون اصول شانزده گانه - گردید.

ج - بسیاری از این کتب و یا لااقل مضامین و محتوای آنان تا عصر شیخ طوسی و نجاشی موجود بوده و مورد رؤیت این دو دانشمند قرار گرفته است و غالباً از این دو نفر تا صاحبان این کتب سند متصل وجود دارد. مخصوصاً سبک نجاشی به این صورت است که در هنگام معرفی کتاب و نویسنده آن، در صورت عدم رؤیت کتاب به این مسئله اشاره‌ای می‌نماید. البته این مطلب کلیت ندارد اما معمولاً نجاشی به این مسئله بدون توجه نبوده است. به عنوان مثال ایشان در ترجمهٔ علیم بن محمد به رقم ۸۲۹ می‌نویسد: «علیم بن محمد ابوسلمه البکری ... له کتاب التوحید و هو کتاب لم نره ولم یخبرنی عنه احد من اصحابنا انه راه، غیرانه ذکر فی الفهرستات».

علاوه بر آن وقتی که نجاشی کتابی را ملاحظه می‌کند معمولاً به صحیح یا ناقص بودن نسخه، اختلاف نسخ، طرق متعدد آن و طریقه خود تا صاحب کتاب اشاره‌ای می‌نماید. چنانکه در مورد عبیدالله بن علی بن ابی شعبه حلبی با رقم ۶۱۲ می‌نویسد: «وصنف الکتاب المنسوب الیه و عرضه علی ابی عبدالله (ع) و صححه قال عند قرائته: «آتری لهؤلاء مثل هذا؟» والنسخ مختلفة الاوائل، والتفاوت فیها قریب، و قدروی هذا الکتاب خلق من اصحابنا عن عبیدالله والطرق الیه کثیره و نحن جارون علی عادتنا فی هذا الکتاب و ذاکرون الیه طریقاً واحداً اخبرنا غیر واحد عن علی بن حبشی بن ... عن ابن ابی عمیر عن حماد عن الحلبي»

د - این لیست گرچه نمودار خوبی از کثرت مؤلفین و کتب آن‌ها در عهدنامه (ع) را نشان می‌دهد، اما در عین حال به معنی کلیت آثار شیعه در این دوران نیست. بلکه جهت پی بردن به کلیه مؤلفات شیعه در دوران ائمه (ع) می‌توان علاوه بر کتاب‌های فهرست شیخ طوسی، رجال نجاشی و معالم العلمای ابن شهر آشوب به کتاب الذریعه، ماده‌های «اصل»، «حدیث»، و «نوادر» مراجعه نمود. ضمناً بعضی از نویسندگانی که در این لیست ذکر آنان رفته است دارای بیش از یک کتاب بوده‌اند.

ه - به عنوان آخرین نکته جهت مقایسه ضمنی عهد صادقین با عصر امام موسی کاظم - از نظر تعداد راویان و اصول راوی این لیست در دو قسمت و شامل: الف - راویان صاحب کتاب در عهد صادقین و ب: راویان صاحب کتاب در عصر امام موسی کاظم (ع) ارائه می‌گردد. ضمناً در ردیف مربوط به «اثر» آنچه در پراکنش آمده است بیانگر نام اثر در دیگر مراجع (غیر از رجال نجاشی) می‌باشد.

الف: راویان صاحب کتاب در اصحاب صادقین (ع) به روایت نجاشی

ردیف	صاحب اثر	نام معصوم	اثر
۱	ابان تغلب	صادقین (ع)	کتاب تفسیر و... (اصل)
۲	ابان بن عثمان الاحمر	امام صادق و کاظم	کتاب
۳	ابان بن عبدالملک ثقفی	امام صادق	کتاب الحج
۴	ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی	صادقین	کتاب مبوب فی الحلال و الحرام
۵	ابراهیم بن نعیم عبدی	امام باقر	کتاب (اصل)
۶	ابراهیم بن عیسی	امام صادق و کاظم	نوادر
۷	ابراهیم بن عمر یمانی	صادقین	کتاب (اصل)
۸	ابراهیم بن عبدالحمید اسدی	امام صادق	نوادر (اصل)
۹	ابراهیم بن نصر	امام صادق و کاظم	کتاب
۱۰	ابراهیم بن مهزم	امام صادق و کاظم	کتاب (اصل)
۱۱	ابراهیم بن ابی البلاد	صادقین	کتاب (اصل)
۱۲	ابراهیم بن خالد	امام صادق	کتاب
۱۳	ابراهیم بن مسلم	-	من اصحاب الاصول
۱۴	اسماعیل بن ابی خالد	امام صادق	کتاب قضایا
۱۵	اسماعیل بن موسی	امام صادق و کاظم	کتب مختلف
۱۶	اسماعیل بن عبدالخالق	صادقین	کتاب
۱۷	اسماعیل بن جابر جعفی	صادقین	کتاب
۱۸	حسین بن موسی	امام صادق	کتاب
۱۹	حسن بن جعفر	امام صادق	کتاب
۲۰	حسن بن رباط	امام صادق	کتاب
۲۱	حسن بن الحسن بن الحسن	امام صادق	نسخه
۲۲	حسن بن سری	امام صادق	کتاب
۲۳	حسن بن قدامه	امام صادق	روایات

الف: راویان صاحب کتاب در اصحاب صادقین (ع) به روایت نجاشی

ردیف	صاحب اثر	نام معصوم	اثر
۲۴	حسن بن علی بن ابی المغیره	صادقین	کتاب ایبه و کتاب
۲۵	حسین بن علوان	امام صادق	کتاب
۲۶	حسین بن ابی العلاء	امام صادق	کتاب
۲۷	حسین بن عثمان	امام صادق و کاظم	کتاب
۲۸	حسین بن نعیم	امام صادق	کتاب
۲۹	حسین بن حمزه	امام صادق	کتاب
۳۰	حسین بن عثمان احمسی	امام صادق	کتاب
۳۱	حسین بن مختار	امام صادق و کاظم	کتاب
۳۲	حسین بن حماد	امام صادق	کتاب
۳۳	حسین ثویر	صادقین	نوادر
۳۴	حسین بن ابی غندر	امام صادق	کتاب ^۱
۳۵	اسحاق بن عمار	امام صادق و کاظم	نوادر
۳۶	اسحاق بن جریر	امام صادق	کتاب
۳۷	اسحاق بن بشر	امام صادق	کتاب
۳۸	اسحاق بن یزید	امام صادق	کتاب
۳۹	اسحاق بن غالب	امام صادق	کتاب
۴۰	اسحاق بن عبدالله	امام صادق و کاظم	کتاب
۴۱	اسحاق بن جندب	امام صادق	کتاب
۴۲	احمد بن حسین بن عمر	امام صادق و کاظم	کتاب نوادر
۴۳	ایوب بن عطیه	امام صادق	کتاب
۴۴	ایوب بن حر	امام صادق	اصل
۴۵	آدم بن متوکل	امام صادق	اصل

۱. ترتیب اسامی یاد شده مطابق ذکر این اسامی در رجال نجاشی است.

الف: راویان صاحب کتاب در اصحاب صادقین (ع) به روایت نجاشی

ردیف	صاحب اثر	نام معصوم	اثر
۴۶	آدم بن حسین نحاس	-	اصل
۴۷	اسود بن رزین	امام صادق	کتاب العتق
۴۸	ادیم بن الحر	-	اصل
۴۹	اسباط بن سالم	امام صادق و کاظم	کتاب
۵۰	ارطاة بن حبیب	امام صادق	کتاب
۵۱	اصرم بن حوشب	امام صادق	نسخه
۵۲	الیاس بن عمرو	امام صادق	کتاب
۵۳	بکرین محمد بن عبدالرحمن	امام صادق و کاظم	کتاب
۵۴	بسطام بن سابور	امام صادق و کاظم	کتاب
۵۵	بشر بن مسلمه	امام صادق	کتاب
۵۶	برید بن معاویه	صادقین	کتاب
۵۷	بسام بن عبدالله	صادقین	کتاب
۵۸	بشار بن یسار	امام صادق و کاظم	کتاب
۵۹	تلید بن سلیمان	امام صادق	کتاب
۶۰	ثابت بن ابی صفیه	صادقین	کتاب تفسیر، نوادرو...
۶۱	ثابت بن شریح	امام صادق	کتاب فی الفقه
۶۲	ثبیت	امام صادق	روایات غیر مدونه
۶۳	ثعلبه بن میمون	امام صادق و کاظم	کتاب
۶۴	جعفر بن عثمان	امام صادق	کتاب
۶۵	جمیل بن دراج	امام صادق و کاظم	کتاب
۶۶	جمیل بن صالح	امام صادق و کاظم	کتاب
۶۷	جارود بن منذر	امام صادق	کتاب
۶۸	جراح المدائنی	امام صادق	کتاب

الف: راویان صاحب کتاب در اصحاب صادقین(ع) به روایت نجاشی

ردیف	صاحب اثر	نام معصوم	اثر
۶۹	جحد بن مغیره	امام صادق	کتاب
۷۰	حمید بن المثنی	امام صادق و کاظم	کتاب
۷۱	حمید بن شعیب	امام صادق	کتاب
۷۲	حفص بن البختری	امام صادق و کاظم	کتاب
۷۳	حفص بن غیاث	امام صادق	کتاب
۷۴	حفص بن سوقه	امام صادق و کاظم	کتاب
۷۵	حفص بن عاصم	امام صادق	کتاب
۷۶	حکم بن مسکین	امام صادق	کتب مختلف
۷۷	حکم بن هشام	امام صادق	کتاب
۷۸	حکم بن حکیم	امام صادق	کتاب
۷۹	حکم بن ایمن	امام صادق	کتاب
۸۰	حارث بن عمران	امام صادق	کتاب
۸۱	حارث بن ابی جعفر	امام صادق	کتاب
۸۲	حمزة بن حرمان	امام صادق	کتاب
۸۳	حیب بن معلل	امام صادق و کاظم	کتاب
۸۴	حماد بن عیسی	امام صادق و کاظم	کتاب
۸۵	حماد بن عثمان	امام صادق و کاظم	کتاب
۸۶	حجاج بن رفاعه	امام صادق	کتاب
۸۷	حریر بن عبدالله	امام صادق	له کتب
۸۸	حاتم بن اسماعیل	امام صادق	کتاب
۸۹	حذیفه بن منصور	صادقین(ع)	کتاب
۹۰	حجر بن زائده	صادقین	کتاب
۹۱	حدید بن حکیم	امام صادق و کاظم	کتاب

الف: راویان صاحب کتاب در اصحاب صادقین (ع) به روایت نجاشی

ردیف	صاحب اثر	نام معصوم	اثر
۹۲	خالد بن سعید	امام صادق	کتاب
۹۳	خالد بن ماد	امام صادق و کاظم	کتاب
۹۴	خالد بن جریر	امام صادق	کتاب
۹۵	خالد بن صبیح	امام صادق	کتاب
۹۶	خالد بن ابی کریمه	امام باقر(ع)	نسخه
۹۷	خالد بن طهمان	امام باقر(ع)	نسخه
۹۸	خالد بن یزید	امام صادق	نوادر
۹۹	خلف بن عیسی	امام صادق	کتاب
۱۰۰	خلید بن اوفی	امام صادق	کتاب
۱۰۱	خلیل العبدی	امام صادق	کتاب
۱۰۲	خلاد السندی	امام صادق	کتاب
۱۰۳	خطاب بن مسلمه	امام صادق	کتاب
۱۰۴	داود بن ابی یزید	امام صادق و کاظم	کتاب
۱۰۵	داود بن فرقد	امام صادق و کاظم	کتاب
۱۰۶	داود بن نعمان	امام صادق	کتاب
۱۰۷	داود بن حصین	امام صادق و کاظم	کتاب
۱۰۸	داود بن سلیمان	امام صادق	کتاب
۱۰۹	داود بن زربی	امام صادق	کتاب
۱۱۰	درست بن ابی منصور	امام صادق و کاظم	کتاب
۱۱۱	ذریح بن محمد	امام صادق و کاظم	کتاب
۱۱۲	ربیع بن ابی مدرک	امام صادق	کتاب
۱۱۳	ربیع بن محمد	امام صادق	کتاب
۱۱۴	رفاعة بن موسی	امام صادق و کاظم	کتاب

الف: راویان صاحب کتاب در اصحاب صادقین(ع) به روایت نجاشی

ردیف	صاحب اثر	نام معصوم	اثر
۱۱۵	رومی بن زراره	امام صادق و کاظم	کتاب
۱۱۶	ربعی بن عبدالله	امام صادق و کاظم	کتاب
۱۱۷	رزیق بن زبیر	امام صادق	کتاب
۱۱۸	روح بن عبدالرحیم	امام صادق	کتاب
۱۱۹	رقیم بن الیاس	امام صادق	کتاب
۱۲۰	رافع بن سلمه	صادقین	کتاب
۱۲۱	زیاد بن عیسی	صادقین	کتاب
۱۲۲	زیاد بن ابی الحلال	امام صادق	کتاب
۱۲۳	زیاد بن ابی غیاث	امام صادق	کتاب
۱۲۴	زکریا بن محمد	امام صادق	کتاب
۱۲۵	زکریا بن عبدالله	امام صادق	کتاب
۱۲۶	زکریا بن ادريس	امام صادق و کاظم	کتاب
۱۲۷	زکریا بن الحر	امام صادق	کتاب
۱۲۸	زید نرسی	امام صادق و کاظم	کتاب(اصل)
۱۲۹	زید زراد	امام صادق	کتاب(اصل)
۱۳۰	زید بن یونس	امام صادق و کاظم	کتاب
۱۳۱	زرارة بن اعین	صادقین	کتاب (الجبر والاستطاعه)
۱۳۲	زحر بن عبدالله	صادقین	کتاب
۱۳۳	زرعة بن محمد	امام صادق	کتاب
۱۳۴	سعد بن ابی خلف	امام صادق و کاظم	کتاب
۱۳۵	سعد بن ابی الجهم	امام صادق و کاظم	کتاب
۱۳۶	سعید بن بیان	امام صادق	کتاب
۱۳۷	سعید بن عبدالرحمن	امام صادق	کتاب

الف: راویان صاحب کتاب در اصحاب صادقین (ع) به روایت نجاشی

ردیف	صاحب اثر	نام معصوم	اثر
۱۳۸	سعید بن یسار	امام صادق و کاظم	کتاب
۱۳۹	سعید بن غزوان	امام صادق	کتاب
۱۴۰	سلیمان مولیٰ طربال	امام صادق	نوادر
۱۴۱	سالم بن ابی حفصه	صادقین	کتاب
۱۴۲	سالم بن مکرم	امام صادق و کاظم	کتاب
۱۴۳	سلام بن ابی عمره	صادقین	کتاب
۱۴۴	سیف بن عمیره	امام صادق و کاظم	کتاب
۱۴۵	سیف بن سلمان	امام صادق	کتاب
۱۴۶	سفیان بن عیینه	امام صادق	نسخه
۱۴۷	سالم الحناط	امام صادق	کتاب
۱۴۸	سوید بن مسلم	امام صادق	کتاب
۱۴۹	سلیم الفراء	امام صادق	کتاب
۱۵۰	سماعة بن مهران	امام صادق	کتاب
۱۵۱	سری بن عبدالله	امام صادق و کاظم	کتاب
۱۵۲	شعیب عقر فوقی	امام صادق و کاظم	کتاب
۱۵۳	شعیب بن اعین	امام صادق	کتاب
۱۵۴	شهاب بن عبدربه	صادقین	کتاب
۱۵۵	صفوان بن مهران	امام صادق	کتاب
۱۵۶	صالح بن سعید	امام صادق	کتاب
۱۵۷	صالح بن رزین	امام صادق	کتاب
۱۵۸	صالح بن حکم	امام صادق	کتاب
۱۵۹	صباح بن یحیی	صادقین	کتاب
۱۶۰	صباح صبیح	امام صادق	کتاب

الف: راویان صاحب کتاب در اصحاب صادقین(ع) به روایت نجاشی

ردیف	صاحب اثر	نام معصوم	اثر
۱۶۱	صابر مولی بسام	امام صادق	کتاب
۱۶۲	ضحاک ابومالک	امام صادق	کتاب
۱۶۳	ضحاک بن محمد	امام صادق	کتاب
۱۶۴	طلاب بن حوشب	امام صادق	کتاب
۱۶۵	طلحه بن زید	امام صادق	کتاب
۱۶۶	عبدالله بن نجاشی	امام صادق	رساله منه الیه
۱۶۷	عبدالله بن ابی یعفر	امام صادق	کتاب
۱۶۸	عبدالله بن میمون	امام صادق	کتاب
۱۶۹	عبدالله بن سنان	امام صادق	کتاب
۱۷۰	عبدالله بن مسکان	امام صادق	کتاب
۱۷۱	عبدالله بن مغیره	امام صادق و کاظم	له ثلاثین کتاب
۱۷۲	عبدالله بن زبیر اسدی	امام صادق	نوادر
۱۷۳	عبدالله بن ولید	امام صادق	کتاب
۱۷۴	عبدالله بن ایوب	امام صادق	کتاب
۱۷۵	عبدالله بن عبدالرحمن	امام صادق	کتاب
۱۷۶	عبدالله بن یحیی الکاهلی	امام صادق و کاظم	کتاب
۱۷۷	عبدالله بن بکیر	امام صادق	کتاب
۱۷۸	عبدالله بن غالب	صادقین	کتاب
۱۷۹	عبدالله بن زراره	امام صادق	کتاب
۱۸۰	عبدالله بن سعید	امام صادق	کتاب
۱۸۱	عبدالله بن الفضل	امام صادق	کتاب
۱۸۲	عبدالله بن ابی اویس	امام صادق	نسخه
۱۸۳	عبدالله بن ابراهیم بن حسین	-	نسخه

الف: راویان صاحب کتاب در اصحاب صادقین (ع) به روایت نجاشی

ردیف	صاحب اثر	نام معصوم	اثر
۱۸۴	عبدالله بن طلحه	امام صادق	کتاب
۱۸۵	عبدالله بن الحکم	امام صادق	کتاب
۱۸۶	عبدالله بن سلیمان	امام صادق	کتاب
۱۸۷	عبیدالله بن علی بن ابی شعبه	امام صادق	کتاب
۱۸۸	عبیدالله بن الولید	صادقین	کتاب
۱۸۹	عبید بن زرارة بن اعین	امام صادق	کتاب
۱۹۰	عبدالرحمن بن اعین	صادقین	کتاب
۱۹۱	عبدالملک بن عتبه	صادقین	کتاب
۱۹۲	عبدالملک بن حکیم	امام صادق و کاظم	کتاب
۱۹۳	عبدالکریم بن عمرو	امام صادق و کاظم	کتاب
۱۹۴	عبدالکریم بن هلال	امام صادق	کتاب
۱۹۵	عبدالملک بن ابی العلاء	امام صادق	کتاب
۱۹۶	عبدالغفار بن قاسم	صادقین	کتاب
۱۹۷	عبدالغفار بن حبيب	امام صادق	کتاب
۱۹۸	عبدالصمد بن بشیر	امام صادق	کتاب
۱۹۹	عبدالؤمن بن قاسم	صادقین	کتاب
۲۰۰	علی بن عقبه	امام صادق	کتاب
۲۰۱	علی بن ميمون صائغ	امام صادق و کاظم	کتاب
۲۰۲	علی بن حسان	امام صادق	کتاب
۲۰۳	عباس بن ولید	امام صادق	کتاب
۲۰۴	عباس بن زید	امام صادق	نسخه
۲۰۵	عمر بن محمد بن یزید	امام صادق	کتاب (مناسک الحج)
۲۰۶	عمر بن محمد بن عبدالرحمن	امام صادق	کتاب الفرائض

الف: راویان صاحب کتاب در اصحاب صادقین (ع) به روایت نجاشی

ردیف	صاحب اثر	نام معصوم	اثر
۲۰۷	عمر بن ابی زیاد	امام صادق	کتاب
۲۰۸	عمر بن الربیع	امام صادق	کتاب
۲۰۹	عمر ابو حفص الرمانی	امام صادق	کتاب
۲۱۰	عمر بن سالم	امام صادق	کتاب
۲۱۱	عمر بن ابان	امام صادق	کتاب
۲۱۲	عمر ابو حفص زبالی	امام صادق	کتاب
۲۱۳	عمر بن خالد حناط	امام صادق	کتاب
۲۱۴	عمرو بن الیاس بجلي	صادقین	کتاب
۲۱۵	عمرو بن الیاس بن عمر	امام صادق	کتاب
۲۱۶	عمرو بن ابراهیم	امام صادق	کتاب
۲۱۷	عمرو بن حرث	امام صادق	کتاب
۲۱۸	عمرو بن المنهال	امام صادق و کاظم	کتاب
۲۱۹	عمرو بن ابی المقدم	امام صادق و کاظم	کتاب
۲۲۰	عمرو بن ابی نصر	امام صادق	کتاب
۲۲۱	عمار بن موسی سباطی	امام صادق و کاظم	کتاب
۲۲۲	عمار بن مروان	امام صادق	کتاب
۲۲۳	عمران بن قطن	امام صادق	کتاب
۲۲۴	عباد بن صهیب	امام صادق	کتاب
۲۲۵	عامر بن عبدالله	امام صادق	کتاب
۲۲۶	عیسی بن حمزه	امام صادق	کتاب
۲۲۷	عیسی بن راشد	امام صادق	کتاب
۲۲۸	عیسی بن سری	امام صادق	کتاب
۲۲۹	عیسی بن اعین	امام صادق	کتاب

الف: راویان صاحب کتاب در اصحاب صادقین (ع) به روایت نجاشی

ردیف	صاحب اثر	نام معصوم	اثر
۲۳۰	عیسی بن صبیح	امام صادق	کتاب
۲۳۱	عیسی بن عبدالله	امام صادق و کاظم	کتاب
۲۳۲	علاء بن رزین القلاء	امام صادق	کتاب
۲۳۳	علاء بن مقعد	امام صادق	کتاب
۲۳۴	عقبة بن خالد اسدی	امام صادق	کتاب
۲۳۵	عقبة بن محرز	امام صادق	کتاب
۲۳۶	عاصم بن حمید	امام صادق	کتاب
۲۳۷	عنبة بن بجاد	امام صادق	کتاب
۲۳۸	عیص بن القاسم	امام صادق و کاظم	کتاب
۲۳۹	عیینه بن میمون	امام صادق	کتاب
۲۴۰	عوام بن حوشب	امام صادق	کتاب
۲۴۱	غیاث بن ابراهیم	امام صادق و کاظم	کتاب
۲۴۲	غالب بن عثمان منقری	امام صادق	کتاب
۲۴۳	غالب بن عثمان همدانی	امام صادق	کتاب
۲۴۴	فضل بن سلیمان	امام صادق و کاظم	کتاب
۲۴۵	فضل بن عثمان	امام صادق	کتاب
۲۴۶	فضل بن ابی قره	امام صادق	کتاب
۲۴۷	فضل بن عبدالملک	امام صادق	کتاب
۲۴۸	فضیل بن یسار	امام صادق	کتاب
۲۴۹	فضیل بن عیاض	امام صادق	نسخه
۲۵۰	فیض بن مختار	صادقین	کتاب
۲۵۱	فائد الحناط	امام صادق و کاظم	کتاب
۲۵۲	قاسم بن الولید	امام صادق	کتاب

الف: راویان صاحب کتاب در اصحاب صادقین (ع) به روایت نجاشی

ردیف	صاحب اثر	نام معصوم	اثر
۲۵۳	قاسم بن فضیل	امام صادق	کتاب
۲۵۴	قاسم بن برید بن معاویه	امام صادق	کتاب
۲۵۵	قاسم بن عروه	امام صادق	کتاب
۲۵۶	قتیبۀ بن محمد	امام صادق	کتاب
۲۵۷	کعب بن عبدالله	امام صادق	کتاب
۲۵۸	کلب بن معاویه	امام صادق	کتاب
۲۵۹	لیث بن البختری	صادقین	کتاب
۲۶۰	محمد بن قیس ابونصر	صادقین	کتاب
۲۶۱	محمد بن قیس ابو عبدالله	صادقین	کتاب
۲۶۲	محمد بن مسلم الطائفی	صادقین	کتاب اربعماه مسئله
۲۶۳	محمد بن الحسن بن ابی ساره	صادقین	کتاب
۲۶۴	محمد بن علی بن نعمان طاق	صادقین	له کتب
۲۶۵	محمد بن میمون	امام صادق	نسخه
۲۶۶	محمد بن ابراهیم امام	امام صادق	نسخه
۲۶۷	محمد بن عطیه حناط	امام صادق	کتاب
۲۶۸	محمد بن عوام	امام صادق	کتاب
۲۶۹	محمد بن یوسف صنعانی	امام صادق	کتاب
۲۷۰	محمد بن حکیم خثعمی	امام صادق و کاظم	کتاب
۲۷۱	محمد بن مارد تیمی	امام صادق	کتاب
۲۷۲	محمد بن مسعود طایبی	صادقین	کتاب
۲۷۳	محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر		امام صادق نسخه
۲۷۴	محمد بن یحیی بن سلیمان	امام صادق	کتاب

الف: راویان صاحب کتاب در اصحاب صادقین (ع) به روایت نجاشی

ردیف	صاحب اثر	نام معصوم	اثر
۲۷۵	محمد بن حمران نهدی	امام صادق	کتاب
۲۷۶	محمد بن عذافر	امام صادق و کاظم	کتاب
۲۷۷	محمد بن هیشم	امام صادق	کتاب
۲۷۸	محمد بن معروف	امام صادق	کتاب
۲۷۹	محمد بن شریح حضرمی	امام صادق	کتاب
۲۸۰	محمد بن سلیمان اصفهانی	امام صادق	کتاب
۲۸۱	محمد بن میسر	امام صادق	کتاب
۲۸۲	موسی بن بکر	امام صادق	کتاب
۲۸۳	موسی بن اکیل	امام صادق	کتاب
۲۸۴	معاویة بن میسر	امام صادق	کتاب
۲۸۵	معاویة بن عمار	امام صادق و کاظم	کتاب
۲۸۶	معاویة بن وهب	امام صادق و کاظم	کتاب
۲۸۷	منصور بن محمد	امام صادق	کتاب
۲۸۸	منصور بن یونس	امام صادق	کتاب
۲۸۹	منصور بن عازم	امام صادق و کاظم	کتاب
۲۹۰	منصور بن ابی الاسود	امام صادق	کتاب
۲۹۱	مثنی بن الولید	امام صادق	کتاب
۲۹۲	مسعدة بن صدقه	امام صادق و کاظم	کتاب خطب علی
۲۹۳	مسعدة بن زیاد	امام صادق	کتاب فی الحلال والحرام
۲۹۴	مفضل بن سعید	امام صادق	نسخه
۲۹۵	معلی بن عثمان	امام صادق	کتاب
۲۹۶	معلی بن موسی	امام صادق	کتاب
۲۹۷	مسمع بن عبد الملک	صادقین	کتاب

الف: راویان صاحب کتاب در اصحاب صادقین (ع) به روایت نجاشی

ردیف	صاحب اثر	نام معصوم	اثر
۲۹۸	مشمعل بن سعد	امام صادق	کتاب
۲۹۹	مصیح بن الهلقام	امام صادق	کتاب
۳۰۰	مندل بن علی	امام صادق	کتاب
۳۰۱	مالک بن عطیه	امام صادق	کتاب
۳۰۲	مطلب بن زیاد	امام صادق	نسخه
۳۰۳	مُرازم بن حکیم	امام صادق	امام صادق و کاظم
۳۰۴	معمر بن یحیی	صادقین	کتاب
۳۰۵	نصر بن قابوس	امام صادق و کاظم	کتاب
۳۰۶	نوح بن حکم	امام صادق	کتاب
۳۰۷	ناصر بقال	امام صادق	کتاب
۳۰۸	وهب بن عبدربه	صادقین	کتاب
۳۰۹	وهیب بن خالد	امام صادق و کاظم	کتاب
۳۱۰	ولید بن صبیح	امام صادق	کتاب
۳۱۱	هشام بن حکم	امام صادق و کاظم	کتاب (اصل)
۳۱۲	هشام بن سالم	امام صادق و کاظم	کتاب (اصل)
۳۱۳	هشام بن محمد بن سائب	امام صادق	له کتب
۳۱۴	هاشم بن مثنی	امام صادق	کتاب
۳۱۵	هاشم بن حیان	امام صادق	کتاب
۳۱۶	هیشم بن واقد	امام صادق	کتاب
۳۱۷	هیشم بن عروه	امام صادق	کتاب
۳۱۸	هارون بن خارجه	امام صادق	کتاب
۳۱۹	هارون بن حمزه	امام صادق	کتاب
۳۲۰	هارن بن جهم	امام صادق	کتاب

الف: راویان صاحب کتاب در اصحاب صادقین (ع) به روایت نجاشی

ردیف	صاحب اثر	نام معصوم	اثر
۳۲۱	هارون بن عیسی	امام صادق	کتاب
۳۲۲	یحیی بن علیم کلبی	امام صادق	کتاب
۳۲۳	یحیی بن سعید	امام صادق	نسخه
۳۲۴	یحیی بن عمران	امام صادق و کاظم	کتاب
۳۲۵	یحیی بن عبدالرحمن	امام صادق و کاظم	کتاب
۳۲۶	یحیی اللحام	امام صادق	کتاب
۳۲۷	یحیی بن حجاج	امام صادق	کتاب
۳۲۸	یونس بن یعقوب	امام صادق و کاظم	کتاب الحج
۳۲۹	یونس بن رباط	امام صادق	کتاب
۳۳۰	یعقوب بن سالم	امام صادق	کتاب مبوب فی الحلال والحرام
۳۳۱	یعقوب بن شعیب	امام صادق	کتاب
۳۳۲	یوسف بن ثابت	امام صادق	کتاب
۳۳۳	یزید ابو خالد قماط	امام صادق	کتاب
۳۳۴	یزید بن خلیفه	امام صادق	کتاب
۳۳۵	ابو شبل بیاع الوشی	امام صادق	کتاب
۳۳۶	ابو ساسان	امام صادق	کتاب
۳۳۷	جفیر بن حکم	امام صادق	کتاب
۳۳۸	حارث بن مغیره	امام باقر تا کاظم	کتاب
۳۳۹	حنان بن سدر	امام صادق و کاظم	کتاب
۳۴۰	حسان بن مهران	امام صادق و کاظم	کتاب
۳۴۱	داود بن سرحان	امام صادق و کاظم	کتاب
۳۴۲	زکریا بن یحیی الواسطی	امام صادق	کتاب
۳۴۳	سلیمان بن خالد	صادقین	کتاب

الف: راویان صاحب کتاب در اصحاب صادقین (ع) به روایت نجاشی

ردیف	صاحب اثر	نام معصوم	اثر
۳۴۴	سلیمان بن صالح	امام صادق	کتاب
۳۴۵	عبدالرحمن بن حجاج	امام صادق و کاظم	کتاب
۳۴۶	علی بن رثاب	امام صادق و کاظم	له کتب
۳۴۷	علی بن محمد بن حفص	امام صادق	کتاب
۳۴۸	عمر بن یزید بن ذبیان	امام صادق	کتاب
۳۴۹	عاصم الکوژی	امام صادق	کتاب
۳۵۰	لوط بن یحیی	امام صادق	عده کتب
۳۵۱	موسی بن عمیر	امام صادق	کتاب

ب: راویان صاحب کتاب در اصحاب امام موسی کاظم(ع) به روایت نجاشی

ردیف	صاحب اثر	نام معصوم	اثر
۳۵۲	ابراهیم بن ابی بکر محمد	امام کاظم	نوادر
۳۵۳	ابراهیم بن یوسف	امام کاظم	نوادر
۳۵۴	ابراهیم بن صالح انماطی	امام کاظم	کتاب
۳۵۵	ابراهیم بن محمد اشعری	امام کاظم و رضا	کتاب
۳۵۶	حسن بن علی بن فضال	امام کاظم (کشی)	کتاب
۳۵۷	حسن بن علی بن یقظین	امام کاظم و رضا	له مسائل
۳۵۸	حسن بن جهم	امام کاظم و رضا	کتاب
۳۵۹	حسن بن محمد بن فضل	امام کاظم و رضا	کتاب
۳۶۰	حسین بن مهران	امام کاظم و رضا	له مسائل
۳۶۱	احمد بن ابی بشر سراج	امام کاظم	کتاب نوادر
۳۶۲	بکر بن اشعت	امام کاظم	کتاب
۳۶۳	حمدان بن معافی	امام کاظم و رضا	کتاب شرایع
۳۶۴	خالد بن یزید	امام کاظم	کتاب
۳۶۵	خلف بن حماد	امام کاظم	کتاب
۳۶۶	داود بن علی یعقوبی	امام کاظم	کتاب
۳۶۷	سهل بن یسع	امام کاظم و رضا	کتاب
۳۶۸	سندی بن ربیع	امام کاظم	کتاب
۳۶۹	سلمة بن محمد	امام کاظم	کتاب
۳۷۰	سعید بن جناح	امام کاظم و رضا	له کتب
۳۷۱	صفوان بن یحیی	امام کاظم (کشی)	ثلاثین کتاب
۳۷۲	صالح بن خالد	امام کاظم	کتاب

ب: راویان صاحب کتاب در اصحاب امام موسی کاظم(ع) به روایت نجاشی

ردیف	صاحب اثر	نام معصوم	اثر
۳۷۳	علی بن عبیدالله	امام کاظم	کتاب الحج
۳۷۴	علی بن حمزة بن حسن	امام کاظم	له نسخه
۳۷۵	علی بن یقطین	امام کاظم	له کتاب مسائل
۳۷۶	علی بن حدید	امام کاظم	کتاب
۳۷۷	علی بن سوید طایی	امام موسی کاظم	رسالة ابی الحسن الیه
۳۷۸	عیسی بن داود نجار	امام کاظم	کتاب التفسیر
۳۷۹	فضل بن یونس	امام کاظم	کتاب
۳۸۰	فضالة بن ایوب	امام کاظم	کتاب الصلاة
۳۸۱	قاسم بن محمد جوهری	امام کاظم	کتاب
۳۸۲	محمد بن ابی عمیر	امام کاظم	عدة کتب
۳۸۳	محمد بن اسحاق بن عمار	امام کاظم	کتاب
۳۸۴	محمد بن صدقه عنبری	امام کاظم و رضا	کتاب
۳۸۵	محمد بن تمیم نهشلی	امام کاظم	کتاب
۳۸۶	محمد بن فضیل بن کثیر	امام کاظم و رضا	کتاب
۳۸۷	محمد بن ثابت	امام کاظم	نسخه
۳۸۸	محمد بن زرقان	امام کاظم	نسخه
۳۸۹	محمد بن الفرغ افجی	امام کاظم	کتاب مسائل
۳۹۰	موسی بن ابراهیم مروزی	امام کاظم	کتاب

فصل دوم

تحقیقی در اصالت حدیث شیعه

در بررسی‌های گذشته پاره‌ای از عوامل مربوط به اصالت حدیث شیعه - همچون مسئله کتابت حدیث و وجود راویان فقیه - مورد بحث قرار گرفت. اما در این میان مسائل دیگری نیز وجود دارد که کمابیش به اصالت حدیث شیعه ارتباط پیدا می‌کند. این مسائل در جای خود بسیار زیاد و از تنوع خاصی برخوردار است، لکن در این فصل به بررسی مهم‌ترین آن‌ها با عناوین زیر اقدام کنیم. ضمناً متذکر می‌شود گرچه این مسائل در دوران همه امامان به نحوی قابل مصداق است، اما طبیعی است که نسبت به عصر صادقین (ع) - که مصدر اصلی حدیث شیعه می‌باشند - از اهمیت و قرابت بیش‌تری برخوردار است. اما مهم‌ترین مسائلی که در این فصل مورد بحث قرار می‌گیرد به شرح گزارش می‌شود:

بخش اول - انطباق حدیث شیعه با سنت نبوی

بخش دوم - بررسی عنصر تقیه در حدیث شیعه

بخش سوم - سیاست‌های صادقین در مواجهه با فرق انحرافی

بخش چهارم - اهتمام صادقین به صیانت حدیث از نظر لفظ و معنی

امید است که در این بررسی‌ها، ضمن آشنایی با گوشه‌های دیگری از تاریخ حدیث

شیعه، مهم‌ترین عوامل حفظ و بقای حدیث این مکتب، مورد شناسایی قرار گیرد.

بخش اول

انطباق حدیث شیعه با سنت نبوی

از مسائل قابل توجه در ارزش گذاری حدیث شیعه بررسی میزان رابطه آن با سنت و سیره رسول خدا(ص) می باشد و این مسئله از آن جا مطرح می شود که در کتب حدیثی شیعه غالب روایات به یکی از امامان ختم شده ولی آنان از طریق آباء و اجداد خود یا از طریق دیگر، این روایات را به رسول خدا(ص) اسناد نمی دهند. البته در کتب حدیثی اهل سنت، بعضاً شخصیت امامان شیعه در حد یک راوی در سلسله اسناد روایات دیده می شود^۱. اما نسبت به کتب شیعه چنانکه گفتیم روایات موجود غالباً به یکی از امامان ختم شده و سند آنان به رسول خدا(ص) نمی رسد. حال برای کسی که خارج از حوزه فرهنگ اسلامی - خصوصاً تفکر شیعه - به روایات معصومین نظر می افکند ممکن است در مسئله ارتباط احادیث شیعه با سنن و بیانات رسول خدا(ص)، سؤال و شبهاتی ایجاد گردد. چنانکه ابن حجر عسقلانی در یک مورد که قصد انتقاد بر شیعه دارد متذکر می شود که "شیعه از درایت و روایت بی بهره است"^۲. لکن مرحوم قاضی نورالله شوشتری در نقدی که بر کتاب «الصواعق المحرقة» نوشته، اشکار ابن حجر را به گونه ای مناسب پاسخ داده است^۳.

اما به عقیده ما احادیث صحیح و قطعی الصدور شیعه، از نظر کیفیت، انطباق کامل با سنت نبوی دارد و بالعکس هر گونه دوری و فاصله از تفکر اهل بیت علیهم السلام، به همان نسبت دوری و جدایی از سیره رسول خدا(ص) را در بردارد. این عقیده چنانکه خواهد آمد از طرق زیر قابل اثبات است:

الف - ملاحظه کیفیت علم امامان شیعه(ع)

ب - وجود کتاب علی(ع) یا جامعه در اختیار ائمه(ع)

ج - استننان به سنت نبوی در سیره اهل بیت(ع)

د - بی نیازی امامان از نظر اسناد و وجود مشایخ

۱. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن سنن ج ۱ ص ۶۹ و ۹۳.

۲. الصوارم المهرقة فی نقد الصواعق المحرقة، بیروت، دارالکتب الاسلامیه ص ۲۹۴.

۳. همان مأخذ و همان صفحه

که در این گفتار سعی می‌کنیم در هر یک از زمینه‌های فوق به قدر حاجت توضیحاتی بیاوریم.

الف - ملاحظه کیفیت علم امامان شیعه:

از جمله اعتقادات شیعه در باب صفات و شرایط جانشین پیامبر (ص)، توجه به کیفیت علم و دانش او می‌باشد. بنا به عقیده شیعه علم امام (ع) ریشه اکتسابی نداشته بلکه طریقه‌ای لدنی و افاضه‌ای دارد. معنای این سخن ادعای علم غیب آن هم به صورت مطلق برای امام نیست. چرا که این گونه علم برای رسول خدا (ص) نیز حاصل نگشت بلکه هدف آن است که روشن شود علمی که امام (ع) با آن به سؤالات مردم پاسخ می‌دهد و یا معالم دینی را بر آنان آشکار می‌نماید، بسیار فراتر از آموخته‌های مکتب و مدرسه‌ای می‌باشد و توجه به سیره ائمه (ع) نشان می‌دهد که آنان در پاره‌ای از موارد از غیب و مافی الضمیر اشخاص نیز خبر می‌داده‌اند^۱. بنابراین واقعیت امر چنان است که علم امام (ع) از همان منبعی سرچشمه می‌گیرد که علم رسول خدا (ص)، آن هم بدون آنکه ادعا بر نزول فرشته وحی بر امام (ع) باشد. بلکه چنان که در روایات شیعه آمده است امامان از جمله محدثین اند^۲ و محدث کسی است که قادر بر شنیدن سروش و آوای فرشتگان است بدون اینکه او را ببیند. در صورتی که پیامبر (ص) قادر بود. جبرئیل و دیگر فرشتگان را دیده و پیام وحی را مستقیماً دریافت دارد^۳.

نکته‌ای که در این جالازم به توضیح است آن است که تعبیر «محدث» با تعریفی که از آن به عمل آمد مورد قبول و اعتنای اهل سنت نیز می‌باشد و آنان خود این مقام را برای بعضی از صحابه پذیرفته‌اند^۴ و شاید به دلیل همین ذهنیت است که مطابق روایتی امام باقر (ع) به دنبال زراره فرستاد و چون او آمد، حضرت از او پرسید: "به حکم بن عینیه اطلاع دادی که اوصیای علی (ع) از جمله محدثین اند؟"^۵ ضمناً اطلاع بر اسرار غیبی

۱. به عنوان نمونه بنگرید به کتاب شیخ طوسی، تهذیب الاحکام ج ۲ ص ۱۰ حدیث شماره ۲۰.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۲۷۰، مجلسی بحارالانوار ج ۲۶ ص ۶۶.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۲۷۰، مجلسی بحارالانوار ج ۲۶ ص ۶۶.

۴. مسلم، صحیح ج ۴ ص ۴۴ به رقم ۲۳۹۸ فضائل الصحابه ج ۲.

۵. مجلسی - بحارالانوار ج ۲۶ ص ۷۲.

همواره متضمن نزول ملائکه یا شنیدن صدای او نمی‌باشد. بلکه در شرایطی ممکن است اساس حقایق از سوی خداوند بر قلب کسی القا شود که به آن وحی مستقیم و بدون واسطه گویند^۱. چنانکه در مورد رسول خدا(ص) این شکل از وحی متداول بود. و در آن جا که خداوند در مورد خضر می‌فرماید: "وقد علمناه من لدنا علماً". ظاهراً مقصود همان علم افاضه‌ای و غیر اکتسابی است که بدون واسطه برای خضر حاصل شده بود^۲. پس از این مقدمه متذکر می‌شویم، اگر فرض کنیم که دانش امامان خصوصاً پس از رسیدن به مقام امامت افاضه‌ای بوده و از همان سرچشمه‌ای نشأت بگیرد که علم رسول خدا(ص) از آن ناشی شده است، طبعاً انطباق‌گفتار و بیانات آنان با اقوال و سنن رسول خدا(ص) حاصل شده و هیچ‌گونه تضادی در این میان قابل تصور نخواهد بود. اما اثبات این مطلب با توجه به وجود شواهد مختلف در مصادر شیعه و سنی کار دشواری نیست. با توضیحی که در مورد علم افاضه‌ای گذشت می‌توان نتیجه گرفت که مطابق عقیده شیعه امام نسبت به معاصران خود از علمیت برخوردار است، آن هم اعلمیت مطلق. اما اهل سنت گرچه اعلمیت را به‌طور مطلق برای علی(ع) و دیگر امامان ذکر نکرده‌اند، لکن بنا به شواهد متعدد در اعلمیت نسبی آن بزرگواران نسبت به معاصرینشان تردیدی ندارند و به همین جهت گروهی از آنان در مسئله خلافت قائل به تقدم مفضول (ابوبکر) بر افضل یعنی علی علیه‌السلام شدند^۳ اما بدون آنکه بخواهیم وارد مباحث کلامی شویم یادآور می‌شویم که اعلمیت امامان شیعه بر مبانی کتاب و سنت حتی به صورت نسبی آن، کافی است که ضمانت بیش‌تری در انطباق سخنان و فتاوی‌ای آنان با سنت نبوی آن هم نسبت به فتاوی‌ای دیگر فقها ایجاد نماید.

اما در مورد دانش امامان، روایات مختلفی در اصول کافی و دیگر کتب حدیثی به چشم می‌خورد. امام باقر(ع) می‌فرماید: "حقا که خدا را دو گونه علم است، علمی منتشر و علمی پنهان. علم منتشر در اختیار فرشتگان و رسولان است و آنچه فرشتگان و رسولان می‌دانند ما نیز می‌دانیم و علم پنهان همان علمی است که تنها نزد خدا است و

۱. سوره شوری آیه ۵۱

۲. سوره کهف آیه ۶۵ و نیز طبرسی، مجمع البیان ج ۶ ص ۷۴۶.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۳، و ولوی، علی محمد، تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی، ص ۲۹.

مادر همه علوم است و چون بر صفحه آفرینش ثبت و ظاهر شود به وسیله فرشتگان و رسولان جامعه عمل می‌پوشد^۱. و همین مضمون در روایت دیگری به این صورت تکرار شده است که: "خدا را دو گونه علم است: علمی که جز خدا نداند و علمی که به فرشتگان و رسولان آموخته است و آنچه را که به فرشتگان و رسولان آموخته است، ما می‌دانیم"^۲.

ناگفته نماند که در زمینه علم امام و اینکه آیا او بر کل صناعات، لهجه‌ها و امور غیبی - به طور مطلق - اطلاع دارد یا خیر، روایات فراوانی از ناحیه غلات شیعه، جعل گردید که در آن، این موارد را به امامان نسبت می‌داد. این روایات در حیات خود ائمه و توسط آن بزرگواران تکذیب گردید^۳. و چنانکه شیخ مفید در کتاب «مسائل» و شیخ طوسی در «تلخیص الشافی» تذکر داده‌اند، اطلاع امام از حوادث غیبی یا ضمائر اشخاص اطلاعی نسبی بوده و آنچه نسبت به امام (ع) ضروری است، آگاهی او بر مبانی قرآن و سنت و به طور کلی اموری است که به احکام شرعی ارتباط پیدا می‌کند^۴. در این مورد در اصول کافی آمده است: "یک نفر از ابوالحسن الرضا (ع) پرسید شما از غیب با خبرید. امام رضا (ع) فرمود: گه‌گاه طومار غیب در برابر ما باز می‌شود و ما می‌بینیم و مطلع می‌شویم و چون طومار غیب را از برابر ما ببرند چیزی نمی‌دانیم این گونه علم غیب سر الهی است که خدا با جبرئیل و جبرئیل با رسول خدا (ص) و رسول خدا (ص) با آن افرادی که خدا خواسته است، در میان نهاده‌اند^۵."

در مصادر اهل سنت نیز در مورد دانش عمیق علی (ع) بر مبانی قرآن و سنت و اعلمیت او بر دیگر صحابه، همچنین تقدم فضل و کمالات دیگر امامان نسبت به معاصرینشان، شواهد فراوانی آمده است که نقل همه آن‌ها در این جا مقدور نیست^۶. بلکه به ذکر نمونه‌های اندکی بسنده می‌نماییم.

۱. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۲۵۵. ۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۶ ص ۱۶۵.

۳. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۵۳۲، مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۶ ص ۱۰۳.

۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۶ ص ۱۰۴ به نقل از شیخ مفید، شیخ طوسی، تلخیص الشافی ج ۱ ص

۲۵۲. ۵. کلینی، الکافی، ج ۲ ص ۲۵۶.

۶. امینی، عبدالحسین، الغدیر ج ۲ ص ۴۴ و ج ۳ ص ۹۰ الی ۱۰۱، موسوی همدانی، علی در کتب اهل سنت، کانون انتشارات محمدی ص ۲۳۹ و ۲۴۹.

اما در مورد علی(ع) از قول صحابه به تواتر نقل شده است که: «علی اعلم الناس بالكتاب والسنة»^۱ و به طور مکرر مردم از خود آن حضرت شنیدند که می فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی»^۲ یا: «سلونی عن کتاب الله فانه لیس آیه الاوقد عرفت ابلیل نزلت ام بنهار افی سهل ام فی جبل»^۳... یعنی: قبل از آنکه مرا از دست بدهید از من بپرسید یا از کتاب خدا از من پرسش کنید زیرا آیه ای وجود ندارد مگر آنکه می دانم در شب نازل شده است یا در روز، در بیابان نازل شده و یا در کوهستان».

استاد عبدالفتاح عبدالمقصود پس از ذکر عبارت: «سلونی قبل ان تفقدونی» از علی(ع) می نویسد: سخن امام(ع) براساس ظن و گمان نبود. او همانند منجمان از ستارگان الهام نمی گرفت و به کهنه و مرتاضان توسل نمی جست بلکه او حقیقتاً به ماورایی می نگریست که برای او معلوم و مشخص بود. و آن گاه پاره ای از آن را برای مردم بیان می داشت. او براساس حق سخن می گفت در کلام او شبهه ای متصور نبود او به این وسیله مردم را بر پاره ای از دانش رسول خدا(ص) - که در بین مردم تنها به او اختصاص یافته بود - رهنمون می ساخت.

وجود این مرتبه علمی در علی(ع) موجب گردید تا در همان عصر خلفای وی مرجع رجوع دیگر صحابه قرار گیرد. چنانکه از خلیفه دوم نقل شده است که بارها گفت: «اگر علی نبود عمر هلاک شده بود»^۴ و یا می گفت: «خدا مرا با مشکلی که ابوالحسن علی(ع) در حل آن نباشد زنده نگذارد»^۵. و بالاخره ابن عباس که مورد قبول فریقین است در زمینه علم علی و ریشه آن گفته است: «علم رسول خدا(ص) از علم الهی سرچشمه می گیرد و علم علی(ع) از علم پیامبر(ص) مایه می گیرد و علم من از علم علی(ع) ناشی شده است. اما علم من و علم اصحاب محمد در مقابل علم علی همانند قطره ای در مقابل

۱. فیروز آبادی، فضائل الخمسه ج ۲ ص ۲۴۲ باب: «ان علیا اعلم الناس و احلمهم و افضلهم»

۲. بنگرید به امینی، الغدیر ج ۲ ص ۴۴، شیخ مفید ارشاد ص ۲۳، سیوطی، الاتقان، قم، منشورات رضی ج ۹ ص ۳۳۳ و نیز کتاب «سلونی قبل ان تفقدونی» از استاد محمد رضا حکیمی ج ۱ ص ۲۵۰.

۳. همان مأخذ و همان صفحه

۴. فیروز آبادی، فضائل الخمسه ج ۲ ص ۲۳۰ الی ۲۵۶: «فی علم علی(ع)»

۵. محمد بن سعد طبقات ج ۲ ص ۳۳۹، عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین ج ۱ ص ۳۰۵.

در باهای هفت گانه است^۱.

به همین ترتیب در مورد هر یک از امامان می توان شواهدی، نظیر آنچه گذشت اقامه نمود که حکایت از مراتب بالای دانش آن ها کند لکن از آن جا که حدیث شیعه بیش تر بر شخصیت صادقین علیهما السلام متمرکز می باشد، از میان قرائن متعددی که در این باره وجود دارد به ذکر چند نمونه اکتفا می کنیم.

ابن حماد حنبلی در کتاب: «شذرات الذهب» آورده است که: «ابو جعفر محمد بن علی از فقهای مدینه بود و به این خاطر به او باقر گفته اند که او دانش را شکافت و در آن غور و بررسی نمود و اصل و ریشه آن را نمایان ساخت او به اعتقاد شیعیان یکی از امامان دوازده گانه است». سپس از قول عبدالله بن عطاء مکی اضافه می کند: «علماء را در محضر هیچ کس کوچک تر از آنان در محضر ابو جعفر نیافتم»^۲ بنا به قول شیخ مفید «حکم بن عیینه با تمام عظمت علمی اش در میان مردم، در برابر آن حضرت همانند دانش آموزی در مقابل معلم خود بود»^۳. به همین ترتیب دانش بسیاری از بزرگان اهل سنت همانند ابوحنیفه، محمد بن شهاب زهری، عمرو بن دینار، اعمش، اوزاعی، ابن جریج به علم امام باقر (ع) منتهی می شود^۴ و ابوزهره در کتاب «الامام الصادق» می نویسد: «علمای تمام بلاد اسلامی از هر سو به محضر او می شتافتند و کسی از مدینه دیدن نمی کرد جز اینکه خدمت او شرفیاب شده و از علوم بی پایانش بهره ها می گرفت»^۵ حضرتش به تعبیر ابن ابی الحدید سید فقهای حجاز بود^۶.

اما در مورد شخصیت علمی امام صادق (ع) زبان قاصر تر از آن است که حق مطلب را ادا کند، هر چند که در این باره اعترافات جالبی نیز وجود دارد. حضرتش به تصدیق دانشمندان اهل سنت از مشایخ بزرگانی چون: ابوحنیفه، مالک بن انس، ابن عیینه، شعبه بن حجاج، سفیان ثوری، ایوب سختیانی، یحیی بن سعید، محمد بن حسن شیبانی،

۱. امینی، الغدیر، ج ۲ ص ۳۰۵.

۲. ابن حماد حنبلی، عماد الدین، شذرات الذهب، بیروت، دار احیاء التراث العربی ج ۲ ص ۱۴۹.

۳. الارشاد، ص ۲۶۳، هاشم معروف، سیرة الائمة الاثنی عشر ج ۲ ص ۱۹۲.

۴. شکه، دکتر مصطفی، الائمة الاربعه، الامام ابوحنیفه ص ۵۰.

۵. ابوزهره، محمد، الامام الصادق ص ۲۲.

۶. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۲۰۴ به نقل از شرح نهج البلاغه

عبدالملک بن جریج به شمار می‌رود و این بزرگان به عنوان شاگردان آن حضرت مراتب فضل و کمال و تقوای او را ستوده‌اند^۱. در یک نوبت ابوحنیفه به درخواست منصور خلیفه عباسی چهل مسئله علمی آماده نمود و در مجلسی با حضور امام صادق آن‌ها را به بحث گذاشت و چون امام (ع) بدون تأخیر به سؤالات او پاسخ داد او در حضور همگان اعتراف نمود که: «اعلم الناس اعلمهم باختلاف الناس»^۲ یعنی دانشمندترین مردم کسی است که آگاه‌ترین آن‌ها به اختلافات علما در مسائل باشد^۳ و مقصود او جعفر بن محمد (ع) بود و در نوبتی دیگر گفت: «هرگز دانشمندتر از جعفر بن محمد (ع) ندیده‌ام و بی‌شک او آگاه‌ترین فرد امت است»^۴.

مالک بن انس متذکر می‌شود: «زمانی با امام صادق در رفت و آمد بودم و او را جز بر یکی از این سه حال ندیدم. یا نماز می‌خواند، یا در حال روزه بود و یا به قرائت قرآن مشغول بود. او هرگز بدون وضو از رسول خدا (ص) روایت نمی‌کرد و سخنی که بدون فایده باشد بر زبان نمی‌راند»^۵. همچنین از عمر بن ابی المقدام روایت شده که او می‌گفت: «هنگامی که جعفر بن محمد را می‌دیدم می‌فهمیدم که او از نسل و بقایای پیامبران است»^۶ و بالاخره جاحظ از علمای قرن سوم می‌نویسد: «جعفر بن محمد کسی بود که علم و فقهش دنیا را پر کرده بود و گفته‌اند که ابوحنیفه و سفیان ثوری از شاگردان آن حضرت بوده‌اند و شاگردی این دو نفر از آن جناب در عظمت علمی او کافی است»^۷ که البته باید اضافه کنیم سخن جاحظ به مقیاس فکری اهل سنت صحیح می‌باشد لکن در تفکر شیعه، عظمت علمی امام صادق (ع) را در تربیت بزرگانی چون زراره، محمد بن مسلم، مومن طاق، ابوبصیر و ده‌ها نفر از این قبیل باید جستجو نمود.

به هر حال از این‌گونه اعترافات در مورد امام صادق و دیگر امامان هنوز وجود دارد

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۷ ص ۲۸ و ۲۸ تحت عنوان: «روی عنه هذه المشايخ ...» نیز از قول مالک می‌نویسد: «هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده که بشری، از حیث فضل، علم، عبادت و ورع برتر از جعفر بن محمد صادق وجود دارد». و نیز بنگرید به المناقب ج ۳ ص ۳۷۲، تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۱۰۴، الاعلام زرکنی ج ۲ ص ۱۲۶. امام صادق محمد ابوزهره ص ۶۶.

۲. مجلسی، بحارالانوار ج ۴۷ ص ۲۱۸، اسد حیدر، الامام الصادق والمذاهب الاربعه ج ۲ ص ۳۳۵.

۳. همان مأخذ.

۴. شکهه، الائمة الاربعه، بخش امام مالک ص ۲۹.

۵. عسقلانی، ابن حجر، تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۸۸، ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ج ۴ ص ۲۴۹.

۶. جعفریان، رسول حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۲۴۶ به نقل از رسائل جاحظ

که اگر بخواهیم به نقل آن‌ها مبادرت ورزیم از اصل مقصد دور می‌شویم لکن در مقام جمع‌بندی می‌گوییم: اگر با ذکر این شواهد این مطلب به ثبوت رسیده باشد که امامان شیعه از نظر دانش و کمالات معنوی از نوعی الهام و افاضه الهی برخوردار بوده و به همین جهت از معاصران خود پیشی گرفته‌اند، بالطبع تشخیص آنان در شناخت سنت رسول خدا(ص) از دیگر فقها قوی‌تر بوده و انطباق روایات و به تعبیر اهل سنت فتاوی آن‌ها با سنت نبوی بهتر حاصل می‌شود چنانکه گفته‌هایی که از این بزرگواران باقی مانده، موید همین مطلب است. امام باقر(ع) در روایتی می‌فرماید: "به خدا سوگند اگر با مردم براساس رأی خود سخن بگوییم از جمله هلاکت شدگان خواهیم بود و لکن با استفاده از آثاری که از رسول خدا(ص) در اختیار داریم با مردم سخن می‌گوییم. این آثار را همچون گنجی در اختیار داریم و از آن محافظت می‌کنیم چنانکه مردم طلا و نقره خود را محافظت می‌کنند"^۱. و در روایت دیگر از امام صادق(ع) سؤال می‌شود که امام بر چه اساسی فتوی می‌دهد؟ می‌فرماید: براساس کتاب خدا، سائل می‌پرسد اگر حکمی در قرآن نباشد؟ امام می‌فرماید: براساس سنت نبوی، باز پرسیده می‌شود: اگر حکمی در قرآن و سنت نباشد؟ در این جا امام می‌فرماید: "هیچ مطلبی نیست مگر آنکه ریشه‌ای در کتاب و سنت دارد"^۲.

ب - وجود کتاب علی(ع) یا جامعه در اختیار ائمه:

دومین دلیلی که در اثبات انطباق روایات شیعه با سنت نبوی می‌توان اقامه نمود، وجود مواردی از علوم رسول خدا(ص) در اختیار ائمه(ع) می‌باشد. مهم‌ترین این موارد، کتابی بوده است که در روایات از آن به جامعه تعبیر می‌شود و خصوصیت این کتاب آن است که همه آن به املاء رسول خدا(ص) و خط علی(ع) بوده است. از آن جا که در قسمت دوره اول تاریخ حدیث شیعه، از این کتاب، خصوصیات، و اسناد و طرق آن به طور مفصل سخن گفتیم، بحث تازه‌ای در این باره ضرورت ندارد. جز آنکه این نکته را تکرار کنیم که این کتاب یکی از پشتوانه‌های دانش امامان در بیان احکام الهی و

۱. عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین ج ۲ ص ۳۰۳ به نقل از بصائر الدرجات.

۲. مغنیه، محمد جواد، الشيعة فی المیزان، مقاله الشيعة و التشيع ص ۴۶.

صدور فتوی بوده است و امامان مذهب به طور مکرر این مطلب را به عموم مردم، از خاص و عام اعلام کرده و در مواردی آن را به تعدادی از اصحاب خود نشان دادند و در تمام این موارد تأکید آنان این مطلب بود که: «هذا املاء رسول الله و خط علی».

ج - استنان به سنت نبوی در روایات اهل بیت (ع):

سومین دلیل در انطباق حدیث شیعه با سنت نبوی، مسئله استنان به سنت رسول اکرم (ص) در سیره امامان شیعه می باشد. به این معنی که با نظر در روایات و سیره عملی معصومین (ع) در می یابیم که تبعیت از سنت رسول خدا (ص) سر لوحه زندگی آن پیشوایان بوده و پاسداری از این سنت، تعهد آنان به شمار می رفته است و اگر وجود این بزرگواران نبود، مشخص نبود که تاکنون چه مقدار از سنت رسول خدا (ص) باقی مانده بود.

اما اگر بخواهیم آنچه را که در این زمینه از شواهد وجود دارد، ذکر کنیم و یا در باب میزان انحراف صحابه و تابعین از سنت رسول خدا (ص) به شرح و تفصیل بپردازیم، مطمئناً خود کتاب مفصلی می شود و برخی از محققان نیز در این زمینه به پژوهش هایی دست زده اند، همچون علامه امینی در مجلدات مختلف کتاب الغدیر، عبدالحسین شرف الدین در کتاب النص و الاجتهاد و سید مرتضی عسکری در کتاب های معالم المدرستین و نقش ائمه در احیاء دین، لکن جهت روشن شدن برخی از حقایق در این جا به ذکر پاره ای از شواهد - به ترتیب عصر امامان (ع) - اشاره می کنیم:

بعد از وفات رسول خدا (ص) گرچه تبعیت از سنت و سیره آن حضرت مورد علاقه همه مسلمانان بوده اما مع الوصف هر چه زمان بیش تر سپری می گشت فاصله امت اسلامی از این سنت بیش تر می گردید و شاید یکی از دلایل آن طرح شعار «حسینا کتاب الله»^۱ بود که خود کم توجهی به سنت رسول خدا (ص) را در برداشت به طوری که چون در شورای انتخاب خلیفه سوم، خلافت را به علی (ع) پیشنهاد می کنند با این تعهد که او به کتاب خدا، سنت رسول او و سیره شیخین عمل کند، حضرت مخالفت نموده و فقط

۱. بخاری، صحیح ج ۲ ص ۱۲۰، مسلم، صحیح به تصحیح فواد عبدالباقی به رقم ۱۶۳۷.

متعهد می‌گردد تا به کتاب خدا، سنت رسول خدا(ص) و سیره خود عمل نماید^۱ و احتمالاً مخالفت حضرت به سبب آن بود که او سیره شیخین را منطبق با سنت رسول خدا(ص) نمی‌دانست.

به دنبال کشته شدن عثمان و آن‌گاه که علی(ع) در پی تقاضا و اصرار مردم به خلافت رسید، تحلیل ایشان از وضعیت مردم و جامعه به این صورت بود که از اسلام جز نامی باقی نمانده، حدود الهی تعطیل گشته و جامعه با ارزش‌های جاهلیت دوباره پیوند خورده است. چنانکه در نخستین خطبه پس از بیعت مردم می‌فرماید: "بدانید که گرفتاری امروز شما، همان گرفتاری است که در روز بعثت پیامبر(ص) بدان دچار بودید"^۲.

با چنین تصویری از آن جامعه، حضرت به انگیزه احیای سنت رسول خدا(ص) و اقامه حدود الهی مسئولیت خلافت را پذیرا شد چنانکه در کلمات آن حضرت نیز آمده است که فرمود: "من پرچم ایمان را در میان شما مستقر کردم و شمار را بر حدود حلال و حرام الهی آگاه نمودم"^۳. او با توجه به پرورش در دامان رسول خدا(ص)، آشناترین فرد به سیره آن جناب بود و در عین حال نگران‌ترین شخص نسبت به فراموشی این سیره به شمار می‌رفت. لذا با احساس مسئولیت در پاسداری از آن فرمود: "به خدا قسم هر آنچه که پیامبر(ص) به گوش گذشتگان شما رساند من نیز همان را به گوش شما می‌رسانم"^۴ و نیز تأکید نمود که: "اگر من از دید شما غایب گردم چه کسی به روش رسول خدا(ص) در میان شما رفتار خواهد کرد". به همین جهت وقتی پس از ۲۵ سال از درگذشت رسول خدا(ص) با مردم نماز به جای آورد ابو موسی اشعری گفت: "ذکرنا ابن ابی طالب صلاة النبی" یعنی: فرزند ابوطالب نماز خواندن رسول خدا(ص) را به یاد ما آورد"^۵.

با توجه به این شواهد می‌توان نتیجه گرفت که یکی از کارهای امام(ع) در طول

۱. بهبودی، محمد باقر، سیره علوی، تهران، چاپ حیدری ص ۴۶ به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ابن اثیر، الکامل، بیروت، دار صادر ج ۳ ص ۶۵، عسکری، معالم المدرستین ج ۱ ص ۱۴۱.

۲. فیض الاسلام، نهج البلاغه ص ۶۶.

۳. جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۶۵ به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

۴. همان مأخذ ص ۶۷. ۵. همان مأخذ ص ۶۷.

زندگانی خود - خصوصاً در دوران خلافت - محور قرار دادن قرآن کریم و سنت رسول خدا(ص) بود. اما چنانکه از بیانات آن سرور در نهج البلاغه به دست می آید^۱ میزان انحراف مردم از سنت نبوی و علاقه آنان با فرهنگ موجود به قدری زیاد بود که حضرت در تغییر اخلاق آنان با مشکلات فراوانی روبه‌رو گردید و در بعضی از زمینه‌ها توفیق لازم را به دست نیاورد.

بعد از شهادت علی(ع) و در دوران معاویه، امام حسن مجتبی(ع) تنها منادی پاسداری از سنت رسول خدا(ص) بود زیرا به گفته مسعودی در مروج الذهب و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه غایت آمال معاویه چیزی جز محو اسلام و دفن نام رسول خدا(ص) نبود^۲ که چنین توفیقی را هم به دست نیاورد. معاویه علاوه بر رسول خدا(ص)، سیره خلفای قبل از خود را نیز زیر پا نهاده و برای نخستین بار خلافت را به صورت موروثی قرار داد و معروف است یک بار که امام حسن(ع) در انتقاد از وی به سخنرانی پرداخته بود فرمود: "انما الخلیفة من سار بکتاب الله و سنه نبیه" یعنی: خلیفه کسی است که بر اساس کتاب خدا و سنت رسول خدا عمل نماید^۳. و این خود اعتراضی نسبت به معاویه به شمار می‌رفت.

پس از شهادت امام حسن امر امامت به امام حسین محول گردید و با شروع خلافت یزید و اصرار او بر بیعت، حضرت از بیعت با او خودداری نمود و خلافت یزید را به منزله خوانده شدن فاتحه‌ای بر اسلام خواند. آن‌گاه در فلسفه قیام خود به برادرش محمد حنفیه نوشت: "من به انگیزه خودخواهی و شرارت قیام نکرده‌ام و قصد تباهی و ستمگری ندارم قیام من به انگیزه اصلاح در امت جدم رسول خداست، من قصد امر به معروف و نهی از منکر دارم و در این راه به سیره جدم و پدرم عمل می‌کنم"^۴.

در دوران امامت امام چهارم که مصادف با اوج استبداد بنی امیه و اختناق نسبت به شیعیان بود، امام سجاد(ع) کوشید تا با نقل حدیث از رسول خدا(ص) و فرستادن درود بر محمد و آل محمد، یاد رسول الله را در دل‌ها زنده نگه داشته و پیوند محمد(ص) را

۱. فیض، الاسلام نهج البلاغه ص ۶۶.

۲. عسکری، سید مرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام تهران، دفتر نشر کوکب ج ۱ ص ۲۸۷ تحت عنوان: "هدف نهایی معاویه".

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۴۹

۴. عسکری، معالم المدرستین ج ۲ ص ۵۰۳ به نقل از بحارالانوار

با آل او در خاطره‌ها زنده سازد^۱. در این دوران - چنانکه در فصل اول گذشت - امام به عنوان فقیهی برجسته در مدینه اقامت داشت و با استناد به رسول خدا(ص) در مقابل عامه و خاصه به نقل حدیث می پرداخت به گونه‌ای که محمد بن سعد صاحب طبقات می نویسد: "كان زين العابدين ثقة مأمونا" کثیر الحدیث عن رسول الله(ص) عالماً ولم یکن من اهل البيت مثله^۲. یعنی: علی بن حسین ثقة و مورد اعتماد بود او از رسول خدا احادیث بسیاری نقل نمود و دانشمندی بود که کسی از اهل بیت به پایش نمی رسید^۳. همچنین امام(ع) علاوه بر یادآوری سخنان رسول خدا(ص) در عمل نیز از استنات به سنت آن حضرت ابائی نداشت چنانکه مشهور است وقتی اذان می گفت و به جمله «حی علی الفلاح» می رسید بلافاصله جمله «حی علی خیر العمل» را که اهل سنت ترک کرده بودند، به زبان می آورد و می فرمود: «هو الاذان الاول»^۳.

اقدامات صادقین و شواهد تاریخی:

اما در دوران صادقین(ع) به دلیل شرایط سیاسی و بزه‌ای که برای آن دو بزرگوار به وجود آمد، مسئله استنات به سنت نبوی جلوه دیگری پیدا کرد که با دوره‌های قبل قابل مقایسه نبود و آن دو بزرگوار توانستند به طرق مختلف به احیای سنت نبوی پرداخته و پیرایه‌ها و خطوط انحرافی موجود در آن را مشخص کنند. در این مورد شواهد مهمی از بیانات و اقدامات آن دو بزرگوار، خاصه اعترافات مخالفان وجود دارد که به ذکر پاره‌ای از آن مبادرت می‌کنیم:

۱ - نقد رأی و قیاس:

یکی از مسائل قابل توجه در تعلیمات صادقین(ع) حمله آن دو بزرگوار به رأی و

۱. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۱۶۸ و نیز بنگرید به مقاله علامه محمد حسین فضل‌الله تحت عنوان: "الامام زین العابدین يتحدث عن النبي(ص)، مجله "الثقافة الاسلامیه" شماره ۳۳ ص ۳۲.

۲. شریف قرشی، حیات امام زین العابدین ج ۱ ص ۱۲۳، فصل: «انطباعات عن شخصيته» شرح، نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۵ ص ۲۷۴.

۳. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۳۷ به نقل از مصنف ابن ابی شیبه

قیاس و متقابلاً طرح این مسئله بود که هیچ حکمی نیست مگر آنکه ریشه‌ای در کتاب و سنت دارد.

ناگفته نماند که قیاس به عنوان یکی از مصادر فقهی اهل سنت در تمام فرق پذیرفته شده است و دانشمندان این مذاهب در کتب فقهی و اصولی خود همواره از آن دفاع کرده و بر صحت آن احتجاج نموده‌اند. به عنوان مثال می‌توان گوشه‌ای از استدلال‌های آنان را در کتاب‌های «نهایة السؤل فی شرح منهاج الاصول» از قاضی عبدالله بن عمر بیضاوی و «اصول فقه» از محمد ابوزهره ملاحظه نمود و به خصوص دانشمند اخیر پس از آنکه علمای اسلامی را از نظر اعتقاد به قیاس بر سه دسته تقسیم می‌کند می‌نویسد: «اما جمهور علمای اسلامی به قیاس احتجاج می‌کنند آن هم در جایی که نصی از کتاب و سنت وجود ندارد و قولی از صحابه یا اجماعی از امت مشاهده نمی‌گردد». سپس در مقام اظهار نظر یادآور می‌شود: «تردید نیست که عقیده و روش جمهور اسلامی از صحت و قوت بیش تری برخوردار است»^۱.

نکته دیگر آنکه استفاده از رأی و قیاس در میان اهل سنت، از دوران صحابه متداول شد و در عهد تابعین طرفداران زیادی یافت و هر چه زمان می‌گذشت بر حجم استفاده از آن افزوده گشت به طوری که در عهد صادقین (ع) مکتب مستقلی با عنوان مکتب رأی و قیاس شکل گرفت و طرفداران آن عمدتاً در عراق به سر می‌بردند.^۲

اما در مورد اختلاف فرقه‌های اهل سنت نسبت به قیاس به گفته ابوزهره فرقه ظاهر به از جمله نفی کنندگان قیاس بوده است.^۳ لکن نسبت به مذاهب موجود ظاهراً تمام فرق اصالت آن را پذیرفته‌اند. به گفته استاد مصطفی شکعه: «در بین رؤسای مذاهب اهل سنت، ابوحنیفه بیش تر و احمد بن حنبل کم تر از دیگران به استفاده از قیاس شهرت یافته‌اند، همچنین اهالی عراق در سلك طرفداران رأی و قیاس و اهل مدینه از جمله طرفداران نقل و اثر بوده‌اند. مالک بن انس و شافعی در استفاده از قیاس موضع معتدلانه‌ای دارند اما احمد بن حنبل با وجود آنکه به کثرت نقل و استفاده از اثر شهرت

۱. ابوزهره، اصول الفقه، بیروت، دارالکتب العربی ص ۲۲۰.

۲. ابوزهره، الامام الصادق ص ۱۷۳.

۳. ابوزهره، اصول الفقه ص ۲۲۱.

دارد معهداً در پاره‌ای از موارد اضطراراً به قیاس متوسل می‌شده است^۱. در چنین شرایطی بود که صادقین (ع) در مقابل اصحاب رأی و قیاس به شدت ایستادگی کردند و در سخنان خود این دو ملاک را مورد نقد و بررسی قرار دادند^۲. این حملات در پاره‌ای از روایات به اصل ملاک رأی و قیاس صورت گرفته و در پاره‌ای دیگر از روایات، ضمن بحث از حکمی، صادقین (ع) به مبنای آن اشاره می‌کنند که آیا کتاب و سنت است یا رأی و قیاس. ضمناً این دو بزرگوار در تعالیم خود گوشزد می‌نمودند که حاضرند ریشه هر حکمی را در قرآن یا سنت رسول خدا (ص) نشان دهند و با چنین صراحتی در حمله به رأی و قیاس و با چنان شهادتی در بیان ریشه‌های احکام، احتمال این مطلب که سخنان صادقین (ع) خود ریشه در رأی و قیاس داشته باشد، طبعاً منتفی است.

در جلد اول اصول کافی دو باب با عناوین: «البدع والرأی و المقاییس» و «الردالی الکتاب والسنة و انه لیس شی من الحلال والحرام الاوقد جاء فیه کتاب اوسنة» جلب نظر می‌کند. در این دو باب بر روی هم سی و دو روایت وجود دارد که از مطالعه آن‌ها دیدگاه امامان در بطلان رأی و قیاس و لزوم رد احکام به کتاب و سنت، به دست می‌آید. این روایات اکثراً از صادقین (ع) وارد شده و در پاره‌ای از موارد آن دو بزرگوار مطلب را از قول رسول خدا (ع) یا امیر مؤمنان نقل کرده‌اند. ذیلاً به چند مورد از این روایات اشاره می‌شود:

۱/۱ - ابان بن تغلب گوید: ابو عبدالله صادق (ع) گفت: دین خدا با مقیاس اندیشه به دست نمی‌آید. ندیدی که بانوان در عادت ماهانه، روزه ماه رمضان را قضا می‌کنند اما نماز خود را قضا نمی‌کنند، اگر سنت رسول را به منظور استنباط سایر مسائل به مقیاس آورند و بر پایه آن پاسخی بپردازند، دین خدا لگدکوب خواهد شد^۳.

۲/۱ - ابوشیبه خراسانی گوید: از ابو عبدالله صادق (ع) شنیدم که فرمود: پیروان قیاس با استمداد از مقایسه به جستجوی حقیقت رفتند. اما قیاس جز به دوری آنان از حقیقت

۱. دکتر شکعه، الائمة الاربعه بخش‌های: الامام ابوحنیفه ص ۱۷۰، الامام ملک ص ۱۱۰ و الامام احمد بن حنبل ص ۲۲۴ و ۲۲۵.

۲. مکی، سید حسین، عقیده الشیعه فی الامام الصادق و سایر الائمة، بیروت دارالزهراء ص ۲۰۲.

۳. کلینی، کافی، ج ۱ ص ۵۷.

نیافزود. دین خدا با قیاس و استحسان برداشت صحیح نمی‌شود.^۱

۳/۱ - ابوبصیر گوید: به امام صادق گفتم: مسائلی مطرح می‌شود که پاسخ آن را در کتاب خدا نمی‌یابیم و سنتی در آن زمینه وجود ندارد که در آن بنگریم. آیا می‌توانیم فکر خود را به کار اندازیم و پاسخ دهیم؟ ابو عبدالله گفت: "نه با خیر باش که اگر فتوای تو با حقیقت موافق باشد اجر و پاداشی نخواهی برد و اگر بر خطا باشد بر خداوند تبارک و تعالی دروغ بسته‌ای"^۲.

در این جا تذکر دو نکته ضروری است: اول آنکه چنانکه قبلاً گذشت، موضعگیری امامان شیعه در برابر رأی و قیاس به دلیل آن بود که معتقد بودند ریشه همه احکام و احتیاجات فکری انسان در کتاب و سنت موجود است و بنابراین ضرورتی در استفاده از رأی و قیاس باقی نمی‌ماند. و دیگر آنکه آنان با اصل اجتهاد به معنای کوشش در به دست آوردن حکم خدا از طریق رد فرع بر اصل مخالفتی نداشتند^۳ و به دلیل چنین موضع معتدلانه‌ای بود که فقه شیعه از سقوط در بدعت و نوآوری و نقطه مقابل آن جمود اخباریگری در امان ماند. این نکته از روایات زیر استفاده می‌گردد.

۴/۱ - ابو عبدالله صادق (ع) گفت: رسول خدا (ص) فرمود: "هرگونه بدعت و نوآوری گمراهی است و هر گمراهی در دوزخ است"^۴.

۵/۱ - ابوالجارود از امام باقر (ع) روایت کرد که حضرت می‌گفت: "هرگاه از مطلبی برای شما گفتم از من ریشه آن را در قرآن سراغ گیرید"^۵.

۶/۱ - ابو عبدالله صادق (ع) فرمود: "هیچ امری نیست که مورد اختلاف دو نفر واقع شود مگر آنکه ریشه‌ای در کتاب خدا دارد. اما خرده‌های معمولی آن را در نمی‌یابند"^۶.

اما در مورد ریشه توسل اهل سنت به رأی و قیاس باید گفت: با واقعه منع نگارش و تدوین حدیث که یک قرن به طول انجامید، بسیاری از نصوص وارده از رسول خدا (ص) به بوته فراموشی افکنده شد. چنانکه بسیاری از روایات نیز از معنای حقیقی

۱. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۵۶

۲. چنانکه از امام صادق (ع) روایت شده است: "انما علینا ان تلقی الاصول و علیکم ان تفرعوا". بنگرید به روضات الجنات از محمد باقر خوانساری تهران - نشر اسماعیلیان ۱۳۹۰ هـ ق ج ۱ ص ۱۲۲.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۵۷

۴. همان مأخذ ج ۱ ص ۶۰

۵. همان مأخذ ج ۱ ص ۶۰

۶. همان مأخذ ج ۱ ص ۶۰

خود خارج گشت و لذا چنانکه مشهور است ابوحنیفه به بیش از هفده روایت اعتماد نداشت^۱ و مالک نیز در پذیرش روایات صحیح، اهل تردید و وسواس بود، چنانکه کتاب موطا خود را که در ابتدا با ده هزار روایت از بین صد هزار روایت نوشته بود، سال به سال مورد تجدید نظر قرار داده و روایات آن را به پانصد عدد تقلیل داد^۲. طبیعی است که با تضعیف موضع نقل و اثر، استفاده از رأی و قیاس خودنمایی کند اما نهضتی که صادقین در این زمینه ایجاد نمودند آن بود که خلأ ناشی از نقل صحیح را در جامعه پر نمایند^۳ و در عین حال متذکر شوند که فرقه‌های دیگر دستشان از موارث علمی رسول خدا(ص) تهی مانده است. چنانکه امام صادق(ع) در روایتی می‌فرماید: "این‌هایی که خود را از فقها و علمای اسلام می‌شمارند و کلیه مسائل فقهی و دینی و هر آنچه مردم بدان محتاجند را، استنباط کرده‌اند، چیزی از علم رسول خدا(ص) نمی‌دانند و چیزی از رسول خدا(ص) بدان‌ها نرسیده است. زیرا هنگامی که از احکام و حلال و حرام از آن‌ها سؤال می‌شود، از رسول خدا(ص) اثری در آن زمینه پیش آن‌ها وجود ندارد"^۴.

۲ - تکیه بر ریشه احکام، اسناد به رسول خدا(ص):

بخش دیگری از فعالیت‌های صادقین(ع) که انطباق روایات آنان را با سنت نبوی نشان می‌دهد تأکید است که آن دو بزرگوار بر ریشه احکام داشته‌اند و معمولاً در این‌گونه موارد قول یا عمل رسول خدا(ص) از ناحیه‌ها صادقین(ع) مورد اظهار بوده است.

علاوه بر قول و سیره صادقین(ع) در تأسی به سنت رسول خدا(ص)، اعترافات مخالفان و نیز مناظره و احتجاجاتی که از آن دو بزرگوار باقی مانده نیز، شواهد خوبی بر استنات آن دو سرور به سیره جدشان می‌باشد. توجه به موارد زیر روشنگر این حقیقت

۱. عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین ج ۲ ص ۲۸۹ تحت عنوان: "الامام ابوحنیفه والعمل

بالرأی". ابوریثه، محمود، الاضواء ص ۲۹۶.

۳. جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۲۶۵ تحت عنوان: اتکاء فقه شیعه به روایات اهل بیت(ع).

۴. همان مأخذ ص ۲۷۰، حرعاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۴۰.

است:

۱/۲ - داود رقی گوید: به ابو عبدالله صادق (ع) وارد شدم و پرسیدم فدای شما گردم به نیت وضو چند مرتبه می توان اعضا را شست؟ امام فرمود: "آنچه خدا فرموده، یک مرتبه است. رسول خدا (ص) نیز به جهت رعایت مردم یک مرتبه به آن افزود. اما اگر کسی سه مرتبه سه مرتبه بشوید. نماز او باطل است"^۱.

۲/۲ - بکیر بن اعین از ابو جعفر باقر (ع) آورده است که او فرمود: "آیا کیفیت وضوی رسول خدا (ص) را برای شما تعریف بنمایم؟ آنگاه کفی از آب برگرفت و^۲...".
 ۲/۳ - زراره از امام باقر (ع) روایت نمود که او فرمود: "رسول خدا (ص) هر شب سیزده رکعت نماز به جای می آورد"^۳...

۲/۴ - ابو عبدالله صادق (ع) فرمود: "جدم رسول خدا (ص) گفته است: "هر کس در مدینه حادثه جویی کند یا حادثه جو را نزد خود پناه دهد لعنت خدا بر او باد". من پرسیدم حادثه جویی چیست؟ ابو عبدالله گفت: "آدم کشی"^۴.

۲/۵ - جمیل بن دراج از قول ابو عبدالله صادق گفت: "رسول خدا (ص) ارث جده را شش بر یک میراث قرار داد"^۵ ضمناً متذکر می شود نظیر این روایات صدها نمونه در کتب اربعه و دیگر منابع حدیثی وجود دارد.

۳- اقرار و اعترافات:

از دیگر قرائنی که در این بحث قابل ذکر است، توجه به اعترافات معاصران صادقین به ویژه بزرگان اهل سنت می باشد. این اعترافات در واقع حاصل مشاهدات و برداشت های این بزرگان از شخصیت صادقین (ع) بوده و در جای خود بیانگر اتصال علوم آن دو بزرگوار به دانش رسول خدا (ص) می باشد ذیلاً به ذکر چند نمونه از این اعترافات می پردازیم.

۳/۱ - عبدالله بن خفقه گوید: ابان بن تغلب به من گفت: "من به اشخاصی برخورد

۱. کشی، اختیار الرجال، به رقم ۵۶۴.

۲. کلینی، الکافی، ج ۳ ص ۲۴ الی ۲۷.

۳. کلینی، الکافی، ج ۳ ص ۴۴۶.

۴. کلینی، الکافی، ج ۷ ص ۲۷۵.

۵. کلینی، الکافی، ج ۷ ص ۱۱۴.

کردم که در نقل روایت از جعفر بن محمد (ع) بر من خرده می‌گرفتند اما من به آن‌ها گفتم: چه گونه در نقل روایت از کسی مرا ملامت می‌کنید که از مطلبی از وی نپرسیدم مگر آنکه می‌گفت: قال رسول الله^۱."

۲/۳ - داود بن فرقد از قول عبدالله شبرمه - از قضاة دربار منصور عباسی - آورده است که او گفت: "هیچ‌گاه حدیثی را که از جعفر بن محمد شنیده بودم، به خاطر نیاوردم مگر آنکه نزدیک بود قلبم شکافته گردد. او همیشه می‌گفت: "حدثنی ابي عن جدی عن رسول الله". آن‌گاه ابن شبرمه افزود: "به خدا سوگند پدرش بر جدش و جدش بر رسول خدا(ص) هرگز دروغ نیست"^۲.

۴/۳ - مالک بن انس - در سخنی که قبلاً نیز گذشت - گوید: "هنگامی که در محضر آن حضرت (حضرت صادق) اسم رسول خدا(ص) برده می‌شد، رنگ او به سبزی و سپس زردی می‌گرایید ... تا آن‌جا که گوید: "حضرت هرگز بدون وضو از رسول خدا(ص) نقل حدیث نمی‌کرد"^۳.

۵/۳ - در مورد ابوحنیفه با اینکه وی - مطابق نقلی - روایات صحیح را بیش از هفده مورد نمی‌دانست^۴ و اساساً در فقه خود از تمسک به روایات خودداری می‌ورزید، معیناً گفته‌اند که وی احادیث وارده از طریق اهل بیت (ع) را می‌پذیرفت در این مورد شیخ مفید می‌نویسد: "روزی پس از شنیدن حدیثی از امام صادق (ع) از محضر آن بزرگوار خارج شد و چون از او پرسیده شد که چرا از جعفر بن محمد در مورد واسطه موجود بین او و رسول خدا(ص) سؤال نکردی، ابوحنیفه پاسخ داد: من حدیث را به همین شکل قبول دارم^۵ و این به آن معنی بود که وی مطمئن بود که سخن امام صادق (ع) همان سخن رسول خدا(ص) است.

۴ - مناظره‌ها و احتجاجات:

از مهم‌ترین مواردی که نشان دهنده تعهد صادقین (ع) در پاسداری از سنت رسول

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۷. ۲. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۵۲.

۳. اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه ج ۲ ص ۵۳.

۴. عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین ج ۲ ص ۲۸۹ تحت عنوان: "امام الحنیفة والعمل بالرأی".

۵. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۲۷۵ به نقل از امالی مفید.

خدا(ص) می‌باشد، مناظره و احتجاجاتی است که توسط آن دو بزرگوار و شاگردانشان با بزرگان اهل سنت روی داده است. این مناظره‌ها در جای خود از مسائل شیرین تاریخ علم کلام و حدیث بوده و بسیاری از آن‌ها نیز با سند صحیح روایت شده است. چنانکه قبلاً گذشت تعدادی از شاگردان صادقین(ع) از جمله محمد بن نعمان احول معروف به مومن طاق، هشام بن سالم، محمد بن مسلم، زرارة بن اعین از جانب آن دو بزرگوار اجازه یافتند که با مخالفان مذهب تماس گرفته و به اثبات عقاید و معالم شیعه همت گمارند به طوری که هم اکنون مناظره‌های زیادی از آن دو بزرگوار و شاگردانشان بر جای مانده است. یکی از محورهای این مناظره‌ها تکیه‌ای است که - در مقام احتجاج - به قرآن کریم، سنت رسول خدا(ص) و سیره امیر مؤمنان علی(ع) شده است. بسیاری از این مناظرات در کتاب‌های کافی کلینی، احتجاج طبرسی و بحار الانوار مجلسی روایت شده است و از محققان معاصر نیز بعضی از نویسندگان مجموعه‌ای از آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند. ذیلاً به چند مورد از این مناظره‌ها که بیانگر توجه به سنت نبوی می‌باشد، اشاره می‌کنیم:

۱/۴ - یکی از مناظره‌های امام صادق(ع)، مناظره‌ای است که در سال ۱۲۶ هجری بین آن حضرت و سران معتزله از جمله عمرو بن عبید، واصل بن عطا و حفص بن سالم به وقوع پیوست. این مناظره بسیار مفصل بوده و مشروح آن را کلینی و طبرسی در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند و ملاحظه فرازهای مختلف آن نشان دهنده آن است که همه جا امام صادق(ع) با استناد به قرآن و سنت رسول خدا(ص) در مقام محکوم ساختن طرف مقابل قرار دارد. از جمله در قسمتی از این مناظره آمده است که امام خطاب به عمرو بن عبید گفت: "تو در پیکار مشرکین، از همه جهات با سیره رسول خدا به مخالفت برخاسته‌ای این مسئله را هم کنار می‌گذاریم اینک بگو در مورد تقسیم زکات چه روشی در پیش خواهی گرفت؟ عمر بین عبید این آیه را تلاوت کرد: "زکات ویژه مستمندان و بیکاران و مأموران زکات است و برای الفت دل‌ها و آزادی برده‌ها و پرداخت غرامت‌ها و در راه خدا (که جهاد کنند و حج بگرارند) و برای درماندگان سفر که به منزل برسند، فرمانی است قطعی از جانب خداوند." ابو عبدالله گفت: بلی این آیه تکلیف صدقات را مشخص می‌کند، اما تو چه گونه آن را تقسیم می‌کنی؟ عمرو بن عبید

گفت: صدقات را به هشت بخش مساوی تقسیم می‌کنم و هر بخشی را به گروهی اختصاص می‌دهم. ابو عبدالله گفت: گرچه یک گروه آنان مانند مستمندان به ده هزار تن بالغ شوند و یک گروه دیگر مانند مأموران زکات از یک تن و دو تن و یا سه تن تجاوز نکنند، تو برای این چند تن معدود به اندازه آن ده هزار تن سهم برابر مقرر می‌کنی؟ عمرو بن عبید گفت: بلی. ابو عبدالله گفت و حتماً زکات شهریان را با زکات اهل بیابان در یک خزینه جمع می‌کنی و بین مستحقین شهری و مستحقین بیابانی به‌طور مساوی تقسیم خواهی کرد؟ عمرو بن عبید گفت بلی. ابو عبدالله گفت: تو با این سیره اختراعی از همه جهت با سیره رسول خدا به مخالفت برخاسته‌ای. رسول خدا زکات اهل بیابان را میان مستحقین بیابانی تقسیم می‌کرد و زکات شهریان را میان مستحقین شهری، رسول خدا سهام مستحقین را برابر نمی‌دانست و هر زکاتی که واصل می‌شد کم یا زیاد، مطابق صلاح دید خود، به هر گروهی مقداری عطا می‌کرد. در این زمینه تکلیف مشخصی وجود ندارد. اگر در سخن من تردید می‌کنی، با فقهای مدینه تماس بگیر تا بدانی در این سیره رسول خدا شک و تردیدی وجود ندارد. ابو عبدالله صادق (ع) خطاب به عمرو بن عبید و دیگران فرمود: از خدا بترس و شما جماعت از خدا بترسید پدرم ابو جعفر باقر که بهترین فرد روی زمین بود و در شناخت کتاب خدا و سنت رسول خدا از همه داناتر بود به من خبر داد که رسول خدا گفته است: "هر کس با شمشیر بر سر مسلمین بکوبد و آنان را به اطاعت خود بخواند با آنکه در میان مسلمین داناتر از او باشد، گمراه است و فضول کار مردم".^۱

۲/۴ - کشی به رقم ۲۴۹ آورده است که زراره گوید: به یکی از حلقه‌های درسی در مسجد مدینه وارد شدم که در آن عبدالله بن محمد و ربیعۃ الرای نشسته بودند، در این موقع عبدالله گفت: ای زراره از ربیعۃ پیرامون یکی از مسائل اختلافی پرسشی کن. گفتم: بحث موجب کینه پروری می‌شود اما ربیعۃ گفت: ای زراره پیرس، من پرسیدم رسول خدا (ص) در شرابخواری با چه وسیله‌ای تعزیر می‌نمود ربیعۃ گفت: با نعل و شاخ و برگ درختان. گفتم اگر امروز کسی به جرم خوردن شراب گرفته شود و به سوی حاکم برده شود او را چه گونه مجازات می‌کنند ربیعۃ گفت او را با تازیانه می‌زنند همانگونه که عمر

۱. کلینی، الکافی، ج ۵ ص ۲۳، و نیز مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۷ ص ۲۱۳.

بدین گونه مجازات می نمود در این جا عبدالله بن محمد که شاهد بحث بود گفت: سبحان الله رسول خدا با شاخ درختان می زد و عمر با تازیانه و سنت رسول خدا ترک می شود و سنت عمر پی روی می گردد؟

۳/۴ - عبدالله بن معمر لیلی به امام باقر (ع) گفت: "به من خبر داده اند که شما به جواز متعه فتوی می دهید" امام فرمود: آری چون خداوند آن را در قرآن حلال نموده و رسول خدا (ص) به عنوان سنت پایه گذاری کرده و اصحاب او نیز آن را انجام داده اند. عبدالله گفت: اما عمر بن خطاب از آن نهی نموده است. امام گفت: تو بر قول صاحب خود باش و من بر قول رسول خدا (ص) ^۱.

۴/۴ - کشی پس از ذکر سند از قول ابی کهمس آورده است که او گفت: بر ابو عبدالله صادق (ع) وارد شدم. آن حضرت گفت: (به من خبر داده اند که) محمد بن مسلم ثقفی نزد ابن ابی لیلی (قاضی کوفه) شهادتی داده است که این شهادت توسط او پذیرفته نشد. من گفتم بله همین طور است امام فرمود: چون به کوفه رفتی نزد ابن ابی لیلی برو و به او بگو: من از سه مسئله از تو پرسش می کنم. فقط به شرط آنکه اولاً با استفاده از قیاس جواب ندهی. ثانیاً در پاسخ نگویی اصحاب ما چنین و چنان گفته اند. در این جا امام سه مسئله به ابوکهمس تعلیم فرمود و سپس به او گفت: "اما چون دیدی نزد ابولیلی چیزی از نقل و روایت رسول خدا (ص) وجود ندارد به او بگو: جعفر بن محمد به تو پیغام می دهد چه چیز موجب گردید که شهادت کسی را رد کنی که در شناخت احکام خدا و سیره رسول او از تو آگاه تر است" ^۲.

۱. مجلسی، بحارالانوار ج ۴۶ ص ۳۶۵ به نقل از کشف الغمده.

۲. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۲۷۷ ضمناً در دنباله روایت آمده است که ابوکهمس گفت: چون به کوفه وارد شدم قبل از آنکه به منزل وارد شوم به سراغ ابن ابی لیلی رفتم و به او گفتم از تو درباره سه مسئله پرسش می کنم به این شرط که نه با قیاس پاسخ گویی و نه بگویی اصحاب ما چنین و چنان گفته اند. ابن ابی لیلی گفت آن مسائل را بپرس. پرسیدم چه می گویی در مورد کسی که در دو کعت اول نماز واجب شک کند. او لحظه ای تأمل کرد سپس سر برداشت و گفت: مشایخ ما گفته اند. من گفتم: شرط ما آن بود که نگویی فلانی چنین و چنان گفته است. پس گفته است. پس گفت: در این مورد چیزی ندارم. پس سؤال کردم: چه می گویی در مورد کسی که بول به بدن و یا لباس او اصابت کرده است. چه گونه باید آن را آب کشد ابن ابی لیلی لحظه ای اندیشید و سپس گفت: مشایخ ما گفته اند ... دوباره گفتم شرط من این بود که چنین چیزی نگویی پس گفت: در این مورد هم چیزی ندارم. در نوبت سوم پرسیدم: شخصی هفت سنگ به جمره می زند اتفاقاً یکی از آن ها اصابت نمی کند. تکلیف او چیست؟ در این نوبت نیز ابن ابی لیلی گفت: مشایخ

د - بی‌نیازی امامان از ذکر سند و عدم احتیاج به وجود مشایخ:

در این جا سؤالی پیش می‌آید و آن اینکه آیا امامان شیعه همچون دیگر روات دارای شیخ حدیث بوده‌اند یا خیر و نیز آیا آن بزرگواران ملزم به نقل حدیث از طریق مشایخ بوده‌اند یا نه. در پاسخ این سؤالات باید گفت: تا آن جا که این مسئله به عقیده شیعه ارتباط پیدا می‌کند. جواب هر دو سؤال منفی است. زیرا با اعتقاد به وجود صفات علم و عصمت در امام(ع)، قول و فعل او همانند قول و فعل رسول خدا(ص) حجت بوده و سندیت پیدا می‌کند. از این رو در روایات شیعه، همان قدر که سند روایت به یکی از امامان می‌رسد، اگر روایت از نظر متن و سند مشکل خاصی نداشته باشد، روایت به عنوان حدیث صحیح پذیرفته می‌گردد و در این گونه روایات، بر حسب آنکه مخاطب امام از شیعیان باشد، از امام با کینه یاد می‌شود همانند: "قال ابو عبدالله" یا: "سالت ابا عبدالله" و ...

اما در پیش اهل سنت - که در مسئله خصوصیات امام یا جانشینان پیامبر(ص) بینشی متمایز از شیعه دادند - هر یک از امامان در حکم فقیه و محدثی کار آمد به شمار رفته و لازم است سخن خود را از طریق سند متصل به رسول خدا(ص) ارتباط دهد. از این رو بعضی از محدثان اهل سنت که به تصور خود می‌خواستند ضوابط علمی را رعایت کنند در نقل حدیث از امامان شیعه دچار تردید می‌شده‌اند. چرا که می‌دیدند آنان همچون دیگر محدثان، حدیث را با سند متصل به رسول خدا(ص) اسناد نمی‌دهند. چنانکه در احوالات ابوبکر بن ابی عیاش آمده است که وی با آنکه از امام صادق(ع) استماع حدیث کرده بود، لکن از نقل آن برای دیگران خوددازی می‌کرد، تنها به این دلیل که

ما گفته‌اند ... گفتیم: خداوند تو را هدایت کند شرط ما آن بود که نگویی مشایخ ما چنین و چنان گفته‌اند. او باز گفت: در این مورد هم چیزی در اختیار ندارم. در این جا به وی گفتیم: جعفر بن محمد(ع) پیغام داده است چه چیز تو را وادار کرده است که شهادت شخصی را رد کنی که وی به احکام خدا و سنت رسول او از تو آگاه‌تر است ابن ابی لیلی گفت: او چه کسی باشد؟ گفتیم: محمد بن مسلم الطائفی القصیر. ابن ابی لیلی گفت: به خدا که جعفر بن محمد این مسائل را به تو تعلیم نموده است. گفت: آری به خدا قسم جعفر بن محمد این مسائل را به من تعلیم فرمود. در این جا بود که ابن ابی لیلی به دنبال محمد بن مسلم فرستاد چون او آمد از او خواست که شهادت خود را تکرار کند. آن‌گاه ابن ابی لیلی بر شهادت وی صحه گذاشت.

امام صادق سخن خود را از طریق مشایخ روایت نمی‌کرد.^۱

با مطالعه پاره‌ای از روایات، این نکته به دست می‌آید که امامان در هنگام ضرورت حدیث خود را از طریق آباء گرام خود از رسول خدا (ص) نقل می‌کرده‌اند، و این مطلب با توجه به آنکه موارث امامت در بین آنان دست به دست می‌چرخیده و قول هر یک، قول دیگری به شمار می‌رفته است، مطلب صحیحی است، و نصوص وارده از طرف آن بزرگواران نیز همین مطلب را تأیید می‌کند. اما از این مطلب که بگذریم وجود هیچ شیخ حدیثی در زندگی و سیره علمی امامان قابل اثبات نیست. در روایتی ابوبصیر به امام صادق می‌گوید: چه بسا حدیثی که آن را از شما می‌شنوم اما به پدرتان نسبت می‌دهم و چه بسا حدیثی که از پدرتان شنیده‌ام، اما در مقام نقل به شما نسبت می‌دهم. امام فرمود: "اشکالی ندارد الا اینکه اگر همه را از قول پدرم نقل کنی بهتر است"^۲. و در نوبتی دیگر به حفص بن بختری فرمود: "آنچه از من شنیدی می‌توانی از پدرم یا رسول خدا (ص) روایت کنی"^۳.

بنا به روایت دیگر که کلینی در اصول کافی، شیخ مفید در ارشاد و طبرسی در اعلام الوری نقل کرده‌اند امام صادق (ع) به هشام بن سالم، حماد بن عثمان و عده‌ای دیگر از یاران خود فرمود: "حدیث من، حدیث پدرم است و حدیث پدرم، حدیث جدم است و حدیث جدم، حدیث حسین (ع) است و حدیث حسین، حدیث حسن است و حدیث حسن حدیث رسول خدا (ص) است و حدیث رسول خدا (ص) نیز سخن خدای تبارک و تعالی می‌باشد^۴. لکن چنانکه بعضی از محققان^۵ تذکر داده‌اند: "سلسله فوق را نباید شیوخ روایتی به حساب آورد بلکه این همان توارث علمی است که در بین امامان برقرار بوده و علوم هر امام صرفاً در اختیار جانشین او از فرزندان، قرار گرفته و فرزندان دیگر امام، علی‌رغم محیط تربیتی یکسان، از این علوم بهره و نصیبی نداشته‌اند". به این ترتیب روایات امامان شیعه (ع) از

۱. عسقلانی، ابن حجر، تهذیب التهذیب ج ۲ ص ۸۸، جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۲۶۷.

۲. شیخ حرّعاملی، وسائل الشیعه ج ۳ ص ۳۸۰.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۵۳، شیخ مفید الارشاد ۲۷۴، طبرسی، اعلام الوری ص ۲۶۴، ۲۶۷.

۴. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۲۶۶ الی ۲۷۱.

نظر متن یا سند، واحد شده و تخصیص آن به یکی آن هم جدای از دیگری معنی ندارد.^۱

اما در این میان عده‌ای از دانشمندان اهل سنت - مطابق بینشی که از شخصیت امامان در ذهن خود ترسیم کرده‌اند - تلاش می‌کنند تا برای هر یک از امامان شیعه مشایخی برشمارند. لکن چون در این خصوص سند و شاهد مطمئنی وجود ندارد، معمولاً متوسل به حدس و گمان می‌شوند. از جمله این نویسندگان می‌توان از محمد ابوزهره در کتاب‌های «الامام الصادق» و «المیراث عندالجعفریه»، مستشار عبدالحلیم جندی در کتاب «الامام الصادق» و دکتر مصطفی شکعه در کتاب «الائمة الاربعه بخش امام ابوحنیفه» یاد نمود. مثلاً ابوزهره در مورد امام صادق (ع) می‌نویسد: ما نمی‌توانیم تصور کنیم که حضرت تمام یا قسمتی از عمر خود را در مدینه بگذراند و از مردم فاصله بگیرد به طوری که به مساجد سر نزنند یا در مجالس علما ننشینند یا در مجالست خود با علما چیزی از آنان فراموش کرده، بلکه فقط به آنان مطلب بیاموزد اما منطقی آن است که بگوییم او از بعضی از مشایخ عصر خود مطالبی فراگرفت و مطالبی را نیز به آنان آموزش داد و به این گونه بود که وی توانست بر تمام رشته‌های علمی خصوصاً در حدیث، فقه و قرآن تسلط یابد. وی در کسب این مجموعه علمی با معاصران خود در تماس بود چنانکه خانه او نیز، پایگاه حکمت و حدیث و دانش به شمار می‌رفت.^۲ ابوزهره پس از این سخن از قاسم بن محمد به عنوان یکی از مشایخ آن حضرت یاد می‌کند. چنانکه نویسندگان دیگر نیز نظیر این ادعا را در مورد امام باقر و امام صادق (ع) تکرار کرده‌اند.^۳

اما در مقابل بعضی از محققان به طور مفصل به انتقاد از دیدگاه فوق پرداخته و ادله قابل توجهی در این زمینه ارائه کرده‌اند که از جمله می‌توان به کتاب‌های «الامام الصادق خصائصه و ممیزاته» از محمد جواد فضل الله، «الامام الصادق و المذاهب الاربعه» از اسد حیدر و کتاب «عقیده الشیعه فی الامام الصادق و سایر الائمة» از سید حسین یوسف مکی عاملی، مراجعه نمود. طبعاً نقل استدلال‌های این بزرگان، آن هم به صورت مفصل

۱. عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین ج ۲ ص ۳۴۷.

۲. ابوزهره، الامام الصادق ص ۸۷، ۸۸، المیراث عندالجعفریه ص ۳۴ و ۳۵.

۳. ابوزهره، الامام الصادق ص ۸۸ و ۸۹ جندی، الامام الصادق ص ۱۴۹، دکتر شکعه، الائمة الاربعه بخش، ابوحنیفه ص ۵۰.

ضرورتی ندارد بلکه تنها خاطر نشان می‌کنیم از نظر نویسندگان فوق عقاید ابوزهره و امثال او از چند جهت قابل نقض است:

اولاً: چنانکه گذشت این عقاید مبتنی بر نوع تلقی اهل سنت از شخصیت امامان است که براساس آن قائل به شتون عصمت و علم افاضه‌ای برای آن بزرگواران نمی‌باشند بلکه از نظر آنان هر یک از امامان شیعه تنها در مقام یک راوی، فقیه یا محدث قرار دارد. چنانکه دکتر مصطفی شکمه در مورد امام صادق(ع) می‌نویسد: "كان الامام الصادق فقیهاً عظیماً و محدثاً صدوقاً روی عن ابیه و عن معاصریه من فقهاء اهل البیت کما روی عن غیر اهل البیت من المسلمین"^۱. لکن با فرض وجود علم افاضه‌ای برای امامان - که در بحث «ملاحظه کیفیت علم امامان شیعه» از آن سخن گفتیم - چه ضرورتی در وجود مشایخ حدیثی برای امامان باقی می‌ماند تا در معرفی آنان دچار تکلف گردیم؟ بنابراین اولین مطلب در نقض عقاید اهل سنت بطلان نظر و عقیده آنان نسبت به شخصیت امامان می‌باشد.

ثانیاً: گفته ابوزهره و امثال او مبتنی بر دلایل قطعی و خدشه ناپذیر نبوده بلکه بیش تر ریشه در حدس و گمان دارد. به عنوان مثال علاوه بر آنچه قبلاً از ابوزهره نقل نمودیم او در جای دیگری از کتاب خود می‌نویسد: "معتول نیست که مالک بن انس با امام صادق(ع) رفت و آمد کند، مگر آنکه بداند مقادیر معتنابیهی از دانش اهل مدینه و احادیث رسول خدا(ص) - که از مصادر مختلف فرار گرفته است - در نزد امام(ع) وجود دارد، نه آنکه علوم حضرت محدود به یک ناحیه باشد"^۲. و باز در صفحه ۸۹ از کتاب خود پس از آوردن توصیفاتی درباره امام صادق(ع) - که همگی دلالت بر کثرت علوم آن حضرت می‌کند - به عنوان نتیجه گیری می‌نویسد: "بدون تردید این مطلب اشاره به تعدد مشایخ آن جناب دارد. گرچه کتب سیره و مناقب، مشایخ آن حضرت را احصا و شمارش نکرده‌اند اما ما را در تقدیر این فرض گریزی نیست که آن حضرت از تابعین عصر خود احادیث فراوانی اخذ و روایت کرده است."

اما آیا با جملات فوق - که در واقع فرضیه‌هایی بیش نمی‌باشد - می‌توان به اثبات مشایخ حدیثی جهت امام صادق(ع) پرداخت. به گفته محمد جواد فضل الله: "آیا

ممکن است به کمک این فرض‌ها به اثبات حقیقی در تاریخ پیردازیم که از هر جهت قانع‌کننده باشد^۱». اما در بطلان این فرض همین بس که ابوزهره خود اقرار می‌کند که در کتب سیره و مناقب ذکری به عنوان مشایخ امام صادق وجود ندارد. آن حضرت نیز به غیر از پدر بزرگوارش از احدی به عنوان استاد و معلم خود نام نبرده است که آن را نیز - چنانکه تذکر دادیم - نمی‌توان شیخ حدیثی به حساب آورد^۲.

ثالثاً: محمد ابوزهره تلاش می‌کند که لااقل از قاسم بن محمد بن ابوبکر به عنوان یکی از اساتید امام صادق (ع) نام برده و آن حضرت را راوی روایات و وارث علم قاسم بن محمد معرفی نماید. اما در همین زمینه محمد جواد فضل الله می‌نویسد: "با فرض صحت این نظر آیا نباید در کتب حدیث، روایتی از امام صادق و او از شیخ حدیث خود، دیده شود. در صورتی که در کتب موجود حدیثی، حتی یک روایت وجود ندارد که امام صادق آن را از قول جد مادری خود روایت کند. چه گونه ممکن است بتوان تصور کرد شاگردی چون امام صادق (ع) از استاد خود غفلت نماید یا در نقل روایتی از وی بخل ورزد"^۳. آری وقتی در مورد قاسم بن محمد، وضعیت چنین باشد اوضاع مشایخ ادعایی دیگر همچون عروة بن زبیر، عبدالرحمن بن قاسم، عکرمه و عطاء بن ابی رباح که مورد ادعای نویسندگان دیگر است، روشن خواهد بود^۴.

توضیحی در معنای «اسند عنه»:

به مناسبت سخن پیرامون «موقعیت امامان شیعه در موضوع سند و شیخ حدیث»، بد نیست به توضیحی پیرامون اصطلاح «اسند عنه» بپردازیم. شیخ طوسی در رجال خود پس از نام بردن از بسیاری از اصحاب امام صادق (ع) در مورد آن‌ها می‌نویسد: "اسند عنه" که به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

۱ - ابراهیم بن المهاجر الازدی الکوفی اسند عنه.

۲ - ابراهیم بن عبدالرحمن بن امیه بن محمد بن عبدالله بن ربیعۃ الخزاعی

۱. فضل الله، محمد جواد، الامام الصادق، بیروت، دارالزهراء، ص ۸۴.

۲. جعفریان، رسول حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۶۸.

۳. فضل الله، محمد جواد، الامام الصادق ص ۸۷.

۴. جندی، عبدالحلیم الامام الصادق ص ۱۴۹، اسدر حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه ج ۲

ابو محمد المدنی اسند عنه.

۳- اسماعیل بن عبدالله الحارثی الکوفی اسند عنه.

۴- حازم بن ابراهیم البجلی الکوفی سکن البصره اسند عنه^۱.

ضمناً در رجال شیخ این تعبیر در مورد تعداد محدودی از اصحاب امام هفتم تا اصحاب امام دهم نیز دیده می‌شود و از قرائن برمی‌آید که شیخ این اصطلاح را از رجال ابن عقده حافظ - که مهم‌ترین مأخذ او در استقصای اصحاب امام صادق (ع) بوده است - نقل کرده است^۲.

اما اینکه معنی و مراد «اسند عنه» چیست؟ و آیا از اسباب مدح است یا الفاظ جرح، بین علمای رجال اختلاف نظر وجود دارد^۳ و ریشه اختلاف به این مسئله باز می‌گردد که آنان نمی‌دانند تعبیر فوق به صیغه معلوم باید خوانده شود یا به صیغه مجهول. و در هر یک از حالات فاعل یا نایب فاعل امام است یا واسطه‌های امام تا راوی. چنانکه علامه مامقانی در مقباس الهدایه و آیت اله خویی در معجم الرجال احتمالات مختلف را در معنی «اسند عنه» آورده و ثابت کرده‌اند که همه آن‌ها موارد نقض دارد^۴. علامه مامقانی معتقد است که وجه صحیح در اسند عنه آن است که این عبارت به صیغه معلوم بوده و فاعل آن ابن عقده باشد. در این صورت معنای این تعبیر آن است که ابن عقده شخص مذکور را در زمره اصحاب امام صادق (ع) دانسته و با اسناد خود به نقل روایت از وی، از امام صادق (ع) اقدام کرده است. چنانکه شیوه ابونعیم در کتاب تاریخش و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد نیز به همین صورت بوده و آنان پس از ذکر یک راوی به درج روایتی از او اقدام کرده‌اند^۵. اما آیت اله خویی معتقد است که این معنی از اسند عنه نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا در رجال شیخ تعبیر «اسند عنه» تقریباً در باره صد و شصت نفر از اصحاب امام صادق (ع) وارد شده است. حال آنکه ابن عقده در رجال خود پس از ذکر هر یک از اصحاب امام صادق (ع) روایتی از او نقل کرده، و تعداد

۱. شیخ طوسی، رجال ص ۱۴۲ الی ۳۴۲: «اصحاب الصادق».

۲. همان مأخذ ص ۲. ۳. تستری، قاموس الرجال ج ۱ ص ۸۱.

۴. خویی، ابوالقاسم، معجم الرجال ج ۱ ص ۱۰۶ الی ۱۰۸، مامقانی غفاری، تلخیص مقباس الهدایه ص ۱۱۸، ۱۲۰.

۵. مامقانی، غفاری، تلخیص مقباس الهدایه ص ۱۲۰.

راویان آن حضرت از نظر این عقده بسیار زیاد و رقمی در حدود چهار هزار نفر داشته است. در این صورت علت تخصیص عده معدودی به «اسند عنه» چه می‌باشد؟ ضمناً شیخ طوسی تعبیر «اسند عنه» را در مورد یاران سایر ائمه نیز به کار برده است. حال آنکه این عقده صرفاً به جمع آوری اسامی راویان امام صادق پرداخته بود.^۱ آیت اله خوئی پس از رد احتمالات گوناگون در آخر نتیجه می‌گیرد که: برای این جمله در کلام شیخ طوسی نمی‌توان معنای صحیحی در نظر گرفت و شیخ طوسی خود آگاه‌تر به مراد خویش است.^۲ اما در این میان آقای محمد باقر بهبودی به احتمالی اشاره می‌کند که در کلام دانشمندان فوق دیده نمی‌شود و به نظر می‌رسد که مراد شیخ طوسی و این عقده نیز همین بوده است. ایشان می‌نویسد: "در اسند عنه فاعل همان شخص راوی و ضمیر عنه به امام(ع) باز می‌گردد و معنای عبارت آن است که شخص مذکور از رجال اهل سنت بوده و در عین حال از راویان امام صادق یا امام کاظم یا امام رضا می‌باشد اما وقتی از آن بزرگواران روایت می‌کند به این مطلب معتقد نیست که هر یک از آن‌ها امام معصوم و حجت خدا بوده‌اند و کلامشان به منزله کلام رسول خدا(ص) می‌باشد بلکه به این اعتبار از آن‌ها به نقل حدیث می‌پردازد که هر یک از امامان، سخن خود را - همچون یک راوی - از طریق اسناد متصل از رسول خدا(ص) نقل می‌نمایند و این از مصطلحات حدیثی اهل سنت است که در عصر امام باقر(ع) متداول بوده است و شیخ طوسی این اصطلاح را به همان صورتی که ابوالعباس ابن عقده حافظ در کتاب‌های خود آورده بود، از وی گرفته و نقل کرده است و این عقده در مورد رجال امام صادق به‌طور وسیع و در مورد رجال سایر ائمه به صورت محدود، دارای تحقیق و تألیف بوده است. با توجه به این مطلب اصطلاح «اسند عنه» نمی‌تواند مایه طعن باشد، مگر آنکه راوی به نسخه بزرگی از روایات امام صادق(ع) در شعب مختلف فقهی اشاره کند و مدعی شود که آن مسندی از مسانید امام باقر یا امام صادق است که در این صورت باید مطمئن شویم که او بر امام(ع) دروغ می‌بندد. زیرا امامان شیعه در حال تقیه از اهل سنت به سر می‌بردند و جز در مواقع ضرورت به افتا یا نقل حدیث برای اهل سنت نمی‌پرداختند. ضمناً در تاریخ

۱. خوئی - ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث ج ۱ ص ۱۰۸

۲. خوئی - ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث ج ۱ ص ۱۰۸

صحیح نمی‌بینیم که احدی از امامان در مسند مشایخ بنشیند و در مقام نقل حدیث بگوید: حدیثنا فلان، حدیثنا فلان^۱. استاد بهبودی پس از ذکر این احتمال به نقل از ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان و ابن النجاشی در رجال خود، چند نفر از کسانی را که در مورد آنان تعبیر: «اسند عنه» به کار رفته، نام برده و نشان داده‌اند که این عده، از رجال اهل سنت بوده‌اند. ایشان سپس به معرفی برخی از مسانید منسوب به امامان پرداخته و ثابت کرده‌اند که انتساب این مسانید به امامان شیعه انتسابی واقعی نمی‌باشد^۲. ضمناً به عنوان آخرین نکته در این قسمت اضافه می‌شود که در مواردی که مخاطب امام(ع) شخصی از اهل سنت بوده است وی در مقام نقل روایت از امام(ع) از او نه با کینه که با نام و لقب یاد می‌کرده است. و نام بردن امام(ع) از طریق ذکر کینه، احترامی است که از جانب شیعیان معمول بوده است.

جمع بندی و نتیجه گیری:

در پایان این بحث متذکر می‌شویم هدف از این مبحث اثبات این حقیقت بود که روایات شیعه گرچه از نظر سندی به امامان ختم شده و به رسول خدا(ص) اسناد پیدا نکند، این موضوع ضرری متوجه اصالت حدیث شیعه و انطباق آن با سنت نبوی وارد نمی‌سازد بلکه شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد پاسداری از سنت نبوی، تعهد امامان شیعه به شمار رفته و آنان خود در مقام راهنمایی مردم، به میزان انحراف جامعه از سنت نبوی اشاره می‌کرده‌اند. بنابراین هر کس به سنت رسول خدا(ص) دلbind و علاقمند است باید آن را در سیره اهل بیت او(ع) جستجو نماید چنانکه رسول خدا(ص) نیز در روایت مشهور و متواتر ثقلین^۳ قرآن و عترت طاهره را عدل یکدیگر قرار داد و هدایت امت را در تمسک به هر دوی آنان تضمین فرمود و پس از این تذکر، دیگر تردید در اصالت روایات امامان شیعه، معنی ندارد.

۱. بهبودی، محمد باقر، معرفة الحدیث ص ۷۸ و ۷۹.

۲. همان مأخذ ص ۷۸ الی ۸۶.

۳. حرّ عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه که در ج ۱۸ ص ۱۹ می‌نویسد: اقول: و قد تواتر بین العامة والخاصة انه قال: "انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتکم ..."

بخش دوم

بررسی عنصر تقیه در حدیث شیعه

مقدمه:

از مسائل قابل توجه در مطالعه عقاید، فقه و حدیث شیعه، بررسی نقشی است که برای عنصر تقیه می‌توان قائل شد و این مسئله از آن‌جا مورد توجه قرار می‌گیرد که در نقد و بررسی بسیاری از روایات و فتاوی‌ای فقهی به عامل تقیه اشاره می‌گردد. از طرف دیگر با آنکه تقیه اصلی اسلامی و قرآنی است، معهداً محققان اهل سنت اکثراً آن را اصلی منحصر به شیعه دانسته و از این رهگذر طعن و انتقاداتی متوجه این مذهب کرده‌اند، چنانکه دانشمندان شیعه نیز به نوبه خود انتقادات وارده را پاسخ گفته‌اند. اما قبل از بررسی نقش تقیه در مسیر حدیث شیعه باید دو نکته مورد توجه قرار گیرد:

اول آنکه بحث از تقیه و بررسی تأثیر مثبت و منفی آن بر حدیث شیعه، خود ناشی از وجود تقیه در تاریخ سیاسی شیعه و زندگی شیعیان در شرایط اختناق می‌باشد و چنانکه خواهیم دید شیعیان به جهت حفظ موجودیت و موارث علمی خود - در قرون متمادی - از این اصل استفاده کرده‌اند.

دیگر آنکه وقتی از عامل تقیه و تأثیر آن بر حدیث شیعه سخن به میان می‌آید، دو مفهوم کاملاً متفاوت به ذهن متبادر می‌گردد و باید توجه داشت تا بین این دو مفهوم اختلاطی صورت نپذیرد اما شرح این دو مفهوم به صورت زیر است:

الف - حدیث شیعه در شرایط تقیه و استتار صادر و منتشر شده است به این معنی که امامان شیعه در جمع خصوصی یاران خود، مطالب خود را به آنان عرضه کرده‌اند و شاگردان نیز در کمال دقت و مراقبت احادیث خود را بازنویسی و به دور از چشم اغیار به طبقات بعد منتقل کرده‌اند. این موضوع یکی از محسنات حدیث شیعه را تشکیل می‌دهد.

ب - امام به دلیل زندگی در شرایط خفقان، در جمع مراجعان خود به رعایت تقیه پرداخته و از بیان نظر و فتوای حقیقی خود، خودداری کرده است. و نظرات وی که

همان‌گ با فقه و فنوی اهل سنت بوده. در اختیار شیعیان نیز قرار گرفته است. در این صورت. این موضوع یکی از اسباب ضعف حدیث شیعه به شمار می‌رود.

اما در این قسمت سعی می‌شود به مسئله تقیه از هر دو زاویه نگریسته شده و تأثیر هر یک در حدیث شیعه مورد بررسی قرار گیرد. لکن قبل از هر موضوعی. لازم است به معنای تقیه از نظر لغوی و اصطلاحی. جایگاه تقیه در قرآن و حدیث و ضرورت و فلسفه تقیه اشاره شود.

تقیه از نظر لغوی و اصطلاحی:

کلمه تقیه در زبان عرب در معانی خوف و خشیت و حذر و پرهیز به کار رفته است.^۱ اما در اصطلاح دینی عبارت از اظهار سخن یا انجام عمل برخلاف معتقدان درونی - آن هم به انگیزه دفع ضرر از جان. مال و آبرو و حفظ موجودیت - می‌باشد.^۲

بنا به روایتی امام سجاد (ع) فرمود: "کسی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند. همانند کسی است که قرآن را کنار نهاده و به آن پشت کند. مگر آنکه در حال تقیه باشد. پرسیدند تقیه چیست؟ فرمود: "یخاف جباراً عنیداً، یخاف ان یفرط علیه او ان یظنی" یعنی: تقیه آن است که شخص از ستمگر لجباز در هراس باشد. در هراس از اینکه به او سخت‌گیری کند و تجاوز و تعدی ورزد."^۳

به موجب پاره‌ای از روایات. عمل به تقیه در هنگام ضرورت لازم بوده^۴ و هدف از آن. باید جلوگیری از آزار و کشته شدن انسان باشد اما اگر با رعایت تقیه همان ضرر و خطری متوجه انسان می‌شود که در غیر شرایط تقیه نیز آن ضرر و خطر وجود دارد. طبیعی است که تقیه وجه خود را از دست می‌دهد. چنانکه در روایتی از امام باقر (ع) آمده است که او فرمود: "پیشنهاد تقیه و استتار به خاطر حفظ جان است اما اگر ریخته شدن خود قطعی است. تقیه و استتار هم منتفی است."^۵

۱. انیس. ابراهیم. المعجم الوسیط ج ۲ ص ۱۰۵. امین. سید محسن. نقض الوشیعه ص ۱۸۲

۲. مغنیه. محمد جواد. الشیعه والتشیع ص ۴۹.

۳. جعفریان. رسول. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۱۸۳ به نقل از ابن سعد کتاب طبقات

۴. کلینی. الکافی. ج ۲ ص ۲۱۹. ۵. همان مأخذ ج ۲ ص ۲۲۰.

تقیه از نظر قرآن و حدیث:

در قرآن کریم، دو آیه در مورد تقیه وجود دارد که یکی از آن‌ها در مکه و دیگری در مدینه نازل شده است. آیه اول در مکه و در خصوص شکنجه و آزار عمار یاسر نازل گردید و متن آن به این صورت می‌باشد: "من کفر بالله من بعد ایمانه الامن اکره و قلبه مطمئن بالايمان ولكن من شرح بالكفر صدراً فعليهم غضب من الله ولهم عذاب عظيم". (سوره نحل: ۱۰۶) یعنی: "هر کس که سخن کفر بر زبان جاری سازد، بعد از آنکه اظهار ایمان کرده باشد نه آنکه مجبور می‌شود و کفر می‌گوید ولی دل او در ایمان خود مطمئن و ثابت است. بلکه آن کسی که سخن کفر می‌گوید و عقده دلش از گفتن کفر باز می‌شود، بر آن‌ها است خشم و غضب خدا و برای آن‌ها شکنجه بزرگی در دوزخ مهیا می‌باشد." با نزول این آیه خداوند تقیه عمار یاسر را - که جهت حفظ جان خود کلمه کفر بر زبان جاری کرده بود - به رسمیت شناخت و رسول خدا در مقام تفند از وی فرمود: "اگر کفار به سوی تو باز آمدند، تو نیز هم عقیده آنان شو. خداوند در مورد تو آیه‌ای نازل کرده است و در آن به تو فرمان می‌دهد که اگر کفار به سوی تو آمدند تو نیز در ظاهر به سوی آنان رو و هم عقیده با آنان شو."

دومین آیه در مدینه و در مورد کسانی نازل شد که با یهودیان هم پیمان بودند.^۱ متن این آیه به صورت زیر می‌باشد: "لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين و من يفعل ذلك فليس من الله في شيء الا ان تتقوا منهم تقية و يحذرکم الله نفسه و الی الله المصير". (سوره آل عمران: ۲۸)

یعنی: "مؤمنان نباید کافران را به عنوان حامی و دوست خود اتخاذ کنند و دوستی مؤمنان را واگذارند و هر کس مرتکب این خطا گردد و با کافران پیوند حمایت و دوستی ببندد از پیوند با خدا برکنار است. مگر آنکه از کافران در هراس باشید. خداوند شما را از جانب خود بر حذر می‌دارد و بازگشت همه کارها به سوی او است."
چنانکه ملاحظه می‌شود در آیه اول، خداوند رخصت داده است که در صورت

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۶ ص ۵۹۷، کلینی، الکافی، ج ۲ ص ۲۱۹.

۲. فخر رازی، تفسیر مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۸ ص ۱۱ و ج اول در سبب نزول، بهبودی گزیده کافی ج ۱ ص ۲۱۸ شرح حدیث ۳۰۳

اجبار و اکراه، مسلمانان با مشرکین هم آواز شده و سخنان کفر بر زبان جاری کنند و در آیه دوم نیز رخصت داده است که در صورت ترس از کفار (از مشرکین یا اهل کتاب)، با آنان پیمان دوستی و ترک مخاصمه اعلام کنند و با صلح و صفا زندگی مسالمت آمیز، آغاز نمایند^۱.

فخر رازی در تفسیر آیه اخیر می نویسد: "از حسن روایت شده که تقیه تا روز قیامت برای مؤمنان جایز می باشد" و سپس خود اضافه می کند: "این سخن بر دیگر نظرات اولویت دارد زیرا دفع ضرر از نفس در حد امکان، امری ضروری می باشد"^۲. شاطبی در جزء چهارم موافقات خود، در این مورد که خوارج سوره یوسف را از جمله سوره های قرآن نمی دانند و تقیه را در مرحله قول و عمل ابداً جایز نمی دانند بر آنان ناخته و آن گاه خود ضرورت آن را - در موارد مورد نیاز - مورد تأکید قرار می دهد^۳. به همین ترتیب غزالی در جزء سوم احیاء العلوم آورده است: "مراقبت از خون مسلمان واجب است و هرگاه هدف جلوگیری از ریخته شدن خون مسلمانی باشد که از دست ظالم مخفی شده باشد، دروغ گفتن به عنوان یک ضرورت واجب می شود"^۴.

به موجب بعضی از قرائن، استفاده از تقیه در صدر اسلام محدود به عمار یاسر نبوده است. بلکه از زمان نزول آیه صد و هشت سوره نحل، این رخصت برای همه مسلمانان صادر گردید که در مواقع ضرورت از تقیه استفاده کنند چنانکه به هنگام فتح خیبر یکی از مسلمانان به نام حجاج بن علاط خدمت رسول خدا(ص) رسید و گفت: "ای رسول خدا سرمایه و اهل بیت من در مکه است و قصد دارم آنان را به مدینه آورم. آیا در امانم که مجوزی از شما داشته باشم و سخنی (خلاف واقع) بر زبان آورم. پس رسول خدا(ص) به او اجازه داد که چنین سخنی بر زبان آورد"^۵.

۱. بهودی، محمد باقر، گزیده کافی ج ۱ ص ۲۱۸ به رقم ۳۰۳ (شرح حدیث).

۲. فخر رازی، تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۸ ص ۱۳، سیوطی، الدرالمشور، انتشارات کتابخانه آیت اله مرعشی نجفی ج ۲ ص ۱۷۶.

۳. حسنی، هاشم معروف دراسات فی الحدیث و المحدثین ص ۳۳۸.

۴. تیبجانی سماوی، دکتر محمد، مع الصادقین، بیروت، موسسه الفجر ص ۱۸۵ به نقل از غزالی، در احیاء علوم الدین.

۵. ابن هشام، السیره النبویه ج ۳ ص ۳۵۹ تحت عنوان: «امر الحجاج بن علاط السلمی»

نکته دیگر آنکه، چه بسا عده‌ای تصور کنند، تقیه صرفاً در برخورد مسلمانان با مشرکان موضوعیت پیدا کرده و در روابط مسلمانان با یکدیگر مشروعیتی ندارد. اما به گفته محقق معاصر هاشم معروف: "هرگاه به منظور فرار و اجتناب از ضرر، اظهار شرک و کفر - به صورت تقیه - بتواند جایز باشد، به طریق اولی رعایت تقیه در دیگر اصول و فروع دینی جایز خواهد بود^۱، چنانکه امام باقر(ع) نیز در روایتی فرماید: "التقیة فی کل شیء یضطرالیه ابن آدم، فقد احله الله"^۲. یعنی: تقیه در هر امری که انسان ناگزیر به انجام آن باشد، مورد پیدا می‌کند و خداوند آن را حلال کرده است.

تقیه در روایات شیعه:

روایات مربوط به تقیه به نحوه چشم‌گیری در احادیث شیعه وارد شده است. از جمله در جلد اول اصول کافی دو باب با عناوین «تقیه» و «کتمان سر» جلب نظر می‌کند که در این دو باب مجموعاً سی حدیث در خصوص تقیه و رازداری دیده می‌شود ذیلاً به چند مورد از این روایات اشاره می‌گردد:

الف - ابو عبدالله صادق(ع) فرمود: "نه قسمت از دین در تقیه است. کسی که تقیه ندارد، دین ندارد و تقیه در همه چیز روا می‌باشد مگر در شراب و مسح برخفین (پوتین‌ها)^۳. هاشم معروف در توضیح این روایت می‌نویسد: "شاید عدم مشروعیت تقیه در دو مورد اخیر، از این جهت بوده است که در مصرف نیبدو مسح بر خفین در بین سران مذاهب چهارگانه اتفاق نظر وجود ندارد. از این رو برای شیعیان وجهی در تقیه این دو مورد باقی نمی‌ماند. احتمال هم دارد معروفیت عدم استعمال این دو مورد در بین شیعیان، علت استثنای آن‌ها از سوی امام شده باشد"^۴.

ب - عبدالله بن ابی یعفور در روایت مفصلی از امام صادق(ع) آورده است: "دین خود را با تقیه حفظ کنید. چرا که هر که تقیه ندارد، ایمان ندارد. به درستی که شما در بین مردم همانند زنبور در میان پرندگانید، اگر پرنده بدانند چه چیزی در شکم زنبور - از عسل - وجود دارد، چیزی از او باقی نمی‌گذارد مگر آنکه بخورد و اگر مردم بدانند چه چیزی

۱. دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص ۳۲۷
 ۲. کلینی، الکافی، ج ۲ ص ۲۲۰.
 ۳. همان مأخذ ص ۲۱۸.
 ۴. دراسات فی الحدیث و المحدثین ص ۳۲۷.

از حب و دوستی ما در دل‌های شما می‌گذرد. بازبان خود به شما طعن زده و آشکارا و پنهان علیه شما توطئه نمایند. خداوند هر یک از شما را که بر ولایت ما از دنیا رود، رحمت کند^۱.

ج - ابو جعفر باقر (ع) فرمود: "تقیه و پنهانکاری از آیین من و آیین پدران من است. کسی که تقیه و استتار نکند، ایمان ندارد"^۲.

د - ابو جعفر باقر (ع) فرمود: "تقیه و استتار در مواقع ضرورت لازم می‌گردد و صاحب تکلیف بهتر می‌تواند مورد ضرورت را تشخیص دهد"^۳.

ارتباط تقیه با شرایط سیاسی شیعه:

چه بسا آنکه از تاریخ سیاسی شیعه بدون اطلاع می‌باشند، ضرورت فلسفه تقیه را در بین شیعیان درک نکرده و آنان را در استفاده از تقیه مورد انتقاد قرار دهند. مثلاً به عقیده محب الدین خطیب در کتاب «الخطوط العریضه» تقیه مانع تقارب و تفاهم فرق اسلامی است^۴. محمد ابوزهو در کتاب «الحديث و المحدثون» تقیه را عامل پنهانکاری و نفاق در شیعه دانسته و از این رهگذر شیعیان را متهم می‌سازد که معمولاً در پوشش تقیه خود را تقویت کرده و پس از یافتن قدرت، به قیام مسلحانه دست می‌زنند^۵. از این دو قضاوت بدتر، سخن دکتر صابر طمیمه در کتاب: «الشیعة معتقداً و مذهباً» است که می‌نویسد: "شیعه در راستای تقیه هر گونه دروغ و حرمتی را جایز شمرده و در ضرورت و غیر ضرورت به آن توسل می‌جوید"^۶.

اما اگر بتوان فقط اندکی از مظالم وارده بر شیعیان را در نظر گرفت، آن وقت روشن می‌گردد که چه گونه این گروه در پرتو تقیه، خود و مواریث خود را حفظ کرده است. به عنوان نمونه باید گفت: پس از حادثه غم‌انگیز کربلا در سراسر اسلامی، امنیتی برای شیعیان باقی نماند و از این زمان ضرورت تقیه در شیعه خودنمایی کرد و خصوصاً از

۱. کلینی، الکافی، ج ۲ ص ۲۱۸.

۲. همان مأخذ ج ۲ ص ۲۰۹.

۳. همان مأخذ و همان صفحه

۴. صافی، لطف‌الله، مع الخطیب فی خطوطه العریضه تهران مکتبه الصدر ص ۲۹.

۵. ابوزهو، محمد، الحديث و المحدثون بیروت، دارالکتب العربی ص ۹۰.

۶. الشیعة معتقداً و مذهباً، بیروت، مکتب الثقافیه ص ۸۶.

زمان امام باقر(ع) که مذهب شیعه از صورت یک گروه حماسی به صورت یک مکتب علمی درآمد، بر استفاده از رخصت تقیه تأکید گردید تا شاگردان مکتب زنده بمانند و پیام مکتب را به نسل‌های بعد بپسارند^۱. چرا که غیر از این راهی در جهت زنده ماندن شیعیان و بقای موارث آنان در بین نبود. شخصی بر امام سجاد(ع) وارد شد و پرسید: "یابن رسول الله چه گونه روزگار می‌گذرانید. حضرت در پاسخ فرمود: به گونه‌ای که بنی اسرائیل در میان آل فرعون سپری می‌کردند. فرزندان را می‌کشتند زنان را به کنیزی می‌بردند. اکنون نیز مردم با دادن دشنام به بزرگ و سید ما امیرالمؤمنین به دشمنان تقرب می‌جویند"^۲.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، از قول امام باقر(ع) روایت مفصلی ذکر کرده است که در آن حضرت گزارشی از مظالم وارده بر شیعه را ارائه کرده است. بنا به این روایت، این مظالم پس از رحلت رسول خدا(ص) شروع گشته و در زمان بنی امیه به اوج خود رسید. از جمله امام(ع) در بخشی از این روایت می‌فرماید: "با به قدرت رسیدن حجاج او گروه کثیری از شیعیان را به شهادت رساند و با کوچک‌ترین تهمت یا گمانی آنان را دستگیر می‌نمود به گونه‌ای که تهمت کافر یا زندیق برای اشخاص خوشایندتر از آن بود که به آنان شیعه گفته شود"^۳.

به همین ترتیب در دوران امام صادق(ع) نیز علی رغم وجود آزادی نسبی، از شیعیان رفع اختناق نگشت و پیوسته امام(ع) به رعایت تقیه و حفظ اسرار سفارش می‌نمود. در روایتی حضرت تقیه را پناهگاه مؤمن دانسته و رعایت آن را با حفظ ایمان مساوی می‌داند. در این روایت امام(ع) به حفظ حدیث و نگهداری از اسرار دینی تأکید فراوان کرده و متذکر می‌شود "آن کسی که حدیث ما را افشا می‌کند، این کار باعث خواری و مذلت دنیای او می‌گردد و خداوند در روز قیامت نور وی را سلب می‌کند"^۴.

حماد بن واقد لحام کوفی گوید: "با ابو عبدالله صادق(ع) در راهی مواجه شدم اما روی خود را بازگردانده و رفتم، سپس روزی به خدمت او شرفیاب شدم و گفتم: قربانت

۱. بهبودی، محمد باقر، گزیده کافی ج ۱ ص ۲۱۸، شرح حدیث ۳۰۴

۲. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۱۸۴.

۳. شرح نهج البلاغه ج ۱۱ ص ۴۴. ۴. کنینی، الکافی، ج ۲ ص ۲۲۴.

گردد من با شما مواجه می‌شوم. اما روی خود را باز می‌گردانم و می‌روم مبادا مایه گرفتاری و سختی شما گردد. ابو عبدالله (ع) گفت: خدایت رحمت کندا...^۱.

باید گفت: به میزانی که پایه‌های خلافت عباسیان تثبیت می‌گردید، فشار و اختناق علیه شیعیان افزایش می‌یافت به گونه‌ای که شیعیان مجبور بودند در رفتن به خدمت امام صادق (ع) کاملاً جانب احتیاط را رعایت کنند. در این مورد هشام بن سالم گوید: "به امام صادق (ع) پیغام دادیم که ما جمعی از شیعیان کوفه هستیم و قصد خداحافظی و وداع از مدینه کرده‌ایم. حضرت پیغام داد: یکی یکی یا دو تا دو تا بیاید"^۲.

وجود اختناق موجود نه تنها امنیت مالی و جانی شیعیان را به خطر می‌افکند، بلکه ادای شهادت و نقل حدیث آنان را نیز با دشواری همراه می‌ساخت در این مورد شواهد فراوانی در کتب تاریخ و رجال موجود است که به چند مورد اشاره می‌گردد:

نجاشی از قول استادش ابن نوح سیرافی در ترجمه‌ی ثویر بن ابی فاخته می‌نویسد: "شبابه بن سوار به یونس بن اسحاق گفت: چرا از ثویر به نقل روایت نمی‌پردازی. یونس پاسخ داد: به او چه کار دارم او را فضی است"^۳. همچنین در مورد ربیع بن ابی مدرک مکتبی به ابوسعید کوفی نوشته است: "این مرد ملقب به مصلوب است زیرا در کوفه به جرم تشیع به دار آویخته گشت او ثقه و از راویان امام صادق (ع) بود"^۴.

به همین ترتیب شیخ طوسی در ترجمه‌ی احمد بن داود بن سعید فزاری مکتبی به ابایحیی جرجانی می‌نویسد: "او از جمله محدثان اهل سنت بود که خداوند شناخت حقیقت را نصیب او فرمود. او دارای تألیفات فراوانی در فنون و راه و روش احتجاج بر مخالفان بود و محمد بن اسماعیل نیشابوری نقل کرده است که: "در اثر سعایتی که از وی به عمل آمد، محمد بن طاهر - امیر خراسان - به او یورش آورد و او را دستگیر نمود و به قطع زبان، دو دست، دو پا، هزار شلاق و سپس آویختن به دار فرمان داد"^۵.

در چنین شرایطی نه تنها برای شیعیان بلکه برای هر کس که می‌خواست به نحوی از علی (ع) و اهل بیت او سخنی بر زبان جاری سازد، رعایت تقیه امری الزامی بود و

۱. همان مأخذ ج ۲ ص ۲۱۹.

۲. همان مأخذ، ج ۴ ص ۳۲۸.

۳. نجاشی، رجال به رقم ۳۰۳.

۴. همان مأخذ، به رقم ۴۳۲.

۵. شیخ طوسی، فهرست به رقم ۹۰.

به طوری که تاریخ نشان می دهد حسن بصری از علی (ع) با کینه ابوزینب یاد می نمود^۱ و با روایات خود را از علی (ع)، بدون ذکر نام آن حضرت و به صورت مرسل روایت می کرد^۲ و از شعبی که بزرگ محدثان عراق بود اقراری به جا مانده است به این مضمون که: "از دست آل علی (ع) چه کنیم، اگر بخواهیم آن ها را دوست بداریم به دست خلفا کشته می شویم و اگر بخواهیم دشمنی بورزیم در قیامت داخل آتش می گردیم"^۳ و وقتی بزرگان اهل سنت در اظهار دوستی نسبت به علی (ع) با چنین مشکلاتی درگیر بوده اند تکلیف شیعیان مشخص می باشد. بنابراین در این شرایط یاران اهل بیت جزء آنکه اعتقادات خود را مخفی ساخته و مطابق با فرهنگ و رسومات اهل سنت زندگی کنند و یا در مجالس درسی به گونه آنان فتوی دهند، چاره ای در مقابل خود نمی دیدند. نجاشی در مورد نوح بن دراج برادر جمیل بن دراج - که قاضی بوده است - می نویسد: "و کان یخفی امره"^۴ درباره سهل بن احمد نیز همین عبارت را به کار می برد جز آنکه اضافه می کند: "او در پایان حیات، عقیده خود را آشکار نمود و از جمله کتاب های او ایمان ابوطالب است"^۵.

امام صادق (ع) رسماً به ابان بن تغلب اجازه داد که در مسجد بنشیند و با استفاده از فقه و معالم دینی اهل سنت به مراجعان پاسخ دهد^۶. و کشی نیز در ترجمه یحیی بن ام الطویل نوشته است: "چون حجاج بن یوسف قصد تعقیب شیعیان را نمود به قطع دو دست و دو پای یحیی بن ام الطویل فرمان داد و او را کشت. ابو خالد کابلی به سمت مکه گریخت اما سعید بن مسیب چون مطابق با مذهب عامه فتوی می داد زنده ماند و نجات پیدا کرد"^۷.

به هر حال و وجود این شرایط ایجاب می نمود که شیعیان جهت حفظ خود، از رخصت تقیه استفاده کنند. این رخصت - چنانکه در مباحث بعد خواهد گذشت - پس از رحلت صادقین نیز ادامه یافت. چنانکه در قرن های چهارم و پنجم هجری برخی از دانشمندان شیعه، در پوشش علمای اهل سنت زندگی کرده و در عین حال حافظ مکتب

۱. جندی، عبدالحلیم، الامام الصادق، ص ۱۰۷.

۲. ابن عقیل، محمد، النصایح الکافیة ص ۱۹۷.

۳. نجاشی، رجال، به رقم ۳۲۸.

۴. کشی، اختیار الرجال، به رقم ۶۰۲.

۵. همان مأخذ و همان صفحه

۶. همان مأخذ، به رقم ۴۹۳.

۷. همان مأخذ، به رقم ۱۹۵ با اندکی تلخیص

و مواریث مذهب بوده‌اند، به عنوان مثال سیوطی در مورد شیخ طوسی می‌نویسد: "او به بغداد آمد و فقه شافعی آموخت و در آن استاد شد، سپس ملازمت شیخ مفید را برگزید و به مذهب رافضیان گرایید".^۱ و این مطلب می‌رساند که حتی در عهد شیخ طوسی نیز عده‌ای از دانشمندان، از رخصت تقیه استفاده می‌کرده‌اند و به هر تقدیر استفاده شیعیان از این رخصت، معلول فشار و اختناق به عمل آمده از سوی اهل سنت بوده تا نفاق و دوگانگی شیعیان. از این رو به محض تقلیل فشار و اختناق نسبت به شیعیان، استفاده از تقیه نیز منتفی گشته است.^۲

صدور حدیث در شرایط تقیه:

با توضیحاتی که گذشت تردیدی باقی نمی‌ماند که بخش معتنابهی از احادیث شیعه در شرایط تقیه صادر شده است. معنای این سخن آن است که امام باقر و امام صادق (ع) از یک سو حقایق مربوط به فقه و مکتب شیعه را در جمع خصوصی یاران و شاگردان خود القا کرده‌اند و به همین ترتیب این حقایق توسط شاگردان آن‌ها به طور پنهانی مورد نشر قرار گرفته است و از سوی دیگر آن دو بزرگوار در مجالس و ملاقات‌های عمومی، رهنمودها، موعظه‌ها و فتاوایی داشته‌اند که اساس آن را همگونی با فرهنگ عامه و استناد به سنت نبوی تشکیل می‌داده است. ضمناً آن دو بزرگوار از مخالفت علنی با فقه و فتاوی اهل سنت اجتناب ورزیده و شاگردان خود را نیز از هرگونه درگیری و رویارویی بر حذر می‌داشته‌اند اما بالطبع زندگی و فعالیت علمی در شرایط استتار و تقیه به نوبه خود تأثیرات متفاوتی بر حدیث شیعه گذاشت که در این قسمت به بررسی کوتاهی در این زمینه می‌پردازیم.

فواید صدور حدیث در شرایط تقیه:

به طوری که از سخنان بعضی از محققان استفاده می‌گردد مهم‌ترین فایده صدور

۱. سیوطی، طبقات المفسرین ط لیدن ص ۲۹.

۲. مغنیه، محمد جواد، الشیعة والحاكمون ص ۴۲ الی ۱۸۲.

حدیث در شرایط تقیه، تحقق خلوص در مطاوی حدیث، از نظر لفظ و معنی می باشد^۱. و این مطلب به شرحی که خواهیم گفت در حدیث اهل بیت اتفاق افتاد، چرا که در دور اول از تاریخ حدیث شیعه به دلیل خفتان موجود - جز افراد فداکار و مخلص - کس دیگری با امامان (ع) در تماس نبود و معمولاً در ابتدای شکل گیری یک مکتب، تنها کسانی به آن مکتب جذب می شوند که از اعتقاد کامل به آن برخوردار بوده و در راه حفظ آن حاضر به هر گونه فداکاری باشند. چنانکه در بین اصحاب رسول خدا (ص) مسلمانان اولیه چنین وضعیتی داشتند و خداوند در یک جا می فرماید: *«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، اولئك المقربون»*^۲ و در جای دیگر اشاره می فرماید: *«آن کسانی که قبل از فتح و گشایش مکه اتفاق کرده و در راه خدا با دشمنان دین پیکار نموده اند، با سایرین برابر نخواهند شد و درجات آنان بالاتر از کسانی است که بعد از فتح و گشایش اتفاق کرده و با دشمنان دین پیکار نموده اند»*^۳.

به همین ترتیب در مورد شرایط سیاسی شیعه باید گفت: وجود اختناق ناشی از حکومت های بنی امیه و بنی عباس موجب گشت تا در این دوران جز افراد مخلص و فداکار کم تر کسی با امامان رابطه داشته باشد و نیز اشخاص منحرف یا فرصت طلب نتوانند در بین شاگردان نفوذ پیدا کنند و چنانکه در مباحث آینده خواهیم دید، امام صادق (ع) جهت طرد و افشای غلات، حرکت وسیعی را سازمان داد. به این ترتیب حدیث شیعه در خفا و استتار، از این دو امام (ع) صادر شده و پس از ضبط و نگارش توسط یاران اولیه، در اختیار معتمدان طبقات بعد قرار گرفت و چنانکه قبلاً در سیره امامان گذشت، آنان هرگوشی را شایسته الثای مطالب خود نمی دیدند و هر دلی را ظرف حقایق معنوی نمی یافتند و به همین دلیل بسیاری از حقایق را در قلب خود مکتوم نگه داشته و چون به شخص مستعدی برخورد می کردند، آن را در اختیار وی قرار می دادند. علی (ع) در بین اصحاب خود، کمیل را اختیار نمود و در نوبتی که با وی به صحرا رفته بود به دور از اغیار به سینه خود اشاره کرد و فرمود: *«ان ههنا لعلمنا جما»*^۴ یعنی: در این

۱. بهبودی، محمد باقر، معرفة الحدیث ص ۴۰ تحت عنوان: «جنة التقية»

۲. سوره واقعه آیه ۹

۳. سوره حدید آیه ۱۰

۴. فیض الاسلام، نهج البلاغه ص ۱۱۵۶

سینه علوم زیادی متراکم شده است. و آن‌گاه شمه‌ای از دانش خود را به او تعلیم فرمود. به همین ترتیب در بین یاران صادقین (ع)، خاندان اعین از قرابت خاصی با آن دو بزرگوار برخوردار بودند. و چنانکه زراره می‌گوید: او در مسیر آموختن فقه و حدیث اهل بیت (ع)، شب‌های زیادی را در مسجد الحرام، با امام باقر (ع) به صبح رساند^۱. وی در آشنایی نسبت به مبانی مکتب و حفظ مواریث شیعه از چنان قابلیت‌هایی برخوردار گشت که امام صادق (ع) در حق او فرمود: "اگر زراره نبود احادیث پدرم و آثار نبوت از بین رفته بود"^۲ و در جای دیگر، نزدیک به این تعبیر را در مورد چهار نفر از شاگردان خود یعنی: زراره، ابوبصیر مرادی، محمد بن مسلم و برید بن معاویه عجللی به زبان آورد^۳.

یاران صادقین (ع) به نوبه خود در حفظ و نگهداری کتب و دفاتر خویش مواظبت کرده و احادیث خود را در اختیار کسانی قرار می‌دادند که نسبت به تعهد و اخلاص آنان مطمئن باشند. به همین دلیل آنان در تبلیغ و دیگر فعالیت‌های خود، با امامان مرتبط بوده و از آن‌ها کسب تکلیف می‌کردند. در روایتی آمده است که سلیمان بن خالد به امام صادق گفت: من خانواده‌ای دارم که از من حرف شنوی دارند. آیا آنان را به امر ولایت شما دعوت بنمایم؟ امام فرمود: آری اشکالی ندارد. و مطابق روایتی دیگر: امام صادق (ع) از ابوجعفر احوال در مورد استقبال اهالی بصره از پذیرش امر ولایت سؤال نمود. او گفت پذیرش آنان بسیار کم است و با آن که تبلیغ زیادی صورت گرفته است، نتیجه‌ای در بر نداشت. حضرت فرمود: به سراغ جوان‌ها برو زیرا آنان در پذیرش هر مسئله‌ای از پیران شتاب بیش‌تر دارند. آن‌گاه امام (ع) پرسید: اهل بصره در مورد آیه: "قل لا اسألكم عليه اجراً الا المودة فی القربی" چه عقیده‌ای دارند^۴...

بنا به روایات دیگر، امام صادق به شاگردان خود جهت دیدار با یکدیگر و بازگویی حدیث آل محمد (ع) سفارش می‌کرد^۵. و از رفت و آمد با غلات و دیگر منحرفین بر حذر برمی‌داشت^۶. ضمناً بنا به آنچه قبلاً به‌طور مفصل گذشت. آن حضرت یاران خود را به کتابت حدیث و مراقبت از نوشته‌های خود، توصیه می‌فرمود. و وجود این عوامل

۲. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۲۱۰.

۴. کلینی، الکافی، روضه به رقم ۶۶.

۶. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۵۲۵.

۱. کلینی، الکافی، ج ۳ ص ۳۷۰ ح ۱۱

۳. همان مأخذ، به رقم ۲۱۹.

۵. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱ ص ۲۰۲.

موجب گردید تا حدیث شیعه در ابتدای صدور خود به شکل صحیحی در اختیار شاگردان صادقین (ع) قرار گرفته و از خطر تحریف در امان بماند. با این حساب باید گفت: عامل تقیه و شرایطی که در صدور اولیه حدیث شیعه حاکم بوده است، در مجموع امتیازی برای حدیث شیعه محسوب شده که این امتیاز نسبت به حدیث اهل سنت وجود ندارد. زیرا چنانکه می‌دانیم رسول خدا (ص) در جمع مسلمانان مطالب و روایات خود را بازگو می‌فرمود و اصحاب آن جناب نیز تعهد و تکلفی نسبت به ثبت و مراقبت از آن نداشتند. بعد از وفات آن حضرت نیز تا یک قرن از نگارش حدیث جلوگیری به عمل می‌آمد و در جای خود ثابت شده است این تأخیر طولانی در نگارش حدیث رسول خدا (ص) موجب گردید تا بسیاری از روایات رسول خدا (ص) خلوص و اصالت اولیه خود را از دست بدهد.

مشکلات ناشی از صدور حدیث در شرایط تقیه:

همان‌گونه که صدور حدیث در شرایط تقیه متضمن فوایدی بوده است، به همین ترتیب باید گفت: عامل تقیه و استتار تأثیر نامطلوبی نیز بر حدیث شیعه داشته است. این تأثیرات به نوبه خود سبب گردید تا شیعیان از نظر عقیدتی یا شناخت تکالیف و وظایف دینی، به مشکلاتی دچار گردند. در این قسمت از بحث ضمن بررسی پاره‌ای از مشکلات به وجود آمده، به مهم‌ترین سیاست‌های امامان (ع) و بزرگان مذهب در رفع این مشکلات اشاره می‌کنیم.

۱- حیرت در شناخت حقیقت:

کشی در رجال خود و نوبختی در کتاب فرق الشیعه آورده‌اند که: "عمر بن ریاح در ابتدا قائل به امامت امام باقر (ع) بود. اما پس از مدتی، وی با تعدادی از یاران خود از امامت حضرت روی گردان شد و دلیل آن، این بود که وی از امام باقر (ع) سؤال نمود و پاسخی دریافت کرد. پس از گذشت یک سال، مجدداً همان سؤال را از حضرت نمود اما پاسخی برخلاف پاسخ سال قبل از حضرت شنید. در این جا عمر به امام گفت: پاسخ امسال شما برخلاف پاسخ است که سال گذشته بیان کردید. امام فرمود: "این صحیح

است. لکن پاسخ سال گذشته بر اساس تقیه صادر شد. "در این جا بود که عمر بن ریاح در امامت امام باقر (ع) دچار شک و تردید گردید.^۱

به همین ترتیب از سلیمان بن جریر نقل شده است که او بر سبیل طعن بر شیعه به انکار تقیه برخاست و در این مورد به یاران خود گفت: "رافضه دو مطلب به پیروان خود تعلیم داده‌اند که با این دو مطلب می‌توانند هر گونه کذب و دروغی را از پیشوایان خود نفی کنند و آن دو مطلب اعتقاد به بدا و مجاز بودن تقیه است." وی همچنین در مورد پیدایش تقیه در بین شیعه به یاران خود می‌گفت: "چون بر امامان شیعه، مسائل پیروانشان - در رشته حلال و حرام و دیگر رشته‌های دین - زیاد و متنوع گردید و آنان به پاسخگویی پرداختند، شیعیان پاسخ‌های امامان را به خاطر سپرده یا نوشته و تدوین کردند. در صورتی که پیشوایان خود نتوانستند - به دلیل گذشت زمان و تفاوت اوقات - پاسخ‌های خود را تماماً به خاطر سپارند و از آن جا که این مسائل در زمان‌های مختلف بر امامان عرضه می‌گشت. در مورد یک مسئله پاسخ‌های متفاوتی پدید آمد. اما چون شیعیان در مورد مسئله واحدی با پاسخ‌های مختلف و متعارض رو به رو شده و این مشکل را بر امامان عرضه داشتند، آنان در پاسخ گفتند: ما بنا به شرایط تقیه، بدین گونه پاسخ داده‌ایم. این حق ما است که به هر گونه بخواهیم و بیسندیم به شما پاسخ دهیم، ما به صلاح شما و آنچه بقای ما و شما را تضمین می‌کند، آگاه‌تریم" سپس سلیمان بن جریر خود به عنوان اعتراض می‌گوید: "پس، از این جماعت چه وقت دروغی سر می‌زند و چه گونه حق از باطل در کارشان تمیز داده می‌شود". نوبختی پس از نقل این جریان می‌نویسد: "با این وسوس بود که عده‌ای از اصحاب امام باقر (ع) به سوی سلمیان بن جریر جذب شدند و از امامت فرزند وی امام صادق (ع) روی گردان شدند."^۲

شبهه فوق نمونه‌ای از اشکالاتی است که در موضوع تقیه، متوجه شیعیان شده است. اما آشکارا مشخص است که طرح این شبهه به دور از نوعی غرض ورزی نمی‌باشد، زیرا به عقیده سلیمان بن جریر پاسخ‌های مختلف امامان در یک مسئله - که خود ناشی از اختلاف زمان و مکان بوده است - حکایت از فراموشی و سوء حافظه امامان داشته، اما

۱. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۴۳۰، نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، نجف، مطبعه حیدریه ص

۲. مأخذ اخیر ۶۴ الی ۶۶.

شیعیان به جهت دور نمودن تناقض از ساحت امامان خود، مسئله تقیه و پاسخ‌های تقیه آمیز را بهانه کرده‌اند. اما در رفع این اشکال باید گفت: بر طبق پاره‌ای از روایات گاه می‌شد که امامان(ع) در یک مجلس نسبت به یک سؤال پاسخ‌های مختلف می‌داده‌اند و دلیل آن رعایت حال مراجعان و ملاحظه همان شرایط تقیه بوده است و از این رو نمی‌توان گفت: امامان نسبت به جواب‌های مختلف خود پیرامون یک مسئله علمی، بدون اطلاع بوده‌اند. این نکته از روایات زیر به روشنی قابل اثبات است:

الف - ثعلبۀ بن میمون از قول زرارۀ آورده است که زرارۀ گفت: "از ابو جعفر باقر(ع) در خصوص مسئله‌ای سؤال کردم حضرت به من پاسخی فرمود. پس از مدتی شخص دیگری وارد شد و او هم از همان مسئله سؤال نمود و حضرت جوابی متفاوت با پاسخ من بیان داشت. سپس مدتی گذشت و شخص سومی وارد شد و اتفاقاً از همان مسئله پرسش کرد. امام نیز به او پاسخی داد که با پاسخ‌های من و شخص دوم تفاوت داشت. چون آن اشخاص از حضور امام مرخص شدند من گفتم: یابن رسول الله دو نفر از عراق بر شما وارد شدند و از مسئله واحدی سؤال کردند و شما به هر کس پاسخی متفاوت از دیگری بیان فرمودید. امام فرمود: "ای زرارۀ این گونه برای ما بهتر و جهت حفظ ما و شما مناسب‌تر است و اگر شما بر امر واحدی هماهنگ باشید، مردم به زیان ما، شما را شناسایی می‌کنند و در این صورت حفظ ما و شما کم‌تر تضمین می‌شود". زرارۀ گوید: پس از مدتی بر امام صادق(ع) وارد شدم و گفتم: شیعیان شما کسانی هستند که اگر آن‌ها را به طرف نیزه‌ها یا بر آتش هدایت کنید، استقبال می‌کنند. حال آنکه از نزد شما متفاوت خارج می‌گردند. اما امام صادق(ع) نیز پاسخی همانند پاسخ پدرش داد."

ب - منصور بن حازم گوید: به ابو عبدالله صادق(ع) گفتم: چه می‌شود مرا که می‌بینم از شما درباره مسئله‌ای سؤال می‌کنم و شما نیز پاسخی می‌فرمایید، سپس فرد دیگری از همان مسئله می‌پرسد، اما شما پاسخی متفاوت با پاسخ قبلی می‌دهید. امام فرمود: ما نسبت به اشخاص پاسخ‌ها را کم و زیاد می‌کنیم. گفتم: از حال اصحاب رسول خدا(ص) مرا با خبر سازید آیا پیامبر(ص) را تصدیق نمودند یا تکذیب؟ فرمود: تصدیق نمودند. گفتم: پس علت اختلاف آنان چه بود؟ حضرت فرمود: نمی‌دانی که گاهی شخصی به

خدمت رسول خدا می‌رسید و از مسئله‌ای پرسش می‌نمود و حضرت به او پاسخ می‌گفت. لکن پس از گذشت مدتی، رسول خدا(ص) در همین مسئله پاسخی می‌داد که در واقع ناسخ ناسخ اول بود. لذا پاره‌ای از احادیث ناسخ پاره‌ای دیگر بود (و قسمتی از اختلافات در اثر بی‌توجهی به ناسخ و منسوخ به وجود آمد).

چنانکه مشاهده می‌گردد در این جا امام(ع) با طرح ناسخ و منسوخ در حدیث رسول خدا(ص) به پاره‌ای از اختلافات حدیث اهل سنت اشاره می‌کند. البته نسبت به حدیث شیعه(ع) ناسخ و منسوخ معنایی ندارد، اما اگر از مشکلات به وجود آمده توسط جاعلان حدیث و دروغپردازان صرف نظر کنیم، آن وقت تعارض در اخبار به دلیل موضوع تقیه، واقعیتی غیر قابل انکار بوده است. گرچه بی‌توجهی به این مسئله - چنانکه گذشت - حیرت‌هایی را هم به دنبال داشته است.

۲ - حیرت در عمل به تکالیف دینی:

اما مهم‌ترین اشکال در موضوع روایات تقیه آمیز، عدم دسترسی به فتوی و نظر واقعی امام(ع) در یک حکم و تکلیف دینی بوده است. و به طوری که از قرائن برمی‌آید، این مشکل در دوران امامان شیعه، خاصه عصر صادقین جهت عده‌ای از شیعیان پدید آمد. اما با چاره‌جویی‌های مناسب، مشکل مزبور به نحو مطلوبی رفع گردید.

بنا به روایاتی که در این باره رسیده است. در برخورد با دو روایت متعارض - که تعارض ناشی از شرایط تقیه باشد - رجوع به امام(ع) یا شاگردان نزدیک او می‌توانست راهگشا باشد. اما مشکل زمانی احساس می‌گشت که در اثر شدت خفقان، رابطه شیعیان با امامان یا خواص یاران آنان قطع شود. در این صورت هر کس خود را موظف می‌دید تا به تشخیص خود عمل کرده و یا از انجام عمل خودداری ورزد.

در جلد اول اصول کافی دو باب به نام‌های «اختلاف الحدیث» و «الآخذ بالسنة و شواهد الكتاب» وجود دارد و احادیث این دو باب بر روی هم بیانگر وجود مشکل اخیر و چاره‌جویی‌های امامان شیعه می‌باشد. این احادیث را مرحوم شیخ حرعاملی به صورت مفصل‌تر در کتاب «وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه» و تحت عنوان:

«وجوه الجمع بین الاحادیث المختلفة و کیفیة العمل بها» جمع آوری و گزین کرده است.^۱ نمونه‌ای از این روایات در صفحات قبل گذشت و با نمونه‌های دیگر نیز تقریباً آشنا خواهیم شد.

چاره‌جویی‌ها و تدابیر:

چنانکه گذشت تعارض در اخبار - که خود ناشی از شرایط تقیه بوده -، از عوامل تردید در شناخت حقیقت و حیرت در عمل به تکالیف دینی بوده است. منتهی با نظر به روایات درمی‌یابیم از همان عصر پیدایش این پدیده، امامان معصوم (ع) و بزرگان مذهب تدابیری اندیشیدند تا ضایعات ناشی از روایات متعارض به حداقل تنزل یابد. این تدابیر شامل توصیه‌های صریح امامان در عمل نکردن به بعضی از روایات و ارائه قواعد و معیارهایی در عمل به روایات دیگر بوده است. علاوه بر امامان نظر کارشناسان مذهب نیز - که بعضاً از جانب آن بزرگواران وکالت داشته‌اند - می‌توانست در شناخت روایات تقیه آمیز و خودداری از عمل به روایات ضعیف، مفید باشد.

شیخ طوسی در کتاب تهذیب آورده است که علی بن سعید بن بصری به امام صادق (ع) عرضه داشت: "اتفاق می‌افتد که من به محله بنی عدی وارد می‌شوم. در این محله همه افراد اعم از موزن، امام جماعت و همه اهل مسجد از پیروان عثمان بوده و از شما و شیعیان شما برائت می‌جویند حکم شما در مورد نمازگزاردن با آنان چه می‌باشد. امام فرمود: با آنان نماز بگذار اما به آنچه می‌گویم توجه کن. چون به بصره رسیدی و فضیل بن یسار از تو سؤال کرد و او را از فتوای من با خبر ساختی، فتوای مرا و ابگذار و به فتوای فضیل عمل کن. علی بن سعید گوید: چون به بصره وارد شدم فضیل را از ما و وقع مطلع ساختم. فضیل گفت: او آگاه به گفته خود می‌باشد اما من از او و پدرش شنیدم که هر دو گفتند: "اقتدا به نماز ناصب و معاند مکن و اگر مجبور به جماعت با آنان شدی تو حمد و سوره را خود بخوان، انگار که انفرادی نماز می‌گذاری، علی بن سعید گوید: از آن به بعد قول امام صادق (ع) را کنار گذاشته و به فتوای فضیل بن یسار عمل کردم."^۲

۱. همین کتاب ج ۱۸ ص ۷۵ الی ۸۹ که در آن ۴۸ حدیث به چشم می‌خورد.

۲. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۳ ص ۲۷ ح ۹۵.

چنانکه ملاحظه می‌شود، در این روایت امام خود شخصاً به صحابی خود دستور می‌دهد که به کدام روایت عمل کند و از عمل به کدام روایت خودداری نماید. به همین ترتیب روایات فراوانی در دست است که هر کدام به نحوی تکلیف شیعیان را در برخورد با دو روایت متعارض مشخص می‌کند. نمونه‌ای از این روایات به قرار زیر است:

الف - نصر خثعمی گوید: از ابو عبدالله صادق (ع) شنیدم که می‌گفت: آنکه دریافته است که ما جز حق نمی‌گوییم او به روایاتی که مطمئن است از ناحیه ما باشد، اکتفا ورزد. اما اگر برخلاف آنچه می‌داند، روایتی از ما دریافت نمود، بداند که آن خبر به جهت دفاع از وی صادر شده است. (لذا با کمال رضایت به آن عمل کند).^۱

ب - سماعة بن مهران از ابی عبدالله (ع) روایت می‌کند که به حضرت عرضه داشتم: "یک نفر از شیعیان در شروع کاری مردد مانده است. فقیهی با استناد به حدیث شما می‌گوید: بکن و فقیهی دیگر با استناد به حدیث شما می‌گوید: مکن. تکلیف او چیست؟ امام فرمود: در انجام کار بخود تأمل کند تا خبر قطعی کسب کند. اگر کار او واجب باشد در تأخیر عمل معذور خواهد بود"^۲.

ج - معلی بن خنیس گوید: به امام صادق گفتم: حدیثی از یکی از امامان در دست بوده و مورد عمل قرار دارد. حدیث دیگری از ناحیه امامی دیگر صادر می‌شود که با آن تعارض دارد. به کدام یک باید عمل کنیم؟ امام فرمود: باید به همان روایت عمل کنید تا روایت جدید از ناحیه امام حی به دست شما رسد. اگر از ناحیه امام زنده روایتی به دست شما رسید به آن عمل نمایید. سپس ابو عبدالله فرمود: به خدا قسم ما تکلیفی جز در حد وسعت و طاقت شما متوجه شما نمی‌سازیم. و در حدیث دیگر فرمود: تکلیف شما عمل به روایت جدیدتر است"^۳.

این‌ها روایاتی است که نشان می‌دهد: اولاً تعارض در اخبار به عنوان یک واقعیت در عصر امامان (ع) وجود داشته و این خود نتیجه شرایط تقیه و استتار بوده است. ثانیاً تکلیف شیعیان از نظر عمل به روایت جدیدتر، یا خودداری از تکلیف تا دریافت علم

۱. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸ ص ۷۶ ح ۳

۲. همان مأخذ ص ۷۸ شماره‌های ۸ و ۹

۳. همان مأخذ ص ۷۷ ح ۵

قطعی، مشخص بوده است.

اما نسبت به احادیث موجود در کتب اربعه باید گفت: در حال حاضر - در مقایسه با عصر امامان - کم‌تر روایات تقیه‌آمیز در کتب حدیثی به چشم می‌خورد. خصوصاً در مورد روایاتی که در آن سند به یکی از فقهای اصحاب ائمه (ع) می‌رسد. - در صورتی که سند روایت مشکل دیگری نداشته باشد - می‌توان مطمئن بود که این روایت مبین فتوای واقعی امام (ع) بوده و به دور از شرایط تقیه صادر شده است. اثبات این سخن با توجه به قرائن زیر امر ساده‌ای می‌باشد:

۱ - با توجه به آنچه در قسمت «مجالس خصوصی صادقین (ع)» گذشت، اکثر روایات شیعه (ع) متعلق به دوره صادقین (ع) بوده و آن دو بزرگوار این روایات را در جمع‌های خصوصی بیان کرده‌اند، ضمناً شاگردان آن دو بزرگوار نیز آموخته بودند که سؤالات خود را در جمع‌های علنی مطرح نسازند چنانکه زراره گوید: "من ابا داشتم که سؤالات خود را جز در خلوت مطرح نمایم مبادا امام (ع) به دلیل وجود حاضران براساس تقیه پاسخ دهد".

۲ - اشخاصی چون زراره، محمد بن مسلم، ابوبصیر مرادی و برید بن معاویه، موفق شدند که علاوه بر درک مستمر حضور صادقین به مرجع علوم آن دو بزرگوار - یعنی کتاب جامعه - نیز بنگرند. به این ترتیب این عده از راویان امامان با حصول به دیدگاه‌های واقعی امامان (ع)، اساساً از نقل روایات تقیه‌آمیز اجتناب داشته‌اند.

۳ - چنانکه در بحث‌های: «راویان فقیه در اصحاب صادقین» و «اصحاب اجماع» گذشت این عده از راویان امامان نسبت به دیگران از سمت مرجعیت برخوردار بوده و بنا به توصیه‌های صادقین (ع) و تحقق اجماع بعدی، شیعیان موظف بودند در هنگام تردید و حیرت، به آنان مراجعه کنند. چنانکه در روایتی که اخیراً گذشت امام صادق (ع) به سماعه فرمود: "در برخورد با دو روایت متعارض، شخص باید از عمل به هر دو روایت اجتناب نماید تا فرد خبیری او را به واقعیت امر رهنمون سازد". این گونه مراجعات در تاریخ حدیث شیعه متداول بوده است و از جمله آنان می‌توان از مراجعه عمر بن اذینه به زراره و محمد بن مسلم، ارجاع عبدالله بن ابی یعفر به محمد بن مسلم، ارجاع علی بن

سعید بصری به فضیل بن یسار، مراجعه ابن ابی عمیر به جمیل بن دراج و ارجاع عبدالعزیز بن مهتدی به یونس بن عبدالرحمن یاد کرد^۱.

۴- علاوه بر فقهای اصحاب ائمه (ع) مسئله شناسایی روایات تقیه آمیز و پرهیز از آن، از دید محدثان طبقات بعد نیز مخفی نماند. و اصولاً یکی از ملاک‌های صحت روایت در نزد متقدمان، خلو روایت از هرگونه تعارض و عوارض ناشی از تقیه اعلام گردید. و در این زمینه علمای رجال در شناسایی راویان سنی مذهب دقت نموده و نسبت به پذیرش روایات آنان احتیاط می‌کرده‌اند^۲. چنانکه شیخ طوسی در کتاب‌های تهذیب و استبصار به این مسئله توجه کافی نموده و نمونه‌های فراوانی از روایات متعارض را - با ذکر علل تعارض - درج کرده است.

نمونه‌هایی از روایات تقیه آمیز:

الف - شیخ طوسی در کتاب استبصار آورده است که امام صادق فرمود: "اذکان الماء قدر کرم ینجسه شیء". یعنی: "هرگاه آب به میزان کبر باشد چیزی آن را نجس نمی‌سازد". سپس به ذکر خبر دیگری پرداخته که: "هرگاه آب به اندازه دو مشک باشد چیزی آن را نجس نمی‌سازد". آن‌گاه در جمع بین این دو خبر احتمالاتی قائل می‌شود از جمله آن که روایت دوم بر اساس تقیه صادر شده است زیرا مطابق مذهب اکثریت عامه و حدیث اهل سنت از رسول خدا (ص) هرگاه میزان آب به اندازه دو مشک باشد، چیزی آن را نجس نمی‌سازد^۳.

ب - در همین کتاب در روایت ۱۹۳، از قول زراره آورده است که: "اگر در وضو به عوض مسح پا، آن را بشویی و آن‌گاه بر خاطرت بگذرد که این جزء وضو است، در حقیقت وضو نگرفته‌ای .." سپس در حدیث ۱۹۴ می‌نویسد: "عمار بن موسی به امام صادق (ع) گفت: شخصی را دیدم که به عوض مسح پا، هر دو پای خود را در آب فرو برد. حکم او چیست؟ امام فرمود: همین او را کافی است". و باز در حدیث ۱۹۶ - با

۱. قرائن متعدد این مطلب را بنگرید در کتاب رجال کشی ذیل ترجمه این راویان

۲. بهبودی، گزیده کافی ج ۱ ص ۱۷.

۳. شیخ طوسی، الاستبصار تهران، دارالکتب الاسلامیه ج ۱ ص ۶ و ۷

حدیثی که سند آن اکثراً از رجال عامه و زبیده هستند - آورده است: "علی (ع) در محضر رسول خدا(ص) به عوض مسح پا، آن را می‌شست".

شیخ طوسی آن‌گاه، در نقد حدیث ۱۹۴ می‌نویسد: "این خبر محمول بر شرایط تقیه است زیرا در حال اختیار جز مسح جایز نیست". و در ذیل حدیث ۱۹۶ می‌نویسد: "این خبر با فتوای عامه موافقت دارد و یکی از موارد تقیه می‌باشد زیرا مسئله غیر قابل تردید در مذهب اهل بیت (ع) فتوای آنان به مسح پاها می‌باشد. ضمناً راویان این حدیث همه از رجال عامه و زبیدی مسلک می‌باشند و روایاتی که آنان متفرد به روایت آن باشند، هیچ‌گونه ارزشی ندارد".

ج - بنا به روایت ۱۸۷ همین کتاب از قول زراره آورده است: "به ابو جعفر (ع) گفتم: عده‌ای معتقدند که گوش‌ها جزء صورت می‌باشد. اما پشت آن‌ها مربوط به سر است. امام پاسخ داد: اما در وضو گوش‌ها شستن و مسح کردن ندارند. پس از آن در روایت ۱۸۸ می‌نویسد: "حسین بن سعید از یونس از علی بن رثاب نقل می‌کند که او گفت: از امام صادق پرسیدم: آیا دو گوش جزء سر است: فرمود: آری. گفتم: آیا هنگام مسح سر گوش را هم باید مسح کنم. امام فرمود: آری".

شیخ طوسی آن‌گاه متذکر می‌شود این خبر محمول بر تقیه است زیرا با مذهب و فتوای اهل سنت موافق دارد. ضمناً مفاد حدیث با قرآن نیز در تعارض است چنانکه این مطلب را در کتاب تهذیب الاحکام بیان نموده‌ایم.^۱

۳- کم و زیاد شدن نصوص دینی:

یکی دیگر از ضایعات ناشی از شرایط اختناق در مورد شیعیان، فقدان و از بین رفتن بسیاری از متون حدیثی بوده است. مطالعه تاریخ سیاسی شیعه نشان می‌دهد که اصحاب ائمه و آثار و کتاب‌های آنان، به دفعات از سوی دشمنان مورد هجوم قرار گرفته و در هر بار علاوه بر شهادت عده‌ای از شیعیان، مقداری از آثار و تألیفات آنان هم از بین رفته است. در یک سیر تاریخی باید گفت: در دوران بنی‌امیه که هنوز حدیث و روایت نوشته

۱. نمونه‌های دیگر را بنگرید در همین کتاب به رقم‌های ۲۷۳، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۷۴، ۳۰۶، ۴۴۴، ۵۳۱، ۵۹۲.

۱۹، ۶۲۷، ۷۳۸، ۷۴۳، ۷۵۸، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۳۹.

نشده بود، تلاش معاویه و خلفای پس از او، بیش تر در زمینه کتمان فضائل اهل بیت و عدم نقل روایات موجود در شأن آنان، متمرکز بود. چنانکه در همین دوران به دستور معاویه احادیثی نیز بر ضد علی (ع) و اهل بیت او جعل گردید.^۱ اما از دوران امام باقر (ع) که حدیث شیعه به رشته تحریر درآمد و به سرعت در مسیر تدوین حرکت نمود، مخالفان به فکر نابودی آثار تشیع - از طریق از بین بردن این آثار و یا دستکاری در مطاوی آن - افتادند. ما فعلاً به مشکلاتی که غلات و دیگر فرق انحرافی در مسیر حدیث شیعه پدید آورده‌اند، کاری نداشته و این مشکلات را در جای خود بررسی خواهیم نمود. اما تا آن جا که به حاکمیت بنی امیه و بنی عباس مربوط می‌شود، حدیث شیعه به دفعات آماج تهاجم این سیاستمداران واقع گردید و اگر فداکاری‌های امامان و یاران آن‌ها نبود شاید امروزه اثر چندانی از معالم دینی شیعه باقی نمانده بود.

کشی و نجاشی در ترجمه محمد بن ابی عمیر آورده‌اند که: "پس از وفات امام رضا (ع) او به امر خلیفه دستگیر شد و به زندان افتاد. در زندان وی را تحت فشار قرار دادند تا اسامی شیعیان عراق را فاش سازد. اما او با تحمل شکنجه‌های گوناگون از جمله صد و بیست ضربه شلاق، مقاومت کرده و نام کسی را به زبان نیاورد. او مدت چهار سال در حبس به سر برد و در این مدت بسیاری از آثار و نوشته‌های او از بین رفت. بنا به قولی خواهر وی از ترس افتادن کتب او به دست دشمنانش، آن‌ها را از بین برد. برخی نیز گفته‌اند: خواهر وی این کتب را در اتاقی نگهداری نمود، لکن کتب در معرض باران و سیل قرار گرفت و از بین رفت. اجمالاً محمد بن ابی عمیر پس از آزادی تنها با تکیه بر حافظه و احادیثی که قبل از دستگیری در اختیار مردم قرار داده بود، به ذکر حدیث می‌پرداخت. در احادیث وی، روایات مرسل و مقطوع السند فراوان است، لکن مشایخ ما مرسلات وی را تلقی به قبول کرده‌اند."^۲

پس از آن نجاشی از قول استاد خود احمد بن علی بن نوح سیرافی می‌نویسد: "ابن ابی عمیر نود و چهار کتاب تصنیف کرده بود". آن‌گاه بعد از آنکه از پاره‌ای از کتاب‌های ابن ابی عمیر را نام می‌برد، متذکر می‌شود که: "از جمله کتاب‌های معروف او، نوادر وی

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۱۲ ص ۴۴ - ۴۶

۲. نجاشی، رجال، به رقم ۸۸۷ و کشی، اختیارالرجال، به رقم ۱۱۰۳ و ۱۱۰۵.

می باشد اما از این کتاب نسخ فراوانی روایت گردیده است که هر یک با دیگری تفاوت دارد و اختلاف این نسخ به دلیل اختلاف راویان آن با یکدیگر می باشد. اما نسخه ای را که عبدالله بن احمد بن نهیك روایت کرده است من آن را به توسط قاضی ابوالحسین محمد بن عثمان دریافت کرده ام^۱ ..."

باید توجه داشت که: فقدان کتب ابن ابی عمیر، یا روایت شدن نوادر او به گونه های مختلف، بخشی از ضایعات وارده بر حدیث شیعه می باشد و این مطلب به ابن ابی عمیر هم اختصاص ندارد بلکه در مورد عده دیگری از اصحاب اصول و مصنفات آمده است که: "له کتاب تختلف باختلاف الرواة عنه" که از جمله آن ها می توان از: جریر بن منذر، حسن بن جهم، حسن بن صالح، حسین بن عثمان الرواسی، حسین بن علوان کلبی، طلحة بن زید القرشی، محمد بن عذافر، هارون بن خارجه، عمر بن اذینه بصری ... نام برد^۲. ضمناً به عقیده برخی از محققان: "اختلاف نسخه های یک کتاب به دلیل اختلاف راویان آن، دلیل بر عدم کوشش در حفظ نسخه اصلی کتاب، وقوع زیاده و نقصان و حتی جعل و تحریف در مطاوی نسخه اولیه بوده، و این مسائل از اعتماد به اصل کتاب می گاهد^۳". در مورد عمر بن اذینه - که شاگرد زراره و از مشایخ محدثان شیعه در بصره بود^۴ - آورده اند که: "او در اصل از راویان کوفی بود اما چون از جانب مهدی عباسی مورد تعقیب قرار گرفت، به یمن گریخت و در همان جا اقامت گزید تا از دنیا رفت. به همین خاطر عده زیادی موفق به روایت از او نشدند. او پس از وفات خلیفه جهت ردگم نمودن، نام پدر خود را بر خویش نهاد و به محمد بن عبدالرحمن بن اذینه معروف شد^۵. شیخ طوسی در مورد کتاب او می نویسد: "و کتاب عمر بن اذینه نسختان احدهما الصغری و الاخری الکبری^۶ اما در این جا حقیقت امر بر محققان روشن نیست که آیا پس از فرار عمر بن اذینه به یمن، دشمنان او - یعنی غلات و زنادقه - در کتاب او دست بردند و کتاب او به دو نسخه بزرگ و کوچک تبدیل شد، یا اینکه یکی از این دو کتاب متعلق به پدر و دیگری متعلق به فرزند وی بوده است و با حصول این تردید، در احادیث

۲. همین مأخذ ذیل ترجمه اشخاص فوق.

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۸۸۷.

۳. بهودی، محمد باقر، معرفة الحدیث ص ۲۴۲.

۵. کشتی، اختیارالرجال، به رقم ۶۱۲.

۴. نجاشی، رجال، به رقم ۷۵۲.

۶. شیخ طوسی، فهرست به رقم ۴۹۲.

کلامی و فقهی ابن اذینه، که بار روایات دیگر صحابه امامان اختلاف دارد، معمولاً با نظر تردید نگریسته می‌شود.^۱ ضمناً نظیر همین واقعه برای ابو خدیجه سالم بن ابی سلمه مکنی به کنیه پدرش اتفاق افتاد و کتاب او نیز طعمه دستبرد زنادقه گردید.^۲

این ها گوشه‌هایی از ضایعات پدیده آمده در کتب اصحاب اصول و مصنفین اولیه بود، اما پس از آنکه حدیث شیعه مورد نشر علنی قرار گرفت و از حالت استتار خارج گشت، باز هم از آماج حملات مخالفان در امان نماند. در مورد آن بخش از کتاب‌های شیعه که در سده‌های مختلف به آتش کشیده شد، سخن فراوان است. اما به عنوان یک نمونه: با مطالعه وضعیت شیعیان محله کرخ بغداد در فاصله قرن‌های دوم تا پنجم روشن می‌شود که در مدت این سه قرن بر خوردهای فراوانی بین شیعیان و مخالفان آن‌ها صورت گرفت و در این درگیری‌ها بسیاری از کتابخانه‌ها و موارث شیعه طعمه حریق گردید که از جمله آن‌ها می‌توان به آتش سوزی کتابخانه‌های شیخ طوسی و شاپور بن اردشیر اشاره کرد.^۳

محقق معاصر سید مرتضی عسکری در کتاب «معالم المدرستین» سوزاندن کتاب و به آتش کشیدن کتابخانه را یکی از راه‌های کتمان حدیث پیامبر (ص) و اهل بیت او دانسته و سابقه آن را به زمان خلافت خلیفه دوم می‌رساند.^۴ چنانکه در تاریخ حدیث مذکور است، عمر دستور داد از تمام شهرها نوشته‌های حدیثی جمع‌آوری و سپس سوزانده شود بنا به تحقیقات این دانشمند این سیاست پس از عمر، توسط خلفای بنی امیه و بنی عباس نوعاً ادامه یافت. چنانکه در یک نوبت سلیمان بن عبدالملک به ابان بن عثمان دستور داد، نوشته‌هایی را که در سیره و شرح غزوات رسول خدا (ص) فراهم کرده بود، بسوزاند و دلیل او آن بود که این نوشته‌ها از فضائل بنی امیه تهی بوده و در آن اخباری وجود داشت که در صورت اطلاع اهل شام بر آن‌ها، مصالح بنی امیه در خطر قرار

۱. بهبودی، محمد باقر، معرفة الحدیث ص ۲۴۵.

۲. همان مأخذ و همان صفحه

۳. عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین، ج ۱ ص ۲۶۱، ۲۶۲

۴. همین مأخذ ج ۱ ص ۲۶۱، ۲۶۲ و نیز بنگرید به محمود ابوری، الاضواء ص ۴۷، ضمناً گفتنی است که ابوبکر قبل از عمر به آتش زدن حدیث اقدام نمود، منتهی در سطح احادیث خودش. در این مورد بنگرید به ذهبی، تذکرة الحفاظ ج ۱ ص ۵.

می‌گرفت.

اما در زمینه از بین رفتن کتابخانه‌های عمده شیعه، در همین کتاب از قول ابن کثیر در البداية و النهایه و حموی در معجم البلدان آمده است که: "شاپور بن اردشیر و زیر بهاءالدوله و شخصی نیکوکار و سلیم النفس بود. او در سال ۳۸۱ هجری کتابخانه بسیار بزرگی در محله «بین السورین» واقع در کرخ بغداد تاسیس نمود که در آن کتاب‌های بسیاری از نسخ اصیل و دست اول گردآوری شد. این کتابخانه به مدت هفتاد سال در اختیار فضلا و دانشمندان قرار گرفت. اما نهایتاً در سال ۴۵۰ هجری و با ورود طغرل بیک اول به بغداد، در آتش‌سوزی محله کرخ، طعمه حریق گشته و به کلی از بین رفت. چنانکه دو سال قبل از این تاریخ یعنی در سال ۴۴۸ کتابخانه شیخ طوسی به چنین سرنوشتی دچار گردید.

به همین ترتیب در مورد از بین رفتن کتابخانه فاطمیون در مصر باید گفت: این اتفاق هم زمان با استیلای صلاح الدین ایوبی رخ داد و در جریان آن کتابخانه‌ای از بین رفت که به گزارش مقریزی (ت ۸۴۸) نظیر آن در تمام ممالک اسلامی وجود نداشت و به قولی دارای یک میلیون و ششصد هزار جلد کتاب در موضوعات مختلف بوده و بیش از دو قرن همانند چشمه‌ای جوشان طالبان علوم را سیراب می‌نمود.^۱

ناگفته پیداست آنچه در این اقدامات بیش از هر چیز دیگر مد نظر قرار داشت نابودی فرهنگ و مواریث حدیثی شیعه بود زیرا کرخ بغداد، از محلات شیعه نشین این شهر بوده و شاپور بن اردشیر و شیخ طوسی هر دو از بزرگان سیاسی مذهبی شیعه بوده‌اند. ضمناً خلفای فاطمی نیز از شعب اسماعلیان بودند که فرهنگ شیعه را تا اندازه‌ای ترویج می‌نمود و آنان در مدت خلافت خود در مصر آن کتابخانه را ایجاد کرده بودند. به گفته سید مرتضی عسکری: "در اثر اتفاقات فوق چه اندازه از سنت رسول خدا(ص) که جامعین آن از مخالفین مکتب خلفا بودند، و چه تعداد احادیث صحیح از رسول خدا(ص) در ارتباط با اهل بیت از بین رفت، خدا می‌داند، احادیثی که در ضمن آن از

۱. جهت اطلاع بیشتر بنگرید به کتاب دراسات فی الحدیث و المحدثین از هاشم معروف ص ۲۵.

۲. ولوی، علی محمد، تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی ج ۱ ص ۱۸۶.

مسئله وصایت نیز سخن به میان رفته بود^۱.

بخش سوم

سیاست‌های صادقین (ع) در مواجهه با فرق انحرافی

از مسائل دیگر در بحث: «تحقیقی در اصالت حدیث شیعه» بیان سیاست‌های صادقین (ع) در برخورد با فرق انحرافی می‌باشد. و اهمیت این بحث از آنجا روشن می‌شود که در نظر گیریم عصر صادقین (ع) عصر ظهور نحله‌های گوناگون فکری در عرصه‌های مختلف از جمله فقه، اصول، کلام و تفسیر بوده است. در این زمان حلقه‌های درسی متعددی توسط بزرگان تابعین دایر بود و بسیاری از شیعیان نیز در این مجالس شرکت می‌نمودند مطلب قابل توجه در این زمینه وجود اختلافات فقهی، کلامی در بین تابعین از یک طرف، و تأثیرگذاری آنان بر افکار و عقاید شیعیان از طرف دیگر می‌بود. علاوه بر فرق و مذاهب مختلف اهل سنت، در این زمان گروه‌های الحادی نیز در جامعه حضور داشتند و به سهم خود در مسیر تخریب عقاید شیعیان کوشش می‌کردند و چنانکه خواهیم دید، نگهداری شیعیان از تأثیرات این فرق نیز از مسئولیت‌های صادقین (ع) بوده است.

اما قبل از بررسی سیاست‌های صادقین (ع) در مواجهه با جریانات مختلف فکری به اهم این جریانات اشاره می‌کنیم:

- ۱ - مذاهب فقهی اهل سنت ۲ - اهل رأی و قیاس ۳ - مرجئه ۴ - معتزله ۵ - قدریه ۶ - صوفیه ۷ - خوارج ۸ - زیدیه ۹ - کیسانیه ۱۰ - بتریه ۱۱ - جارودیه ۱۲ - اسماعیلیه ۱۳ - زنادقه ۱۴ - غلات شیعه^۲.

نکته قابل توجه در این قسمت بررسی این مطلب است که اولاً: جریانات فوق هر یک به نحوی در مسیر شکل دادن به افکار و عقاید شیعیان دخالت داشته و در این مسیر حتی از تفسیر به رأی یا جعل و تحریف احادیث ابایی نداشته‌اند. ثانیاً تا آن جا که به

۱. عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین ج ۱ ص ۲۶۲.

۲. جهت اطلاع بیشتر بنگرید به کتب فرق و مذاهب همچنین کتاب مظفر، محمد حسین، به نام الامام الصادق، بخش المذاهب والنحل.

امامان باقر و صادق(ع) باز می‌گردند. این دو بزرگوار سیاست‌هایی اتخاذ نمودند که براساس آن، تأثیرات سوء گروه‌های فوق بر شیعیان به حداقل ممکن تنزل یابد. و اگر تلاش‌های این دو بزرگوار نبود، طبعاً ضربه‌های جبران‌ناپذیری بر عقاید شیعه و اصالت حدیث آن وارد می‌گشت. ضمناً مطالعه سیره صادقین(ع) نشان می‌دهد گرچه آن دو سرور هرگز در مقام ایجاد تشنج یا اختلاف در سطح جامعه نبوده‌اند اما در عین حال در بین گروه‌های فوق تندترین مواضع را نسبت به غلات و زنادقه داشته و پس از آن با گروه‌های مرجئه، قدریه، معتزله و طرفداران رأی و قیاس برخورد‌هایی ایجاد کرده‌اند. جهت اطلاع مفصل از سیره صادقین در این زمینه، سیاست‌های آن دو بزرگوار را در دو محور بررسی می‌کنیم:

الف - برخورد هدایتی از طریق، بحث، مناظره، اخطار و توضیح مطالب.

ب - برخورد دفعی از طریق، تحریم مجالست، تکذیب عقاید و به طور کلی تکفیر مخالفان.

و چنانکه خواهیم دید نتیجه این دو سیاست دست یابی به یک هدف و آن ایجاد حریمی امن در مورد شیعیان و دور نگهداشتن آنان از تأثیرات سوء نحله‌های فکری بوده است.

الف - برخورد هدایتی و جذب مخالفان:

با توجه به آنکه در بحث "انطباق حدیث شیعه با سنت نبوی" به طور مفصل از مسئله احتجاجات و مناظره‌های صادقین سخن گفتیم تکرار مطلب در این جهت ضرورتی ندارد جز آنکه متذکر می‌شویم که اولاً این‌گونه مناظره‌ها در زندگی صادقین(ع) و بعضی از شاگردان آنان معمول و متداول بود. ثانیاً در این مناظره‌ها، امام(ع) و یاران وی با صبر و بردباری مسیر بحث را دنبال کرده و به اقناع طرف مقابل اقدام می‌نمودند چرا که اعتقادی به بروز اختلاف و تشنج نداشتند. امامان نسبت به هر کس که اندک امیدی در هدایت او احتمال می‌دادند برخوردی هدایتی کرده و در مرحله جذب او به مکتب به نوع عقیده وی کاری نداشته‌اند. به عنوان یک مثال: حمران بن اعین بر امام باقر(ع) وارد شد و عرضه داشت که: "عکرمه با رأی و بینش خوارج در حال جان دادن است. امام(ع)

از منزل خارج گشت و خود را به بستر عکرمه رساند. اما او از دنیا رفته بود. امام به منزل بازگشت و فرمود: اگر به او رسیده بودم کلمه‌ای به او یاد می‌دادم که به درد او بخورد حمران گفت: من گفتم: فدای شما گردم آن کلام چیست؟ حضرت فرمود: *هو والله ما انتم علیه فلقتوا موتا کم عند الموت شهادة ان لا اله الا الله والولایه* یعنی آن همان کلمه‌ای است که شما بر آن پرورش یافته‌اید. پس از اموات خود را در لحظات احتضار به کلمه *"لا اله الا الله"* و ذکر ولایت ما تلقین نمایید^۱.

گاه می‌شد که گفتگو و مناظره صورتی جدلی به خود می‌گرفت و آن در زمانی بود که اشخاص در مسیر اعتقادات خود تعصب ورزیده و از طریق منطقی و استدلال خارج می‌شدند. چنانکه امام باقر(ع) پس از بحث با حکم بن عتیبه با سندی که با خط علی(ع) و املائی رسول خدا(ص) بود با وی به احتجاج پرداخت و پس از آن فرمود: *"تو و سلمه و ابوالمقدام هر کجا که می‌خواهید بروید، راست یا چپ، سوگند به خدا دانش را نزد کسی مطمئن تر از قومی که جبرئیل بر آن‌ها نازل شده است، نخواهید یافت"*^۲ و مطابق روایت دیگر به سلمه بن کهیل و حکم بن عتیبه فرمود: *"به شرق بروید یا به غرب بروید، دانش راستین را در هر کجا بیابید از ناحیه ما خاندان رسول(ص) اندوخته‌اند"*^۳.

اجمالاً همان‌طور که در بحث‌های پیشین گذشت، امام باقر و امام صادق(ع) در مقام روشنگری و توضیح حقایق نسبت به مخالفان، از هیچ‌گونه کوششی دریغ نداشتند. آنان علاوه بر خود، تنی چند از شاگردان خود را مأمور تماس و گفتگو با مخالفان مذهب کرده و در بسیاری از موارد از آن‌ها می‌خواستند تا گزارش کارهای خود را به سمع آنان برسانند و در صورت لزوم رهنمودهای لازم را به آنان ارائه می‌کردند^۴. در بحث‌های آینده روشن خواهد شد که امام(ع) و یاران وی حتی نسبت به هدایت زنادقه و غلات نیز از ارسال پیام یا دعوت به صراط مستقیم الهی، دریغی نداشته‌اند.

۱. کلینی، الکافی، ج ۳ ص ۱۲۲، مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۶ ص ۳۳۳.

۲. نجاشی، رجال، به رقم ۹۶۶. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۳۹۹.

۴. کشی، اختیارالرجال، به رقم‌های ۳۲۸ و ۳۲۹، کلینی، الکافی، ج ۸ ص ۹۳ به رقم ۶۶.

ب - برخورد دفعی و مبارزه منفی:

اما در مقابل جریاناتی که از نظر فقهی یا اعتقادی شکل گرفته و معمولاً در مسیر مبارزه با اهل بیت (ع) قرار داشتند، سیاست صادقین (ع) سیاست دیگری بود. این سیاست به طور خلاصه عبارت از سفارش به قطع رابطه با آنان، افشای ماهیت منحرفان، تکذیب عقاید و حتی تکفیر مخالفان و معاندان بوده است. امامان معمولاً این گونه اشخاص را به حضور نمی پذیرفتند و علاوه بر آن به شیعیان توصیه کرده بودند تا با آنان نشست و برخاست نکنند. گاه به طور صریح آنان را مورد لعن قرار داده و به افشای نیات و ماهیات آنان اقدام می کردند. و گاه اصحاب و یاران خود را متوجه مکاید آنان ساخته و توصیه می کردند که با آنان تماس نگیرند و یا کتب و احادیث خود را در اختیارشان قرار ندهند. و جریانی که در این میان بیش از دیگران مورد انتقاد و حمله صادقین (ع) واقع شد، جریان غلات بود و پس از آن اصحاب رأی و قیاس.

اما در زمینه برخورد با هرگونه بدعت و نوآوری امام باقر (ع) به اصحاب خود فرمود: "هر کس با بدعت و فتوای باطل به طاعت و بندگی پردازد، او دین ندارد" و امام صادق (ع) نیز به اصحاب خود سفارش کرد که: "با اهل بدعت رفاقت مکنید و با آنان همنشین نشوید رسول خدا (ص) فرمود: "آدمی بر آیین دوست خود و کیش همنشین خویش می باشد"^۲ ضمناً در بحث های گذشته مواضع تند صادقین (ع) نسبت به اصحاب رأی و قیاس، از نظر گذشت. به همین ترتیب در مقابله با نحله های کلامی باید گفت: در آن زمان جریاناتی چون مرجئه، قدریه، خوارج، زیدیه و معتزله در صحنه جامعه حضور داشته و به تبلیغ عقاید خود مشغول بودند. امام صادق (ع) به شیعیان دستور داده، بود تا از نشست و برخاست با این گروه ها نیز خودداری کنند.

در روایتی ابی مسروق گوید: ابو عبدالله صادق (ع) از من پرسید مردم بصره چه مذهبی دارند؟! گفتم: جماعتی مذهب «مرجئه» دارند (که می گویند: ترک تکالیف شرعی مسئولیت قطعی ندارد) یک دسته مذهب «قدریه» دارند (که می گویند کفر و ایمان در فطرت انسان عجین است)، و دسته ای پیرو مذهب «خوارج» می باشند. ابو عبدالله صادق (ع) گفت: خدا همه این ملت های کفر و شرک را لعنت کند که بندگی آنها اساس

الهی ندارد.^۱

در اصول کافی بابی تحت عنوان: «در اقسام فرقه‌های مخالف و ذکر قدریه، خوارج و مرجئه» وجود دارد که در آن شش حدیث به چشم می‌خورد. بنابر احادیث اول، سوم و پنجم این باب امام صادق (ع) فرقه مرجئه و اهل شام را بیش از دیگران مورد لعنت و انتقاد قرار داده است و لازم به ذکر است که این دو گروه با یکدیگر در ارتباط بوده‌اند، زیرا بر طبق این روایات، اهل شام علاوه بر انحراف از مسیر صحیح، با اهل بیت (ع) به مبارزه و ستیز برخاستند. از طرف دیگر مرجئه نیز معتقد بودند که قاتلین امامان (ع) در جنایات خود مصاب و بدون تقصیرند و به طوری که در کتب کلامی آمده است: "خلفای بنی امیه در سابقه تقویت اندیشه مرجئی توانستند مردم را در مقابل کارهایشان به صبر و سکوت و ادا سازند"^۲. امام صادق (ع) در راستای مبارزه با این فرق فرمود: "با فرقه‌های مخالف معاشرت مکنید خدا آنان را لعنت کند، خداوند همه این ملت‌های کفر و شرک را لعنت کند که بندگی آنان اساس خدایی ندارد"^۳.

در مورد برخورد با معتزله چنانکه قبلاً گذشت، امام صادق (ع) در نوبتی با سران این گروه در مسجد الحرام به بحث پرداخته و پس از محکوم ساختن آنان، آن‌ها را متهم به قدرت طلبی نمود^۴. علاوه بر آن از شاگردان آن حضرت، هشام بن حکم نیز مناظره مفصلی با عمرو بن عبید انجام داد و نهایتاً گزارش کار خود را به امام صادق (ع) عرضه داشت^۵. امام صادق (ع) پرداخت هرگونه وجهی را به عنوان زکات به گروه‌های غیر مکتبی ممنوع فرمود و در این جهت اعلام نمود که: "اگر کسی به مذهب خوارج یا مرجئه یا عثمانیه یا قدریه ملحق شده باشد اما بعداً توبه کند و امر امامت را با اعتقاد کامل بشناسد، نماز، روزه، و سایر عبادت‌های او قضا ندارد لکن زکات فریضه خود را بایستی تجدید نماید زیرا زکات را به کسی پرداخته که اهلیت آن را نداشته است. زکات فریضه به کسانی پرداخت می‌شود که ولایت و امامت را پذیرفته باشند"^۶.

۱. کلینی. الکافی، ج ۲ ص ۴۰۹ و ۴۱۰، گزیده کافی ج ۱ ص ۲۷۰ ح ۴۰۵.

۲. ولوی، علی محمد، تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی ج ۲ ص ۳۰۹ الی ۳۱۲

۳. کلینی. الکافی، ج ۲ ص ۴۱۰.

۴. کلینی. الکافی ج ۵ ص ۲۳

۵. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۴۹۰

۶. کلینی. الکافی، ج ۳ ص ۵۴۵ باب: «الزکاة لاتعطی غیر اهل الولاية»

در همین زمینه در مورد زیدیه باید گفت: با آنکه شخص زید بن علی از ناحیه امام صادق(ع) و دیگر امامان مورد تمجید قرار گرفته است^۱، اما در عین حال اصول فکری زیدیه توسط امام صادق(ع) مردود اعلام گشت و آن حضرت در پاسخ عمر بن زید، وی را از پرداخت زکات به زیدیه بر حذر داشت، و آنان را با نواصب یکی دانست^۲. چنانکه این معنا از امام نهم و دهم(ع) نیز روایت شده است^۳.

صادقین(ع) و برخورد با غلات:

یکی از خطرناک‌ترین گروه‌هایی که در عصر صادقین(ع) پا به عرصه وجود گذاشت و موجب گردید تا آن دو بزرگوار در برخورد با آنان نقش مؤثری ایفا نمایند، عبارت از جریان غلویا غالبگری می‌باشد و چنانکه سیره صادقین(ع) نشان می‌دهد هیچ جریانی به اندازه این جریان مورد طعن و انتقاد این دو امام قرار نگرفت که این خود اجمالاً گواه نقش منفی این گروه در مسیر تخریب عقاید اسلامی می‌باشد. در این قسمت از بحث در جهت آشنایی با ماهیت این گروه و مبارزه صادقین(ع) با آنان سلسله مطالبی را به تفکیک یاد آور می‌شویم.

۱ - غلو از نظر لغوی و اصطلاحی و بررسی سابقه تاریخی غلات:

کلمه غلو چنانکه ارباب معاجم آورده‌اند به معنی افراط و تجاوز از حد است چنانکه به شی گران قیمت نیز در زبان عرب غالی گویند^۴. در این زمینه شیخ مفید می‌نویسد: "بدان که غلو در لغت به معنی تجاوز از حد و خروج از قصد است و در این باره خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: "ای اهل کتاب در دین خود غلو مورزید و در مورد خدا جز به حق سخن مگویید." و با این آیه خداوند هرگونه تجاوز از حد را در مورد مسیح(ع) نهی فرمود^۵. اما در اصطلاح علم کلام به گفته مسعودی: "غلات یا غالیه اسم عام جهت فرقی است که در حق حضرت رسول(ص) یا ائمه(ع) مخصوصاً علی بن ابی طالب(ع)

۲. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۴۰۹.

۴. انیس، ابراهیم، المعجم الوسیط ص ۶۹۰ ماده غلو.

۱. شیخ، مفید الارشاد، ص ۲۶۸ و ۲۶۹.

۳. همان مأخذ، به رقم‌های ۴۱۰ و ۴۱۱.

۵. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۵ ص ۳۴۴.

غلو کرده و به ایشان مقام اولوهیت داده‌اند.^۱

اما در مورد سابقه تاریخی غلات و سیر تحول این جریان باید گفت: کشی در رجال خود روایاتی از امام چهارم تا امام ششم (ع) ذکر کرده است که از ملاحظه آن‌ها روشن می‌گردد که: «موسس این جریان در اسلام شخصی به نام عبدالله بن سبا می‌باشد»^۲. کشی سپس در مورد عبدالله بن سبا می‌نویسد: «بعضی از اهل تاریخ تذکر داده‌اند که عبدالله بن سبا شخصی یهودی بود که به اسلام گراییده و از دوستان علی بن ابی طالب (ع) گردید. اما همان‌گونه که او در دوران یهودیت خود درباره یوشع بن نون، عقیده‌ای غلو آمیز داشت. پس از گرایش به اسلام نیز، در مورد علی (ع) راه غلو و افراط در پیش گرفت»^۳.

مطلب فوق توسط بعضی از محققان از جمله: نوبختی در کتاب *فرق الشیعه و ابن ابی الحدید* در شرح *نهج البلاغه* پذیرفته شده است.^۴ اما در مقابل بعضی از دانشمندان در اصالت آن تشکیک نموده و ثابت کرده‌اند شخصیتی به عنوان عبدالله بن سبا وجود خارجی نداشته و روایات کشی از نظر متن و سند خدشه‌دار می‌باشد.^۵ از نظر این محققان در ضعف این روایات، همان بس که نویسندگان کتب اربعه یعنی: کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی در این کتب یادی از روایات کشی نکرده‌اند.^۶ گرچه به نظر می‌رسد، شیخ طوسی با *اختیارالرجال* کشی تا اندازه‌ای به آن رسمیت داده است.

دانشمند گرامی *سید مرتضی عسکری* در کتاب: «عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی» ثابت کرده است که مورخان اسلامی از جمله طبری، ماجرای عبدالله بن سبا را به توسط فردی به نام سیف بن عمر نقل کرده‌اند. و این شخص در افسانه سرایی و خلق آثار و شخصیت‌های خیالی دستی قوی داشته، به گونه‌ای که حتی از ناحیه رجالیون اهل سنت نیز تضعیف شده است. با عنایت به این مطلب نمی‌توان پیدایش غالیگری را به

۱. ولوی، علی محمد، *تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی* ص ۶۶ به نقل از *مروج الذهب*

۲. کشی، *اختیارالرجال*، به رقم‌های ۱۷۰ الی ۱۷۴.

۳. همان مأخذ، به رقم ۱۷۴.

۴. ابن ابی الحدید، شرح *نهج البلاغه* ج ۵ ص ۵ الی ۹: «بدء ظهور الغلاة»، نوبختی، *فرق الشیعه* ص ۲۲.

۵. از جمله بنگرید به کتاب عبدالله بن سبا از عسکری، سید مرتضی، تهران، دفتر نشر کوکب و ابوریح، الاضواء ص ۷۹.

۶. عسکری، سید مرتضی، عبدالله بن سبا، ج ۳ ص ۲۴

عبدالله بن سبا نسبت داد. از طرف دیگر چنانکه برخی از محققان تذکر داده‌اند: "در دوران امامت حسن بن علی (ع) و برادرش حسین بن علی (ع) در کم‌تر کتابی از کتب سیره و تاریخ نشانی از غالب‌گری و غلات می‌بینم و در این دوره که در حدود بیست و یک سال به طول می‌انجامد، نه خبری از عبدالله بن سبا وجود دارد و نه از هر اندیشه غالب‌گری اما پس از شهادت حسین بن علی (ع) در کربلا و قیام مختار به خونخواهی حضرتش دعاوی اغراق‌آمیز مطرح می‌شود و از این زمان است که غلو در حق ائمه و رهبران دینی، جنبه‌ای سیاسی به خود می‌گیرد و به عنوان حرب‌های به کار گرفته می‌شود^۱. ضمناً با توجه به مظالم وارده بر اهل بیت (ع) در واقعه کربلا و نیز قیام‌های زبیده، کیسانیه و خوارج، بازار دعاوی غلو آمیز رواج یافت و شرایط سیاسی، اجتماعی آن دوره نه تنها مانعی در راه رواج این تفکرات ایجاد نمی‌کرد بلکه آن را دامن می‌زد. از این دوره به بعد افرادی پیدا شدند که ائمه را خدا دانسته یا قائل به حلول جزء الهی در خود یا رهبران گردیدند. همچنین از این زمان غالب‌گری جنبه‌ای سیاسی یافت و در بسیاری از موارد به عنوان اندیشه‌ای جهت‌تشکل و مبارزه مورد استفاده قرار گرفت^۲.

باید توجه داشت که اندیشه غالب‌گری در آغاز با پوشش دوستی و محبت اهل بیت (ع) پایه عرصه وجود گذاشت، اما به دلیل منطبق نبودن تعالیم غلات با مبانی اسلام و تخطئه آن توسط امامان شیعه، این جریان نتوانست از پشتوانه دینی و مردمی برخوردار شود و آنچه در تاریخ این گروه آمده، چیزی جز انشعابات پی در پی و انقراض هر یک از فرق آن نمی‌باشد به طوری که بعضی از کتب از صد و سی فرقه به عنوان غلات یاد کرده‌اند^۳.

اما به طوری که از قرائن تاریخی برمی‌آید در دوران صادقین جریان غلات از وسعت قابل توجهی برخوردار شد به طوری که آنان توانستند مناطقی از جامعه را تحت نفوذ خود قرار دهند، به عنوان مثال ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌نویسد: "مغیره بن سعید از رهبران این گروه مدعی بود که می‌تواند مردم عراق را جهت پذیرش رهبری امام

۱. ولوی، علی محمد، تاریخ کلام و مذاهب اسلامی ص ۷۲

۲. همان ماخذ، ص ۷۲ و ۷۳.

۳. همان ماخذ، ص ۷۳ و نیز بنگرید به کتب فرق و مذاهب از جمله فرق الشیعه نوبختی، لغت نامه دهخدا ماده غلات

باقر(ع) آماده سازد. لکن امام باقر(ع) او را به تندی از خود راند. او سپس نظیر این پیشنهاد را به ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه نمود اما شخص اخیر نیز به تندی با او برخورد کرده و او را به قصد مرگ مضروب نمود. مغیره سپس به جانب محمد بن عبدالله بن حسن آمده و به او نیز همان چیزی را گفت که به دو شخص اخیر گفته بود. محمد بن عبدالله بن حسن شخصی کم سخن بود او در مقابل مغیره سکوت ورزید و از هرگونه پاسخی خودداری کرد. مغیره از سکوت او استفاده کرده و پس از خروج از نزد وی تبلیغ نمود که محمد بن عبدالله بن حسن همان مهدی موعود است که رسول خدا(ص) در مورد او بشارت داده است. او سپس به کوفه آمد و جماعت زیادی از مردم آن خطه را منحرف ساخت.^۱

به هر حال، صادقین(ع) غلات اندیشه دینی را دستاویز اغراض سیاسی کرده و در این مسیر از قرآن، حدیث و حتی امامان نیز استفاده نامطلوب می‌کردند. در مطالب بعد خواهیم دید، که گرچه غلات در سایه روشنگری‌های صادقین ضربه‌های بسیار سختی تحمل نمودند، اما تامت‌ها پس از درگذشت آن، دو بزرگوار موجودیت خود را حفظ کرده و به توطئه‌های خود در مسیر آلوده‌سازی فرهنگ اسلامی ادامه دادند.

۲- اعتقادات غلات:

به گفته دانشمندان علم کلام اصول اعتقادی غلات را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد. این اصول تقریباً وجه مشترک تمام فرق این جریان می‌باشد:

- ۱- الوهیت رهبر یا امام یا اعتقاد به حلول جوهر نورانی الهی در امام یا رهبر ۲ - بداء، ۳ - تشبیه، ۴ - رجعت و ۵ - تناسخ، ضمناً در مورد قرآن نیز، این گروه، بعضاً به تحریف آن معتقد بوده و قرآن موجود را حجت نمی‌دانسته‌اند.^۲

غیر از عقاید فوق، چنانکه از بعضی از روایات برمی‌آید، غلات به دو مطلب دیگر نیز معتقد بوده و در مورد آن‌ها بیش از حد پافشاری می‌کرده‌اند و آن دو عبارتند از:

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه ج ۸ ص ۱۲۲

۲. مشکور، محمد جواد، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم، تهران کتابفروشی اشراقی ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

علم غیب مطلق در مورد امامان و دیگر توانایی ایشان در تقسیم ارزاق و تعیین آجال بندگان. و به نظر می‌رسد هدف غلات از تبلیغ این دو اصل چیزی جز ایجاد تردید در مبانی عقیدتی شیعیان نبوده است. زیرا علم غیب مطلق و برخورداری امامان از شأن ربوبیت، هرگز تناسبی با مصائب وارده بر آنان و ترور و شهادت آن بزرگواران نداشت. و کافی بود این تصور پدید آید که این چه علم و اختیاراتی است که نمی‌تواند مانع دفع ضرر در مورد صاحب خود گردد. به همین دلیل در روایات امامان نیز مشاهده می‌گردد که آنان بیش از هر چیز بر جنبه بشری خود و نفی علم و اختیارات خویش - در حدی که غلات مطرح می‌کرده‌اند - تکیه داشته‌اند.^۱

اما در جنبه اخلاق و رفتار غلات و التزام آنان به شریعات باید گفت: غلات به حقیقت ادیان اعتقادی نداشتند بلکه معتقد بودند دین و اصول آن واقعیتی جعلی و اعتباری دارد و صرفاً جهت تنظیم امور زندگی بشر وضع شده است.^۲ با توجه به این مطلب آنان در انجام تکالیف دینی جز در انظار عموم، دیگر رغبتی از خود نشان نمی‌داده‌اند. علاوه بر آن، غلات تکالیف شرعی، همچون نماز، روزه، حج، و ... را به صورت سمبلیک تفسیر نموده و برای آن‌ها واقعیتی قائل نبودند. آن‌ها معتقد بودند که معرفت یا محبت امام (ع) از انجام تکالیف کفایت می‌کند.^۳ چنانکه نظیر همین عقیده را در مورد مفاسد نیز ابراز می‌کردند و بنا به آنچه در بسیاری از مأخذ آمده است: علما و بزرگان شیعه غلات را از میزان تعبد آنان به تکالیف شرعی یا اجتناب از معاصی و محرّمات شناسایی می‌کرده‌اند.^۴

۳- نقش غلات در مسیر جعل حدیث:

یکی از مسائل قابل توجه در این قسمت، پی بردن به نقش غلات در مسیر جعل حدیث است. مقدمتاً باید گفت به طوری که از سخنان سید مرتضی در کتابی امالی برمی‌آید، ضربه‌ای که زنادقه از رهگذر جعل حدیث و ایجاد توهم در مسیر اعتقادات

۱. کشی، اختیارالرجال، به رقم‌های ۵۳۲، ۵۸۷، ۲. بهبودی، محمد باقر، معرفة الحدیث ص ۶۷.

۳. همان مأخذ و همان صفحه

۴. کشی، اختیارالرجال، رقم ۵۸۹، نجاشی، رجال، رقم ۸۹۱

مسلمین به اسلام وارد ساخته‌اند، کفار و مشرکین عهد جاهلیت چنین ضربه‌ای وارد نکرده‌اند. زیرا زنادقه در عین بی‌اعتقادی به مبانی اسلام، در صفوف مسلمانان حاضر شده و با القای شبهات و پراکندن احادیث جعلی در بین احادیث صحیح به انحراف آنان خصوصاً جوانان، اقدام می‌کرده‌اند. چنانکه این مطلب از اقرار بعضی از زنادقه همچون ابن ابی العوجاء در لحظه مرگ به دست می‌آید.^۱

حال باید گفت: به عقیده بعضی از محققان، غالی در شیعه عبارت از همان زندیق در اهل سنت می‌باشد.^۲ در این مورد قرائنی نیز وجود دارد که این مطلب را تأیید می‌کند. اما به نظر می‌رسد که زنادقه در بعد اعتقادی به فلسفه مادی نزدیک‌تر بوده‌اند تا غلات و از آثار و مناظرات به جای مانده از زنادقه و غلات روشن می‌شود که زنادقه در مسیر تردید در وجود خدا، شک در حقانیت رسول اکرم (ص)، نفی اعجاز قرآن کریم و تخطئه مناسک و عبادات اسلامی قدم برمی‌داشته‌اند.^۳ در صورتی که غلات از رهگذر غلو در شئون امامان و رهبران خود و عقایدی چون تشبیه و تناسخ به تخریب عقاید پرداخته و با اصل دین بازی می‌کرده‌اند. اما در عین حال دروغ بستن به خدا و رسول و امامان و جعل حدیث، حربه مشترک هر دو گروه بوده است. در این مورد قرائن متعددی وجود دارد که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - هشام بن حکم گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: "مغیره بن سعید به‌طور عمد بر پدرم دروغ می‌بست. او کتب شاگردان خود را می‌گرفت و شاگردان او با شاگردان پدرم اختلاط داشتند. آنان دفاتر شاگردان پدرم را می‌گرفتند و به مغیره تحویل می‌دادند. مغیره نیز مطالبی از کفر و زندقه در لابه‌لای آن درج نموده و به پدرم نسبت می‌داد. آن‌گاه این کتب را به شاگردان خود مسترد کرده و سفارش می‌کرد تا در بین شیعیان منتشر سازند. بنابراین آنچه از غلو در کتب و آثار شاگردان پدرم راه یافته است، همه از مجموعلات مغیره بن سعید است."^۴

۲ - سید مرتضی در همان کتاب امالی می‌نویسد: جعفر بن سلیمان از قول مهدی

۱. سید مرتضی، امالی، قم کتابخانه آیت اله مرعشی نجفی ج ۱ ص ۱۲۷ و نیز ۸۸ و ۸۹.

۲. بهبودی، معرفة الحدیث ص ۶۷.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰ ص ۱۶۳ به بعد تحت عنوان: «احتجاجات الصادق صلوات الله علیه

علی الزنادقه والمخالفین»
۴. کشی، اختیار الرجال، به رقم ۴۰۲.

عباسی گفته است: "هیچ کتابی در کفر و زندقه ندیدم مگر آنکه اصل آن به ابن مقفع مربوط می‌گردد"^۱.

۳- ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی ضمن روایتی گوید: عبدالکریم بن ابی العوجاء به گمراهی جوانان می‌پرداخت پس عمرو بن عبیده به او گفت: به من خبر داده‌اند که تو با جوانان معاشرت کرده آنان را گمراه می‌کنی و پیرو خود می‌گردانی. از شهر ما خارج شو وگرنه جانت را به خطر می‌اندازم. ابن ابی ابو جعاء به کوفه رفت اما در آن جا به دست محمد بن سلیمان دستگیر شده و به دار آویخته گشت^۲. اما چون وی یقین پیدا کرد که او را می‌کشند گفت: "حال که مرا می‌کشید پس بدانید که من در بین احادیث شما چهار هزار حدیث جعلی وارد کرده‌ام. احادیثی که بر مبنای آن روزهایی را که باید روزی بگیرید، افطار خواهید نمود و روزهایی را که باید افطار کنید، روزه خواهید داشت"^۳.

۴- مرحوم مجلسی در جلد ۲۵ بحار الانوار فصل مفصلی در معرفی غلات و عقاید و شخصیت‌های اصلی این جریان دارد^۴. از احادیثی که این دانشمند در این باب آورده است روشن می‌گردد که غلات در مسیر تخریب عقاید شیعیان و ایجاد شبهه در مورد شخصیت امامان (ع) فعالیت بسیار داشته‌اند از جمله در صفحه ۳۰۲ به نقل از کشی می‌نویسد: "یحیی بن عبدالحمید حمانی در کتابی که در اثبات امامت امیر مؤمنان تألیف کرده، نوشته است: به شریک گفتم: عده‌ای تصور می‌کنند که جعفر بن محمد ضعیف الحدیث است او گفت: بگذار تا جریانی برای تو نقل کنم. جعفر بن محمد (ع) شخصی صالح و مسلمانی پارسا بود. اما قومی جاهل و نادان با او در رفت و آمد بوده و می‌گفتند: "حدیثا جعفر بن محمد" آنان احادیثی از قول او نقل می‌کردند که همه آنها نسبت به جعفر بن محمد کذب و دروغ بود. غلات با نقل این جعلیات، از مردم ارتزاق می‌کردند و از آنها درهم و دینار اخذ می‌نمودند. آنان هر منکری را بدین وسیله نقل می‌کردند و عوام نیز تحقیق ناکرده پذیرا می‌شدند تا این که بعضی از آنها هلاک شده و

۱. سید مرتضی، امالی ج ۱ ص ۱۳۴.

۲. بهبودی، معرفة الحدیث ص ۲۲ به نقل از اغانی ج ۳ ص ۱۲۶

۳. سید مرتضی، امالی ج ۱ ص ۱۲۸.

۴. باب «نفی الغلو فی النبی و الائمه (ع) و بیان معانی التفویض و ما لاینبغی ان ینسب الیهم منها و ما ینبغی» ج ۲۵ ص ۲۶۱ الی ۳۵۰.

بعضی دیگر نیز مورد تکذیب قرار گرفتند. بعضی از غلات مانند: مفصل بن عمر، بنان و عمرو بن النبطی از قول جعفر می‌گفتند که معرفت امام (ع) از نماز و روزه کفایت می‌کند. می‌گفتند که جعفر از قول پدرانش نقل کرده است که علی (ع) در ابرها راه می‌رود، با باد پرواز می‌کند، بعد از مرگ حرف می‌زند، بر مغتسل تحرک دارد و اصلاً خدای آسمان و زمین امام است. اما به خدا قسم که جعفر کلامی از این سخنان را بر زبان نیاورد و لکن مردم این سخنان را از قول او شنیده و وی را تضعیف کردند^۱...

۵ - توجه به اصطلاحاتی که رجالیون در کتب خویش آورده‌اند همانند: فلان «غال» یا «متهم با لغلو» یا «من اهل الارتفاع» یا «مرتفع القول» یا «کان یقول بالتفویض» نشان می‌دهد که درصد زیادی از رجال ضعیف و بدنام، از غلات بوده‌اند. این‌گونه افراد ده‌ها کتاب در رشته‌های فقه و حدیث تألیف نمودند که بی‌اعتباری آن‌ها در دوران امامان به اثبات رسید. بهترین مرجع در معرفی این چهره‌ها رجال کشی و پس از آن کتاب نجاشی است. به عنوان نمونه یادآور می‌شویم یکی از غلات معروف در زمان امام صادق (ع) محمد بن ابی زینب یا مقلاص بن خطاب، معروف به ابوالخطاب می‌باشد. کشی در ترجمه این شخص چهل و هشت روایت نقل نموده که از مطالعه آن‌ها انسان با عقاید غلات، فعالیت آنان در جعل حدیث، غلات معروف دوران صادقین و بالاخره موضع‌گیری امام صادق (ع) در برابر آنان آشنا می‌گردد. این روایات در شناخت غلات و عملکرد آن‌ها بسیار مهم است، از جمله در روایت ۵۴۴ از قول امام رضا (ع) آمده است: «بنان بر علی بن حسین (ع) دروغ می‌بست، خدا او را از آتش آهن گداخته بچشاند. مغیره بن سعید بر ابوجعفر (ع) دروغ می‌بست، خدا او را از آتش آهن گداخته بچشاند. ابوالخطاب بر امام صادق (ع) دروغ می‌بست، خداوند او را از آتش آهن گداخته بچشاند، محمد بن بشیر بر ابوالحسن موسی (ع) دروغ می‌بست خداوند او را از آتش آهن گداخته بچشاند و آنکه بر من دروغ می‌بندد محمد بن فرات می‌باشد». ضمناً در همین قسمت می‌توان با نام و نشان بسیاری از غلات در دوران صادقین آشنا گردید که از جمله آنان: بنان، سری، بزیع، حارث شامی، محمد، حمزه بن عمار زبیدی، عبدالله بن عمرو بن الحارث و مغیره بن سعید بوده‌اند.

۱. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۵۸۸، مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۵ ص ۳۰۲ با اندکی تلخیص

۶- مراجعات یاران امامان به آن بزرگواران و شکایت آن‌ها از مرویات جعلی غلات، گواه دیگری بر فعالیت این جریان در جعل حدیث می‌باشد. این مراجعات در زمان صادقین (ع) به صورت حضوری و پس از آن دو بزرگوار - خصوصاً در دوره امام دهم و امام یازدهم - به صورت مکاتبه‌ای بوده است. در این مراجعات معمولاً شمه‌ای از عقاید و روایات غلات بازگو شده و توسط امامان مورد تکذیب واقع می‌شد. بلاذری در انساب الاشراف یکی از این مراجعات را در قالب شعری از ابوهریره عجلی خطاب به امام باقر (ع) و به این صورت نقل کرده است:

اباجعفر انت الامام نحبه	ونرضی الذی ترضی به و نتابع
اتتنا رجال یحملون علیکم	احادیث قد ضاقت بهن الاضالع
احادیث افشاها المغیره عنکم	و شر الامور المحدثات البدایع

یعنی: ای ابا جعفر تو امامی هستی که ما دوستش داریم و به هر چه راضی باشی ما هم راضی بوده و از آن پیروی می‌نماییم. کسانی پیش ما می‌آیند و احادیثی را به شما نسبت می‌دهند که سینه ما از آن تنگ می‌شود. احادیثی که مغیره آن‌ها را از شما روایت می‌کند، و بدترین چیزها، احادیث دروغ و ساختگی است.^۱ گوشه‌های دیگری از این مراجعات در صفحات بعد از نظر خواهد گشت.

۷- راه دیگر در شناخت عملکرد غلات، توجه به کارنامه آنان در جعل حدیث بوده و این مطلب با شناخت دقیق عقاید آنان امکان پذیر است. گفتنی است که بسیاری از آثار غلات پس از شناسایی توسط کارشناسان حدیث، به دور ریخته شد. اما هنوز روایات جعلی غلات در لابه‌لای کتب حدیث، کم و بیش وجود دارد و خصوصاً مرحوم علامه مجلسی با جمع‌آوری و ثبت بسیاری از این روایات در مجلدات مختلف بحار الانوار، کارنامه خوبی از خیانت‌های این گروه در تحریف عقاید شیعی، به دست می‌دهد. از محققان معاصر سید هاشم معروف حسنی در دو کتاب «دراسات فی الحدیث و المحدثین» و «الموضوعات فی الاثار و الاخبار» به درج نمونه‌هایی از روایات غلات

۱. جعفریان، رسول. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۲۲۵ به نقل از انساب الاشراف کشی، اختیارالرجال. رقم ۹۹۴ الی ۹۹۷.

اقدام کرده است، چنانکه استاد بهبودی نیز با تألیف «معرفة الحدیث» گام بزرگی در معرفی غلات و اقدامات خائنانه آنان برداشته است و با ملاحظه این کتب روشن می‌گردد که غلات بیش‌تر در رشته‌های زیر به جعل حدیث اقدام کرده‌اند:

الف - فضائل امامان: خصوصاً طرح علم غیب، کارگزاری و دخالت در خلقت و انتساب برخی از معجزات و کرامات*،

ب - مسائل قرآنی: خصوصاً ادعای تحریف و اسقاط آیات مربوط به ائمه، عدم حجیت قرآن موجود، تطبیق آیات با امامان و فضائل مبالغه‌آمیز در قرائت سور.

ج - مسائل طبی شامل، شناخت امراض و بیان خواص خوراکی‌ها، داروها و مسائل بهداشتی.

د - مسائل اخلاقی، عبادی و ذکر ثواب‌های مبالغه‌آمیز جهت کارهای کوچک

ه - مسائل کلامی و فلسفی از جمله: مسئله تشبیه، حلول و اتحاد روح، تناسخ و ... در

این جا به عنوان نمونه چند روایت از روایات غلات نقل می‌شود:

الف - جعفر بن محمد صوفی گوید: از امام جواد (ع) سؤال کردم چرا پیامبر (ص) امی نامیده شده است. حضرت فرمود: مردم در این باره چه می‌گویند. گفتم: معتقدند که او نمی‌نوشت. حضرت گفت: دروغ می‌گویند، خدا آن‌ها را لعنت کند چه گونه ممکن است او ننویسد حال آنکه خدا گوید: "هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یعلمهم الكتاب و الحکمة" (جمعه: ۲) آری چه گونه ممکن است که رسول خدا به تعلیم چیزی اقدام کند که خود آگاهی نداشته باشد. به خدا سوگند که رسول خدا (ص) به هفتاد و دو یا هفتاد و سه زبان می‌خواند و می‌نوشت^۱.

ب - احمد بن محمد بن ابی نصر روایت می‌کند که ابوالحسن موسی (ع) مصحفی به من داد و گفت: در آن نگاه مکن اما من آن را باز کردم و سورة «لم یکن الذین کفروا» را در آن مطالعه کردم. من در مطاوی آن هفتاد نفر از افراد قریش را با نام و نشان یافتم. آن‌گاه امام (ع) پیغام فرستاد که مصحف را باز فرست^۲.

*. طبعاً این سخن به معنای انکار صدور پاره‌ای از معجزات توسط امامان نمی‌باشد. (مؤلف)

۱. صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۶۵ باب: «فی ان رسول الله کان یقرء ویکتب بکل لسان».

۲. کلینی، الکافی، ج ۲ ص ۶۳۱ در نقد این روایت همین بس که اگر قرار باشد امام (ع) به کسی مصحفی دهد و سپس به او بگوید در آن نگاه مکن اصولاً این کار چه فایده‌ای دارد. ضمناً اگر واقعاً چنین مصحفی

ج - مرحوم کلینی در کتاب «الحجه» اصول کافی بابی تحت عنوان: «فیه نکت و نشف من التنزیل فی الولایه» آورده است که در آن نود و چهار روایت به چشم می‌خورد. اکثر این روایات در مقام تطبیق آیاتی از قرآن با امامت امامان و ولایت معصومین قرار دارد. در این جا مجالی جهت ذکر این روایات و نقد و بررسی آنها وجود ندارد اما تنها متذکر می‌شویم که استاد هاشم معروف حسنی در کتاب «دراسات فی الحدیث والمحدثین» نمونه‌هایی از این روایات را ذکر نموده و با بررسی سندی آنها ثابت کرده است که راویان آن همگی از غلات و ضعفا می‌باشند و در نتیجه نمی‌توان اعتباری برای این‌گونه روایات قائل شد^۱. ایشان در جای دیگری از کتاب خود تذکر می‌دهد: «در جلد اول اصول کافی، روایاتی دیده می‌شود که بیانگر تحریف قرآن است و راویان آن همگی از غلات و منحرفین می‌باشند، اما وجود همین روایات سبب شده است تا عده‌ای تصور کنند شیعیان به قرآنی غیر از قرآن موجود، معتقد می‌باشند از جمله محمد ابوزهره با ملاحظه این‌گونه روایات، کلینی را به نفاق و خروج از دین متهم کرده و از این رهگذر اصالت همه روایات کافی را مورد تردید قرار داده است. در صورتی که نظیر این‌گونه روایات در کتب اهل سنت مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز دیده می‌شود»^۲.

استاد بهبودی در مورد اوج فعالیت‌های غلات در مسیر جعل حدیث می‌نویسد: «این واقعه به دورانی مربوط می‌شود که حدیث شیعه از حالت استتار و تقیه خارج شد و در قالب اصول و مؤلفات حدیثی دست به دست گردید»^۳. ایشان در جای دیگر اضافه می‌کند که: «راویان غالبی مذهب در پاره‌ای از موارد اصلی معروف یا کتاب مشهوری را گرفته و در خلال آن روایاتی از خود، وارد کرده یا آنکه عبارات احادیث را مطابق با میل خود تحریف می‌نمودند، سپس در پشت نسخه متذکر می‌شدند این نسخه در فلان ماه بر فلان شخص در محضر شاگردانش قرائت شد. سپس نسخه‌های مشکوک را در بین

دهد و سپس به او بگوید در آن نگاه مکن اصولاً این کار چه فایده‌ای دارد. ضمناً اگر واقعاً چنین مصحفی وجود داشته، لاجرم باید از موازین امامت باشد. در این صورت آیا ممکن است امام هفتم آن را در اختیار کسی بگذارد که اهل صبر و خویشتن‌داری نباشد و نتواند به فرمان امام (ع) گوش فرادهد.

۱. حسنی، هاشم معروف، «دراسات فی الحدیث والمحدثین» ص ۲۸۵ الی ۳۱۷.

۲. همان مأخذ، ص ۳۴۸ الی ۳۵۲.

۳. بهبودی، «معرفة الحدیث» ص ۴۰.

وراقها بخش نموده یا در اختیار محدثان ضعیف و ناموثق قرار می‌دادند. در مواردی نیز دفاتری کاملاً جعلی از احادیث دروغ و غلوآمیز تهیه نموده و در پشت آن می‌نوشتند: "کتاب فلان" یا "اصل فلانی". سپس این کتب و دفاتر را در بین کتب و راق‌ها نهاده یا از طریق اطفال و سالمندان بی‌سواد به فروش می‌رساندند. به گونه‌ای که انگار این اوراق از بزرگان محدثان برایشان به ارث رسیده است.^۱

۴- اقدامات صادقین(ع) در برابر غلات:

در مطالب گذشته با گوشه‌هایی از دسایس غلات در مسیر جعل حدیث، آشنا شدیم. به همین ترتیب باید گفت: در مقابل این دسایس و مکاید، مبارزات وسیعی از ناحیه امامان مذهب و علمای شیعه صورت گرفت که این اقدامات در مجموع موجب شناسایی و خنثی شدن کارهای غلات گردید، ضمناً اگر در مقابل اقدامات خرابکارانه غلات این تلاش‌ها صورت نگرفته بود، بدون تردید امروزه اثری از حقیقت مذهب یا تفکر اهل بیت(ع) باقی نمانده بود. در مباحث دوره سوم این کتاب تلاش‌های علمای شیعه در مبارزه با غلات از نظر خواهد گذشت. لکن در این قسمت تنها به ذکر مهم‌ترین اقدامات صادقین(ع) در این زمینه پرداخته و قبل از شروع متذکر می‌شویم که این مبحث در کتاب: «حیات فکری و سیاسی امامان شیعه» نیز به شکل نسبتاً جامعی ارائه شده است.

الف - معرفی سیمای غلات و پرهیز دادن شیعیان از آنان:

نخستین اقدام صادقین(ع) در مبارزه با غلات، معرفی شخصیت آنان و پرهیز دادن شیعیان از مجالست با آنان بوده است. در این زمینه شیخ طوسی در امالی به نقل از فضیل بن یسار می‌نویسد: امام صادق فرمود: "جوان‌های خود را از فتنه غلات بر حذر دارید که آنان را منحرف نکنند. غلات بدترین مخلوقات خداوندند. با دعاوی خود بزرگی خدا را کوچک نموده و برای بندگان او ادعای ربوبیت می‌کنند. سپس فرمود: غالی به نزد ما می‌آید او را نمی‌پذیریم در صورتی که مقصر و خطاکار به ما مراجعه می‌کند و او را می‌پذیریم. سؤال شد ای زاده رسول چرا بدین گونه عمل می‌کنید. فرمود: برای آن که

غالی به ترک نماز، روزه، زکات و حج عادت کرده و قادر به ترک عادت خود و رجوع به طاعت الهی نیست در صورتی که مقصر چون به شناخت رسید، عمل و اطاعت می‌کند^۱."

مطابق قرائن دیگر آن دو بزرگوار خاطر نشان کردند که غلات از جمله دروغگویان، جاعلان حدیث و تحریف‌گران قرآن می‌باشند. در این مورد مجموعه‌ای از توصیه‌های صادقین (ع) را می‌توان در رجال کشی ملاحظه نمود که از جمله آنان موارد زیر است:

۱- با رقم ۵۲۶ از هشام بن سالم: در محضر ابو عبدالله (ع) از غلات سخن به میان آمد حضرت فرمود: "در میان آن‌ها کسانی پیدا می‌شوند که شیطان در دروغ‌گویی محتاج آن‌ها است."

۲- با رقم ۵۲۵ از مفضل بن مزید: در محضر ابو عبدالله (ع) از غلات و اصحاب ابولخطاب سخن به میان آمد. امام صادق فرمود: "ای مفضل با غلات نشست و برخاست مکنید، با آنان غذا نخورید، با آنان دست دوستی مدهید و از آنان حدیثی نگرفته و حدیثی هم ندهید."

۳- با رقم ۵۲۸ از ابراهیم کرخی: امام صادق (ع) فرمود: "غلات از یهود، نصاری مجوس و حتی مشرکان بدتر می‌باشند."

۴- با رقم ۵۲۷ از مرازم: امام صادق (ع) خطاب به غلات فرمود: "به سوی خدا توبه کنید که شما از جمله فساق، کفار و مشرکین می‌باشید."

۵- با رقم ۵۴۱ از زراره: از ابو جعفر باقر (ع) شنیدم که می‌گفت: "خدا بنان را لعنت کند او بر پدرم علی بن حسین دروغ می‌بست من شهادت می‌دهم که علی بن حسین بنده صالحی بود."

۶- با رقم ۵۴۲ ابن مسکان از یکی از اصحاب: از ابو عبدالله صادق (ع) شنیدم که فرمود: "مغیره بن سعید بر پدرم دروغ می‌بست خداوند او را از آتش آهن گداخته بچشانند."

ضمناً مطابق رقم‌های ۵۱۱، ۵۳۸، ۵۴۱، ۵۸۱، از کتاب کشی اشخاص زیر در لسان صادقین (ع) به عنوان غالی معرفی شده‌اند: مغیره بن سعید، ابوالخطاب، بنان بیان،

صائد نهدی، حارث شامی، عبدالله بن الحارث، حمزة بن عمار بربری یا زبیدی، جعفر بن واقد، ابو منصور، سری، بزیع و مفضل بن عمر.

ب - نفرین صریح و اظهار براءت از غلات:

مطابق پاره‌ای از روایات، امامان باقر و صادق (ع) جهت طرد غلات از اجتماع شیعیان، آنان را صریحاً نفرین کرده و براءت خود را از ایشان اظهار داشتند. در این مورد قرائن مکرر و متعددی در کتب حدیث به ویژه رجال کشی وجود دارد. اما دانشمند گرامی شیخ محمد حسین الزین در کتاب «الشیعة فی التاریخ» به تحقیق جامعی در این زمینه دست بازیده و لعنت و بی‌زاری امامان شیعه را از فرقه‌های مختلف غلات از جملات: سبائیه، مغیره، منصوریه، بنائیه، خطابیه، علیائیه و اصحاب محمد بن نصیر درج نموده است. وی در مقدمه این مبحث تحت عنوان: «کلمات ائمة الشیعة فی البرائة من الغلو والغلاة» می‌نویسد: "امامان اهل بیت (ع) در تادیب شیعیان و سایر مسلمانان - به آداب و تعالیم اسلامی - کوشش می‌کردند و آنان را به تبعیت از کتاب خدا و سنت رسول (ص) تشویق می‌نمودند و متقابلاً نسبت به پیروی از گمراهان و منحرفان بر حذر می‌داشتند و به دوری و براءت از آنان فرمان می‌دادند. شیعیان نیز این اوامر را با جان و دل پذیرا شده و به تدوین آن در کتب خویش می‌پرداختند به طوری که روایات وارده در جرح و تعدیل، کتب علم رجال را پر کرده است و با مطالعه این کتب روشن می‌گردد که بخشی از مندرجات این کتب، اختصاص به سخنان امامان و بزرگان شیعه در اعلام براءت از غلو و غالیان دارد".^۱ این دانشمند سپس به درج موارد متعددی از اظهارات امامان در اظهار براءت از طوائف غلات پرداخته که مجالی در نقل آن نیست و تنها در این قسمت به نقل چند روایت از رجال کشی بسنده می‌کنیم:

۱ - زراره از امام باقر (ع) روایت می‌کند که حضرت فرمود: "خداوند بنان بیان را لعنت کند. بنان ملعون بر پدرم دروغ می‌بست من شهادت می‌دهم که علی بن حسین (ع) بنده صالح خدا بود."^۲

۱. الزین محمد حسین، الشیعة فی التاریخ، بیروت، دارالانار ص ۲۲۰.

۲. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۵۴۱.

۲ - عمران بن علی گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: "خدا ابوالخطاب را لعنت کند و لعنت کند کسی را که با او کشته شد و لعنت کند کسی را که از آنان باقی ماند و لعنت کند کسی را که در قلبش محبتی به آنان داشته است".^۱

۳ - امام صادق در مورد مغیره بن سعید فرمود: "خدا مغیره را لعنت کند. او بر پدرم دروغ می‌بست. خداوند او را از آتش آهن بچشاند. خدا لعنت کند کسی را که درباره‌ی ما به چیزی قائل باشد که خود نیستیم. خدا لعنت کند کسانی که ما را از مرتبه‌ی عبودیت خدا جدا می‌نمایند، همان خدایی که ما را آفریده و بازگشت ما به سوی او و مقدرات ما در دست او می‌باشد".^۲

۴ - امام صادق خطاب به سدید صیرفی فرمود: "ای سدید چشم و گوش و مو و پوست و گوشت و خون من از جماعت غلات بیزار است. خدا و رسول از آنان بیزار باشند. این جماعت بر دین من و پدران من نیستند. خداوند مرا با آنان در قیامت محشور نکند مگر آنکه بر آنان خشمگین باشد".^۳

ناگفته نماند که این موضع تند امامان به دنبال قطع امید آنان از هدایت غلات بود و گرنه بنا به شواهدی که بر جای مانده است، آن دو بزرگوار در مواردی با ارسال پیام یا به‌طور حضوری انحراف غلات را به آنان تذکر می‌داده‌اند. چنانکه امام صادق (ع) در نامه‌ای که به ابوالخطاب نوشت به او متذکر شد: "به من رسیده است که تو تصور می‌کنی که ز نامردی است و خمر مردی دیگر و نماز مردی و روزه هم مردی و کارهای پلید هم هر یک مردی است. (تفسیر سمبلیک) چنان نیست که تو پنداشته‌ای. ما اصل حقیق و فروع حق اطاعت از خدا است و دشمن ما اصل شر و فروع آن کارهای پلید است".^۴

ج - تکذیب عقاید غلات، تصحیح عقاید شیعیان:

بخش دیگری از فعالیت‌های صادقین (ع) عبارت از تکذیب عقاید غلات و تصحیح عقاید شیعیان می‌باشد. در این مورد، خصوصاً تلاش‌های امام صادق (ع) بسیار چشمگیر بوده است، زیرا در زمان آن حضرت دامنه‌ی تبلیغات غلات توسعه یافته و گروه زیادی در

۲. همان مأخذ، به رقم ۵۴۲.

۴. همان مأخذ، به رقم ۵۱۲.

۱. همان مأخذ، به رقم ۵۲۱.

۳. همان مأخذ، به رقم ۵۵۱.

کوفه، تحت تأثیر آنان قرار گرفته بودند، ضمناً وجود تقیه - در اغلب برخوردهای اجتماعی - موجب شده بود تا غلات شیعه ادعا کنند که امام (ع) آن‌ها را ظاهراً محکوم ساخته، ولی باطناً به آنان خوشبین است و طبعاً این طرز تلقی، مشکل امام (ع) را در رابطه با جریان غلات از جامعه شیعه دو چندان کرده بود.^۱

امادر عین حال عبارات امام صادق (ع) - در محکومیت و تکذیب عقاید آنان - چنان قاطع و رسا صادر گردیده است که برای کسی تردیدی از نفرت آن حضرت از این جریان باقی نمی ماند. مطابق بعضی از قرائن، آن حضرت به یاران خود سفارش می کرد تا به طرح شنیده‌های خود از غالیان بپردازند و آن‌گاه خود در مقام تصحیح عقاید شیعیان، انحرافات و اشکالات عقاید غلات را برملا می ساخت. در مواردی نیز یاران و اصحاب امامان (ع)، به حضور آن بزرگواران رسیده و با ذکر آراء و عقاید خود، درستی آن را مورد تحقیق قرار می داده‌اند.

در روایتی آمده است که سدید صیرفی نزد امام صادق (ع) آمد و گفت: "قربانت شوم، شیعیان‌تان درباره شما دچار اختلاف نظر شده و در آن اصرار می ورزند. گروهی می گویند: هر چیزی که امام برای هدایت مردم به آن احتیاج دارد به گوشش گفته می شود و برخی می گویند: به او وحی می شود و عده‌ای می گویند: به قلبش الهام می گردد و گروه دیگر معتقدند: او در خواب می بیند و بالاخره بعضی می گویند: او از روی نوشته‌های پدرانش فتوی می دهد. کدام یک از این نظرات صحیح است. امام فرمود: "هیچ یک از این سخنان صحیح نیست. ای سدید، ما حجت خدا و امنای او بر بندگانش هستیم و حلال و حرام را از کتاب خدا می گیریم."^۲

بنا به روایت دیگر، هشام بن حکم به امام (ع) گفت: بنان در تأویل آیه: *وهوالذی فی السماء اله و فی الارض اله* معتقد است که: "خدایی که در زمین است غیر از خدایی است که در آسمان است. خدای آسمان‌ها بزرگ‌تر از خدای زمین است و ساکنان زمین مقام خدای آسمان‌ها را دانسته و بزرگ می شمارند" حضرت فرمود: به خدا سوگند نیست جز خدای یکتا که برای او شریکی وجود ندارد. او خدای آسمان‌ها و زمین‌ها است. بنان که

۱. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۲۶۲.

۲. همان مأخذ، ص ۲۵۸ به نقل از تفسیر شهرستانی.

لعنت خدا بر وی باد دروغ گفته است او با این حرف خدا و عظمت او را کوچک شمرد^۱.

یکی از مهم‌ترین دعاوی غلات، طرح مسئله علم غیب جهت امامان بوده است. در این مورد روایات بسیار زیادی وجود دارد که بیانگر ادعاهای غلات از یک طرف و نفی عقیده غلات و طرح صحیح مسئله از طرف دیگر می‌باشد. مرحوم علامه مجلسی در جلد ۲۶ بحارالانوار مجموعه‌ای از این روایات را با عنوان: «باب انهم لایعلمون الغیب و معناه» درج کرده و سپس خود نیز در این مورد اظهار نظر عالمانه‌ای عنوان می‌کند^۲. از روایاتی که در این باب آمده است روشن می‌گردد که مسئله علم غیب از مهم‌ترین مسائلی بوده است که غلات شیعه جهت خدشه‌دار نمودن مقام امامان آن را به‌طور مکرر عنوان می‌کرده‌اند. ذیلاً دو روایت در این مورد اشاره می‌گردد.

الف - ابوبصیر در روایتی گوید: به ابو عبدالله صادق (ع) گفتم: غلات مطالبی درباره شما می‌گویند، فرمود: چه می‌گویند گفتم: آن‌ها می‌گویند: شما تعداد قطرات باران، عدد ستارگان، اوراق درختان، وزن موجودات دریا و تعداد سنگ‌ها را می‌دانسی. حضرت دست‌ها را به آسمان برد و فرمود: سبحان الله! سبحان الله! نه به خدا جز خدا کسی به این امور آگاه نیست^۳.

ب - ابن المغیره گوید: من و یحیی بن عبدالله بن حسن به نزد امام هفتم رفتیم. یحیی گفت: فدایتان گردم، غلات می‌گویند که شما علم غیب می‌دانید حضرت فرمود: سبحان الله دستت را به سرم بگذار، به خدا در بدن و سرم مویی نیست مگر آنکه از این سخن بلند شد. بدان که دانش ما همان است که از ناحیه رسول خدا (ص) به وراثت رسیده است^۴.

۱. کشی - اختیارالرجال، به رقم ۵۲۷.

۲. نظر علامه مجلسی در مورد علم غیب امام (ع) به این صورت است که: علم غیب امام نسبی است اما در سایه قرب به خدا قابل افزایش است و این‌طور نیست که اگر امام (ع) در ابتدای نیل به امامت این دانش را با افاضه الهی دریافت نمود تا پایان حیات در این حد باقی بماند بلکه علم او قابل افزایش است و احتمالاً این یکی از فلسفه‌های استغفار است. بحارالانوار ج ۲۶ ص ۲۱.

۳. کشی، اختیارالرجال، رقم ۵۳۲.

۴. همان مأخذ، به رقم ۵۳۰، مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۶ ص ۱۰۳ به نقل از امالی مفید ص ۱۳ و ۱۴.

دعوی دیگر غلات در مورد امامان (ع) ادعای برخورداری آن بزرگواران از شأن ربوبیت یا مقام پیامبری بوده است. در این مورد امام صادق (ع) به ابوبصیر فرمود: "ای ابامحمد من براثت خود را از کسی که تصور کند من به ربوبیت رسیده یا پیامبری از پیامبران می باشم، اعلام می دارم". ابوبصیر گوید: من هم گفتم: خدا از او بیزار باد^۱. و باز بنا به روایت دیگر حنان بن سدیر از پدرش روایت کرده است که او گفت: به امام صادق گفتم: عده ای تصور می کنند که شما الهای از الهه ها می باشید. آنان این آیه را تلاوت می کنند که: «یا ایها الرسل کلوا من الطیبات ...» حضرت فرمود: ای سدیر گوش و چشم و مو و پوست و گوشت و خون من از این جماعت بیزار است خدا و رسولش هم از آنان بیزارند. آنان بر دین من و پدران من نیستند خدا مرا با آنان در قیامت محشور نکند مگر که بر آنان خشمگین باشد من گفتم: پس شما چه کسانی می باشید؟ فرمود: ما خزائن علم الهی و تراجم علم وی هستیم. ما قومی معصوم می باشیم که خدا به اطاعت از ما و نهی از مخالفت ما فرمان داده است. ما حجت بالغة الهی نسبت به موجودات آسمان و زمین می باشیم^۲.

در خاتمه متذکر می شویم مسئله تکذیب عقاید غلات، به عنوان یک اقدام ایمنی بخش بعد از وفات صادقین (ع) نیز ادامه یافت. و حتی در دوران های بعد که در اثر بازگشت فشار و اختناق به حوزه شیعیان، تماس حضوری شیعیان با امامان محدود گردید، بزرگان مذهب از طریق ارسال نامه، مشکلات خود را - از دست این جریان - عنوان می کردند. در این مورد شواهد فراوانی در دست است از جمله آنکه کشی با رقم ۹۹۴ آورده است که احمد بن محمد بن عیسی اشعری نامه ای به حضر امام حسن عسکری فرستاد در آن نوشت: "این جماعت (غلات) احادیثی به شما و پدرانتان نسبت می دهند که باعث نفرت قلوب است. نه می توانیم آن ها را نپذیریم زیرا به نقل از پدران شما، آن ها را روایت می کنند و نه می توانیم آن ها را بپذیریم که محتوای آن ها نامربوط است. ضمناً این گروه معتقدند زمین متعلق به اشخاصی چون علی بن مسعود و قاسم بن یقظین می باشد و ادعا می کنند که این دو نفر از دوستان شما می باشند^۳. راوی آن گاه به

۱. کشی، اختیارالرجال، ۵۲۹.

۲. همان مأخذ، به رقم ۵۵۱.

۳. متذکر می شود این دو نفر از غلات مشهور عصر امام حسن عسکری (ع) بوده اند که کشی شمه ای از

ذکر شمه‌ای از عقاید غلات پرداخته و در انتهای نامه خطاب به امام حسن (ع) می‌نویسد: "اگر صلاح می‌دانید حقیقت را برای ما روشن سازید و بر دوستان خود جهت سالم ماندن آن‌ها از این اقاویل که آنان را به سمت هلاک شدن سوق می‌دهد منت گذارید". امام حسن (ع) در انتهای نامه نوشت: "لیس هذا دیننا فاعتزله" یعنی این عقاید ارتباطی به دین ما ندارد از آن‌ها دوری کنید".

د - تفسیق و تکفیر غلات:

از مطالبی که در صفحات گذشته از نظر گذشت روشن می‌گردد که از نظر صادقین (ع) غلات جماعتی فاسق و منحرف بوده‌اند. و نیز مطابق قرائن ذکر شده نتیجه‌گیری می‌شود که این عده از یک طرف نسبت به انجام فرایض دینی، اشخاصی لایبالی و غیر معتقد بوده و متقابلاً از ارتکاب معاصی و محارم، پرهیزی نداشته‌اند. و از سوی دیگر با طرح مسائلی چون، پیامبری، الوهیت و ربوبیت در مورد امامان، پا از دایره توحید و عقاید صحیح اسلامی بیرون گذاشته و به مرز کفر و شرک داخل شدند. از این رو امام صادق (ع) و پدر بزرگوار او، جهت طرد کلی غلات از جامعه شیعه و ایجاد حریمی بین آنان و شیعیان رسماً به تکفیر آن‌ها پرداخته و در روایات خود آنان را همتای یهود، نصاری، مجوس، کفار و مشرکین، توصیف نمودند. نمونه‌ای از روایات آن دو بزرگوار در این زمینه قبلاً گذشت اما در این جا با یادآوری یکی از آن روایات، کلام خود را به پایان می‌بریم^۱.

ابن ابی عمیر از مرزم و او از ابو عبدالله صادق (ع) روایت می‌کند که آن حضرت خطاب به غلات فرمود: "به سمت خدا توبه نمایید زیرا شما در ردیف فاسق، کفار و مشرکان قرار دارید"^۲.

عقاید آنان را بازگو کرده است بنگرید به رقم ۹۴۴ الی ۹۹۷.

۱. ضمناً متذکر می‌شویم که اسد حیدر در کتاب «الامام الصادق و المذاهب الاربعه» بحث‌های مفصلی در مورد جنبه‌های مختلف جریان غلات به عمل آورده که بسیار روشنگر و قابل استفاده می‌باشد. بنگرید به این کتاب ج ۲ ص ۲۳۴: «موقف اهل بیت من الغلاة»، ج ۱ ص ۳۶۲: «موقفه (امام صادق) من حركة الغلاة» و ج ۲ ص ۳۶۹: «مشكلة الغلاة». ۲. کشی، اختیار الرجال، به رقم ۵۲۷.

بخش چهارم

اهتمام صادقین به صحت حدیث از نظر لفظ و معنی

آخرین مطلب در بحث: «تحقیقی در اصالت حدیث شیعه» بررسی اهتمام صادقین (ع) نسبت به حفظ صحت حدیث - از نظر لفظ و معنی - می‌باشد. در این مورد قبلاً شواهدی را - به‌طور پراکنده - از نظر گذرانیدیم. لکن در این قسمت، این شواهد به شکل منظم و در چند محور مورد بحث قرار می‌گیرد.

الف - امانت‌داری در ادای حدیث:

باید گفت آنچه در درجه نخست مقصد صادقین (ع) به شمار می‌رفت، انتقال صحیح مفاهیم دینی از طریق احادیث ایشان و احادیث پدرانشان بوده است. حال متذکر می‌شویم از آن‌جا که الفاظ و عبارات در برگزیده معانی و مفاهیم هستند، از نظر صادقین (ع) کنترل این الفاظ و عبارات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده بالطبع کتابت حدیث عامل مطمئنی جهت انتقال مقاصد اصلی به شمار می‌آمد و ما در بحث: «کتابت حدیث» اهتمام صادقین (ع) را در این باره از نظر گذرانیدیم.

از طرف دیگر، چنانکه در بحث: «شیوه‌های تلقی و دریافت حدیث» گذشت، مقدار معتابیهی از احادیث شیعه به صورت فی‌المجلس نوشته نشد، بلکه پس از خروج از محضر امامان و احیاناً با تغییر در الفاظ و عبارات به ثبت رسید. بدیهی است این‌گونه تغییر یا تصرفات تا جایی برای امامان قابل قبول بود که تحریفی در اصل معنا و مقصود امامان صورت نگیرد. در این مورد روایات مختلفی وجود دارد از جمله آنکه، در نوبتی محمد بن مسلم به امام صادق (ع) گفت: "حدیثی که از شما شنیده‌ام می‌توانم کلمه‌ای به آن بیافزایم یا کم کنم؟ امام فرمود: اگر در صدد باشی که معنای حدیث را ادا نمایی مانعی ندارد". و در حدیث دیگر حضرت به جمیل بن دراج فرمود: "حدیث ما را روشن و واضح نقل کنید زیرا که ما مردمی فصیح و سخندانیم"^۲.

استاد بهبودی در شرح این حدیث می‌نویسد: "منظور امام (ع) این است که اگر عین الفاظ حدیث را در دفاتر خود ثبت و یادداشت نکرده‌اید و در نتیجه می‌خواهید معنای

۲. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۵۱.

۱. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۵۱.

حدیث را با الفاظ و تعبيرات خودتان بیان کنید، با تعبيرات فصیحی حدیث ما را پیروانید، تا حق سخن ادا شده باشد. زیرا که ما مردمی فصیح و سخندانیم و سخن مجمل و نامفهوم نمی‌گوییم. اگر شما با تعبيرات غیر ادبی و به صورت مجمل و نامفهوم سخن ما را به مردم برسانید، در واقع سخن ما را به مردم نرسانده‌اید و مایه ابهام و ضلالت شده‌اید.^۱

بنا به روایات دیگر؛ امامان باقر و صادق (ع) در مورد شیعیان خود، قبل از هر چیز بر صدق حدیث و راستگویی آنان تأکید می‌کردند. در این مورد عمرو بن ابی المقدام گوید: نخستین مرتبه‌ای که بر امام باقر (ع) وارد شدم فرمود: "قبل از آموزش حدیث، راستگویی را فراگیرید."^۲

و در روایت دیگر ابوبصیر گوید: از امام صادق (ع) در مورد آیه: «الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه»^۳ سؤال کردم. حضرت فرمود: "این آیه از کسانی سخن می‌گوید که چون حدیثی را بشنوند، به همانگونه آن را ادا می‌نمایند؛ نه چیزی از آن کم می‌نمایند و نه چیزی به آن می‌افزایند."^۴ به همین ترتیب آن حضرت در انتقاد از بعضی از فرصت طلبان فرمود: "گاه می‌شود که با شخصی سخن می‌گویم و او را از جدال در دین نهی می‌کنم و از قیاس و رأی شخصی بر حذر می‌دارم. اما تا از نزد من خارج می‌گردد، سخنانم را به گونه‌ای دیگر تاویل می‌نماید. من جماعتی را به کلام با مخالفان دستور دادم و جماعتی را از این کار منع کردم اما هر یک به نحوی در جهت مقاصد خود به تاویل می‌پردازد و از رهگذر آن نافرمانی خدا و رسولش را اراده می‌کند. اما اگر سخنم را شنیده و اطاعت می‌کردند، همان علوم را برای آن‌ها به ودیعت می‌گذاشتم که پدرم برای شاگردان خود به ودیعت نهاد. این را بدانید که شاگردان پدرم - زنده یا مرده - زینت محفل او به شمار می‌رفتند و منظور من زراره، محمد بن مسلم، ابوبصیر مرادی و

۱. بهبودی، محمد باقر، گزیده کافی ج ۱ شرح حدیث ۲۲ ضمناً باید توجه داشت که در مسئله نقل به معنی در حدیث، اهل سنت دارای مشکلات بسیار زیادی بوده و علمای این مذهب جهت خلاصی از این مشکلات، اکثراً به جواز نقل به معنی قائل می‌باشند. در این مورد بنگرید به کتاب قاسمی، جمال‌الدین، قواعد التحدیث ص ۲۲۱.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲ ص ۱۰۴.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۵۱.

۴. سوره زمر آیه ۱۸.

برید عجللی می‌باشند^۱.

ب - تبیین مقاصد حدیث:

گاه می‌شد که اجمال در تعبیر یک روایت، موجب کج فهمی و انحراف می‌گردید. در این صورت امامان به توضیح مقصد اصلی پرداخته و از برداشت‌های غلط جلوگیری می‌کردند. در این باره شواهد متعددی وجود دارد. از جمله آنکه حسن بن حسن به امام هفتم عرض می‌کند: "من امامی جز شما نمی‌شناسم آیا کسی را در نظر دارید" فرمود: "فرزندم علی که کینه خود را به او بخشیده‌ام". در این جا راوی گوید: به امام گفتم: سرورم مرا از آتش برهان زیرا ابو عبدالله صادق فرمود: شما قائم به این امر هستید. امام گفت: "آیا من قائم به این امر نبوده‌ام؟" سپس فرمود: "ای حسن هر امامی که در میان امت قائم و زنده است، قائم آن امت است و چون درگذشت، جانشین او قائم و زنده است"^۲. چنانکه معلوم است در این جا راوی قائم بودن امام هفتم را با مسئله قائمیت آخرین امام اشتباه کرده است.

مطابق روایت دیگر، امام صادق (ع) ضمن تکذیب عقیده غلات به اینکه می‌گفتند: "علی فی السحاب" یعنی علی در ابرها قرار دارد، فرمود: "رسول خدا (ص) عمامه‌ای به نام سحاب به علی (ع) پوشاند و چون علی با آن حرکت کرد پیامبر فرمود: "هذا علی قداقبل فی السحاب". اما از این موارد مهم‌تر، توضیحی است که امام صادق (ع) در معنای حدیث: «حدثوا عن بنی اسرائیل ولا حرج» داده است. در این زمینه باید گفت: در بین اهل سنت حدیثی شهرت یافته است که «حدثوا عن بنی اسرائیل ولا حرج». این حدیث و نظایر آن مبنای ترویج اسرائیلیات در عالم اسلام گردید. اینکه رسول خدا (ص) چنین سخنی را گفته است یا خیر، جای بحث وجود دارد^۳، اما در عصر امام صادق (ع)

۱. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۴۳۳

۲. طوسی، محمد بن حسن، الغیبه، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه ص ۴۱، بحارالانوار ج ۴۹ ص ۲۵.

۳. جمال‌الدین قاسمی در قواعد التحدیث می‌نویسد: "روی الامام احمد و البخاری و الترمذی عن عبدالله بن عمرو بن عاص قال رسول الله (ص) بلغوا عنی ولو آیه و حدثوا عن بنی اسرائیل ولا حرج..." روایات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد از جمله: در مسند احمد بن حنبل ج ۳ ص ۱۳ از قول عبدالرحمن بن زید و او از پدرش (زید بن اسلم) و او از عطاء بن یسار و او از ابوهریره آمده است که او

حدیث مزبور چنان شهرت یافته بود که آن حضرت نمی توانست به راحتی آن را انکار نماید. به ناچار امام (ع) به گونه‌ای که فرهنگ انحرافی یهود دامن عقاید اسلامی را نگیرد، این روایت را توجیه نمود. در این زمینه در کتاب «معانی الاخبار» آمده است: «عبدالاعلی بن اعین به امام صادق (ع) گفت: فدایتان کردم مردم از رسول خدا (ص) نقل می کنند که آن حضرت فرمود: «حدثوا عن بنی اسرائیل ولا حرج» امام گفت: آری، راوی پرسید: پس ما می توانیم آنچه از بنی اسرائیل می شنویم نقل کنیم و حرجی بر ما نیست؟ امام صادق فرمود: «اما نشنیدی که همان پیغمبر فرموده است: «کفی بالمرء کذبا ان یحدث بکل ماسمع» یعنی در دروغگویی شخص همین بس که هر چه می شنود حدیث نماید. راوی پرسید: پس جریان چیست؟ امام فرمود: «منظور آن است که هر چه از سرگذشت بنی اسرائیل در قرآن آمده است، آن‌ها را حدیث کن که نظیر آن در این امت اتفاق می افتد و در نقل آن حرجی در کار نیست»^۱.

گفت: ما در جمع یاران رسول خدا (ص) نشستیم و به کتابت روایات آن حضرت مشغول بودیم که رسول خدا (ص) بر ما وارد شد و پرسید: چه می نویسید؟ گفتیم: آنچه از شما شنیده‌ایم. فرمود: آیا می خواهید با کتاب خدا کتاب دیگری پدید آورید. کتاب خدا را از هر کتاب دیگر مجرد سازید. سپس دستور داد آنچه نوشته‌ایم همه در ظرفی گردآوری شود و سوزانده گردد، پرسیدیم ای رسول خدا آیا حق داریم از شما به نقل حدیث بپردازیم. فرمود: آری اما اگر کسی عمداً بر من دروغ بزند، جایگاه خود را از آتش پر کرده است. گفتیم ای رسول خدا (ص) آیا می توانیم از بنی اسرائیل روایت کنیم. فرمود: آری از بنی اسرائیل نقل کنید که مانعی ندارد. زیرا شما چیزی از آنان نقل نمی کنید مگر آنکه از آن عجیب تر نیز در میان آن‌ها وجود دارد. چنانکه گذشت در کتب حدیثی دیگر از جمله صحیح بخاری ج ۴ ص ۶۳۶ و سنن ترمذی ج ۵ ص ۳۹ مشابه این حدیث دیده می شود. حدیث صحیح بخاری به این صورت است که رسول خدا فرمود: «قرآن را از جانب من ابلاغ کنید گرچه یک آیه باشد. و از بنی اسرائیل روایت کنید که مانعی در آن نیست و هر کس آگاهانه بر من دروغ بزند جایگاه خود را از آتش پر کرده است».

اما در نقد این روایات باید گفت: احادیث فوق اکثراً از نظر سند به زید بن اسلم و عبدالرحمن بن زید می رسد که هر دو متروک الحدیث می باشند. ضمناً در این روایات مسیر خلیفه دوم در سوزاندن حدیث، ترویج اسرائیلیات و ترویج تلاوت قرآن (نه تفسیر آن) با هم دنبال شده است که خود باشعار: «حسبنا کتاب الله» هماهنگ است. ماخذ دیگر حدیث یاد شده را بنگرید. در المعجم المفهرس للفاظ الحدیث النبوی ج ۱ ص ۴۴۵ ماده «حرج».

۱. ابن بابویه، محمد بن علی ملقب به صدوق، معانی الاخبار، قم - انتشارات جامعه مدرسین ص ۱۵۸

ج - تکذیب و تصدیق حدیث:

آن طور که از ملاحظه بعضی از روایات برمی آید، امام باقر و امام صادق (ع) در تأیید یا تکذیب اخبار و سیره معصومان قبل از خود، حساس بوده اند تا اولاً بدعتی جای سنتی را نگیرد و ثانیاً راوی حدیث در اسناد مطالب خود به امام یا رسول خدا (ص)، تعهد بیش تری به خرج دهد. در این زمینه قرائن متعددی وجود دارد که به عنوان مثال چند نمونه ذکر می گردد:

۱ - زراره گوید: من در کنار ابو جعفر باقر (ع) نشسته بودم و ابو جعفر رو به کعبه زانوهای خود را قلاب کرده بود. ابو جعفر به من گفت: زراره، این را بدان که تماشای کعبه هم عبادت است. در این اثنا مردی آمد و گفت: کعب الاحبار یهودی می گفت: هر روز صبحگاهان خانه کعبه در برابر بیت المقدس سر به خاک می ساید. ابو جعفر به او گفت: تو در این باره چه می گویی؟ آن مرد گفت: کعب الاحبار راست گفته است. سخن درست همان است که کعبه الاحبار گفته است. ابو جعفر در خشم شد و با تندی گفت: "تو دروغ گفته ای و کعب الاحبار هم با تو دروغ گفته است" زراره می گوید: "من تا آن روز ندیده بودم که ابو جعفر با تندی و صراحت به کسی بگوید: "تو دروغ می گویی ..."."

۲ - زراره گوید: به ابو عبدالله صادق (ع) گفتم: مردم روایت می کنند که نماز جماعت، بیست و پنج برابر نماز فردای اجر دارد؟ ابو عبدالله گفت: درست گفته اند، من گفتم: با دو نفر هم جماعت برقرار می شود؟ ابو عبدالله گفت: بلی و باید مأموم در سمت راست امام بایستد^۲.

۳ - زراره گوید: من در خدمت ابو جعفر باقر (ع) بودم و یک نفر از زادگان انصار مدینه حضور داشت. در این حال جنازه ای را که بر سر دوش می بردند، از مقابل ما عبور دادند و آن مرد انصاری به پا خاست. اما ابو جعفر باقر برنخاست و من نیز متابعت کردم و برنخاستم. مرد انصاری به حال احترام ایستاد تا جنازه از نظر ما پنهان شد و بعد از آن نشست. ابو جعفر باقر (ع) به او گفت: چرا برخاستی و ایستادی؟ آن مرد گفت: من دیده ام که حسین بن علی چنین می کرد. ابو جعفر گفت: به خدا سوگند که حسین بن علی چنین نکرده است و نه هیچ یک از خاندان ما چنین نکرده است هرگز. آن مرد انصاری گفت:

۲. همان مأخذ، ج ۳ ص ۲۷۱.

۱. کلینی، الکافی، ج ۴ ص ۲۳۹.

شما مرا به شک انداختید خداوند کار شما را به صلاح آورد. من تصور می‌کردم که خودم دیده‌ام.^۱

۴ - حسن بن عطیه گوید: ابو عبدالله صادق (ع) بر سر کوه صفا ایستاده بود. در این هنگام عباد بصری به او گفت: مردم از شما حدیثی را نقل می‌کنند. حضرت فرمود: "چه نقل می‌کنند" عباد گفت: از شما روایت کرده‌اند که شما فرموده‌ای: "حرمة المؤمن اعظم من حرمة هذه البنية" فرمود: آری خود گفته‌ام برآستی که مؤمن ...^۲

این‌ها نمونه‌هایی از واکنش‌های صادقین در مورد صحت یا سقم یک حدیث بود به همین ترتیب قرائنی در دست است که نشان می‌دهد آن دو بزرگوار و امامان بعدی، - بعضاً محتوای یک کتاب را مورد نفی یا تأیید قرار می‌داده‌اند. در این مورد نجاشی در مورد کتاب عبیدالله بن علی بن ابی‌شعبه می‌نویسد: "وی کتابی را که منسوب به او می‌باشد، به امام صادق (ع) عرضه داشت. امام (ع) با قرائت آن، بر آن صحه گذاشت و فرمود: "آیا برای شیعه مثل این کتاب، کتابی می‌شناسی"^۳. به همین ترتیب پس از صادقین (ع)، یونس بن عبدالرحمن گوید: "من به عراق وارد شدم و با تعدادی از یاران امام صادق (ع) ملاقات نمودم. از تک تک آنان حدیث فرا گرفته و کتب آنان را دریافت داشتم. پس در فرصتی این کتب را بر ابوالحسن الرضا (ع) عرضه داشتم. آن حضرت احادیثی از آن کتب را مورد تکذیب قرار داد.^۴ در مورد همین یونس بن عبدالرحمن، چنانکه کشی و نجاشی آورده‌اند امام حسن عسکری (ع) - در منزل ابوهاشم جعفری - بر کتاب «یوم وليله» وی صحه گذاشت و فرمود: «اعطاء الله بكل حرف نوراً»^۵. ضمناً کشی نظیر این مطلب را در مورد فضل بن شاذان هم ذکر کرده است و متذکر می‌شود: "چون امام حسن عسکری (ع) نمونه‌ای از تألیفات وی را مشاهده کرد برایش طلب رحمت نمود"^۶.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷ ص ۹۰.

۱. همان مأخذ، ج ۳ ص ۱۹۱.

۳. نجاشی، رجال، رقم ۶۱۲.

۴. حرّ عاملی، وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۷۱ به نقل از کشی - اختیار الرجال

۵. همان مأخذ، ۹۱۳ و ۹۱۵، نجاشی، رجال، رقم ۱۲۰۸.

۶. همان مأخذ، به رقم ۱۰۲۷.

د - مقیاس‌های ائمه (ع) در شناخت حدیث صحیح:

به طوری که بعضی از شواهد نشان می‌دهد امامان شیعه جهت تمیز حدیث صحیح از حدیث جعلی، مقیاس‌هایی مشخص نمودند و این مطلب غیر از اقدامات آنان در خصوص معرفی و طرد غلات و جاعلان حدیث بوده است.

گفتنی است که با توجه به پدیده جعل حدیث که سابقه آن به عصر رسول خدا (ص) بازمی‌گردد، نخستین بار آن حضرت نسبت به جعل حدیث به مسلمین هشدار داد و - با بیان: «اذا جاءکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ماخالف کتاب الله فاتركوه»^۱ - کتاب خدا را معیار و محک شناخت احادیث صحیح معرفی نمود. اما در دوران صادقین با توجه به گسترده‌گی جامعه اسلامی از یک طرف و اقبال و علاقه مردم به نقل روایت از طرف دیگر، مسئله شناخت حدیث صحیح از حدیث جعلی، اهمیت دیگری یافت. زیرا نسبت به حدیث اهل سنت، آزادی نگارش آن (پس از ممنوعیت یک قرن) بازار جعلیات را رواج داد و نسبت به حدیث شیعه، علاوه بر پدیده جعل حدیث که توسط غلات و منحرفین به وقوع پیوست، شرایط استتار و تقیه نیز باعث گردید تا احادیثی مغایر با نظر و فتوای واقعی اهل بیت (ع) صادر گردد. در این جا بود که امام باقر (ع) و فرزند برومند وی در مقام راهنمایی شیعیان، مقیاس‌هایی در شناخت حدیث صحیح عنوان نمودند.

اما در صدر معیارهای تعیین شده، می‌توان از ارجاع حدیث به قرآن کریم و سنت نبوی نام برد و تأکید صادقین بر این دو معیار دلیل روشنی بر تعهد آن دو بزرگوار در استننان به سنت نبوی می‌باشد.

در اصول کافی بابی وجود دارد تحت عنوان: «الاحذ بالسنة و شواهد الكتاب» که در آن مجموعه‌ای از توصیه‌های صادقین را می‌توان در رد حدیث به کتاب و سنت ملاحظه کرد از جمله در این باب آمده است:

- ۱ - ایوب بن حر گوید: شنیدم که ابو عبدالله صادق (ع) فرمود: "هر حکمی به کتاب خدا و سنت ارجاع می‌شود و هر حدیثی که با کتاب خدا موافق نباشد، ساختگی است".
- ۲ - عبدالله بن ابی یعفور می‌گوید: از ابو عبدالله صادق (ع) پرسیدم: اگر راوی موثق

۱. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۶۹، شیخ حرّعاملی، وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۷۹.

خبری بیاورد و یک راوی دیگر که نمی‌توان به او اعتماد کرد، خلاف آن را نقل کند تکلیف ما چیست؟ ابو عبدالله صادق (ع) فرمود: حدیثی که برای شما تازگی دارد و ارسای نماید. اگر شاهد و گواهی از کتاب خدا و یا سندی از سخن رسول خدا (ص) بر آن یافید، حدیث را بپذیرید و گرنه به صاحبش مرجوع نمایید.^۱

استاد بهبودی در شرح حدیث فوق می‌نویسد: "اگر راوی بدنام و متهم در برابر راوی موثق و مورد اعتماد قرار گیرد حدیث راوی متهم مردود می‌شود و بدون ردیابی و تحقیق به حدیث موثق عمل می‌شود. ولی اگر راوی ناشناخته در مقابل راوی موثق قرار گیرد نمی‌توانیم حدیث موثق را بر حدیث ناشناخته ترجیح دهیم. زیرا ناشناخته بودن راوی از آن جهت که موقعیت او مشخص نشده، دلیل ناموثق بودن او نخواهد شد. در این صورت چاره‌ای نیست مگر آنکه به منابع اصلی احکام رجوع کرده حل اختلاف کنیم. منابع اصلی طبق این حدیث کتاب خدا و سنت یا سخن رسول خدا معرفی شده و بنا به حدیث دیگر ملاقات با امام کارگشای این مشکل خواهد بود."^۲

تا این جا به دو معیار، از معیارهای اصلی در شناخت حدیث صحیح اشاره گردید. اما در این جا باید از معیار سوم نیز یاد کنیم که جهت تشخیص حدیث صحیح در احادیث امامیه صادر شده است و این معیار عرضه حدیث به اخبار عامه می‌باشد. در این مورد قابل ذکر است که در کتاب «وسائل الشیعه» روایات مختلفی وجود دارد که در آن معیار حدیث صحیح را پس از عرضه به قرآن و سنت نبوی، مقابله آن با حدیث عامه دانسته و مخالفت با حدیث عامه را معیاری در تشخیص حدیث صحیح برآورد کرده است.^۳ بر طبق یکی از این روایات امام صادق (ع) می‌فرماید: "هرگاه دو حدیث مخالف بر شما عرضه شد آن را بر کتاب خدا عرضه کنید پس حدیثی که موافق کتاب خدا بود آن را بپذیرید. اما آن حدیثی که با کتاب خدا موافقت نداشت آن را دور بیندازید، اما اگر از آن حدیث نشانی در کتاب خدا نیافتید آن را بر اخبار عامه عرضه کنید، اگر موافقت با اخبار آنان داشت آن را دور بیندازید و اگر مخالف اخبار آنها بود آن

۱. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۶۹، شیخ حرّعاملی، وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۷۹.

۲. بهبودی، گزیده کافی ج ۱ شرح ح ۳۵.

۳. وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۸۴ الی ۸۶ ح ۲۹ الی ۳۴ و نیز ص ۸۷ و ۸۸ این کتاب

حدیث را بپذیرید^۱."

مرحوم کلینی نیز در مقدمه کافی ضمن شرح معیارهای حدیث صحیح می‌نویسد: معصومین (ع) خود گفته‌اند: "ذروا ما وافق القوم فان الرشد خلافهم"^۲. یعنی: در تشخیص حدیث صحیح آنچه با فتوی و حدیث اهل سنت موافقت دارد دور بیاندازید، زیرا هدایت در مسیر مخالف آن‌هاست."

به نظر می‌رسد که معیار فوق، معیاری تعجب‌انگیز باشد، زیرا مخالفت با حدیث عامه نمی‌تواند ضابطه‌ای منطقی به حساب آید، لکن با توضیحی که می‌دهیم روشن می‌گردد، که مسئله مخالفت با اهل سنت و فتوی یا حدیث آنان یک ضابطه کلی نبوده که مانند قاعده «اعرضوا علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه»، همواره مورد استناد فقیه قرار گیرد، بلکه این ضابطه تنها در مورد دو حدیث مخالف با هم، باید به کار گرفته شود. و از این جا روشن می‌گردد که منظور امام (ع) از وضع این ضابطه مخالفت با هر حدیث اهل سنت - به طور مطلق - نیست. در این مورد سید مرتضی عسکری بحث مفصلی در کتاب «معالم المدرستین» آورده است که از ملاحظه آن روشن می‌شود که معیار فوق از یک طرف به وجود احادیث ضعیف و یا جعلی در اهل سنت نسبت پیدا می‌کند و از طرف دیگر نشان دهنده تأثیر شرایط تقیه در حدیث شیعه می‌باشد. به توضیح دیگر: هدف از اعمال ضابطه فوق مخالفت با هر حدیث صحیح، از احادیث اهل سنت نیست، زیرا چنانکه گذشت امام صادق (ع) خود، یکی از معیارهای حدیث صحیح را ارجاع آن به سنت نبوی اعلام فرمود. بلکه هدف از ضابطه فوق مخالفت با آن دسته از روایاتی است که در پیدایش آن روایات، رأی و قیاس یا اعمال نفوذ خلفا و سلاطین مدخلیت دارد. به عنوان مثال درباره، حلیت یا حرمت متعه و جواز و عدم جواز کتابت حدیث، دو دسته حدیث کاملاً مخالف در روایات اهل سنت وجود دارد که در پیدایش یک دسته، اعمال نفوذ خلفا مدخلیت داشته و تنها یک دسته آن اسناد واقعی به رسول

۱. حرّ عاملی، وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۸۶.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۸.

خدا(ص) پیدا می‌کند. (در مورد همین دو مثال عقیده اهل سنت، حرمت متعه و عدم جواز کتابت حدیث بوده که این برخلاف عقیده شیعه می‌باشد). از طرف دیگر، همانگونه که در بحث «بررسی عنصر تقیه در حدیث شیعه» از نظر گذراندیم، امامان شیعه - خصوصاً صادقین - به عنوان فقهای عصر خود، محل رجوع اهل سنت بوده و در بسیاری از موارد فتاوایی صادر می‌کرده‌اند که این فتاوی با فقه و حدیث اهل سنت هماهنگ و دقیقاً در جهت عکس حدیث صحیح بوده است. بالطبع عرضه این‌گونه احادیث به کتاب و سنت می‌توانست راهگشای بسیاری از مشکلات باشد. اما در مواردی که شخص قادر به چنین عرضه‌ای نبود، عمل در جهت مخالف این احادیث - به عنوان یک ضابطه - تجویز گردید. نکته دیگر آنکه مطابق برخی از قرائن این ضابطه در ابتدا توسط اهل سنت و نسبت به حدیث شیعه، وضع گردید و سپس به طور طبیعی به حدیث شیعه تسری یافت. در این زمینه، امام صادق در حدیثی می‌فرماید: "آیا می‌دانید چرا به شما فرمان داده‌اند برخلاف فقه و فتوای اهل سنت عمل کنید. راوی گوید: "نه نمی‌دانیم. امام فرمود: "علی(ع) در هیچ امری به حکم الهی عمل ننمود مگر آنکه مردم - به جهت کارشکنی با او - برضد آن عمل می‌کردند و حتی در مواردی که حکم و فتوای علی(ع) را نمی‌دانستند، از وی سؤال می‌کردند و چون علی(ع) فتوای خود را صادر می‌کرد آن‌ها برضد این فتوای عمل می‌کردند تا حقایق بر مردم مشتبه گردد".

آقای سید مرتضی عسکری می‌نویسد: "هر کس سیره معاویه را مطالعه کند و موارد اجتهاد را در مکتب خلفاء، از نظر بگذارند با شواهد بسیار پی خواهد برد که اعتماد مدرسه خلفاء - در بیان احکام - به رأی و اجتهاد شخصی بیش تر بوده است تا سنت و سیره رسول خدا. از طرف دیگر با بحث‌هایی که قبلاً در موضوعات: «چه‌گونه‌ی پیدایش تناقض حدیث» و «مجتهدین صحابه در قرن اول و اجتهادات آنان» در این کتاب گذشت، روشن می‌گردد که در مواجهه با دو حدیث مخالف با هم، وجه صحیح آن است که آن حدیثی را کنار بگذاریم که با مکتب خلفاء سازگاری دارد^۲ و در این مورد امام صادق(ع) در روایتی فرمود: "آنچه از من شنیده‌اید که با عقیده عمومی شباهت

۱. عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین، ج ۳ ص ۲۶۸ به نقل از علل الشرایع ج ۲ ص ۲۱۸، و مسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۸۳.
 ۲. همان مأخذ، ج ۳ ص ۲۶۹.

دارد، احتمال تقیه در آن موجود است. اما آنچه شنیده‌اید که با عقیده مردم شباهت ندارد، بدانید که تقیه‌ای در آن نیست^۱.

۱. همان مأخذ به نقل از وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۸۸.

دوره سوّم

عصر شکل گیری فقه و حدیث



تصویر کلی از این دوره:

آنچه قبل از هر کلام دیگر در مورد این دوره می‌توان به زبان آورد آن است که این دوره از آغاز امامت پیشوای هفتم شیعیان (۱۵۰ هـ) شروع گردیده و در ابتدای دوران غیبت صغری (۲۶۰ هـ) خاتمه می‌یابد. در این فاصله شش تن از امامان شیعه در قید حیات بوده‌اند که از نظر شیعیان تماس با پنج تن از آنان امکان‌پذیر بوده است. اما در مورد شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعیان در این دوره باید گفت: در این دوران که افزون بر یکصد سال می‌باشد، مسائل متعددی در تاریخ شیعه به وقوع پیوست که نقل همه آن‌ها در این جا ضرورتی ندارد، اما آنچه به عنوان مهم‌ترین مسئله می‌توان گفت این است که این دوران مصادف با تسلط همه جانبه خلافت بنی‌عباس بر جوامع اسلامی بوده و خلفایی که در این دوران زندگی می‌کردند، هرگز از اندیشه محدود نمودن امامان شیعه و اعمال فشار نسبت به شیعیان غافل نبوده‌اند. مطالعه تاریخ سیاسی شیعه نشان می‌دهد که در این دوران قیام‌هایی نیز از جانب شیعیان به وقوع پیوست که گرچه با ناکامی همراه بود، اما به هر جهت نشان از فعالیت‌های سیاسی و انقلابی علیه خلفای جور دارد.^۱

در این دوران که گاه آزادی‌های مختصری برای بعضی از امامان به وجود می‌آمد که

۱. نمونه‌ای از این قیام‌ها عبارت است از: قیام حسین بن علی بن حسین صاحب واقعه فخ در نزدیکی مکه، محمد بن ابراهیم الحسین معروف به ابن طباطبا علوی در کوفه، ابراهیم بن موسی بن جعفر در یمن، حسین بن حسن افطس در مکه، زید بن موسی بن جعفر معروف به زیدالنار در بصره و یحیی بن عمر بن الحسین زید در کوفه، جهت تفصیل بنگرید به کتاب ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین ص ۳۶۳، مظفر، محمد حسین، تاریخ شیعه به ترجمه دکتر حجتی ص ۱۱۰، ادیب، عادل زندگی تحلیلی پیشوایان ما، ص ۲۱۲ و ۲۲۴ فضل‌الله، محمد جواد، تحلیلی از زندگانی امام رضا(ع) ص ۱۴۶.

خود در نشاط علمی و تحرک شیعیان بدون تأثیر نبود^۱، اما معهدا قدرت خلافت عباسی بر حیات شیعیان سایه افکن بود و خلفای این سلسله در مسیر تحکیم قدرت خود از هیچ‌گونه فشار نسبت به شیعه و پیشوایان آن خودداری نمی‌کردند. آری تنها به دلیل شرایط سیاسی ویژه‌ای که در دوران امام هشتم و امام نهم پدید آمد، این دو امام توانستند برای چند سال به دور از بعضی از محدودیت‌ها زندگی کرده و ارتباط قوی‌تری با شیعیان خود برقرار سازند، چنانکه آنان موفق شدند در مناظراتی که با متفکران سنی مذهب یا ارباب عقاید مختلف به عمل آورند، گوشه‌هایی از حقایق مربوط به شیعه را منعکس سازند^۲. اما در نهایت این دو امام نیز همانند دیگر امامان شیعه مورد کینه دشمنان خود واقع شده و به شهادت رسیدند^۳.

در همین زمینه باید افزود که وجود فشارهای حکومتی نسبت به شیعیان موجب شد تا در این دوران همچنان حالت تقیه و استتار رعایت گردد^۴ و گرچه طبق شواهد تاریخی از عصر امام رضا(ص) تمرکز شیعیان در پاره‌ای از شهرها بیش تر شده و حلقه‌های درسی متعددی تشکیل گردید، اما معهدا در همین سال‌ها، تعداد کثیری از شیعیان تحت تعقیب قرار گرفته و در زندان‌ها مورد شکنجه واقع شدند و یا آنکه به شهادت رسیدند^۵، خصوصاً از اواخر دوره امامت جواد(ع) فشار وارد بر شیعیان فزونی یافت. در دوران امامت حضرت هادی(ع) هرگونه حرمتی شکسته شد و مطابق اسناد تاریخی مأموران متوکل بارها به منزل آن حضرت ریخته و به تفتیش بیت حضرتش پرداختند^۶. در همین زمان بارگاه سیدالشهداء مورد تخریب قرار گرفت و مردم از زیارت تربت آن سرور منع

۱. مظفر، محمد حسین، تاریخ شیعه ص ۱۰۴.

۲. طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی ص ۳۱۵، شیخ صدوق، عیون الاخبار الرضا ج ۱ ص ۹۱، مجلسی بحارالانوار، ج ۴۹ ص ۱۷۹. در مورد مناظرات امام رضا(ع) کتب و مقالات زیادی نوشته شده است. از جمله نجاشی در ترجمه حسن بن محمد بن سهل نوفلی می‌نویسد: "ضعیف له کتاب حسن کثیر الفوائد جمعه و قال: ذکر مجالس الرضا علیه السلام مع الادیان ... و نیز بنگرید به مقاله دکتر سید جواد مصطفوی تحت عنوان: "تجلی علوم اهل بیت(ع) در مناظرات امام رضا(ع)". این مقاله در مجموعه آثار نخستین کنگره امام رضا(ع) درج شده است.

۳. طبرسی، اعلام الوری ص ۳۲۵ الی ۳۲۹، مسعودی، مروج الذهب، ج ۴ ص ۵ و ۲۸.

۴. مظفر، محمد حسین مظفر، تاریخ شیعه، ص ۱۰۴.

۵. اصفهانی ابوالفرج، مقاتل الطالبیین ص ۴۲۰ الی ۴۶۱.

۶. مسعودی، مروج الذهب، ج ۴ ص ۱۷۱.

شدند.^۱ از کارهای دیگر متوکل فراخواندن امام هادی (ع) و فرزند خردسال او یعنی حسن (ع) - از مدینه به سامرا - بود. هدف از این کار نگهداشتن آن دو بزرگوار در مرکزی نزدیک به مقر خلافت و اعمال کنترل بیش تر بود. از این رو در دوران امامت امام دهم و فرزند وی (ع)، ارتباط شیعیان با آن دو بزرگوار محدود به ارسال مکاتبات و تماس با وکلایی گردید که امام هادی و امام حسن به شیعیان معرفی کرده بودند.^۲ ضمناً هر چه زمان به تولد امام عصر (ع) نزدیک می شد، بر حجم فشارها و مراقبت ها پیرامون امامان شیعه افزوده می گشت، زیرا خلفای عباسی در صدد بودند تا به هر طریق مانع تولد آن حضرت گردند و یا در صورت تولد به نابودی او اقدام نمایند.^۳ و همین امر موجب گردید تا آن حضرت از بدو تولد از انظار مخفی گردد و در هاله ای از غیبت و استتار زندگی کند به طوری که جز عده ای از خواص شیعیان دیگر کسی با وی دیدار نکند.^۴ ضمناً با شهادت امام حسن عسکری (ع)، دوران غیبت صغری آغاز شد و تماس مردم با امام عصر (ع) تنها به واسطه چهار نایب امکان پذیر گشت.

این تصویر بسیار کوتاهی از شرایط عمومی شیعه در این مقطع تاریخی بود و وجود این شرایط باعث گردید تا در مسیر تطور حدیث شیعه اتفاقات و مسائلی رخ دهد که در این قسمت مورد به مورد به بررسی آن اقدام می کنیم:

گزارشی از وضع عمومی حدیث و محدثین در این دوره:

آن طور که از مطالعه قرائن برمی آید، حدیث شیعه در این دوران، مراحل تدوین و دسته بندی خود را آغاز نموده، در حوزه های درسی محور تدریس قرار گرفت و در عین حال توسط امامانی که در این دوران زندگی می کردند، تکامل و وسعت یافت. به عبارت

۱. خضری بک، محمد، الدولة العباسیه، موسسه دارالکتب الحدیث، بیروت ص ۲۴۵، مسعودی، مروج الذهب ج ۴ ص ۱۳۵.
۲. هاشم معروف، سیره الأئمة الاثنی عشر ج ۲ ص ۴۹۴.
۳. مظفر، محمد حسین، تاریخ شیعه ص ۱۳۶، شریف قریشی، حیات امام حسن، بیروت، دارالاضواء ص ۲۶۱.
۴. در این مورد بنگرید به شیخ مفید الارشاد ص ۳۵۰، کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۳۲۹ با عنوان: «فی تسمیة من راه»، مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۸۹ تحت عنوان: «باب ذکر من راه» طوسی، الغیبه، ص ۲۵۳: «اخبار بعض من رای صاحب الزمان»، اعلام الوری ص ۳۹۶.

دیگر در این دوره وضعیت حدیث شیعه را در دو زمینه و به شرح زیر می‌توان ملاحظه کرد:

الف - راویان و روایات امامان پس از صادقین (ع)

ب - اصول و روایات بازمانده از دوران صادقین (ع)

و بالطبع این دو جریان با یکدیگر در ارتباط بوده و اساس حدیث شیعه را تشکیل می‌دهند و در ارتباط این دو جریان با یکدیگر همین بس که: اگر بتوان دوران صادقین (ع) را دوره تاسیس مکتب و صدور حدیث در شیعه دانست، دوره پس از صادقین (ع) دوره تکمیل و شروع تدوین در حدیث شیعه می‌باشد، زیرا در این دوره احادیث شیعه از حالت خفا و استتار خارج گشت، در حوزه‌های درسی مورد بحث و تدریس قرار گرفت و پس از دسته‌بندی‌های اولیه، از اصول روایی به مجموعه‌های بزرگ‌تر منتقل گردید. چنانکه این موارد به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

فصل اول

بررسی راویان و روایات امامان پس از صادقین (ع)

در مورد اصحاب و راویانی که از امام هفتم (ع) تا امام یازدهم (ع) به نقل روایت پرداخته‌اند باید گفت که: شیخ طوسی در رجال خود نهصد و نود نفر را به عنوان اصحاب این امامان معرفی کرده است^۱ و طبعاً این آمار عدد راویان مذکور را به طور تقریب نشان می‌دهد. زیرا از یک طرف شیخ طوسی قادر به احصای کامل اصحاب و راویان امامان فوق نبوده است و از طرف دیگر بعضی از راویان - همچون صفوان بن یحیی، یونس بن عبدالرحمن، محمد بن ابی عمیر و ... - نامشان در زمره چند نفر از امامان (ع) دیده می‌شود. ضمناً در آمار فوق پانصد و هشتاد و نه نفر از این عده را اصحاب امام هفتم (ع) و امام هشتم (ع) تشکیل می‌دهد که این رقم بیش از مجموع راویان امام نهم تا امام یازدهم می‌باشد.

اما در مورد روایات موجود از این امامان (ع)، بنا بر تحقیقی که در سطح کتب اربعه صورت گرفته است، از امام کاظم (ع) رقمی در حدود هزار و دویست حدیث، از امام رضا (ع) در حدود پانصد حدیث و از امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم‌السلام هر یک کم‌تر از صد حدیث در دست داریم و این در شرایطی است که احادیث امام باقر (ع) و امام صادق (ع) در مجموع از ده هزار تجاوز می‌کنند که بیش‌ترین آن از امام صادق (ع) روایت شده است^۲.

مقایسه فوق ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که: اولاً در حدیث شیعه روایات

۱. این آمار در مورد راویان هر یک از امامان به تفکیک به قرار زیر است: امام موسی کاظم (ع) ۲۷۲ نفر، امام رضا (ع) ۳۱۷ نفر، امام جواد (ع) ۱۱۳ نفر، امام هادی (ع) ۱۸۵ نفر و امام حسن عسکری (ع) ۱۰۳ نفر. در این مورد بنگرید به: شیخ طوسی، رجال، ص ۳۴۲ الی ۴۳۸ و نیز بهبودی، معرفة الحدیث ص ۵۳.

۲. بهبودی، محمد باقر، علم رجال و مسئله توثیق، کیهان فرهنگی سال هشتم، شماره ۸.

وارده از صادقین (ع) بیش‌ترین درصد را تشکیل می‌دهد. ثانیاً پس روایات آن دو بزرگوار. بیش‌ترین روایات متعلق به امام هفتم و امام هشتم (ع) می‌باشد^۱ و این خود می‌رساند که این دو امام در مقایسه با امامان بعد از خود، از فرصت و مجال بیش‌تری در نشر حدیث و تربیت یاران برخوردار بوده‌اند. چنانکه دسته سوم اصحاب اجماع نیز در میان یاران این دو امام می‌باشد که این عده بنا به نقل کشی عبارتند از: یونس بن عبدالرحمن، صفوان بن یحیی بیاع السابری، محمد بن ابی عمیر، حسن بن محبوب، عبدالله بن مغیره و احمد بن محمد بن ابی نصر و از میان این عده یونس عبدالرحمن و صفوان بن یحیی به معالم دینی آگاه‌تر بوده‌اند^۲.

اما از دوران امام نهم به بعد، علاوه بر آنکه تعداد روایات صادره دچار قلت می‌گردد. ضمناً این روایات به صورت مکاتبه و توقیع است نه سماع و شرفیابی و این خود می‌تواند نموداری از شاخص تقیه و جو اختناق باشد^۳. در صورتی که در دوران امام هفتم و امام هشتم، امکان تماس و ملاقات شیعیان با امامان خود عملی‌تر بود.

یکی از سیره نویسان در باب زندگانی موسی بن جعفر (ع) می‌نویسد: "گروه کثیری از بزرگان دانشمندان و راویان حدیث، - از کسانی که در دانشگاه بزرگ امام صادق (ع) تحصیل می‌کردند - هنگام اقامت او در یثرب پیرامون امام موسی (ع) گرد آمدند و ایشان با توانایی و نیروی بسیار بر فقه اسلامی، آراء و عقاید خردمندان در فقه اسلامی را ابراز کردند و این آرا و روایات با استقبال راویان آن حضرت روبه‌رو می‌گشت به طوری که سید بن طاووس می‌نویسد: "یاران و نزدیکان امام (ع) در مجلس درس او حاضر می‌شدند و لوحه‌های آبنوس در آستین‌ها داشتند و هرگاه او کلمه‌ای می‌گفت یا در موردی فتوی می‌داد به ثبت آن مبادرت می‌کردند"^۴.

۱. این روایات در سال‌های اخیر با عنوان: «مسند الامام موسی الکاظم» و «مسند الامام الرضا» با همت استاد عطازدی و توسط انتشارات آستان قدس رضوی جمع‌آوری و منتشر شده است.

۲. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۱۰۵۰، ضمناً کشی تذکر می‌دهد که عده‌ای به جای حسن بن محبوب، حسن بن علی فضال و یا فضالة بن ایوب و عده نیز به جای ابن فضال، عثمان بن عیسی را در ردیف اصحاب اجماع دانسته‌اند.

۳. بهبودی، مقاله علم رحال و مسئله توثیق ص ۲۹.

۴. عادل ادیب، زندگی تحلیلی پیشوایان ما، ص ۲۰۶ با تلخیص، هاشم معروف، سیره الائمة الاثنی عشر

بنا به قرینه دیگری که شیخ مفید در ارشاد آورده است: "مردم روایات بسیار زیادی از امام هفتم (ع) روایت نمودند و آن حضرت افقه زمان خود به شمار می‌رفت ... تا آن‌جا که می‌نویسد: "اهل مدینه وی را زینت مجتهدان لقب داده بودند".^۱

موارد فوق بیانگر گوشه‌ای از حیات علمی امام کاظم بوده و تناقضی با اختناق موجود از ناحیه خلفای عباسی در آن عصر ندارد و چنانکه در سیره آن حضرت آمده است، وی از جانب خلفای عباسی از جمله: منصور، مهدی، هادی و هارون تحت مراقبت قرار داشت و خصوصاً در خلافت هارون بارها به زندان افتاد و در اثر این مضایق، به گونه‌ای عرصه بر آن حضرت تنگ شد که راویان به هنگام روایت نمی‌توانستند با صراحت از آن جناب یاد کنند بلکه ناگزیر بودند از کنیه‌های آن حضرت از قبیل: ابی ابراهیم و ابی الحسن یاد نموده و یا القاب او را بر زبان آورند از قبیل: العبد الصالح و العالم و امثال آن و یا صرفاً به رمز و اشارتی بسنده کننده و با استفاده از رمز عن الرجل به آن حضرت اشاره کنند. به همین جهت نام آن حضرت را کم‌تر در سند احادیث می‌بینیم.^۲ اما مع الوصف امام هفتم (ع) همان مسیر پدران بزرگوار خود را در نشر علوم دینی، خاصه فقه و حدیث دنبال نمود و در هر مکان یا شرایطی که به دست می‌آورد - سفر یا حضر - باروایات خود از کیان مذهب دفاع می‌نمود. به طوری که آنچه محدثان در ابواب مختلف فقهی و شعب دیگر علوم اسلامی از وی روایت کرده‌اند، بیش از سایر مرویاتی است که از امامان پس از وی روایت شده است.^۳ علاوه بر آن چنانکه علامه مجلسی در بحارالانوار تذکر می‌دهد، آن حضرت با خلفای جور و مخالفان مذهب نیز مناظراتی به عمل آورد که نمونه‌هایی از آن در همین کتاب درج شده است^۴ و حاصل تلاش‌های امام هفتم پرورش راویانی فقیه و محدثانی خیرگردید که از برخی قریباً یاد نمودیم و برخی دیگر عبارتند از: حسان بن مهران (برادر صفوان بن مهران الجمال)، عبدالرحمن بن الحجاج، اسحاق بن عمار کوفی، اسماعیل بن موسی و

۱. شیخ مفید الارشاد ص ۲۹۸.

۲. مظفر، محمد حسین، تاریخ شیعه ص ۱۰۳ و ۱۰۴، هاشم معروف سیره الائمه ج ۲ ص ۳۲۳.

۳. هاشم معروف، سیره الائمه الاثنی عشر ج ۲ ص ۳۱۰.

۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۸ ص ۱۲۱ الی ۱۵۸.

اسحاق بن جعفر صادق و دو نفر اخیر فرزند و برادر آن بزرگوار بوده اند.^۱

پس از شهادت امام کاظم (ع) امر امامت به امام هشتم علی بن موسی الرضا (ع) منتقل گردید و این در سال ۱۸۳ هجری و مصادف با ۳۵ سالگی آن حضرت بود. اما در این زمان شیعیان از نظر مذهبی به فتنه عجیبی گرفتار شدند که به فتنه واقفیه معروف است. اساس این فتنه از آنجا ناشی گشت که عده‌ای از اصحاب امام هفتم با برداشت غلط از روایاتی که به آن حضرت نسبت قائمیت می‌داد، معتقد به مهدویت آن جناب و توقف در امامت حضرتش گردیدند.^۲ به موجب بعضی از روایات برخی از سران واقفیه نیز با طمع در امانات مالی امام هفتم (ع) و غضب آن اموال، به این فتنه مذهبی دامن زدند.^۳ در این میان آنچه بیش از هر چیز مایه تردید در امامت امام هشتم شده بود، دو مسئله بود، یکی آنکه حضرتش تا آن زمان فاقد هرگونه فرزند و در اصطلاح بلاعقب بود^۴ و دیگر آنکه آن حضرت برخلاف سیره پدران خود، امامت خویش را علناً اظهار کرده بود که این خود با پروا داشتن از قدرت خلیفه عباسی مغایرت داشت.^۵ اما امام رضا (ع) در پاسخ اشکالات فوق می‌فرمود که: من با تاسی از رسول خدا (ص) به اظهار امامت خود اقدام کرده‌ام و ضمناً اطمینان می‌دهم که از ناحیه هارون گزندى به من اصابت نخواهد کرد^۶ علاوه بر آن حضرت به یاران خود متذکر می‌شد که از دنیا نخواهد رفت مگر آنکه فرزندی نصیب او خواهد گشت و طبعاً گذشت زمان می‌توانست صحت سخنان امام (ع) را به اثبات رساند و باید افزود چنانکه تاریخ نشان می‌دهد، امام در دهسال آخر حیات هارون الرشید در کمال صحت و سلامت به زندگانی خود ادامه داد و علاوه بر آن هفت سال قبل از وفات، صاحب تنها پسر خود یعنی حضرت جواد (ع) گردید و با تحقق این امور خیل کثیری از واقفیه که مفتون این فتنه شده بودند، به طریق صحیح بازگشته و

۱. هشتم معروف، سیره‌الائمة الاثنی عشر ج ۲ ص ۳۱۳.

۲. شیخ طوسی، الغیبه ص ۴۱ ح ۲۰ و ۲۳، مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۹ ص ۲۵ ح ۴۱.

۳. در این مورد بنگرید به کشی، اختیار الرجال به رقم ۸۸۷، شیخ طوسی الغیبه ص ۶۳.

۴. کشی، اختیار الرجال، به رقم ۱۰۲۴.

۵. بنگرید به کشی، اختیار الرجال، به رقم‌های ۸۸۴ و ۸۸۵ که مجادله سران واقفیه را با امام رضا (ع)

۶. همان مأخذ و همان ارقام گزارش می‌کند.

به امامت آن حضرت گردن نهادند.^۱ اما مطلب قابل توجه در این زمینه، عبارت از نقشی است که امام رضا(ع) در این دوران ایفا نمود. چنانکه از مطالعه روایات موجود برمی آید باید گفت که سران واقفیه در مقام جعل حدیث و ایجاد شبهه همان نقشی را ایفا نمودند که غلات شیعه در حیات صادقین(ع)^۲ و امام رضا(ع) در مبارزه با این گروه همان رسالتی را بر دوش کشید که جدش امام صادق در مقابله با غلات آن را به انجام رسانده بود. مطابق روایاتی که شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا و کشفی در رجال خود آورده‌اند امام هشتم در این دوره که به حق دوران پر حیرتی برای شیعیان بود، با فریب خوردگان این جریان تماس گرفته و در هدایت آنان اهتمام ورزید. در صورتی که آن حضرت در مقابل سران اصلی این جریان، تندترین مواضع را اتخاذ کرده و آنان را مورد لعنت و تکفیر قرار داد و مطابق برخی از روایات شیعیان را از هرگونه تماس و رفت و آمد با آنان بر حذر داشت.^۳ بنا به روایتی که کشفی نقل کرده است، علی بن عبدالله زبیری با ارسال نامه‌ای به خدمت آن حضرت، نظر امام(ع) را در مورد واقفه جو یا شد و آن حضرت در پاسخ نوشت: "واقفی کسی است که با حق عناد ورزیده و برگناه و بدی مداومت دارد و اگر با همین حال بمیرد مأوای او جهنم است که بد سرنوشتی است."^۴ و در حدیث دیگر که واسطه نقل آن فضل بن شاذان است امام(ع) در مورد همین جریان فرمود: "یعیشون حیاری و یموتون زنادقه" یعنی: "آنان در کمال حیرت زندگی کرده و به عنوان زنادقه از دنیا می‌روند."^۵

با توجه به موارد فوق باید گفت که امام هشتم در طول دوران امامت خویش - چه در

۱. بنگرید به شیخ طوسی، الغیبه ص ۷۱، مجلسی، بحارالانوار ج ۴۸ ص ۲۶۰، هاشم معروف، سیرة الائمة الاثنی عشر ج ۲ ص ۳۹۶.

۲. در این مورد نجاشی ضمن شرح حال محمد بن الحسن بن شَمُون به رقم ۸۹۹ به نمونه‌هایی از اخبار جعلی واقفه اشاره می‌کند شیخ طوسی نیز در کتاب غیبت خود با عنوان: «الاحبار الواردة فی طعن رواة الواقفه» نمونه‌های مهمی را شاهد آورده است از جمله با رقم ۷۱ از قول علی بن رباح می‌نویسد: به قاسم بن اسماعیل قرشی که از مطبوره (واقفیه) بود گفتم چند حدیث از محمد بن ابی حمزه شنیده‌ای؟ گفت: جز یک حدیث شنیده‌ام. اما بعد از مدتی به نقل روایات زیادی از قول محمد بن ابی حمزه پرداخت. ابن رباح گوید: از همین قاسم سؤال کردم که از حنان چند حدیث شنیده‌ای؟ وی گفت: چهار یا پنج حدیث، معهذا پس از مدتی اخبار فراوانی به نقل از حنان روایت نمود. بنگرید به کتاب غیبت ص ۶۹.

۳. کشفی، اختیار الرجال، به رقم ۸۶۲. ۴. همان مأخذ، به رقم ۸۶۰.

۵. همان مأخذ، به رقم ۸۶۱.

عهد هارون الرشید و چه در دوران مأمون - از یک آزادی نسبی برخوردار بود و به این ترتیب شیعیان آن حضرت توانستند در مواقف مختلف به حضور آن سرور رسیده و از طریق حضوری یا مکاتبه سؤالات خود را عنوان نموده و پاسخ دریافت کنند.^۱

بخشی از تماس های شیعیان با آن جناب در روایات مختلف رجال کشی منعکس است. به موجب این روایات امام (ع) علاوه بر رابطه مستقیم با پیروان خود، وکلا و نمایندگان نیز جهت سهولت کار شیعیان تعیین فرموده بود که از جمله آن می توان از یونس بن عبدالرحمن و زکریا بن آدم یاد نمود.

بنا به روایتی زکریا بن آدم می گوید: "من در حادثه وفات ابو جریبر بر حضرت رضا (ع) وارد شدم. آن حضرت از واقعه مرگ وی پرسش کرده و سپس برای او از خداوند طلب رحمت نمود. آن گاه با یکدیگر به صحبت مشغول شدیم تا آنکه سپیده صبح نمایان گردید. پس از آن امام برخاست و نماز صبح به جای آورد.^۲ بنا به روایت دیگر این افتخار نصیب احمد بن محمد بن ابی نصر برنطی نیز گردید و در نوبتی آن حضرت وی را تا پاسی از شب در منزل خود نگهداشت و با او به گفتگو پرداخت.^۳

یکی از علل این تماس ها و انجام پرسش و پاسخ ها چنانکه گفتیم عبارت از تردیدی بود که در قضیه امامت آن حضرت برای شیعیان پدید آمد و حضرت می خواست تا در این مورد عذری برای شیعیان - که در امامت پدرش توقف کرده بودند - باقی نماند. در این مورد عبدالله بن جعفر حمیری از محمد بن عیسی یقطینی روایت کرده است که: چون مردم در امامت حضرت رضا (ع) دچار اختلاف شدند و ناچار با طرح سؤالات، امامت وی را به آزمون گذاشتند من از پرسش و پاسخ های آن حضرت پانزده هزار مسئله گردآوری نمودم.^۴

چنانکه می دانیم پس از به خلافت رسید مأمون، او به جهت ملاحظاتی از حضرتش درخواست کرد تا امر خلافت و یا ولایتعهدی او را بپذیرد. امام (ع) در ابتدا از پذیرفتن هر دو مورد خودداری ورزید، اما نهایتاً مجبور به پذیرش مقام ولایتعهدی گردید و

۱. همان مأخذ، به رقم ۱۱۱۶، نجاشی، رجال، ۴۵۳.

۲. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۱۱۵۰.

۳. همان مأخذ، به رقم های ۱۰۹۹ و ۱۱۰۰.

۴. شیخ طوسی، الغیب ص ۴۸.

بدین وسیله از شهر جد خویش یعنی مدینه به خطه طوس در خراسان مهاجرت فرمود، به عقیده برخی از سیره‌نویسان یکی از هدف‌های مأمون در این مسئله - علاوه بر استفاده معنوی از نفوذ امام(ع) - کنترل آن سرور از نظر تماس با شیعیان و قطع رابطه آن بزرگوار با اصحاب و یاران خود و به طور کلی پایگاه‌های مردمی بوده است و ظاهراً پس از رفتن آن حضرت به طوس این نقشه با فریب یکی از خدمتگزاران آن سرور یعنی هشام بن ابراهیم راشدی عملی گردید.^۱ در این مورد شیخ صدوق در کتاب «عیون اخبارالرضا» آورده است که: «پس از آنکه حضرت رضا(ع) به خراسان آمد، هشام بن ابراهیم به ذوالریاستین پیوست و به نزد او تقرب جست و او اخبار و احوالات حضرت را برای ذوالریاستین و مأمون بازگو می‌نمود. علاوه بر آن مأمون او را دربان آن حضرت قرار داد و او نمی‌گذاشت کسی نزد آن بزرگوار رود مگر کسانی که خود دوست می‌داشت و بر حضرت رضا(ع) تنگ گرفت و هر کس از دوستان آن بزرگوار که قصد او را می‌کرد، نمی‌گذاشت تا به خدمت حضرت شرفیاب گردد»^۲. اما علی‌رغم این حقیقت، پس از آمدن حضرت رضا(ع) به خراسان فصل درخشان دیگری در زندگی آن حضرت گشوده شد و آن شرکت در مناظره‌هایی بود که در آن دانشمندان ادیان مختلف و فقها و متکلمان اسلامی حضور داشتند و در این مناظره‌ها بسیاری از حقایق اسلامی و مبانی مذهب اهل بیت(ع) مکشوف و قدر و منزلت آن بزرگوار بر همگان روشن گردید^۳ و در هر حال نتیجه تلاش‌های امام(ع) آن شد که به گفته هاشم معروف آثار گرانمایی از آن حضرت در عرصه فقه و حدیث باقی بماند. آثاری که مجامع فقهی و حدیثی متکفل بیان آن شده‌اند به طوری که کم‌تر بایی از ابواب فقه وجود دارد که در آن از امام رضا(ع) رأی یا حدیثی پیدا نشود بلکه در برخی از باب‌ها ده‌ها حدیث از آن حضرت مشاهده می‌گردد.^۴

۱. عادل، ادیب، زندگی تحلیلی پیشوایان، ص ۲۳۶.

۲. فضل‌الله، محمد جواد تحلیلی از زندگی امام رضا(ع) ص ۱۰۲.

۳. همان مأخذ، ص ۱۶۸ بخش مناظرات، صدوق، عیون اخبارالرضا ص ۴۲۷.

۴. هاشم معروف، سیره الائمه الاثنی عشر ج ۲ ص ۴۱۱.

سخنی در آثار و مؤلفات امام رضا(ع):

برخی از محققان آثار و تصنیفاتی به امام رضا(ع) نسبت داده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان از: فقه رضوی، رساله ذهبیه در طب، کتاب صحیفه الرضا(ع)، کتاب محض الاسلام، پاسخ مسائل ابن سنان و کتاب علل ابن شاذان یاد نمود^۱. اما در صحت انتساب این کتب به امام(ع) جداً جای تردید وجود دارد. در این مورد برخی از محققان به پژوهش‌های مفصلی دست زده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به کتاب‌های: تحلیلی از زندگانی امام رضا(ع) از محمد جواد فضل‌الله، معرفه الحدیث از آقای بهبودی، سیره ائمه اثنی عشر از هاشم معروف حسنی و مجموعه آثار نخستین کنگره امام رضا به قلم چند تن از صاحب نظران اشاره ورزید و با مطالعه این کتب شکی باقی نمی‌ماند که انتساب آثار فوق به امام(ع) غیر قابل اثبات است. اما در این میان بعضی از نویسندگان بر این باورند که می‌توان رساله طبی، معروف به رساله ذهبیه را از مؤلفات آن حضرت دانست که امام(ع) آن را به خواهش مأمون نگاشته و برای وی ارسال فرموده است. اما باید گفت: در صحت این نظر نیز جای تردید وجود دارد. زیرا علاوه بر آنکه سندهای این کتاب نوعاً به محمد بن جمهور عمی می‌رسد و این شخص از نظر علمای رجال به شدت تکذیب شده است^۲، متن رساله نیز در بعضی از صفحات متضمن رکاکت می‌باشد. در این میان دانشمند معاصر سید مرتضی عسکری در مقدمه‌ای که بر این رساله نوشته است، متذکر می‌گردد که در کتابخانه علامه عسکری واقع در سامرا نسخه‌ای خطی از طب الرضا وجود دارد که در این نسخه سند به حسن بن محمد نوفلی می‌رسد و نوفلی کسی است که نجاشی در مورد او گفته است که: "وی شخص عالم و مورد اعتمادی است که از حضرت رضا(ع) نسخه‌ای روایت کرده است"^۳. اما در نقد این نظر باید گفت: به شهادت همان نجاشی کسی که از حسن بن محمد بن سهل نوفلی^۴ یا حسن بن محمد بن فضل نوفلی روایت می‌کند^۵ همان محمد بن جمهور بن عمی است و نجاشی در مورد

۱. بنگرید به کتاب شیخ صدوق، عیون اخبارالرضا ج ۲ ص ۱۷۰ الی ۲۸۰ و نیز مجلدات مختلف بحارالانوار مجلسی از جمله ج ۱۰ ص ۳۵۲ و ج ۵۹ ص ۳۰۷.
۲. نجاشی، رجال، به رقم ۹۰۱.
۳. طب‌الرضا و طب‌الصادق به مقدمه عسکری ص ۵.
۴. نجاشی، رجال، به رقم ۷۵ و ۱۱۲.
۵. نجاشی، رجال، به رقم ۷۵ و ۱۱۲.

این شخص یعنی محمد بن جمهور می نویسد که: "محمد بن جمهور مکنی به ابو عبدالله عمی شخصی ضعیف الحدیث و فاسد المذهب بود و در مورد وی چیزهایی گفته اند که خدا از حقیقت آن آگاه تر است. وی از امام رضا(ع) به نقل روایت پرداخته و کتاب های او عبارتند از: ...^۱، ضمناً بنا به تحقیق آقای بهبودی کتاب رساله طبری از مصنفات فرزند این شخص یعنی حسن بن محمد بن جمهور است که وی با تصنیف، و روایت آن از قول پدر خود، تا اندازه ای خواسته است از شخصیت ضعیف و غیر اخلاقی پدر خود دفاع نماید.^۲

به هر حال غرض از بیان این مطالب آن است که روشن شود، امامان شیعه(ع) به شیوه معمول و متداول مصنفان، کتب و تصانیفی نپرداخته اند و آنچه در این زمینه از کتب و مسانید به آنان منتسب گردیده است، نوعاً از مجعولات غلات می باشد، زیرا شرایط آن بزرگواران اجازه این امور را به آنان نمی داده است. متهمی در جای خود ثابت شده است که توسط راویان حدیث، کتب و تصانیف مختلفی از سخنان امامان(ع) پدید آمد که شیخ طوسی و نجاشی تنها به بخشی از آن در کتاب های خود اشاره کرده اند و ما در بررسی دوره دوم تاریخ حدیث شیعه، به سیصد و نود نفر از صاحبان کتاب - از راویان امام باقر(ع) تا امام کاظم(ع) - اشاره نمودیم. اما از دوران امام هشتم(ع) علاوه بر آنکه تصنیف این گونه کتب آهنگی سریع تر به خود گرفت، ضمناً دو پدیده دیگر نیز در حدیث شیعه پا به عرصه وجود گذاشت. پدیده هایی که گرچه تا آن زمان در حدیث اهل بیت بدون سابقه نبود، اما به تناسب شرایط اجتماعی و سیاسی دوران امام نهم به بعد، وجود آن در حدیث شیعه مشخص تر گردید. و این دو پدیده عبارت از: «مجموعه های مسائل» و «مکتوبات حدیثی امامان شیعه» می باشد.

بررسی مجموعه های «مسائل» در حدیث شیعه:

باید گفت که «مسائل» در حدیث شیعه به دو مفهوم متفاوت به کار رفته است و در این دو مفهوم که در نهایت به یک نتیجه می رسد، مخاطب اصلی سؤالات، امامان بوده

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۹۰۱.

۲. بهبودی، معرفة الحدیث، فصل ضعفاء، به رقم های ۳۲ و ۱۱۴.

و پاسخ آنان همانند دیگر روایاتشان حجت بوده است.

۱- مسائل آزمونی:

منظور از مسائل آزمونی، آن دسته از مسائلی است که فقهای اصحاب ائمه (ع) به تدریج فراهم کرده و با استفاده از آن امامت امامان شیعه را به آزمون می‌گذاشته‌اند. در این رابطه توضیح مفصل را می‌توان در مقاله «علم رجال و مسئله توثیق» از استاد محمد باقر بهبودی ملاحظه کرد.^۱ اما به‌طور خلاصه می‌توان گفت که: پس از دوران امام صادق (ع) که میزان تردید در شناخت امامان (ع) زیاد گردید، یکی از راه‌ها در شناخت امام بر حق آن بود که با طرح سؤالاتی، امامت وی را به محک آزمایش بگذارند. در صورتی که مدعی امامت بدون تامل و به‌طور صحیح به سؤالات پاسخ می‌داد، امامت و حقانیت او بر مراجعین ثابت می‌شد اما در صورتی که مدعی در پاسخ به سؤالات دچار وقته یا خطا می‌گشت، امامت او مورد رد و تردید قرار می‌گرفت و به‌طوری که از روایات برمی‌آید، نخستین بار امام صادق (ع) به یاران خود سفارش کرد تا به عنوان یکی از راه‌ها در شناخت امام (ع) با طرح سؤالاتی امامت وی را به محک آزمون بگذارند.^۲

کلینی در کافی، شیخ مفید در ارشاد و کشی در رجال خود از قول هشام بن سالم آورده‌اند که: «پس از رحلت امام صادق (ع) من و ابوجعفر مؤمن طاق در مدینه بودیم. شیعیان بر این باور بودند که عبدالله افطح بعد از پدرش صاحب الامر است پس من و ابوجعفر بر او وارد شدیم و عده دیگری نیز نزد او بودند. پس، از او سؤال کردیم که زکات به چه مقدار تعلق می‌گیرد. او جواب داد: در دوست درهم به میزان پنج درهم. باز پرسیدیم به صد درهم چه قدر تعلق می‌گیرد؟ او پاسخ داد دو و نیم درهم. گفتیم به خدا قسم مرجئه نیز چنین عقیده‌ای ندارد، اما او دست‌های خود را به آسمان بلند کرد و گفت: نه به خدا من نمی‌دانم که عقیده مرجئه در این باره چه می‌باشد. به این ترتیب این دو نفر امامت عبدالله را رد کردند.^۳

۱. بهبودی، محمد باقر، کیهان فرهنگی سال هشتم شماره ۸.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۲۸۴.

۳. الکافی، ج ۱ ص ۳۵۱، ارشاد ص ۲۹۱، رجال، کشی، ص ۵۰۲.

حال باید گفت: در خصوص این موضوع اصحاب اجماع و کارشناسان فقه و حدیث - با استفاده از اندوخته‌های مکتب - سؤالات زیادی را به عنوان مسائل امتحانی تدوین کردند که مجموع آن‌ها در عهد حضرت رضا(ع) به پانزده هزار و در عهد امام جواد(ع) به سی هزار مسئله شرعی بالغ شده بود.^۱ در این زمینه سندهای متعددی در دست است از جمله چنانکه گذشت محمد بن عیسی بن عبید یقطنی روایت می‌کند که: "چون مردم در امر امامت حضرت رضا(ع) دچار اختلاف شدند (و ناچار با طرح سؤالاتی امامت وی را به آزمون گذاشتند) من از سؤالات مردم و پاسخ‌های آن حضرت، پانزده هزار مسئله گردآوری نمودم و پس از تدوین نام آن را مسائل مجزبه گذاشتم"^۲.

سند دیگر آنکه: علی بن ابراهیم قمی از پدرش ابراهیم بن هاشم روایت می‌کند: "پس از درگذشت امام رضا(ع) جماعتی از فقهای شیعه از بلاد مختلف به مدینه آمدند و از امام جواد(ع) اجازه حضور طلبیدند و بعد از شرفیابی در یک مجلس از «سی هزار مسئله شرعی» از او سؤال کردند. حضرت همه را پاسخ گفت و در آن زمان بیش از ده سال نداشت"^۳. ضمناً این مطلب در زندگی امام جواد(ع) مطلب مشهوری است که ابن شهر آشوب در مناقب، احمد بن حسین بن عمران اشعری در کتاب اختصاص، و علامه مجلسی در بحارالانوار آن را نقل کرده‌اند.^۴

۲ - مسائل شرعی روزمره:

منظور از مسائل شرعی روزمره آن دسته از سؤالاتی است که شیعیان در مقام انجام تکالیف دینی یا در برخورد با مخالفان خود به آن برخورد نموده و با شرفیابی به محضر ائمه(ع) یا از طریق مکاتبه، حکم آن را از امامان جويا می‌شده‌اند. در این مورد باید

۱. بهبودی، مقاله علم رجال و مسئله توثیق ص ۲۹.

۲. شیخ طوسی، الغیبه ص ۴۸، مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۹ ص ۹۷، نجاشی، رجال، به رقم ۸۹۶.

۳. الکافی، ج ۱ ص ۴۹۶، بحارالانوار، ج ۵۰ ص ۹۳ به نقل از کشف الغمه.

۴. بهبودی، مقاله علم رجال و مسئله توثیق ص ۲۹، ضمناً به عقیده نویسنده مقاله، منظور ابراهیم بن هاشم سؤال از سی هزار مسئله شرعی از امام جواد(ع) در یک مجلس نبوده است که چنین چیزی در ده‌ها جلسه نیز امکان پذیر نیست بلکه مراد سؤالاتی از «سی هزار مسئله شرعی» است که فقهای شیعه به همین منظور تدوین کرده بودند.

گفت: اصولاً این گونه سؤالات در همهٔ زمان‌ها از عهد رسول خدا(ص) تا عهد امام صادق و از عهد آن سرور تا دورهٔ امام حسن عسکری(ع) وجود داشته و در تمام این اعصار اصحاب و یاران امامان با رجوع به آن بزرگواران سؤالات خود را مطرح و جواب دریافت می‌کرده‌اند. دلیل این مطلب روایات بسیار زیادی است که با کلمهٔ «سالت» شروع گردیده و در لابه‌لای کتب اربعه پراکنده است، اما از عهد امام دهم به بعد که تماس شیعیان با امامان خود محدود گردید این گونه سؤالات به عنوان: «مسائل» مطرح شد در این دوران سؤالات شیعیان دست به دست می‌گشت تا به امام رسیده و جواب صادر گردد. از طرف دیگر، از آن جا که پاسخ‌های امامان در حکم روایت و حدیث به شمار می‌رفت، محدثان در مقام جمع‌آوری و تدوین آن برآمدند و به طوری که از مطالعهٔ سیرهٔ یاران ائمه - خصوصاً امامان نهم تا یازدهم - به دست می‌آید، عده‌ای از آنان توانستند این مسائل را در مجموعه‌هایی با عنوان: «مسائل» تدوین نمایند و مطالعهٔ رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی می‌تواند ما را با نام و نشان برخی از صاحبان «مسائل» آشنا سازد. مثلاً نجاشی در ترجمه عبدالله بن جعفر حمیری با رقم ۵۷۳ می‌نویسد: "او کتب فراوانی تصنیف نمود که از جملهٔ آن‌ها می‌توان از کتاب امامت، ... «مسائل و مکاتبات دانشمندان با امام دهم»، «مسائل امام یازدهم به واسطهٔ محمد بن عثمان عمری» و «مسائل و توقیعات امام حسن عسکری» یاد نمود.^۱ از کسان دیگری که در این دوره در تدوین این مجموعه‌ها گام برداشته‌اند می‌توان از: زکریا بن آدم، محمد بن سلیمان بن الحسن ... زراری، هارون بن مسلم، یعقوب بن یزید، یعقوب بن اسحاق سکیت، علی بن جعفر و ... نام برد. و با توجه به کتاب‌های رجالی روشن می‌گردد که اولاً در ترجمه هر یک از اشخاص فوق آمده است: «له مسائل». ثانیاً نام امامی که این مسائل به وی تعلق دارد ذکر شده است.^۲ در این مورد توضیحات و شواهد دیگری وجود دارد

۱. شیخ طوسی تنها به کتاب: «المسائل والتوقیعات» از این شخص اشاره کرده است. شیخ طوسی، فهرست به رقم ۴۲۹.

۲. به عنوان یک نمونه از مجموعه‌های مسائل باید گفت: علی بن جعفر، برادر امام هفتم(ع) از جمله کسانی است که در عصر خود بخشی از سؤالات شرعی را همراه با جواب‌های آن روایت کرده است. علی بن جعفر، خود از نظر رجالیون توثیق شده است. شیخ طوسی او را در زمرهٔ راویان امام هفتم آورده و توثیق کرده است. (رجال ص ۳۷۹). علاوه بر آن در فهرست خود نیز او را مورد ستایش قرار می‌دهد (فهرست ص

که در بحث بعد از نظر خواهد گذشت.

مکتوبات ائمه در حدیث شیعه:

در صد کمی از احادیث شیعه را مکتوبات حدیثی امامان تشکیل می‌دهد. این احادیث در اکثر مصادر حدیثی به ویژه کتب اربعه به چشم می‌خورد و بسیاری از آن‌ها از نظر کارشناسان حدیث به عنوان حدیث صحیح پذیرفته شده است. مکتوبات ائمه را می‌توان به دو بخش کلی تقسیم نمود بخش اول عبارت از نامه‌ها، دستورالعمل‌ها و حتی پیغام‌های امامان شیعه می‌باشد که خطاب به نمایندگان خود یا شیعیان مستقر در یک ناحیه ارسال می‌کرده‌اند و در آن نامه‌ها و رسائل و وظایف و تکالیف آنان را در مقابل پیش آمدهای سیاسی و اجتماعی روشن می‌ساخته‌اند. در این مورد از صادقین به صورت محدود اما از امام دهم و امام یازدهم به صورت نسبتاً قابل

۸۷ به رقم (۳۶۷) به همین میزان متأخرین نیز او را توثیق کرده‌اند. (رجال علامه ص ۹۲، تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۷۲) اما درباره کتاب وی باید گفت نجاشی با رقم ۶۶۲ برای او کتابی در حلال و حرام نام می‌برد که به دو صورت مبوب و غیر مبوب روایت شده است. اما در ترجمه اسماعیل بن محمد بن اسحاق می‌نویسد: "وی شخصی موثق بود که از جدش اسحاق بن جعفر و عموی پدرش علی بن جعفر که صاحب مسائل بوده، روایت کرده است". (نجاشی به رقم ۶۰). شیخ طوسی در رجال خود ص ۳۵۳ می‌نویسد: "علی بن جعفر برادر امام موسی کاظم دارای کتابی است که سوالات امام هفتم را در بردارد" شیخ طوسی در زمره اصحاب رضا(ع) نیز علی بن جعفر را ذکر کرده و کتابی به او نسبت می‌دهد. به همین ترتیب ابن شهر آشوب در معالم العلماء ص ۷۱ به رقم ۴۷۸، شیخ صدوق در صفحه ۵ مشیخه و ابوغالب زراری در فخره ۵۵ از رساله خود کتاب مسائل را به او نسبت داده‌اند. اما در مورد اسناد و طرق کتاب علی بن جعفر باید گفت: این کتاب اخیراً به نام مسائل علی بن جعفر و مستدرکات‌ها توسط مؤسسه آل البیت منتشر شده و استاد سید محمد رضا حسینی در مقدمه کتاب، حیات علی بن جعفر و اسناد و طرق کتاب را مورد بررسی قرار داده است. و به طوری که این مقدمه نشان می‌دهد: این کتاب طرق زیادی دارد که در این مقدمه به ۸ طریق آن اشاره شده است و از جمله شیخ صدوق ۲ طریق (مشخصه ص ۴)، شیخ طوسی دو طریق، نجاشی دو طریق (مبوب و غیر مبوب)، حمیری در قرب الاسناد یک طریق و مرحوم مجلسی در بحارالانوار یک طریق در روایت مسائل علی بن جعفر ذکر کرده است. مرحوم مجلسی این کتاب را به عنوان یکی از مصادر بحارالانوار معرفی نموده و آن را یک باز به صورت تفریق در قسمت‌های مختلف کتاب (با طریق حمیری) و یک باز هم به صورت یک جا (به طریق غیر حمیری) درج ۱۰ ص ۲۴۹ بحارالانوار درج کرده است و سند آن چنین شروع می‌شود: اخبرنا احمد بن موسی بن جعفر قال حدثنا ابو جعفر ابن یزید بن النصرانی لخراسانی ... عن علی بن جعفر بن محمد بن محمد عن اخیه موسی بن جعفر بن محمد عن رجل واقع امراته قبل طواف النساء متعمداً ما علیه قال: يطوف و علیه بدنه و ...

توجه، نامه‌ها و رسائلی باقی مانده است و در بعضی از مصادر تاریخی از جمله رجال کشی، غیبت شیخ طوسی و بحارالانوار علامه مجلسی می‌توان نمونه‌هایی از این رسائل را ملاحظه نمود.^۱ مطابق روایتی خثیمه که از یاران امام باقر(ع) است می‌گوید: به خدمت ابو جعفر(ع) رسیدم تا خدا حافظی کنم. حضرت فرمود: "درود ما را به دوستان مکتبی ما برسان و سفارش کن که از خدای بزرگ پرهیزند. دولتمندان به نیازمندان برسند و نیرومندان به افراد ناتوان یاری دهند و ...".^۲

بخش دوم از مکتوبات حدیثی، عبارت از پاسخ‌های امامان در ذیل سؤالاتی است که شیعیان از نقاط مختلف ارسال می‌کرده‌اند. لازم به ذکر است که این‌گونه پرسش و پاسخ در عهد رسول خدا(ص) متداول نبود. زیرا اکثر مسلمانان در مدینه و در جوار آن حضرت زندگی می‌کردند. اما وجود این‌گونه پرسش و پاسخ در عهد امامان شیعه - آن هم با توجه به گسترده‌گی جامعه اسلامی و پراکندگی شیعیان در نقاط مختلف - امری طبیعی بود، خصوصاً اگر به شرایط شیعیان از نقطه نظر فشارهای سیاسی توجه کنیم و آن‌طور که در سیره امام هادی(ع) آمده است در زمان آن حضرت شیعیان سؤالات خود را در داخل خیک عمل تعبیه کرده و به خدمت آن سرور ارسال می‌نمودند.^۳

می‌توان گفت که در هر عصر و زمانی عده‌ای از یاران امامان مسئول جمع‌آوری سؤالات شیعیان و تقدیم آن به حضور امامان بوده و متقابلاً پاسخ‌های امامان را به شیعیان ابلاغ می‌کرده‌اند. چنانکه در بین یاران صادقین(ع) می‌توان از عبدالله بن ابی یعفر، عبدالملک بن اعین، عبدالله بن مسکان، ابراهیم بن میمون، عمر بن محمد بن یزید - و حتی ابوالخطاب که بعدها به صف غلات پیوست - سخن به میان آورد.^۴ چنانکه نجاشی در ترجمه عمر بن محمد بن یزید به رقم ۷۵۱ می‌نویسد: "عمر بن محمد بن یزید مکتبی به ابوالاسود که فروشنده قماش شاپوری بود آزاد شده بنی ثقیف است او از

۱. استاد باقر شریف قریشی، نمونه‌هایی از این رسائل را در کتاب‌های حیات امام هادی و حیات امام حسن عسکری جمع‌آوری کرده است. در این دو کتاب به عنوان مثال می‌توان رسائلی از امام حسن خطاب به اسحاق نیشابوری، اهالی قم، علی بن حسین بابویه قمی، عبدالله بیهقی، ابراهیم بن عُبَده و دوستان و موالیان امام(ع) یاد نمود. بنگرید به حیات امام حسن عسکری ص ۷۳ الی ۸۸.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲ ص ۱۷۵.

۳. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۸.

۴. بهبودی، معرفة‌الحدیث ص ۱۷.

راویان موثق و جلیل القدر کوفه، و یکی از کسانی بود که هر سال بر امامان وارد می‌شد. وی از امام صادق و امام کاظم (ع) نقل روایت دارد.^۱

در نوبتی عبدالله بن ابی یغفور از دوری راه و مشکل رفت و آمد نزد امام صادق (ع) شکایت برد و متعرض شد که برای من مقدور نیست که در هر زمان خدمت شما شرفیاب شده و سؤالات شیعیان را تقدیم نمایم. امام (ع) به وی سفارش کرد که از آن به بعد به محمد بن مسلم ثقفی مراجعه کرده و سؤالات شیعیان را از وی بپرسد.^۱

در مورد عبدالله بن مسکان - که از اصحاب اجماع طبقه دوم می‌باشد - آمده است که: او شخصاً به خدمت امام صادق (ع) شرفیاب نمی‌شد زیرا می‌ترسید نتواند حق احترام آن بزرگوار را به جا آورد. اما در عین حال سؤالات مردم را که ظرف شش ماه از عمره تاحج برایش جمع می‌شد، از طریق دوستان خود به خدمت امام صادق (ع) می‌فرستاد تا پاسخ بگیرند. ابن مسکان پس از مراجعت این دوستان، احادیث آنان را اخذ و یادداشت می‌نمود.^۲ او بدین ترتیب موفق شد با استفاده از روایات امام صادق (ع) دفتری فراهم آورد که روایات آن اکثراً از طریق ابوبصیر است. این کتاب جزء اصول اولیه بوده و روایات آن در کتب اربعه پراکنده می‌باشد. به گفته کشتی با اینکه وی از راویان پرکار امام صادق (ع) است معهنذا، جز یک روایت، حدیث دیگری از آن حضرت به‌طور مستقیم روایت نکرده است و آن روایت: «من ادرک المشعر فقد ادرک الحج» می‌باشد.^۳

نجاشی در ترجمه او می‌نویسد: "گفته‌اند که وی از امام صادق (ع) نقل روایت دارد، اما این مطلب صحیح نیست او دارای کتابی در زمینه حلال و حرام است که روایات آن اکثراً از محمد بن علی حلبی می‌باشد".^۴ به همین ترتیب نجاشی در ترجمه احمد بن اسحاق بن عبدالله بن سعد اشعری می‌نویسد: "او از جانب اهل قم سمت نمایندگی را به عهده داشت. از امام نهم و امام دهم نقل روایت دارد و از خاصان امام یازدهم به شمار می‌رفت و ابوالحسن علی بن عبدالله خمری و احمد بن حسین غضائری به ما گفتند که از کتاب‌های او کتب علل الصوم الکبیر و مسائل الرجال لابی الحسن الثالث را مشاهده

۱. کشتی، اختیارالرجال، به رقم ۲۷۳.

۲. کشتی، اختیارالرجال، به رقم ۷۱۶، مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۷ ص ۳۹۴ به نقل از اختصاص.

۳. همان مأخذ و همان صفحات ۴. نجاشی، رجال، به رقم ۵۵۹.

کرده‌اند^۱.

قرائنی چند در باب مکتوبات حدیثی:

۱ - کلینی به سند خود از قول عبدالرحیم قصیر آورده است که: "همراه عبدالملک بن اعین نامه‌ای به خدمت ابو عبدالله صادق فرستادم و از او درباره حقیقت ایمان سؤال کردم. در پاسخی که همراه عبدالملک بن اعین برای من فرستاد چنین مرقوم شده بود: "خدایت رحمت کناد ایمان همان اعتراف با زبان است ..."^۲ ضمناً متذکر می‌شود که سؤالات این شخص چندین صفحه بوده که مرحوم کلینی آن را در ابواب مختلف تقسیم و تقطیع کرده است.

۲ - جعفر بن ابراهیم بن محمد همدانی گوید: همراه پدرم به خدمت ابوالحسن امام کاظم (ع) نوشتم: قربانت شوم اصحاب ما در مقیاس من پیامبر (ص) اختلاف دارند برخی می‌گویند ...^۳.

۳ - در مورد امام رضا (ع) مکاتبات بسیاری در مصادر حدیثی موجود است از جمله آنکه علی بن عبدالله زبیری گوید: "خدمت امام رضا (ع) نامه‌ای نوشتم و از او درباره واقفه سؤال کردم". حضرت در پاسخ نوشت: "واقف کسی است که ..."^۴.

به همین ترتیب کثی در ترجمه حسین بن مهران می‌نویسد: او با ارسال نامه‌ای به حضرت رضا (ع) وی را در مسئله امامتش مورد اعتراض قرار دارد. حضرت با ارسال نامه‌ای به اعتراضات او پاسخ گفت اما نخست آن را برای اصحاب خود فرستاد تا از این نامه نسخه برداری کرده سپس آن را برای حسین بن مهران ارسال دارند. زیرا هرگاه که حسین بن مهران از مسئله‌ای پرسش می‌نمود، دوست داشت که پاسخ خود را مخفی نگهدارد.^۵

۴ - علی بن مهزیار گوید: به ابو جعفر جواد (ع) نوشتم که: غلام زرخریدی در بستر مرگ افتاده است اگر خواهی او را آزاد کند تا حر و آزاد بمیرد آیا اجر و ثوابی

۱. همان مأخذ، به رقم ۲۲۵.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲ ص ۲۷.

۳. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه ج ۲ ص ۱۱۵.

۴. کثی، اختیارالرجال، به رقم ۸۴۰ و نیز شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه ج ۲ ص ۱۱۷ در روایتی

۵. کثی، اختیارالرجال، به رقم ۱۱۲۱. دیگر.

دارد؟ ... ابو جعفر (ع) در پاسخ من نوشت: "غلام را به حال خود وا بگذارید تا بمیرد ...^۱ ضمناً در مورد همین علی بن مهزیار چندین نامه از امام نهم (ع) صادر شده است که کشتی بارقم ۱۰۴۰ در کتاب خود درج کرده است.

۵- احمد بن اسحاق به ابوالحسن امام هادی (ع) نوشت: "مروارید خانم، دختر مقاتل مرحوم شده و چند قطعه آبادی از او به جا مانده است او در وصیت خود برای خواجه خود سهمی معین کرده است که از میزان یک سوم تجاوز می کند تکلیف ما به عنوان وصی او چیست؟ ابوالحسن به خط مبارک خود نوشت: "مروارید خانم حق ندارد به میزان بیش از یک سوم وصیت کند اما ..."^۲.

۶- به ابو محمد امام عسکری (ع) نوشتم: اگر کسی اجرای وصیت را به فرزندان خود محول کند، در صورتی که برخی از فرزندان او بالغ اند و برخی نابالغ، آیا فرزندان بالغ می توانند وصیت پدر خود را اجرا کنند و ... ابو محمد در پاسخ نوشت: بلی، ...^۳.

ضمناً یاد آور می شود در بسیاری از موارد، سؤال کننده سؤال خود را نوشته و جای پاسخ را خالی می گذاشت و امام (ع) در ذیل همان سؤال پاسخ را با خط مبارک خود درج می نمود. و پاسخی که بدین طریق دریافت می شد توقیع می خواندند و چنانکه خواهیم گفت: بسیاری از روایان موفق شدند پس جمع آوری این توقیعات مجموعه هایی با عنوان: «مسائل» یا «توقیعات» فراهم سازند، کاری که امروز نسبت به مراجع تقلید عبارت از استفتاءات می باشد.

بررسی ارزش مکتوبات حدیثی:

از مسائل قابل توجه در مکتوبات حدیثی، بررسی میزان اعتبار و ارزش آن می باشد. این مطلب از آن جا مطرح می شود که در نظر گیریم، در بین طرق تحمل حدیث، سماع و قرائت ارزش بیش تری دارد تا کتابت و وصیت. زیرا در سماع و شرفیابی راوی با حضور به محضر امام (ع)، شخصاً روایات را استماع نموده و می توانست نسبت به صحت و

۱. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۹۲.

۲. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام ج ۹ ص ۱۹۲ ح ۴ و نیز گزیده تهذیب به رقم ۳۸۵۳.

۳. کلینی، الکافی، ج ۷ ص ۴۶ و نیز گزیده کافی به رقم ۳۸۹۲.

سقم آن شهادت دهد. در صورتی که در مسئله مکاتبه با توجه به عدم حضور راوی از یک طرف و احتمال وقوع زیاده و نقصان در محتوای حدیث از طرف دیگر، چنین اطمینانی حاصل نمی‌گردد.

اما در پاسخ باید گفت: علاوه بر آنکه مکتوبات حدیثی در مقایسه با احادیث مسموعه، مجموعاً درصد کمی را تشکیل می‌دهد، در عین حال نکته فوق بر امامان شیعه یا راویان آن‌ها مخفی نبود و اصحاب و راویان خبیر معمولاً صحت مراسلات و مکتوبات حدیثی را مورد تحقیق قرار می‌داده‌اند، چنانکه در این مورد قرائن بسیاری وجود دارد.

کشی با رقم ۱۰۹۵ از احمد بن محمد بن ابی نصر آورده است که او گفت: به خدمت ابوالحسن الرضا(ع) عرضه داشتم: حسن بن محبوب زراد رساله‌ای از جانب شما ارائه کرده است آیا درست است؟ حضرت فرمود: حسن بن محبوب راست می‌گوید: ضمناً زراد مگو بگو سراد زیرا خداوند می‌گوید:"

شیخ طوسی در روایتی که سند آن به علی بن مهزیار می‌رسد از قول او می‌نویسد: "به ابوجعفر(ع) امام جواد نوشتم: "از پدرانت سلام الله علیهم درباره حرم مدینه و حرم مکه دو دسته روایت داریم یک دسته فرمان می‌دهد که در حرم مکه و حرم مدینه نمازها را کامل و چهار رکعتی بخوانید گرچه به اندازه یک نماز ظهر توقف داشته باشید و دسته دیگر... ابوجعفر در پاسخ من نوشت: "خداوندت رحمت کند تو خود می‌دانی که نماز خواندن در حرم مدینه و حرم مکه نسبت به سایر مساجد متبرکه ارجح‌تر است دارد... در ادامه روایت آمده است: من بعد از دو سال دیگر حضوراً خدمت آن حضرت شرفیاب شدم و تذکر دادم که من نامه‌ای با این مضمون به خدمت شما ارسال نمودم و شما به این صورت پاسخ آن را مرقوم نمودید آیا این مکاتبه درست است؟ ابوجعفر فرمود: بلی!"

از بعضی از شواهد برمی‌آید که خط امامان برای اصحاب و راویان آن‌ها معروف و مشخص بوده و آنان با رؤیت آن دچار تردید و نگرانی نمی‌شده‌اند. ضمناً امامان در پایان نامه‌ها و توقیعات خود، مهر مخصوص به خود را درج می‌کرده‌اند در این‌باره

عثمان بن عیسی در روایتی می‌گوید: "به خدمت ابوالحسن امام کاظم (ع) نامه‌ای نوشتم و پاسخ او را با خط مبارک او شناختم. در آن نامه نوشتم که: ^۱... " و در روایت دیگر آمده است که احمد بن اسحاق گوید: به محضر ابومحمد عسکری رسیدم و از آن حضرت تقاضا کردم مطلبی بنویسد تا من به خط ایشان بنگرم و این بدان منظور بود که بتوانم خط آن حضرت را در نامه‌هایی که از طرف آن حضرت ارسال می‌گردد، بشناسم. حضرت گفت: خط با قلم درشت و نازک گوناگون می‌شود نگرانی به خود راه مده ^۲.

نکته دیگری که در گذشته نیز بدان اشاره شد در مورد ارسال سؤالات، به توسط واسطه‌های مطمئن است و این واسطه‌ها در حفظ سؤالات و جواب‌های آن کمال دقت را به خرج می‌داده‌اند. در این مورد قبلاً قرائنی گذشت اما به عنوان یک شاهد دیگر نجاشی در ترجمه علی بن حسین بن موسی بن بابویه می‌نویسد: "او به عراق قدم گذاشت و با نایب امام عصر، حسین بن روح تماس گرفت و مسائلی از او پرسید، سپس به توسط علی بن جعفر اسود با او به مکاتبه پرداخت و از وی تقاضا کرد تا رقعه‌ای به خدمت امام عصر (ع) ارسال کند و در آن برای او از خداوند درخواست فرزند کند حضرت پاسخ او را به این صورت فرستاد که: ^۳..."

ضمناً در عهد امام حسن عسکری (ع) ابوهاشم داود بن قاسم جعفری ^۴ و احمد بن اسحاق ^۵ از وسائط ارسال سؤالات شیعیان به خدمت آن حضرت بوده‌اند. با توضیحاتی که گذشت می‌توان نتیجه گرفت که بسیاری از احادیث مکتوبه به ارزش احادیث مسموعه ارتقاء یافته و از نظر کارشناسان حدیث در شمار احادیث صحیح قرار گرفته است. علاوه بر آن نکته‌ای که در این‌گونه احادیث قابل توجه است مصونیت این احادیث از هرگونه زیاده و نقصان یا نقل به معنی می‌باشد. به طوری که در این احادیث راوی یا سؤال کننده موفق می‌شد تا عین الفاظ و عبارات امام (ع) را ملاحظه نموده و بدون هیچ‌گونه نقل به معنی به مقاصد امام (ع) دست یابد.

۱. کلینی، الکافی، ج ۵ ص ۵۶۶، گزیده کافی به رقم ۳۲۰۵.

۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۰ ص ۲۸۶ به نقل از کافی ج ۱ ص ۵۱۳، مناقب ج ۴ ص ۴۳۳.

۳. نجاشی، رجال، به رقم ۶۸۴.

۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵ ص ۲۹۴ به نقل از کشف الغمّه.

۵. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه ج ۲ ص ۱۰.

سرنوشت مکتوبات حدیثی، توقیعات، رسائل:

آن طور که از برخی از قرائن برمی آید بسیاری از رسائل و توقیعات امامان شیعه تا عصر نویسندگان کتب اربعه وجود داشته و در اختیار محدثان بزرگ از جمله، کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی بوده است. پس از تقطیع و تقسیم رسائل و توقیعات در باب های مختلف کتب اربعه و دیگر کتب حدیثی، اصل آنها به تدریج از بین رفته و به دست فراموشی سپرده شده است در این مورد شواهد زیادی وجود دارد که تنها به ذکر چند مورد بسنده می نمایم:

۱ - نجاشی در ترجمه محمد بن یعقوب کلینی می نویسد: "او به غیر از کتاب کافی کتاب های دیگری هم داشته است که از جمله آن کتاب رسائل ائمه علیهم السلام می باشد". قابل ذکر است که کلینی رسائل و توقیعات زیادی از امام حسن عسکری (ع) در کتاب کافی نقل کرده است.

۲ - شیخ صدوق در کتاب «من لایحضره الفقیه» بسیاری از مکاتبات ابو جعفر محمد بن فروخ صفار به امام حسن عسکری (ع) را درج کرده و به شهادت خود وی، مجموعه سؤالات ابو جعفر صفار با همان خط و توقیع امام یازدهم در اختیار او بوده است. از جمله در یک جا می نویسد: "محمد بن حسن صفار به ابو محمد امام عسکری (ع) نوشت: بدن مرده را با چند رطل آب باید غسل دهند ... ابو محمد عسکری (ع) در کنار نامه نوشت: "آن قدر بریزند و بشویند تا پاک شود. ان شاء الله." شیخ صدوق پس از ذکر حدیث اضافه می کند: "این نامه با امضا و خط ابو محمد (ع) همراه نامه های آن سرور که در پاسخ استادمان ابو جعفر صفار رسیده اینک در اختیار من قرار دارد".^۲

۳ - نجاشی در ترجمه محمد بن ابی همام آورده است که: ابو جعفر هارون بن موسی تلکبری گفت: ابو علی محمد بن همام گفته است که: پدرم به ابو محمد امام حسن عسکری (ع) نامه نوشت و در آن توضیح داد که فرزندان او در دوران حمل سقط شده و به سلامت متولد نمی گردند، ضمناً هم اکنون فرزندی در راه دارد. او بدین وسیله از امام تقاضا می کند که از خداوند بخواهد که فرزند سالم به دنیا آید و علاوه بر آن وی از موالیان آن حضرت باشد. حضرت در بالای همان رقعہ به خط مبارک نوشت: "خداوند

۲. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۸۶.

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۲۶.

این فرزند تو را پسر قرار می‌دهد." در این جا تلعکبری گوید: ابوعلی بن همام رقعه و خط مبارک آن حضرت را به من نشان داد، ضمن آنکه دعای حضرت نیز به تحقق پیوست^۱

۴ - باز نجاشی در ترجمه محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری آورده است: "او با صاحب الامر (ع) مکاتبه نمود و مسائلی از آن حضرت در موضوعات مختلف پرسش کرد." سپس اضافه می‌کند: احمد بن حسین بن عبدالله غضائری به ما گفت: "نسخه اصلی این سؤالات به من رسیده است و توقیعات آن بزرگوار بین سطرهای سؤالات بود."

نجاشی سپس تصریح می‌کند که محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری برادرانی به نام‌های جعفر، حسین و احمد داشت که همه آن‌ها با امام عصر (ع) در مکاتبه بودند^۲. علاوه بر آن پدر این برادران یعنی عبدالله بن جعفر حمیری نیز - که خود از مشایخ قم به شمار می‌رفت - دارای سه کتاب در باب رسائل و توقیعات امام هادی و امام عسکری (ع) بوده است^۳.

توقیعات امام مهدی (عج):

اما در زمینه توقیعات امام عصر (عج) که از تداول و شهرت بیش‌تری برخوردار است باید گفت: عموم محققانی که درباره آن بزرگوار، کتابی تألیف کرده‌اند به مسئله صدور توقیعات از ناحیه آن بزرگوار اشاره نموده‌اند و چنانکه می‌دانیم در دوران غیبت صغری مردم به توسط نواب اربعه با امام (ع) در ارتباط بودند. و این نمایان درخواست‌های شیعیان را تسلیم امام عصر (عج) نموده و متقابلاً توقیعات آن بزرگوار را در اختیار مردم می‌گذاشته‌اند^۴. شیخ صدوق در کتاب «کمال‌الدین و تمام النعمه» به درج پنجاه و یک مورد از این توقیعات پرداخته است و شیخ طوسی نیز در کتاب «غیبت» پس از این تذکر که: "توقیعات صادره از ناحیه آن بزرگوار بسیار زیاد است و من تنها به ذکر مواردی از آن می‌پردازم"^۵، نزدیک به سی مورد از توقیعات آن حضرت را با ذکر سند نقل می‌کند، ضمناً مجموعه‌ای از این توقیعات را می‌توان در مجلدات ۵۲ و ۵۳ کتاب «بحارالانوار»

۲. همان مأخذ، به رقم ۹۴۹.

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۳۲.

۳. همان مأخذ، به رقم ۵۷۳.

۴. هاشم معروف سیره الائمه الاثنی عشر ج ۲ ص ۵۴۰.

۵. شیخ طوسی، الغیبه ص ۲۸۵.

- خصوصاً ج ۵۳ ص ۱۵۰ الی ۱۹۸ و احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۴۷۶ الی ۴۹۸ - ملاحظه نمود و شیخ آغا بزرگ تهرانی تذکر می دهد که: "علاوه بر آن مولی محمد باقر بن محمد تقی مجلسی این توقیعات را با ترجمه فارسی در تألیف مستقلی فراهم کرده است."^۱ ملاحظه این توقیعات نشان می دهد که غیبت امام عصر (عج) نیز نتوانست مانع ارتباط شیعیان با آن حضرت گردد. در این مورد شیخ طوسی می نویسد: "توقیعات صاحب الامر از طریق عثمان بن سعید و فرزند وی ابو جعفر محمد بن عثمان نسبت به شیعیان و خواص یاران پدر آن حضرت (امام حسن عسکری) صادر می شد. و در این توقیعات اوامر و نواهی آن حضرت و پاسخ سؤالات شیعیان - در زمینه هایی که نیاز به پرسش پیدا می نمودند - به آنان ابلاغ می گردید. و این توقیعات با همان خطی بود که در حیات امام حسن عسکری (ع) صادر می گشت"^۲. متذکر می شود که در بین نایبان چهارگانه محمد بن عثمان با چهل و یک سال نیابت و حسین بن روح نوبختی با بیست و یک سال نیابت، طولانی ترین ارتباط را با امام عصر (عج) - داشته اند^۳. از این رو توقیعات مبارکه بیش تر به توسط این دو نفر در اختیار شیعیان قرار گرفته است و چنانکه قبلاً گذشت این توقیعات با همان خط و امضای امام (عج) تا قرن پنجم هجری موجود بوده است.^۴

در خاتمه این مبحث و با این نتیجه گیری که در دوره سوم از تاریخ حدیث شیعه رابطه شیعیان با امامان خود، اجمالاً برقرار بوده و کم و بیش از ارشادات آن بزرگواران برخوردار بوده اند، اینک به مطالعه چهره دیگری از حدیث شیعه می پردازیم که در آن تلاش های اصحاب و یاران امامان - نسبت به ترویج و نشر حدیث در همین دوره - گزارش می گردد.

۱. تهرانی، آغا بزرگ، الذریعه ج ۴ ص ۵۰۰. ۲. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۵۶.

۳. هاشم معروف سیره الائمه الاثنی عشر ج ۲ ص ۵۲۲ و ۵۲۳.

۴. پاره ای از این توقیعات را بنگرید در کتاب نواب اربعه و عظمت مقام هر یک تألیف عباس راسخی نجفی، چاپخانه قزوین.

فصل دوم

بررسی حدیث شیعه در کارنامه روایت و محدثین

چنانکه گفتیم جریان دیگری که در این دوران در حدیث شیعه قابل مطالعه و بررسی است، مسئله تلاش‌های راویان و اصحاب حدیث است و در این گفتار، این مطلب مورد تحقیق قرار می‌گیرد که از همان آغاز صدور روایات، عده‌ای در مقام جمع‌آوری و ضبط آن برآمدند و کوشیدند تا در خفا و سپس به‌طور علنی به تدریس و انتقال آن به نسل‌های بعد بپردازند. ضمناً اقدامات آن‌ها نه تنها تعارضی با کار و فعالیت‌های امامان نداشت بلکه مطابق پاره‌ای از شواهد، رهنمودهای آن بزرگواران، اساس فعالیت‌های آنان را تشکیل می‌داد.

کلینی به سند صحیح از معاویه بن عمار نقل می‌کند که او گفت: به ابو عبدالله صادق (ع) گفتم: مردی هست که با تلاش بسیار، حدیث شما را تبلیغ می‌کند و با دل‌ها پیوند می‌دهد. شاید در کنار او عابدی باشد که تا این حد تبلیغ نمی‌کند. از این دو تن کدام یک ارجح‌تری دارد؟ حضرت گفت: آن که با تلاش بسیار، حدیث ما را منتشر می‌کند و دل‌های شیعیان ما را با ایمان پیوند می‌دهد، بر هزار تن عابد برتری دارد.^۱

اما قبل از ورود به بحث ذکر این نکته ضروری است که با درگذشت صادقین (ع) میراث عظیمی از معارف دینی، خصوصاً فقه و حدیث بر جای ماند که ضمن آنکه پاسخگوی نیازهای فکری شیعیان بود، در عین حال جهت سالم ماندن از جعل و تحریف، دقت و مراقبت ویژه‌ای را طلب می‌کرد. و وجود این دو عامل موجب گردید تا مساعی بخشی از دانشمندان شیعه وقف نگهداری و آموزش مواریث صادقین (ع) گردد.

خصوصاً اگر این مسئله را هم در نظر بگیریم که پس از رحلت آن دو بزرگوار، ارتباط شیعیان با امامان خود به سختی برقرار می‌گشت.^۱

جهت پی بردن به عظمت دستاوردهای مذهب شیعه در دوران امام باقر و امام صادق کافی است به این مطلب توجه شود که امام صادق (ع) به ابان بن عثمان فرمود: "ابان بن تغلب سی هزار حدیث از من روایت می‌کند. تو نیز آن‌ها را از او روایت نما" و باز به سلیم بن ابی حیبه فرمود: "ابان بن تغلب از من حدیث بسیاری شنیده است پس آنچه او برای تو روایت کرد همه را از من روایت کن."^۲

همچنین در ترجمه محمد بن مسلم آمده است که او موفق به آموختن سی هزار حدیث از امام باقر (ع) و شانزده هزار روایت از امام صادق (ع) گردید^۳ و طبعاً افرادی چون زراره، ابوبصیر، وضعیتی کم‌تر از ابان بن تغلب و محمد بن مسلم نداشته‌اند و به نظر می‌رسد آنچه در مورد راویان حدیث و اصول اولیه حدیثی در بحث پیشین گذشت، می‌تواند معرف خوبی جهت عظمت میراث فکری امام باقر و امام صادق (ع) باشد. افزون بر آن حسن بن محبوب - که خود در شمار دسته سوم اصحاب اجماع قرار دارد - موفق شد با شصت تن از شاگردان امام صادق (ع) تماس مستقیم گرفته و از آنان اخذ حدیث کند.^۴ محمد بن ابی عمیر ازدی به عنوان یکی از روایان امین و پرکار شیعه، راوی صد کتاب از کتاب‌های شاگردان امام صادق (ع)^۵ گردید و حسن بن علی بن زیاد و شاء - که خود از موثقین شیعه و از اصحاب امام رضا (ع) - می‌باشد - اظهار می‌کنند: "من در این مسجد - یعنی مسجد کوفه - نهصد تن از مشایخ حدیث را درک کرده‌ام که همه در مقام تدریس می‌گفتند: "حدیثی جعفر بن محمد"^۶.

اما در خصوص نحوه فعالیت‌های دانشمندان شیعه در این دوران باید گفت: این بزرگان به دو صورت بر روی این موارث کار کردند و در هر قسمت آثار گرانبایی از خود به جای گذاشتند. یک دسته به ترتیب و تبویب احادیث وارده پرداختند و از اصول

۱. در این مورد بنگرید به مقاله علم رجال و مسئله توثیق یا نقش ابراهیم بن هاشم در حدیث شیعی، کیهان فرهنگی سال هشتم شماره ۸.
 ۲. نجاشی، رجال، به رقم ۷.
 ۳. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۲۸۰.
 ۴. شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۱۵۱.
 ۵. همان مأخذ به رقم ۶۰۷: «روی عنه احمد بن محمد بن عیسی کتب مئة رجل من رجال الصادق (ع)».
 ۶. نجاشی، رجال، به رقم ۸۰.

اولیه مجموعه‌های بزرگ‌تری پدید آوردند تا استخراج حدیث موجب اتلاف وقت نگردد و دسته دیگر با استفاده از همین احادیث به تألیف کتب فقهی و کلامی پرداختند تا نیازهای فرهنگی جامعه را تأمین نمایند.^۱

بخش اول

مراکز و پایگاه‌های حدیث شیعه

در مورد مراکز حدیث شیعه باید گفت این امر در درجه اول به مراکز حضور شیعیان در قرن‌های دوم تا پنجم هجری ارتباط پیدا می‌کند و بنا به قرائن تاریخی، کم‌تر نقطه‌ای از جوامع اسلامی را می‌توان نام برد که شیعیان در آن نقطه حضور و فعالیتی نداشته باشند.

در کتاب «تاریخ شیعه» نوشته محمد حسین مظفر که توسط دکتر سید محمد باقر حجتی به فارسی برگردانده شده است، می‌توان اطلاعات جالبی در مورد کیفیت انتشار شیعیان در بلاد مختلف و تاریخچه ورود و نشوونمای آنان به دست آورد و از جمله با ملاحظه این کتاب روشن می‌شود که شیعیان از همان سده‌های نخست در مناطقی چون عراق (شهرهای مختلف)، حجاز، یمن، سوریه و شام، مصر، جبل عامل، ایران و هند سکنی گزیدند. اما از بین این نقاط بیش‌ترین ناحیه شیعه نشین مربوط به شهرهای عراق و ایران بود و در رأس این شهرها باید از کوفه و قم یاد نمود. در این دو شهر شیعیان به میزان زیادی استقلال داشته و از تعرض خلفای عباسی در امان بودند و به همین دلیل توانستند گام‌های بلندی در ایجاد مراکز علمی بردارند. اما در نقاطی چون بصره، بغداد، سوریه و شام، گرچه شیعیان رقم چشم‌گیری داشته و حتی از محله و حوزه مستقلی برخوردار بوده‌اند، لکن استیلای قدرت خلافت مانع از بسیاری از فعالیت‌های آنان می‌گردید و تنها شهر بغداد بود که توانست علی‌رغم فشارهای خلفا، محدثان نام‌آوری به خود ببیند. اما در این قسمت از بحث به بررسی مهم‌ترین مراکز حدیث شیعه می‌پردازیم که در دوران مورد بحث ما در شهرهای کوفه، بغداد و قم بر پا بوده است.

۱. غفاری، علی اکبر، مقاله تدوین الحدیث فی الاسلام مندرج در کتاب تلخیص مقیاس الهدایه ص ۲۳۸، بهبودی، محمد باقر، مقاله نگرشی به آغاز و انجام حدیث مندرج در کیهان فرهنگی سال چهارم شماره ۱۰.

محافل درسی در کوفه:

با انتقال قدرت و مرکز خلافت علی (ع) از مدینه به کوفه - که پس از جنگ جمل اتفاق افتاد - شهر کوفه به تدریج چهره‌ای شیعی گرفت و نهضت امام حسین (ع) و حوادث پس از شهادت آن حضرت موجب گردید تا روز به روز این چهره درخشان‌تر شده و به تدریج کوفه به کانونی سیاسی و فرهنگی علیه خلفای اموی و عباسی تبدیل شود^۱ و چنانکه در مورد شاگردان صادقین (ع) بیان کردیم، نخستین گروه از شاگردان امام باقر (ع) مردانی از شهر کوفه بودند که در رأس آنها باید از خاندان اعین یاد نمود. این خانواده که خود متشکل از چند برادر بوده‌اند، به سهم خود عامل تبلیغ و نشر تعالیم اهل بیت در آن شهر گردیدند. در عهد امام صادق (ع) مشایخ کوفه موفق شدند تا به صورت فردی یا گروهی به خدمت آن حضرت رسیده و اخذ حدیث کنند. چنانکه کشی در روایتی از قول زید شحام آورده است: "ما جماعتی از اهل کوفه خدمت ابو عبدالله (ع) بودیم که جعفر بن عنان طایبی بر آن حضرت وارد شد^۲.... براساس آنچه شیخ طوسی در رجال خود آورده است، راویان امام صادق (ع) در درجه اول کوفی هستند و در مواردی این دانشمندان ده‌ها نفر از اصحاب امام صادق (ع) را عنوان می‌کنند که صف مشترک همه آنها کوفی بودن آنان است^۳. و به عقیده یکی از محققان، شهر کوفه علی‌رغم متأثر بودن از اختلافات و چند دستگیها، چنان به مرکزیت شیعه، اشتها یافته بود که اگر می‌خواستند به یک نفر عنوان شیعی بدهند می‌گفتند که او کوفی یا کوفی مذهب است^۴. قرائن دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد نقش اهالی کوفه در پاسداری از موارث اهل بیت (ع) از دیگر شهرها بیش‌تر بوده است. به عنوان مثال: "نقل است که حفص بن غیاث برای نقل حدیث به بصره رفت. اهالی بصره از وی خواستند تا از تنی چند حدیث روایت نکند که از جمله آنان جعفر بن محمد بود - و این به خاطر روحیه عثمانی مردم بصره بود که مبداء آن جنگ جمل بوده است - حفص به آنان گفت

۱. توضیح مفصل را بنگرید در کتاب مظفر، تاریخ شیعه ص ۱۴۰ و ۱۴۲، یاد نامه شیخ طوسی ج ۳ ص ۷۸۰ تحت عنوان: مراکز مهم علمی شیعه در ادوار مختلف تاریخی، انتشارات دانشگاه مشهد.

۲. کشی - اختیارالرجال، به رقم ۵۰۸. ۳. شیخ طوسی، رجال، ص ۲۳۶ الی ۲۴۰.

۴. شمس‌الدین، محمدرضا، حدیث الجامعة النجفیه، نجف، مطبعه العلمیه ص ۶.

اگر این سخن را در کوفه بگویید شما را با کفش خواهند زد!

به نظر می‌رسد که در شهر کوفه مهم‌ترین پایگاه تعلیم و آموزش، همان مسجد کوفه بوده است. در این مورد باید گفت: به طوری که در بعضی از مصادر آمده است: پس از واقعه جمل علی (ع) وارد کوفه گشت و جامع این شهر را به عنوان مصلی و مرکز خطبه و فنوی خود انتخاب نمود و از این زمان بود که شیعیان این مدرسه علوی را مورد توجه قرار داده و آن را به صورت پایگاهی در آموزش فقه و حدیث در آوردند. علاوه بر آن امامان شیعه در هر عصر و زمانی از توجه نسبت به این مرکز علمی خوداری نمی‌کردند تا آنکه عصر امام صادق (ع) فرارسید و او در ایام خلافت سفاح، پس از ورود به کوفه به این مکان وارد شده و از نزدیک برای شیعیان به نقل حدیث پرداخت. به طوری که حضور و افاده علمی آن حضرت در این مسجد بیش از سایر امامان گردید.^۲

چنانکه قبلاً گذشت حسن بن علی بن زیاد و شاء موفق گردید نهصد تن از شاگردان امام صادق (ع) را در مسجد کوفه درک نماید. این مطلب را نجاشی در کتاب خود تذکر داده است.^۳ کشی نیز روایات متعددی آورده است که همگی حکایت از اهمیت این مسجد به عنوان یکی از مراکز فقه و حدیث شیعه، می‌نماید از جمله آنکه در ترجمه ابراهیم بن عبدالحمید صنعانی با رقم ۸۳۹ می‌نویسد: "او در مسجد کوفه می‌نشست و به ذکر روایاتی می‌پرداخت که آن را از امام صادق (ع) روایت می‌کرد. او از امام (ع) باکنیه ابواسحق یاد نموده و به هنگام نقل روایت می‌گفت: «اخبرنی ابوالسحاق کذا» و «قال ابوالسحاق کذا» و «فعل ابوالسحاق کذا» کما اینکه راویان دیگر می‌گفتند: «حدثنی الصادق»، «سمعت الصادق»، و «حدثنی العالم» و «قال العالم» و «حدثنی الشیخ» و «قال الشیخ» و «حدثنی ابو عبدالله» و «قال ابو عبدالله» و «حدثنی جعفر بن محمد» و «قال جعفر بن محمد». آن‌گاه کشی به مطلب دیگری اشاره می‌کند که نشان دهنده کثرت راویان حدیث در این مسجد و تفاوت سبک آنان در مقام تدریس می‌باشد. او می‌نویسد: "وکان فی مسجد الکوفة خلق کثیر من اهل الکوفة من اصحابنا فکل واحد

۱. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ص ۲۵۵ به نقل از الکامل فی الضعفا.

۲. شمس‌الدین، محمدرضا، حدیث الجامعة النجفیه ص ۷.

۳. نجاشی، رجال، به رقم ۸۰.

منهم یکنی عن ابی عبدالله باسّم، فبعضهم یسمیه و یکنیه بکنیتہ یعنی: در مسجد کوفه جماعت زیادی از مشایخ حدیثی - که اهل این شهر بوده‌اند - وجود داشتند و هر کدام با کنیه‌ای از امام صادق (ع) نام می‌بردند و بعضی از این مشایخ نیز از حضرتش با نام و کنیه یاد می‌کرده‌اند.^۱ کشی در جای دیگر از کتاب خود می‌نویسد: به خط ابو عبدالله شاذانی یافتم که نوشته بود من از عاصمی شنیدم که می‌گفت: "در مسجد کوفه خود شاهد بودم که محمد بن سنان می‌گوید: "هر کس طالب حل معضلات است به من مراجعه کند اما هر کس در حلال و حرام سؤالی دارد به این شیخ یعنی صفوان بن یحیی مراجعه نماید".^۲ غیر از مسجد کوفه، حوزہ‌ها و پایگاه‌های دیگری نیز در کوفه وجود داشت که در آن مشایخ حدیثی به تدریس و تربیت شاگردان خود می‌پرداخته‌اند. مثلاً نجاشی در ترجمه «جعفر بن بشیر» به رقم ۳۰۴ می‌نویسد: "جعفر بن بشیر ابو محمد بجلی و شاء از زاهدان و عبادت پیشگان مشایخ حدیثی شیعه است. او شخصی موثق بود. در کوفه مسجدی داشت که تا امروز در محله بجلیه باقی مانده است. به طوری که من و بسیاری از مشایخ شیعه، وقتی وارد کوفه می‌شویم در آن مسجد و دیگر مساجدی که ادای نماز در آن ممدوح است، نماز می‌گذاریم. جعفر بن بشیر در سال ۲۰۸ در منطقه ابواء درگذشت. ابوالعباس بن نوح^۲ در مورد او می‌گفت: او ملقب به شکوفه علم بود. جعفر از راویان موثق حدیث می‌کرد و موثقتین از او نقل روایت دارند. او دارای مشیخه‌ای به سبک مشیخه حسن بن محبوب اما با حجمی کوچک تر بود و علاوه بر آن سایر کتب او عبارتند از: کتاب الصلاة، کتاب المکاسب، ... "آن‌گاه نجاشی طریق خود را تا او نقل می‌کند.

بیوتات حدیثی شیعه:

از مطالب قابل توجه در تاریخ حدیث شیعه، مسئله بیوتات و خاندان‌هایی است که در کار نشر حدیث و آموزش فقه و علوم دینی سهمیم بوده‌اند. اگر چه این بیوتات اختصاص به شهر کوفه ندارد. اما این شهر در مقایسه با سایر شهرها، خاندان‌های بیش تری را در

۱. به رقم ۹۸۱.

۲. این شخص از اساتید و مشایخ نجاشی است. رجال نجاشی به رقم ۲۰۹.

خود پرورانده است و مطالعه سرگذشت بعضی از این خاندان‌ها نشان می‌دهد که چه گونه علم و دانش در میان آنان شکل توارث به خود گرفته و همه اعضای خانواده را در نشر آن سهیم کرده است. به عنوان مثال یکی از معروف‌ترین این خاندان‌ها، بیت آل‌اعین یعنی برادران و برادرزادگان زراره و فرزندان‌شان بوده است که ذکر دقیق احوالات هر یک، سبک کار آنان و ذکر مشایخ و شاگردانشان، در «رساله ابو غالب زراری» آمده است. نکته‌ای که در رساله مزبور قابل توجه است، این مطلب است که ابو غالب این رساله را برای نوه خود محمد بن عبیدالله که در سن پنج سالگی بوده است، نوشته و از ترس آنکه مبادا سن او کفاف نکند، این رساله را به مادر این طفل به امانت سپرده تا پس از بزرگ شدن نوه، تسلیم وی کند.

ابو غالب در قسمتی از این رساله ضمن توضیح سیره پدران خود در مسیر پژوهش و تحقیق، انگیزه خود را از نگارش رساله چنین توضیح می‌دهد: "چون پدر تو برای سماع حدیث و پیمودن راه پدران و اجداد من - که رحمت خدا بر آنان باد - مستعد گردید او را به آموختن این علوم تشویق نمودم اما او جذب این رشته نشد و طلب معاش و احتراز از تماس با دانشمندان، او را از مسیر دانش پژوهی منصرف ساخت. سن من نیز بالا گرفت و از داشتن فرزند دیگر مأیوس شدم پدر تو نیز به سن سی و هفت سالگی رسید و دارای فرزند نشد. در این هنگام خدای عزوجل توفیق حج و اقامت یک سال در حرمین شریفین را نصیب من نمود. در این یک سال کوشش من و اکثر دعای من در موضعی که امید اجابت می‌رفت آن بود که خداوند به پدر تو فرزندی عطا کند که او خلف شایسته آل‌اعین گردد...^۱ و در چند جمله بعد ادامه می‌دهد: "در این هنگام که این مسئله را می‌نگارم از آل‌اعین کسی زنده نمانده است که در طلب علم و نقل روایت باشد و من بر این خاندان که هرگز از محدث خالی نبوده است دریغ می‌ورزم که یادشان از خاطره‌ها زدود گردد، سیره‌شان به فراموشی کشیده شود و حدیث و سرگذشتشان باطل گردد"^۲.

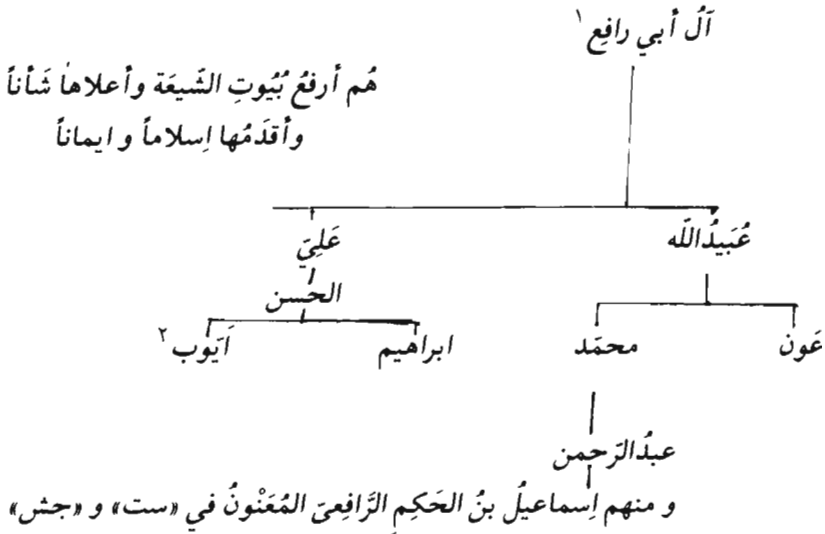
این نمونه‌ای از حساسیت و دلسوزی حاکم بر این بیوتات بوده است و بنا به آنچه نجاشی در رجال خود آورده است، در بعضی از این خاندان‌ها، افراد سلسله همگی از

کارشناسان حدیث و موثق بوده‌اند^۱. چنانکه در شرح حال عبیدالله بن علی بن ابی‌شعبه می‌نویسد: "آل ابی‌شعبه از خانواده‌های شیعه در کوفه بوده‌اند جد آن‌ها به نام ابوشعبه از امام حسن و امام حسین (ع) روایت دارد. اعضای این خاندان همگی موثق هستند و آراء و نظراتشان محل رجوع دیگران، و بزرگ و جیه‌شان همان عبیدالله بوده است"^۲.

به همین ترتیب نجاشی در ترجمه «بسطام بن حصین» با رقم ۲۸۱، «جعفر بن نعیم» به رقم ۳۰۹، «سعید بن ابی‌الجهم» به رقم ۴۷۲، «محمد بن سلمه بن ارتبیل» به رقم ۸۵۹، عباراتی نظیر عبارت فوق را ذکر نموده و آنان را وابسته به بیوتاتی در کوفه معرفی می‌کند. اما بهترین مرجعی که درباره این‌گونه بیوتات به بررسی و تحقیق پرداخته است، رجال سید بحرالعلوم جلد اول و کتاب مقباس الهدایه علامه مامقانی می‌باشد و آقای علی اکبر غفاری در کتاب «تلخیص مقباس الهدایه» نمودار جالبی از پاره‌ای از این بیوتات را آورده است که جهت مزید اطلاع به درج کامل آن اقدام می‌شود.

۱. این‌گونه توثیقات را در علم رجال توثیقات عامه گویند که در جای خود محل اعتبار است خوبی، معجم الرجال ج ۱ ص ۴۹.
 ۲. نجاشی، رجال، به رقم ۶۱۲.

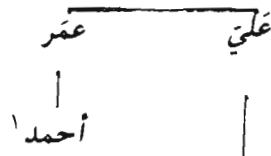
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
ذِكْرُ بَيِّنَاتِ الشَّيْعَةِ مِنْ رِوَاةِ الْأَيْمَةِ الصَّادِقِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ:



آلِ أَبِي شُعْبَةَ الْحَلْبِيِّونَ^۳

هُم خَيْرُ شُعْبَةٍ مِنْ شُعْبِ الْإِمَامِيَّةِ وَأَوْثَقُ
بَيْتٍ اعْتَصَمَ بِحُجْرَةَ أَهْلِ بَيْتِ الْوَحْيِ

۱. مولی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَ لِلْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمَطْلُبِ فَوْهَبَةَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمَّا بُشِّرَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِإِسْلَامِ الْعَبَّاسِ اعْتَقَهُ، أَسْلَمَ أَبُو رَافِعٍ قَدِيمًا بِمَكَّةَ وَهَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ: مَعَ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى الْحَبَشَةِ وَمَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ.
۲. أولاد عبیدالله، ذکر وافى رجال الخاصة، و اولاد علي ذکر وافى كتب العامة ولم اجد راویتهم عن الائمة المعصومين عليهم السلام في كتب الخاصة.
۳. كان أبو شعبة من التابعين و هو كوفى صحب السبطين الحسن والحسين عليهما السلام و كان يتجر هو وابناه (علي و عمر) الى حلب فغلب عليهم النسبة الى حلب، وأصل نسبتهم التيملي بالولاء، نسبة الى تيم الله بن ثعلبة و هي قبيلة مشهورة.



كُلُّهُمْ مِنْ أَصْحَابِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَام

عبيدالله، محمد، عمران، عبدالأعلى

يحيى، هو مِنْ أَصْحَابِ الصَّادِقِ وَالكَاطِمِ عَلَيْهِمَا السَّلَام^٢

أَلِ أَعْيُنَ بْنِ سُنْسَنِ الشَّيْبَانِيِّ بِالْوَلَاءِ

هم أكبر بيت في الكوفة من شيعة اهل البيت عليهم السلام
وأعظمهم شأنًا، وأكثرهم رجالاً وحديناً، وكان أعين
غلاماً رومياً اشتراه رجل من بني شيان من حلب قرباه و
تبناه وأحسن تاديبه، فحفظ القرآن وعرف الأدب، وخرج
بارعاً أديباً ثم اعتقه.

حمران، زرارة، بكير، عبدالملك، عبدالرحمن، عبدالأعلى، عبدالجبار، موسى، عيسى،
ضريس، سميع، مليك.

وَعُدَّتْ مِنْهُمْ: مالِكٌ وَقَعْنَتِ وَكَانَا يَذْهَبَانِ مَذْهَبَ الْعَامَّةِ.
وهؤلاء ليس لبعضهم عقب ولا رواية من طريقنا فلندكر
من له رواية في كتب أصحابنا على الترتيب:

بنو حمران هم: حمزة، عقبه، محمد.

بنو زرارة هم: الحسن، الحسين، يحيى، رومي، عبدالله، عبيد، عبيدالله (قيل هو

عبيد المعروف)، محمد.

١. احمد بن عمر بن أبي شعبة الجلي كان من أصحاب الكاظم والرضا عليهما السلام قال النجاشي: هو ثقة روى عن الرضا عليه السلام عن أبيه عليه السلام من قبل و هو ابن عم عبيدالله و عبدالأعلى و عمران و محمد الحلبيين، روى ابوهم عن ابى عبدالله عليه السلام وكلهم ثقات، ولأحمد كتاب يرويه عنه جماعة.

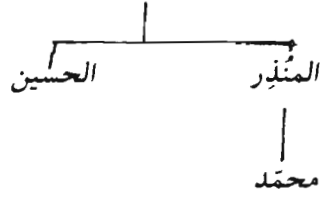
٢. ثقة ثقة، صحيح الحديث له كتاب روى عنه ابن ابى عمير.

بنو بکیر، هُم: الجَهْمُ، عَبْدِ اللَّهِ، عَبْدِ الحَمِيدِ، عَبْدِ الأَعْلَى، عُمَرُ، زَيْد. (ذکر هم الشیخ عند ذکرِ آبِیهم)

بنو عَبْدِ المَلِکِ هُم: مُحَمَّدٌ، عَلِیٌّ، ضَرَّیْسٌ، یُوئُسُ، غَسَّانٌ.
وَذَكَرُوا الْعَبْدَ الرَّحْمَنِ وَوَلَدَهُ يُسْمَى حُمْرَانًا، وَلِیَمَالِکِ بْنِ أَعْيَنَ وَوَلَدَهُ يُسْمَى غَسَّانًا،
وَلِقَعْنَبَ وَوَلَدَهُ يُسْمَى جَعْفَرًا، وَلَمْ أَجِدْ لِحُمْرَانَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ذِكْرًا فِي كُتُبِ الرِّجَالِ.
وَذَكَرَ ابْنُ التَّدِيمِ أَلَّ أَعْيَنَ فِي الفِهْرِسْتِ فِي الفَنِّ الخَامِيسِ مِنَ المَقَالَةِ السَّادِسَةِ فِي
أَخْبَارِ العُلَمَاءِ وَأَسْمَاءِ مَا صَنَّفُوهُ مِنَ الكُتُبِ (فِي عُنْوَانِ آلِ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ): «زُرَّارَةُ لَقَبٌ
وَاسْمُهُ «عَبْدُ رَبِّهِ» أَخُوهُ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ، وَكَانَ نَحْوِيًّا وَابْنُهُ حَمْزَةُ بْنُ حُمْرَانَ، وَمُحَمَّدُ
بْنُ حُمْرَانَ؛ وَبُكَيْرُ بْنُ أَعْيَنَ وَابْنُهُ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ بُكَيْرٍ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَعْيَنَ؛ وَعَبْدُ المَلِکِ
بْنُ أَعْيَنَ وَابْنُهُ ضَرَّیْسُ بْنُ عَبْدِ المَلِکِ مِنَ أَصْحَابِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ
عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَقَالَ: يُكْنَى بُكَيْرٌ: أبا الجَهْمِ، وَزُرَّارَةُ أَكْبَرُ رِجَالِ الشَّيْعَةِ فَفَهَا وَحَدِيثًا وَ
مَعْرِفَةً بِالكَلَامِ وَالتَّشْيِيعِ وَمِنْ وُلْدِهِ الحَسَنُ بْنُ زُرَّارَةَ وَالحَسَنُ بْنُ زُرَّارَةَ مِنْ أَصْحَابِ جَعْفَرِ
بْنِ مُحَمَّدٍ، رَوَى عَن زُرَّارَةَ عُبَيْدُ بْنُ زُرَّارَةَ وَكَانَ أَحْوَلَ».

وَلِجَهْمِ بْنِ بُكَيْرٍ وَوَلَدَانِ: الحَسَنُ وَالحَسِينُ. وَأَوْلَادِ الحَسَنِ هُمُ سُلَيْمَانُ وَمُحَمَّدُ
وَالحَسِينُ؛ وَلسُلَيْمَانَ بْنِ الحَسَنِ بْنِ الجَهْمِ أَوْلَادٌ أَسْمَاؤُهُمْ أَحْمَدُ وَمُحَمَّدُ وَعَلِيٌّ
وَالحَسَنُ وَالحَسِينُ، وَجَعْفَرٌ وَلَمْ أَعْثِرْ عَلَى غَيْرِ وَوَلَدِي الجَهْمِ فِي الرِّجَالِ - اهـ

أَلِ أَبِي الْجَهْمِ الْقَابُوسِيِّ اللَّخْمِيِّ^١
سَعِيدُ بْنُ أَبِي الْجَهْمِ
وَهُمْ بَيْتٌ كَبِيرٌ جَلِيلٌ فِي الشَّيْعَةِ، كُوفِيُونَ



وَمِنْهُمْ نَضْرَبُ قَابُوسِ الْقَابُوسِيِّ الرَّوِيِّ عَنِ الصَّادِقِ وَالكَاطِمِ عَلَيْهِمَا
السَّلَامُ بَلْ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ ذَامِنِرَ لَهٗ عِنْدَهُمْ خَيْرًا فَاصْلًا وَتَوَكَّلَ لِلصَّادِقِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ.

أَلِ أَبِي الْجَعْدِ رَافِعِ الْعُطْفَانِيِّ
الْأَشْجَعِيِّ مَوْلَاهُمْ
كُوفِيُونَ، وَأَبِي الْجَعْدِ مُخَضَّرَمٌ، وَقِيلَ: لَهُ صُحْبَةٌ. وَأَبْنَاؤُهُ سَالِمٌ، وَعُغَيْدٌ، وَزِيَادٌ. ذَكَرَهُمُ
الشَّيْخُ فِي أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَالْبَرْقِيُّ فِي رِجَالِهِ مِنْ خَوَاصِّهِ.

أَلِ أَبِي صَفِيَّةَ وَأَسْمُهُ دِينَارٌ
أَبُو حَمْرَةَ الشَّمَالِيِّ ثَابِتُ بْنُ دِينَارٍ، وَأَبْنَاؤُهُ، مُحَمَّدٌ وَعَلِيُّ وَالحَسِينُ - ثِقَاتٌ - جَمِيعًا.
وَلَهُ أَوْلَادٌ قُتِلُوا مَعَ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَأَسْمَاؤُهُمْ: نُوحٌ، وَ
مَنْصُورٌ، وَحَمْرَةٌ.

ذكرهم الشيخ والنجاشي

١. اللّخمى بفتح اللام و سكون الخاء نسبة الى لخم و لخم و جذام قبيلتان من اليمن، ينسب الى لخم خلق كثير؛ والقابوسى نسبة الى قابوس بن النعمان بن المنذر بالحيرة.

أَلُ نَعِيمِ الْأَزْدِيِّ الْغَامِدِيِّ^۱

بَيْتٌ جَلِيلٌ مِنَ الْأَزْدِ بِالْكُوفَةِ

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ نَعِيمٍ^۲

محمد، عبد السلام، شديد، غنيمه

بكر^۳ موسى^۴

أَلُ أَبِي سَارَةَ

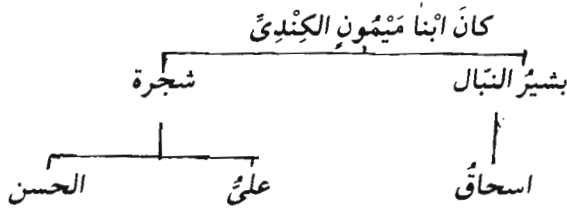
هُمُ الْحَسَنُ بْنُ أَبِي سَارَةَ، وَ أَخُوهُ مُسْلِمٌ، وَ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، وَ ابْنَا أَخِيهِ عَمْرُو بْنُ مُسْلِمٍ، وَ مُعَاذِ بْنِ مُسْلِمِ الْهَرَّاءِ وَقَدْ يُقَالُ لَهُ الْفَرَّاءُ، وَ ابْنَةُ الْحَسَنِ بْنِ مُعَاذٍ. وَهُمْ أَهْلُ بَيْتِ فَضْلِ وَأَدَبٍ فِي الشَّيْخَةِ، وَ قَالَ ابْنُ خَلَّكَانَ: «أَبُو مُسْلِمٍ مُعَاذُ بْنُ مُسْلِمِ الْهَرَّاءِ النَّحْوِيُّ، قَرَأَ عَلَيْهِ الْكَسَائِيُّ، وَ رَوَى عَنْهُ وَ حُكِيَ عَنْهُ فِي الْقُرَاءَاتِ حِكَايَاتٌ كَثِيرَةٌ وَ صُنِّفَ فِي النَّحْوِ كَثِيرًا وَ قَالَ كَانَ يَتَشَبَّهُ».

ذکرهم الشيخ و النجاشي

۱. وهو نعيم بن زهير بن شهر بن زريق بن عامر بن ذهل بن التوأم بن بكر.
۲. عنوانه ابن أبي حاتم في الجرح والتعديل ج ۵ ص ۲۹۳، وابن حزم أيضاً في الجمهرة، و قال: والي خراسان.
۳. قال النجاشي: «هو بكر بن محمد بن عبد الرحمن بن نعيم أبو محمد الأزدي الغامدي، وجه هذه الطائفة من بيت جليل بالكوفة من آل نعيم الغامديين عمومته شديد و عبد السلام و ابن عمه موسى بن عبد السلام و هم كثيرون و عمته أيضاً زوت عن أبي عبد الله و أبي الحسن عليهما السلام.
۴. روى الكشي باسناده عن زيد الشحام قال: «اني لأطوفُ حَوْلَ الكعبةِ و كُفِّي في كَفِّ أَبِي عبد الله عليه السلام فقال - و دموعه تجري على خدي - فقال: يا شحام أما زأيت ما صنع زبي التي، ثم بكى و دعا، قال: يا شحام اني طلبت الى الهي في شديد و عبد السلام بن عبد الرحمن - وكانا في السجن - فوهبهما لي و خلى سبيلهما».

آل أبي أراكة مَيْمُونِ الْكِنْدِيِّ مولاہم

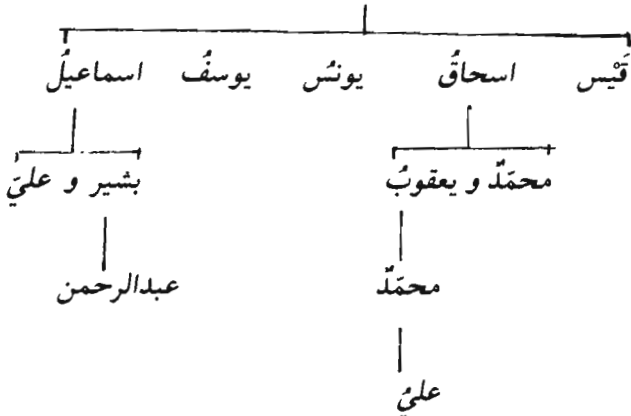
مَنْ يُبَوِّتِ الشَّيْعَةَ وَ مِمَّنْ رَوَى عَنِ الْأَثَمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
وفیہم ثقات



ذكرهم النجاشي

آل حَيَّانِ التَّغْلِبِيِّ مولى بنى تَغْلِب

بَيْتٌ كَبِيرٌ فِي الشَّيْعَةِ، كَوَقِيونَ صَيَارِفَةَ مَعْرُوفُونَ بِهَذِهِ الصَّنْعَةِ، وَ بِالنَّسَبَةِ إِلَى تَغْلِبِ.
عَمَّارُ بْنُ حَيَّانِ الصَّيْرَفِيُّ التَّغْلِبِيُّ



وَأَبُوهُمْ عَمَّارُ بْنُ حَيَّانَ مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ رَوَى عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ هُوَ غَيْرُ
عَمَّارِ السَّاباطِيِّ. ذَكَرَهُمُ الشَّيْخُ وَ النُّجَاشِيُّ.

أقول: هذا آخِرُ مَا لَخَّصْنَاهُ مِنْ كِتَابِ مِقْيَاسِ الْهُدَايَةِ فِي عِلْمِ الدَّرَايَةِ، فَلِلَّهِ الْحَمْدُ عَلَى
مَا هَدَانَا وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَوْلَانَا.

نگاهی به خاندان اعین در «رساله ابو غالب زراری»:

تاکنون در مورد زراره و برادران او و نقشی که در مسیر حدیث داشته‌اند مطالب مختلفی بیان کرده‌ایم، اما علاوه بر آن مطالب، آنچه در مورد این خاندان اهمیت دارد، توجه به نقشی است که این خاندان به مدت دو قرن در عرصه حدیث شیعه داشته و نسلی پس از نسل دیگر عهده‌دار آموزش و ترویج حدیث بوده‌اند. این نقش به شکل مطلوبی در رساله ابو غالب زراری بیان و تشریح شده است و این رساله که از اسناد معتبر در تاریخ حدیث شیعه می‌باشد، به روایت از رجالی بزرگ ابو عبدالله حسین بن عبیدالله غضائری برای ما باقی مانده و اخیراً به زیور طبع آراسته شده است.

مقدمتاً باید گفت احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن اعین شیبانی، از نوادگان بکیر بن اعین، برادر زراره می‌باشد. او در سال ۲۸۵ هجری به دنیا آمد و در سال ۳۶۸ پس از هشتاد و سه سال زندگانی درگذشت. او در طول حیات خود، بیش از بیست تن از مشایخ حدیثی شیعه را درک نمود و به اخذ روایت و اجازه حدیثی از آنان نائل گشت که از جمله آن‌ها عبارتند از: احمد بن محمد بن سعید ابوالعباس معروف به ابن عقده حافظ، عبدالله بن جعفر حمیری، محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی، محمد بن یعقوب کلینی و جد خودش محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم. همچنین بسیاری از بزرگان شیعه از شاگردان و راویان آثار او بوده‌اند که مهم‌ترین آنان به قرار زیر می‌باشند: محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، حسین بن عبیدالله ابو عبدالله غضائری، احمد بن علی بن نوح، ابوالعباس سیرافی، ابو عبدالله احمد بن عبدالواحد بن احمد بزاز معروف به ابن عبدون یا ابن حاشر و معمولاً نجاشی و شیخ طوسی از طریق این بزرگان کتب و روایات خود را از ابو غالب نقل کرده‌اند. نجاشی در مورد او می‌گوید: "او بزرگ و رئیس شیعه در زمان خود بود"^۱

چنانکه در صفحات قبل گذشت، ابو غالب این رساله را خطاب به نوه‌اش محمد بن عبیدالله نوشته و هدف وی معرفی آل اعین از آغاز تا زمان خویش بوده است. او در شرایطی به نگارش رساله خود اقدام نمود که از اینکه فرزندش بتواند طریق علمی او و

پدرانش را ادامه دهد. مایوس گردید. به همین جهت با نوشتن این رساله به نوه خود به معرفی آل اعیان و مشایخ و طرق حدیثی خود اقدام نمود. او وصیت کرد که کتب و مواریث علمی او در اختیار نوه اش قرار گیرد تا مبادا چراغ علم و معرفت در خاندان اعیان خاموش گردد.

بنابر آنچه ابو غالب در این رساله آورده است خاندان اعیان از زمان امام چهارم تا زمان امام دوازدهم به طور متصل با امامان شیعه در تماس و ارتباط بوده اند به این ترتیب که: نخستین بار حرمان بن اعیان به حضور امام چهارم رسید. زراره و تنی چند از برادرانش از جمله حرمان، بکیر و عبدالملک موفق شدند صادقین (ع) را درک کنند و از یاران مخصوص آن دو بزرگوار گردند. عبید بن زراره پس از وفات امام صادق (ع) مأموریت یافت تا به عنوان نماینده مردم کوفه به مدینه آمده و امام بر حق را شناسایی کند. او به خوبی از عهده این مأموریت برآمد و ضمن شناختن موسی بن جعفر (ع) به عنوان هفتمین امام، خود از اصحاب و راویان آن بزرگوار گردید. از همین خاندان حسن بن جهم فرزند بکیر بن اعیان از خواص امام رضا (ع) بوده و از مؤلفین شیعه به شمار می رود. و پس از وفات وی پسرش سلیمان بن حسن با امام دهم مرتبط شد و از ناحیه آن بزرگوار توقیعات زیادی در مورد حل و فصل امور کوفه و بغداد دریافت نمود و به طوری که ابو غالب شرح می دهد نخستین بار امام هادی در توقیعات خود از باب توریه و تقیه سلیمان را منسوب به زراره کرد و به لقب زراری ملقب فرمود. به هر حال پس از وفات سلیمان (در سال ۲۵۰ هـ ق) این گونه توقیعات از ناحیه امام یازدهم و امام دوازدهم خطاب به فرزند او - محمد بن سلیمان - صادر شده. او مجری اوامر آن دو بزرگوار گردید. ضمناً دایی پدر ابو غالب به نام محمد بن جعفر، پس از وفات امام حسن عسکری (ع) (در سال ۲۶۰) به عنوان معتمد شیعیان کوفه به مدینه آمد و پس از یک سال اقامت و تحقیق در این شهر و پی بردن به وجود صاحب الامر (ع) به کوفه بازگشت.^۱

اما در عرصه روایت و حدیث ابو غالب خود می نویسد: "کم تر شخصی از خاندان ما وجود دارد مگر آنکه راوی حدیث بوده است" سپس از قول ابو عبدالله حجاج - که

خود از محدثین بود - آورده است که او به احصای راویان آل اعین پرداخت و آنان بالغ بر شصت نفر شدند. ابو غالب متذکر می‌شود که خاندان اعین پرکارترین بیت شیعه در عرصه حدیث و فقه بوده است و این از بررسی کتب حدیثی و مطالعه سلسله روایات معلوم می‌گردد. همچنین از قول ابو جعفر احمد بن محمد بن لاجق شیبانی و او از مشایخ خود آورده است که: "بنی اعین به مدت چهل سال، چهل نفر باقی ماندند. از آنان شخصی از دنیا نمی‌رفت مگر آنکه در آن خانواده پسری به دنیا می‌آمد و آنان به همین ترتیب محله بنی شیبان را در ناحیه بنی اسعد بن همام در تملک دارند، و مسجد محل متعلق به آنان است که در آن نماز می‌گذارند و در این مسجد ابو عبدالله صادق (ع) وارد شد و نماز گزارد. در این محله خانه‌های آل اعین نزدیک به هم قرار دارد و از آن جمله تا به امروز سربایی باقی مانده است که محمد بن عبدالرحمن بن حمران آن را وقف بر فرزندان و خویشان خود نمود.

اما مهم‌ترین قسمت رساله ابو غالب، بخش مربوط به معرفی اساتید وی و بیان طرق روایی کتب و روایاتی است که او به طریقه‌های سماع و قرائت یا اجازه و مناو له، دریافت داشته است. او در این قسمت پس از آنکه اظهار تأسف می‌کند که بسیاری از کتب و سرمایه‌های علمی وی در حمله بادیه‌نشینان و قرامطه از بین رفته است، به معرفی آثار موجود در نزد خود می‌پردازد. او در حدود یکصد و بیست و دو عنوان از این کتاب‌ها را نام می‌برد که بسیاری از آنها از کتب دست اول و تألیفات یاران ائمه (ع) بوده است. آنچه در این معرفی قابل توجه است، بیان اطلاعات دقیق در مورد زمان تألیف، نحوه تحمل و دریافت کتب، کیفیت خط و استنساخ و بالاخره بیان اسناد کتب می‌باشد و ابو غالب روشن می‌سازد که بسیاری از این کتب حاصل سماع و قرائت جد او محمد بن سلیمان، و اساساً به خط وی بوده است و حتی سال اخذ، سماع و قرائت او را هم روشن می‌کند. گوشه‌ای از متن این رساله که حاوی سیره فنی ابو غالب در معرفی کتب و مشایخ حدیثی است در کتاب «معرفة الحدیث» ص ۲۹ الی ۳۳ آورده شده است و ما به یاری خداوند در بحثی که قریباً با عنوان: "دقت علمای شیعه در نحوه تحمل حدیث" خواهیم داشت به بیان گوشه‌هایی از این قسمت رساله اقدام می‌کنیم. ابو غالب قبل از معرفی کتب، نوه خود را به مراقبت دقیق از این کتب و سلوک در طریق فقها و محدثین خصوصاً

اجداد دانشمند خود توصیه می‌نماید.^۱

حوزه درسی بغداد:

یکی از مراکز شیعیان در آموزش فقه و حدیث - در قرون دوم تا پنجم هجری - عبارت از بغداد می‌باشد و این مطلب از آن جا روشن می‌گردد که در نظر گیریم نجاشی و شیخ طوسی در ترجمه بسیاری از راویان او را با عنوان «بغدادی» توصیف می‌کنند. علاوه بر بغدادی الاصل بودن بسیاری از محدثان شیعه، در ترجمه بسیاری نیز آمده است که آنان وارد بغداد شدند و پس از پرورش و نشو و نما علمی، در آن دیار ساکن شدند تا اینکه از جهان رخت بر بستند و با توجه به اینکه عده‌ای از این محدثان از اهل کوفه می‌باشند - و کوفه خود از مراکز حدیث بوده است - سؤالی که مطرح می‌گردد این است که چرا این عده از کوفه به بغداد رفته و در آن جا اقامت نمودند.

در پاسخ باید گفت: شهر بغداد مرکز خلافت بنی عباس بود. این شهر از زمان منصور عباسی که دومین خلیفه عباسیان بود، رو به توسعه و آبادی نهاد و آن طور که در سیره منصور آمده است او شخصاً به علم و دانش علاقه مند بود و راویان و محدثان را ارج می‌نهاد^۲ و پس از درگذشت وی جانشینان او، از جمله هارون و مأمون سیره او را دنبال نمودند و در این شهر ضمن حمایت از دانشمندان به تأسیس مراکز علمی از جمله دارالحکمه اقدام کردند^۳ و از این زمان توجه علمای اسلامی به این شهر معطوف گردید. علاوه بر آن با انتقال مرکز خلافت عباسیان از کوفه به بغداد بعضی از شیعیان نیز به سمت‌هایی از جمله وزارت و دبیری منصوب گردیدند که این خود در حمایت سیاسی از شیعیان بدون تأثیر نبود^۴ چنانکه نجاشی در ترجمه فضل بن سلیمان معروف به کاتب

۱. این گفتار با استفاده از متن رساله ابو غالب نگارش یافت.

۲. اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه ج ۲ ص ۲۴۴ تحت عنوان: «نشاط العلماء و تأیید الدولة العباسی»

۳. همان مأخذ و همان صفحه

۴. بنگرید به تاریخ شیعه ص ۱۴۴ آن جا که می‌نویسد: یکی از عواملی که به نشر مذهب تشیع در عراق مدد رساند منصوب شدن شماری از رجال شیعه به وزارت بوده است از جمله: ... در این قسمت نویسنده کتاب به معرفی ۱۵ تن از بزرگان شیعه در مقام وزیر، فرماندهی، متشیگری و خزانه‌داری خلفای عباسی اقدام کرده است.

بغدادی نوشته است که: "او در زمان منصور و مهدی عباسی حساب خراج و مالیات‌ها را می‌نوشت و از راویان امام ششم و هفتم (ع) بود".^۱ و در مورد علی بن یقطین نیز آن‌طور که می‌دانیم او از خاصان امام هفتم بود که از آن حضرت روایات بسیاری نقل کرده است وی در عین حال در دستگاه هارون به مقام وزارت نائل آمد و توانست با حفظ تقیه جز در چهار سال آخر عمر خود، این مقام را برای خود حفظ نماید و در آن سال بود که بر اثر سعایت بدخواهان، همچون مولای خود موسی بن جعفر به زندان افتاد.^۲

به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین دلایل جذب شیعیان به بغداد، جلب و احضار تنی چند از امامان شیعه به عراق و شهرهای آن از جمله بغداد و سامرا بوده است و این مسئله به اواخر قرن دوم و نیمه اول قرن سوم مربوط می‌گردد و با مهاجرت و اسکان عده‌ای از شیعیان به بغداد، برخی از محلات این شهر رنگ شیعی به خود گرفت که از جمله می‌توان به محله کرخ اشاره نمود و این نقطه بار انداز شهر بغداد و در خارج از این شهر واقع بوده است.^۳

چنانکه گفتیم در راویان امام ششم (ع) تعدادی بغدادی الاصل وجود دارد و با مهاجرت عده‌ای از راویان مناطق دیگر خصوصاً شهر کوفه، زمینه گسترش فقه، حدیث و کلام شیعی در بغداد مساعدگشت به طوری که از دوران امام هفتم به بعد، شهر بغداد فقها و محدثان نام‌آوری به خود دید و در طبقه یاران ائمه می‌توان از تعدادی چون سعید بن جناح، محمد بن ابی عمیر، سندی بن الربیع، عیسی بن السری، فضل بن یونس، قاسم بن عروه، یحیی بن حجاج کرخی، قاسم بن محمد بن جوهری، نصر بن سويد، یعقوب بن یزید، عبدالرحمن بن حجاج، یونس بن عبدالرحمن، هشام بن حکم یاد نمود.^۴ در بین این محدثین محمد بن ابی عمیر و یونس بن عبدالرحمن در شمار اصحاب اجماع بوده‌اند.^۵ ضمن آنکه این دو نفر، از راویان امام هفتم و هشتم بوده و از مفاخر بزرگ شیعه به شمار می‌روند. ابن ابی عمیر علاوه بر آنکه خود شخصی کثیر التالیف بود، نزدیک به صد اصل از اصول روایی شیعه را نیز روایت کرده است و نجاشی در

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۸۲۷. ۲. همان مأخذ، به رقم ۷۱۵.

۳. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد ج ۱ ص ۷۹، مظفر، تاریخ شیعه ص ۱۵۳.

۴. ترجمه این اشخاص را بنگرید در رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی.

۵. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۱۰۵۰.

مورد او می‌نویسد: "جلیل‌القدر عظیم‌المنزله فینا و عندالمخالفین^۱ و کشی از قول استاد خود عیاشی می‌نویسد: من از علی بن حسن بن فضال شنیدم که او می‌گفت: محمد بن ابی عمیر افقه از یونس بن عبدالرحمن و نسبت به او برتر و شایسته‌تر می‌باشد^۲ و در مورد یونس بن عبدالرحمن اجمالاً^۳ باید گفت: او نیز یکی از ارکان مذهب شیعه در عصر خود به شمار می‌رود و در فضل و کمال او همین بس که امام حسن عسکری (ع) او را تصدیق نمود و به کتاب «یوم ولیله» او صحه گذاشت و او را در ازای تألیف آن دعا فرمود و بنا به نقل فضل بن شاذان، چون عبدالعزیز بن مهتدی که خود از وکلای امام رضا(ع) بود به آن حضرت عرضه داشت: برای من ملاقات با شما در هر زمان امکان ندارد، پس از چه کسی معالم دینی خود را فراگیرم. حضرت فرمود: از یونس بن عبدالرحمن^۴ و این خود قرینه‌ای است که نشان می‌دهد یونس محل رجوع دیگران و شیخ حدیث و فتوی بوده است.

شواهد دیگری نیز وجود دارد که از حضور فتنهای شیعه در بغداد آن هم قبل از قرن سوم هجری حکایت می‌کند به عنوان مثال مجلسی به نقل از کتاب عیون المعجزات می‌نویسد: "موقعی که ابوالحسن رضا(ع) شهید شد ابو جعفر جواد فقط هفت ساله بود از این رو در بغداد و سایر بلاد شیعه اختلاف سخن پدید آمد و بعد از مدتی ریان بن صلت قمی و صفوان بن یحیی کوفی و محمد بن حکیم خثعمی و عبدالرحمن بن حجاج بغدادی با جماعت دیگری از فقها و محدثان به در خانه عبدالرحمن بن حجاج که در برکه زلول واقع گردیده بود گرد آمدند و از این مصیبت گریان بودند و در این میان یونس بن عبدالرحمن به آنان گفت: گریه را وانهدید و بگویند تا چه کسی را به کفالت امامت برگزینیم^۵ و و این مطلب نشان می‌دهد که صفوان بن یحیی که خود از استوانه‌های تشیع است پس از وفات ابوالحسن رضا(ع) برای چاره‌جویی و تحقیق اجتماعی به بغداد رفته است.

اما در قرون سوم و چهارم هجری، شهر بغداد شاهد حضور گسترده‌تر شیعیان گردید و فقها و محدثان شیعه موفق شدند علی‌رغم حاکمیت سیاسی و اجتماعی اهل سنت در

۲. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۱۱۰۶.

۴. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۰ ص ۹۹.

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۸۸۷.

۳. نجاشی، رجال، به رقم ۱۲۰۸.

این خطه به نشر و ترویج فقه و حدیث مبادرت ورزند. محله کرخ مهم ترین مرکز سکونت شیعیان و از مراکز اصلی فرهنگ تشیع به حساب می آمد و بزرگان شیعه ریاست حوزه را در آن جا به عهده داشتند. چنانکه نجاشی در ترجمه محمد بن احمد بن اسحاق بن رباط کوفی می نویسد: "او در بغداد ساکن شد و منزلت او در آن جا بالا گرفت شخصی موثق و فقیه بود. عقیده ای سالم داشت ... ریاست کرخ و پیشوایی شیعیان به او رسید"^۱

نکته دیگر آنکه، پیروزی سلسله آل بویه در تقویت حوزه های شیعه در ایران و بغداد بسیار موثر بوده است در این باره در کتاب تاریخ شیعه چنین آمده است: "وقتی که آل بویه در ایران به حکومت رسیدند و قبضه اقتدار و فرمانروایی بر بغداد رابه دست گرفتند دانش و حکومت دست به دست هم داده و در خدمت به مذهب اهل بیت، (علیهم السلام) شمشیر و قلم به همیاری یکدیگر درآوردند، و دانشمندان برجسته در معیت سلاطین آل بویه به رواج و تقویت تشیع روی آوردند و در این زمان تدریس فقه جعفری و علم کلام و علوم ویژه آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و علوم همه اهل اسلام در بغداد تمرکز یافت و رجالی انگشت نما از علمای شیعه در این نقطه ظهور کردند امثال ابن قولویه، و شیخ مفید و شریف رضی، و شریف مرتضی و شیخ طوسی - اینان به جز کسانی هستند که در اواخر عصر ائمه (علیهم السلام) و نواب اربعه می زیستند - و نیز مانند کلینی و امثال او (رضوان الله علیهم جمیعاً) و در این مدت ریاست تدریس از هر یک از این دانشمندان برجسته به دیگری منتقل می شد"^۲.

مطلب فوق، تصویر صحیحی از حوزه بغداد را در اختیار ما قرار می دهد و شواهد فراوانی در تأیید آن وجود دارد و چنانکه می دانیم صاحبان کتب اربعه هر یک به نحوی با حوزه بغداد در ارتباط بوده اند به این صورت که کلینی در این شهر موفق شد کتاب خود را به شاگردان خویش از جمله ابو غالب زراری عرضه نماید^۳. شیخ صدوق در سال ۳۵۵ هجری به بغداد آمد و از مشایخ آن دیار اخذ حدیث نمود و مشایخ آن دیار نیز از او به کسب حدیث پرداختند^۴. شیخ طوسی نیز در سال ۴۰۸ به بغداد پا گذاشت و تا

۲. مظفر، محمد حسین، تاریخ شیعه، ص ۱۵۴.

۴. نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۴۹.

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۵۱.

۳. زراری، ابو غالب، رساله ص ۱۷۷.

سال ۴۴۸ هجری که مجبور به مهاجرت به شهر نجف گردید در مقام شاگرد، شیخ حدیث و رئیس حوزه در آنجا به فعالیت مشغول گردید. البته طی این مدت بارها بین شیعیان بغداد و اهل سنت اختلاف و درگیری رخ داد و یکی از دلایل آن این بود که شیعیان در ایام سرور و عزاداری به طور علنی به برپایی جشن و سرور یا عزاداری مشغول می‌شدند و بزرگداشت این شعائر برای اهل سنت غیر قابل تحمل می‌نمود. از این رو چنانکه گفتیم شیعیان و محله کرخ چندین نوبت مورد حمله اهل سنت واقع شدند و در آخرین نوبت که در سال ۴۴۸ هجری اتفاق افتاد، کتابخانه و حوزه درسی شیخ طوسی مورد هجوم و آتش‌سوزی قرار گرفت^۱ و شیخ طوسی مجبور گردید از بغداد به نجف مهاجرت نموده و به تأسیس حوزه علمیه نجف روی آورد. ضمناً با رفتن شیخ طوسی، به نجف گرچه بغداد از وجود شیعه و محدثان دیگر خالی نماند اما طبیعی است که هرگز آن مرکزیت علمی اعاده نگشت.

حوزه درسی قم:

یکی از حوزه‌های مهم شیعه در تدریس فقه و حدیث، عبارت از حوزه درسی قم می‌باشد و این حوزه بر طبق برخی از قرائن در قرن‌های سوم و چهارم هجری از اعتبار و عظمت خاصی برخوردار بوده است.

مقدمتاً باید گفت که بنا بر بعضی از تحقیقات شهر قم اولین مرکز تشیع در ایران است زیرا سابقه ورود تشکر شیعه به این نقطه به ربع آخر قرن اول هجری باز می‌گردد و در شرایطی که ایران هنوز گرفتار کشمکش در پذیرش اسلام و باقی ماندن بر دین آبا و اجدادی خود بود، منطقه قم مشی مذهبی خود را برگزید^۲.

حموی در معجم البلدان می‌نویسد: "اول کسی که از اعراب به این شهر آمد عبدالله بن سعد بود. او پسری داشت که در کوفه تربیت شده و از آنجا به قم منتقل گردید او بر مذهب «امامیه» و کسی بود که تشیع را بدان نقطه آورد به طوری که حتی یک سنی نیز در

۱. ابن الجوزی محمد بن علی، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، حیدرآباد هند، دائرة المعارف ج ۸ ص

۲. جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۱۷

۱۷۳ و ۱۷۹.

آن وجود نداشت.^۱ در عین حال نجاشی معتقد است نخستین کسی که از خاندان اشعری در قم سکنی نمود پدر این شخص یعنی سعد بن مالک بن الاحوص می باشد.^۲ لکن در یک نکته نمی توان تردید نمود و آن اینکه خاندان اشعری نخستین خاندانی بوده اند که تشیع را به طور علنی در قم اظهار کرده و در رشد و شکوفایی آن تلاش نموده اند. در این باره مؤلف تاریخ قم می نویسد: "این خاندان اولین کسانی بودند که تشیع را به صورت علنی اظهار کردند در صورتی که تا آن موقع در منطقه ای دیگر چنین اظهاری به طور علنی صورت نگرفته بود." و در جای دیگر می نویسد: "از مفاخر این خانواده موسی بن عبدالله سعد اشعری بود که در قم ابتدا کرد به اظهار مذهب شیعه تا دیگران از اهل قم بدو اقتدا کرده و اظهار مذهب شیعه کردند" و بعد از او تشیع در این خاندان به صورت یک اصل مسلم مطرح گردید. تا آن جا که بنا به گفته مامقانی: "منسوبین به عبدالله بسیار زیاد بوده و اکثر آن ها از صلحاء و مرتبط با ائمه (ع) بوده اند"^۳. به گفته مؤلف «تاریخ تشیع در ایران» روایات کثیری در فضیلت قم و اهالی آن در کتب حدیث ذکر شده است. این روایات به اندازه ای است که اگر بتوان تعدادی از آن ها را منکر شد، هرگز نمی توان همه آن ها را رد کرد. در روایتی از قول امام صادق (ع) از قم به عنوان ملجأ و پناهگاه شیعیان یاد شده است. این مطلب بسیار طبیعی به نظر می رسد زیرا با توجه به دوری قم از مرکز خلافت و نیز رواج تشیع در آن، این شهر به راحتی می توانست پناهگاهی برای یاران ائمه (ع) باشد. به عنوان مثال نجاشی در ترجمه خاندان برقی آورده است: "بعد از آنکه جد این خانواده یعنی محمد بن علی به دست والی عراق - به نام یوسف بن عمر - کشته شد فرزند او عبدالرحمن به اتفاق پسر خود خالد که طفلی بیش نبود به روستای برق رود در نزدیکی قم فرار نمود و از این زمان این خانواده منسوب به برقی شدند"^۴.

بنا به تاریخچه فوق با اینکه شهر قم از اواخر قرن اول هجری از پایگاه های شیعه به شمار می رفته است، لکن تا آن جا که به مسئله حدیث و محدثان مربوط می شود، سابقه

۱. جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۱۷

۲. نجاشی، رجال، ۱۹۸.

۳. جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران ص ۱۲۱.

۴. نجاشی، رجال، به رقم ۱۸۲، بحرالعلوم، رجال، ج ۱ ص ۳۳۳.

تاریخی این موضوع به نیمه دوم قرن دوم هجری بازمی‌گردد زیرا بنا به آنچه کشی در رجال خود آورده است نخستین بار عمران بن عبدالله قمی و برادر او عیسی بن عبدالله به خدمت امام صادق (ع) رسیدند. مطابق روایات این دانشمند، این دو برادر در نوبت‌های متعدد موفق شدند با آن حضرت دیدار کنند و در این دیدارها حضرت به تکریم و احترام آنان پرداخت و از آنان با عنوان اهل بیت خود یاد فرمود و خصوصاً در یکی از این ملاقات‌ها در باب نماز توصیه‌های مهمی به عیسی بن عبدالله نمود که راوی حدیث یونس بن یعقوب می‌گوید: "من بعد از آن هرگز این توصیه‌ها را فراموش نکردم".^۱ نجاشی نیز عیسی بن عبدالله را از راویان امام ششم و امام هفتم دانسته و کتابی به عنوان «مسائل ابولحسن الرضا» به او نسبت می‌دهد.^۲ اما در عین حال بنا به آنچه شیخ طوسی در رجال خود آورده است، مجموع روایات شیعه در اصحاب صادقین (ع) که با تعبیر «قمی» مشخص شده‌اند، از ده نفر تجاوز نمی‌کند.^۳ حال آنکه از دوران امام هشتم به بعد، شمار کثیری از راویان شیعه را اهالی قم تشکیل می‌دهند و با توجه به آنچه در کتاب «تاریخ شیعه» آمده است: "در ایام امامت حضرت هادی (ع) و فرزند او امام حسن عسکری (ع) شهر قم یکی از مراکز مهم علمی شیعه به شمار می‌رفت. در این شهر راویان این دو امام بی‌شمار بودند و تعداد فراوانی از مؤلفین حدیث و دیگر علوم اسلامی از آن برخاستند".^۴

اما در مورد ارتباط اهالی قم با امامان شیعه و خصوصاً محدثین آنان باید گفت: تعدادی از محدثان قم به عنوان صحابی ائمه در کتب رجال شیعه معرفی شده‌اند و این‌گونه راویان به صورت حضوری یا مکاتبه و توقیع از امامان شیعه (حضرت رضا به بعد) نقل روایت دارند و از بعضی از روایات برمی‌آید که بعضی از این راویان از خاصان ائمه به شمار رفته و از طرف آنان به عنوان «وکیل» یا «مرجع شیعیان» در حل مشکلات دینی معرفی شده‌اند چنانکه گذشت در بین راویان قم، خاندان اشعری از مقام و موقعیت ویژه‌ای برخوردار بود. نسب این خاندان به سعد بن مالک اشعری می‌رسد. اشعری‌ها از شیعیان مقیم کوفه بودند و به طوری که قرائن تاریخی نشان می‌دهد، آنان از روحیه ضد

۱. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۶۰۶ الی ۶۱۰.

۲. نجاشی، رجال، به رقم ۸۰۵.

۳. شیخ طوسی، رجال، ص ۱۰۲ الی ۳۴۲.

۴. مظفر، محمد حسین، تاریخ شیعه، ص ۱۳۲.

اموی شدیدی برخوردار بودند و بنا به آنچه کلبی آورده است: "سائب بن مالک از شیوخ شیعه در کوفه بود. او پس از خروج مختار - که به دفاع از خون حسین (ع) قیام کرده بود - به او می پیوندد و تا آخرین لحظات در کنار مختار باقی می ماند تا به شهادت می رسد. به همین ترتیب «احوص» پسر مالک بن سائب در ماجرای شورش «عبدالرحمن بن محمد بن اشعث» علیه حجاج، دستگیر شد لکن بعدها با وساطت برادرش عبدالله آزاد گردید. اما از آن جا که زمینه دستگیری مجدد آنان وجود داشت، این دو برادر به همراه دیگر اعضای خاندان خود تصمیم گرفتند تا خود را از عراق دور کنند و به نقطه دیگری که دور از دسترس «حجاج» باشد بروند و به این ترتیب آنان در مسیر حرکت خود در منطقه قم ساکن شدند و برای نخستین بار بذر تشیع را در این نقطه پاشیدند.^۱ این خاندان پس از نشو و نمای اولیه موفق شدند از طریق تماس با امامان شیعه نقش مهمی در گسترش فقه و حدیث اهل بیت (ع) به عهده گیرند و از شرح حال بزرگان این خاندان - که در کتب رجالی آمده است - روشن می شود که آنان موفق شدند در اواخر قرن دوم هجری حوزه درسی مستقلی تشکیل دهند. زیرا در ترجمه بسیاری از آنان آمده است که او در عصر خود شیخ حدیث و رئیس حوزه بوده است و اجمالاً از بزرگان این خاندان که از راویان امامان بوده اند می توان از: محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد اشعری، زکریا بن آدم بن عبدالله بن سعد اشعری، محمد بن سهل بن الیسع بن عبدالله بن سعد اشعری، مرزبان بن عمران بن عبدالله بن سعد اشعری، سهل بن الیسع بن عبدالله بن سعد اشعری، سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری، احمد بن محمد بن عبیدالله اشعری، احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله، احمد بن اسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالک اشعری، ادريس بن عبدالله بن سعد بن اشعری و فرزند او زکریا بن ادريس مکنی به ابو جریر قمی، حمزة بن یعلی الاشعری، ابو یعلی القمی و عده دیگری یاد کرد و چنانکه گذشت این عده به طور حضوری یا توسط نامه با امامان شیعه در ارتباط بوده اند. مثلاً نجاشی در مورد محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد بن مالک اشعری می نویسد: "شیخ القمیین و وجه الاشاعره، متقدم عند السلطان و دخل علی الرضا علیه السلام و سمع منه و روی عن ابی

۱. جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۱۸ و ۱۱۹، خرمشاهی دایرة المعارف تشیع، ج ۲ ص ۱۹۸.

جعفر الثانی علیه السلام، له کتاب الخطب ...^۱ یا در مورد زکریا بن آدم متذکر می شود: زکریا بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی ثقه، جلیل، عظیم القدر و کان له وجه عند الرضا علیه السلام له کتاب اخبرنی غیر واحد ... و کتاب مسائله للرضا علیه السلام اخبرنا علی بن احمد بن ابی حمید قال: ...^۲.

بنا به روایاتی که کشی در رجال خود آورده است «زکریا بن آدم» از طرف امام رضا(ع) به عنوان مرجع شیعیان و امین آن حضرت در شئون دینی و دنیوی معرفی گردید.^۳ کشی در روایتی دیگر از قول همین شخص آورده است که: «من در واقعه مرگ ابو جریر قمی (زکریا بن ادریس بن عبدالله بن سعد اشعری) بر حضرت رضا وارد شدم. حضرت از حال وی پرسش نمود و پس از اطلاع از وفات او، از خداوند برایش رحمت طلبید. آن گاه با هم به صحبت پرداختیم و پیوسته گفتگو را ادامه دادیم تا سپیده صبح سرزد. آن گاه امام برخاست و نماز صبح را به جای آورد.^۴

همچنین نجاشی در شرح حال احمد بن اسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالک اشعری مکنی به ابوعلی می نویسد: «او نماینده اهالی قم به شمار می رفت، از امام نهم و امام دهم نقل روایت دارد و از خاصان ابو محمد حسن عسکری بود.^۵»

از آنچه در مورد خاندان اشعری بیان کردیم نباید تصور شود روایان ائمه در قم محدود به این جماعت بوده اند، بلکه باید گفت شهر قم در این دوران و دوران بعد بزرگان دیگری را نیز در خود پروراند است که هر کدام از مفاخر شیعه در عرصه حدیث بوده اند و در ترجمه اکثر آن ها آمده است که یا از روایان امامان بوده و یا توقیعات ائمه در مورد آن ها صادر گشته است که این خود معرف ارتباط نیرومند حوزه درسی قم با پیشوایان شیعه می باشد. مهم ترین این مشایخ عبارتند از: عبدالعزیز بن مهتدی قمی، عبدالله بن جعفر حمیری و فرزند او محمد بن عبدالله بن جعفر، علی بن حسین بن بابویه قمی و فرزند او شیخ صدوق، محمد بن احمد بن داود، محمد بن حسن بن احمد بن الولید، محمد بن حسن بن فروخ الصفار، محمد بن یحیی العطار و فرزند او احمد بن

۲. همان مأخذ، به رقم ۴۵۸.

۴. همان مأخذ، به رقم ۱۱۵۰.

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۹۰۵.

۳. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۱۱۱۲.

۵. نجاشی، رجال، به رقم ۲۲۵.

محمد و علی بن عبدالله ابوالحسن العطار و چنانکه در مباحث بعد خواهد آمد، بسیاری از این بزرگان خدمات بی‌مانندی در پاسداری از حدیث اهل بیت (ع) انجام داده و آثار گران قدری از خود به یادگار گذاشتند.

آنچه گذشت بیانی در معرفی مهم‌ترین مراکز حدیث شیعه در قرن‌های دوم تا چهارم هجری بود اما گفتنی است که در این دوره شیعیان مراکز و حوزه‌های دیگری نیز در اختیار داشتند که مهم‌ترین آن در شهرهای بصره، شام، مدینه، مصر، نیشابور، سمرقند، گرگان، ری، خراسان، اهواز، همدان، و کاشان بوده است. لکن به‌طور قطع هیچ کدام از مراکز فوق از نظر اهمیت در ردیف مراکز کوفه، قم و بغداد نبوده است.

روابط حوزه‌ها با یکدیگر، اخذ و مبادله حدیث:

اخذ و مبادله حدیث به عنوان یک سیره علمی در بین مشایخ حدیث و مراکز علمی متداول بوده است و شواهد زیادی این مطلب را اثبات می‌کند. احتمالاً یکی از دلایل این مطلب تلاش محدثان در کم کردن واسطه‌های سند روایت بوده است. زیرا این موضوع در شیعه و سنی به عنوان یک اصل علمی پذیرفته شده است که هر چه وسائط یک حدیث کم‌تر باشد، آن حدیث به صحت و سلامت نزدیک‌تر است. از این رو تلاش دانشمندان آن بود تا با بستن بار سفر، خود را به پایگاه‌های اصلی حدیث رسانده و از صحت اندوخته‌های خویش مطمئن شوند و یا در تکمیل آن کوشش نمایند. چنانکه خطیب بغدادی در کتاب «الرحلة فی طلب الحدیث» ضمن بحث از فواید این‌گونه مسافرت‌ها گوشه‌هایی از تلاش محدثان را در این زمینه نشان می‌دهد.^۱

اما نسبت به حدیث شیعه باید گفت: طبق بحث‌های گذشته، حوزه کوفه نسبت به سایر حوزه‌ها از اقدمیت خاصی برخوردار بود و حدیث آن به شاگردان صادقین (ع) منتهی می‌گشت و از نظر تعداد روایت و کثرت راویان هیچ حوزه‌ای با آن قابل مقایسه نبود. چنانکه گفتیم در این شهر بیوتات مختلفی در کار نشر و آموزش حدیث شرکت داشتند که از همه آن‌ها مهم‌تر خاندان اعین بود. این خانواده و راویان دیگر موارث فقهی و

۱. خطیب بغدادی، الرحلة فی طلب الحدیث، بیروت، دارالکتب العلمیه، قسمت مقدمه به قلم نورالدین عتر.

حدیثی صادقین را در اختیار داشتند، در صورتی که در حوزه‌های بغداد و قم، راویان امام هشتم تا امام یازدهم بیش‌تر حضور داشتند. با توجه به این موضوع حوزه‌های عملی و محدثان بنام در تکمیل علوم و اطلاعات خود، بی‌نیاز از یکدیگر نبودند و به این ترتیب رفت و آمد بین حوزه‌ها و ارتباط محدثان با یکدیگر به عنوان یک سیره علمی متداول بود. علمای رجال در شرح حال راویان معمولاً به سفرهای آنان اشاره کرده‌اند، علاوه بر آن یکی از طرق پی بردن به ارتباط روات با یکدیگر، توجه دقیق به موطن هر یک از آنان می‌باشد زیرا این مطلب نشان می‌دهد که چه‌گونه واسطه‌های یک روایت - گرچه از شهرهای مختلف - به‌طور حضوری یا از طریق مکاتبه و اجازه، به یکدیگر مرتبط بوده‌اند به عنوان مثال وقتی سلسله سندی، به صورت زیر در کتب حدیث مشاهده می‌کنیم: "سعد بن عبدالله عن موسی بن الحسن عن احمد بن هلال عن محمد بن ابی عمیر عن عبدالله بن مغیره"^۱. مراجعه به مصادر رجالی نشان می‌دهد که سعد بن عبدالله و موسی بن الحسن از اهالی قم، احمد بن هلال و محمد بن ابی عمیر از راویان بغداد و عبدالله بن مغیره از محدثان کوفه می‌باشد و مطمئناً این عده در تحصیل حدیث به گونه‌ای با یکدیگر در ارتباط بوده‌اند حتی اگر این طریق عبارت از دست‌یابی به کتب حدیثی یکدیگر باشد.

نجاشی در شرح حال عبدالله بن جعفر حمیری می‌نویسد: "او در سال ۲۹۰ و اندی به کوفه رفت و از مشایخ آن دیار اخذ حدیث نمود و اهالی کوفه نیز از او اخذ حدیث کردند"^۲. ابوغالب زراری نیز در رساله خود تذکر می‌دهد که او در سال ۲۹۷ هجری بسیاری از کتب اصحاب حدیث را در محضر حمیری سماع کرده است^۳. حمیری از بزرگان قم می‌باشد که خود با مشایخ کوفه در ارتباط بود اما فرزندش محمد بن عبدالله بن جعفر بیش‌تر با مشایخ بغداد مرتبط بوده است^۴. همچنین نجاشی در مورد علی بن حسین بن بابویه قمی متذکر می‌شود: "او استاد محدثان قم در عصر خود بود و مورد وثوق آنان به شمار می‌رفت وی به عراق مسافرت نمود با ابوالقاسم حسین بن روح

۱. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱ ص ۴۵۰.

۲. نجاشی، رجال، به رقم ۵۷۳.

۳. ابوغالب زراری، رساله، ۱۴۹.

۴. نجاشی، رجال، به رقم ۹۴۹.

تماس گرفت و از او مسائلی پرسش نمود بعد از آن از طریق علی بن جعفر با او به مکاتبه پرداخت^۱. ضمناً فرزند همین شخص، محدث بزرگ شیعه یعنی شیخ صدوق است که از نظر رحلات علمی و افاده و استفاده حدیث در حوزه‌های مختلف تقریباً در بین محدثان شیعه بی نظیر است و چنانکه از زندگانی او برمی آید وی در مقام تکمیل معلومات خود تمام حوزه‌های شیعه را پشت سر گذاشت و در هر جا با مشایخ عمده ملاقات نمود که از آن جمله می‌توان از مراکز قم، نیشابور، سرورود، بغداد، کوفه، همدان، مشهد، بلخ، سمرقند و سرخس یاد نمود^۲.

نجاشی در مورد محدث و رجالی بزرگ شیعه عیاشی می‌نویسد: "او علاوه بر اخذ حدیث از اصحاب علی بن حسن بن فضال و عبدالله بن محمد بن خالد طرابلسی، موفق شد بسیاری از مشایخ قم، بغداد و کوفه را درک کند"^۳. عیاشی خود شرح بعضی از ملاقات‌های خویش را - با مشایخ حدیث و رجال - گزارش کرده است که در رجال کشی با رقم ۱۰۱۴ ضبط شده است. علاوه بر آن بنا به آنچه نجاشی آورده است، او به نوبه خود خانه خود را در سمرقند بر روی طالبان حدیث و مشتاقان علوم دینی باز نمود. او اموال زیادی در این راه صرف کرد به طوری که منزل او همانند مسجد و حوزه‌ای مالا مال از جویندگان فقه و حدیث گشت و آنان به سماع و قرائت و کتابت و نسخه برداری، مشغول بودند^۴.

احمد بن محمد بن عیسی - که خود رئیس حوزه قم بوده است - گوید: در طلب حدیث از قم به قصد کوفه خارج شدم و در آن شهر حسن بن علی و شاء را ملاقات کرده و از او درخواست نمودم تا کتب علاء بن رزین قلاء و ابان بن عثمان احمر را در اختیار من قرار دهد پس او این دو کتاب را در اختیار من قرار داد و ...^۵.

بزرگان شیعه در طلب حدیث، محضر دانشمندان اهل سنت نیز مقتنم شمرده و از آنان استفاده می‌کرده‌اند، چنانکه در شرح حال سعد بن عبدالله اشعری آمده است که او در طلب حدیث به سفر پرداخت و علاوه بر محدثان شیعه مشایخ اهل سنت را نیز

۱. همان مأخذ، به رقم ۶۴۸.

۲. شیخ صدوق، معانی الاخبار، مقدمه، ص ۱۷: رحلات علمی صدوق.

۳. نجاشی، رجال، به رقم ۹۴۴.

۴. نجاشی، رجال، به رقم ۹۴۴.

۵. نجاشی، رجال، به رقم ۸۰.

ملاقات نمود و از آنان به اخذ حدیث پرداخت که از جمله آن مشایخ: حسن بن عرفه، محمد بن عبدالمکک دیقی، ابو حاتم رازی و عباس ترقفی بودند.^۱

به همین ترتیب نجاشی در ترجمه حبیش بن مبشر مکنی به ابو عبدالله می نویسد: "وی از مشایخ بزرگ شیعه بود که از اهل سنت احادیث فراوانی را نقل و روایت کرده است"^۲. منتهی چنانکه خواهیم دید، بسیاری از بزرگان شیعه به دلیل ترس از اختلاط حدیث شیعه با حدیث اهل سنت شنیده‌های خود را از اهل سنت روایت نمی‌کردند^۳ و این خود یکی از عوامل هماهنگی روایات شیعه می‌باشد.

دیگر از اشخاصی که به کثرت استاد و مسافرت شهرت دارد ابراهیم بن هاشم قمی است او در اصل از راویان کوفی است که به دلیل سکونت در قم به قمی مشهور گردید. شیخ طوسی و نجاشی هر دو در ترجمه او نوشته‌اند: "او اولین استادی است که حدیث کوفیان را در قم منتشر نمود"^۴ اما در عین حال او احادیث دیگر حوزه‌ها را هم در اختیار خود داشته است. در این مورد آقای بهبودی می‌نویسد: "این که گفته‌اند و نوشته‌اند که "ابراهیم بن هاشم" اولین استادی است که حدیث کوفیان را در قم پخش و منتشر نمود به معنای آن نیست که تنها حدیث کوفیان را تحصیل کرد و به قم آمد بلکه باید گفت و نوشت که ابراهیم بن هاشم رشته‌های مختلف حدیث را از همه جا و این جا و آن جا تحصیل کرد و سپس به قم آمد تا عاصمه قم را از حدیث اهل بیت غنی سازد او بعد از تحصیل حدیث کوفیان امثال ابن محبوب به بغداد رفت و حدیث بغدادیان را از هر کسی که در آن جا صاحب کتاب و دانش بود، فراگرفت. بی آنکه فرقی میان ابراهیم بن اسحاق احمری یا ابن ابی عمیر از دی بگذارد. در سفر بصره محضر جماعتی را در رک کرد و از جمله در ملازمت حماد بن عیسی بالاترین دستاورد فقهی، در رشته نماز و زکات را بر مسموعات خود افزود و از مشایخ شام و عراق و کاشان و اصفهان و اهواز و ری و نیشابور و همدان و کرمان و ... هر جا و هر جا که بود بهره‌ها گرفت و هم اینک در حدود هفت هزار حدیث فقهی و کلامی و تاریخی او در کتاب‌های مذهبی موجود است

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۴۶۷. ۲. نجاشی، رجال، به رقم ۳۷۹.

۳. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۱۱۰۵

۴. نجاشی، رجال، به رقم ۱۸، شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۶.

و در کثرت استاد و کثرت روایات کسی به پای او نرسیده است.^۱

اختلاف و منازعات حوزه‌ها با یکدیگر:

اما در کنار همکاری مشایخ و مبادله علمی حوزه‌ها با یکدیگر، اختلافات و بعضاً منازعاتی نیز در بین محدثان موجود بوده است. لکن از آن‌جا که این‌گونه اختلافات و منازعات ریشه‌ای واقعی نداشت، پس از مدتی با مساعی امامان شیعه و بعضی از بزرگان مذهب بر طرف می‌گردید. از این منازعات هنوز هم آثاری در کتب رجال، حدیثی و فقهی مشهود است، اما به هر جهت وحدت صفوف و تفکر شیعه محفوظ مانده و این می‌رساند که این‌گونه نزاع‌ها حقیقی نبوده است.

کشی در ترجمه زراره به نقل از یحیی بن محمد بن عیسی ابی حبيب آورده است که او گفت: از امام رضا(ع) از برترین چیزی از نماز که مایه تقرب بندگان الهی به خداوند می‌شود سؤال کردم حضرت فرمود: "چهل و شش رکعت نماز به عنوان مجموع رکعات نمازهای واجب و نافله در شبانه‌روز" گفتم این که همان عقیده و روایت زراره است. امام رضا(ع) فرمود: "آیا کسی را می‌شناسی که نزدیک‌تر از زراره به حق باشد؟"^۲

در مورد ابراهیم بن هاشم چنانکه دیدیم علمای رجال آورده‌اند که او اولین استادی است که حدیث کوفیان را در قم منتشر نمود و این مسئله خود نکته‌ای در بردارد و آن اینکه چرا با اینکه موارث علمی صادقین(ع) در کوفه بود، اهالی قم توجه کافی بدان مبذول نداشتند تا اینکه ابراهیم بن هاشم با احساس تعهد نسبت به نشر حدیث اهل بیت(ع) از کوفه بار سفر بسته و در قم سکنی و اقامت گزید. در بیان این نکته باید گفت، عوامل متعددی در تیرگی روابط بعضی از حوزه‌ها یا مشایخ حدیثی مؤثر بوده است که در مقام تحدید آن‌ها باید گفت از مسائل شخصی و اخلاقی و نیز پاره‌ای رقابت‌ها که بگذریم^۳، دو دلیل در پیدایش این‌گونه اختلافات نقش بیش‌تری داشته است که در

۱. بنگرید به مقاله علم رجال و مسئله توثیق، کیهان فرهنگی سال هشتم ص ۲۸.

۲. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۲۲۵

۳. به عنوان مثال در مورد برخی از حسادت‌ها نجاشی با رقم ۱۰۲۹ در مورد محمد بن علی شلمغانی مکنی به ابوجعفر آورده است: او از بزرگان اصحاب ما بود اما بر ابوالقاسم حسین بن روح حسد ورزید و همین موجب ترک مذهب و ارتداد وی گردید تا اینکه تویقعاتی در مذهب وی صادر شد. همچنین در مورد



این جا به قدر ضرورت اشاراتی به این دلایل می‌نماییم.

الف - اختلاف عقاید، تفاوت سبک و سیره:

یکی از علل منازعات، اختلاف دانشمندان شیعه با یکدیگر از حیث برداشت‌های فکری یا تفاوت در سبک و سیره فنی بوده است. این مطلب تا حدی طبیعی به نظر می‌رسد که بین علمای یک عصر از نظر کیفیت عقاید، چه گونگی استنباط و نیز شیوه تحقیق و پژوهش اختلاف نظر وجود داشته باشد و شواهد تاریخی نشان می‌دهد که این گونه اختلافات در بین سران حوزه‌های قم، کوفه و بغداد موجود بوده است. چنانکه اختلاف شیخ صدوق و شیخ مفید در زمینه عقاید کلامی موجب گردید تا با وجود رابطه استادی و شاگردی شیخ مفید با نوشتن شرح عقاید صدوق، در واقع رديه‌ای علیه معتقدات محدثان قم بنویسد.

اما از نظر سبک و شیوه فنی و به‌طور کلی معیارهای پذیرش روایات یا اصول جرح و تعدیل، حوزه قم سخت‌گیری و شدت بیشتری معمول می‌داشت^۱. در این زمینه نقادی محمد بن احمد بن حسن بن الولید استاد شیخ صدوق مطلبی مشهور است، چنانکه قرائن موجود در خلال آثار شیخ صدوق نیز به این مطلب گواهی می‌دهد^۲. اما از این استاد نقاد که بگذریم شخصیت دیگری که از این نظر بر وی مقدم بوده است، احمد بن محمد بن عیسی اشعری رئیس حوزه قم در عصر خویش می‌باشد. بنابر بعضی از شواهد این استاد نقل روایت از یونس بن عبدالرحمن و حسن بن محبوب را تحریم کرده بود. می‌دانیم که دو نفر اخیر از مشایخ بغداد و کوفه بوده‌اند، حال علت این تحریم چه بوده است؟ در توضیح باید گفت: در مورد یونس بن عبدالرحمن به غیر از اختلافات کلامی که بین حوزه‌های بغداد و قم برقرار بود، بنا به یک روایت تاریخی - رجالی، او در نقل حدیث سماع مستقیم را شرط نمی‌دانست بلکه خود به نقل روایاتی اقدام می‌نمود که شخصاً در

حفص بن بختری به رقم ۳۴۴ آورده است که بین او و آل اعین دشمنی و کدورتی پدید آمد پس از آن او را طعن به شطرنج بازی زدند.

۱ شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱ ص ۸۰، میرداماد، الرواشح السماویه، ص ۱۱۱ الی ۱۱۴.

۲ در این مورد در بحث‌های آینده قرائنی از نظر خواهد گذشت.

مورد آن‌ها سماع و قرائتی نداشت.^۱ در صورتی که ابوجعفر اشعری معتقد بود که حدیث باید سماعی باشد نه از روی اصل. کتاب یا نوشته دیگران - که به صورت مناووله دریافت شده باشد - از این رو اگر می‌شنید کسی حدیث را به صورت غیر سماع دریافت کرده است، روایت او را نمی‌پذیرفت. چنانکه در مورد ابن محبوب نیز دقیقاً همین مسئله اتفاق افتاد. زیرا وی بدون هیچ‌گونه واسطه به نقل از تفسیر قرآن و نوادر ابو حمزه ثمالی اقدام کرده است. در حالی که با توجه به وفات ابو حمزه در سال ۱۵۰ هـ و وفات ابن محبوب در سال ۲۲۴ ابن محبوب، ابو حمزه را درک نکرده است و چون بدون واسطه از او روایت کرده، این روایت ناچار به صورت و جاده‌ای بوده است. در این زمینه کشی از قول نصر بن صباح آورده است: "احمد بن محمد بن عیسی از ابن محبوب به نقل روایت نمی‌پرداخت و این به خاطر آن بود که اصحاب ما ابن محبوب را در نقل روایت از ابو حمزه ثمالی متهم می‌دانستند (که نمی‌تواند سماعی باشد). کشی سپس می‌افزاید: اما احمد بن محمد بن عیسی قبل از مرگ از این عقیده برگشت و از ابن محبوب و کوچک‌تر از ابن محبوب نیز به نقل روایت پرداخت، چنانکه از طریق محمد بن قاسم نوفلی حدیث رؤیا را از ابن محبوب روایت نمود.^۲

اما در زمینه تغییر روش ابوجعفر اشعری در پایان حیات باید گفت: این یقیناً به معنای عدول وی از معیارهای علمی نبود بلکه این به آن خاطر بود که وی اطمینان یافت که حسن بن محبوب نسخه کتاب‌های ابو حمزه را دیده و پس از اطمینان از صحت انتساب آن به ابو حمزه به نقل روایت از آن اقدام کرده است. چنانکه از همین ابوجعفر، تغییر موضعی نیز در مورد احمد بن محمد بن خالد برقی و یونس بن عبدالرحمن بغدادی گزارش شده است و بی‌شک این تغییر گرایش با تحقیقات وی یا مساعی بعضی از بزرگان مذهب بی‌ارتباط نبوده است.

علامه حلی از قول ابن الغضائری می‌نویسد: "مشایخ قم احمد بن محمد بن خالد برقی را مورد طعن قرار دادند، در صورتی که برقی مستحق طعن نبود بلکه طعن متوجه کسانی بود که برقی از آنان روایت می‌کرد و برقی نیز اهمیت نمی‌داد که از چه کسی نقل

۱. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۹۴۵ به نقل از یعقوب بن زید.

۲. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۹۰۹، نجاشی، رجال، به رقم ۱۹۸.

روایت دارد. از این رو احمد بن محمد بن عیسی وی را از قم اخراج نمود، سپس وی را به قم بازگرداند و از وی معذرت خواهی نمود.^۱

به همین ترتیب در مورد یونس بن عبدالرحمن می توان چنین اعتداری را در سیره قمتیان ملاحظه نمود و این بدون شک در اثر تلاش های ابراهیم بن هاشم قمی بوده است. جهت روشن تر شدن بحث یادآور می شویم که شیخ طوسی در مورد یونس بن عبدالرحمن می نویسد: "مشایخ قم یونس بن عبدالرحمن را تضعیف نمودند حال آنکه وی شخصی موثق بود"^۲. محدثان قم به همین ترتیب عده ای از راویان را با عنوان "یونسی" تضعیف نمودند با اینکه تحقیقاً این عده بدون واسطه از یونس بن عبدالرحمن روایتی نقل نکرده بودند.^۳ در این موارد اصطلاح یونسی "اصطلاحی رجالی نبود که دلالت بر رابطه استاد و شاگردی کند بلکه این اصطلاح، اصطلاحی کلامی بود که معرف پذیرش خط و مکتب فکری یونس بن عبدالرحمن بوده است. چنانکه در مورد علی بن ابراهیم قمی، محمد بن عیسی بن عبید یقطینی و محمد بن احمد بن مطهر اصطلاح "یونسی" به کار رفته است.^۴ با آن که این عده از راویان بدون واسطه یونس بن عبدالرحمن نبوده اند بلکه همه جا موضوع همان اختلافات حوزه های بغداد و قم می باشد و باید یادآور شد این اختلافات موجب شده بود تا بخشی از موارث شیعه که دست آورد شاگردان صادقین (ع) بود، در حوزه قم مهجور بماند. با چنین سابقه ای که قطعاً کار را برای ابراهیم بن هاشم دشوار می ساخت، او موفق گردید و ثاقت یونس بن عبدالرحمن را برای بزرگان قم به اثبات رسانده و آثار و روایات او را در آن خطه منتشر سازد. در این زمینه مقاله استاد محمد باقر بهبودی بسیاری از نکات را روشن می سازد از جمله در قسمتی از این مقاله آمده است: "به گفته شیخ طوسی کتاب های یونس را بزرگان قم مانند سعد بن عبدالله اشعری، عبدالله بن جعفر حمیری، ابوجعفر صفار قمی، علی بن

۱. علامه حلی، خلاصه الاقوال ص ۱۴. ۲. شیخ طوسی، رجال، ص ۳۶۴.

۳. به عنوان مثال نجاشی با رقم ۱۸ در مورد ابراهیم بن هاشم می نویسد: "ابوعمر و کنشی گفته است وی شاگرد یونس بن عبدالرحمن است اما در این عقیده جای تأمل وجود دارد".

۴. بنگرید به رجال شیخ ص ۴۳۵، ضمناً علامه تستری در مورد تعبیر "یونسی" می نویسد: "فالظاهر المراد به انه من اصحاب یونس فی ما نسب الیه من المقالات الفاسده". قاموس الرجال ج ۱ ص ۸۱، و نیز بنگرید به مقاله "علم رجال و مسئله توثیق" از استاد بهبودی.

ابراهیم قمی، همگان از طریق ابراهیم بن هاشم روایت کرده‌اند. در این طریق میان ابراهیم بن هاشم با یونس بن عبدالرحمن، بعضی از شاگردان یونس مانند اسماعیل بن مرار و صالح بن السنندی واسطه حدیث قرار گرفته‌اند. این سند می‌رساند که ابراهیم بن هاشم بعد از وفات یونس بن عبدالرحمن که پا به مرحله تحقیق و تشخیص نهاده، بعد از مطالعه جنگ و جدال سیاسی، مذهبی که میان حوزه بغداد از یک طرف و حوزه کوفه و قم از طرف دیگر دایر بوده، متوجه شده است که شخص یونس در این میانه بی‌گناه است و لذا در صدد برآمده که میراث او را هم بر مسموعات خود بیافزاید و به ناچار کتاب‌های او را از طریق شاگردانش سماع و روایت کرده و چون به قم وارد شده دانشمندان قم نیز به متابعت از ابراهیم بن هاشم، وثاقت یونس را پذیرا شده‌اند و احادیث او را منتشر کرده‌اند با اینکه در همان عصر و زمان ابوجعفر احمد بن محمد بن عیسی رئیس حوزه قم که ابتدا سرسخت‌ترین مخالف یونس به شمار می‌رفت هنوز در قید حیات و در مسند روایت برقرار بود. هم اکنون بیش از ۳۰۰ مورد حدیث فقهی داریم که در کتب اربعه از یونس روایت شده است.^۱

ب - اقدامات غلات و منحرفین مذهبی:

مطلب قابل توجه دیگر در پیدایش منازعات و اختلافات بین حوزه‌ها، عبارت از نقشی است که از ناحیه غلات و دیگر منحرفین مذهبی ایفا شده است. در این مورد باید گفت: با نظر به شرح حال عده‌ای از راویان امامان خصوصاً اصحاب خاص آن بزرگواران مانند زراره، محمد بن مسلم، ابوبصیر اسدی، برید بن معاویه، هشام بن حکم، صفوان بن یحیی، یونس بن عبدالرحمن و ... متوجه می‌شویم که ده‌ها روایت در طعن و مذمت این بزرگان وجود دارد. به موجب این روایات، بزرگان نامبرده مورد طعن و تکفیر امامان قرار گرفته و برخی به شدیدترین وجه تضعیف شده‌اند. به همین ترتیب روایات دیگری نیز وجود دارد که متضمن ستایش‌های مبالغه آمیز در مورد پاره‌ای از اصحاب ائمه خصوصاً چهره‌های ضعیف و بدنام است. از نظر محققان و کارشناسان حدیث، تردیدی در جعلی بودن این‌گونه روایات وجود ندارد و به عقیده آنان عامل

۱. بهبودی، محمد باقر، مقاله علم رجال و مسئله توثیق

جعل این روایات را بایستی غلات و دیگر منحرفین مذهبی دانست که به منظور فتنه‌انگیزی و ایجاد اختلاف به جعل این روایات مبادرت کرده‌اند. در مورد پاره‌ای از روایات طعن ادعا بر آن است که این روایات از باب تقیه و به منظور حفظ یاران ائمه، از ناحیه آن بزرگواران وارد شده است. چنانکه کشی با رقم ۲۲۱ از عبدالله بن زراره نقل می‌کند که امام صادق(ع) به او فرمود: "سلام مرا به پدرت برسان و به او بگو اینک من در مورد تو عیوبی عنوان نمودم، این به منظور حفظ تو و دفاع از تو می‌باشد. زیرا مردم خصوصاً دشمنان ما به هر کس که از نزدیکان ما باشد - و شخصیت او از ناحیه ما تمجید شده باشد - هجوم آورده و او را مورد آزار قرار می‌دهند و یا او را به دلیل محبت و قرابتی که به ما دارد، از خود طرد می‌نمایند".

بعضی از محققان در توجیه این‌گونه روایات، احتمال فوق را مورد تصدیق داده‌اند.^۱ اما در عین حال مطالعه اسناد این روایات نشان می‌دهد که اکثر آن‌ها توسط راویانی نقل شده است که در شمار غلات و ضعفا قرار دارند. ضمناً در سند تعدادی از این روایات نیز ارسال یا ستط وجود دارد. اما آنچه به بحث ما مربوط می‌گردد این مطلب است که این‌گونه روایات - گرچه با سند ضعیف روایت شده باشد - یکی از عوامل بدبین کردن بزرگان حدیث به یکدیگر و ایجاد اختلاف در حوزه‌های دینی بوده است.

جهت اطلاع بیش‌تر از وجود این روایات متذکر می‌شویم. در بین متقدمان کسی که بیش از دیگران به جمع و نقل این روایات اهتمام ورزیده است، ابو عمرو و محمد بن عمر بن عبدالعزیز معروف به کشی می‌باشد. سیره این دانشمند به این صورت است که آنچه را که از مدح یا ذم در ترجمه هر یک از یاران امامان وجود دارد همه را ذکر می‌کند آن هم بدون آنکه خود به نقد و بررسی پرداخته یا اظهار نظر نماید. این سیره در مورد زراره، محمد بن مسلم و ابوبصیر تقریباً رعایت شده است.^۲ اما در مورد یونس بن عبدالرحمن از آن‌جا که پاره‌ای از روایات ذامه متضمن رکاکت شدید و هتک حرمت نسبت به این

۱. خویی، ابوالقاسم، معجم الرجال، ج ۷ ص ۲۴۵.

۲. به استثنای حدیث شماره ۲۳۵ که پس از ذکر طعنی از زبان امام صادق(ع) نسبت به زراره و ابوبصیر مرادی می‌نویسد: "مؤلف کتاب یعنی ابو عمرو کشی معتقد است که در سند این روایت محمد بن بحر از جمله غلات است. فضائله از روایان یعقوب نیست ضمناً این روایت متضمن اضافاتی است که نسبت به اصل آن بسیار تغییر کرده است".

دانشمند است گویی که کشی صبر و قرار از کف داده می‌نویسد: "انسان باید با دقت به این روایات بنگرد و از اخباری که قمی‌ها در مورد یونس روایت کرده‌اند ابراز شگفتی کند و متذکر شود که این روایات نمی‌تواند عقلاً صحیح باشد" سپس در ادامه اضافه می‌کند: "بنا به گزارش فضل، احمد بن محمد بن عیسی و علی بن حدید از بدگویی نسبت به یونس دست کشیدند اما چه بسا این روایات قبل از انصراف احمد از بدگویی، توسط وی یا علی بن حدید - بر سبیل خوشایند شاگردانش - وضع شده باشد".^۱

از محققان معاصر کسی که بیش از دیگران به بررسی این روایات پرداخته است آیت‌الله خویی در کتاب «معجم الرجال» می‌باشد. سیره این استاد به این صورت است که در ترجمه هر یک از راویان، روایات مربوط به وی را ذکر کرده، سپس به تجزیه و تحلیل و نهایتاً اظهار نظر می‌پردازد. به عنوان مثال ایشان در شرح حال زراره بن اعین علاوه بر ذکر روایات ستایش آمیز، به درج ۲۳ روایت نکوهش آمیز پرداخته است. آیت‌الله خویی پس از دسته‌بندی و تجزیه و تحلیل این روایات به این صورت نتیجه‌گیری می‌کند که: "از پاره‌ای از این روایات نمی‌توان نکوهشی درباره‌ی زراره اثبات نمود و در مورد روایات دیگر نیز، با توجه به ضعف سندشان، صدور آن‌ها از ناحیه معصوم (ع) قابل اثبات نیست. اما در مورد روایات صحیح این مجموعه باید مطمئن بود که آن روایات بر حسب تقیه از معصوم (ع) صادر شده است".^۲ آیت‌الله خویی، همچنین نشان می‌دهد که در سند روایاتی که در مذمت زراره وارد شده است افرادی چون: محمد بن عثمان بن رشید، احمد بن علی بن یقظین، محمد بن عیسی بن عبید بقطینی، جبرئیل بن احمد فاریابی، ابراهیم مؤمن و محمد بن بحر کرمانی قرار گرفته‌اند. و این عده به توسط علمای رجال توثیق نشده‌اند. زیرا اسباب ضعفشان عبارت از غلو یا مجهول الحال بودن آنان می‌باشد.^۳

۱. کشی، اختیاز الرجال، به رقم ۹۵۴

۲. خویی، ابوالقاسم، معجم الرجال، ج ۷ ص ۲۴۵.

۳. بنگرید به همین کتاب ج ۷ ص ۲۳۰ الی ۲۴۶: روایات دامنه

بخش دوم

بررسی سبک و سیره فنی مشایخ حدیث در این دوره

اما مهم‌ترین مطلبی که باید به عنوان سیره علمی محدثان در این دوره متذکر شد، مسئله کیفیت اخذ و تلقی حدیث در حوزه‌های درسی می‌باشد. در این زمینه باید گفت: برطبق شواهد تاریخی راویان حدیث در این دوره با رعایت موازین علمی مواریث امامان را در حوزه‌ها به بحث و تدریس گذاشتند. علاوه بر آن، آنان از اصول اولیه، مجموعه‌ها بزرگ‌تری، فراهم کرده و به کار تبویب احادیث و تفکیک آن‌ها اقدام نمودند. آقای محمد باقر بهبودی در شرح سیره بزرگان حدیث در این دوران می‌نویسد: "در دوره دوم از نشر و تدوین حدیث عده‌ای از مشایخ حدیث در صحت حدیث قائل به این شرط گردیدند که حدیث باید با سماع و قرائت همراه باشد و این به تبعیت از همان سبک و سیره‌ای بود که میان اهل سنت متداول بود مبنای این سیره آن بود که پذیرش حدیث از باب ادای شهادت و شنیدن اعتراف است و همان‌طور که شهادت نمی‌تواند صحیح باشد مگر آنکه با درک و تعقل همراه باشد، در مورد حدیث نیز سماع و قرائت صحیح و کارساز نیست مگر آنکه راوی به کمال درک رسیده و واجد شناخت و معرفت باشد به‌طوری که معنی و مقصود حدیث را درک کند خصوصاً روایاتی که متعلق به مسائل پیچیده در ابواب فقهی و کلامی باشد. به همین خاطر در سیره این بزرگان مشاهده می‌کنیم که اگر حدیث در نزد آنان بر مبنای سماع باشد، در مقام نقل می‌گویند: «حدیثنا فلان» و اگر حدیث مبنای سماع و اجازه نداشته بلکه مبنای آن کتابت باشد، در مقام نقل اصطلاحاتی چون: «ذکر فلان» و «وجد نافی کتاب فلان» را بر زبان می‌آورند. اما زمانی که کیفیت تحمل روایت حدیث برای آنان مشخص نباشد، سند حدیث را به صورت معنعن یا «نقل فلان عن فلان» می‌آورند.

استاد بهبودی پس از ذکر این سیره معتقد است که مشایخ حدیث در بغداد و پاره‌ای از اساتید روایت در کوفه و قم ملزم به رعایت موازین فوق بوده‌اند. منتهی در بررسی اسناد روایات هر دو طائفه شیعه و سنی متوجه می‌شویم که راویان حدیث در یک یا دو طبقه کیفیت تحمل خود را مشخص کرده‌اند. اما وقتی سند حدیث تا دوره صحابه و تابعین بالا می‌رود آن وقت وضعیت تحمل نامشخص شده و لذا محدثان چاره‌ای ندارند

مگر آنکه با عبارت: «فلان عن فلان» وضعیت آن دوره را مشخص سازند^۱.
گفتار فوق تصویر روشنی از شیوه تدریس حدیث را در آن دوران به دست می‌دهد و در شرح آن باید گفت: گرچه سیره فوق نسبت به حدیث شیعه و حدیث اهل سنت کاملاً معقول و منطقی به نظر می‌رسد، اما نسبت به حدیث شیعه که محصول قرن دوم هجری است، اعمال ضوابط فنی بیش‌تر مورد تأکید بوده و شواهدی نیز در تأیید آن وجود دارد.

جهت روشن شدن مطلب متذکر می‌شویم که در عصر رسول خدا(ص) و صحابه او، مردم اقوال و سنن آن حضرت را برای یکدیگر بازگو می‌نمودند و مستعلمان نیز به نوبه خود - بدون آنکه مطلع از واسطه حدیث تا رسول خدا(ص) باشند - آن اقوال و سنن را برای دیگران بازگو می‌کردند و با توجه به مسئله اعتماد عمومی، کسی از دیگری در مورد سند، پرستی به عمل نمی‌آورد. در این مورد از براء بن عازب منقول است که: «این‌طور نیست که هر چه از رسول خدا(ص) نقل می‌کنیم همه را خود از آن حضرت شنیده‌ایم، بلکه پاره‌ای از منقولات را خود شنیده‌ایم و پاره‌ای دیگر را صحابه آن حضرت برای ما نقل کرده‌اند»^۲. به این ترتیب بسیاری از روایات صحابه، مسموعات آنان از رسول خدا(ص) نبود، بلکه آنان شنیده‌های خود را از رسول خدا(ص)، به عنوان «قال رسول الله» ذکر می‌کردند بدون آنکه در مقام نقل متعهد به ذکر واسطه باشند. اما زمانی که مسئله نقد یک روایت پیش می‌آمد، راوی اعتراف می‌نمود که آن روایت را خود نشنیده است. به عنوان مثال ابوهریره از رسول خدا روایت کرد که هر کس در ماه رمضان صبح کند در حالی که جنب باشد، روزه‌اش باطل است و وقتی صحابه دز این مورد به او اعتراض کردند او مجبور شد بگوید من خود این حدیث را از پیامبر نشنیده‌ام بلکه فضل بن عباس به نقل از رسول خدا چنین گفت^۳.

ضمناً باید توجه داشت: حدیثی که واسطه اخذ آن از معصوم(ع) مشخص نباشد در اصطلاح اهل فن مرسل نامیده می‌شود و ارسال در حدیث خود از اسباب ضعف حدیث

۱. معرفة الحدیث ص ۳۵. ۲. ابن حنبل، احمد، العلی ج ۱ ص ۴۰۸.

۳. محمد بن مسلم، صحیح ص ۷۸۰، بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح ج ۲ ص ۳۸۰ دینوری، ابن قتیبه، تأویل مختلف الحدیث ص ۱۹.

به شمار می‌رود و در مورد حدیث اهل سنت، روایات بسیاری از صحابه خردسال همچون، ابن عباس، ابوسعید خدری، عایشه و نیز کسانی که مدت کوتاهی محضر رسول خدا(ص) را درک نمودند همچون ابوهریره، خالی از عارضه ارسال نیست.

در دوره تابعین نیز سبک متداول در نقل حدیث، کم و بیش همانند دوره صحابه بوده و بزرگان این دوره با اعتماد به یکدیگر، در مقام ریشه‌یابی قول و سخن اساتید خود بر نمی‌آمدند و نیز التفات چندانی به طبقه حدیث معمول نبود. گاه اتفاق می‌افتاد که صحابه از تابعی نقل حدیث کند و تابعی از تابع تابعی چنانکه در روایات اهل سنت، ابن عباس، ابوهریره و عبدالله ثلثه^۱ از کعب الاحبار، به نقل روایت پرداخته‌اند و زهری و یحیی بن سعید انصاری از مالک بن انس، با اینکه مالک در طبقه تابع تابعین و شاگرد زهری و یحیی بن سعید بوده است^۲، اما از اواخر دوره تابعین به دلیل کثرت جعل و تحریف در امر حدیث، راویان به این نتیجه رسیدند که از مسئله سند روایت و طبقه حدیث بحث نموده و در مقام تمیز راویان موقف از اشخاص ضعیف به تأمل پردازند. در این مورد مسلم در مقدمه صحیح خود (ص ۱۵) و ابن ابی حاتم در کتاب جرح و تعدیل (ج ۲ ص ۲۸) از قول محمد بن سیر بن (متوفی ۱۱۰) آورده‌اند که: "در ابتدا مرسوم نبود از سند روایات پرسیده شود اما چون فتنه‌ها آشکار شد، طالبان حدیث گفتند سند خود را آشکار کنید و واسطه‌های حدیث را نام ببرید و چون مشاهده می‌کردند راوی حدیث از اهل سنت رسول خدا است، حدیث را می‌پذیرفتند و اگر مشاهده می‌کردند که راوی حدیث از اهل بدعت است، حدیث او را پذیرا نمی‌شدند".

بنا به قرائن دیگر، در دوران تابع تابعین دانشمندان اهل سنت باب جرح و تعدیل را توسعه دادند و از پذیرش اخبار و روایات راویان مجهول الحال خودداری ورزیدند. چنانکه مسلم در صحیح خود از ابوالزناد آورده است که او گفت: "در شهر مدینه صد نفر را مشاهده کردم که کسی احادیث آنان را قبول نمی‌کرد و دلیل آنان این بود که آن‌ها برای نقل روایت صلاحیت ندارند"^۳. و از مالک بن انس معروف است که او

۱. منظور عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر و عبدالله بن مسعود می‌باشد.

۲. ابوریثه، محمود، الاضواء، ص ۷۲، عتر، نورالدین، منهج النقدی علم الحدیث ص ۱۵۶.

۳. مأخذ اخیر ص ۵۹.

می‌گفت: "احادیث اساس دین شما را تشکیل می‌دهد بنگرید که دین خود را از چه کسی دریافت می‌کنید. من خود در پای این ستون‌ها هفتاد نفر را ملاقات کردم که همگان می‌گفتند: «قال رسول الله» اما روایتی از آنان قبول نکردم^۱..."

در کنار توجه محدثان به شناخت رجال حدیث و کیفیت سند، شعب دیگر علم حدیث نیز به تدریج مورد بحث قرار گرفت و در قرن دوم مباحثی چون تقسیم حدیث به صحیح، و غیر صحیح، معیار وثاقت راوی و ضبط و تحمل حدیث، درالسنة محدثان رایج گردید و خصوصاً در مورد راه‌های تحمل حدیث، ارزش‌گذاری ویژه‌ای صورت گرفت. در این مورد لازم به توضیح است که تحمل حدیث برای کسی که اهلیت آن را دارا بود، اقسام و مراتبی داشت که اولین مرتبه آن عبارت از سماع شاگرد در محضر استاد حدیث بود. این قسم از تحمل حدیث در عهد صحابه و تابعین متداول بود و سابقه آن به دوران رسول خدا(ص) می‌رسید. اما طرق دیگر تحمل حدیث یعنی عرض (که قرائت شاگرد از حفظ یا از روی نسخه حدیثی در محضر استاد است)، اجازه، کتابت، مناو له، وصیت، اعلام و وجاده، طبعاً به دوره‌ای مربوط می‌شود که کتابت حدیث مرسوم گشته و روایات در قالب اصول و کتب حدیثی قرار گرفت و این مطلب از نظر تاریخی مربوط به اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم می‌باشد^۲.

با تاریخچه‌ای که گذشت، روشن می‌شود که در اواخر قرن دوم هجری، سیره جدیدی در بین علمای اهل سنت متداول گشت و این سیره اساس آموزش حدیث قرار گرفت. لکن این مطلب پس از سپری شدن هرج و مرجی بود که در قرن اول در بازار حدیث پدید آمده بود. اما در مورد حدیث شیعه - حتی به فرض تبعیت محدثان شیعه از محدثان اهل سنت - نباید از نظر دور داشت که روایات صادقین(ع) از نظر صدور و تدوین به زمانی مربوط می‌گردد که کتابت حدیث متداول، و بسیاری از نابسامانی‌ها برطرف شده بود. نتیجه‌ای که می‌توان گرفت آن است که در حدیث شیعه از همان آغاز، مسائلی چون ثبت و ضبط در دفاتر حدیثی، مراقبت و مبادله فنی حدیث مورد توجه راویان و محدثان بوده است و چنانکه قبلاً گذشت، طبقه اول از محدثان شیعه - که

۱. ابوری، اضواء علی السنة المحمدیه، ص ۲۵۹.

۲. عتر، نورالدین منهج النقدی علوم الحدیث، ص ۲۱۴: "کیفیه سماع الحدیث و تحمله و ضبطه".

شاگردان صادقین (ع) بوده‌اند - پس از اخذ روایات خود از آن دو بزرگوار، موارث خود را تنها در جمع‌های محدود به معرض آموزش گذاشتند اما در دوره‌های بعد یعنی در قرن سوم به علت مساعد شدن شرایط سیاسی و اجتماعی، مبادله حدیث در حوزه‌ها شکل وسیع‌تری به خود گرفت و در این دوران بود که محدثان شیعه با عبرت از سرگذشت حدیث در اهل سنت، ضمن مراقبت بر جریان ثبت و نگارش حدیث، مسائلی چون کیفیت اخذ و تحمل حدیث، اهلیت تحمل حدیث، سند و طریق حدیث، اسباب ضعف و جرح راوی، عدالت و صلاحیت راوی را مورد توجه قرار دادند. این مطلب شواهد بسیاری دارد که استاد بهبودی در کتاب «معرفة الحدیث» به پاره‌ای از آن اشاره کرده است و توجه به این قرائن و شواهد نشان می‌دهد که اصول و موازین علمی خصوصاً در سطح مشایخ حدیثی کاملاً مورد توجه بوده است. گرچه وقتی در اسناد روایات نوبت به مردم عادی یا قسمت‌های بالای سند می‌رسد، اکثراً سند روایات به صورت معنعن است که این مطلب در جای خود حکایت از اعتماد محدثان و راویان طبقه اول به یکدیگر می‌نماید. ذیلاً با تکیه بر شواهد به جای مانده، از دقت علمای شیعه در پاسداری از موارث اهل بیت (ع) گزارشی ذکر می‌کنیم:

دقت و مواظبت علمای شیعه به نحوه تحمل حدیث:

۱ - نجاشی با ذکر سند از احمد بن محمد بن عیسی آورده است که او گفت: از قم به قصد کوفه در طلب حدیث خارج شدم در آن شهر با حسن بن علی و شاء ملاقات نمودم. از او درخواست نمودم تا کتاب‌های علاء بن رزین قلاء و ابان بن عثمان احمر را در اختیار من قرار دهد. او این دو کتاب را به من داد. به او گفتم دوست دارم در مورد نقل از این دو کتاب به من اجازه دهی. حسن بن علی به من گفت: چه عجله‌ای داری از این دو کتاب نسخه‌ای تهیه کن. سپس با سماع و قرائت متن آن را کنترل نما. من به او گفتم که مطمئن از حوادث نیستم و^۱ ...

۲ - حسن بن محمد بن سماعه گوید: صفوان بن یحیی دفتری از احادیث موسی بن بکر را به من داد و گفت این سماع و شنیده‌های من از موسی بن بکر است. کتاب را با او

مقابله نمودم سند آن به صورت زیر بود: "موسی بن بکر از علی بن سعید از زراره روایت کرده است که این مسائل مورد اتفاق شیعیان است و اصحاب ما..."

۳- نجاشی در فهرست خود با رقم ۷۲ و کشی در رجال خود با رقم ۹۹۳ از قول فضل بن شاذان آورده اند که او متذکر شد: به قصد دیدار حسن بن علی بن فضال به کوفه وارد شدم و کتاب عبدالله بن بکیر و احادیث دیگر را از وی سماع کردم و سیره او آن بود که کتاب خود را همراه خویش به حجره می آورد و احادیث آن را بر من قرائت می نمود.

۴- کشی در رجال خود به رقم ۹۷۶ از قول حمدویه بن نصیر آورده است که ایوب بن نوح دفتری به او داد که در آن احادیث محمد بن سنان بود و پس از آن به ما گفت: اگر می خواهید از روی آن نسخه ای تهیه کنید مانعی ندارد اما من از ابن سنان چیزی برای شما روایت نمی کنم، زیرا او قبل از مرگ خود گفت: "آنچه برای شما از حیث نقل کرده ام، در مورد آن ها سماع و قرائتی نداشته ام بلکه همه را به طور و جاده ای نقل می کنم". به همین ترتیب با رقم ۹۷۸ از قول ابومحمد فضل بن شاذان آورده است که او به شاگردان خود گفت: احادیث محمد بن سنان را دور بریزید و سپس تأکید نمود تا من زنده ام بر شما جایز نیست احادیث محمد بن سنان را روایت کنید اما نسبت به روایت آن ها پس از مرگش اجازه داد.

آقای محمد باقر بهبودی در ذیل این دور روایت می نویسد: "طالبین حدیث در ابتدای دوره تحصیل خود احادیث را از مشایخ خود فرا گرفته و در دفترهایشان ثبت می نمودند و بعد از آنکه استاد در می گذشت یا شاگردان به موطن خود مراجعه می نمودند احادیث استاد را از روی اصول خود - که قبلاً فراهم نموده بودند - به شاگردان خود تدریس می کردند. بر طبق این سیره فضل بن شاذان (متوفی ۲۶۰) و ایوب بن نوح احادیثی از محمد بن سنان (متوفی ۲۲۰) فرا گرفتند بی آنکه او را به درستی بشناسند اما بعد از آنکه دریافتند او احادیث خود را و جاده ای دریافت کرده است و با امان نظر به کوری او، استناد به وی را جایز ندانستند. اما چون پاره ای از شاگردان به داشتن احادیث ابن سنان ابراز اشتیاق نمودند، ایوب بن نوح اصل خود را که از احادیث

ابن سنان فراهم شده بود. در اختیار آن ها گذاشت و به آنان تأکید نمود که اگر قصد دارید احادیث این مرد را از اصل من رونویسی کنید و سپس وجادهای آن ها را روایت کنید مانعی ندارد. اما اگر می خواهید احادیث او را رونویسی کنید و سپس نزد من سماع و قرائت داشته باشید بدانید که من این کار را نمی کنم و از آن بالاتر روایت این احادیث را جایز نمی دانم. زیرا او آن ها را به طور وجادهای به دست آورده است. اما فضل بن شاذان با توجه به اینکه قبل از شناخت خود از ابن سنان. احادیث وی را روایت کرده بود از این رو به شاگردان خود گفت: احادیث این شخص را به من بازگردانید^۱.

۵- در مورد محمد بن عیسی بن عبید یقطینی. نجاشی پس از آنکه اشاره می کند او از ابو جعفر ثانی امام محمد تقی به صورت مشافهه و مکاتبه نقل روایت دارد از قول ابو جعفر. ابن بابویه (شیخ صدوق) می نویسد: "استادم ابن الولید می گفت آنچه از کتب و احادیث یونس بن عبدالرحمن به توسط محمد بن عیسی روایت شده قابل اعتماد نیست"^۲.

نظیر این مطلب را شیخ طوسی در فهرست خود در ترجمه یونس بن عبدالرحمن آورده است آن جا که می نویسد: "محمد بن علی بن حسین گفت: از محمد بن حسن بن احمد بن ولید شنیدم که او گفت: کتب یونس بن عبدالرحمن که با سند متصل روایت شده باشد همگی از صحت برقرار و قابل اعتماد است اما آنچه متفرد به محمد بن عیسی بن عبید باشد و روایان دیگر در نقل آن شریک نباشند، قابل اعتماد نیست و ارزشی برای فتوا ندارد"^۳.

در توضیح طعن ابن الولید بر محمد بن عیسی بن عبید باید گفت: چنانکه آقای بهبودی نیز در معرفة الحدیث به طور متصل یاد آور شده است: علاوه بر آن که محمد بن عیسی در زمره غلات بوده و از ناحیه علمای رجال تضعیف شده است^۴. اما اشکال ابن الولید به محمد بن عیسی در درجه اول به خاطر ضعف یا غلو او نبوده، بلکه ابن الولید ملاقات و سماع محمد بن عیسی را از یونس بن عبدالرحمن متفی می دانسته است. لذا روایات این شخص از یونس به صورت وجادهای صورت گرفته و برای نقاد بصیری

۱. بهبودی، معرفة الحدیث، ص ۲۰۸.

۲. نجاشی، رجال، به رقم ۸۹۶.

۳. شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۷۸۹.

۴. شیخ طوسی، رجال، ص ۴۲۲ و ۵۱۱.

چون ابن الولید فاقد ارزش بوده است.

به توضیح دیگر: محمد بن عیسی به اقرار خود یونس بن عبدالرحمن را درک و ملاقات کرده است.^۱ و از آن بالاتر در سند پاره‌ای از روایات از ابوالحسن الرضا(ع) نقل روایت دارد.^۲ از طرفی کشی به نقل از نصر بن صباح آورده است که محمد بن عیسی بن عبید از نظر سنی در ردیف کم‌سال‌ترین شاگردان حسن بن محبوب^۳ بود و همین عبارت را نجاشی به این صورت آورده که: محمد بن عیسی بن عبید از نظر سنی کوچک‌تر از آن بود که از ابن محبوب روایت کند.^۴ حال با توجه به تاریخ وفات حسن بن محبوب که در سال ۲۲۴ هجری بوده، و اگر در نظر گیریم، محمد بن عیسی در آغاز جوانی خود محضر او را درک نموده است، نتیجه می‌گیریم که تولد این شخص باید در حدود سال ۲۰۵ هجری باشد، اما با توجه به شهادت امام رضا(ع) در سال ۲۰۲ و وفات یونس بن عبدالرحمن در سال ۲۰۸، چه‌گونه ممکن است محمد بن عیسی به محضر این دو نفر راه یافته باشد. نتیجه‌ای که می‌گیریم آن است که روایات محمد بن عیسی بن عبید از افرادی مانند یونس بن عبدالرحمن (متوفی ۲۰۸)، عثمان بن عیسی (متوفی ۱۹۷)، صفوان بن یحیی (متوفی ۲۱۰) و حماد بن عیسی جهنی (متوفی ۲۰۸) همه و جادۀ صورت گرفته نه اینکه سماع و قرائتی در کار بوده با از طریق مناوله و وصیت‌کتابی دریافت کرده باشد.^۵ اما این مطلب خصوصاً از نظر بزرگان قم غیر قابل تحمل بود و چنانکه در بحث‌های گذشته شاهد بودیم آنان به همین دلیل بر حسن بن محبوب ایراد گرفته و او را متهم می‌کردند که از ابو حمزه ثمالی به صورت و جادۀ ای نقل روایت دارد با اینکه حسن محبوب از مشایخ موق شیعه بوده و علی القاعده ایرادی متوجه او نبوده است.

۱. کشی بارقم ۴۰۱: حدثنی محمد بن قولویه الحسین و بن الحسن بن بندار القمی حدثنا سعد بن عبدالله حدثنی محمد بن عیسی بن عبید عن یونس بن عبدالرحمن ان بعض اصحابنا سألہ و انا حاضر فقال له:

۲. روی الکیبی فی الکافی ج ۶ ص ۳۶۹ عن محمد بن یحیی عن عبدالله بن جعفر عن محمد بن عیسی عن ابی الحسن الرضا(ع) قال: اطعموا مرضاکم السلق یعنی ورقه ...

۳. کشی، اختیار الرجال، بد رقم ۱۰۲۱.

۴. نجاشی، رجال، بد رقم ۸۹۶.

۵. بهودی، معرفة الحدیث ص ۲۲۲.

۶- کشی در رجال خود آورده است: حمدویه به نقل از مشایخ خود به من گفت که محمد بن اسماعیل بن بزیع و احمد بن حمزه بن بزیع در شمار ورزا بودند و علی بن نعمان از طریق وصیت کتاب‌های خود را در اختیار محمد بن اسماعیل بن بزیع قرار داد^۱ و به همین ترتیب در مورد داود بن نعمان - که عموی حسن بن علی بن نعمان بود - نیز متذکر می‌شود: "او وصیت نمود تا کتاب‌هایش در اختیار محمد بن اسماعیل بن بزیع قرار گیرد"^۲. لازم به یادآوری است که محمد بن اسماعیل بن بزیع از اصحاب امام هفتم بوده و امام نهم را هم درک نموده است. او از مشایخی چون منصور بن یونس، حماد بن عیسی و یونس بن عبدالرحمن به اخذ حدیث پرداخت و رجالی اقدم شیعه علی بن حسن بن فضال و به تبع وی سایر بزرگان او را توثیق کرده‌اند.^۳

۷- از مهم‌ترین اسنادی که می‌تواند گواه تعهد علمای شیعه بر تحمل حدیث باشد، سلسله اسناد روایات، سلسله اسناد کتب حدیثی و اجازات حدیثی علمای شیعه در طول تاریخ است و خصوصاً فهرست‌های کتب دانشمندان شیعه در هر یک از زمینه‌های فوق اطلاعات جالبی در اختیار ما قرار می‌دهد و این‌گونه که از قرائن معلوم است معمول دانشمندان آن بود، که از کتب موجود در نزد خود، فهرستی تهیه نموده و در آن شیوه درسی و نحوه تحمل خود را روشن سازند. چنانکه تعداد بسیاری از این فهراس در اختیار نجاشی و شیخ طوسی بوده است. اما آنچه از این فهراس باقی مانده، عبارت از فهرست ابو غالب زراری، مشیخه شیخ صدوق و مشیخه شیخ طوسی در پایان تهذیب و استبصار می‌باشد. مطابق فهرست ابو غالب زراری، روشن می‌شود که کتب حدیثی بعضاً در چه زمانی و در محضر چه کسانی مورد سماع و قرائت قرار گرفته و علاوه بر مشایخ ابو غالب چه کسانی در کار استنساخ کتب و صدور اجازة روایت بوده‌اند ذیلاً به نمونه‌های از کیفیت تحمل این کتب از رساله مزبور اشاره می‌کنیم:

فاتق الله و احفظ هذه الكتب، فان لك فيها ماقرئني علي عبدالرحمن بن ابي نجران في سنة سبع و عشرين و ماتين و هو كتاب داود بن سرحان و فيها ماقراه جدی محمد بن سليمان علي محمد بن الحسين بن ابي الخطاب في سنة سبع و خمسين و مائتين ...

۱. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۱۰۶۵، نجاشی، رجال، به رقم ۸۹۳.

۲. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۱۱۴۱. ۳. نجاشی، رجال، به رقم ۸۹۳.

.... کتاب الصوم للحسین بن سعید و زیادات علی بن مهزیار حدثنی به ابوالعباس عبدالله بن جعفر الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن ابن سعید و هی ثلاثة اجزاء و قال عبدالله بن جعفر: ما كانت الروایة عن علی بن مهزیار فانه حدثنی به ابراهیم بن مهزیار عن اخیه علی بن مهزیار و ما كانت عن العباس بن معروف فهو مما صنفه علی بن مهزیار حدثنی بهذا الكتاب الحمیری علی الشرح فی شعبان سنة سبع و تسعين و مائتین^۱...

و کتاب داود بن سرحان: حدثنی به جدی ابوطاهر عن عبدالله بن محمد بن خالد عن عبدالرحمن بن ابی نجران عن داود بن سرحان و كان سماعی ذلك فی ذی القعدة سنة تسع و تسعين و مائتین فی نسخة قرئت علی عبدالرحمن بن ابی نجران ببغداد فی سنة سبع و عشرين و مائتین و جدّدها بالبصرة فی ورق سنة ثمان و اربعین و ثلاث مائة^۲...

کتاب الجامع لیونس بن عبدالرحمن و هو جامع الاثار، اربعة اجزاء: حدثنی به خال ابی ابوالعباس الرزاز عن محمد بن الحسن بن ابی الخطاب عن محمد بن اسماعیل بن بزیع عن یونس و حدثنی به ایضاً ابوالعباس الحمیری و قد صار الاصل الذی فیہ سماعی من الحمیری الی رجل من اهل باب الطاق يعرف بابن سبّ و السماع بخط جدی .. و جمیع کتاب الکافی تصنیف ابی جعفر محمد بن یعقوب الكلینی روایتی عنه بعض قراءة و بعض اجازة و قد نسخت منه کتاب الصلاة و الصوم فی نسخة و کتاب الحج فی نسخة و ...^۳

دقت و امانت علمی در تحصیل حدیث:

از بعضی از شواهد برمی آید که بزرگان شیعه در مقام تحصیل و ادای روایت متعهد به درک دقیق و ضبط صحیح روایات بوده‌اند. از این رو هرگاه به دلیل صغرسن یا سوء حافظه نمی توانستند به اصالت محفوظات خود مطمئن گردند، از نقل روایت یا اسناد آن به شیخ حدیث خودداری می‌کردند. در این زمینه قرائن بسیاری وجود دارد و با استفاده

۲. همان مأخذ ص ۱۶۴.

۱. ابوغالب، رساله، ص ۱۶۰.

۳. همان مأخذ ص ۱۶۷.

از آن‌ها روشن می‌شود که در بسیاری از موارد اصحاب امامان در عین معاصر بودن با ائمه (ع) از آن بزرگواران نقل روایت نکرده‌اند بلکه ترجیح داده‌اند روایات خود از طریق وساطتی به امامان مستند سازند که از جمله این افراد می‌توان از عبدالله بن مسکان^۱، حماد بن عیسی و یونس بن عبدالرحمن^۲ نام برد. دلیل عدم روایت این اشخاص از امامان معاصر خود صرفاً کمی سن یا عدم لقاء بین آنان و امامان بوده است و با آنکه علو سند - یعنی کم بودن واسطه حدیث از راوی تا امام - در جای خود امتیازی بزرگ برای محدث به شمار می‌رود، این راویان امانت داری را بر مسئله علو سند ترجیح داده‌اند.

در مورد حماد بن عیسی، معروف است که وی چهار تن از امامان را درک نمود اما به تصدیق علمای رجال او از این امامان - جز در مواردی محدود - نقل روایت ندارد. در این مورد نجاشی می‌نویسد: از حماد روایتی از امام هشتم و امام نهم (ع) به ثبت نرسیده است و در مورد امام صادق (ع) نیز با آنکه حماد معاصر آن حضرت بود، معهدار روایات خود را به واسطه عبدالله بن مغیره و عبدالله بن سنان از آن بزرگوار نقل کرده است. حماد خود می‌گوید: "من و عباد بن صهیب بصری دو یست حدیث از ابو عبدالله صادق (ع) شنیدیم. عباد همه را به خاطر سپرد و برای دیگران بازگو می‌کرد. اما من موفق شدم تنها هفتاد حدیث را به خاطر سپارم، لکن پس از آن نسبت به پنجاه حدیث آن دچار تردید و شک شدم و هم اینک به نقل بیست حدیث که به صحت آن از امام صادق (ع) اطمینان دارم بسنده می‌کنم."^۳

در مورد علی بن حسن بن فضال کوفی، نجاشی می‌نویسد: او از پدرش روایتی نقل نکرده است و سپس از قول او آورده است که من با پدرم - در حالی که بیش از ۱۸ سال نداشتم - به مقابله کتاب‌های او می‌پرداختم. اما مفهوم بسیاری از روایات را نمی‌فهمیدم. بنابراین بر خود جایز نمی‌دانم که این کتاب‌ها را از پدرم نقل نمایم. لذا وی با واسطه دو

۱. کنشی، اختیارالرجال، به رقم ۷۱۶، در روایتش از امام صادق،

۲. کنشی، اختیارالرجال، ۹۱۸، در روایتش از امام صادق،

۳. نجاشی، رجال، به رقم ۳۷۰، ضمناً متذکر می‌شود که این روایات هم اکنون در کتاب قرب الاسناد به واسطه محمد بن عیسی یقطینی، حسن بن ظریف و علی بن اسماعیل از حماد بن عیسی درج شده است.

برادرش از پدرش نقل می‌کرد^۱.

به همین ترتیب حسین بن عبدالله غضائری می‌گوید: کتاب منتخبات سعد بن عبدالله اشعری را به نزد ابوالقاسم ابن قولویه برده و آن را به این صورت بروی قرائت کردم: حدیثک سعد، عن ... اما ابن قولویه گفت نه، این کتاب را سعد بن عبدالله بر من حدیث نکرده است بلکه من به واسطه پدر و برادرم این کتاب را از سعد روایت می‌کنم. سعد به جز دو حدیث دیگر مرار و تری نکرده است^۲.

در حوزه‌های شیعه، علاوه بر القای درس، تاریخ عرضه درس و سماع و قرائت استاد و شاگرد نیز محفوظ می‌ماند و چنانکه قبلاً گذشت در رساله ابو غالب زراری موارد معتناهی وجود دارد که نشان می‌دهد چه کتابی در چه تاریخی و توسط چه کسانی مورد سماع و قرائت واقع شده است از جمله ابو غالب خود می‌گوید: در سال ۲۹۷ هجری عبدالله بن جعفر حمیری وارد کوفه شد. در آن موقع جدم مرا و ادا را به سماع از وی کرد اما من به دلیل کمی سن - که فقط ۱۲ سال و چند ماه داشتم - نتوانستم تاریخ دقیق را به خاطر سپارم. اما عبدالله خود به خط خویش این تاریخ را در کتاب صوم حسین بن سعید ثبت نمود^۳.

دقت‌های رجالی در سند و طریق روایت:

از مسائل قابل توجه در حدیث شیعه و سنی، توجه به سند و طریق یک روایت است و چنانکه گفته شد همزمان با مسئله تدوین حدیث، گام‌های بلندی در شناخت اسناد روایات از سوی محدثان سنی و شیعه برداشته شد و شعبه‌ای از علم الحدیث از جمله «علم رجال» به این مطلب اختصاص یافت. از این رو تصادفی نیست که نخستین پدید آورندگان جوامع حدیثی در اهل سنت و شیعه - یعنی محمد بن اسماعیل بخاری و محمد بن یعقوب کلینی - دارای کتبی در زمینه رجال حدیث بوده‌اند هر چند که اکنون اثری از رجال ابو جعفر کلینی باقی نمانده است.

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۶۷۶.

۲. نجاشی، رجال، به رقم ۴۶۷، ضمناً مطابق رقم ۳۱۸ ابن قولویه می‌گوید: "جز ۴ حدیث، دیگر چیزی از سعد نشنیده‌ام".

۳. ابو غالب زراری، رساله، ص ۱۴۹.

اما در خصوص روایات شیعه، چنانکه می‌دانیم کتب اربعه رجالیه - یعنی: رجال کشی، رجال نجاشی، فهرست و رجال شیخ طوسی - در قرون چهارم و پنجم به رشته تألیف کشیده شد. همچنین این کتب همراه با رجال برقی و بقایای رجال ابن الغضائری اساس کتب و تألیفات رجالی بعد را تشکیل داد. اما این به معنای تولد علم رجال در قرن سوم به بعد نیست. بلکه به شهادت بعضی از قرائن، دقت‌های رجالی از همان قرن دوم در بین محدثان شیعه مطمح نظر بوده است. و افزون بر آن، هسته اولیه علم رجال در شیعه ریشه در ستایش و نکوهش‌های ائمه (ع) - نسبت به پاره‌ای از صحابه خود - دارد.

یکی از راویان شیعه شخصی به نام جابر بن یزید جعفی است، او در روایتی که رجال آن اکثرآ از غلات هستند مدعی شده است که ابوجعفر باقر (ع) هفتاد هزار حدیث به من آموخت و من از مفاد آن هرگز با کسی صحبت نکردم^۱. بنا به روایت دیگر او ادعا می‌کند که پنجاه هزار حدیث در اختیار دارد که احدی از آن‌ها اطلاع ندارد^۲. در این میان عبدالله بن بکیر از زواره روایت می‌کند که در مورد احادیث جابر از ابوعبدالله صادق (ع) سؤال کردم. آن حضرت فرمود: جابر را جز یک نوبت، دیگر در نزد پدرم ندیدم. او به جلسه درس من نیز هرگز پا نگذاشت^۳.

نظیر این روایت ده‌ها و صدها حدیث در کتب حدیث و رجال وجود دارد که در آن امامان شیعه، خصوصاً صادقین (ع) اشخاصی را در عقاید یا اعمالشان مورد تکذیب یا تصدیق قرار داده‌اند چنانکه در بحث‌های: «سیاست‌های صادقین در مواجهه با فرق انحرافی» (معرفی غلات)، «اصحاب اجماع» و «راویان فقیه» با نمونه‌هایی از راویان بدنام و نیز و چهره‌های موقر از لسان صادقین (ع) آشنا شدیم و از این مطلب اجمالاً می‌توان نتیجه گرفت که پایه‌های اولیه علم رجال را در شیعه، روایات امامان معصوم (ع) تشکیل می‌دهد.

اما علاوه بر رهنمودهای امامان و به تناسب شکل‌گیری حدیث از سوی دانشمندان شیعه، تلاش‌های وسیعی صورت گرفت تا اشخاص ناصالح شناسایی شده و از اخبار و

۱. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۳۴۳ که در آن آمده است: جبرئیل بن احمد، حدثنی محمد بن عیسی، عن اسماعیل بن مهران عن ابی جمیله المفضل بن صالح، عن جابر بن یزید جعفی قال: حدثنی ابوجعفر بسبعین

الف حدیث لم احدث بها احداً قط

۲. همان مأخذ به رقم ۳۴۲

۳. همان مأخذ به رقم ۳۳۵.

روایات آن‌ها پرهیز شود و در گفتاری که هم اکنون از نظر خواهد گذشت به گوشه‌هایی از مساعی دانشمندان شیعه در شناخت رجال و طرق مطمئن حدیث اشاره می‌گردد.

الف - توجه به طریق صحیح و سند کامل:

گاه می‌شود که از یک راوی یا صاحب اصل، همانند زراره طرق مختلفی منشعب می‌گردد که در بعضی از این طرق رجال ضعیف و بدنام قرار دارند و یا احیاناً سند برخی از روایات مبتلا به عارضه سقط یا ارسال می‌باشد. شواهد بسیاری در دست است که نشان می‌دهد نکات فوق بر ناقدان بصیر مخفی نبوده، بلکه آنان تلاش می‌کرده‌اند که بهترین طریق یک حدیث را شناسایی نموده و در مقام نقل به آن تکیه نمایند در این مورد مثال‌های مختلفی وجود دارد که به ذکر چند نمونه بسنده می‌شود:

۱ - نجاشی در ترجمه حسن بن سعید اهوازی می‌نویسد: او دارای سی کتاب در رشته‌های مختلف بوده و این کتب را با مشارکت برادرش حسین بن سعید تألیف کرده است. آن‌گاه پس از ذکر اسامی کتب یادآور می‌شود که: این کتب از طرق بسیاری برای ما روایت شده است و استاد ابوالعباس احمد بن علی بن نوح سیرافی در پاسخ نامه‌ای که برای او فرستاده بودم بر این نوشت: "آنچه در مورد شناخت طرق کتب حسین بن سعید اهوازی پرسیدی، پس بدان که ابوجعفر احمد بن محمد بن عیسی، ابوجعفر احمد بن محمد خالد برفی، حسین بن حسن بن ابان، احمد بن محمد بن حسن بن سکن قرشی و ابوالعباس احمد بن محمد بن دینوری این کتب را از حسین بن سعید اهوازی روایت کرده‌اند. اما طریقی که در اخذ این کتب مورد قبول و تکیه‌گاه مشایخ ما بوده، به این صورت می‌باشد: "احمد بن محمد بن عیسی، اخبارناالشیخ الفاضل ابو عبد الله حسین بن علی بن شعبان البزوفری فیما کتب الی فی شعبان سنة اثنتین و خمسين و ثلاثماه قال: حدثنا ابوعلی الاشعری، احمد بن ادريس بن احمد القمی، قال حدثنا احمد بن محمد بن عیسی عن الحسين بن سعید بکتابه الثلاثین کتاباً. نجاشی سپس طرق دیگر را نیز به نقل از نامه استاد خود ابن نوح سیرافی ذکر می‌کند.^۱

۲- به همین ترتیب در مورد ابو جعفر محمد بن احمد بن یحیی اشعری، نجاشی ضمن توثیق وی تذکر می‌دهد که مشایخ ما معتقد بودند که او از ضعفا، نقل روایت داشت. به احادیث مرسل اعتماد می‌ورزید و به این که حدیث را از چه کسی باید گرفت، اهمیت نمی‌داد. سپس اضافه می‌نماید که: "محمد بن حسن بن الولید از روایات محمد بن یحیی مرویات او را از محمد بن موسی همدانی، اشخاص و راویان مجهول الحال، محمد بن یحیی معاذی، ابو عبدالله رازی جامورانی، ابو عبدالله سیاری، یوسف بن سخت، وهب بن منبه، ابوعلی نیشابوری، ابویحیی واسطی، محمد بن علی ابوسمینه، احادیث و جاده‌ای او، و نیز مرویات او از سهل بن زیاد آدمی، محمد بن عیسی بن عبید یقطینی که با سند منقطع باشد، احمد بن هلال، محمد بن علی همدانی، عبدالله بن محمد شامی، عبدالله بن احمد رازی، احمد بن حسین بن سعید، احمد بن بشیر برقی، محمد بن هارون، مَعْمُوه بن معروف، محمد بن عبدالله بن مهران، متفردات حسن بن حسین لؤلؤیی و نیز آنچه از، جعفر بن محمد بن مالک، یوسف بن حارث و عبدالله بن محمد مشقی روایت کرده، استثنا کرده بود ضمناً استاد ابوالعباس ابن نوح می‌گفت: رأی و نظر ابو جعفر محمد بن حسن بن الولید دقیق و درست است و شاگرد او ابو جعفر بن بابویه عقیده استاد خود را در مورد اشخاص فوق جز در مورد محمد بن عیسی بن عبید پذیرا شد. اما من (نجاشی) نمی‌دانم که در مورد شخص اخیر چه چیزی موجب شک و بدبینی او شده بود برای آنکه محمد بن عیسی در ظاهر موثق و عادل بود^۱.

۳- شیخ طوسی در ترجمه سعد بن عبدالله اشعری و پس از معرفی آثار وی از قول ابن بابویه (شیخ صدوق) می‌نویسد: "همه کتاب‌های سعد بن عبدالله، به جز منتخبات او را به توسط محمد بن حسن بن الولید از او روایت می‌کنم. اما در مورد منتخبات تنها به روایت اجزایی می‌پردازم که شخصاً بر استاد خود ابن الولید قرائت کرده و در این مقابله به احادیثی که محمد بن موسی همدانی روایت کرده، آگاه شده‌ام^۲. علاوه بر آن من از

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۹۳۹، شیخ طوسی، فهرست به رقم ۶۱۲، علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص ۲۲۲.

۲. نجاشی در مورد این شخص یعنی محمد بن موسی بن عیسی مکنی به ابو جعفر به رقم ۹۰۴ می‌نویسد: دانشمندان قم وی را به غالیگری متهم کردند و ابن الولید درباره‌اش می‌گفت که او حدیث ساز بوده است اما خدا آگاه‌تر است.

این کتاب به ذکر روایاتی از او پرداخته‌ام که طرق آن‌ها را از رجال موثق بازشناخته‌ام^۱.
 ۴- نجاشی در ترجمه فضالة بن ایوب ازدی پس از توثیق و معرفی کتابش می‌نویسد:
 "أبو الحسن بغدادی سورایی به من گفت، حسین بن یزید سورایی به ما خبر داد که هر
 سندی که در آن حسین بن سعید از فضاله روایتی نقل کرده است با خطا همراه است. زیرا
 حسین با واسطهٔ برادرش حسن از فضاله روایت کرده است. او همچنین به ما گفت که:
 "حسین بن سعید هرگز فضاله را ملاقات نکرده است و حسن در نقل روایت از فضاله
 متفرد است و این تذکر بدان خاطر است که عده‌ای ناآگاهانه با سندهای مختلف از حسین
 بن سعید و او از فضاله، به نقل روایت می‌پردازند"^۲.

۵- یکی از روایان شیعه شخصی به نام محمد بن ارومه می‌باشد، وی از نظر عقیده
 متهم به غلو و در مقام نقل روایت متهم به تخلیط می‌باشد. بزرگان شیعه با اطلاع از
 مشکلاتی که این فرد با آن دست به گریبان بوده از وی دوری نموده و بر طبق قرائنی
 روایات و کتب مشکوک وی را شناسایی کرده بودند. شیخ طوسی می‌گوید: ابن ابی جید
 به نقل از ابن الولید همهٔ آثار این شخص را در اختیار من نهاد مگر آن کتبی که در آن
 غلو یا تخلیط به چشم می‌خورد. سپس از قول ابو جعفر ابن بابویه می‌نویسد: "محمد بن
 ارومه متهم به غلو بوده است. پس آنچه در کتاب‌هایش وجود دارد، اگر با روایات کتب
 حسین بن سعید برابری دارد، آن روایات ارزشمند بوده و جهت فتوی قابل اعتماد است
 اما روایاتی که محمد بن ارومه متفرد به آن است فاقد اعتماد و ارزش جهت فتوی و
 عمل می‌باشد"^۳.

ب- شناسایی روایان ضعیف و مجهول الحال:

بخش مهمی از رسالت علم رجال عبارت از شناسایی روایان ضعیف و غیر موثق از
 رجال عادل و مورد وثوق است و چنانکه گذشت تمایز این دو گروه از یکدیگر، از همان
 آغاز تدوین حدیث، مورد توجه علما و محدثان بوده است. و با توجه به آنکه خداوند

۲. نجاشی، رجال، به رقم ۸۵۰.

۱. شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۳۰۶.

۳. شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۶۱۰.

مطابق آیه ششم سوره حجرات^۱، در مورد خیر فاسق دستور به تحقیق داده است. از همان ابتدا عدالت راوی به عنوان یکی از اوصاف راویان - و قرائنی که می‌تواند بر صحت خبر دلالت کند - مشخص گردید. چنانکه رسول خدا(ص) نیز در مورد جعل حدیث و دروغ بستن بر آن بزرگوار به مردم هشدار داد^۲.

در این جا قصد آن نیست که در مورد اسباب جرح راوی به طور مفصل بحث و بررسی صورت پذیرد اما روشن است که اسباب جرح یا مدح یک راوی نهایتاً به دو حوزه بازگشت پیدا می‌کند که آن دو عبارتند از: ۱ - حوزه ایمان و عقاید راوی ۲ - حوزه اخلاق و شخصیت راوی، و طبعاً هر یک از این دو قسم خود شعب و فروعی پیدا می‌نماید که به اختصار مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱ - حوزه ایمان و عقاید راوی:

منظور از مسائل اعتقادی در مورد یک راوی، بررسی صحت یا انحراف عقاید او در زمینه‌هایی چون توحید، نبوت، و امامت می‌باشد، چنانکه از همین قسم است بدعتگذار بودن راوی یا تبعیت وی از فرق انحرافی و این مسئله در مورد راویان شیعه به غیر دوازده امامی بودن راوی تخصیص پیدا می‌کند و چنانکه می‌دانیم متأخران در تعریف حدیث صحیح یکی از شرایط آن را دوازده امامی بودن راویان سلسله حدیث قید کرده‌اند^۳. اما در مورد متقدمین، گرچه در این مورد اشاره خاصی وجود ندارد، اما از نظر علمای رجال شناخت عقاید راوی و در نتیجه اعتماد به وی از اهمیت خاصی برخوردار بود و خصوصاً حساسیت علمای شیعه معطوف به شناخت راویانی گردید که پیرو مذهب غلات یا متأثر از اندیشه‌های آنان بودند، چراکه در مورد حدیث شیعه بیش‌ترین میزان جعل و تحریف از ناحیه این گروه صورت پذیرفته و لذا مبارزه امامان مذهب(ع) و علمای شیعه، با این جریان، مبارزه‌ای بی‌امان‌تر بوده است.

چنانکه در دوره دوم گذشت، در دیدگاه امامان شیعه، غلات عبارت از مردمانی

۱. یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق نبأ فتبینوا علی ان تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین.

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح، ج ۱ ص ۱۱۸.

۳. موسوی، غرینی محیی‌الدین، قواعد الحدیث ص ۲۴.

بودند که بندگان الهی - خاصه امامان شیعه - را از مقام انسانی خود ارتقا داده و برای آنان قائل به ربوبیت می‌شدند. همچنین از نظر آنان امام(ع) در تعیین آجال و تقسیم ارزاق و دخالت در مقدرات خداوندی سهم بوده و علوم غیبی را به‌طور مطلق در اختیار داشت.^۱ اما مسئله تأسف انگیز آنکه با وجودی که غلات در مقام ادعا، چنین منزلت‌هایی برای امامان تبلیغ می‌کردند، اما در عمل از اطاعت و انقیاد لازم در مقابل امامان برخوردار نبوده و حتی نسبت به انجام تکالیف مذهبی خود از قبیل نماز، روزه، حج و سایر فرائض دینی سهل‌انگاری می‌کردند. به عبارت دیگر آنان قلباً به حقایق مذهب ایمان نداشته بلکه به عقیده آن‌ها حقایق دینی دستاویز مسائل مادی و عاملی جهت تنظیم نظام زندگانی بود.^۲ به همین خاطر چنانکه قبلاً گذشت امام صادق(ع) غلات را به شدت از خود طرد نمود و به شیعیان دستور داد تا از هرگونه مجالست با آنان خودداری کنند.^۳ امام همچنین در یکی از سخنان خود فرمود: "غالیان نسبت به ترک فرائض دینی از جمله نماز و روزه عادت کرده‌اند و برای آنان ترک این عادات امکان پذیر نمی‌باشد."^۴ در عصر شکل‌گیری فقه و حدیث نیز، تلاش فراوانی از ناحیه دانشمندان آگاه صورت پذیرفت تا غالبان شناسایی گردیده و دستاوردهای آنان به دور ریخته شود و چنانکه کشی توضیح می‌دهد، علمای مذهب غالباً این‌گونه راویان را از راه مواظبت یا سهل‌انگاری آنان در اقامه نماز مورد شناسایی قرار می‌داده‌اند.^۵ چنانکه محمد بن ارومه و مفصل بن عمر به همین ترتیب مورد شناسایی واقع شدند و در نتیجه محمد بن ارومه از اتهام غلورهای یافت.^۶ لکن مفصل بن عمر به عنوان یکی از غالبان شناخته گردید.^۷

چنانکه در دوره دوم گذشت، با برخورد تندی که امام صادق(ع) با پدیده غلات در عصر خود نمود، این جماعت به میزان زیادی شناسایی و از حوزه شیعیان طرد شدند اما به دنبال تشدید اختناق در دوره‌های بعد، بقایای این گروه مجدداً توانستند به شکل و فعالیت خود ادامه داده و به خرابکاری در مسیر اعتقادات و احادیث شیعه روی آورند

۱. کشی، اختیارالرجال، به رقم‌های ۵۳۲ و ۵۸۷.

۲. بهبودی، معرفة‌الحدیث ص ۶۷.

۳. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۵۳۵.

۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۵ ص ۲۶۵.

۵. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۱۰۱۴.

۶. نجاشی، رجال، به رقم ۸۹۱.

۷. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۵۸۹.

چنانکه کشی از جریان غلات در عهد امام حسن عسکری (ع) یاد نموده و علی بن مسعود حسکه، قاسم بن یقظین قمیان، حسین بن علی خواتیمی، حسن بن محمد بن بابا فهری، فارس بن حاتم قزوینی، محمد بن موسی، عباس بن صدقه، ابوالعباس طرنانی و ابو عبدالرحمن کندی را از جمله غلات این دوره نام می‌برد. مطابق روایاتی که کشی در ترجمه این اشخاص آورده است، اشخاص فوق اکثراً به لعنت امام حسن عسکری (ع) گرفتار شده و عقاید آنان توسط آن حضرت (ع) مورد تکذیب قرار گرفت. علاوه بر امامان این دوره چنانکه بعضی از شواهد نشان می‌دهد، بسیاری از علما و محدثان بزرگ، نسبت به شناسایی غلات و دور ساختن آنان از حوزه‌های شیعی اهتمام فراوان به خرج داده و در این راه مبارزات وسیعی را پشت سر گذاشتند. در بین حوزه‌های شیعه، حوزه قم از سخت‌گیری و دقت بیش‌تری در این راه برخوردار بود و این از اشاراتی است که نجاشی در کتاب خود آورده است از جمله در ترجمه محمد بن موسی بن عیسی همدانی می‌نویسد: *تضعفه القمیون بالغلو و کان ابن الولید یقول: انه کان یضع الحدیث واللہ اعلم*^۱ یا در مورد محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی ملقب به ابوسمینه پس از تضعیف شدید می‌نویسد: او در کوفه به عنوان یک دروغگو مشهور شد پس وارد بر احمد بن محمد بن عیسی گردید. اما در قم نیز به عنوان یک غالی معروفیت یافت و این زمان بود که وی را تحت فشار قرار دادند و احمد بن محمد بن عیسی او را از این شهر اخراج نمود^۲. به همین ترتیب از دیگر افرادی که توسط قمی‌ها به عنوان غالی شناخته شده و بعضاً از این حوزه درسی اخراج شدند می‌توان از سهل بن زیاد آدمی، حسین بن عبیدالله قمی و حتی ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی یاد نمود. گرچه به گفته ابن الغضائری پس از مدتی بی‌گناهی برقی به اثبات رسید و احمد بن محمد بن عیسی شخصاً او را به قم بازگردانده و از وی معذت خواهی نمود^۳.

بررسی وضعیت راویان غیر دوازده امامی:

از مسائل قابل توجه در این قسمت بررسی وضعیت راویان غیر دوازده امامی است

۲. همان مأخذ، به رقم ۸۹۴.

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۹۰۴.

۳. علامه حلی، خلاصه الاقوال ص ۱۴.

که در جای خود تعداد قابل توجهی از راویان را تشکیل می‌دهد. در این مورد لازم به توضیح است که اصولاً پس از وفات هر یک از امامان، مدعیانی پیدا شده و به ادعای امامت می‌پرداختند و تا مشخص شدن امام حقیقی، عده‌ای را به دنبال خود کشیده و سرگردان می‌کرده‌اند و احتمالاً همین مسئله موجب پیدایش فرق مختلف و نحله‌های گوناگون فکری در شیعه گردید.^۱ چنانکه مرحوم مجلسی درج ۳۷ بحارالانوار به نقل از شیخ مفید به‌طور مفصل در معرفی فرقه‌های شیعه سخن گفته و قبل از شیخ مفید، نوبختی نیز در کتاب «فرق الشیعه» گزارش مبسوطی از پیدایش فرقه‌های شیعه که پس از وفات هر یک از امامان ظهور کرده‌اند، ارائه کرده است. اما در سر ظهور فرق مذهبی در میان شیعه باید گفت: چنانکه از بعضی از روایات به دست می‌آید، دلیل این مطلب را باید در نامشخص بودن جانشین هر یک از امامان پس از شهادت آن امام دانست. این سخن هرگز به معنای فقدان نصوص معین در مورد امامت هر یک از امامان نیست و برعکس روایاتی در دست است که نشان می‌دهد یکی از راه‌های شناخت یک امام، نص امام قبل از وی در معرفی او بوده است. چنانکه سلیمان بن خالد و عبدالله بن ابی یغفور از امام صادق (ع) روایت نموده‌اند که او فرمود: "احدی از ما امامان از دنیا نمی‌رود مگر آنکه جانشین خود را معرفی و مشخص می‌نماید"^۲. اما در عین حال باید گفت برطبق شواهد صحیح، این معرفی و تعیین نه به صورت رسمی و علنی بلکه بیش‌تر به صورت رمزی و اشاره‌ای بوده است و این در راستای سیاست تقیه و استتاری بود که بعد از شهادت امام حسین (ع) در بین شیعیان پدید آمد. برطبق این سیاست به مصلحت شیعیان و از آن

۱. نوبختی، فرق الشیعه ص ۲.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۲۲۷ و نیز بنگرید به بحارالانوار ج ۲۳ ص ۶۶ الی ۷۵ باب: "ان الامامة لاتکون الا بالنص و یجب علی الامام النص علی من بعده". به عنوان مثال کلینی در کافی پس از ذکر سند از ابویوب نحوی آورده است که: "یک شب ابوجعفر منصور در نیمه‌های شب به دنبال من فرستاد پس از ورود در حائلی که نامه محمد بن سلیمان را به من نشان می‌داد گفت: او در این نامه به ما خبر داده است که جعفر بن محمد وفات کرده است. سپس گفت: برای محمد بن سلیمان بنویس که اگر جعفر بن محمد به کسی وصیت کرده او را دستگیر نموده و گردنش را بزند، پس از مدتی برای منصور جواب رسید که حضرت به پنج نفر یعنی ابوجعفر منصور عباسی، عبدالله و موسی و محمد بن جعفر و حمیده (و طبق روایتی یکی از غلامانش) وصیت کرده است. در این وقت منصور گفت که راهی برای کشتن این عده نیست. بنگرید به کلینی، الکافی ج ۱ ص ۳۱۰، مجلسی، بحارالانوار ج ۴۷ ص ۳.

مهم‌تر امامان نبود که همه آن بزرگواران به صورت یک‌جا معرفی گردند. در این مورد قرائن زیادی وجود دارد که به دو نمونه اشاره می‌گردد:

۱- کشی در کتاب خود با رقم ۲۵۴ می‌نویسد: "پس از شهادت امام صادق (ع) زراره فرزند خود عبید را به مدینه فرستاد تا در مورد جانشین آن حضرت به تحقیق بپردازد. عبید به جانب مدینه روانه گشت. اما قبل از بازگشت او آثار مرگ در سیمای زراره نمایان گشت. در این هنگام زراره مصحنی طلبید و آن را بالای سر خود قرار داد و سپس در حضور بستگان خود گفت: امام بعد از جعفر بن محمد همان کسی است که نام او در بین الدفتین و در کلیت قرآن ثبت است من به امامی ایمان دارم که خداوند اطاعت او را بر من واجب ساخته است. زراره اندکی پس از این سخنان از دنیا رفت و پس از مرگ وی عبید به مدینه بازگشت و به همگان اطلاع داد که امام بر حق موسی بن جعفر است.

۲- کلینی و صدوق با سندهای خود از حسین بن نعیم صحاف آورده‌اند که وی گفت: من و هشام بن حکم و علی بن یقطین در بغداد بودیم. در این میان علی بن یقطین گفت: خدمت موسی بن جعفر (ع) بودم که پسرش علی وارد شد و با ورود وی امام فرمود: علی بن یقطین، این علی سرور اولاد من است و من کنیه خود (ابوالحسن) را به او بخشیده‌ام. در این وقت هشام با کف دست خود به پیشانی‌اش زد و گفت: وای بر تو چه گفتمی؟! علی بن یقطین گفت: به خدا قسم آنچه را که گفتم از او شنیده‌ام. هشام گفت: "مولای تو با این سخن به تو خبر داد که امر امامت پس از وی متعلق به علی است".

چنانکه مشاهده می‌گردد بنا به روایات فوق افرادی چون زراره، فرزند او عبید، علی بن یقطین و هشام بن حکم در مورد جانشینان امام صادق و امام کاظم (ع) فاقد اطلاع بوده و پس از تحقیق یا از طریق اشاره و کنایه به این شناخت نائل شده‌اند. به این جهت طبیعی بود که در فاصله درگذشت یک امام تا زمان مشخص شدن جانشین او در سطح جامعه، عده‌ای به ادعای امامت برخاسته و گروه‌هایی انحرافی ایجاد نمایند. مستهی از آن‌جا که امام واقعی به دانش الهی خود احتجاج می‌نمود، جریانات انحرافی پس از مدتی رسوا و منقرض می‌شدند. زیرا فقهای اصحاب می‌توانستند از طریق پرسش و

آزمون امام حقیقی را شناسایی کرده و از مدعیان کاذب روی برتابند. چنانکه در بحث‌های گذشت مناظرهٔ هشام بن سالم و مؤمن طاق با عبدالله افطح از نظر گذشت.^۱ باید اضافه کرد که در فاصلهٔ شهادت امام حسین (ع) تا تولد حضرت مهدی (عج) فرق متعددی - به این ترتیب - در بین شیعیان به وجود آمد. لکن از میان این فرق سه گروه بیش از دیگران معروفیت یافت و پیروان زیادتری را به خود جلب نمود و این سه عبارت بودند از فطحیه، زیدیه، و واقفه. در مورد پیدایش واقفیه در بحث‌های گذشته توضیحات لازم ارائه گردید. زیدیه پیروان زید بن علی بن حسین بودند و با آنکه زید خود ادعای امامت نداشت، اما هواداران او به غلط تصور نمودند که لازمهٔ مقام امامت قیام مسلحانه امام در مقابل منکرات است^۲ و از این رو پس از شهادت زید، فرقه زیدیه را به وجود آوردند. گروه فطحیه نیز پیروان عبدالله افطح فرزند امام صادق (ع) بودند و منشاء اشتباه این گروه آن بود که تصور می‌کردند امامت در اختیار فرزند بزرگ‌تر یک امام قرار می‌گیرد. عبدالله از موسی بن جعفر بزرگ‌تر بود گرچه از علومی که لازمهٔ امامت است بهره‌ای نداشت. متأسفانه عبدالله هفتاد روز بعد از وفات پدر بیش‌تر زنده نماند و لذا ادعای کاذب وی بر بسیاری از شیعیان معلوم نگشت.^۳ از این رو پس از مرگ او عده‌ای همچنان به امامت او گردن نهاده و موسی بن جعفر را به عنوان امام پس از عبدالله پذیرا شدند.^۴

با شرحی که گذشت روشن می‌گردد که پیروان فرق انحرافی در این دوران نه براساس هواپرستی و بدعتگرایی بلکه به دلیل مشتبه شدن حقیقت، تابع نظام حقیقی امامت نبوده‌اند. از این رو چنانکه شیخ طوسی در کتب «عدة الاصول» تذکر داده است، روایات این افراد در صورتی که به غیر از انحراف عقیده، مشکل دیگری نداشته باشد تلقی به قبول شده و به عنوان روایت موثق پذیرفته می‌گردد.^۵ منتهی مطلب قابل توجه که به

۱. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۵۰۲، کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۳۵۱.

۲. وئوی، علی محمد، تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی ج ۱ ص ۱۴۲.

۳. کشی، اختیارالرجال، رقم ۴۷۲، تحت عنوان «الطحیه».

۴. همان مأخذ، به رقم ۱۰۱۴ در مورد علی بن حسن بن فضال

۵. شیخ طوسی، عدة الاصول، قم، مؤسسه آل البیت ج ۱ ص ۳۸۰ - مامقانی، غفاری تلخیص مقباس الهدایه ص ۳۰.

بحث ما مربوط می‌شود. عبارت از دقت علمای شیعه در مقام شناخت این عده از راویان و احتیاط در پذیرش دستاوردهای فقهی و حدیثی آنان می‌باشد و با رجوع به منابع رجالی روشن می‌شود که معمولاً دانشمندان شیعه به اعتقاد یک راوی و میزان تعصب و وابستگی او در عقایدش، توجه داشته‌اند. به عنوان مثال نجاشی در ترجمه عبدالله بن ابی زید احمد بن یعقوب بن نصر مکنی به ابوطالب - پس از توثیق و اشاره به استادی او در حدیث - می‌نویسد: استادم حسین بن عبدالله غضائری از قول ابوغالب زراری گفت: ابوطالب اکثر عمرش را با واقفه سپری نمود و با آنان حشر و نشر داشت اما نهایتاً از مذهب وقف دست کشید و تابع نظام امامت شد. در عین حال مشایخ ما او را مورد جفا قرار دادند^۱. به همین ترتیب در مورد عبدالرحمن بن حجاج آورده است که: "او متهم به کیسانیت گردید و از جمع شیعیان کنار زده شد اما مجدداً به مذهب حق بازگشت نمود. او از امام ششم و امام هفتم نقل روایت دارد، امام رضا(ع) را ملاقات نمود. او بسیار موثق و از چهره‌های روشن مکتب است^۲. اما در عین حال، همین دانشمند پاره‌ای از ارباب مذاهب انحرافی را به دلیل تعصب و عناد آنان، سخت تضعیف کرده است که از جمله آنان می‌توان از علی بن حمزه بطائنی، حسن بن علی بن حمزه، محمد بن حسن بن شَمُون، حسن بن محمد سماعه، ابوسعید مکاری، محمد بن شیرو... یاد نمود. چنانکه کشی نیز لعنت امام رضا(ع) را در حق پاره‌ای از سران واقفه نقل کرده است^۳.

در میان رجال فطحی یا واقفی مذهب محدثان بسیار بزرگی وجود دارد که از همان آغاز وثاقت و اعتبارشان بر محدثان شیعه معلوم بوده است که از جمله آنان می‌توان از عبدالله بن بکیر، خاندان بنی فضال، علی بن اسباط، عمار ساباطی، معاویه بن حکیم، حمید بن زیاد، یونس بن یعقوب و جمیل بن دراج یاد نمود. بنا به شواهد تاریخی، آثار گرانمایی از موارث امامان شیعه، در اختیار این بزرگان قرار داشته و محدثان شیعه به اعتبار این موارث با آنان در تبادل نظر بوده و نشست و برخاست داشته‌اند. در روایتی کشی به عنوان شاگرد عیاشی می‌گوید: من از استاد خود در مورد علی و احمد فرزندان حسن بن علی بن فضال سؤال نمودم او گفت: اما در مورد علی بن حسن بن فضال باید

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۶۱۷.

۲. همان مأخذ، به رقم ۶۳۰.

۳. از جمله بنگرید به کتاب وی به رقم‌های ۸۶۰ الی ۸۹۵ در روایات مختلف.

بگویم که در تمام عراق و خراسان از او فقیه‌تر و فاضل‌تر ندیدم. کتابی از هیچ صنف و گروهی متعلق به امامان وجود نداشت مگر آنکه در نزد او موجود بود او از همه روایات و محدثان استادتر بود منتهی از نظر مذهب تابع فطحیه بود. او پس از امام صادق معتقد به امامت عبدالله بن جعفر و پس از آن معتقد به امامت موسی بن جعفر بود^۱. به همین ترتیب ابوغالب زراری در رساله خود متذکر می‌شود که: "من محضر حمید بن زیاد، ابی عبدالله بن ثابت و احمد بن محمد رباع را درک نموده و از آنان اخذ حدیث کردم. این سه نفر واقفی مذهب بودند اما در شمار فقه‌های اصحاب به شمار رفته و از نظر حدیث و روایت بسیار موثق و مورد اعتماد بودند و موارد گرانمایی از احادیث اهل بیت در اختیارشان بود^۲."

در این جا سؤالی مطرح می‌شود و آن اینکه چرا اشخاصی چون بزرگان بنی فضال یا عبدالله بن بکیر، حمید بن زیاد... که وثاقت و تقوای آنان از نظر بزرگان شیعه محل اتفاق است در شمار پیروان مذاهب انحرافی قرار داشته و حتی بر این مذاهب از دنیا رفتند. در پاسخ باید گفت: همان‌طور که گذشت و در کتاب «معرفة الحدیث» نیز به تفصیل آمده است، منشاء اشتباه این عده پاره‌ای از شبهات مذهبی و احیاناً برخورد با روایاتی بود که موجب گرایش‌های انحرافی می‌گردید. مثلاً در مورد حسن بن علی بن فضال آمده است که او به تصور آنکه امامت از آن فرزند بزرگ‌تر هر امام است قائل به امامت عبدالله بن جعفر گردید اما در عین حال خود از نزدیک نتوانست با این شخص ملاقات کند تا حقیقت امر بر او روشن گردد عبدالله بن جعفر نیز هفتاد روز پس از شهادت پدرش، از دنیا رفت از این رو حسن بن علی بن فضال با گروه کثیری از فطحیه پس از امامت عبدالله بن جعفر قائل به امامت موسی بن جعفر شدند و او را به عنوان امام هشتم خود قبول نمودند^۳. اما از آن جا که کتب و روایات زیادی از امامان پیشین نزد بنی فضال باقی مانده بود، برای شیعیان این سؤال ایجاد شد که با این موارد چه گونه برخورد نمایند. در این باره شیخ طوسی در کتاب غیبت خود، پس از ذکر سند از قول حسین بن روح نوبختی

۱. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۱۰۱۴. ۲. ابوغالب زراری، رساله معروف ص ۱۵۰.

۳. بهبودی، معرفة الحدیث ص ۹۶ اضافه می‌شود مطابق روایات موجود عده‌ای از این بزرگان از جمله حسن بن علی بن فضال و علی بن اسباط و... بالاخره طریق حق را پیدا نموده و از مذاهب فطحیه دست کشیدند بنگرید به کشی، اختیارالرجال، به رقم ۱۰۶۷، نجاشی، رجال به رقم ۶۶۳.

می نویسد: پس از آنکه اصحاب وی از او در مورد کتب ابن ابی عذافر سؤال نمودند او گفت من درباره کتب این شخص همان مطلبی را متذکر می شوم که امام حسن عسکری (ع) درباره کتب بنی فضال فرمود و آن اینکه چون از حضرتش سؤال کردند که تکلیف ما در عمل به کتب بنی فضال - که خانه های ما از آن انباشته است - چه می باشد؟ حضرت فرمود: "خذوا بماروؤا و ذروا ما راؤو" یعنی آنچه را به عنوان روایت نقل می کنند بپذیرید اما آنچه را به عنوان رأی و نظر ابراز می کنند وانهدید^۱.

۲ - حوزه اخلاق و شخصیت راوی:

منظور از مسائل اخلاقی راوی، توجه به اموری است که موجب تحکیم اعتماد و وثوق به راوی می شود و مطالعه متون رجالی نشان می دهد مسائلی چون، میزان راستگویی راوی، توجه به ضبط صحیح حدیث، تقوای علمی در نقل از اصول و نسخه های سالم، توجه به وسائط حدیث و کتب، اجتناب از روایات ضعفا و کذابان، پرهیز از هرگونه تزویر و تدلیس در نقل روایت، اجتناب از دروغ بستن و جعل حدیث، عنایت به نقل روایت از موثقیین و به طور کلی دوری گزیدن از فسق و فجور و محرمات الهی، همگی از عوامل مؤثر در توثیق راوی است و به عقیده علمای صدر اول فقدان هر یک از موارد فوق می توانست در تضعیف راوی و بی اعتبار شدن روایات او کفایت کند. زیرا از نظر آنان احراز عدالت راوی متوقف بر عدم ظهور هرگونه فسق جوارحی از یک راوی بود چنانکه از نظر علی بن حسن بن فضال - که از رجال یون اقدم شیعه و استاد عیاشی به شمار می رود - ابو حمزه ثمالی به دلیل آنکه متهم به شرب نبید بود، تضعیف شده و روایت او پذیرفته نمی گردید^۲. به عبارت دیگر در نظر آنان عدالت در روایت دامنه ای به وسعت عدالت در شهادت داشت از این رو علمای متقدم شیعه اگر اشکالی در شخصیت راوی از نظر مسائل اخلاقی یا میزان دقت علمی او مشاهده می کردند با روایات او به گونه ای احتیاط آمیز برخورد نموده و به کمک قرائن دیگر آن را می پذیرفتند، همچنین آنان در شناساندن غلات، واضعان حدیث و دروغ پردازان نهایت

۱. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۹۰، شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۷۲.

۲. کشی، اختیار الرجال، به رقم ۳۵۳ و ۳۵۲.

اهتمام را به خرج داده و در شناخت طرق و وسائط حدیث دقت لازم را معمول می‌داشتند و این‌گونه دقت در کار روایات و محدثان از عوامل اصلی صیانت حدیث و حفظ کتب اولیه و تمیز آن از نسخ مجعول و محرف در فاصله قرن دوم تا چهارم هجری بوده است. اما از دوران شیخ طوسی، محدثان دایره توثیق و عدالت راوی را توسعه داده و میزان عدالت راوی را احراز راستگویی او و به عبارتی قطع و یقین به عدم دروغ‌پدازی وی، اعلام نمودند. چنانکه شیخ طوسی در کتاب *عدة الاصول* می‌نویسد: *ان العدالة المعتبرة فی الروایة غیر العدالة المعتبرة فی الشهادة فاما من كان مخطئاً فی بعضی الافعال او فاسقاً بافعال الجوارح و كان ثقةً فی روایته متحرزاً فیها، فان ذلك لا یوجب رد خبره و یجوز العمل به، لان العدالة المطلوبة فی الروایة حاصلة فیہ و انما الفسق بافعال الجوارح یمنع من قبول شهادته و لیس بمانع من قبول خبره و لاجل ذلك قبلت الطائفة اخبار جماعة هذه صفتهم*. یعنی: عدالتی که در نقل روایت معتبر است غیر از عدالتی است که در قبول شهادت شرط شده است زیرا راوی اگر در بعض سخنانش اشتباه کند یا در عمل فسقی از او سرزند ولی مورد اعتماد باشد و نسبت به منقولاتش فاسق نباشد، این‌گونه اشتباه یا فسق موجب رد خبرش نمی‌شود. زیرا عدالتی که در نقل روایت مطلوب است در او وجود دارد. فسق عملی و جوارحی فقط مانع قبول شهادت او است نه قبول خبر و روایت وی، و از این رو مشایخ شیعه اخبار چنین راویانی را تلقی به قبول کرده‌اند.^۱

نمونه‌های از اسباب جرح و تضعیف راوی به گزارش متقدمان:

۱ - گاه راوی به دروغ‌گویی و جعل حدیث شهرت دارد. اعم از اینکه خود نیز به جعل و تزویر اعتراف کند یا این که دیگران او را به دروغ‌پدازی شناسایی کنند. چنانکه در ترجمه ابو جمیله مفصل بن صالح آمده است که: "ضعیف، کذاب، یضع الحدیث" ضمناً او خود اعتراف کرده است که واضع نامه معاویه به محمد بن ابوبکر می‌باشد^۲

۱. بنگرید به ج ۱ ص ۳۸۲.

۲. علامه حلی، خلاصة الاقوال ص ۲۵۸، خوبی، ابوالقاسم، معجم الرجال ج ۱۸ ص ۲۸۷ و بهبودی،

معرفة الحدیث ص ۲۳۰.

همچنین کشی با رقم ۱۰۳۳ از قول فضل بن شاذان آورده است: دروغگویان مشهور چند نفر بوده‌اند: ابوالخطاب، یونس بن ظبیان، یزید صایغ و ابوسمینه یعنی محمد بن علی صیرفی از همه آنها مشهورتر بوده است. ضمناً در ترجمه برخی از جاعلان حدیث آمده است که آنان فی الفور به جعل حدیث می پرداخته‌اند همانند سلیمان بن عمرو نخعی^۱ یا آنکه بر روی بعضی از متون حدیث سندسازی کرده و یا برعکس متناسب با بعضی از اسناد، متن حدیث را جعل می کرده‌اند چنانکه احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری در مورد محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی گوید: "او جاعل حدیث بود و احادیث منکر او زیاد است من دفاتر او را دیدم در دفتری سندهای روایات را نوشته بود بدون آنکه متنی در کنار آن باشد و در دفتری دیگر متون احادیث را نوشته بود که عاری از هرگونه سند بود"^۲. خطیب بغدادی در مورد سلیمان بن عمرو و نخعی و ابوداود نخعی آورده است که آنان بر روی نوشته‌های ابوحنیفه و ابن ابی عروبه سندسازی کرده و به عنوان روایت نبوی بر شاگردان خود املا می نمودند. طبعاً این مرحله از دروغ را باید از بالاترین مراحل آن دانست که مورد تنبیه ناقدان فن و خبیران به امر حدیث بوده است.^۳

۲- گاه راوی خود متهم به دروغگویی نیست. اما شخصیت او به گونه‌ای است که ضعفها و کذابان از او نقل روایت دارند در این گونه موارد معمولاً رجالیون با تعبیری چون: «یروی عنه الضعفاء کثیراً»، «حمل الغلاة علیه حملاً عظیماً»، «یروی عنه الغلاة کثیراً»، او را معرفی کرده و نسبت به مرویات این افراد تنبیه داده‌اند. چنانکه نجاشی در شرح حال جابر بن یزید جعفی آورده است که: "جماعتی از او نقل روایت دارند که همگی تضعیف شده و مورد طعن قرار گرفته‌اند، همانند عمرو بن شمر، مفضل بن صالح، منحل بن جمیل و یوسف بن یعقوب"^۴ و این مطلب که جماعتی از ضعفنا و دروغپردازان از یک نفر نقل روایت کنند، خود موجب تضعیف آن نفر و تردید در موقعیت و وثاقت او می‌گردد چراکه با مطالعه در تاریخ حدیث روشن می‌شود که ضعفنا راوی یا غلات از یکدیگر نقل حدیث و حتی دفاع و حمایت می‌کرده‌اند، چنانکه احمد بن هلال

۱. بهبودی، معرفة الحدیث، ص ۷۲. ۲. علامه حلی، خلاصة الاقوال، ص ۲۵۲.

۳. شرح مفصل را بنگرید در بهبودی معرفة الحدیث، ص ۷۲ و ۲۱۰.

۴. نجاشی، رجال، به رقم ۳۳۲.

کرخ‌کی که خود در زمرة غلات است به شاگردی محمد بن سنان که او نیز به شدت تضعیف شده است، افتخار می‌کرد^۱ و نیز از همین موارد است وضعیت داود بن کثیر رقی^۲ و مفضل بن عمر جعفی^۳ که خود در شمار غلات بوده و متقابلاً غلات نیز در نشر احادیث آنان اهتمام فراوان داشته‌اند.

۳- گاه با مطالعه شخصیت راوی معلوم می‌شود که او از باب تزویر سن خود را بالا می‌برد تا واسطه‌های نقل را کم کند. گاه راوی خود جزء معمرین است و در این صورت حدیث او از علو سند برخوردار می‌شود، گاه به عکس راوی در جوانی از دنیا رفته و موفق نمی‌شود در سلک مشایخ قرار گیرد و در هر یک از دو حالت فوق احتمال دارد راوی در فهم دقیق روایات و ضبط صحیح عبارات دچار مشکل گردد، گاه راوی به ادعای سماع از مشایخ حدیث می‌پردازد با اینکه خود محضر آنان را درک نکرده بلکه به صورت وجاده‌ای یا اجازه، کتب حدیثی را به دست آورده است. این موارد که جملگی از اسباب ضعف یک راوی است، مصادیق متعددی در بین روایات دارد که علاوه بر مصادر رجالی می‌توان جهت اطلاع، به کتاب معرفة الحدیث ص ۷۲ الی ۸۸ مراجعه نمود.

۴- گاه با مطالعه شخصیت راوی مشخص می‌شود او گرچه خود موثق بوده، اما در نقل روایات مرسله یا استفاده از کتب و اصول مزوره و به طور کلی نقل از ضعفا ابایی نداشته است. چنانکه نجاشی در ترجمه ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی می‌نویسد: "وكان ثقة" فی نفسه یروی عن الضعفاء واعتمد المراسیل^۴ و نظیر همین مطلب را در شرح حال محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری آورده است آن‌جا که می‌نویسد: "مشایخ ما گفته‌اند او از ضعفا نقل روایت می‌کرد و به احادیث مرسله اعتماد می‌ورزید و اهمیت نمی‌داد که حدیث را از چه کسی می‌گیرد"^۵. ضمناً بد نیست اضافه

۱. بهبودی، معرفة الحدیث ص ۶۸ به نقل از فلاح السائل.

۲. نجاشی، رجال، به رقم ۴۱۰.

۳. خویی، معجم الرجال ج ۱۸ ص ۲۹۳ ترجمه مفضل بن عمر.

۴. نجاشی، رجال، به رقم ۱۸۲.

۵. نجاشی، رجال، به رقم ۹۳۹، شیخ طوسی، فهرست به رقم ۶۱۲ ضمناً در صفحات قبل لیست مستثنیات ابن الولید گذشت.

شود که این شخص صاحب کتاب نوادرالحکمه است و بعدها ناقد معروف محمد بن حسن بن احمد بن الولید رجال ضعیف و بدنام این کتاب را فهرست نموده و روایات محمد بن احمد بن یحیی را از این رجال، مردود اعلام کرد و چنانکه نجاشی و شیخ طوسی متذکر شده‌اند این نقادی مورد پذیرش شاگرد ابن الولید یعنی شیخ صدوق نیز قرار گرفت.^۱

۵- گاه در ترجمه بعضی از راویان مشاهده می‌کنیم که آنان در اصول و مدونات حدیثی دستبرد زده و به زیاده و نقصان در مطاوی آن پرداخته‌اند چنانکه امام صادق (ع) در مورد مغیره بن سعید فرمود: "مغیره بن سعید بر پدرم دروغ می‌بست. او کتب یاران پدرم را از طریق اصحاب خود که در بین یاران پدرم پراکنده و مستور بودند، می‌گرفت در آن مواردی از کفر و زندقه وارد می‌ساخت و پس از اسناد این موارد به پدرم، آن‌ها را به شاگردان خود بازمی‌گرداند و به آنان دستور می‌داد که اصول و روایات مذکور را در بین شیعیان پراکنده سازند. لذا آنچه در کتب یاران پدرم از مطالب غلو آمیز راه یافته است، از دسیسه‌های مغیره می‌باشد."^۲ و نظیر این مطلب در مورد عمرو بن شمر دیده می‌شود که وی نیز کتاب‌های جابر بن یزید جعفی را دستکاری نمود و احادیث زیادی به محتوای آن اضافه ساخت.^۳

۶- در مواردی راوی متهم به سوءحافظه یا تخلیط است و معنای تخلیط آن است که راوی قسمتی از یک حدیث را با حدیث دیگر بیامیزد. یا سند حدیثی را با متن حدیث دیگری، و یا برعکس، ترکیب نماید یا حدیث شیعه را با حدیث اهل سنت اشتباه کرده، یا مصدر و مأخذ خود را فراموش نماید و نیز در نقل سند و متن حدیث دچار حذف و اسقاط گردد^۴ و در تمام این موارد فرض بر این است که این امور به طور غیر عمد صورت پذیرد وگرنه تعمد در هر یک از موارد فوق تزویر و تدلیس به شمار رفته و اعتبار راوی را بیش از پیش خدشه‌دار می‌سازد.

نجاشی در ترجمه محمد بن جعفر بن احمد بطه (المؤدب) مکنی به ابوجعفر می‌نویسد: "او در قم دانشمند بزرگی بود اما در امر حدیث سهل انگاری می‌کرد سندهای

۲. کشی - اختیارالرجال، به رقم ۴۰۲.

۴. بهبودی، معرفةالحدیث، ص ۷۶.

۱. همان مأخذ و همان ارقام

۳. نجاشی، رجال، به رقم ۷۶۵.

حدیث را معلق به اجازات می ساخت و در فهرستی که روایت کرده است اغلاط فراوانی به چشم می خورد. سپس از قول ابن الولید اضافه می کند که محمد بن جعفر بن بطنه ضعیف بوده و در آنچه اسناد می دهد گرفتار تخلیط است.^۱ باید اضافه کرد که تخلیط مراتب و درجاتی دارد که بعضی از آن ها ضرر و زیانی متوجه اصالت راوی یا روایت او نمی سازد چنانکه در مورد ابوبصیر اسدی یحیی بن القاسم و ابوبصیر مرادی لیث بن البختری آمده است که این دو نفر به علت کوری گاه احادیث امام باقر (ع) را با احادیث امام صادق (ع) اشتباه می نمودند اما با مجوزی که حضرت صادق (ع) صادر نمود، مشکل آنان در نسبت دادن حدیث به هر یک از صادقین (ع) رفع گردید.^۲ اما حد اعلای تخلیط در واقع نوعی جنون یا ضعف حافظه بسیار شدید است که در آن راوی هر مطلبی را با مطلب دیگر خلط نماید چنانکه نجاشی درباره یونس بن ظبیان می نویسد: "او جداً ضعیف است که به مرویاتش نباید اعتنا نمود و کتاب هایش سراپا تخلیط است."^۳ و در مورد اسحاق بن محمد بصری آورده است که او معدن تخلیط بود.^۴

بزرگان شیعه با اطلاع از آفت تخلیط، همواره موجبات آن را از خود دور می کردند و به طوری که کشی از قول علی بن محمد قتیبی آورده است: "فضل بن شاذان از محمد بن ابی عمیر پرسید تو بسیاری از مشایخ عامه را درک کرده ای چرا به استماع حدیث از آنان نپرداختی؟ محمد بن ابی عمیر پاسخ داد من احادیث زیادی از آنان فرا گرفتم اما در عین حال بسیاری از راویان شیعه را دیدم که روایات عامه و خاصه را با هم فرا گرفتند اما در مقام نقل دچار تخلیط شدند به گونه ای که حدیث اهل سنت را با سند شیعی و حدیث شیعه را با اسناد به اهل سنت نقل می کردند اما من کراحت داشتم از اینکه بدین گونه دچار

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۱۹.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۵۱، بهبودی، معرفة الحدیث ص ۷۷.

۳. نجاشی، رجال، به رقم ۱۲۱۰.

۴. همان مأخذ به رقم ۱۷۷ ضمناً باید توجه داشت که منظور از «مخلط» یا «مختلط» فساد عقیده چنانکه صاحب منتهی المقال گفته نیست بلکه ظاهر آن عدم مبادلات بمن روی عنه است یعنی: «لا یبالی عمن یروی و عمن یاخذ، یجمع بین الفث والسمین والعاطل والشمین و علی هذا لیس طعنأفیه بل طعن فی روایاته و لو کان المراد الطعن فیه فکیف یقول سدید الدین محمود الحمصی ان ابن ادریس مخلط و یقول الشیخ (ره) فی باب من لم یرو عنهم: ان علی بن احمد العقیقی مخلط مع عدم تأمل احد فی کونه امامیاً» مامقانی، غفاری، تلخیص مقیاس الهدایه ص ۱۳۴

تخلیط شوم لذا نقل روایات اهل سنت را ترک نمودم و یک سر به نقل روایات شیعه روی آوردم.^۱

بخش سوم

نگاهی به تاریخچه علم رجال و سیر تحول آن در شیعه

حال که سخن به این جا رسید بی مناسبت نیست که نگاهی کوتاه به پیدایش علم رجال و سیر تحول آن در شیعه داشته باشیم. بنا به تعریف دانشمندان: «علم رجال حدیث علمی است که درباره حالات و اوصاف راویان - از آن جهت که به قبول یا عدم پذیرش قولشان ارتباط پیدا می کند - بحث می نماید»^۲. به عبارت دیگر موضوع علم رجال بررسی جنبه خاصی از شخصیت یک راوی است که صرفاً در رد و قبول خیر او تأثیر دارد و محقق با شناخت این جنبه نیازی به بررسی جنبه های دیگر شخصیت راوی ندارد. برخلاف علم تراجم که در آن شخصیت یک نفر از جنبه های مختلف مورد بررسی واقع می شود^۳. ضمناً علم رجال خود، شعبه ای از روایة الحدیث بوده و روایة الحدیث خود بخشی از «علم الحدیث» به معنای عام آن می باشد^۴. اما درباره پیدایش «علم رجال» و سیر تحول آن باید گفت: بدون شک، نخستین ریشه های این علم را بایستی در کلام خدا و سخنان رسول او (ص) جستجو نمود. چنانکه گذشت آیه ششم از سوره حجرات که در آن خداوند نسبت به پذیرش خبر فاسق دستور به تحقیق و تبیین می دهد، و نیز روایات وارده از رسول خدا (ص) - که در آن حضرت نسبت به وقوع کذب و دروغ بر خود به مسلمانان هشدار داده است^۵ - همگی از قرائنی است که ضرورت شناخت راوی را از حیث وثاقت و تجنب از دروغ پدیدار ساخت، اما تا آن جا که به عصر صحابه و تابعین بازمی گردد در این دوران به دلیل اعتماد عمومی مسلمانان به یکدیگر چیزی به عنوان شناسایی راویان موثق از غیر موثق وجود نداشت. اما به طوری

۱. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۱۰۱۵

۲. تهرانی، شیخ آغا بزرگ، الذریعه ج ۱ ص ۸۰.

۳. در تمایز علم رجال و دانش تراجم بنگرید به مقاله چهار کتاب اصلی علم رجال از آیت اله خامنه ای، یادنامه، علامه امینی، مؤسسه انجام کتاب ص ۳۴۷.

۴. مدیر شانه چی، کاظم، علم الحدیث، ص ۷ و ۸.

۵. بخاری، صحیح، ج ۱ ص ۱۱۸، مسلم، صحیح ج ۱، ص ۹، مقدمه.

که مسلم در صحیح خود از ابن سیرین نقل می‌کند، از اواخر دوره تابعین ضرورت پرسش از رجال حدیث و سند روایات در بین محدثان پدید آمد.^۱ منتهی باید توجه داشت که در ابتدا جهت شناخت رجال حدیث ضوابط پیچیده‌ای در دست نبود. بلکه شیخ حدیث ضمن بحث از جنبه‌های مختلف یک حدیث، اطلاعات خود را در مورد سند آن حدیث به‌طور شفاهی ارائه می‌کرد، ضمناً در این دوران اوصاف راویان با ذکر مسائلی چون سوابق وی در اسلام یا شرکت او در بعضی از جنگها مورد ارزیابی قرار می‌گرفت. در این زمینه شیخ طوسی در ترجمه عبدالله بن ابی رافع می‌نویسد: "او دارای کتابی بود که در آن نام آن دسته از صحابه را که با امیرمؤمنان در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان شرکت نمودند، گردآوری کرده بود.^۲ حال به عقیده شیخ آغا بزرگ تهرانی، عبدالله بن ابی رافع نخستین عالم رجالی شیعه است.^۳ اما روشن است که این کتاب جنبه رجالی نداشته که مسئله حدیث را روشن کند بلکه جنبه‌ای کاملاً کلامی داشت که خط و جهت‌گیری دوستان و یاران علی(ع) را مشخص می‌کرده است. اما در عین حال این مطلب نشان می‌دهد که در صدر اول طبقه‌بندی افراد به چه صورتی بوده است.

بنابر آنچه در مبحث: «دقت‌های رجالی در سند و طریق روایت» گذشت نخستین پایه‌های علم رجال را بایستی در ستایش‌ها و نکوهش‌های صادقین(ع) نسبت به پاره‌ای از اصحاب خود، جستجو نمود. به همین ترتیب پس از آن دو بزرگوار این سیره توسط امامان دیگر از جمله امام رضا(ع) در معرفی و تکذیب سران واقفه^۴ و امام هادی و عسکری(ع) در معرفی و لعن غلات عصر خود تعقیب گردید^۵ و اجمالاً روایاتی که از

۱. مسلم، صحیح، ج ۱، ص ۱۵. ۲. شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۴۵۶.

۳. آغا بزرگ، ج ۱۰، ص ۸۰.

۴. بنگرید به کشی، رجال، به رقم ۸۶۰ تحت عنوان: «الواقفه»؛ مجلسی، بحارالانوار ج ۴۸ ص ۲۵۰ تحت عنوان: «باب رد مذهب الواقفه» ضمناً در ص ۲۵۶ همین جلد مرحوم مجلسی برخورد امام رضا(ع) و علمای شیعه را در معرفی و رسوا کردن واقفه آورده است. و خصوصاً نقش آنان را در جعل حدیث توضیح می‌دهد اما باید توجه داشت تکذیب امام رضا(ع) در مورد واقفه فقط از حیث اعتقادات آنان بود، نه میراث فرهنگی آنان که که از امامین صادقین در اختیار داشتند.

۵. بنگرید به رجال کشی به رقم ۹۹۴ الی ۹۹۷ تحت عنوان: «فی الغلات فی وقت ابی محمد العسکری(ع) منهم علی بن مسعود حسکه والقاسم بن یقظین القمیان»

این بزرگواران در کتب رجال و حدیث باقی مانده است، بهترین سند در جرح و تعدیل تعدادی از راویان شیعه در طبقه اصحاب ائمه می باشد.

اما در طبقه علمای شیعه نیز باید گفت: از اواخر قرن دوم هجری عده‌ای از یاران و معاصران امامان به فکر افتادند تا با استفاده از روایات معصومین (ع) و نیز با توجه به تماس نزدیک با راویان حدیث به شناسایی راویان ضعیف و بدنام اقدام نمایند و از جمله این بزرگان می توان از عبدالله بن جبلة کنانی (م ۲۱۹)^۱، حسن بن محبوب (۲۲۴ هـ)، احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۷۴)، ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی (م ۲۸۳)، علی بن حسن بن فضال و فضل بن شاذان نیشابوری (هر دو در نیمه دوم قرن سوم) هجری یاد نمود و هر یک از این افراد در موضوع رجال شیعه یا معرفی اساتید و مشایخ خود دارای اثر و کتاب بوده‌اند^۲. ضمناً کتب این عده غیر از آثار بی شماری است که در همین دوران توسط بزرگان شیعه در رد بسیاری از فرق انحرافی همچون غلات، اسماعیله، فطحیه، زیدیه، واقفه به رشته تحریر در آمد و جهت اطلاعات بیش تر در این زمینه می توان به کتاب‌های رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی مراجعه نمود. به این ترتیب می توان گفت که قرن سوم طلیعه روشنی بر تلاش‌های شیعه در زمینه شناخت رجال حدیث در برداشته و دیدگاه رجالیون این دوره از طریق انتقال به آثار نویسندگان بعد - کم و بیش - در اختیار ما قرار گرفته است. ضمن آنکه از آثار این دوره رجال برقی تا زمان ما محفوظ مانده و این کتاب معرف خوبی در شناخت طبقات راویان است.

در قرن چهارم، علم رجال از حالت بسیط و ساده خود وارد مرحله‌ای جدیدتر شده و دانشمندان بسیاری در عرصه این دانش به تحقیق و نگارش پرداختند. سیره علمای رجال در این دوره به این صورت بود که علاوه بر تألیف کتب مستقل در حوزه رجال، مجموعه‌هایی نیز، با عنوان «مشیخه» یا «فهرست کتب» تهیه می کردند که این آثار خود، آکنده از اطلاعات رجالی بود. از مهم ترین اشخاصی که در این قرن در حوزه رجال حدیث به تحقیق پرداختند و در این زمینه صاحب اثر بوده‌اند می توان از محمد بن

۱. این شخص به قولی موسس علم رجال در شیعه است. در این زمینه بنگرید به تأسیس الشیعه مبحث «علم رجال».

۲. تهرانی، شیخ آغا بزرگ، الذریعه ج ۱۰ ص ۸۴، مامقانی، غفاری، تلخیص مقباس الهدایه، ص ۲۱۰.

یعقوب کلینی (م ۳۲۹)، محمد بن حسن بن احمد بن ولید القمی (م ۳۴۳)، احمد بن محمد، ابو غالب زراری (م ۳۶۸)، ابن داود قمی (م ۳۶۸)، محمد بن علی بن بابویه معروف به شیخ صدوق (م ۳۸۱) و محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی (متوفی نیمه دوم قرن چهارم ه) یاد نمود^۱. قابل ذکر است که به جز فهرست ابو غالب زراری و اختیارالرجال کشی که از این دوران باقی مانده، سایر آثار و مؤلفات رجالی این دوره از بین رفته است. هر چند که دیدگاه‌های بسیاری از دانشمندان این دوره از جمله: ابن الولید، شیخ صدوق، احمد بن محمد بن عیسی اشعری، در خلال آثار این مشایخ یا به توسط دانشمندان طبقات بعد در اختیار ما قرار گرفته است.

قرن پنجم به یک معنی عصر تحول و شکوفایی علم رجال در حلقه متقدمین است و مهم‌ترین منابع رجالی شیعه یعنی کتب اربعه رجالیه از آثار این دوران می‌باشد. این کتب که با همت والای دو رجالی بزرگ یعنی نجاشی و شیخ طوسی به رشته تألیف کشیده شد، توانست با داشتن پشتوانه‌ای از شهرت و تواتر، موجودیت خود را تا عصر ما حفظ نماید. ضمناً به غیر از این دو دانشمند، بزرگان دیگری نیز در این قرن زندگی کرده که در حوزه رجال صاحب نظر و دارای اثر و کتاب بوده‌اند و از جمله این افراد می‌توان از ابو عبدالله حسین بن عبدالله غضائری، فرزند او احمد بن حسین بن عبدالله و احمد بن محمد بن نوح سیرافی یاد نمود. اما با توجه به آنکه از این دوران تنها کتب اربعه رجالیه باقی مانده و این کتب پایه و اساس مجموعه‌های رجالی دوره‌های بعد قرار گرفت، در این جا صرفاً به معرفی کوتاهی از این کتب و بیان سبک و سیره مؤلفان آن اقدام می‌کنیم.

۱- بررسی «اختیارالرجال» کشی:

ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی یکی از دانشمندان شیعه در قرن چهارم هجری می‌باشد که در رشته حدیث و رجال دستی قوی داشته است. از تاریخ تولد و وفات او اطلاعی در دست نیست. اما به قرینه آنکه کشی از شاگردان محمد بن مسعود عیاشی بوده و عیاشی از معاصران و شاگردان علی بن حسن بن فضال (متوفی نیمه دوم قرن سوم) می‌باشد می‌توان نتیجه گرفت که حیات علمی و نشو و نمای کشی در نیمه اول

۱. شیخ آغابزرگ، الذریعه، ج ۱۰ ص ۸۴.

قرن چهارم بوده است. این مطلب به گونه دیگری نیز قابل نتیجه گیری است و آن اینکه: کشی از مشایخ جعفر بن محمد قولویه بوده و این دانشمند مطابق نقل شیخ طوسی در کتاب رجال، متوفای سال ۳۶۸ هجری می باشد.^۱ در زمینه موطن و محل سکنا کشی باید گفت: عنوان کشی منسوب به کش بوده و کش از روستاهای ماوراءالنهر است.^۲ از طرف دیگر کشی شاگرد عیاشی و عیاشی از اهالی سمرقند بوده است. نجاشی در مورد کشی متذکر می شود که: وی با عیاشی مصاحبت بسیار داشت و کتب و احادیث زیادی را با او مقابله نمود. او سپس اضافه می کند که: "کشی در منزل و سرای عیاشی که پایگاه طالبان علم بود، در رفت و آمد بود"^۳. از طرف دیگر با مراجعه به کتاب "اختیارالرجال کشی" روشن می گردد که در حدود $\frac{۱}{۳}$ روایات کتاب با «حدیثی محمد بن مسعود» یا «قال محمد بن مسعود» شروع گشته است که این خود شاخص سماع کشی در محضر عیاشی یا استفاده کشی از کتب و مآخذ استاد می باشد و به هر حال این قرائن همگی دلالت دارد بر اینکه نشو و نمای علمی کشی در دیار سمرقند و ماوراءالنهر صورت گرفته است. اما در مورد آثار کشی باید گفت: شیخ طوسی و نجاشی به جز یک اثر، کتاب دیگری به او نسبت نداده اند و این اثر نیز که در حوزه رجال است، از نظر نام و نشان وضعیت روشنی ندارد. زیرا شیخ طوسی و نجاشی - به عنوان نزدیک ترین دانشمندان به عصر کشی - در مورد نام کتاب وی سخنی به میان نیاورده بلکه در ترجمه او فقط نوشته اند: "له کتاب الرجال"^۴. لکن ابن شهر آشوب که یک قرن پس از شیخ طوسی زندگی کرده در مورد کتاب کشی نوشته است: "له کتاب الرجال المسمی بمعرفة الناقلین عن الائمة الصادقین"^۵. بعضی از دانشمندان همانند علامه مجلسی در بحارالانوار و علامه تستری در قاموس الرجال نام کتاب را «معرفة الرجال» یا «معرفة اخبارالرجال» دانسته اند. به عقیده آنان وقتی مهذب کتاب با عنوان «اختیار معرفة

۱. شیخ طوسی، رجال، ص ۴۵۸.

۲. یاقوت حموی، معجم البلدان ج ۴ ص ۴۶۲، لغت نامه دهخدا ماده کش.

۳. نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۱۸.

۴. نجاشی، رجال به رقم ۱۰۱۸، شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۶۰۴.

۵. ابن شهر آشوب، معالم العلماء به رقم ۶۷۹، شیخ آغا بزرگ، الذریعه ج ۱۰ ص ۱۷۴.

الرجال» شهرت یافته، پس لابد اصل کتاب مسمی به «معرفة الرجال» بوده است.^۱ چنانکه روشن است اصل کتاب کشی وجود خارجی ندارد بلکه آنچه در دسترس است مختاراتی از اصل کتاب است که به تصریح سید بن طاووس، شیخ طوسی در سال ۴۵۶ آن را به شاگردان خود املا کرده است.^۲ در نسخه موجود مجموعاً ۱۱۵۱ حدیث رجالی وجود دارد که در آن ۵۱۵ نفر از اصحاب و معاصران امامان (ع) مورد معرفی قرار گرفته‌اند.^۳ با ملاحظه شرح حال این راویان، روشن می‌گردد که کشی در ذکر آنان ملزم به رعایت ترتیب، آن هم بر حسب عصر ائمه (ع) بوده است. روایات کتاب از نظر اطلاعات تاریخی بسیار قابل توجه می‌باشد. لکن از آن جا که زندگی و اقامت کشی در ماوراءالنهر، و این منطقه از حوزه‌های اصلی شیعه، یعنی کوفه و قم دور بوده است، کتاب او پس از نگارش به‌طور وسیع مورد استنساخ قرار نگرفت. اما در عین حال نسخ معدودی از آن تا قرن پنجم باقی ماند. به‌طوری که نجاشی و شیخ طوسی هر کدام با سندی جدا از دیگری کتاب را به دست آورده و از آن نقل روایت می‌کنند. به توضیح دیگر نجاشی به واسطه احمد بن علی بن نوح و او از جعفر بن محمد قولویه کتاب رجال را از کشی روایت کرده است، در حالی که شیخ طوسی به توسط هارون بن موسی تلعبیری همین کتاب را از کشی روایت می‌کند، مگر آنکه قائل شویم که سند شیخ طوسی ناقص بوده و واسطه جعفر بن محمد در آن حذف شده است که در این صورت می‌توان نتیجه گرفت هر دو استاد - یعنی ابن نوح و تلعبیری - از طریق ابن قولویه قمی کتاب رجال را از کشی روایت کرده‌اند. آنچه این حدس را تقویت می‌کند، آن است که شیخ طوسی در ترجمه جعفر بن محمد قولویه، تلعبیری را یکی از راویان وی دانسته است^۴، به هر حال پس از آنکه شیخ طوسی مختارات خود را از کتاب کشی به شاگردان خود املا نمود اصل کتاب به تدریج متروک شده و پس از آن به کلی مفقود گردید.

۱. تستری، قاموس الرجال ج ۱ ص ۱۵، مجلسی، بحارالانوار، ج ۱ ص ۱۶.

۲. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۷۵۷.

۳. خامنه‌ای، سیدعلی مقاله، ۴ کتاب اصلی علم رجال ص ۳۸۶ از یادنامه علامه امینی.

۴. شیخ طوسی، رجال، ص ۴۵۸.

ارزیابی سیره کشی در «اختیارالرجال»:

چنانکه گفتیم، هدف کشی از نگارش کتاب بیان شرح حال یا ارائه خصوصیات راویان و اصحاب امامان (ع) - در قالب روایات مسند - می‌باشد. و این روایات نهایتاً به یکی از امامان شیعه یا یکی از پیشوایان حدیث و رجال می‌رسد.

با توجه به اینکه کتاب موجود فاقد خطبه آغازین است، اطلاع دقیقی پیرامون هدف کشی در نگارش کتاب وجود ندارد. شیخ طوسی نیز در املائی مختارات خود، اطلاعی پیرامون کم و کیف کار خود، یا معیار گزینش روایات به دست نداده است. از این رو داوری در مورد سبک و سیره کشی معمولاً با مطالعه نسخه موجود «اختیارالرجال» یا اظهارات دانشمندان پس از کشی، امکان‌پذیر است.

ابوالعباس نجاشی در معرفی اثر کشی می‌نویسد: «له کتاب الرجال کثیر العلم و فیه اغلاط کثیره»^۱ یعنی او دارای کتاب رجال است که در آن اطلاعات فراوانی به چشم می‌خورد اما در عین حال غلط‌های زیادی در آن وجود دارد. نجاشی توضیح نداده است که این اغلاط چه گونه غلط‌هایی بوده است. اما به قرینه آنکه تصریح می‌کند که کشی از ضعف‌ها و نقل روایت دارد، می‌توان حدس زد که اغلاط و اشتباهات کتاب علمی می‌باشد نه ناشی از نسخه‌برداری کتاب و اختلاف نسخه‌های کتاب. این مطلب در جای خود قرائن زیادی دارد که به آن اشاره خواهد شد اما در یک فرض اگر بپذیریم که اشتباهات اصل کتاب کشی ناشی از تصحیف نسخه‌برداران بوده نه معلول خطای مؤلف، ناگزیر باید علت تحریف آن را در بی‌اعتنایی معاصرانش به کتاب وی جستجو کنیم. چه، وی و استادش عیاشی از راویان ضعیف الحال نقل می‌کرده‌اند. بدین جهت کتاب وی در زمان خودش و پس از آن متروک و مهجور مانده و در نتیجه نسخه‌های آن دستخوش تحریف و تبدیل گشته است.^۲

به عقیده بعضی از محققین از مجموع ۱۱۵۰ روایت کشی چیزی در حدود $\frac{1}{3}$ آن از نظر واقعیت‌های تاریخی، بیش‌تر صحت ندارد.^۳ با فرض صحت این عقیده در حدود $\frac{2}{3}$

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۱۸.

۲. خامنه‌ای، آیت‌الله، چهار کتاب اصلی علم رجال ص ۳۹۱.

۳. بهبودی، محمد باقر، معرفة الحدیث ص ۵۶.

از روایات کتاب در شمار روایات ضعیف قرار می‌گیرد که این ضعف در پاره‌ای از روایات از ناحیه سند و در پاره‌ای دیگر از ناحیه متن است. به این صورت که از نظر سندی: اولاً در سند بسیاری از روایات عوارضی چون قطع و ارسال وجود دارد و این مطلب از مقایسه روایات کتاب با یکدیگر به خوبی قابل تشخیص است^۱، ثانیاً در اسناد این روایات تعدادی از رجال مطعون و بدنام قرار گرفته‌اند که خود موجب ضعف بسیاری از روایات شده است. به همین ترتیب از نظر متن روایات نیز باید گفت: در روایات کتاب موارد زیادی از تناقض و اشتباه راه یافته که مسلماً خلاف واقعیت‌های تاریخی است. به عنوان مثال در ترجمه بسیاری از راویان حدیث دوسته روایت در این کتاب ذکر شده که متضمن ستایش و نکوهش این راویان، هر دو می‌باشد. بنابر دسته‌ای از این روایات اشخاصی چون زراره، ابوبصیر، محمد بن مسلم و یونس بن عبدالرحمن ... مورد طعن قرار گرفته‌اند و بنا به دسته دیگر اشخاصی چون مفضل بن عمر، محمد بن سنان، ابوالخطاب و ... مورد ستایش واقع شده‌اند و طبعاً این روایات با واقعیت شخصیت افراد مذکور تطابقی ندارد. به همین ترتیب در این کتاب پنج روایت در مورد عبدالله بن سبا و دو روایت در مورد سلیم بن قیس هلالی آورده شده است. در صورتی که از نظر بعضی از محققان این دو شخص مجهول الهویه^۲ بوده و کتاب سلیم بن قیس نیز از مدارک جعلی و ساختگی است^۳. اگر این موارد را مصادیق همان اغلاطی بدانیم که نجاشی در مورد آن گفته است: «فیه اغلاط کثیره ...» آن وقت باید نتیجه گرفت که این‌گونه اغلاط توسط نویسندگان کتاب به کتاب راه یافته و شیخ طوسی نیز در املائی مختارات خود در صدد پالایش آن نبوده است. البته در تحلیل اشتباهات کتاب می‌توان گفت: نقل حدیث هرگز دلیل بر اعتقاد جز می‌نست به مضمون حدیث نیست. کشی و استادش عیاشی علاوه بر نقل حدیث از راویان ضعیف و بدنام، چنانکه گفتیم از حوزه‌های اصلی شیعه نیز بسیار دور بوده‌اند و این مسائل توجیه‌گر بخشی از اشتباهات کتاب است.

۱. نمونه‌ها را بنگرید در معرفة الحدیث ص ۵۷: تعلیق الاساتید.

۲. بنگرید به کتاب عبدالله بن سبا از سید مرتضی عسکری، بهبودی معرفة الحدیث ص ۲۵۶.

۳. بهبودی، معرفة الحدیث، ص ۲۵۶، غفاری، علی‌اکبر، تلخیص مقیاس الهدایه ص ۲۳۲ مقاله: «تدوین الحدیث فی الاسلام»

از طرف دیگر ثبت این روایات توسط کشی می‌تواند به عنوان ثبت بخشی از کارنامه غلات و منحرفان مذهبی در تاریخ حدیث شیعه، به حساب آید. و چنانکه در بحث‌های پیشین گذشت، جعل حدیث، و تخریب شخصیت‌های صالح یا شخصیت سازی برای راویان غیر موثق - و به‌طور کلی ایجاد اختلاف بین محدثان و حوزه‌های علمی - همه و همه از اقدامات غلات بوده است و مطالعه هشیارانه کتاب کشی اسناد ارزنده‌ای از کارنامه غلات را در این زمینه به دست می‌دهد. از این مطلب که بگذریم جنبه‌های مثبت کتاب نیز به نوبه خود بسیار قابل توجه است. این کتاب از نظر طرح مستند مطالب مطابق سبک و سیره‌ای است که در کتب تاریخ بغداد، تاریخ اصفهان، تاریخ جرجان، تاریخ قم، طبقات ابن سعد و حلیه الاولیای ابونعیم اصفهانی به چشم می‌خورد. مهم‌ترین امتیازی که در این سیره وجود دارد آن است که خواننده با دیدگاه مشایخ کشی و پاره‌ای از دانشمندان قرن‌های دوم و سوم - در حوزه رجال و حدیث - آشنا می‌گردد. ذم و ستایش‌های امامان در مورد بسیاری از راویان اخبار و موضع‌گیری آن بزرگواران در برابر حوادث تاریخی عصر خود، از جمله اطلاعات دیگری است که از این کتاب به دست می‌آید. از این رو رجال کشی - علی‌رغم کاستی‌هایی که دارد - هنوز هم یکی از مآخذ اصلی در مطالعه تاریخ حدیث و شناخت فرق و مذاهب شیعی است و خصوصاً در معرفی غلات، واقفه، فطحیه، زیدیه و ... اطلاعات ذیقیمی به دست می‌دهد و باید گفت که کشی با پرداختن این کتاب توانسته است با کم‌ترین میزان از اظهار نظر شخصی، ناقل افکار و دیدگاه‌های دانشمندان قبل از خود و حتی امامان شیعه (ع) باشد. به عنوان مثال در حدود ۱۳ روایات کشی ماخوذ از عیاشی است و عیاشی این روایات را اکثراً از علی بن حسن بن فضال نقل کرده است. علی بن حسن بن فضال از فقها و محدثان و رجالیون بزرگ شیعه در قرن سوم بوده است و عیاشی درباره این شخص می‌گوید: "از او فقیه‌تر و داناتر در منطقه عراق و خراسان ندیدم و کتابی از کتاب‌های امامان در هیچ رشته‌ای نبود مگر آنکه نزد او موجود بود. او از نظر قدرت حفظ سرآمد معاصران خود گردید".^۱ نجاشی نیز پس از توثیق قوی ابن فضال می‌نویسد: ابن فضال کتب بسیاری تصنیف کرده است. آن‌گاه پس از نام بردن کتب وی می‌گوید: من به اتفاق احمد بن حسین بن عبیدالله

۱. کشی، اختیارالرجال، به رقم ۱۰۱۴.

غضائری سیزده کتاب از کتاب‌های این دانشمند را نزد احمد بن عبدالواحد درس گرفتیم و کتاب صیام او را نیز خود به تنهایی بر احمد بن عبدالواحد قرائت نمودم^۱. این مطلب اجمالاً می‌رساند که کتاب‌های ابن فضال به عنوان کتاب‌های درسی تا قرن پنجم مطرح بوده است. ضمناً علاوه بر دیدگاه‌های ابن فضال که در رجال کشی منعکس می‌باشد، می‌توان دیدگاه‌های دانشمندانی چون فضل بن شاذان، یونس بن عبدالرحمن، محمد بن قولویه، احمد بن محمد بن عیسی ... را در کتاب ملاحظه کرد که نه بر اساس حدس و روایت بلکه از روی حس و تحقیق در مورد راویان اظهار نظر کرده‌اند و این‌ها همه از امتیازات رجال کشی است و بالاخره می‌توان گفت که کشی با نگارش این کتاب و شیخ طوسی با انتقال آن به قرن‌های بعد تعهد خود را در ادای امانات علمی به انجام رسانده‌اند.

۲- بررسی «رجال» نجاشی:

الف - تولد، وفات، نشو و نمای علمی:

احمد بن علی بن احمد بن عباس نجاشی مکنی به ابوالحسین معروف به نجاشی یا ابن النجاشی از دانشمندان رجال شیعه، بلکه مطابق بعضی از نظرات سرآمد رجال‌یون شیعه می‌باشد^۲. او علاوه بر حوزه رجال در شناخت کتب و مصنفات شیعه از تبحر کامل برخوردار بوده و اطلاعات دقیقی پیرامون طبقات راویان، مولفان کتب و نسب و نژاد اقوام و خاندان‌ها داشت به طوری که آثار او خصوصاً کتاب با ارزش «فهرست اسماء مصنفی الشیعه»^۳ گواه این مطلب می‌باشد.

در زمینه تولد و نشو و نمای نجاشی باید گفت: او در سال ۳۷۲ هجری متولد شد و پس از ۷۸ سال تلاش و مجاهدت علمی در سال ۴۵۰ هجری در محلی به نام مطیرآباد از دنیا رفت^۴. ضمناً گرچه بعضی از محققان عقیده دارند او در سال ۴۶۳ از دنیا رفته است^۴، اما به عقیده اکثر محققان قول صحیح در زمینه وفات نجاشی عبارت از همان سال ۴۵۰

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۶۷۶.

۲. تهرانی، شیخ آغازبزرگ، الذریعه ج ۱۰ ص ۱۰۰، قمی شیخ عباس، سفینه البحار ج ۱ ص ۳۰۳.

۳. علامه حلی، خلاصه الاقوال ص ۲۰، اردبیلی، جامع الروات ج ۱ ص ۵۴ و ۵۵.

۴. علامه نستری، قاموس الرجال ج ۱ ص ۳۴۷.

می‌باشد.^۱

به طوری که نجاشی خود در ترجمه خویش آورده است او از نظر نسب، به عدنان می‌رسد که از اجداد رسول خدا(ص) بوده است.^۲ لذا از نظر اصالت وی از اعراب اصیل است. یکی از اجداد او عبدالله بن نجاشی بن عثیم است. او از راویان ابو عبدالله صادق(ع) بوده و در دوران خلافت منصور از طرف وی به ولایت و استانداری اهواز منصوب گردید. او در نامه‌ای به حضرت، سؤالاتی در خصوص کار و مسئولیت خود نمود که حضرت در پاسخ او، رساله معروف اهوازیه را نگاشت و نجاشی خود معتقد است. غیر از این رساله تصنیف دیگری از امام صادق مشاهده نشده است.^۳ و اجمالاً شهرت احمد بن علی به «نجاشی» از همین جا مایه می‌گیرد.

اما در زمینه اساتید نجاشی باید گفت: پدر وی به نام علی بن احمد از محدثان کوفه بود و نجاشی علوم اولیه را نزد پدر فرا گرفت^۴ و پس از آن برای تکمیل معلومات خود به سفر پرداخت. در بصره محضر رجالی بزرگ، ابوالعباس ابن نوح سیرافی را درک نمود و علاوه بر استفاده‌های حضوری فراوان^۵، پس از اقامت در بغداد با او در تماس مکاتبه‌ای قرار گرفت^۶، چنانکه ابن نوح سیرافی نیز وصیت کرد تا موارث علمی او در اختیار نجاشی قرار گیرد.^۷

اما در بغداد که به یک معنی نجاشی زندگی علمی خود را در آن سپری کرده است این دانشمند موفق به دیدار اساتید بزرگی شد که هر کدام ستاره درخشانی در آسمان علم و دانش بودند. تعداد این مشایخ بسیار زیاد است لکن مهم‌ترین آنان که نجاشی خود

۱. در این مورد بنگرید به مقاله تحقیقی استاد شبیر زنجانی، مجله نور علم دوره اول شماره ۱۱ و ۱۲.

۲. نجاشی، رجال، به رقم ۲۵۳.

۳. همان مأخذ به رقم ۲۵۳ و ۵۵۵، مجلسی، بحارالانوار ج ۴۷ ص ۳۳ به نقل از کشف الغم ج ۲ ص ۴۱۶.

۴. بنگرید به مقاله: «رجال نجاشی مهم‌ترین کتاب رجالی شیعه» از سید علی میرشریفی مندرج در مجله نور علم دوره سوم شماره ۱

۵. نجاشی، رجال، به رقم ۲۰۹.

۶. مثلاً در ترجمه حسن بن سعید اهوازی می‌نویسد: اخبرنا بهده الکتب غیر واحد من اصحابنا من طرق کثیره. فمناها ما کتب الی به ابوالعباس احمد بن علی بن نوح السیرافی رحمه الله فی جواب کتابی الیه. بنگرید به رقم ۱۳۶ و ۱۳۷.

۷. مثلاً در ترجمه حسین بن عنبسه صوفی با رقم ۱۵۸ می‌نویسد: وجدت بخط ابن نوح فیما وصی الی من کتبه، حدیثنا الحسن بن علی ... و نیز بنگرید به رقم‌های ۲۵۲ و ۳۰۲.

اعتراف به شاگردی آن‌ها می‌کند عبارتند از:

۱- ابو عبدالله محمد بن نعمان یا شیخ مفید

۲- احمد بن محمد بن عمران معروف به ابن الجندی

۳- ابو عبدالله حسین بن عبیدالله غضائری

۴- احمد بن عبدالواحد معروف به ابن عبدون

۵- علی بن محمد بن شَیران اُتَبلی^۱

علاوه بر آن او از عده زیادی از مشایخ حدیث نقل روایت دارد که تعداد آن‌ها بالغ بر ۲۵ نفر بوده است. چنانکه از عده دیگری از مشایخ حدیثی نیز بدون آنکه تصریح به سماع و قرائت کند صرفاً با تعابیر: «قال و لآن»، «ذکر فلان»، «اخبرنی فیما اجازنی»، «اخبرنی فیما کتب الی» و «اخبرنی فیما وصی الی» نقل روایت کند.^۲

به نظر می‌رسد که در بین مشایخ نجاشی، رجالی بزرگ ابو عبدالله حسین بن عبیدالله غضائری و پس از وی، ابن نوح سیرافی، بیش‌ترین تأثیر را در پرورش نجاشی داشته‌اند. با ابن نوح سیرافی به‌طور دائم در مذاکره و مکاتبه علمی به سر می‌برد و برای نظرات او ارزش فوق‌العاده‌ای قائل بود و این از تعابیری که برای او به کار برده است معلوم می‌گردد.^۳ در مورد غضائری نیز باید گفت: شیخ طوسی و نجاشی هر دو او را به استادی در فن حدیث و رجال ستوده‌اند. علاوه بر آن هر دو موفق شده‌اند کتب و مواریث علمی او را سماع و قرائت نموده و از وی اجازه روایت بنگرید.^۴ ابن حجر عسقلانی در کتاب لسان المیزان تصریح می‌کند که: «ابو عبدالله حسین بن عبیدالله غضائری از بزرگان مشایخ شیعه و از داناترین آنان به حدیث اهل بیت بود»^۵ و آن‌گاه از قول شیخ طوسی می‌نویسد: «کان کثیر السماع، خدم العلم لله و کان حکمه انفذ من حکم الملوک»^۶ یعنی غضائری

۱. جهت اطلاع بیشتر تر از مشایخ نجاشی بنگرید به مقدمه رجال نجاشی به تصحیح محمد جواد نائینی بیروت - دارالانصواء.

۲. بنگرید به رجال نجاشی به رقم‌های ۶۴، ۹۲، ۹۶، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۸.

۳. در ترجمه او به رقم ۲۰۹ می‌نویسد: «هو استاذنا (استادنا) و شیخنا و من استفدنا منه».

۴. نجاشی، به رقم ۱۶۶، رجال شیخ ص ۴۷۰.

۵. عسقلانی، ابن حجر، لسان المیزان ج ۲ ص ۲۹۷ با رقم ۱۲۳۰.

۶. همان مأخذ و همان صفحه.

اساتید زیادی را درک نمود. او برای رضای خدا به علم و دانش خدمت کرد و حکمش از حکم پادشاهان نافذتر بود. و از این بیانات می توان نتیجه گرفت که غضائری در عهد خود شخصیتی مقتدر بود و با دیدن اساتید فراوان و در اختیار داشتن کتب و اصول روایی متعدد، از تسلط خاصی در شناخت متون حدیث و تمیز نسخه های صحیح از نسخ مجعول و محرف برخوردار بود، به طوری که در این جهت به رشد علم و دانش واقعاً خدمت نمود.

علاوه بر غضائری بزرگ، نجاشی با فرزند این مرد یعنی احمد بن حسین معروف به ابن الغضائری دوستی و همکاری داشت و^۱ با او و محمد بن حسن بن علی الطوسی، به طور همزمان از محضر ابو عبدالله غضائری استفاده نمود^۲ و چنانکه می دانیم که این دو دانشمند نیز از کسانی هستند که در زمینه رجال حدیث و شناسایی اصول و مصنفات شیعه گام های بلندی برداشتند، هر چند چنانکه در جای خود خواهد آمد، از آثار ابن الغضائری - جز مواردی اندک - دیگر چیزی باقی نمانده است.

دیگر از شخصیت هایی که نجاشی با وی مذاکره علمی داشته است، می توان از علم الهدی شریف مرتضی نام برد که ظاهراً نجاشی کتاب فهرست خود را بنا به درخواست او تألیف نمود^۳. علاوه بر آن پس از وفات سید مرتضی، نجاشی متکفل غسل او گردید^۴. که این خود رابطه نزدیک او را با سید مرتضی می رساند. علاوه بر درک این مشایخ چنانکه گفتیم نجاشی در بغداد زندگی می کرد و حوزه بغداد در عهد او یکی از پر رونق ترین حوزه های شیعه به شمار می رفت و در آن شهر کتابخانه های بزرگی دایر بود که یکی از آنها، کتابخانه همین سید مرتضی و دیگر، کتابخانه شاپور بن اردشیر بود و چنانکه متن فهرست او نشان می دهد او در تصنیف کتاب خود از بیش از هفتاد مأخذ رجالی، حدیثی، تاریخی و نیز فهارس کتبی که قبل از او نوشته شده بود، استفاده نمود^۵. بنابراین می توان گفت که ابوالعباس نجاشی به دلیل شرایط خاصی که در او جمع شده بود یعنی:

۱. بهبودی، محمد باقر، معرفة الحدیث ص ۶۱. ۲. نجاشی، رجال، به رقم ۲۰۰ و ۱۰۶۸.
 ۳. نجاشی، رجال، ص ۳. ۴. همان مأخذ، به رقم ۷۰۸.
 ۵. بنگرید به متن رجال نجاشی و نیز بهبودی، معرفة الحدیث ص ۴۹: المصادر

اولاً: خود از خاندان و دودمان عرب بود.

ثانیاً: عرب شناس ماهر و کم نظیری بود.

ثالثاً: اساتید وی مجتهدین فن رجال بودند. از جمله: ابن نوح سیرافی، حسین بن عبیدالله غضاثری، ...

رابعاً: او فقط همین یک رشته را انتخاب کرده و عمر پر برکنش را وقف این علم نمود^۱.

خامساً: مصادر و ماخذ بی شماری از رجالیون و محققان قبل از خود را در اختیار داشت، توانست یکی از بهترین متخصصان علم رجال گردد و اثری پدید آورد که از طرف دانشمندان پس از خود به عنوان بهترین سند رجالی شیعه تلقی گردد^۲. اضافه بر آن نجاشی در سایه نبوغ ذاتی خود، به سرعت مدارج کمال و ترقی را طی نمود و چنانکه خود تصریح می کند در زمان ابن الجندی - که از اساتید او است و به وسیله او - رسماً به صف مشایخ پیوست^۳. و از آن جا که وفات ابن الجندی در سال ۳۹۶ هـ. ق گزارش شده است، با در نظر گرفتن سال تولد نجاشی (۳۷۲ هـ) می توان نتیجه گرفت که نجاشی قبل از سن ۲۴ سالگی از اساتید مسلم حدیث و رجال بوده است. به این ترتیب باید گفت: حدس بعضی از بزرگان که معتقدند نجاشی، با تأثر از شیخ طوسی در نگارش «فهرست»، به تألیف رجال خود اقدام کرده است، پایه و قوت چندانی ندارد^۴.

ب - معرفی رجال نجاشی و بررسی انگیزه تألیف:

چنانکه گفته شد، کتاب نجاشی با عنوان: «فهرست اسماء مصنفی الشیعه» در اصل به انگیزه معرفی آثار و کتب شیعه، و نیز رد اعتراض بر کسانی نوشته شد که معتقد بودند شیعیان فاقد آثار علمی و فرهنگی می باشند. اما به دلیل آن که نجاشی در ترجمه مؤلفین کتب اطلاعات ذیقیمتی پیرامون وضعیت راویان و مؤلفان داده است، این کتاب از همان آغاز تألیف به عنوان یک نسخه رجالی توجه دانشمندان را به خود جلب نمود. وگرنه

۱. شریفی، میرعلی، مقاله رجال نجاشی مهم ترین کتاب رجالی شیعه.

۲. شبیری زنجانی، موسی، مقدمه رجال نجاشی ص ۲.

۳. نجاشی، رجال، به رقم ۲۰۶.

۴. اختیار معرفة الرجال، ط مشهد ص ۵، مقدمه فارسی.

کتاب ابتداء به عنوان یک سند رجالی به رشته تألیف درنیامد^۱. نجاشی خود در بیان انگیزه تألیف کتاب می‌نویسد: "من متذکر نکته‌ای شدم که سید شریف (مرتضی) - که خدا بقای او را طولانی و توفیقاتش را مستدام نماید - خاطر نشان ساخته بود و آن نکته عبارت از بیان اعتراض گروهی از مخالفان ما بود که می‌گویند: شما شیعیان فاقد سوابق علمی و تصنیفات می‌باشید. البته این اظهارات از طرف کسانی که اطلاع روشنی از وضع شیعیان ندارند، تأملی در اخبار آنان نداشته‌اند، به موقعیت علمی و تاریخی سرگذشت علمایشان واقف نبوده‌اند، با احدی از دانشمندان ملاقاتی نکرده‌اند تا مقام علمی آنها را بشناسند. بسیار طبیعی است. اما کسی که از حقیقت ناآگاه و بی‌خبر است طبعاً او حجت و دلیلی علیه ما ندارد. من از آثار شیعیان آن قدر که در توان داشتیم جمع‌آوری نمودم اگر چه نتوانستم به همه کتاب‌های آنان دست یابم، زیرا اکثر کتب شیعیان فاقد دسترسی است و این تذکر را برای کسانی می‌دهم که در آینده با کتبی برخورد می‌نمایند و من در فهرست خود از آن یاد نکرده‌ام"^۲.

پس از این مقدمه نجاشی نخست به معرفی شش نفر از نویسندگان شیعه در طبقه یاران علی (ع) پرداخته است و سپس به ترجمه صاحبان اصول و کتب شیعه و شناساندن آثار آنان روی می‌آورد. مؤلف کتاب در این قسمت مجموعاً ۱۲۶۹ نفر از مصنفان شیعه را که در فاصله قرن دوم تا پنجم هجری زندگی می‌کرده‌اند، مورد تعریف قرار داده است که از این عده بسیاری در شمار اصحاب و راویان امامان (ع) قرار دارند. ضمناً او عده‌ای از مؤلفان و راویان شیعه را نیز در خلال ترجمه دیگران معرفی کرده است.^۳ کتاب صرفاً به معرفی نویسندگان شیعه و آثار آنان اختصاص دارد و اسامی نویسندگان بر

۱. در این جا تذکر این نکته سودمند است که کتاب‌های فهرست و رجال موضوعاً با یکدیگر تفاوت دارند. زیرا در کتب رجالی، هدف اصلی آشنا شدن با اوصاف و احوال راوی است و اگر از کتاب‌های آنان یاد می‌شود به صورت بالعرض و تبعی است و معمولاً مسائل مهم در کتب رجالی، عبارت از روشن کردن وضعیت راویان از نظر طبقه، توثیق یا تضعیف و نیز ذکر موالید و وفیات می‌باشد، برعکس در کتب فهرست هدف مؤلف معرفی کتب و مولفاتی است که ارباب تصنیف نگاشته‌اند و در این گونه کتب جرح و تعدیل روات، یا توجه به طبقات و دیگر مسائل رجالی موضوعیت ندارد. در این باره بنگرید به مقاله: رجال نجاشی مهم‌ترین کتاب رجالی شیعه از سیدعلی میرشریفی.

۲. نجاشی، رجال، ص ۳.

۳. سبحانی، جعفر، کلیات فی علم الرجال ص ۵۸ الی ۶۲.

حسب حروف الفبا تنظیم شده است. نکته دیگر آنکه کتاب به دلیل اطلاعات ذقیمی که در حوزه علم رجال دارد از سوی دانشمندان به رجال نجاشی معروف شده است.

ج - ارزیابی سیره نجاشی در «رجال»:

تا آنجا که بررسی کتاب نجاشی نشان می‌دهد، این دانشمند در بیان اظهارات خود، از تحقیق کامل برخوردار بوده و اصول و ضوابط علمی را مد نظر قرار داده است و دلیل این مطلب اختلاف تعبیر وی در ترجمه اشخاص مختلف و مواضع گوناگون کتاب می‌باشد. نجاشی برخلاف شیخ طوسی فردی کثیر التألیف نبود. او چنانکه خود توضیح داده است، آثار محدودی به وجود آورد که مهم‌ترین آن، همان «فهرست اسماء مصنفی الشیعه» یا «رجال» او می‌باشد.^۱ از این رو باید گفت: این کتاب علی‌رغم حجم اندکش، حاصل یک عمر تحقیق و مجاهدت علمی این دانشمند است. چنانکه قبلاً گذشت نجاشی در تألیف این کتاب، سیره استاد بزرگ خود یعنی غضائری را تعقیب نمود و علاوه بر آن با فرزند این دانشمند یعنی احمد بن حسین دمسازگشت و این پدر و پسر هر دو از رجال یون و نسخه‌شناسان بزرگ شیعه بوده‌اند و مخصوصاً احمد بن حسین خود در زمینه معرفی اصول روایی و مصنّفات شیعه صاحب کتاب و دارای فکر و نظر بوده است.^۲ در عین حال با وجود آنکه نجاشی در حدود بیست مورد در کتاب خود از آثار و نظرات احمد بن حسین استفاده کرده است، اما چون در اخذ این نظرات سماع و قرائنی نداشته است، تنها با عباراتی نظیر: «قال احمد بن الحسین رحمه الله» یا «ذکر احمد بن الحسین رحمه الله»، کیفیت اخذ خود را روشن می‌سازد که این خود قرینه‌ای بر دقت و امانت علمی او می‌باشد.^۳ همچنین مطالعه کتاب نجاشی نشان می‌دهد که این دانشمند در بیان اظهارات خود تنها ناقل آراء گذشتگان و به عبارتی مقلد صرف نمی‌باشد. و با آنکه احترام فوق‌العاده‌ای به مشایخ خود می‌گذارد، معهذا در بسیاری از موارد به نقد علمی نظرات مشایخ و عقاید دانشمندان قبل از خود مبادرت می‌ورزد و دلیل آن همان تحقیق و تماس‌های شخصی او با نویسندگان یا مصادر موجود در عصر

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۲۵۳.

۲. شیخ طوسی، فهرست، ص ۱ و ۲.

۳. این موارد را دقیقاً بنگرید در معرفة الحدیث ۶۱ الی ۶۴ تحت عنوان: مسودات ابن الغضائری.

خود بوده است مثلاً در ترجمه علی بن محمد بن شیْره قاسانی مکنی به ابوالحسن می نویسد: "او فقیهی فاضل و محدثی پرکار بود. احمد بن محمد عیسی او را مورد طعن قرار داد زیرا مدعی بود که از وی عتاید نادرستی شنیده است اما در کتاب های این شخص چیزی که بر این مطلب دلالت کند وجود ندارد". برعکس این مورد، در مورد جعفر بن محمد بن مالک فزاری پس از تضعیف شدید - از نظر مذهب و روایت - می نویسد: "من نمی دانم چه گونه بعضی از مشایخ ما از جمله ابوعلی بن همام و ابوغالب زراری که خدا رحمتشان کند، از این شخص روایت کرده اند".^۲

روش نجاشی به این صورت بوده که در معرفی یک کتاب، اگر کتاب دارای نسخ متعدد بوده است، این نسخ را واری کرده و اختلاف این نسخ، سالم یا مخدوش بودن آن ها و نیز ضعف و قوت سند و طریق هر نسخه را متذکر شود. به همین ترتیب او در شرح حال راوی یا صاحب کتاب مسائلی چون: توثیق یا تضعیف، کیفیت اخذ و تحمل حدیث، عصر و طبقه راوی، مذهب صحیح یا سوء عقیده، وابستگی به فرق انحرافی و میزان آن، مشایخ و شاگردان وی، تولد و وفات، مولد و موطن و مکان وفات را مورد بحث قرار داده و حداکثر اطلاعاتی را که به دست آورده، متذکر شده است. موضوع کتاب، تخصص و رشته مطالعات راوی از دیگر مسائلی است که از دید نجاشی مخفی نبوده است. اگر راوی از معاصران امامان بوده، او روشن می سازد که آیا برای وی امکان روایت از امام بوده است یا خیر. مثلاً در بعضی از موارد متذکر می شود که فلان راوی به جز چند حدیث یا جز به واسطه فلان شخص، دیگر روایت و ملاقاتی با فلان امام (ع) نداشته است که این ها همه بیانگر دقت و ظرافت در کار این دانشمند می باشد. اگر راوی از نظر سوء حافظه، یا نقص عضو همانند کوری یا اختلال حواس یا حتی پیری و شیخوخیت، دارای مشکلی بوده، نجاشی این موارد را معمولاً تذکر می دهد، زیرا اموری از این قبیل می تواند در ضبط دقیق فرد یا حفظ و سالم نگهداری نسخه های حدیث، تولید مشکل کند. او همچنین در معرفی اشخاص اطلاعات خوبی از نظر بستگی و نسب آن ها به قوم، قبیله و خاندان های عرب آورده است. و با توجه به اینکه او خود عرب و در علم انساب متخصص بوده است، کتاب وی از این نظر متضمن فواید فراوانی

۱. نجاشی، رجال. به رقم ۶۶۹.

۲. همان مأخذ، به رقم ۳۱۳.

است. ضمناً یکی از کتاب‌های نجاشی کتاب «انساب بنی نصر بن قعین و ایامهم و اشعارهم» می‌باشد.^۱

د - نمونه‌هایی از رجال نجاشی:

در تأیید آنچه در سبک و سیره نجاشی بیان کردیم ده‌ها شاهد و قرینه از کتاب او وجود دارد که همگی مؤید رعایت موازین علمی و دقت نظر این دانشمند می‌باشد اما صرفاً به جهت نمونه به ذکر چند مورد بسنده می‌شود.

۱ - در مورد برید بن معاویه آورده است که: برید بن معاویه، ابوالقاسم عجللی، عرب نژاد، از راویان امام باقر و امام صادق (ع) می‌باشد. در ایام ابو عبدالله وفات یافت. او فقیه و از چهره‌های بسیار معتبر شیعه و صاحب منزلت در نزد امامان بود. احمد بن حسین غضائری گفت که وی کتابی از برید را ملاحظه کرده که به واسطه علی بن عقبه بن خالد اسدی روایت شده بود. من نیز به خط ابوالعباس احمد بن علی بن نوح دیدم که این استاد پس از ذکر سند از علی بن حسن بن فضال نقل نمود که برید متوفی ۱۵۰ هجری می‌باشد.^۲

۲ - در مورد اسحاق بن حسن به رقم ۱۷۸ می‌نویسد: اسحاق بن حسن بن بکران مکنی به ابوالحسین عقرائی خرما فروش و سماع فراوانی داشت اما در مذهبش ضعیف بود. در کوفه او را ملاقات نمودم و وی در آنجا اقامت کرده بود. او کتاب کلینی را بدون واسطه از او روایت می‌کرد. در آن تاریخ کسی نبود که بی‌واسطه از کلینی روایت کند. (اما من چون او را ضعیف می‌دانستم) با وجود قلت واسطه از او سماع نکردم او دارای کتابی به نام «رد بر غلات» و ... بوده است.

۳ - در مورد احمد بن محمد بن عبدالله بن حسن بن عیاش جوهری پس از ذکر نسب و خاندان او می‌نویسد: "او احادیث فراوانی شنید و به دست آورد اما در اواخر عمرش دچار اضطراب و اختلال گردید. جدش و پدرش در ایام آل حماد و قاضی ابو عمر، از بزرگان سکنه بغداد به شمار می‌رفتند" آن‌گاه پس از شرح کتب این فرد

۱. همان ماخذ، به رقم ۲۵۳.

۲. رجال، به رقم ۲۸۷ ضمناً نجاشی سند را ذکر کرده است.

می‌نویسد: "من این استاد را دیده‌ام، او دوست من و پدرم بود. از او مطالب فراوانی یاد گرفتم اما در عین حال دیدم که اساتید ما، او را تضعیف کرده‌اند. لذا از او نقل روایت نمی‌کنم و از او پرهیز دارم. او در ادبیات قوی بود. اشعار نغزی می‌سرایید و خط خوبی داشت. خداوند او را رحمت کند و از خطاهایش درگذرد. او در سال ۴۱۱ بدرود حیات گشت."^۱

۳- در مورد جابر بن یزید جعفی مکنی به ابو عبدالله یا ابواحمد می‌نویسد: "او عرب خالص است و نسب او چنین می‌باشد: "ابن حارث بن عبد یغوث بن کعب بن حارث بن معاویه بن وائل بن مراد بن جعفی، او ابوجعفر (ع) و ابو عبدالله (ع) را درک نمود (تصریح به روایت نمی‌کند) و در ایام امامت ابو عبدالله صادق (ع) در سال ۱۲۸ هجری درگذشت. از جابر گروهی روایت کرده‌اند که همگی مورد طعن واقع شده و تضعیف شده‌اند از جمله عمرو بن شمر، مفضل بن صالح، منخل بن جمیل و یوسف بن یعقوب. جابر جداً مبتلا به تخلیط بود و استاد ما ابو عبدالله محمد بن نعمان در شرح حال او، اشعار زیادی می‌خواند که همگی دلالت بر اختلاط او داشت و این جا موضع ذکر آن نیست. از جابر در موضوع حلال و حرام و فروع احکام به ندرت روایاتی وارد شده است." نجاشی آن‌گاه کتب جابر را نام می‌برد که اکثراً در رشته تفسیر، فضائل و مسائل تاریخی است و توسط همان افراد غیر موثق روایت شده است. و سپس می‌افزاید: "به جابر کتب و روایات دیگری از جمله رساله ابوجعفر (ع) به اهالی بصره را نسبت داده‌اند که قطعاً جعلی و ساختگی است و خداوند به حقیقت امر آگاه‌تر است."^۲

۴- در مورد یوسف بن عقیل بجلی می‌نویسد: "او از اهالی کوفه، شخصی موثق، اما قلیل الحدیث بود.^۳ مشایخ قم معتقد بودند که او دارای کتابی است اما به عقیده من کتابی که به او نسبت داده‌اند، از تألیفات محمد بن قیس بجلی می‌باشد."^۴

۵- و بالاخره در ترجمه مشعمل بن سعد آورده است: "مشعمل بن سعد اسدی ناشری شخصی موثق و از جمله بزرگان ماست. از او جز عبیس بن هشام کس دیگر نقل

۱. همان مأخذ، به رقم ۲۰۷.

۲. همان مأخذ، به رقم ۳۲۲.

۳. قلیل الحدیث از الفاظ جرح نیست اما همین قدر می‌رساند که شخص در امر حدیث مایه‌ای به هم نرسانده است. صبحی صالح، مصطلح الحدیث ص ۱۳۹.

۴. نجاشی، رجال، ۱۲۲۱.

روایت ندارد و خود او از روایان ابو عبدالله صادق بود و از ابوبصیر نیز نقل روایت دارد. مشتمل دارای کتاب دیات است که آن را، وی و برادرش حکم مشترکاً نوشته‌اند.^۱ آن‌گاه نجاشی طریق روایی خود را از محمد بن جعفر مودب تا عیسی و او از مشتمل و حکم نقل می‌کند.^۱

۵- بازشناسی سیره محدثان شیعه به روایت نجاشی:

نکته دیگری که در بررسی رجال نجاشی باید به آن توجه نمود، آشنایی با سبک و سیره محدثان شیعه، از رهگذر مطالعه این کتاب است و باید گفت که این کتاب ترجمانی نیکو و گزارشگری امین بر تلاش‌های محققان شیعه در حوزه‌های علمی و دینی می‌باشد. با مطالعه کتاب نجاشی انسان در جریان مجاهدت‌های علمی بزرگانی قرار می‌گیرد که در فاصله قرن دوم تا قرن پنجم هجری با کمال دقت و مواظبت، مواریث علمی شیعه را حفظ نمودند، در مسیر تکمیل و توسعه آن هزاران اثر پدید آوردند و خصوصاً در رشته حدیث آثار بزرگی به یادگار گذاشتند. کتاب نجاشی در واقع دائرة المعارفی است که در آن خواننده اطلاعات روشنی پیرامون حوزه‌های دینی و پایگاه‌های حدیث شیعه، روابط حوزه‌ها با یکدیگر، روایان و خصیصان امامان شیعه، کیفیت تماس و روایت از امامان، آثار و مصنفات حدیثی شیعه، دقت و مواظبت علما بر ضبط حدیث، شناسایی غلات و طرد آنان از مسیر حدیث، بازشناسی نسخه‌های سالم از نسخ جعلی و محرف، اصول و ضوابط جرح و تعدیل و ... به دست می‌آورد. و بدون شک برای محققانی که در رشته تاریخ حدیث شیعه به مطالعه پرداخته و سیر تحول آن را مد نظر قرار داده است، از مراجعه و تدبر در کتاب نجاشی وی راگریزی نیست. در تأیید موارد فوق، قرائن بسیاری می‌توان اقامه نمود. اما با توجه به اینکه در همین فصل و تحت عنوان: «بررسی حدیث شیعه در کارنامه روات و محدثین» به موارد زیادی از این قرائن اشاره گردید، لذا از تکرار مجدد آن‌ها خودداری می‌نمایم.

۳- بررسی «فهرست» شیخ طوسی:

سومین اثر رجالی شیعه عبارت از کتاب «الفهرست» تألیف شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی می‌باشد. این کتاب نیز چنانکه از نام آن پیدا است به عنوان اثری نوشته شد که بیانگر اسامی کتب و مؤلفات شیعه باشد اما از آن‌جا که در جنب اطلاعات کتابشناسی، فواید رجالی گوناگونی در آن دیده می‌شود، از سوی دانشمندان به عنوان یکی از چهار کتاب اصلی رجال شناخته گردید.

در مورد شیخ طوسی و آشنایی با سیره او در تألیف کتب، سخن مفصل را به ذکر ترجمه وی در دوره چهارم این کتاب حواله می‌دهیم و در این جا صرفاً به معرفی آثار رجالی این دانشمند روی می‌آوریم و چنانکه مشهود است سه کتاب از چهار کتاب اصلی شیعه در حوزه رجال، حاصل مساعی شیخ طوسی می‌باشد و از این سه کتاب دو کتاب از آثار تألیفی او بوده و کتاب سوم نیز با عنوان: «اختیار معرفة الرجال» حاصل املائی او به شاگردانش می‌باشد.

اما در مورد کتاب فهرست که اینک مورد بحث می‌باشد، شیخ طوسی نیز همانند نجاشی کتاب خود را به انگیزه معرفی کتب و مصنفات شیعه نوشته است. این مطلب از مقدمه او بر این کتاب، به دست می‌آید و از آن‌جا که این مقدمه حاوی نکات سودمندی در بیان فلسفه نگارش کتاب می‌باشد، نخست به ذکر این مقدمه و سپس به ارزیابی آن می‌پردازیم. شیخ پس از حمد و ستایش خداوند و صلوات بر رسول و آل وی می‌نویسد: «اما بعد، چون دیدم جماعتی از بزرگان حدیث ما، فهرست کتب امامیه و تصانیف و اصولی که از آن روایت می‌کنند را، نوشته اما هیچ کدام همه یا اکثر آن‌ها را ننوشته‌اند، بلکه هر کدام آن‌ها که در این باره چیزی نوشته است، تنها غرض وی آن بوده از کتاب‌هایی که مخصوص به روایت او از آن‌ها بوده، یا کتابخانه وی مشتمل بر آن کتب بوده، فهرستی داشته باشد. و به این ترتیب هیچ کدام متعرض ثبت همه آن کتاب‌ها نبوده مگر آنچه را که «ابوالحسین احمد بن حسین بن عبیدالله» - ابن الغضائری - به آن پرداخت و آن، دو کتابی است که وی نوشته است: یکی درباره «مصنفات» و دیگری درباره «اصول» که به قدر امکان و توانش همه آن‌ها را فهرست برداری کرده بود که متأسفانه این دو کتاب را هیچ یک از اصحاب ما نسخه برداری نکرد و احمد بن حسین

نیز که خدایش رحمت کند، با مرگ زودرس از دنیا رفت و بعضی از ورثه‌اش آن دو کتاب را همانند دیگر کتبش - چنانکه بعضی از آن‌ها نقل کرده‌اند - از بین بردند، و از سوی دیگر، هنگامی که از ناحیه «شیخ فاضل» - خداوند تأییدش را مستدام نماید - به‌طور مکرر اظهار تمایل و تأکید می‌شد که من به این مهم اقدام کنم، و او را مشتاق تألیف چنین اثری مشاهده کردم، به تألیف کتابی در معرفی آثار شیعه بپردازم که مشتمل بر ذکر مصنفات و اصول باشد، اما آن‌ها را از هم جدا ننوشتم زیرا در بین صاحبان تصنیف کسانی بوده‌اند که دارای اصل نیز بوده‌اند و در این صورت لازم می‌گردید که نام او در هر دو کتاب آورده شود، و این باعث طولانی شدن بحث و کتاب می‌گردید.

من این کتاب را بر حسب حروف الفبا از «همزه» تا «یاء» مرتب کردم تا برای جوینده، دستیابی به آنچه که می‌خواهد نزدیک و حفظ کردن آن آسان باشد و در نظر نداشتم نام اشخاص را به ترتیب عصر و زمانشان مرتب سازم، از این رو و چه بسا کسانی که از نظر زمانی عقب‌تر از اشخاص دیگر بوده، اما در مقام ذکر در این کتاب مقدم شده‌اند، زیرا هدف چیز دیگری است، و هنگامی که از مصنفین و اصحاب اصول یاد کردم ناگزیر درباره جرح و تعدیل آن‌ها و اینکه روایت آن‌ها قابل اعتماد است یا نه و آیا اعتقاد آن‌ها بر حق است یا از مخالفین هستند، اشاره‌ای نمودم زیرا بسیاری از مصنفین و اصحاب اصول، گرایش به مذاهب انحرافی پیدا کرده‌اند، اگر چه نوشته‌های آنان قابل اعتماد است ... و با این حال مدعی نیستم که همه کتب و نوشته‌های آن‌ها را فهرست برداری کرده باشم، زیرا اصحاب ما در کشورها و نقاط دور دست پراکنده‌اند و به این جهت اصول و مصنفات آن‌ها قابل ضبط و کنترل نیست، نهایت آنکه در این کار موظف به کوشش بوده‌ام و در آنچه توانایی داشته‌ام و قدرت و امکاناتم اجازه داده است، به استقصای کتب پرداختم، من این کار را برای تقرب به الله انجام دادم و از او امید پاداش دارم و امیدوارم حق آن شیخ فاضل را نیز ادا کرده و این کار موافق درخواست او صورت پذیرفته باشد^۱.

۱. شیخ طوسی، فهرست، ص ۱ الی ۳، قربانی، زین العابدین، علم حدیث و نقش آن در شناخت و تهذیب احادیث ص ۹۳ الی ۹۵ با اندکی تصرف.

ارزیابی و تحلیلی بر مقدمه فهرست:

۱ - شیخ طوسی از فهرست‌نویسی به عنوان یک کار مرسوم در سطح علمای شیعه خبر می‌دهد و این مطلب درستی است و باید افزود که از قرن سوم به بعد فهرست‌نویسی در بین دانشمندان اسلامی متداول گردید و نوعاً دانشمندان به ثبت اسامی کتاب‌هایی که در کتابخانه خود داشتند و یا کتاب‌هایی که مورد استفاده آنان بود، اقدام می‌نمودند و عنداللزوم از آن استفاده می‌کردند^۱. و حتی از بعضی از عبارات فهمیده می‌شود که این کار فراتر از یک اقدام شخصی بوده و فهارس دانشمندان برای دیگران نیز قابل استفاده بوده است. چنانکه نجاشی در ترجمه ابراهیم بن سلیمان بن ابی واحد می‌نویسد: «له کتب ذکرها بعض اصحابنا فی الفهرستات لم ارمنها شیئاً»^۲. و اجمالاً از کسانی که قبل از شیخ طوسی و نجاشی اقدام به نگارش فهارسی در معرفی کتب شیعه کرده‌اند و به شهادت متن «فهرست» طوسی و «رجال» نجاشی اثر آنان مورد استفاده این دو دانشمند واقع شده، می‌توان از احمد بن عبدالواحد بزاز معروف به ابن عبدون، محمد بن جعفر مودب معروف به ابن بظه، جعفر بن محمد بن قولویه، محمد بن حسن بن احمد بن الولید، شیخ مفید، شیخ صدوق، سعد بن عبدالله اشعری، عبدالله بن جعفر حمیری، علم الهدی سید مرتضی، ابوالحسین محمد بن علی بن مفضل، حسین بن حصین العمی، ابو عبدالله محمد بن علی بن شاذان قزوینی، ابو محمد هارون بن موسی معروف به تلکبری، ابوعلی محمد بن همام بن سهیل کاتب، محمد بن اسحاق (ابن الندیم)، ابو محمد حسن بن محمد بن سماعه، ابن الجنید، محمد بن احمد بن علی اسکافی، ابوالقاسم حمید بن زیاد دهقان، ابو عبدالله محمد بن ابراهیم العلوی، ابوالفرج محمد بن موسی بن علی بن عبدربه قزوینی، ابوالحسن علی بن محمد ماجیلویه، ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی اشعری، ابوالحسن علی بن حاتم قزوینی، ابوالعباس محمد بن جعفر رزاز، ابو جعفر محمد بن عبد الحمید بن سالم عطار و بالاخره ابوالحسین احمد بن عبیدالله غضائری، معاصر نجاشی و شیخ طوسی یاد نمود و وجود این فهارس خود مبین کثرت مؤلفات شیعه و اهتمام علمای این مذهب در تدوین علوم، خاصه رشته‌های فقه، حدیث، کلام و تفسیر

۱. همان مأخذ، ص ۹۲

۲. نجاشی، رجال، به رقم ۱۴.

می‌باشد.

۲- شیخ طوسی تصریح می‌کند نخستین کسی که در شیعه به فکر افتاد اثری جامع و مانع در زمینه اسامی کتب و مؤلفات پدید آورد ابن الغضائری بود که او در این خصوص دو کتاب تألیف نمود. سپس اضافه می‌کند که مؤلف این دو کتاب به طور نابهنگام از دنیا رفت و کتب او نیز قبل از نسخه‌برداری توسط بعضی از بستگانش نابود گردید. در عین حال شیخ طوسی و نجاشی هیچ‌کدام توضیحی پیرامون علت وفات ابن الغضائری و از بین رفتن آثار او نداده‌اند. اما در یک نکته نمی‌توان تردید نمود و آن اینکه ابن الغضائری و پدر او عبیدالله، هر دو از ناقدان فن به شمار رفته و در زمینه معرفی غلات و راویان ضعیف و مجهول الحال و بی‌اعتبار دانستن روایات ضعیف و نسخه‌های مخدوش هیچ‌گونه سازش و مصلحت‌اندیشی نمی‌کرده‌اند. چنانکه یکی از آثار ابن الغضائری را کتاب «ضعفا»ی او دانسته‌اند و شیخ آغا‌بزرگ تهرانی معتقد است با فرض صحت انتساب این کتاب به ابن الغضائری کم‌تر کسی است که از طعن او جان سالم به در برده باشد^۱، با این اوصاف بعید نیست که مرگ ابن الغضائری و از بین رفتن کتب او با خط فکری و سبک و سیره او در جرح و تعدیل روایات ارتباط داشته باشد. ضمناً مطابق بعضی از قرائن نجاشی کتاب ابن الغضائری را به صورت نسخهٔ مسوده در اختیار خود داشت، اما چون این نسخه فاقد سماع و قرائت بوده است، نجاشی صرفاً با تعبیر، «قال احمد بن الحسین» یا «ذکر احمد بن الحسین» از آن نقل می‌کند، و به عقیده بعضی از محققان این نسخه در قرن هفتم به‌طور و جاده‌ای در اختیار علامه حلی قرار گرفت و او نیز پس از احراز صحت انتساب آن به ابن الغضائری در مواردی چند از آن استفاده نمود^۲.

۱. تهرانی، شیخ آغا‌بزرگ، الذریعه ج ۴ ص ۲۹۰ و ج ۱۰ ص ۸۹، استاد جعفر سبحانی از قول میرداماد در کتاب کلیات فی علم الرجال ص ۹۰ در مورد ابن الغضائری می‌نویسد: «هو الذی قیل فیه قل ان یسلم احدا من جرحه او ینجو ثقه من قلدحه».

۲. بهبودی، معرفة الحدیث ص ۶۴ لکن شیخ آغا‌بزرگ در الذریعه ج ۱۰ ص ۸۹ می‌نویسد: رجال ابن الغضائری به الضعفاء معروف است. در قرن هفتم سید بن طاووس این کتاب را که منسوب به ابن الغضائری می‌باشد، بدون هیچ‌گونه سماع و قرائت، به دست آورد. نام این کتاب در اجازات مشایخ حدیثی به ثبت نرسیده و ساحت ابن الغضائری از انتساب این کتاب میرزا است آیت‌اله خویی نیز معتقد است که کتاب رجال ابن الغضائری از مواردی است که عده‌ای آن را پرداخته و به نام ابن الغضائری رواج داده‌اند در این مورد

۳- شیخ طوسی کتاب فهرست خود را در پی خواهش و اصرار شخصی به نام "شیخ فاضل" نوشت. شیخ طوسی غیر از این کتاب کتب دیگری نیز به اصرار این شخص نوشته است از جمله: «تهذیب الاحکام»، «رجال»، «الغیبه»، «العدة فی اصول الفقه»، «الجمل والعقود»، «الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد» و ...

اما در عین حال در هیچ کجا روشن نمی سازد که مراد از «شیخ فاضل» چه کسی است و این از معماهای حیات و زندگی علمی شیخ طوسی است که تاکنون به طور دقیق گشوده نشده است. بعضی از بزرگان^۱ احتمال داده اند که مراد از این شخص «شیخ مفید» یا «عبدالعزیز بن البراج» باشد. اما در تأیید این احتمالات قرائن کافی وجود ندارد. همین قدر می توان گفت که «شیخ فاضل» نفوذ زیادی بر شیخ طوسی داشته^۲ و شیخ به صلاح اندیشی این فرد خط بخصوصی در رد و قبول اخبار، جرح و تعدیل روایات و به طور کلی حفظ حوزه شیعه و موازیت مکتب انتخاب نمود. از این رو پاره ای از محققان احتمال داده اند این فرد، یکی از شخصیت های سیاسی، مذهبی از خاندان بنو بخت بوده است که شیخ طوسی با برخورداری از حمایت او توانست به نگارش و انتشار آثار خود پردازد.^۳

۴- شیخ طوسی در کتاب «فهرست» متعرض ترجمه نهصد نفر از صاحبان تصانیف و

بنگرید به معجم رجال الحدیث ج ۱ ص ۲۰۱.

۱. شیخ آغاز بزرگ، الذریعه ج ۵ ص ۱۴۵، باید توجه نمود که منظور از شیخ فاضل نمی تواند شیخ مفید باشد. زیرا بسیاری از آثار شیخ طوسی که به درخواست «شیخ فاضل» نوشته است بعد از وفات «شیخ مفید» تألیف یافته است، چنانکه منظور از شیخ فاضل، قاضی عبدالعزیز بن البراج نیز نمی تواند باشد. زیرا قاضی نامبرده متوفی ۴۸۱ هجری است و در عین حال در ردیف معمرین نیز یاد نشده است و اگر در نظر گیریم شیخ طوسی نگارش «تهذیب» را در حیات شیخ مفید و در سن ۲۳ سالگی آغاز نمود (۴۱۱ هـ)، این زمان، زمانی است که قاضی نامبرده در شمار اطفال و یا حداکثر شاگردان شیخ طوسی بوده نه آنکه بتواند تکلیفی برای شیخ ایجاد کند یا سبک و سیره ای پیشنهاد نماید. نکته دیگر آنکه قاضی ابن البراج از منکران حجیت خیر واحد، و در این مطلب پیرو مکتب شیخ مفید و سید مرتضی بوده است در صورتی که شیخ طوسی معتقد به حجیت خیر واحد بوده و کتاب های تهذیب و استبصار را بر این پایه نوشته است و این نیز قرینه ای است که نشان می دهد «شیخ فاضل» - به عنوان مشوق شیخ طوسی، نمی تواند قاضی ابن البراج باشد.

۲. مقدمه رجال الطوسی، آل بحر العلوم، محمد صادق، نجف، مطبعه حیدریه ص ۱۰۱.

۳. بهبودی، محمد باقر، گزیده تهذیب، قسمت مقدمه.

اصول شده و در حدود دو هزار کتاب از آثار شیعه را معرفی نموده است^۱ لذا در زمینه کار او باید گفت او با تألیف این کتاب خدمت بزرگی به جامع تشیع انجام داد. زیرا موجب گردید تا بسیاری از آثار و مواریث شیعه در رشته‌های مختلف معرفی گردد. اما از نقطه نظر رجالی کتب او غنای کتاب نجاشی را ندارد و با توجه به اینکه این دو دانشمند کتب و مأخذ مشترکی در اختیار داشته‌اند. مطمئناً شیخ طوسی - در ترجمه راویان و مؤلفان - بسیاری از اطلاعات رجالی خود را ذکر نکرده است. البته نسبت به کتابی که غرض آن معرفی آثار شیعه است این مطلب فی نفسه اشکالی ندارد. اما با توجه به اینکه شیخ در مقدمه کتاب صریحاً و عده جرح و تعدیل روایت و معرفی آراء و عقاید انحرافی را می‌دهد، پرداختن به این مسائل در ترجمه روایت، بسیار سؤال برانگیز است. به طوری که این سؤال از دید بسیاری از محققان پوشیده نمانده است. علامه تستری در قاموس الرجال می‌نویسد: شیخ طوسی در «فهرست» خود در مورد ابراهیم بن بکیر بن ابی السمال چیزی نگفته با اینکه او واقفی مذهب بوده است در صورتی که نجاشی به معرفی مذهب او تصریح می‌کند^۲، وی سپس اضافه می‌کند که: نجاشی در مورد جرح و تعدیل روایت ادعایی نکرده است ولی در کتاب‌هایش حتی الامکان نکات رجالی را متعرض شده است لکن شیخ طوسی با اینکه وعده جرح و تعدیل می‌دهد اما جز در مواردی اندک، دیگر به این وعده عمل نمی‌کند^۳.

جهت روشن تر شدن مطلب اضافه می‌کنیم در رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی هفتصد نفر از مؤلفان شیعه به طور مشترک مورد بحث قرار گرفته‌اند و کتاب «فهرست» شیخ طوسی چاپ اسپرنگر - که با مقدمه دکتر محمود رامیار در سال ۱۲۷۱ در هند به چاپ رسیده است - مقایسه خوبی را بین رجال نجاشی و فهرست طوسی به دست می‌دهد. در این کتاب متن اصلی از شیخ طوسی و مطالب حاشیه‌ای و یا داخل کروش‌های متعلق به نجاشی است و یک نگاه ساده به محتوای این کتاب، خواننده را در جریان تفاوت سبک و سیره نجاشی با شیخ طوسی و احتمالاً وسعت و عمق اطلاعات هر دو نفر در زمینه علم رجال قرار می‌دهد. مثلاً در مورد محمد بن الحسین الصانع شیخ

۱. قربانی، زین‌العابدین، علم حدیث و نقش آن در شناخت و تهذیب احادیث ص ۱۳.

۲. علامه تستری، قاموس الرجال ج ۱ ص ۲۸. ۳. همان مأخذ، ج ۱ ص ۲۸.

طوسی می‌نویسد: "له نوادر رویناها بهذا الاسناد..." اما نجاشی در مورد همین شخص اضافه کرده است: "کوفی ینزل فی بنی ذهل ابو جعفر ضعیف جداً قیل انه غال" یا در مورد محمد بن خالد برقی شیخ طوسی می‌نویسد: "محمد بن خالد البرقی له کتاب نوادر اخبرنا جماعة عن..." اما نجاشی در مورد همین شخص نوشته است: "محمد بن خالد بن عبدالله بن محمد بن علی ابو عبدالله مولی ابی موسی الاشعری ینسب الی برقی رود من سواد قم علی وادهناک له اخوه یعرفون بابی علی الحسن بن خالد و ابی القاسم الفضل بن خالد. و لابن الفضل ابن یعرف بعلی بن علاء بن فضل خالد فقیه و کان محمد ضعیفاً فی الحدیث و کان ادیباً حسن المعرفة بالاخبار و علوم العرب..."^۱

۵ - مطلب دیگر در شیوه جرح و تعدیل شیخ طوسی به میزان دقت این دانشمند در بیان آراء و اظهاراتش بازمی‌گردد در این مورد باید گفت به طوری که در مقاله چهار کتاب اصلی علم رجال آمده است: "تمی توان بر همه گفته‌های شیخ بزرگوار طوسی در زمینه رجال صحه گذاشت و وجود پاره‌ای اشتباهات را در کتاب‌های ایشان نادیده گرفت و البته باید اذعان داشت که این اشتباهات در کنار نظرات متقن و درست شیخ الطائفه ناچیز و نادر است. محقق رجالی این روزگار شیخ محمد تقی شوشتری در سراسر کتاب تحلیلی و جامع خود (قاموس الرجال) به موارد خطاهای شیخ قدس سره - در دو کتاب «الفهرست» و «الرجال» اشاره کرده و از جمله در فصل بیستم از مقدمات کتاب مزبور نمونه‌ای از آن‌ها را در ترجمه «ابو غالب زراری» نمایانده است.^۲

۶ - باید توجه داشت که مطالب فوق به معنای پرهیز شیخ طوسی از مطلق نقد و انتقاد به راویان و مؤلفان شیعه نیست. در مواردی شیخ طوسی به تضعیف و ناموثق بودن مولفان و ارباب تصانیف اشاره کرده است، اما در مجموع می‌توان گفت که توثیقات شیخ به مراتب بیش از تضعیفات او می‌باشد، چنانکه در ترجمه کشی و عیاشی، شیخ طوسی و نجاشی هر دو تصریح به موثق بودن آنان می‌نمایند.^۳ سجاشی ضمناً اضافه می‌کند که این دو دانشمند از ضعفنا نقل روایت داشته‌اند. در صورتی که این نکته در

۱. شیخ طوسی، فهرست، چاپ اسپرنگر هندوستان ص ۲۸۹ به رقم ۶۲۴.

۲. همان مأخذ، ص ۲۹۱ به رقم ۶۳۱.

۳. خامنه‌ای، آیت‌الله سید علی مقاله ۴ کتاب اصلی علم رجال در یادنامه علامه امینی ص ۴۰۸.

۴. شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۵۹۳ و ۶۰۴، نجاشی، رجال، به رقم ۹۴۴، ۱۰۱۸.

«فهرست» شیخ وجود ندارد لذا باید نتیجه گرفت در رجال نجاشی اطلاعات به طور کامل تر و واقع بینانه تر منعکس شده است و احتمالاً غرض شیخ آن بوده که در نوشتن فهرست و رجال - چنانکه خواهد آمد - شخصیت های شیعه و آثار و مولفات آنها کم تر مورد سؤال واقع شوند.

۴- بررسی «رجال» شیخ طوسی:

دومین تألیف رجالی شیخ طوسی کتاب «الرجال» می باشد که به «الابواب» نیز معروف است و علت این وجه تسمیه آن است که شیخ طوسی در این کتاب هشت هزار و نهصد نفر از راویان اخبار را به ترتیب دوران تاریخی از زمان رسول خدا (ص) تا عصر هر یک از امامان، طبقه طبقه آورده است. کتاب چهارده باب دارد که سیزده باب آن به ذکر راویان و صحابیان رسول خدا و امامان شیعه، اختصاص یافته و باب چهاردهم با عنوان «فیمن لم یرو عن الائمة» ظاهراً به ذکر کسانی اختصاص دارد که پس از دوران ائمه زندگی کرده و یا اگر در دوران امامان بوده اند، توفیق مصاحبت و روایت از آنان نداشته اند. این کتاب را نیز شیخ طوسی به درخواست «شیخ فاضل» به رشته تألیف درآورد چنانکه در مقدمه می نویسد: "من به درخواست مکرر شیخ فاضل پاسخ مثبت دادم که می گفت: کتابی بنویسم که مشتمل بر اسامی رجالی باشد که از پیامبر اکرم (ص) و بعد از او از ائمه معصومین تا زمان ولی عصر علیهم السلام، روایت کرده اند، آن گاه از راویانی یاد کنم که در زمان آنها نبوده اند و یا اگر بودند از آنها روایتی نقل نکرده اند. من این کار را انجام دادم و کتاب را بر اساس حروف الفبا که اولش همزه و آخرش یاء است مرتب کرده و نوشتم تا برای یابنده دست یابی و حفظ آن آسان شود. در حد کوشش و توانم و به اندازه فرصت و مجالم کوشیدم تا اسامی روات را به طور کامل جمع آوری کنم اما در عین حال تضمین نمی کنم که این کار مانع و جامع باشد زیرا راویان حدیث از نظر شمارش قابل انتظام نیستند و به دلیل کثرت و پراکندگی آنان در نقاط مختلف شمارش آنان امکان پذیر نیست ...^۱

شیخ طوسی سپس می افزاید: من از مشایخ امامیه کتاب جامعی در این باره نیافتم مگر

کتاب مختصری که هر یک از مؤلفین آن تنها به ذکر پاره‌ای از روایان پرداخته بود. به استثنای آنچه این عقده از روایان و شاگردان امام صادق (ع) جمع‌آوری نمود. زیرا او نهایت کوشش را در کار خود انجام داد اما از رجال سایر امامان ذکر می‌نماید و میان نیابرد و من در کتاب خود همه آنچه را این عقده آورده است ذکر می‌کنم و سپس به ذکر اشخاصی مبادرت می‌نمایم که او از آنان یاد نکرده است.^۱

این بود مقدمه‌ای که شیخ طوسی بر کتاب رجال نوشته و در آن از هدف و چه‌گونگی تألیف کتاب سخن به میان آورده. اما در مقام ارزیابی کتاب بد نیست اضافه کنیم از این نظر که رجال شیخ روایان امامان را به ترتیب عصر و زمان طبقه‌بندی نموده است.^۲ کار شیخ، کاری قابل ملاحظه و در خور توجه است. زیرا پی بردن به عصر و طبقه‌بندی از مسائل مهم در علم رجال است. شیخ طوسی همچنین متعهد است که موطن و سکنای روایان را حتی الامکان روشن نماید. اما از آن جهت که در یک کتاب رجالی، انسان به مسائل بیش‌تری در باب رجال از نظر مولید و وفیات، توثیق یا تضعیف، نیازمند است، باید گفت کتاب شیخ از این جهات کارآیی لازم را ندارد و بلکه به نظر می‌رسد که کتاب حکم فهرست یک کتاب رجالی را دارد تا یک کتاب رجالی. به گفته علامه نستری در قاموس الرجال: "گویی شیخ طوسی در رجال خود در نظر داشته اصحاب معصومین را سرشماری کند و روایان آن‌ها را بشمارد مؤمن باشند یا منافق. امامی باشند یا سنی، به این خاطر او ابوبکر، عمر و عثمان و معاویه و عمرو بن عاص و نظرای آن‌ها را در ردیف اصحاب پیامبر (ص) بر شمرده و زیاد بن ابیه و پسر او عبیدالله بن زیاد را در ردیف اصحاب علی (ع) و منصور دوانیقی را در زمره اصحاب امام صادق (ع) دانسته و لذا استناد به آن تا احراز نشود امامی اند جایز نیست."^۳

اما از نقطه نظر جرح و تعدیل باید گفت که شیخ طوسی در این کتاب در مجموع عنایتی به توثیق یا تضعیف روایان ندارد. از نظر توثیق، او بسیاری از روایان موثق را نام می‌برد اما بدون آنکه سخنی در توثیق آنان به میان آورد صرفاً مشخص می‌کند که وی

۱. شیخ طوسی، رجال، ص ۲.

۲. بحر العلوم، محمد صادق، مقدمه رجال الطوسی، ص ۵۵.

۳. علامه نستری، قاموس الرجال، ج ۱ ص ۲۹.

صحابی کدام امام است. البته این مسئله کلیت ندارد و او در موارد محدودی نیز به توثیق راویان اقدام می‌کند^۱ چنانکه نسبت به ذکر مذاهب انحرافی نیز، - همچون واقفیه، فطحیه، ... - بدون عنایت نیست. به همین ترتیب از نظر تضعیف راویان بدنام نیز شیخ طوسی خط خاصی را در کتاب رجال تعقیب نمی‌کند. گرچه اجمالاً، غرض او عدم تضعیف شدید است. گاهی شخصی را در چند جای کتاب نام می‌برد اما جز در یک جا او را تضعیف نمی‌کند. همانند ابان بن عیاش که در صفحات ۸۳ و ۱۵۲ بدون هیچ‌گونه طعنی از او نام می‌برد اما در صفحه ۱۰۶ در مورد او می‌نویسد: «ابان بن عیاش فیروز تابعی ضعیف» و از این نمونه، موارد دیگری نیز وجود دارد که در کتاب معرفة الحدیث به آن پرداخته شده است و نویسنده این کتاب معتقد است: «این نوعی جرح خفی از ناحیه شیخ طوسی نسبت به راویان بدنام شیعه می‌باشد تا کار شیخ در تضعیف راویان مستقیماً جلب نظر نکند»^۲. به نظر می‌رسد این کار شیخ ادامه همان صلاح اندیشی وی بوده که در کتاب «فهرست» از آن سخن به میان آمد. شیخ طوسی به این ترتیب افراد معدودی را در کتاب «رجال» مورد تضعیف قرار داده که رقم آن‌ها از سی نفر تجاوز نمی‌کند. ضمناً در مواردی او راویانی را در کتاب «رجال» بدون اشاره به ضعف نام برده است اما چون از همین راویان در کتاب «فهرست» یاد می‌کند، به ضعف یا غالی بودن آنان تصریح می‌نماید که از جمله این افراد می‌توان از احمد بن محمد سیاری، وهب بن وهب ابالبختری، محمد بن علی القرشی مکنی به اباسمینه، سهل بن زیاد آدمی و سالم بن مکرم ابو خدیجه نام برد^۳. از این رو برای شناخت ضعفنا از دیدگاه شیخ طوسی بهتر است هر دو کتاب «فهرست» و «رجال» این دانشمند با هم مورد مطالعه قرار گیرد.

توضیحی بر باب چهاردهم: «فیمن لم یرو عن الائمة (ع):»

گفتیم که شیخ طوسی کتاب رجال خود را به چهارده باب تقسیم نمود و باب چهاردهم را با عنوان: «فیمن لم یرو عن الائمة (ع)» نامگذاری کرد. شیخ طوسی خود در فلسفه نگارش این باب متذکر شده است که در این باب وی نام کسانی را درج نموده که

۱. بحر العلوم، محمد صادق، مقدمه رجال الطوسی ص ۵۶

۲. همان ماخذ ص ۵۵.

۳. معرفة الحدیث ص ۵۴ و ۵۵.

پس از عصر امامان زندگی کرده یا در صورتی که معاصر با امامان بوده‌اند سماع و روایتی از آنان نداشته‌اند.^۱ اما با مطالعه این باب، خواننده گه گاه با اسامی راویانی روبه‌رو می‌شود که سماع آنان از امامان مورد تصریح علمای رجال از جمله خود شیخ می‌باشد. بدین صورت که شیخ علاوه بر درج نام آنان در باب چهاردهم، آنان را در باب‌های دیگر نیز - به عنوان اصحاب ائمه (ع) - درج کرده است. به عنوان مثال شیخ طوسی ثابت بن شریح را یک بار در شمار اصحاب صادق (ع) و بار دیگر در شمار کسانی که از امامان روایتی ندارند ذکر کرده است. به همین ترتیب کلب بن معاویه اسدی را یک بار در شمار اصحاب باقر (ع)، یک بار در شمار اصحاب صادق (ع) و بار سوم در باب چهاردهم کتاب یاد کرده است و نمونه‌های دیگر عبارتند از: محمد بن عیسی بن عبید یقطینی، قاسم بن محمد جوهری، بکر بن محمد ازدی، ثابت بن شریح، و ... که شیخ الطائفه هر یک از افراد را در چند موضع از کتاب رجال از جمله باب چهاردهم ذکر نموده است.

مرحوم سید محمد صادق آل بحر العلوم در مقدمه خود بر رجال شیخ می‌نویسد: "طبیعی است که این مسئله در نگاه اول نشان دهنده نوعی تناقض در کار شیخ باشد به گونه‌ای که حل این تناقض برای اساتید فن تولید اشکال نموده است. و به طوری که تحقیقات نشان می‌دهد آنان برای رفع این تناقض دوازده وجه بر شمرده‌اند که البته هیچ کدام وافی به مقصود نیست. تا آن جا که برخی از بزرگان احتمال داده‌اند که این موضوع از سهویاتی است که برای شیخ طوسی رخ داده و نظیر این سهویات برای کسی چون او که به کثرت تألیف و اشتغالات علمی و دینی شهرت دارد، امری بعید نیست"^۲ اما در این میان نظرات دیگری نیز در توجیه نگارش باب چهاردهم وجود دارد که تا حدی بیانگر فلسفه نگارش این باب می‌باشد و ما در ختام این مبحث به درج دو عقیده اقدام می‌کنیم، اما همان‌طور که گفته شد، این عقاید نیز تنها به صورت نسبی، توجیه‌گر نگارش باب چهاردهم می‌باشد.

الف - عبدالله مامقانی در فایده هشتم کتاب تنقیح المقال پس از برشماری وجوه

۱. شیخ طوسی، رجال، ص ۲.

۲. بحر العلوم، محمد صادق، مقدمه رجال الطوسی، ص ۵۸.

گفته شده در فلسفه نگارش این باب و انتقاد از آن‌ها می‌نویسد: "اما آنچه پس از فحص و تدبر زیاد در تراجم افراد و تعابیر دانشمندان برای من حاصل شده است به این صورت است که: راویان اخبار در یک نگاه بر سه دسته تقسیم می‌شوند. قسم اول راویانی که دائماً ملازم با امامان بوده و بدون هیچ‌گونه واسطه از آنان نقل روایت دارند. قسم دوم از راویان، راویانی هستند که هرگز از امامان بدون واسطه به طور مستقیم نقل روایت ندارند و این یا به دلیل عدم لقاء بین آنان و امامان بوده و یا به دلیل زندگی آنان پس از عصر ائمه (ع) می‌باشد و بالاخره قسم سوم از راویان، کسانی هستند که به هر دو طریق یعنی با واسطه و بدون واسطه از امامان نقل روایت کرده‌اند. به عنوان مثال بکر بن محمد ازدی دارای روایاتی از امام هشتم، امام هفتم و امام هشتم (ع) می‌باشد و او این روایات را بدون واسطه از این سه امام نقل می‌کند در صورتی که همین شخص روایاتی را نیز به واسطه عمه خود غنیمه و دیگر روات از امامان نقل کرده است. از این رو شیخ طوسی به اعتبار روایات بدون واسطه این شخص از امام صادق تا امام رضا (ع) او را به ترتیب در شمار اصحاب امام صادق (ع)، اصحاب امام کاظم (ع) و اصحاب امام رضا (ع) درج کرده است چنانکه به اعتبار روایات با واسطه او از همین امامان، وی را در شمار کسانی که روایتی از امامان ندارند نیز ذکر نموده است و نمونه دیگر از این قبیل ثابت بن شریح است که با تدبر در ترجمه وی این نکته معلوم می‌گردد.^۱

ب - آقای محمد باقر بهبودی در کتاب «معرفة الحديث» معتقد است که: "نگارش باب چهاردهم در رجال شیخ از ابداعات این دانشمند در طعن خفی و غیر مستقیم عده‌ای از راویان ضعیف و بدنام است و شیخ طوسی با علم به آنکه این قبیل از راویان عصر امامان را درک نموده‌اند، به ذکر اسامی آنان در این باب اقدام کرده تا به طور غیر مستقیم اعلام کند کتب و روایات این عده از حیز اعتبار ساقط است و گویا که این عده لقا و سماعی از امامان (ع) نداشته‌اند. شیخ طوسی در تعقیب سبک و سیره خود (پرهیز از تضعیف راویان بدنام) از جرح علنی ضعفاء خودداری کرده اما به این صورت امانت علمی را در اثر خویش ادا کرده است."^۲

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال ج ۱ ص ۱۹۴.

۲. معرفة الحديث ص ۵۵.

اما در مورد این برداشت باید گفت که: نمونه‌های فراوانی در رجال شیخ پیدا می‌شود که با نظر فوق موافقت داشته و مولف محترم معرفة الحدیث در ص ۵۵، یا فصل «الضعفا»ی کتاب بدان اشاره کرده‌اند.^۱ به عنوان مثال شیخ طوسی محمد بن عیسی بن عبید یقطنی را در چهار موضع از کتاب خود از جمله باب «فیمن لم یرو عن الائمة» ذکر کرده است^۲، در صورتی که نجاشی در مورد این شخص می‌نویسد: «او به هر دو صورت مکاتبه و مشافهه از ابوجعفر ثانی(ع) روایت دارد»^۳ حال چرا شیخ طوسی که خود نیز وی را در شمار اصحاب سه نفر از امامان نقل کرده، او را در باب چهاردهم آورده است. شاید یکی از دلائل آن، تکذیب این شخص در ادعای سماعش از امام رضا(ع) باشد، زیرا محمد بن عیسی بن عبید رسماً ادعای ملاقات با امام رضا(ع) و سماع از آن حضرت نمود و است در صورتی که طبق قرائن متعدد تاریخی چنین مسئله‌ای غیر ممکن می‌باشد.^۴

بخش چهارم

گرایش محدثان در تدوین حدیث و تنظیم جوامع

آخرین مطلبی که در دوره سوم از تاریخ حدیث شیعه مورد بررسی قرار می‌گیرد، توجه به تلاش‌های محدثان در زمینه تدوین حدیث و تألیف کتب جوامع می‌باشد. در این مورد باید گفت: آن‌طور که از بررسی کارنامه محدثان اولیه برمی‌آید، در آغاز امر هیچ‌گونه طرحی در تنظیم احادیث و تبویب آن‌ها در کار نبود، بلکه اهتمام راویان شیعه، بیش‌تر مصروف نوشتن احادیث و نگهداری آن در قالب جزوات کوچکی می‌گردید که به آن‌ها اصل یا نسخه می‌گفتند و گه‌گاه این اصول از سوی صاحب آن مورد پالایش و تنظیم قرار می‌گرفت که به آن کتاب و تصنیف اطلاق می‌گردید. اما در هر حال وجه مشترک نسخه، اصل، کتاب و نوادر این خصوصیت بود که احادیث آن‌ها به صورت

۱. همان ماخذ فصل «ضعفا» به رقم‌های ۳۷، ۱۰۰، ۱۲۷، ۱۴۹.

۲. به این صورت که در ص ۳۹۳ از اصحاب امام رضا(ع) در ص ۴۲۳ از اصحاب هادی در ص ۴۳۵ از اصحاب عسکری(ع) و در ص ۵۱۱ در فیمن لم یرو عن الائمة(ع).

۳. به رقم ۸۹۶

۴. بررسی مفصل این مسئله را بنگرید در معرفة الحدیث ص ۲۱۹ الی ۲۲۳.

نامنظم و غیر مبوب در کنار یکدیگر قرار داشته و به همین صورت مورد استفاده قرار می‌گرفت و وقتی نجاشی و شیخ طوسی در ترجمه یاران امامان کتاب یا کتاب‌هایی به آنان نسبت می‌دهند همه جا منظورشان کتاب در همین معنی و مفهوم است، مگر آنکه قید دیگری اضافه نمایند که به وسیله آن شکل یا محتوای کتاب روشن‌تر شود و چنانکه در دوره دوم گذشت، صدها نفر از اصحاب امام باقر (ع) تا امام کاظم (ع) به این ترتیب توانستند از سخنان آن بزرگواران اصول و نسخه‌هایی برای خود تهیه کرده و به دست آیندگان بسپارند. مطابق برخی از قرائن محتوای این کتب حداکثر از چند صد حدیث تجاوز نمی‌کرد و از آن‌جا که احادیث آن تخصیص به موضوع خاصی نداشت معمولاً به نام صاحب آن شهرت می‌یافت و از این قبیل است کتاب عبدالله بن بکیر، کتاب علاء بن رزین، اصل حفص بن سوقفه، نوادر ابن ابی عمیر، نسخه‌ی عباس بن زید و ... چنانکه در اهل سنت نیز مسندهای اولیه به نام صحابه نامگذاری شده است. ضمناً پس از شروع نشر علنی حدیث در شیعه، این جزوه‌های حدیثی از طریق استنساخ در حوزه‌ها، به معرض سماع و قرائت گذاشته شده و با مقابله استاد و شاگرد اعتبار خود را حفظ می‌نمود چنانکه شیخ طوسی در ترجمه‌ی حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی می‌نویسد: "او از طریق قرائت و اجازه، راوی هزار کتاب از کتاب‌های شیعه گردید".

قرائنی در باب کتب اولیه:

نجاشی در ترجمه ثابت بن هرمز می‌نویسد: "او نسخه‌ای از علی بن حسین (ع) روایت کرده که این نسخه توسط پسرش عمرو بن ثابت روایت شده است"^۲. و باز در مورد خالد بن ابی کریمه و خالد بن طهمان - که هر دو از راویان امام پنجم بوده‌اند - نظیر این عبارت را ذکر می‌کند^۳. و به همین ترتیب در شرح حال حفص بن غیاث آورده است: "فرزند او یعنی عمر بن حفص کتاب پدرش را که مروی از ابو عبدالله جعفر بن محمد (ع) بود، گزارش و روایت نموده و این کتاب در حدود یکصد و هفتاد روایت داشته است"^۴.

پاره‌ای از اوقات یاران ائمه (ع) از سخنان آن بزرگواران قطعه‌هایی انتخاب کرده و به

۲. نجاشی، رجال، به رقم ۲۹۷.

۱. شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۲۴۹.

۴. همین کتاب به رقم‌های ۳۴۶.

۳. همین کتاب به رقم‌های ۳۹۶ و ۳۹۷.

عنوان نوادری از کلمات آنان ثبت و روایت می‌کردند، چنانکه نجاشی در ترجمه خَضر بن عمرو پس از ذکر سند می‌نویسد: "... حدثنا خَضر بن عمرو عن ابی جعفر و ابی عبدالله (ع) به احادیث نوادر له..."^۱ به همین ترتیب در ترجمه افراد زیادی از روایان اولیه آمده است: «له نوادر» که به گفته شیخ آغا بزرگ تهرانی رقم آن‌ها افزون بر دویست بوده است. همین دانشمند در تعریف نوادر می‌نویسد: "نوادر عنوان عام برای نوعی از مؤلفات روایان شیعه در چهار قرن اول هجری است که روایات غیر مشهور یا روایات مربوط به احکام غیر متداول یا احکام استثنایی در آن جمع‌آوری شده بود، چنانکه به روایاتی که به عنوان مستدرک کتاب حدیثی فراهم شده بود، نوادر می‌گفتند و در حال حاضر با استفاده از کتب اربعه رجالی در حدود دویست اثر با عنوان نوادر قابل استقصا می‌باشد که گرچه اکثر آن‌ها در گذر ایام مفقود شده است اما می‌توان حدس زد که محتوای آن‌ها در کتب و جوامع حدیثی پخش شده است"^۲. شیخ آغا بزرگ پس از این جملات به معرفی نوادر روایان شیعه اقدام می‌کند.

تا آن‌جا که قرائن نشان می‌دهد اغلب کتب و نوشته‌های حدیثی روایان شیعه در دوران صادقین (ع) هیأتی غیر مدون داشت. به عنوان یک قرینه در این زمینه، نجاشی در ترجمه ثبت می‌نویسد: "او از روایان ابو عبدالله (ع) بود و از وی احادیثی نقل می‌کند که به نظر من مدون نیست"^۳. "ضمناً" کتب و اصول اولیه علاوه بر عدم ترتیب - که خود استفاده از آن را جز برای صاحبش دشوار می‌ساخت - از نظر محتوا نیز بسیار ناقص می‌نمود و مجموعه کاملی از احکام و فروع دینی را در بر نداشت و به این ترتیب از همان دوران امام صادق (ع) عده‌ای از شاگردان آن سرور تصمیم گرفتند تا روایات امامان (ع) را بر حسب موضوعات فقهی مرتب سازند و از کتب و روایات متفرقه مجموعه‌های کامل‌تری به وجود آورند و قرائن به جای مانده نشان می‌دهد که این کار نهایتاً به دو صورت انجام پذیرفت. نخست آنکه پاره‌ای از اصحاب امامان به جمع‌آوری رشته یا رشته‌های خاصی از احادیث روی آوردند، چنانکه نجاشی در ترجمه علی بن عبدالله بن حسین آورده است: "له کتاب فی الحج بیرویه کله عن موسی بن جعفر"^۴. همچنین در بین

۲. شیخ آغا بزرگ، الذریعه ج ۲۴ ص ۳۱۵.

۴. همان مأخذ به رقم ۶۷۱.

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۴۰۲.

۳. نجاشی، رجال، به رقم ۳۰۱.

باران امام صادق(ع) کسانی چون: عبدالله بن وضاح، عبدالله بن سعید، سعید بن حیان، حریر بن عبدالله و معاویه بن وهب توانستند با استفاده از روایات صادقین(ع) کتبی در موضوعات نماز، زکات، دیات، حج و فضائل حج پرداخته و تقدیم جامعه تشیع نمایند^۱.

دیگر آنکه از دوران امام کاظم به بعد عده‌ای از محدثان تصمیم گرفتند تا اصول و روایات به جای مانده را بر حسب موضوعات فقهی تبویب نموده و از این کتب و روایات، کتب و جوامع مفصل تری تهیه نمایند، به عنوان مثال: نجاشی در ترجمه صفوان بن یحیی (متوفی ۲۱۰ هـ) می‌نویسد: "او سی کتاب در موضوعات مختلف نوشت چنانکه مشایخ ما تذکر داده‌اند و آنچه از آثار او در زمان ما شناخته شده است عبارتند از: کتاب وضو، کتاب نماز، کتاب روزه، کتاب حج، کتاب زکات، کتاب ازدواج، کتاب طلاق، کتاب ارث، کتاب وصیت، کتاب خرید و فروش، کتاب بردگان و کتاب بشارات که نوادر بوده است^۲..." نجاشی به همین ترتیب در ترجمه هر یک از حسن بن سعید اهوازی و علی بن مهزیار اهوازی سی کتاب به عنوان آثار این محدثان نام برده که هر کدام با عنوان موضوعی از موضوعات فقهی مزین شده است^۳. ضمناً باید توجه داشت که در آن دوران نوشتن کتاب فقهی به شکل امروزه معمول نبود بلکه مجموعه‌های فقهی مرکب از روایاتی بود که فقیه به صحت آن روایات اطمینان داشت. چنانکه این سیره کمابیش تا عصر کلینی و شیخ صدوق ادامه یافت و ظهور کتاب «من لایحضره الفقیه» زنده‌ترین شاخص این سیره علمی می‌باشد.

مطلب قابل ذکر دیگر در این دوران مربوط به پیدایش جوامع حدیثی می‌باشد چنانکه گفتیم پیدایش جوامع حدیثی در شیعه متعلق به قرن سوم به بعد می‌باشد و بنا به تحقیق مؤلف الذریعه، معروف‌ترین کتب جامع با معرفی مؤلفان آن در فاصله قرن سوم تا اوائل قرن پنجم عبارتند از:

- | | |
|----------------------------|-------------------------------------|
| ۱- الجامع فی انواع الشرایع | تالیف حمید بن زیاد دهقان |
| ۲- الجامع فی الفقه | تالیف یونس بن عبدالرحمن در چهار جلد |

۱. بنگرید به ترجمه این افراد در کتاب رجالیه.

۲. نجاشی، رجال، رقم ۵۲۴.

۳. همان مأخذ به رقم‌های ۱۳۶، ۱۳۷ و ۶۶۴.

- ۳- الجامع فی الحدیث تألیف ابو محمد حسن بن احمد بن محمد هیشم
- ۴- الجامع فی الحدیث تألیف سید شریف حسن بن حمزه بن عبدالله
- ۵- الجامع فی الحدیث تألیف ابوطاهر وراق حضرمی
- ۶- الجامع فی الحدیث تألیف محمد بن احمد بن یحیی
- ۷- الجامع فی الحدیث تألیف ابو جعفر محمد بن حسن بن احمد بن ولید
- ۸- الجامع فی الحدیث تألیف ابو عبدالله موسی بن قاسم بن معاویه بن وهب
عجلی
- ۹- الجامع فی الحلال والحرام تألیف ابو علی کوفی عمرو بن عثمان ثقفی خزاز
- ۱۰- الجامع فی الفقه تألیف ابو عبدالله محمد بن احمد بن عبدالله صفوانی
شاگرد کلینی
- ۱۱- الجامع فی الفقه تألیف محمد بن علی بن محبوب اشعری
- ۱۲- جامع الاحادیث النبویه تألیف ابو محمد جعفر بن علی بن احمد^۱
- ۱۳- الجامع تألیف احمد بن محمد بن عمرو بن ابی نصر
بز نظی^۲.
- ضمناً باید توجه داشت که در همین دوران کتب جامع دیگری نیز توسط محدثان شیعه به وجود آمد که با نام‌های دیگر معروف بوده است که از جمله آن‌ها می‌توان از نوادر محمد بن ابی عمیر، نوادر احمد بن محمد بن عیسی، مشیخه حسن بن عیسی، مشیخه حسن بن محبوب و محاسن برقی یاد نمود. مثلاً نجاشی در ترجمه داود بن کوره قمی می‌نویسد: "این شخص نوادر احمد بن محمد بن عیسی و مشیخه حسن بن محبوب سراد را بر حسب معانی فقه تبویب نمود"^۳. و از این بیان برمی‌آید که این دو کتاب در ردیف جوامع اولیه حدیثی شیعه قرار داشته است.

۱. شیخ آغابزرگ، انذریعه، ج ۵ ص ۳۱، یاد نامه شیخ طوسی ج ۳ ص ۷۶۸

۲. نجاشی، رجال، به رقم ۱۸۰، شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۵۳.

۳. نجاشی، رجال، به رقم ۴۱۶.

دوره چهارم

پیدایش جوامع حدیثی

مقدمه:

به طوری که در آخرین مطلب دوره سوم گذشت از ابتدای قرن سوم و در بین محدثان گرایش‌هایی در باب تبویب حدیث و تألیف کتبی که جامع احادیث باشد پدید آمد و در همین راستا تألیف کتبی نیز به منصفه ظهور رسید^۱. اما در شرایطی که نشر و تدریس حدیث در حوزه‌های علمی، جریانی فعال داشت، مرجعی که بتواند پاسخگوی همه نیازهای علمی باشد، در اختیار نبود. از این رو نیاز مجامع علمی و برخی مسائل دیگر، موجب گردید تا از ابتدای قرن چهارم دانشمندان شیعه به تدوین کتبی جامع‌تر اهتمام ورزند و باید گفت: این تلاش‌ها سبب گردید تا با استفاده از احادیث امامان شیعه (ع) در زمینه موضوعات فقهی، کتب اربعه و در قسمت عقاید، کتبی با موضوعات مستقل پدید آید^۲. ضمن آنکه کتاب کافی کلینی جامع بین احادیث فقهی و اخبار مربوط به عقاید می‌باشد. اما در این قسمت از بحث بی‌آنکه بخواهیم کتب مربوط به کلام و عقاید را مورد بررسی قرار دهیم تنها به بررسی کوتاهی در خصوص کتب اربعه حدیث و علل و زمینه‌های پیدایش آن اقدام می‌کنیم.

۱. نمونه‌ای از این کتب در بحث گذشته عنوان گردید.

۲. از جمله می‌توان از کتاب‌های شیخ صدوق با عناوین: توحید، عیون اخبار الرضا، کمال الدین، خصال، امالی و نیز کتاب‌های شیخ طوسی همانند غیبت، تلخیص الشافی، ... یاد نمود.

فصل اول

محمد بن یعقوب کلینی و کتاب کافی

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی مؤلف نخستین کتاب از کتب اربعه شیعه می‌باشد.^۱ در مورد سال تولد او، اطلاعی در دست نیست. اما وفات او در سال ۳۲۹ هجری در بغداد اتفاق افتاده است.^۲ زادگاه کلینی روستای کلین از توابع شهر ری بوده^۳ و چنانکه معروف است پدر و دایی او، یعقوب و علان نیز در این ده زندگی می‌کرده‌اند. در مورد پدر وی اطلاع دقیقی در دست نیست اما در مورد دایی او، به طوری که نجاشی توضیح می‌دهد، در عصر خود از مشایخ معتبر و موثق بوده است.^۴ دقیقاً مشخص نیست که کلینی کودکی و نوجوانی خود را در کجا سپری کرده است. اما به نظر می‌رسد که ابوجعفر، سال‌های ابتدای زندگی خود را در همان زادگاه خویش سپری کرده و سپس جهت کسب معلومات دینی به قم روی آورده است. او پس از استفاده از محضر مشایخ آن حوزه، جهت تکمیل اطلاعات خویش به سفرهای متعددی دست زد، که در رأس آن می‌توان از دیدار او از حوزه‌های کوفه، نیشابور و بغداد، نام

۱. با توجه به آنکه استاد دکتر حسین علی محفوظ در ابتدای کتاب اصول کافی ترجمه نسبتاً مفصلی از شخصیت و آثار کلینی پرداخته است، در نوشتن این قسمت، بنای این جانب تکرار مکررات نبود، بلکه هدف اصلی از نگارش این فصل، علاوه بر به دست آوردن شناختی اجمالی از شخصیت کلینی، بررسی علل و انگیزه تألیف جامع حدیثی وی و شناخت سیره این دانشمند بوده است. ضمناً متذکر می‌شود با توجه به وجود ترجمه‌های مفصلی که از شیخ صدوق و شیخ طوسی در کتب علمی به چشم می‌خورد، در مورد این دو دانشمند و جوامع حدیثی آنان نیز، همین سیره دنبال شده است.

۲. نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۲۶، الکافی، ج ۱ زندگی نامه ص ۴۰.

۳. با استفاده از نجاشی، رجال به رقم‌های ۱۰۲۶ و ۶۸۲، علامه حلی، خلاصه‌الاقوال ص ۱۸ به رقم ۳۱.

۴. نجاشی، رجال، به رقم ۶۸۲، شیخ طوسی، رجال، ص ۴۹۵.

برد. کلینی پس از دیدار با بزرگان این حوزه‌ها مجدداً به ری عزیمت نمود و این در شرایطی بود که حوزه ری در آن زمان، از حوزه‌های جوان به شمار می‌رفت و در آن خطه پس از حوزه قم قرار داشت، چراکه شهر ری تا اواخر قرن سوم تحت نفوذ و سیطره اهل سنت قرار داشت و آنان با اعمال تعصب از سکونت و رشد شیعیان در آن جلوگیری می‌کردند. در این مورد یاقوت حموی، پس از شرحی که از قول اصطخری درباره بزرگی و سابقه تاریخی ری می‌دهد خود می‌نویسد: "اهل ری، اهل سنت و جماعت بودند تا آنکه احمد بن حسن مادرانی (یا مادرایی) بر آن‌جا مسلط شد و اظهار تشیع نمود و اهل آن سامان را مورد تکریم قرار داد. مردم نیز با تصنیف کتب به او تقرب پیدا نمودند از جمله عبدالرحمن بن ابی حاتم کتابی در فضائل اهل بیت (ع) نوشت. این واقعه در ایام معتمد و در سال ۲۷۵ هجری بود".^۱

با توجه به این تاریخچه نتیجه‌گیری می‌شود که ظهور و رشد تشیع در ری، مقارن با ایام کودکی و نوجوانی کلینی بوده است و از این رو تعجبی ندارد که وی برای اخذ حدیث و دیدار با مشایخ بزرگ ناگزیر به اقامت در قم و سپس سفر به دیگر حوزه‌ها گردد. دقیقاً مشخص نیست که کلینی در چه تاریخی به ری بازگشته است. اما به احتمال قوی اقامت او در این شهر به ده‌های چهارم و پنجم عمر وی و پس از سال ۳۰۰ هجری بازمی‌گردد. زیرا کلینی کتاب کافی را در دهه‌های آخر عمر خویش تالیف نمود و این در زمانی بود که او مرجع شیعیان ری و محل رجوع مشتاقان علوم دینی بود، چنانکه نجاشی در شرح حال او می‌نویسد: "کلینی در عصر خود بزرگ و پیشوای اصحاب مادر شهر ری بود و در حدیث موثق‌ترین و ضابط‌ترین آن‌ها به شمار می‌آمد، او کتاب خود یعنی کافی را در ظرف بیست سال تالیف نمود"^۲. و به تبع نجاشی علامه حلی متذکر می‌شود که: "کلینی در ری عالی‌ترین مرجع فتوی بود و چهره درخشان حدیث در آن سامان به شمار می‌رفت"^۳. و به نظر می‌رسد همین مقام و موقعیت این دانشمند باعث شد تا یکی از علاقه‌مندان و دلسوختگان مذهب با نوشتن نامه‌ای به او از وی تقاضا کند تا به

۱. حموی، یاقوت، معجم البلدان، بیروت، داراحیاء التراث العربی ج ۳ ص ۱۱۶.

۲. نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۲۶. ۳. علامه حلی، خلاصه‌الاقوال، ص ۱۴۵.

تالیف جامع مذهبی خود روی آورد^۱ و چنانکه خواهیم گفت کلینی ضمن قبول درخواست این برادر دینی، با استفاده از دست آوردهای حدیثی خود و منابع موجود در کتابخانه‌های شهر ری به نگارش کتاب خود روی آورد. او احتمالاً در طول نوشتن این کتاب، مجدداً به قم مسافرت نمود تا از منابع حوزه قم به ویژه کتابخانه استاد خود علی بن ابراهیم قمی استفاده نماید و این مطلب از صدر روایات کتاب که دو سوم آن با نام علی بن ابراهیم قمی پیوند خورده است^۲، قابل استنباط است و بالاخره باید گفت: مرحوم کلینی پس از تالیف جامع حدیثی خود در سال ۳۲۷ هجری عازم بغداد گردید و در دو سال آخر حیات خود، کتاب کافی را در جمع محدودی از یاران و شاگردان خود به معرض روایت گذاشت^۳. کلینی در سال ۳۲۸^۴ و مطابق برخی نظرات در سال ۳۲۹ در گذشت^۵ و در باب الکوفه بغداد به خاک سپرده شد^۶ او علاوه بر کتاب کافی کتاب‌های دیگری نیز به رشته تالیف کشید^۷، لکن از آن کتب اثری به جای مانده است.

مشایخ و شاگردان کلینی:

چنانکه بعضی از محققان تذکر داده‌اند^۸، در مصادر تاریخی هم زمان با حیات کلینی، اطلاعات چندانی پیرامون نشو و نمای این دانشمند، وجود ندارد. از این‌رو بهترین مرجع در شناخت شخصیت علمی و مشایخ ابوجعفر کلینی همان اسناد روایات کتاب کافی می‌باشد. به همین ترتیب در مورد شاگردان کلینی نیز اطلاعات تاریخی بسیار اندک است و تنها چند نفر که موفق شده‌اند کتاب کافی را با سماع و قرائت و یا اجازه از مؤلف آن دریافت نمایند، به عنوان شاگردان کلینی شناخته شده‌اند هر چند با تعریفی که نجاشی از کلینی - به عنوان استاد حدیث و رئیس حوزه ری - کرده است، می‌توان حدس

۱. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۸.

۲. بهبودی، محمد باقر، گزیده من لایحضره الفقیه، ج ۱ ص ۸.

۳. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام قسمت مشیخه ج ۱۰ ص ۲۹، استبصار ج ۴ ص ۳۰۲

۴. شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۵۹۱، علامه حلی، خلاصه‌الاقوال ص ۱۴۵

۵. نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۲۶، شیخ طوسی، رجال، ص ۴۹۵.

۶. همان ماخذ و همان صفحه.

۷. نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۲۶.

۸. بهبودی، گزیده من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۷.

زد که شاگردان کلینی بیش از این تعداد بوده‌اند.

اما در مورد مشایخ کلینی باید گفت: طبق بررسی‌های به عمل آمده در کتاب کافی، مجموعاً ۱۵۳۳۹ روایت وجود دارد که سند آن با یکی از مشایخ کلینی شروع می‌گردد و بررسی این اسناد نشان می‌دهد که کلینی روایات خود را مجموعاً از سی و چهار نفر روایت کرده است. لکن از مجموع روایات فوق، ۱۵۲۸۴ روایت از هشت نفر از مشایخ حدیثی و پنجاه و پنج روایت به واسطه بیست و شش نفر دیگر روایت شده است این مشایخ هشت‌گانه که در واقع ۹۹ درصد و اندی از روایات کافی به توسط آنان روایت شده است به ترتیب کثرت روایت عبارتند از:

- ۱ - علی بن ابراهیم قمی ۷۰۶۸ روایت
- ۲ - محمد بن یحیی العطار ۵۰۷۳ روایت
- ۳ - ابوعلی اشعری ۸۷۵ روایت
- ۴ - حسین بن محمد ۸۳۰ روایت
- ۵ - محمد بن اسماعیل ۷۵۸ روایت
- ۶ - حمید بن زیاد ۴۵۰ روایت
- ۷ - احمد بن ادریس ۱۵۴ روایت
- ۸ - علی بن محمد ۷۶ روایت^۱

باید توجه داشت که آمار فوق معرف تعداد دقیق روایات کافی نیست^۲ بلکه معرف روایاتی است که با عنوان مشایخ کلینی در کتاب کافی به چشم می‌خورد گرچه مکرر به ثبت رسیده باشد. ضمناً از افراد فوق ردیف‌های اول تا چهارم و نیز ردیف هفتم از

۱. خوبی، معجم الرجال، ج ۱۸ ص ۵۴

۲. باید توجه داشت که تعداد روایات کافی برحسب شمارش شهید ثانی ۱۶۱۲۱ روایت و از نظر تقسیم بندی به شرح زیر می‌باشد: حدیث صحیح ۵۰۷۲، حدیث حسن ۱۴۴، حدیث موثق ۱۱۱۸، حدیث قوی ۳۰۲ و حدیث ضعیف ۹۴۸۵ عدد، در این مورد بنگرید به سید محمد مهدی بحرالعلوم، رجال ج ۳ ص ۳۳۱، بهبودی، گزیده کافی ص ۲۱ (مقدمه) میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۳ ص ۵۴۱، شیخ آغابزرگ، الذریعه ج ۱۷ ص ۲۴۵. اما این که آیت‌اله خوبی می‌نویسد: نام محمد بن یعقوب کلینی در صدر ۱۵۳۳۹ روایت می‌باشد منظور ایشان اولاً، روایاتی است که از کلینی در تهذیب و استبصار آمار شده است ثانیاً این آمار به استثنای روایاتی است که در صدر آن‌ها آمده است: «عدة من اصحابنا» بنگرید به معجم الرجال، ج ۱۸ ص ۵۴.

مشایخ قم بوده‌اند که این خود نشان از اقامت طولانی کلینی در این شهر و بهره‌گیری او از منابع آن حوزه، خصوصاً کتابخانه استادش علی بن ابراهیم قمی دارد و چنانکه نجاشی و شیخ طوسی تذکر داده‌اند، پدر علی بن ابراهیم یعنی ابراهیم بن هاشم نخستین کسی بود که احادیث محدثان کوفه را در قم رواج داد.^۱ علی بن ابراهیم قمی، محدث و مفسر معروف گرچه خود از مشایخ کلینی می‌باشد لکن به جهت آنکه در اواسط عمرش چشمان خود را از دست داده بود^۲، در سال‌های پایانی حیات در مقام بحث و تدریس قرار نداشت. از این رو کلینی احتمالاً نه با سماع و قرائت بلکه با اجازه و مناو له توانست از کتابخانه او که میراث ابراهیم بن هاشم بود استفاده کند.^۳ به همین ترتیب در مشایخ فوق، محمد بن اسماعیل بند فر یا بندقی ساکن نیشابور و راوی آثار فضل بن شاذان بوده و حمید بن زیاد نیز از راویان و صاحبان کتاب در کوفه می‌باشد و به طوری که گذشت کلینی ضمن مسافرت به این نقاط توانست از آنان به اخذ حدیث پرداخته و در تالیف کتاب خود از آن بهره‌برداری نماید. ضمناً به غیر از افراد نام برده، کلینی مشایخ معروف دیگری هم داشته است که از جمله می‌توان از ابو جعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار، ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید معروف به ابن عقده و ابوسلیمان داود بن کوره قمی یاد نمود.^۴

اما در زمینه شاگردان کلینی نیز چنانکه گذشت او پس از تکمیل تحصیلات خود به ری آمد و ریاست حوزه آن شهر در اختیار او قرار گرفت و چنانکه نجاشی و به تبع نجاشی علامه حلی تذکر داده‌اند، مرجع فتوی و استاد حدیث در آن دیار گردید و گرچه می‌توان از این مطلب استفاده نمود که او شاگردان زیادی تربیت کرده است، مع هذا شرحی از کیفیت تدریس و شاگردان کلینی در این حوزه وجود ندارد. برعکس اکثر شاگردان کلینی که ادعای آن‌ها مسموع بوده و تاریخ به نقل اسامی آنان تصریح دارد مردانی از کوفه و بغداد هستند و این پس از ورود کلینی به بغداد در واپسین سال‌های حیات و عرضه کافی در جمع آنان بوده است. از مهم‌ترین شاگردان کلینی که موفق

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۱۸، شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۶.

۲. نجاشی، رجال، به رقم ۶۸۰.

۳. بهبودی، گزیده من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۸ مقدمه

۴. کلینی، الکافی ج ۱ قسمت مقدمه ص ۱۴: «اشیاخه».

شده‌اند کتاب کافی را بدون واسطه از صاحب آن روایت کنند می‌توانند از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه (صاحب کامل الزیارات، متوفی ۳۶۷)، ابو محمد هارون بن موسی تلکبری (متوفی ۳۸۵)، ابو غالب احمد بن محمد زراری (متوفی ۳۶۸)، ابو عبدالله احمد بن ابراهیم صیمری معروف به ابن ابی رافع، ابوالمنضل محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی^۱، ابوالحسین احمد بن علی بن سعید کوفی، ابوالحسین عبدالکریم بن عبدالله بن نصر بزاز، احمد بن احمد کاتب کوفی و ابوالحسن یا ابوالحسین عقرانی^۲ نام برد و با توجه به مصادر رجالی روشن می‌شود اشخاص فوق عمدتاً از مشایخ بزرگ شیعه در رشته‌های فقه و حدیث بوده و مطابق بعضی از قرائن این عده موفق شدند روایات کافی را در محضر مؤلف آن تحصیل نموده و یا اجازه روایتی بگیرند. چنانکه نجاشی می‌نویسد: "من به مسجد لولویی که همان مسجد نطفویه نحوی است رفت و آمد می‌کردم تا قرآن را بر امام مسجد بخوانم و جماعتی از اصحاب حدیث کتاب کافی را به این صورت بر ابوالحسین احمد بن احمد کوفی قرائت می‌کردند که: «حدّثکم محمد بن یعقوب الکلینی» سپس اضافه می‌کند که ابوالحسن عقرانی را هم دیدم که این کتاب را از او روایت می‌کند ما نیز تمام کتب کلینی را به توسط مشایخ خود، محمد بن محمد (شیخ مفید)، حسین بن عبیدالله غضائری، احمد بن علی بن نوح سیرافی از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه از کلینی روایت می‌کنیم^۳. شیخ صدوق نیز در قسمت مشیخه^۴ «من لایحضره الفقیه» متذکر شده است که او به واسطه محمد بن محمد بن عصام کلینی، علی بن احمد بن موسی و محمد بن احمد سنانی تمام کتاب «کافی» را از مؤلف آن یعنی محمد بن یعقوب کلینی روایت می‌کند و از این مطلب می‌توان نتیجه گرفت که بعید نیست برخی از شاگردان و راویان کلینی قبل از عزیمت این دانشمند به

۱. شیخ طوسی این شخص را از جمله راویان کافی معرفی کرده است اما با توجه به اینکه وی (ابن مفضل شیبانی) از ناحیه علمای رجال به شدت تضعیف شده است لذا ادعای وی در روایت کافی از کلینی حجت نیست در این مورد بنگرید به نجاشی، رجال به رقم ۱۰۵۹.

۲. در زمینه راویان و شاگردان کلینی بنگرید به نجاشی، رجال به رقم ۱۰۲۶ شیخ طوسی فهرست، به رقم ۵۹۱، شیخ طوسی، تهذیب یا استبصار قسمت مشیخه واقع در مجلد آخر، میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۳ ص ۵۲۳، زندگی‌نامه کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۱۸: «تلامیذه والرواة عنه»

۳. نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۲۶.

بغداد تمام یا قسمتی از کتاب «کافی» را از مؤلف آن تحصیل کرده باشند زیرا بنا به تصریح شیخ طوسی در کتاب «رجال» محمد بن احمد بن سنان زاهری مکنی به ابو عیسیٰ نزیل و ساکن ری بوده است^۱

از بعضی از قرائن روشن می‌گردد که کلینی موفق نشد تمام روایات خود را به معرض سماع و قرائت گذارد و دلیل عمده آن کوتاهی ایام اقامت وی پس از ورود به بغداد و در پایان حیات بوده است در این مورد ابو غالب زراری در رساله خود می‌نویسد: «و جمیع کتاب الکافی تصنیف ابی جعفر محمد بن یعقوب الکلینی روایتی عنه بعضه قراءه و بعضه اجازة^۲ به همین ترتیب شیخ طوسی در مشیخه‌هایی که بر تهذیب و استبصار نوشته است در یکی از سند‌های خود متذکر می‌شود که: «من روایات کافی را به توسط احمد بن عبدون معروف به ابن حاشر، از شاگردان کلینی یعنی احمد بن ابی رافع و ابوالحسین عبدالکریم بن عبدالله بن نصر بزاز، روایت می‌کنم و آنان به سال ۳۲۷ هجری در بغداد، باب کوفه، درب سلسله (بازار زنجیر) موفق شدند همه آثار و احادیث کلینی را سماعاً و اجازةً از وی دریافت نمایند^۳». و بالاخره محمد بن ابراهیم نعمانی که به قولی کاتب کلینی بوده است قسمتی از کتاب کافی را با سماع و قرائت و قسمتی دیگر را با مناو له و اجازة، روایت می‌نماید. و لذا در کتاب غیبت خود - که فصلی از کتاب حجت کافی را در بردارد - هفده نوبت «اخبرنا محمد بن یعقوب» می‌گوید و سی نوبت: «حدّثنا محمد بن یعقوب^۴» و این خود معرف تفاوت نحوه تحمل حدیث می‌باشد. اما به همان میزان که کتاب کلینی در حیات مؤلف آن ناشناخته و غریب می‌نمود، این کتاب پس از وفات مصنف دانشمند آن، به تدریج موقعیت ارزنده‌ای در جوامع علمی پیدا کرد و به سرعت مورد استنساخ و مقابله قرار گرفت و در طول زمان از سوی دانشمندان شروح متعددی بر آن نوشته گردید^۵ و به طوری که در اجازات علمای شیعه به یکدیگر آمده است، این جامع مذهبی در هر عصر و زمان به عنوان یک مرجع علمی، در

۱. ص ۵۱۰ از کتاب فوق

۲. زراری، ابو غالب، رساله معروف، ص ۱۷۷.

۳. شیخ طوسی، تهذیب، الاحکام ج ۱۰ ص ۲۹ (مشیخه)، استبصار ج ۴ ص ۳۰۲

۴. بهبودی، محمد باقر، کیهان فرهنگی، سال سوّم شماره ۱۱.

۵. بنگرید به زندگی نامه کلینی، الکافی ج ۱ ص ۳۰ که در آن از ۱۲ شرح و ۲۱ حاشیه و تعلیق بر کتاب کافی نام برده شده است.

حوزه‌ها محل مراجعه قرار گرفت به گونه‌ای که می‌توان قائل به تواتر تاریخی کتاب از عصر مؤلف تاکنون گردید!

بررسی وجه تسمیه کتاب:

می‌دانیم که ابو جعفر کلینی، در عصر غیبت صغری زندگی کرده و وفات او مصادف با سال وفات چهارمین نایب امام عصر (عج)، علی بن محمد سمری می‌باشد. اما آیا می‌توان از تقارن حیات کلینی با نواب اربعه ملاقات این دانشمند را با نایبان نتیجه گرفت؟ و آیا صحت دارد که این کتاب به محضر حضرت حجت (ع) عرضه شده است؟ در پاسخ باید گفت: در مورد ملاقات کلینی با نواب اربعه هیچ‌گونه سندی در دست نمی‌باشد و شاید یکی از دلایل آن، حضور نواب اربعه در بغداد و زندگانی کلینی در ایران بوده است و چنانکه گفتیم کلینی به غیر از دو سال آخر حیات خود، بقیه عمرش را در ری و قم سپری نمود. علاوه بر آن، وفات کلینی مقارن با وفات آخرین نایب بوده و از این رو احتمال عدم تماس کلینی با نایبان حضرت بیش از احتمال ملاقات آنان بوده است. علاوه بر آن با فرض وجود تماس و ملاقات بین کلینی و نایبان حضرت، هیچ‌گونه اثری در ارزشگذاری جامع کلینی توسط نواب امام عصر (عج) وجود ندارد. اما در مورد عرضه کتاب بر حضرت مهدی (ع) و تعبیر: «الکافی کاف لشیعتنا» که در افواه عمومی شهرت یافته است نیز، باید متذکر شد که برای این مطلب نیز نمی‌توان ریشه‌ای در اسناد تاریخی به دست آورد گرچه بعضی از دانشمندان در این رابطه حدس‌هایی زده‌اند.

علی بن طاوس در کتاب کشف المحجبه، در مقام اعتبار وصیت معروفی که امیرمؤمنان (ع) برای فرزندش امام حسن (ع) نوشته و کلینی آن را در کتاب رسائل الاثمه

۱. از همین جا می‌توان نتیجه گرفت تشکیک بعضی از نویسندگان در مورد صحت انتساب پاره‌ای از قسمت‌های کتاب کافی به کلینی پایه و وجهی ندارد. به عنوان مثال محمد ابوزهرة در کتاب «الامام الصادق» با استفاده از گفتار برخی از بزرگان، عدم صحت انتساب «روضه کافی» را به کلینی به عنوان یک نظر، نقل کرده است در صورتی که اولاً مقایسه اسناد روایات «روضه» با بخش‌های اصول و فروع کاملاً از وحدت سبک اجزای کتاب کافی و اشتراک مشایخ کلینی پرده برمی‌دارد. ثانیاً نجاشی و شیخ طوسی که هر کدام با یک یا دو واسطه کتاب کافی را از مولف آن روایت کرده‌اند، در ترجمه این دانشمند همه جا از روضه کافی به عنوان یکی از قسمت‌های کافی یاد کرده‌اند در این مورد بنگرید به رجال نجاشی، به رقم ۱۰۲۶، شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۵۹۱.

آورده است می‌نویسد: محمد بن یعقوب در دوران وکلای اربعه یعنی عثمان بن سعید عمری و پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان، ابوالقاسم حسین بن روح و علی بن محمد سمری زندگی می‌کرد و حتی قبل از علی بن محمد در سال ۳۲۸ از دنیا رفت لذا تصانیف و روایات او در دوره‌ای به ظهور پیوست که راه برای تحقیق در مطاوی آن از نظر صحت و سلامت باز بوده است.^۱ صاحب مستدرک الوسائل پس از نقل این جریان می‌نویسد: نتیجه‌ای که از سخنان علی بن طاوس می‌توان گرفت عرضه کتاب بر یکی از نواب و امضای محتوای آن توسط یکی از آنان می‌باشد. این مسئله گرچه حدس است و قطعیتی ندارد اما به سهم خود این احتمال را تقویت می‌کند که کلینی با داشتن نیت خیر در تالیف مجموعه‌ای که بتواند برای مؤمنان راهگشا باشد، کوتاهی نکرده و چنانکه خود در مقدمه گوید: "وی اخباری جمع‌آوری نمود تا بتواند برای متقاضیان رفع حاجت کند". علامه نوری سپس اضافه می‌کند: "از این سخنان، غرض من صحه گذاشتن به شایعه: «الکافی کاف لشیعتنا» نیست. زیرا این جمله پایه درستی ندارد و در مؤلفات اصحاب ما اثری از آن یافت نمی‌شود حتی محدث استرآبادی نیز به عدم وجود چنین جمله‌ای تصریح دارد. با آنکه سیره او صحه گذاشتن به تمام روایات کافی بوده است.^۲ از بعضی از جملات کتاب «مستدرک الوسائل» استفاده می‌شود که علامه نوری خود در مقام حدس و گمان، عرضه جامع کلینی را بر نواب اربعه یا امام عصر (عج) متفتی نمی‌داند. نوری در مورد سیره نواب و ارتباط آنان با مردم می‌نویسد: "علاوه بر عرضه مسائل معمولی به حضور نواب، عرضه کتاب و تأیید گرفتن از آنان، امری متداول بود. و این مطلب از بررسی زندگی بعضی از روایان قابل استفاده می‌باشد. چنانکه شیخ طوسی در کتاب غیبت خود آورده است که چون محمد بن علی شلمغانی کتاب تکلیف را نوشت، ابوالقاسم حسین بن روح گفت: این کتاب را برای من بیاورید تا آن را مشاهده کنم. کتاب را برای او آوردند و او از اول تا به آخر آن را ملاحظه کرد و سپس گفت: در این کتاب به جز دو یا سه موضوع که شلمغانی در آن بر امامان دروغ بسته است، دیگر مطلبی نیست مگر آنکه از ائمه (ع) روایت شده است.^۳ علامه نوری سپس به عنوان

۱. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ج ۳ ص ۵۳۲ به نقل از کشف المحجبه.

۲. شیخ طوسی، الغیبه ص ۴۰۹.

۳. همان مأخذ و همان صفحه.

نتیجه متذکر می‌شود که: "بنابراین بعید است که از نواب کسی کتاب کافی را طلب نکرده باشد". اما در نقد این اظهارات همین بس که متذکر شویم: اولاً کلینی کتاب خود را در دهه‌های آخر عمر خویش تألیف نمود و در مدت تألیف در شهرهای ری و قم اقامت داشت و دلیلی در دست نیست که کتاب خود را پس از تألیف به نایبان عرضه کرده یا از ابتدا مطابق صلاح‌دید آنان نوشته باشد ضمناً او پس از اتمام کتاب به فاصله نسبتاً کوتاهی درگذشت. ثانیاً: چنانکه گذشت او پس از اتمام کتاب خود، آن را در جمع محدودی از شاگردان خویش به معرض سماع و قرائت گذاشت که آنان نیز از نظر نام و نشان مشخص بوده و به غیر از این عده، دریافت کتاب توسط اشخاص دیگر معروفیت ندارد. ثالثاً: ضعف و نادرستی بسیاری از روایات کتاب و ناکافی قلمداد شدن آن از سوی محدثان پس از کلینی، خود قرینه دیگری است که عدم عرضه کتاب را بر امام عصر (عج) نشان می‌دهد و طبعاً تأیید و امضای همه روایات، موضوع پبعیدتری به شمار می‌رود. رابعاً: زمینه‌ای جهت مقایسه شخصیت کلینی با شلمغانی وجود ندارد، زیرا به طوری که علمای رجال آورده‌اند شلمغانی از فقهای بزرگ شیعه بود که کتاب تکلیف او سندی فقهی به شمار می‌آمد، اما به دلیل حسادت با حسین بن روح نوبختی، دست از عقیده خود کشید و به انحراف و ضلالت دچار گردید^۱ و چون این انحراف می‌توانست مایه حیرت شیعیان قرار گیرد تأیید کتاب او گامی در زدودن تحیر شیعیان به شمار می‌رفت. در صورتی که با توجه به وثاقت کلینی در بین شیعیان نیازی به تأیید او و کتابش از سوی نایبان احساس نمی‌گردید. چنانکه این وثاقت ارتباطی با ضعف قسمتی از اخبار «کافی» ندارد. اما در مورد وجه تسمیه کتاب به «کافی» باید گفت: به نظر می‌رسد این کتاب از سوی مؤلف آن مسمی به «کافی» نبوده است. مهم‌ترین دلیل این مطلب عدم اشاره کلینی به نام کتاب در

۱. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۳ ص ۵۳۳ شیخ طوسی در ترجمه شلمغانی می‌نویسد: "او معروف به ابن ابی عذافرو دارای کتب و روایاتی است. او در ابتدا طریقه‌ای سالم داشت. سپس تغییر عقیده داد و مقالات باطلی از او صادر شد تا جایی که سلطان او را گرفت و کشت و در بغداد به دار آویخت. از کتبی که او در حال سلامت عقیده نوشته است کتاب تکلیف می‌باشد. ضمناً بنا به روایتی در همان عصر محمد بن احمد بن داود و حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه مواضع انحرافی کتاب تکلیف را مشخص ساختند در این مورد بنگرید به شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۰۹، شیخ طوسی، فهرست به رقم ۶۱۶ و نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۲۹.

خطبه آغازین این اثر بزرگ است، هر چند که در دوره‌های بعد شیخ طوسی و نجاشی از کتاب کلینی به نام «کافی» یاد کرده‌اند^۱، اما می‌توان احتمال داد که عنوان «الکافی» به عنوان نام اثر کلینی از خطبه وی در شروع کتاب اقتباس گشته است آن‌جا که می‌نویسد: «وقلت انک تحب ان یکون عندک کتاب کاف یجمع فیه من جمیع فنون علم الدین ما یکتفی به المتعلم و یرجع الیه المسترشد». تا آن‌جا که متذکر می‌شود: «وقد یسر الله - وله الحمد - تألیف ما سالت»^۲.

بررسی انگیزه کلینی در تألیف کتاب:

مرحوم کلینی در ابتدای کتاب خود انگیزه خود را در مورد تألیف کتاب مورد شرح قرار داده است و از مطالعه این مقدمه روشن می‌گردد او جامع خود را به تقاضای یک تن از دوستان و مریدان خود نوشته است. دقیقاً معلوم نیست که این شخص چه کسی است، اما احتمالاً این شخص محمد بن احمد بن عبدالله بن قضاة صفوانی یا محمد بن ابراهیم نعمانی بوده است. خصوصاً معروف است که شخص اخیر از جمله کاتبان کلینی بوده و کلینی در تبویب کتاب و انشای خطبه و عناوین اثر خود از مساعدت او بهره‌مند شده است^۳، ضمناً از مفاد درخواست این دوست و مرید روشن می‌گردد که او از عالمان به احادیث و اختلاف آن‌ها بوده و از کلینی که در ری زندگی می‌کرده، دور بوده است به طوری که با ارسال نامه از او درخواست می‌کند که با نوشتن جامع مذهبی خود گامی در رفع نابسامانی‌های موجود بردارد. کلینی ضمن قبول درخواست این برادر دینی سیره خود را در تعریف کتاب به شرح زیر مشخص می‌کند: «تو در نامه خود نوشته بودی که اموری برای تو تولید اشکال کرده است اما به دلیل اختلاف روایت نمی‌توانی حقیقت آن را درک کنی و اختلاف روایت نیز خود علل و اسباب مختلفی دارد. در ضمن نوشته بودی که در حوزه تو دانشمندی وجود ندارد که بتوان با کمال اطمینان با وی به مذاکره علمی نشست و باز نوشته بودی چه نیکوست کتابی در اختیار تو قرار گیرد که جامع فنون

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۲۶، شیخ طوسی فهرست به رقم ۵۹۱.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۸ و ۹.

۳. بهبودی، محمد باقر، گزیده من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۸، الکافی، ج ۱ ص ۱۹ زندگی‌نامه کلینی که در مورد شخص مذکور می‌نویسد: «کان خصیصاً به یکتب کتابه الکافی»

دینی بوده و از هر جهت در شناخت مسائل کفایت کند به طوری که محل رجوع و تکیه گاه نوآموزان و طالبان رشد گردد. علاوه بر آن هر کس در مسیر علوم دینی و عمل به اخبار صحیح از روایات صادقین (ع) یا سنن قابل عمل باشد، بتواند از آن بهره برداری نماید تا بلکه از رهگذر این کتاب او امر خدا و رسول او شناخته و اجرا گردد.

کلینی سپس می نویسد: "ای برادر که خدا تو را ارشاد کند بدان که در خصوص اختلاف روایت، هیچ کس نمی تواند به شناخت حدیث صحیح از حدیث ناصحیح اقدام کند مگر آنکه براساس ضوابط رسیده از سوی امامان عمل نماید. امامان فرموده اند: "حدیث ما را با کتاب خدا برابر کنید اگر با آن موافق بود، بپذیرید و اگر با قرآن مخالفت داشت به دور اندازید". علاوه بر آن فرموده اند: "حدیث ما را با رأی مخالفان مذهب برابر کنید. اگر با رأی آن‌ها موافق بود آن را رها کنید و اگر با رأی آن‌ها نابرابر بود بپذیرید". و باز فرموده اند: "حدیث اجماعی را با نقل همگانی بپذیرند که نقل همگانی تردید ندارد". اما در عین حال شناخت ما از مسائل ناچیز است به طوری که با اعمال این قوانین جز تعداد کمی از روایات صحیح را نخواهیم شناخت از این رو چاره‌ای نداریم جز آنکه تشخیص صحیح از ناصحیح را به خود اهل بیت واگذار نماییم و آخرین فرموده آن‌ها را مورد توجه قرار دهیم که گفته اند: "در صورتی که شناخت حدیث ما بر شما مشکل شود هر حدیثی را که مایل باشید از باب رضا و تسلیم می توانید ماخذ عمل قرار دهید". اینک خداوند تالیف آنچه را تقاضا نمودی میسر ساخت و امیدوارم که این کتاب به گونه‌ای باشد که درخواست کرده بودی و اگر من در تشخیص حدیث صحیح از ناصحیح مقصر باشم مطمئناً در خیرخواهی و تقدیم حسن نیت نسبت به مؤمنان کوتاهی نداشته‌ام".

با دقت در بیانات کلینی روشن می شود که حدیث شیعه در عصر این دانشمند از دو ویژگی به شرح زیر برخوردار بوده است:

الف - عدم تدوین در قابل یک جامع بزرگ حدیثی

ب - مبتلا بودن به عارضه اختلاف، تضاد و تناقض

در مورد ویژگی الف قبلاً بحث‌هایی از نظر گذشت و طبق آن مباحث روشن گردید

که در قرن‌های سوم و چهارم گام‌های بلندی از سوی دانشمندان شیعه در تدوین حدیث برداشته شد و کتبی نیز در این رابطه به ظهور پیوست. در عین حال باید متذکر شویم هیچ یک از جوامع تألیف شده نتوانست پاسخگوی نیازهای حوزه‌های درسی بوده و دانشمندان را از مراجعه به اصول اولیه بی‌نیاز سازد لکن مرحوم کلینی موفق شد با تألیف جامع مذهبی خود، مهم‌ترین گام را در این زمینه برداشته و دانشمندان را تا حد زیادی از مراجعه به کتب اولیه و اصول پراکنده بی‌نیاز سازد. ضمناً این مطلب پس از پیدایش جوامع حدیثی دیگر یعنی: «من لایحضره الفقیه»، «تهذیب» و «استبصار» به‌طور کامل تحقیق یافت.

اما در مورد ویژگی دوم یعنی وجود اختلاف و تضاد در حدیث باید گفت: از مهم‌ترین علل پیدایش عارضهٔ اختلاف، وجود احادیث جعلی بوده که در احادیث شیعه راه یافته و موجب کثرت احادیث در دست شیعیان گردید. به‌طوری که مطابق برخی از قرائن تاریخی شمار احادیث شیعه در عهد کلینی بالغ بر سیصد هزار گردید.^۱ قابل ذکر است که عارضهٔ جعل حدیث نه تنها حدیث شیعه بلکه قبل از آن حدیث اهل سنت را نیز در برگرفته بود منتهی از نظر علل و انگیزه، بین جعل حدیث در شیعه و جعل حدیث در اهل سنت تفاوت چندی موجود است.^۲ نکته دیگر آنکه: نسبت به حدیث شیعه، احادیث ساختگی تنها بخشی از عوامل اختلاف حدیث را تشکیل می‌دهد و به‌طوری که در دورهٔ دوم گذشت، بخشی از عوامل اختلاف حدیث در شیعه، مربوط به صدور احادیث تقیه آمیز و راه یافتن آن در بین احادیث صحیح می‌باشد. حال باید گفت: یکی

۱. شیخ طوسی، رجال، ص ۴۲۲، ذهبی، تذکره الحفاظ ج ۳ ص ۸۴۰، بهبودی، گزیده کافی، ج ۱ ص ۱۹.
۲. تا آن‌جا که مقایسه حدیث شیعه و حدیث اهل سنت نشان می‌دهد با توجه به عدم نگارش و تدوین حدیث در قرن اول هجری و آزادی بی‌رویه آن در قرن دوم، بسیاری از موارد جعل و تحریف به حدیث رسول خدا(ص) راه یافت به‌طوری که احادیث اهل سنت به‌طور مبدئی به تضاد و اختلاف دچار گردید. اما نسبت به حدیث شیعه، تا آن‌جا که به عهد صادقین(ع) مربوط می‌گردد، این احادیث در شرایط استنار و تقیه صادر گردید و در پنهانی مورد تدوین و نشر قرار گرفت. چنانکه قرائن این مطلب به‌طور مفصل در دوره دوم از نظر گذشت. اما در عین حال پس از رفع شرایط استنار، نشر علنی حدیث و بالاخره هجوم غلات به حریم مذهب، موارد فراوانی از جعل و تحریف به روایات شیعه راه یافت و همین مطلب موجب گردید تا حقایق زیادی در مسائل مذهبی بر شیعیان مشتبه گردد. در این مورد علاوه بر مطالب دوره‌های دوم و سوم این تحقیق بنگرید به: کتاب آقای بهبودی، معرفة الحدیث، ص ۴۱ الی ۴۵ و نیز همین مؤلف، صحیح الکافی مقدمه عربی ص ۵ الی ۱۱.

از انگیزه‌های کلینی در تألیف «کافی» کثرت روایات متعارض در آن دوره بوده است. کلینی گرچه خود در این زمینه به قدر کافی بحث نکرده است، اما با نقل نامه دوست و مرید خود در واقع به اصل این حقیقت اشاره دارد آن‌جا که می‌نویسد: «نوشته‌ای که فهم برخی از امور بر تو مشکل شده است به طوری که نمی‌توانی حقیقت آن را دریابی چرا که در مورد آن امور روایات مختلفی وجود دارد و تو می‌دانی که اختلاف روایت خود، اسباب و علل مختلفی دارد. علاوه بر آن نوشته بودی که در دسترس تو کسی وجود ندارد که به دانش او (در مسئله اختلاف روایت) اعتماد ورزی و با وی به مذاکره علمی و بررسی حدیث نشینی»^۱.

چنانکه دنباله‌مطلب نشان می‌دهد، کلینی پس از اشاره به واقعیت اختلاف حدیث، به ذکر معیارهای خود در تمیز روایات صحیح از غیر صحیح می‌پردازد که عبارت از عرضه حدیث به کتاب خدا، مقابله حدیث با فتاوی‌ای عامه و بالاخره چنگ زدن به حدیث اجماعی می‌باشد. اما در عین حال تصریح می‌کند که به کارگیری این معیارها جز تعداد کمی از روایات صحیح را مشخص نمی‌سازد. از این رو وی در شناخت روایات صحیح به معیار دیگری روی آورد که عبارت از معیار «تسلیم و رضا» بود به این معنی که در برخورد به دو روایت متعارض که هر دو از نظر سند و سایر قرائن، صحیح باشند از باب تسلیم در مقابل فرامین خداوندی عمل به یکی را اختیار نموده و از عمل به دیگری خودداری ورزد. لکن کاربرد این معیار چیزی جز مقایسه روایات با دیدگاه اعتقادی و بیش فتنه‌ی کلینی نبود. زیرا چنانکه گفتیم او در مقام رفع تناقض از حدیث شیعه به تألیف جامع مذهبی خود روی آورد و بدیهی است پس از درج روایات موافق با دیدگاه و فتاوی‌ای خود، از درج و روایات مخالف، خودداری نماید^۲. به عقیده یکی از نویسندگان وجود این حقیقت درباره کتاب کلینی موجب گردید تا علی‌رغم تمجید و تحسینی که از کار کلینی به عمل آمد در عین حال کتاب او از هر جهت مورد قبول و پذیرش دانشمندان پس از وی قرار نگیرد و آنان را از مراجعه به سایر مآخذ و منابع بی‌نیاز نسازد به همین سبب پس از تألیف این کتاب باز هم فقها با اعمال ضوابط علمی و

۱. کلینی، کافی، ج ۱ ص ۸

۲. زندگی نامه کلینی، کافی، ج ۱ ص ۲۹ به نقل از نه‌ایله‌الدرايه

فی به بحث و تحقیق در احادیث کافی پرداختند^۱ و با نقد و بررسی بعضی از روایات آن. به تألیف جوامع دیگر روی آوردند چنانچه شواهد آن در معرفی دیگر کتب اربعه از نظر خواهد گذشت.

ملاحظاتى چند درباره سیره کلینی:

چنانکه می دانیم کتاب «کافی» در بین کتب اربعه از حیث اشتمال بر فقهیات و عقاید منحصر به فرد است. و مؤلف دانشمند آن موفق شده است تا با جمع آوری روایات در هر باب اثری بدیع و کم نظیر تقدیم شیعیان سازد. از این رو با توجه به جامعیت کتاب از نظر احادیث و حسن ترتیب و تنظیم آن از سوی مؤلف، این کتاب پس از پیدایش، ثنا و ستایش های فراوانی را برانگیخت. از جمله شیخ مفید که با کلینی قریب العهد بوده است درباره کتاب می نویسد: «... الکافی و هو من اجل کتب الشیعه و اکثرها فائده...»^۲ یعنی: «کافی از بزرگترین و پرفایده ترین کتب شیعه - در حدیث - می باشد». به همین ترتیب بسیاری از دانشمندان، مرحوم کلینی را از حیث ضبط و اتقان مورد ستایش قرار داده و جامع مذهبی وی را از زمان تألیف تا کنون کتابی بی نظیر یا کم نظیر توصیف کرده اند.^۳ اما در عین حال ملاحظه روایات کتاب، عامل مطمئنی است که می تواند محسنات و کاستی های کتاب را دقیقاً روشن ساخته و سیره مؤلف را از هر جهت مشخص نماید.

الف - بحثی در سند روایات:

در مورد سند روایات کتاب، کلینی برخلاف شیخ صدوق و شیخ طوسی از طریقه اختصار سند استفاده نکرده است. بلکه سیره او در زمینه سند، درج آن به صورت کامل می باشد. ملاحظه اسناد روایات نشان می دهد که وی در بسیاری از موارد روایات کتاب را مستقیماً به نقل از مشایخ خود آورده است. اما در مواردی که با مراجعه به کتب و اصول اولیه به نقل روایت می پردازد، سند کتاب را به توسط مشایخ اجازه درج کرده

۱. بهبودی، محمد باقر، گزیده کافی، ج ۱ ص ۲۰.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۲۹ به نقل از تصحیح الاعتقاد.

۳. نوری میرزا حسین، مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۵۳۲: «فی شرح حال کتاب الکافی»، الکافی، ج ۱ ص ۲۶: «الثناء علیه».

است.^۱ از این رو روایات کتاب جز در موارد بسیار نادر، مزین به سلسله سندی است که واسطه‌های بین او تا معصوم را به طور کامل نشان می‌دهد.^۲ سند کامل در روایات «کافی» در جای خود از محسنات این کتاب می‌باشد، اما معیناً در اسناد روایات مسائل چندی وجود دارد که در این جا به آن‌ها اشاره می‌گردد:

۱- وجود سند به صورت «معنعن»:

سند روایات «کافی» به صورت معنعن است، یعنی حلقه‌های سند بالفظ «عن» به یکدیگر مربوط شده‌اند. در این گونه اسناد وجه تحمل واسطه‌های سند معمولاً پوشیده می‌ماند. در این زمینه باید گفت چنانکه در بخش سوم ملاحظه کردیم تحمل حدیث خود انواع و اقسامی دارد که بالاترین نوع آن سماع در محضر شیخ و پایین‌ترین آن وجاده است به طوری که بعضی از دانشمندان نقل روایت یا عمل به روایت را به صرف وجاده‌ای بودن آن منع کرده‌اند.^۳ به همین جهت از نظر دانشمندان، نوع تحمل حدیث، میزانی در ارزش‌گذاری آن حدیث به شمار رفته و کتمان عمدی وجه تحمل، نوعی تدلیس و تزویر به شمار می‌رود^۴ که علمای خبیر و با بصیرت همواره از آن پرهیز داشته‌اند.^۵ البته نسبت به شخص ابوجعفر کلینی که همگان او را به وثاقت و امانت علمی ستوده‌اند نقل روایت به صورت «معنعن» تفسیری جز اختصار سند ندارد، به ویژه اگر در نظر گیریم که جامع او حاوی ۱۶۱۹۹ حدیث بوده و روایات کتاب به تنهایی از مجموع روایات صحاح سته اهل سنت بیش‌تر است^۶، و طبعاً ذکر کیفیت تحمل

۱. بهبودی، گزیده من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۹.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۲۸ تحت عنوان: مزینه

۳. شهید ثانی، الدرایه ص ۱۰۹ که می‌نویسد: «ولا خلاف بینهم فی منع الروایة بها..» تا آن جا که: «ولو اقترنت الوجادة بالاجازة... فلا اشکال فی جواز الروایة والعمل..» قاسمی، قواعد التحديث ص ۲۰۴ از قول نوی

۴. بهبودی، معرفة الحدیث، ص ۷۳: التساهل والتدلیس

۵. همان مأخذ و همان صفحه، ضمناً به عقیده شهید ثانی از نظر برخی از دانشمندان شیعه حدیث معنعن از نظر سندی در حکم مرسل و منقطع بوده، مگر آنکه امکان ملاقات بین راویان و مرویان موجود و نسبت به اتصال سند اطمینان حاصل شود بنگرید به الدرایه ص ۳۱

۶. الکافی، ج ۱ ص ۲۸ از زندگی نامه مؤلف

واسطه‌های سند، حجم کتاب را بیش از پیش افزایش می‌داده است. اما در عین حال نقل روایات به صورت «معتن» راه را بر محققان در تمیز طرق ضعیف از طرق قوی می‌بندد.^۱

۲- ارسال و تعلیق در سند پاره‌ای از روایات:

چنانکه گذشت، کلینی در نقل روایات، ملتزم به درج سند به صورت کامل بوده است. او در مواردی که چند روایت از سند مشترکی برخوردار است، معمولاً روایت اول را با سند کامل ذکر نموده و در نقل روایات بعد، به تعبیر «وبهذا لا اسناد» بسنده می‌نماید.^۲ معیناً علی‌رغم التزام وی به نقل کامل سند در مواردی نیز در سند روایات، قطع، ارسال و یا تعلیق به چشم می‌خورد، که البته این موارد در مجموع کتاب رقمی محدود است. مثلاً در روایتی آمده است: «محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد و محمد بن خالد، عن زكريا بن عمران القمي، عن هارون بن الجهم، عن رجل من اصحاب ابي عبدالله لم احفظ اسمه قال: سمعت ابا عبدالله يقول...»^۳ و در روایتی دیگر سند به صورت زیر دیده می‌شود: «الحسين بن محمد عن المعلی بن محمد عن بعض اصحابه عن ابي بصير قال...»^۴ این‌گونه روایات در معیار متاخرین از جمله روایات ضعیف به حساب می‌آید،^۵ اما مرحوم کلینی با وثوق به صدور این روایات از معصوم (ع)، به درج آن‌ها اقدام کرده است. چنانکه در باب میراث «پسر برادر وجد» پس از ذکر روایتی که در سند آن «ارسال» وجود دارد می‌نویسد: «هذا قد روی و هی اخبار صحیحه»^۶ یعنی: «چنین حکمی از امام (ع) روایت شده و از جمله اخبار صحیح می‌باشد» و می‌دانیم که در عرف و عادت متقدمان، صرف وثوق به صدور یک روایت

۱. به عنوان مثال شیخ طوسی در کتاب «عدة الاصول» می‌نویسد: اگر یکی از دو راوی حدیثی را بر مبنای سماع و قرائت و راوی دیگر بر مبنای اجازه روایت کند روایت سامع بر روایت مستجیز مقدم خواهد بود مگر آنکه اصل معروف یا مصنف مشهوری از طریق اجازه روایت شود که در این صورت وجهی برای ترجیح باقی نمی‌ماند (عدة الاصول ج ۱ ص ۳۸۵)

۲. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۲۴۸.

۳. همین مأخذ ج ۱ ص ۲۳۰.

۴. همین مأخذ ج ۱ ص ۴۷۴ و نیز در ص ۱۲۰ همین جلد می‌نویسد: «علی بن محمد مرسلأ عن ابي الحسن الرضا...»

۵. موسوی غریفی، قواعد الحدیث ص ۱۹ به نقل از وافی.

۶. کلینی، الکافی، ج ۷ ص ۱۱۵.

از معصوم (ع)، در صحت آن روایت کفایت می‌نموده است.^۱

۳- مشترکات در اسناد روایات:

مسئله دیگری که در سند بعضی از روایات «کافی» جلب نظر می‌کند. مسئله وجود مشترکات است.^۲ برخی از مشترکات با مقایسه صدر و ذیل دیگر (اسناد) روایات یا استفاده از قرائن موجود در کتب رجال و حدیث قابل شناسایی است اما در پاره‌ای دیگر وجود قرائن نیز نمی‌تواند در تمیز مشترکات مفید واقع شود. به عنوان یک نمونه در سند: «محمد بن احمد بن شاذان بن خلیل بن یونس بن حماد بن حسین» به قرینه آنکه نجاشی در ترجمه حسین بن مختار می‌نویسد: «له کتاب یروی عنه حماد بن عیسی»^۳ می‌توان نتیجه گرفت که منظور از حسین در این سند، حسین بن مختار فلانسی و منظور از حماد، حماد بن عیسی جهنی است.^۴ در صورتی که در همین سند مصادیق «محمد» و «احمد» روشن نیست و در یک احتمال می‌توان مصادیق این دو نفر را «محمد بن یحیی» و «احمد بن محمد بن عیسی» دانست. به این ترتیب در مورد اسناد روایات کافی باید گفت: در این کتاب مشترکات زیادی وجود دارد که تمیز برخی به راحتی امکان‌پذیر بوده و بعضی دیگر، به سختی قابل امتیاز می‌باشد. از جمله مشترکات این کتاب می‌توان از: احمد بن محمد، ابن سنان، حماد، ابن محبوب، ابن فضال و محمد بن اسماعیل نام برد. به عنوان مثال با مطالعه و مقایسه اسناد روایات روشن می‌شود هرگاه سند به صورت: «محمد بن یحیی بن احمد بن محمد بن ابن محبوب» آمده است منظور از «احمد بن محمد»، احمد بن محمد بن عیسی می‌باشد.^۵ در صورتی که در مواردی که سند به صورت: «عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عثمان بن عیسی» درج شده است، مقصود از «احمد بن محمد»، احمد بن محمد بن خالد برقی

۱. موسوی غریبی، قواعد الحدیث ص ۱۰.

۲. مشترک عبارت از حدیثی است که یکی از رجال آن بین ثقه و غیر ثقه مشترک باشد که تمیز آن احتیاج میرمی به علم رجال دارد و خود یکی از شعب مهم آن علم (رجال) است. شانه‌چی، کاظم، علم الحدیث ص ۱۵۸.

۳. نجاشی، رجال، به رقم ۱۲۳.

۴. بحرالعلوم، سیدمهدی رجال ج ۴ ص ۱۳۰. ۵. بنگرید به کافی ج ۷ ص ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۳ و ...

می‌باشد.^۱ به عنوان یک نمونه دیگر از مشترکات کافی صاحب منتقی الجمان می‌نویسد: "در سند بسیاری از روایات کافی آمده است: «محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان ...» سپس می‌افزاید وضع محمد بن اسماعیل نامعلوم است زیرا این اسم بین هفت نفر مشترک می‌باشد که عبارتند از: محمد بن اسماعیل بزیع، محمد بن اسماعیل برمکی، محمد بن اسماعیل زعفرانی که این سه نفر توثیق شده‌اند، اما چهار نفر دیگر یعنی: محمد بن اسماعیل بن جعفری، محمد بن اسماعیل صیمری قمی، محمد بن اسماعیل کنانی و محمد بن اسماعیل بلخی همگی مجهول الحال هستند. صاحب منتقی الجمان پس از رد احتمال هر یک از سه نفر اول در سندهای کافی نتیجه می‌گیرد که مصداق «محمد بن اسماعیل» در اسناد روایات یکی از چهار نفر بعد یا احتمالاً محمد بن اسماعیل نیشابوری مشهور به بندقی یا بندفر می‌باشد. اما شخص اخیر نیز به نوبه خود مجهول الحال است.^۲

مطلب دیگر که در همین زمینه باید متذکر شد آن است که در بعضی از موارد مرحوم کلینی به جای نقل روایت از طریق مشایخ حدیثی، مستقیماً به کتب حدیثی مراجعه کرده و از آن‌ها نقل روایت می‌کند. در این گونه موارد کلینی برخلاف سیره شیخ طوسی، اسناد کتب مورد استفاده را در صدر روایات خود درج کرده است تا این روایات به عارضه ارسال دچار نگردد. از این رو سند بسیاری از روایات «کافی» معرف سلسله‌ای از مشایخ

۱. کافی ج ۷ ص ۲۲۳، ۲۳۸، ۲۷۵ و ...

۲. منتقی الجمان ج ۱ ص ۴۳ الی ص ۴۵، ناگفته نماند که در قسمت مشایخ کلینی از شخصی به نام محمد بن اسماعیل نیشابوری ملقب به بندفریاد نمودیم. این شخص چنانکه گذشت به عقیده صاحب منتقی الجمان مجهول الحال است. چرا که قرائنی که از این شخص در رجال کشی و فهرست طوسی موجود است معرف دقیق نسبت به شخصیت او نیست از این رو حسن بن زین‌الدین به صرف کثرت روایت کلینی از وی، حدیث وی را در ردیف حدیث حسن برآورد کرده است. میرداماد در کتاب الرواشع السماویه ص ۷۰ الی ۷۴ ضمن بحث مفصل درباره این شخص او را توثیق کرده است. و آیت‌اله خوبی نیز در ترجمه محمد بن اسماعیل مکنی به ابوالحسن، ضمن رد احتمالات گوناگون ثابت می‌کند که «محمد بن اسماعیل» به عنوان راوی آثار فضل بن شاذان و یکی از مشایخ کلینی، کسی جز محمد بن اسماعیل نیشابوری مشهور به بند فر نمی‌باشد و وی نیز از موثقان است، اما نه به این دلیل که کلینی از او روایات فراوانی نقل کرده، بلکه به این خاطر که وی در اسناد روایات کامل الزیارات قرار گرفته و این قولویه نیز در یک توثیق عمومی مشایخ روایات این کتاب را توثیق کرده است. ضمناً آیت‌اله خوبی این توثیق عمومی را از ابن قولویه پذیرفته است در این مورد بنگرد به معجم رجال الحدیث، مجلدات ۱ ص ۵۰ و ۱۵ ص ۹۰.

اجازه است تا مشایخ حدیثی و از جمله اساتید کلینی. به همین ترتیب در سند پاره‌ای از روایات «کافی» اشکال سند مربوط به ضعف مشایخ اجازه است تا ضعف راویان و مشایخ حدیث. اما در اسناد روایات، راهی به تمیز این دو مقوله از یکدیگر وجود ندارد. آقای بهبودی در این مورد می‌نویسد: «آن‌جا که کلینی می‌گوید: «عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن الحسن بن محبوب» مشخص نیست که او روایت حسن بن محبوب را از کتاب سهل استخراج می‌کند یا اینکه سهل جزء راویان ضعیف است یا آنکه با واسطه سهل بن زیاد، روایت را از مشیخه حسن بن محبوب استخراج کرده است (مشیخة حسن بن محبوب از منابع معتبر حدیثی بوده و حسن محبوب جزء موثقان است) به همین ترتیب وقتی کلینی می‌گوید: «علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابیه عن ابن ابی عمیر». نمی‌دانیم که آیا حدیث را از کتب استاد خود علی بن ابراهیم استخراج کرده یا از نوادر ابراهیم بن هاشم یا از نوادر محمد بن ابی عمیر اخذ نموده است، ضمناً در صورتی که حدیث مستخرج از نوادر محمد بن ابی عمیر باشد، باید توجه داشت که نوادر او دارای نسخ متعدد بوده و معلوم نیست کدام نسخه در اختیار کلینی قرار داشته است. گرچه وقتی که در سند روایت می‌گوید: «عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی» به یقین می‌توان گفت که او روایت را از کتب احمد بن محمد بن عیسی برگرفته و این شخص از موثقان بوده است»^۱.

۱. بهبودی، گزیده من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۹، ضمناً باید توجه داشت که اهمیت گفته‌ی استاد بهبودی در این نکته است که در صورتی که مرحوم کلینی همانند شیخ طوسی و شیخ صدوق حدیث را مستقیماً با نام کسی که صاحب کتاب بوده، پیوند زده و سپس به درج مشیخدای همت می‌گماشت، در این صورت ضعف طریق یا ضعف مشایخ اجازه به نفس حدیث تسری پیدا نمی‌کرد. البته در این مورد بین رجالیون اختلاف نظر وجود دارد. آیت‌الله خوئی در معجم الرجال معتقد است که در تضعیف یک روایت تفاوتی بین ضعف راویان و مشایخ حدیثی با ضعف طریق یا ضعف مشایخ اجازه وجود ندارد (معجم الرجال ج ۱ ص ۸۲) اما عده دیگری از دانشمندان از جمله آقای بهبودی معتقدند که ضعف طریق قابل سرایت به اصول اولیه نیست. از این رو می‌توان این‌گونه روایات را در شمار روایات صحیح قلمداد نمود (گزیده من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۲۴) و به نظر می‌رسد این عقیده از صحت بیش‌تری برخوردار است به شرطی که بتوان نسبت به مصونیت نسخه‌های مورد استفاده از زیاده و نقصان اطمینان حاصل نمود.

۴- وجود «ضعفاء» در سند روایات:

مطلب دیگر در سند بعضی از روایات «کافی» وجود اشخاص ضعیف و غیر موثق است و مطالعه رجالی سندهای این گونه روایات نشان می‌دهد که شمار قابل توجهی از رجال «کافی» از دیدگاه علمای رجال از جمله: کشی، نجاشی، و شیخ طوسی مورد تضعیف قرار گرفته‌اند. دانشمند معاصر هاشم معروف حسنی در کتاب «دراسات فی الحدیث والمحدثین» به ذکر چهل و یک نفر از رجال ضعیف و بدنام «کافی» مبادرت کرده است^۱ و از ملاحظه ترجمه این عده روشن می‌گردد که اکثر آنان در شمار غلات قرار داشته و یا به کذب، تخلیط، سوء حافظه و دیگر مشکلات اعتقادی و یا اخلاقی مبتلا بوده‌اند. اما چنانکه گذشت با توجه به آنکه کلینی در ملاک صحت روایات، تابع سیره قدما بوده، از این رو وی در نقل روایت از این عده، محذوری نداشته است. اما محدثان پس از کلینی که معیارشان با معیار این دانشمند متفاوت بوده و یا نسبت به قرائن مورد نظر کلینی در صحت اخبار بی اطلاع بوده‌اند، طبعاً وجهی بر تصحیح این روایات در پیش روی خود ندیده و بعضاً به انتقاد و خرده گیری از کلینی به پا خاسته‌اند. از این رو در مطالعه کتب «من لایحضره الفقیه» و «تهذیب الاحکام» نیز که به فاصله کوتاهی پس از کتاب کلینی تألیف شده موارد گوناگونی یافت می‌شود که شیخ صدوق و شیخ طوسی پس از ذکر روایاتی از کتاب «کافی» به نقد و بررسی آن و احیاناً مناقشه با مرحوم کلینی برخاسته‌اند.^۲

۵- بررسی مصادیق عده کلینی در «عده من اصحابنا»:

مراد از عده در «عده من اصحابنا» عده‌ای از مشایخ کلینی یا مشایخ اجازه می‌باشند که کلینی از باب اختصار سند از درج آنان خودداری ورزیده است. به این دلیل که وی در نخستین روایت خود از قسمت اصول کافی می‌نویسد: «حدثنی عده من اصحابنا منهم محمد بن یحیی العطار...» و می‌دانیم که محمد بن یحیی از جمله مشایخ کلینی

۱. همین کتاب ص ۱۹۲ الی ۲۰۱.

۲. برخی از نمونه‌ها را بنگرید در کتاب، معجم رجال الحدیث از ابوالقاسم خوبی ج ۱ ص ۲۶ الی ۳۴ ضمناً به عقیده این دانشمند، شیخ مفید نیز در «رساله عددیه» خود تعدادی از روایات کافی را مورد نقد و اعتراض قرار داده و آن‌ها را مصداق احادیث شاذ دانسته است. همان ماخذ ص ۳۱.

بوده است.

نجاشی متذکر می‌شود که ابو جعفر کلینی گفته است: "هر جا در کتاب من آمده است: «عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی»، این عده عبارت از محمد بن یحیی و علی بن موسی الکمیدانی و داود بن کوره قمی و احمد بن ادريس و علی بن ابراهیم بن هاشم می‌باشند^۱". پس از نجاشی، علامه حلی نیز از قول کلینی متذکر شده است: "و هر کجا که گفته‌ام: «عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد البرقی» این عده عبارت از علی بن ابراهیم قمی، علی بن محمد بن عبدالله بن اذنیه و احمد بن عبدالله بن امیه و علی بن الحسن هستند چنانکه هر کجا نیز آورده‌ام: «عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد» این عده عبارت از علی بن محمد بن علان، محمد بن ابی عبدالله، محمد بن الحسن (بن فروخ صفار) و محمد بن عقیل کلینی خواهند بود^۲".

به طوری که شیخ حرّ عاملی در خاتمه و سائل الشیعه آورده است کلینی در کتاب عتق کافی نیز تعدادی از مصادیق «عده» را روشن کرده است^۳، اما باید گفت این مطلب چنانکه شیخ حرّ عاملی تذکر داده است در بعضی از نسخ، (از جمله چاپ‌های کنونی کافی) وجود ندارد از این رو احتمال می‌رود در این موارد بعضی از کاتبان و نسخه‌پردازان کافی، گرفتار خلط حاشیه با متن شده‌اند، تا اینکه کلینی به درج مصادیق عده مبادرت کرده باشد. ضمناً به گفته هاشم معروف: "در مورد سیزده روایت از روایات کافی مصادیق «عده» مشخص نشده است و چنانکه محدث نوری در خاتمه مستدرک الوسائل آورده است، نه کلینی و نه محدثان پس از وی به مصادیق عده در این روایات اشاره‌ای نکرده‌اند^۴" اما به احتمال زیاد باید گفت در این روایات تعبیر «عده» در صدر سند قرار ندارد بلکه این در وسط اسناد کافی به چشم می‌خورد که از اول کتاب حسن بن سماعه به کتاب کافی منتقل شده است و در واقع سند این روایات به صورت زیر است: "الحسن بن محمد بن سماعه عن عدة من اصحابنا عن ... لذا عده در «عدة

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۲۶.

۲. علامه حلی، خلاصة الاقوال، ص ۲۷۲ فائده سوم

۳. حرّ عاملی، وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۳۴.

۴. هاشم معروف، دراسات فی الحدیث و المحدثین ص ۱۴۱ به نقل از فائده چهارم مستدرک الوسائل ج

من اصحابنا» به مشایخ حسن بن سماعه مربوط است تا مشایخ کلینی. نکته دیگر آن که: روایاتی که در صدر سند آن‌ها عبارت: «عدة من اصحابنا» وجود دارد معمولاً به توسط یکی از این سه نفر یعنی احمد بن محمد بن عیسی، احمد بن محمد بن خالد و سهل بن زیاد، روایت شده است. در این موارد مراد از «عدة» روشن است. گرچه هر وقت در سند روایت «احمد بن محمد» به صورت مطلق آمده باشد، آن نام بین احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد برقی مشترک بوده و این دو نفر از نظر وثاقت در یک درجه قرار ندارند^۱.

اما چرا کلینی در سند بعضی از روایات، حدیث را به نقل از «عدة من اصحابنا» درج نموده و آن‌ها را مشخص نکرده است؟ در جواب باید گفت: این مطلب علاوه بر اختصار سند دلیل دیگری نیز دارد و آن این که بسیاری از مصادیق «عدة» اصطلاحاً از مشایخ اجازه بوده‌اند تا شیخ و استاد حدیث. از این رو به عقیده کلینی ذکر یا عدم ذکر اسامی آنان دخلی در صحت یا سقم روایت نداشته است. به عبارت دیگر اگر چه کلینی در نقل روایت ملتزم به درج سند به صورت متصل بوده است، اما در عین حال در اعتقاد به صحت یک روایت، به صحت و اصالت متن توجه بیش‌تری قائل بوده است تا شخصیت راوی حدیث. به همین خاطر علاوه بر وجود راویان ضعیف در اسناد روایات - که قبلاً گذشت - در بین مصادیق «عدة» ای که نجاشی از آن یاد می‌کند نیز دو نفر مجهول الحال وجود دارد و این دو عبارت از داود بن کوره قمی و علی بن موسی کمیدانی هستند.

ب - بحثی در متن روایات:

چنانکه گفتیم یکی از معیارهای کلینی در انتخاب روایات «کافی» «معیار تسلیم و رضا» بوده است. کلینی استفاده از این معیار را مستند به نظر معصومان (ع) نموده آن‌جا که فرموده‌اند: «بایما اخذتم من باب التسلیم وسعکم» اما در مورد این معیار باید گفت: این حدیث خود فاقد سند بوده و کلینی در باب «اختلاف الحدیث» از کتاب اصول متن آن را به صورت: «وفی روایة اخری بایهما اخذت من باب التسلیم وسعک» درج کرده

۱. نجاشی، رجال، به رقم‌های ۱۸۲ و ۱۹۸.

است.^۱

اما با فرض صحت این حدیث، - چنانکه قبلاً گذشت - مرحوم کلینی در بین روایات متعارض، حدیثی را برگزیده که با بینش فقهی و اعتقادی او متناسب بوده است. چنانکه سیره شیخ صدوق نیز در کتاب «من لایحضره الفقیه» به همین گونه بوده است. از این رو کتاب‌های این دو دانشمند کم‌تر احادیث اختلافی را در خود جمع کرده است. این نکته که در جای خود از محسنات کتاب «کافی» بوده و بخشی از فلسفه پیدایش کتاب را توجیه می‌کند، به سهم خود از عوامل نقد کتاب نیز به شمار می‌آید. زیرا از دیدگاه محدثانی که پس از کلینی ظهور کرده و در پاره‌ای از احکام و فتاوا با وی موافق نبوده‌اند نقل احادیث متعارض با روایات کافی ارجحیت یافته است. از این رو شیخ صدوق در کتاب «من لایحضره الفقیه» پس از ذکر روایتی در باب «الرجلان یوصی الیهما فینفرد...» که از طریق محمد بن یعقوب کلینی درج کرده است، می‌نویسد: "من به این حدیث فتوی نمی‌دهم بلکه به روایتی فتوی می‌دهم که با خط امام حسن بن علی (ع) نزد من موجود است"^۲. به همین ترتیب شیخ طوسی در کتاب‌های تهذیب و استبصار پس از ذکر پاره‌ای از احادیث عددیه، نظری کاملاً مغایر با نظر کلینی، ارائه داده است. به این صورت که این دانشمند با انتقاد در متن و سند این روایات، روایات مخالف آن را ارج نهاده و عملاً به آن فتوی می‌دهد^۳. بعضی از دانشمندان شیعه کوشیده‌اند، با استفاده از مقدمه‌ای که کلینی در ابتدای کتاب خود آورده است صحت همه روایات «کافی» را نتیجه بگیرند. از جمله این بزرگان شیخ حرّ عاملی است که در فایده ششم از خاتمه کتاب «وسائل الشیعه» ابتدا قسمتی از مقدمه کلینی را نقل کرده و سپس با استفاده از آن به ذکر

۱. کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۶۶.

۲. من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۱۵۱.

۳. شیخ طوسی، تهذیب ج ۴ ص ۱۶۹ الی ۱۷۴، استبصار ج ۲ ص ۶۵ الی ۷۱، باید توجه داشت که منظور از احادیث عددیه، احادیثی است که مطابق آن مبنای حلول ماه از جمله ماه رمضان، ماه شوال، شمارش ایام این ماه‌ها است نه رویت و مشاهده هلال. مثلاً در یکی از این احادیث آمده است که ماه شعبان هرگز سی روزه نیست و ماه رمضان نیز هرگز از سی روز کم‌تر نمی‌باشد. در بین محدثان ثلاثه، کلینی بدون هیچ‌گونه اظهار نظر یا نقد و بررسی به نقل این احادیث پرداخته است. شیخ صدوق ناقل این احادیث بوده و شدیداً از آن جانبداری می‌کند در صورتی که شیخ طوسی پس از نقل آن‌ها، به‌طور مشروح و مستدل به نقد آن‌ها می‌پردازد در این مورد بنگرید به کلینی، الکافی، ج ۴ ص ۷۸، شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه ج ۲ ص ۱۱۱ و شیخ طوسی، تهذیب الاحکام ج ۴ ص ۱۶۹ الی ۱۷۴.

چهار دلیل در اثبات صحت روایات «کافی» اقدام کرده است. مهم ترین دلیل این دانشمند، یادآوری و ذکر سیره متقدمان است که مطابق آن تا به صحت یک روایت مطمئن نمی‌گشتند. هرگز به درج آن در جوامع حدیثی اقدام نمی‌کردند مضافاً که کلینی از روی خیرخواهی و جهت زدودن حیرت عمومی به تالیف کتاب خود مبادرت ورزید^۱. اما در مقابل گروه دیگری از دانشمندان معتقدند: اتفاقاً از همین مقدمه برمی‌آید که کلینی خود نیز قائل به صحت همه روایات «کافی» نبوده است و گرنه ضرورتی در استفاده از معیار «شهرت حدیثی» یا عمل اختیاری به یکی از دو حدیث متعارض به وجود نمی‌آمد. در این مورد آیت‌اله خویی می‌نویسد: «این مطلب که کلینی با استفاده از روایت امامان (ع) به معیار شهرت حدیثی اشاره می‌کند، این خود قرینه‌ای است که کلینی خود به قطعی‌الصدور بودن همه روایاتش معتقد نبوده است و گرنه زمینه‌ای جهت استشهاد به یک روایت - در لزوم مراجعه به یکی از دو روایت متعارض - باقی نمی‌ماند. زیرا استشهاد به یک حدیث با جزم به صدور دو روایت (مخالف) از معصوم (ع) قابل جمع نیست. می‌دانیم که شهرت یکی از عوامل مرجح در تمیز روایت صادر شده از روایت جعلی و غیر صادر می‌باشد. اما با جزم به صدور دو روایت از معصوم، مجالی بر ترجیح یکی بر دیگری باقی نمی‌ماند^۲.

اما در مورد استفاده کلینی از سیره متقدمان باید گفت: این مطلب گرچه در جای خود مطلب صحیحی به نظر می‌رسد اما در عین حال نسبت به متاخرین که احاطه‌ای بر قرائن موجود در عصر کلینی ندارند، مسئله‌ای را حل نمی‌کند بنابراین یا باید همچون اخباریون نسبت به عقاید و منتخبات کلینی تعبد ورزیده شود و یا سیره تحقیق و بررسی، مطابق معیارهای جدید دنبال گردد، اما چنانکه می‌دانیم از اواخر قرن هفتم و با ظهور احمد بن موسی بن طاووس (متوفی ۶۷۳) گرایش جدیدی در تنویر حدیث در بین دانشمندان شیعه پدید آمد. و آنان با تقلید از محدثان اهل سنت، حدیث را به اقسام پنج‌گانه صحیح، حسن، موثق، قوی و ضعیف تقسیم نمودند و در این تقسیم‌بندی، در تشخیص حدیث

۱. شیخ حرّعاملی، وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۶۴ و ۶۵.

۲. خویی، آیت‌اله، معجم رجال الحدیث ج ۱ ص ۲۶.

صحیح، توجه به سند در مقایسه با متن، در اولویت قرار گرفت.^۱ از دیدگاه متاخران که بگذریم، حتی بنا به معیار دانشمندان متقدم نیز تعدادی از روایات «کافی» غیر قابل توجه است، زیرا این روایات با متن قرآن در تناقض بوده و سنجیدن روایات با قرآن، سیره مشترک شیعه و سنی می‌باشد.

در قسمت اصول کافی روایاتی وجود دارد که متضمن غلو در مقام امامان شیعه و وقوع تحریف در قرآن کریم است.^۲ علاوه بر آن در کتاب «حجت» روایاتی به چشم می‌خورد که با استفاده از آن‌ها تعداد امامان شیعه، سیزده نفر نتیجه‌گیری می‌شود.^۳ نمونه‌ای از این روایات را دانشمند معاصر هاشم معروف حسنی در کتاب‌های «دراسات فی الحدیث والمحدثین» و «الموضوعات فی الآثار والاکخبار» گردآوری کرده است.^۴ و تامل در آن‌ها نشان می‌دهد که این‌گونه روایات به دلیل تضاد با محکومات عقاید شیعه نمی‌تواند از صحت برخوردار باشد. ضمن آنکه راویان این روایات اکثراً از غلات و کذابان می‌باشند و باید اضافه کرد که وجود برخی از روایات ضعیف یا جعلی سبب شده است تا برخی از منتقدان از راه غرض ورزی یا ناآگاهی شخصیت کلینی را مورد تهاجم قرار داده و کل روایات «کافی» را مورد تخطئه قرار دهند.^۵ غافل از آنکه در هر کتاب عظیم حدیثی و یا جامع مذهبی - که حتی به عنوان «صحیح» فراهم شده باشد - ورود تعدادی روایت ضعیف یا جعلی امری طبیعی است. این حقیقتی است که در جای خود بسیاری از محققان شیعه و اهل سنت آن را مورد بررسی و اعتراف قرار داده‌اند.^۶

۱. شهید ثانی، درایه ص ۱۹، ابن زین الدین حسن، منتهی الجمان، ج ۱ ص ۴.

۲. بنگرید به کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۲۶۵، ج ۲ ص ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۳، ۶۳۱.

۳. همان مأخذ در ۵۲۵: «ما جاء فی الاثنی عشر»

۴. هاشم معروف، دراسات فی الحدیث و المحدثین ص ۳۰۸ و ۳۴۵ و نیز همین نویسنده الموضوعات فی الآثار والاکخبار بیروت - دارالتعارف ص ۲۳۴.

۵. بنگرید به کتاب یوسف مکی، سید حسین، عقیده الشیعه فی الامام الصادق که در آن به طور مفصل انتقادات محمد ابوزهره را در این زمینه، بررسی و نقد کرده است از جمله ص ۱۴۲.

۶. بنگرید به کتاب‌های محمد صادق نجمی، سیری در صحیحین و محمود ابوریثه، اضواء علی السنة المحمدیه.

بازشناسی احادیث صحیح در «کافی»:

چنانکه گذشت از اواخر قرن هفتم گرایش جدیدی در تقسیم حدیث به انواع صحیح، حسن، موثق، ضعیف و قوی در میان دانشمندان شیعه به وجود آمده و مطابق آن شناسایی‌هایی در آمار نمودن احادیث صحیح صورت گرفت. آقای بهبودی در زمینه تاریخچه این تلاش‌ها می‌نویسد: "در قرن دهم شیخ اجل زین الدین عاملی معروف به شهید ثانی با توجه به همین سیره جدید (سیره متأخرین) اسناد احادیث کافی را مورد بررسی قرار داد و سپس اعلام کرد کتاب کافی ۵۰۷۲ حدیث صحیح ۱۴۴ حدیث حسن، ۱۱۱۸ حدیث موثق، ۳۰۲ حدیث قوی و بالاخره ۹۴۸۵ حدیث ضعیف دارد. این برآورد علمی مورد قبول و پذیرش سایرین قرار گرفت و تاکنون کتاب‌های فقهی ما منت پذیر زحمات این استاد بزرگ می‌باشد". بنا به ادامه توضیحات آقای بهبودی: "در اوائل قرن یازدهم فرزند شهید ثانی جمال‌الدین ابومنصور حسن بن زین‌الدین مشهور به صاحب معالم دست به کار تازه‌ای زد که تا آن زمان در مذهب تشیع بی سابقه بود وی احادیث صحاح شیعه را از کتب اربعه استخراج کرد و در کتابی جداگانه به رشته تالیف کشید و با نام «منتقى الجمال فی احادیث الصحاح و الاحسان» به عالم تشیع تقدیم نمود^۱. لکن از آن‌جا که معیار صاحب معالم در تعیین احادیث صحیح با دیگر دانشمندان تفاوت داشته و خصوصاً او در ترکیب راوی برخلاف دیگر رجالیون به شهادت یک عادل بسنده نمی‌کرد^۲، از این‌رو در نظر وی احادیث صحیح به حداقل ممکن کاهش یافت به طوری که وی در مجموع یک‌هزار و پانصد روایت از مجموع احادیث «کافی» را به عنوان احادیث صحیح برآورد نمود ضمناً باید گفت گرچه صاحب «منتقى الجمال» موفق به تکمیل کار خود نگشت اما در مجموع اثر وی مورد تقدیر و تحسین فقهای بعد از وی قرار گرفت به طوری که دانشمندان بزرگی مانند میرداماد، علامه مجلسی، شیخ حرّعاملی و ملا صالح مازندرانی از این اثر نفیس برخوردار شدند چنانکه در عصر حاضر نیز این کتاب به فرمان آیت‌الله بروجردی به زیور طبع مزین

۱. بهبودی، گزیده کافی ج ۱ ص ۲۱، بحرالعلوم، محمد مهدی، رجال، ج ۳ ص ۳۳۱، آغابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۱۷ ص ۲۲۵.
 ۲. بهبودی، گزیده کافی، ج ۱ ص ۲۲.
 ۳. منتقى الجمال ج ۱ ص ۱۶.

گشت^۱. از دیگر کسانی که پس از شهید ثانی و فرزند وی به بازشناسی صحاح احادیث در «کافی» پرداخته‌اند می‌توان از مرحوم علامه مجلسی در کتاب «مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول» یاد نمود. سیره مجلسی به این صورت است که پس از ذکر هر حدیث، نخست نوع آن را مشخص نموده و سپس به شرح و توضیحاتی پیرامون آن اقدام می‌کند البته تاکنون بر آوردی از احادیث صحیح «مرآة العقول» به عمل نیامده است اما می‌توان به‌طور اجمال حدس زد که کار مجلسی در بر آورد احادیث صحیح «کافی» اختلاف چندانی با شهید ثانی ندارد.

اما آخرین اثری که در زمینه استخراج احادیث صحیح کتب اربعه خصوصاً کتاب «کافی» صورت گرفته است، تالیف «صحیح الکافی» توسط استاد معاصر محمد باقر بهبودی می‌باشد. از اشارات و تصریحات این استاد برمی‌آید که معیار ایشان در انتخاب احادیث صحیح توجه به متن و سند حدیث هر دو بوده است^۲. به این صورت که استاد نامبرده نخست با مراجعه به کتب رجال، راویان ضعیف و بدنام را مشخص نموده و روایات آن‌ها را جدا کرده است، سپس با مقایسه متون روایات صحیح السنند با مضامین قرآن و سنت رسول خدا(ص) و امامان مذهب، احادیث تقیه آمیز و معارض با قرآن را مورد شناسایی قرار داده و کنار گذاشته است. مؤلف صحیح الکافی پس از جدا کردن این‌گونه روایات از روایات «صحیح الاسناد» نهایتاً ۴۴۲۸ روایت را به عنوان صحاح قطعی «کافی» عرضه کرده است و به این ترتیب چنانکه گذشت ایشان در استخراج «صحاح» انتخابی خود به سیره متقدمان و متأخران هر دو نظر داشته است.

باید توجه داشت که کار استاد بهبودی گرچه از سیره علمی و فنی دقیقیتی پیروی می‌کند اما در عین حال از سوی بعضی از علمای شیعه با مخالفت‌هایی نیز روبه‌رو شده است. از جمله به عقیده یکی از منتقدان علت اصلی مخالفت با روش و معیار آقای بهبودی به خاطر تکیه ویژه‌ای است که استاد نامبرده در شناخت راویان ضعیف و غالی مذهب، بر کتاب رجال ابن الغضائری کرده و چون این کتاب خود از مصادر جعلی در زمینه رجال است، لذا «صحیح الکافی» از نظر مبنای تحقیقاتی از قوت لازم برخوردار

۱. بهبودی، گزیده کافی، ج ۱ ص ۲۲.

۲. همان مأخذ و همان صفحه.

نبوده و به این دلیل در جوامع علمی با استقبال چندانی روبه‌رو نشده است^۱، اما به نظر می‌رسد این اعتراض خود از جهاتی قابل نقد و بررسی است. نخست آنکه تکیه آقای بهبودی در شناخت راویان ضعیف و جاعلان حدیث بر کتب اربعه رجالیه - خاصه رجال نجاشی - بوده و این استاد به ندرت بر نظرات ابن الغضائری استدلال می‌کند. دیگر آنکه آنچه از آراء ابن الغضائری مورد استدلال قرار گرفته، منقولاتی است که توسط رجالیهون متاخر یا معاصر نظیر نجاشی، سید بن طاوس، علامه حلی و حتی آیت‌اله خوئی نقل شده و در واقع به اعتبار نقل و استفاده این بزرگان است که آراء ابن الغضائری ارزش استناد پیدا کرده است^۲.

اعتراض دیگری که به استاد بهبودی شده است مربوط به شیوه حذفی ایشان در مورد روایات ضعیف یا مجعول است. چنانکه معروف است ایشان برخلاف سیره علامه مجلسی در «مرآة العقول»، تنها به انتشار احادیث صحیح مبادرت کرده‌اند. به عقیده بعضی از منتقدان در صورتی که استاد بهبودی به عوض حذف روایات ضعیف به علت ضعف آن در حاشیه و پاورقی آن روایات، اشاره می‌نمود. کار وی اعتبار و جلوه دیگری پیدا می‌کرد، اما در این مورد مؤلف «صحیح الکافی» معتقد است که اولاً: شیوه وی در انتخاب بخشی از روایات کافی به عنوان «صحیح الکافی» قبلاً از سوی صاحب «منتقى الجمال» مورد عمل قرار گرفته و از این جهت این موضوع بدون سابقه نمی‌باشد. ثانیاً: با انتخاب بخشی از روایات کافی تحت عنوان «صحاح» یا گزیده کافی صدمه‌ای به موقعیت جامع کلینی وارد نمی‌شود، زیرا کتب اربعه به عنوان کتبی که در طول قرن‌ها تواتر خود را حفظ نموده و مورد رجوع و اعتماد محققان بوده است، بی‌شک در آینده نیز مرجعیت خود را حفظ خواهد نمود. منتهی عرضه مستخباتی از آن تحت عنوان «صحاح» می‌تواند ضمن کوتاه نمودن زبان دشمنان در طعن بر عقاید شیعه، سیمایی یکنواخت‌تر از مکتب و معالم شیعه به جهانیان عرضه دارد^۳. این سخن، البته سخن

۱. عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین، ج ۳ ص ۲۲۸

۲. به عنوان مثال نجاشی در حدود ۲۰ مورد نظرات رجالیه ابن الغضائری را در کتاب خود به صورت مشافهه‌ای نقل کرده است. بنگرید به معرفة الحدیث ص ۶۲ الی ۶۴.

۳. جهت اطلاع بیشتر از اعتراضات وارده بر تألیف صحیح الکافی و پاسخ‌های مؤلف بنگرید به مصاحبه آقای محمد باقر بهبودی، اعتراضات و جوابیه‌ها، مندرج در نشریه کیهان فرهنگی سال سوم از شماره هفتم

معقول و سنجیده‌ای است اما نباید از نظر دور داشت که مطمئناً در کتاب «صحیح الکافی» مصادیق فراوانی از روایات معصومین حذف شده است که از نظر متقدمان صحیح و طبق معیار متأخران ضعیف قلمداد می‌شود. احادیثی که بعضاً فقهای شیعه نیز در طول تاریخ فقه بر مبنای آن فتوی داده‌اند لذا چنانکه یکی از محققان تذکر داده است: «اگر بخواهیم (در مقام استنباط و صدور فتوی) صرفاً احادیث صحاح و حسان را اختیار بکنیم باید قسمتی از فقهمان را بدون مدرک بدانیم»^۱

ج - مآخذ کلینی در کافی:

آخرین مطلب در بررسی سیره کلینی سخن از مآخذ این دانشمند در تالیف کتاب «کافی» می‌باشد. در این مورد چنانکه گذشت مرحوم کلینی با بیش‌ترین اقامت در قم موفق شد اکثر روایات خود را از مشایخ و منابع موجود در این شهر به دست آورده و در تالیف کتاب از آن بهره‌برداری نماید. در بین مشایخ کلینی دو نفر بیش از دیگران در تربیت کلینی و تامین منابع وی سهم بوده‌اند و این دو عبارت از علی بن ابراهیم قمی و محمد بن یحیی اشعری می‌باشند و کلینی در مواضع متعددی از کتاب خود با استفاده از تعبیر: «حدثنی» به سماع و استفاده حضوری خود از محضر این دو دانشمند اعتراف کرده است.^۲ کلینی علاوه بر نقل روایت از این دو نفر بعضاً به ذکر فتاوای فقهی آنان نیز مبادرت کرده است.^۳ اما در عین حال باید توجه داشت که بسیاری از روایات کلینی از این دو نفر خاصه علی بن ابراهیم قمی، با استفاده از آثار و احادیثی است که علی بن ابراهیم به توسط پدرش ابراهیم بن هاشم در کتابخانه خود فراهم کرده بود. زیرا به گفته نجاشی، علی بن ابراهیم با پشت سرگزاردن جوانی بینایی خود را از دست داد^۴ و طبعاً به شکل فعال از مصدر افتا و تحدیث کناره‌گیری نمود.^۵ کلینی در مواضعی از کتاب نیز

الی یازدهم سال ۱۳۶۳.

۱. مدیر شانه‌چی، کاظم، کیهان فرهنگی سال چهارم شماره ۵

۲. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۱۸۴، ج ۷، ص ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۷۱.

۳. از جمله بنگرید به کافی ج ۷ ص ۲۷۶ که چنین شروع می‌شود: علی بن ابراهیم قال: وجوه القتل

العمد الی ثلاثة ضروب ... الی ۲۷۸. ۴. نجاشی، به رقم ۶۸۰.

۵. بهبودی، مقدمه گزیده فقیه ج ۱ ص ۸.

از این بزرگان با تعبیر «قال» به نقل می‌پردازد^۱، که خود معرف تحصیل حدیث به طریق اجازه یا مناو له است به این ترتیب می‌توان نتیجه‌گیری کرد که مرحوم کلینی در تالیف جامع روایی خویش از بسیاری از اصول و مصنفات حدیثی به‌طور مستقیم استفاده کرده است. گرچه صدر سند معمولاً با نام مشایخ او پیوند خورده است. منتهی باید توجه داشت که در این موارد، واسطه‌های سند (از صاحب کتاب تا کلینی) بیانگر سلسله‌ای از مشایخ اجازه است تا روایان و استادان حدیث و چنانکه قبلاً گذشت کلینی با ذکر اسامی آنان، روایت را از صورت مقطوع و مرسل بودن خارج کرده است.

یکی از قرائنی که نشان می‌دهد کتب اولیه بعضاً در اختیار کلینی بوده و این دانشمند از آن به ذکر حدیث یا فتوا پرداخته است، معلق بودن سند پاره‌ای از روایات «کافی» است. به عنوان مثال مرحوم کلینی معمولاً به واسطه علی بن ابراهیم یا ابراهیم بن هاشم و او از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبدالرحمن، و به واسطه محمد بن اسماعیل از فضل بن شاذان روایت می‌کند و این در مجلدات مختلف «کافی» مطلب مشخصی است^۲. اما در عین حال در جلد هفتم کتاب روایات و منقولاتی از افراد فوق وجود دارد که کلینی با تعبیر «قال الفضل» و «قال یونس» به درج آن‌ها مبادرت کرده است^۳ و این می‌رساند که کلینی در نقل این‌گونه مطالب مستقیماً از کتب این دو نفر استفاده کرده است تا از طریق مشایخ اجازه، خصوصاً که قسمتی از این منقولات فتاوی فقهی یونس و فضل می‌باشد تا روایات و منقولات ایشان از امامان و این خود احتمالاً، یکی از انگیزه‌های کلینی در ذکر سند آن مطالب به صورت معلق می‌باشد. در بعضی از موارد کلینی خود به کتابی که روایت را از آن استخراج نموده است، اشاره می‌کند که البته این موارد بسیار نادر است از جمله آن که در قسمت «کتاب الموارث» می‌نویسد: «وفی کتاب ابی نعیم الطحان رواه عن شریک عن اسماعیل بن خالد عن حکیم بن جابر عن زید بن ثابت انه قال ...»^۴ و به عنوان آخرین نکته در این زمینه باید گفت: وقتی ثابت می‌شود که تعدادی از اصول و مصنفات حدیثی در اختیار شیخ طوسی و شیخ صدوق

۱. کلینی، الکافی، پیش ج ۷ ص ۲۷۶. ۲. همان مأخذ ج ۷ ص ۵۶ و ج ۷ ص ۲۱۰.

۳. همان مأخذ ج ۷ ص ۹۰ الی ۹۸ و ۱۰۵ و ۱۰۸ و ۱۲۰، ۱۴۵، ۱۶۶ تحت عنوان: «قال الفضل» و نیز ج ۷ ص ۱۱۵ و ۱۲۱ تحت عنوان: «وقال یونس».

۴. الکافی، ج ۷ ص ۷۵.

قرار داشته با آنکه این دو نفر متأخر از ابو جعفر کلینی بوده‌اند. می‌توان نتیجه گرفت که این منابع بلاشک در اختیار مؤلف «کافی» نیز بوده است و حاصل سخن آنکه مرحوم کلینی کوشید با استفاده از بقایای کتب اصحاب ائمه (ع) و جوامع حدیثی قبل از خود مجموعه‌ای کامل و ارزشمند در رشته حدیث تصنیف نموده و آن را به دانش پژوهان و دستداران فقه و حدیث اهل بیت تقدیم نماید و از آن‌جا که این کار با مایه‌ای از دلسوزی و اخلاص عجین شده بود، در طول زمان اصالت خود را حفظ کرده و رنگی جاودانه گرفت.

فصل دوم شیخ صدوق و من لایحضره الفقیه

تولد و نشو و نمای اولیه:

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق^۱ از محدثان بزرگ شیعه در قرن چهارم هجری است که در حوالی سال ۳۲۰ هجری در خانواده‌ای که همگی از فضل و دانش بهره داشته‌اند، پا به عرصه وجود گذاشت. پدر او علی بن حسین بن موسی خود از علمای بزرگ شیعه و به گفته نجاشی استاد و سرآمد محدثان حوزه قم در عصر خود بود^۲ و چنانکه شیخ صدوق در یکی از اجازات خود متذکر می‌گردد او دارای دو بیست کتاب و اثر علمی بوده است^۳. هر چند که شیخ طوسی و نجاشی از بیست عنوان آن بیش‌تر یاد نکرده‌اند^۴. در عظمت علمی این شخص مطالب دیگری نیز در کتاب‌ها دیده می‌شود، از جمله آنکه توفیق امام یازدهم (ع) در مورد او صادر شد که: "یا شیخی و معتمدی و فقیهی...^۵ اما با توجه به وفات علی بن بابویه در سال ۳۲۹ و عدم ذکر وی در زمره معمرین، صدور چنین مطلبی از امام یازدهم (ع) در

۱. ترجمه کامل و مفصل شیخ صدوق را بنگرید در مقدمه معانی الاخبار از آیت‌الله عبدالرحیم ربانی شیرازی ص ۸ الی ۷۶، من لایحضره الفقیه ج ۱، مقدمه، بحارالانوار ج صفر ص ۶۸، بحرالعلوم، سید محمد مهدی رجال، ج ۳ ص ۲۹۲ الی ۳۰۲ و نوری، میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل ج ۳ فایده پنجم.

۲. نجاشی، رجال، به رقم ۶۸۴.

۳. شیخ صدوق، معانی الاخبار، مقدمه ص ۸۲ به نقل از فهرست ابن الندیم.

۴. نجاشی، رجال، به رقم ۶۸۴، شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۳۸۲.

۵. شیخ صدوق، ثواب الاعمال قسمت مقدمه، قم - منشورات رضی، ص، ۹ و ۱۰.

حق وی بعید است. ضمناً در منابع متقدمان نیز از این مطلب ذکری به میان نرفته است.^۱ با وجود این، تردیدی نیست که علی بن بابویه از بزرگان شیعه در عصر خود بود و تقدیر الهی چنین صورت گرفت تا شیخ صدوق در خانواده‌ای با فضیلت پا به عرصه وجود گذارد. در مورد تولد شیخ صدوق اطلاع دقیقی در کتب تراجم وجود ندارد. محققان عموماً معتقدند که وی در سال ۳۰۶ یا کمی پس آن به دنیا آمد.^۲ از نظر آنان دلیل این مطلب آن است که شیخ صدوق پس از درگذشت دومین نایب امام عصر (عج) (۳۰۵ هـ) و در دوران نیابت حسین بن روح نوبختی متولد شد و در مسئله تولد او چنانکه گفته و نوشته‌اند، پدرش علی بن بابویه از طریق نامه‌ای که توسط علی بن جعفر اسود به خدمت حسین بن روح ارسال نمود از وی تقاضا کرد که او نامه را به خدمت امام عصر (عج) گسیل دارد و از آن حضرت بخواهد تا برای وی دعای فرزند کند. پس از مدتی توفیق مقدسه صادر شد که: "ما برای تو دعا کرده‌ایم و به زودی دارای دو پسر نیکومنش خواهی شد"^۳. شیخ صدوق خود، این مطلب را در کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» نقل و به آن افتخار کرده است.^۴ اما علی‌رغم این مطلب دقیقاً مشخص نیست که پدر شیخ صدوق چه مدتی پس از شروع نیابت حسین بن روح نامه نوشته و چه مدتی بعد از صدور توفیق امام دوازدهم (ع) فرزند او به دنیا آمده است، لکن در عین حال احتمال تولد وی قبل از حوالی ۳۲۰ بعید به نظر می‌رسد.^۵ مهم‌ترین دلیل این مطلب آن است که نجاشی در ترجمه شیخ صدوق می‌نویسد: "او در سال ۳۵۵ هجری وارد بغداد شد در حالی که از نظر سنی جوان بود"^۶ لازمه این سخن آن است که شیخ صدوق قبل از چهل سالگی وارد بغداد شده تا بتوان توصیف نجاشی را در مورد او صحیح دانست. مهم‌ترین نتیجه‌ای که از این مطلب گرفته می‌شود آن است که شیخ صدوق تنها توانست دهه آخر حیات پدر را درک کند. در عین حال وی از طریق رساله‌ای که علی بن بابویه برای فرزند

۱. همان مأخذ و همان صفحه

۲. بحرالعلوم، سید محمد مهدی، رجال، ج ۳ ص ۲۹۲.

۳. نجاشی، رجال، به رقم ۶۸۴.

۴. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، تهران، موسسه نشر اسلامی ص ۵۰۳.

۵. بهبودی، گزیده من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۲۱.

۶. نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۴۹.

خود تدوین نموده بود توانست از فقه و دانش پدر توشه بگیرد^۱ و در کتاب‌های خود از پدر به عنوان یکی از مشایخ خویش نام ببرد.

شیخ صدوق پس از وفات پدر در سال ۳۲۹ به مجلس درس ابوجعفر محمد بن حسن بن احمد بن الولید روی آورد. و مدت پانزده سال از محضر آن دانشمند بزرگ بهره‌ها گرفت. ابن الولید از رجال بزرگ شیعه بوده که به نقادی و تحقیق شهرت دارد^۲ و شیخ صدوق با فراگیری فقه و حدیث در مکتب این استاد، برای نخستین بار با معیارهای نقد و بررسی روایات آشناگشت و به طوری که از بعضی از کتب شیخ صدوق برمی‌آید، وی علی‌رغم ارادتی که به پدر خود می‌ورزید، اما در بعضی از موارد آراء ابن‌الولید را بر آراء پدرش ترجیح داده است^۳. منتهی باید توجه نمود که شیخ صدوق پس از وفات استاد خود، خصوصاً در دوران ریاست خود بر حوزه شیعیان، عملاً از پاره‌ای از آراء این استاد خصوصاً سیره فنی او در نقد و بررسی روایات و جرح و تعدیل روات، عدول ورزید^۴.

پس از مرگ ابن‌الولید در سال ۳۴۳، شیخ صدوق به مجلس درس دیگر مشایخ در قم روی آورد، لکن به فاصله اندکی، در اثر انتشار نبوغ وی در مجامع علمی و به دعوت رکن الدوله بویه و مردم ری، جهت سرپرستی حوزه این شهر وارد ری شد و در آنجا رحل اقامت افکند. سال عزیمت او به شهر ری دقیقاً مشخص نیست^۵ اما با در نظر گرفتن قرائن موجود می‌توان حدس زد که ورود او به این شهر در عنفوان جوانی و در حدود سی سالگی بوده است.

در سال ۳۵۲ هجری شیخ صدوق با اجازه رکن‌الدوله به زیارت مشهد مشرف گشت و این از تصریح خود وی در کتاب «عیون اخبارالرضا» به دست می‌آید^۶. او در همین سفر وارد نیشابور شد و از مشایخ آن دیار که نزدیک به ده نفر بودند اخذ حدیث کرد و سپس در یک مسافرت دوره‌ای نقاط مختلف ممالک اسلامی را در نوردید و در هر

۱. همان مأخذ به رقم ۶۸۴ و نیز بنگرید به مقدمه شیخ صدوق درج اول من لایحضره الفقیه.

۲. نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۴۲، شیخ طوسی، فهرست به رقم ۶۹۴.

۳. شیخ صدوق، علل الشرایع به تحقیق سید محمد صادق بحرالعلوم نجف مکتبه حیدریه ص ۵۰۱.

۴. بهودی، محمد باقر، گزیده من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۲۲.

۵. شیخ صدوق، معانی الاخبار، مقدمه ص ۱۸. ۶. شیخ صدوق، عیون اخبارالرضا، ص ۳۸۱.

کجا از حوزه‌های علمی و مشایخ حدیث دیدار نمود و به استفاده و افاده علمی مشغول شد و به طوری که در تاریخ سفرهای او آمده است او از سال ۳۵۲ تا ۳۶۸ توانست به دیدار و اقامت کوتاه از شهرهای مشهد، نیشابور، مرو رود، بغداد، کوفه، مکه، همدان، بلخ، سرخس، سمرقند، استرآباد گرگان و فرغانه و احیاناً نقاط دیگر موفق شود. در این مسافرت‌ها شیخ صدوق توانست در ملاقات با بزرگان شیعه و سنی به اخذ و تعلیم حدیث پرداخته و احیاناً مناظره‌هایی در دفاع از مذهب شیعه انجام دهد که شرح آن در بعضی از آثار وی آمده است.^۱ این مسافرت‌ها ضمناً در جای خود مبین دو نکته دیگر نیز بوده که بد نیست به طور خلاصه به آن اشاره کنیم:

الف - تعدد حوزه‌های دینی و مراکز حدیثی در بین شیعه و سنی در قرن‌های سوم و چهارم و به طوری که شرح حال شیخ صدوق نشان می‌دهد این‌گونه مراکز در شهرهای بزرگ و کوچک و بعضاً قصبات نیز امتداد یافته بود و به گونه‌ای که معروف است او در قصبه ایلاق در منطقه بلخ و ماوراءالنهر از جماعتی از محدثان از جمله: ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبدالله بصری و ابانصر محمد بن الحسن بن ابراهیم الکرخی کاتب، ابامحمد بکر بن علی بن محمد بن الفضل و ابالحسن علی بن عبدالله بن احمد اسواری اخذ حدیث نمود و هم در این قریه بود که شریف‌الدین ابوعبدالله معروف به نعمه بر شیخ صدوق وارد شده و ضمن استماع حدیث از شیخ صدوق، از وی تقاضا کرد تا به تالیف کتاب «من لایحضره الفقیه» مبادرت ورزد.^۲

ب - نشاط و اهتمام علمای شیعه در تعلیم و تعلم و انتشار حدیث و ذکر این حقیقت که آنان هرگز به شهر و کشور و حوزه درسی خود محدود نبوده، بلکه در طلب دانش همواره رنج سفر را بر خود هموار می‌کرده‌اند. شیخ صدوق در بین علمای شیعه به تعدد سفر و کثرت استاد مشهور است و به طوری که آیت‌الله ربانی شیرازی آورده است او از ۲۵۲ نفر از مشایخ حدیثی به اخذ حدیث پرداخت که بسیاری از آنان را علمای اهل سنت تشکیل می‌دهد.^۳ شیخ صدوق موفق شد با اکثر مشایخ خود به طور حضوری

۱. شیخ صدوق، معانی الاخبار، مقدمه ص ۱۷، بحر العلوم، رجال ج ۳ ص ۲۹۲.

۲. همان مأخذ ص ۲۴، مقدمه من لایحضره الفقیه ص ۲.

۳. همان مأخذ (معانی الاخبار ص ۳۷ الی ۶۸).

دیدار نماید و در مواردی نیز همچون طبرانی از طریق مکاتبه به نقل روایت بپردازد. به هر حال دقت در زندگی هفتاد و چند ساله شیخ صدوق نشان می‌دهد که او سراسر حیات پر بار خود را در طریق تعلیم و تعلم، نگارش و تالیف کتب، دفاع متعهدانه از مذهب و بالاخره پیشوایی علمی و مرجعیت عامه سپری نمود و سرانجام در سال ۳۸۱ در شهر ری بدورد حیات گفت و در همان جا به خاک سپرده شد. آرامگاه شیخ صدوق هم اکنون زیارتگاه شیعیان و علاقمندان به فقه و حدیث می‌باشد.

مشایخ و شاگردان شیخ صدوق:

چنانکه گذشت، آیت‌اله ربانی شیرازی در مقدمه معانی الاخبار از ۲۵۲ نفر از کسانی که شیخ صدوق روایتی از آنان نقل کرده است، نام می‌برد. مصحح کتاب «من لایحضره الفقیه» نیز با استناد به تحقیق میرزا حسین نوری در فایده پنجم از خاتمه مستدرک الوسائل به درج اسامی ۲۱۱ نفر از مشایخ شیخ صدوق اقدام کرده است.^۱ لکن در عین حال باید توجه داشت آمار فوق نمی‌تواند مبین نام کسانی باشد که شیخ صدوق توانسته به طریق سماع و قرائت یا اجازه و مکاتبه، به ذکر روایتی از آنان اقدام کند. زیرا این آمار براساس مؤلفات کنونی شیخ صدوق استخراج شده است و چنانکه مشخص است، بسیاری از مؤلفات این دانشمند از جمله کتاب ارزشمند «مدینه‌العلم» او به دست ما نرسیده است. اما در عین حال از بین مشایخ متعدد شیخ صدوق، چهار نفر از اهمیت بیش‌تری برخوردارند و آن‌ها عبارتند از: پدرش علی بن حسین بن بابویه قمی، محمد بن حسن بن احمد بن الولید، محمد بن علی بن ماجیلویه و محمد بن موسی بن متوکل و به‌طوری‌که بررسی مشیخه من لایحضره الفقیه نشان می‌دهد. شیخ صدوق در این وجیزه دویست و شش مرتبه از طریق پدرش، صد و هفده مرتبه از طریق استادش ابن الولید، چهل و هشت مرتبه از طریق استاد دیگرش محمد بن علی بن ماجیلویه و بالاخره سی و شش مرتبه از طریق محمد بن موسی بن متوکل سندهای خود را تا صاحبان کتب و اصول اولیه ذکر می‌کند. در ضمن مطالعه سندهای روایات دیگر کتب شیخ صدوق از

۱. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، مقدمه ص «ر» الی «اد»، نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل ج ۳ فایده پنجم.

جمله معانی الاخبار و امالی و استخراج مشایخ صدوق با استفاده از آن‌ها، ما را به نتیجه‌ای متناسب با نتیجه فوق می‌رساند^۱. اما بعد از این چهار نفر می‌توان از اشخاص زیر به عنوان مهم‌ترین مشایخ شیخ صدوق نام برد: احمد بن محمد بن یحیی العطار، محمد بن احمد بن علی بن اسد، حمزه بن محمد بن احمد العلوی، جعفر بن علی بن حسن، حسین بن احمد بن ادریس، ابواحمد محمد بن جعفر البندار فرغانی، جعفر بن محمد بن مسرور، جعفر بن علی الکوفی و ابوجعفر محمد بن علی الاسود.

در بین مشایخ صدوق پدرش و استادش ابن الولید مقام و موقعیت بسیار ویژه‌ای داشته‌اند و مقایسه تأثیر این دو نفر در شخصیت صدوق نشان می‌دهد که ابن الولید در نکوین شخصیت علمی صدوق موثرتر بوده است تا پدرش. از این رو در مواضع متعددی او رأی ابن الولید را بر فتوی و نظر پدرش ترجیح داده است. یکی از دلایل این مطلب احتمالاً مربوط به درک بیش تر حضور علمی ابن الولید در مقایسه با درک علی بن حسین می‌باشد. زیرا شیخ صدوق آثار پدرش را به توسط رساله‌ای که وی برای فرزند خود نوشته است روایت می‌کند. چنانکه خود در جایی می‌نویسد: "قال ابی رضی الله عنه فی رسالته الی..."^۲ در صورتی که در مورد ابن الولید، شیخ صدوق موفق به اخذ مطالب و هضم آن‌ها به‌طور حضوری شده است. از این رو به نظر می‌رسد تعجب میرزا حسین نوری در کتاب مستدرک الوسائل وجهی ندارد آن‌جا که می‌نویسد: "از امور عجیب و شگفت‌انگیز آن است که شیخ المشایخ قمی‌ها علی بن بابویه اصول زید زراد وزید نرسی را روایت می‌کند اما فرزندش شیخ صدوق با اعتمادی که به استادش ابن الولید دارد و به تقلید از وی اعتمادی بر اصول مذکور نداشته است"^۳.

بنابر قرائنی که در گفته‌های شیخ صدوق به چشم می‌خورد، این دانشمند پس از مرگ ابن الولید به عقاید و معیارهای او وفادار بوده است چنانکه در کتاب «من لایحضره الفقیه» که بیست و پنج سال پس از مرگ استاد خود نوشته است پس از ذکر خبری در مورد ثواب روزه روز غدیر می‌نویسد: "اما در مورد خبر نماز و روزه عید

۱. شیخ صدوق، ثواب الأعمال، (مقدمه) ص ۱۴ و ۱۵.

۲. شیخ صدوق، خصال، به ترجمه سید احمد فهری تهران، انتشارات علمیه ص ۳۰۷.

۳. نوری، مستدرک الوسائل، ج ۳ ص ۲۹۷.

غدير و ثواب مربوط به آن برای کسی که روزه را هم داشته باشد، بدان که استاد ما محمد بن الحسن که خدا از او راضی باشد می‌گفت: این خبر از طریق محمد بن موسی همدانی وارد شده و او موثق نیست و هر خبری که این استاد آن را قبول نداشته و به صحت آن حکم نکرده است از نظر ما متروک و غیر صحیح است^۱. به همین ترتیب چنانکه شیخ طوسی و نجاشی متذکر شده‌اند در مورد مستثنیات رجال نوادر الحکمه شیخ صدوق تابع نظر استاد خود بود^۲ و حتی در مواردی تقدم فتوای ابن الولید را بر فتوای پدرش اعلام می‌کند از جمله آنکه در کتاب *علل الشرایع* پس از ذکر خبری از طریق پدرش می‌نویسد: *جاء هذا الحديث فاوردته لما فيه من العلة والذي افتى به واعتمد عليه في هذا المعنى ما حدثني به محمد بن الحسن رحمه الله عليه عن محمد بن الحسن الصنفار عن ...*^۳

به هر حال درک محضر ابن الولید و تأثیری که این استاد بر شخصیت و آثار شیخ صدوق گذاشته است در مجموع از نقطه‌های قوت شخصیت این دانشمند و آثار او به شمار می‌رود. هر چند که ملاحظه سیره علمی شیخ صدوق نشان می‌دهد وی در دوران کهولت و پیشوایی خود، از برخی از آراء ابن الولید عدول ورزیده است. دلیل این مطلب روایت شیخ صدوق از پاره‌ای از راویان ضعیف و بدنام است که ابن الولید از نقل روایت از آن‌ها پرهیز داشته است^۴.

اما در مورد شاگردان شیخ صدوق به طوری که نجاشی می‌نویسد: "او در سال ۳۵۵ هجری وارد بغداد شد، در آن سال بسیاری از مشایخ شیعه به اخذ حدیث از وی پرداختند در حالی که او از نظر سنی جوان بود"^۵. از این سخن برمی‌آید که اولاً شیخ صدوق در جوانی به صف مشایخ حدیث پیوست و دیگر آنکه او در طول عمر خود خصوصاً در سفرهای علمی، تعلیم و تعلم حدیث را به صورت توأمان و وجهه نظر داشت، چنانکه این مطلب از مجالس مختلف کتاب امالی او نیز به دست می‌آید. به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت تعداد شاگردان و راویان آثار صدوق نیز همانند تعداد مشایخ او،

۱. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه ج ۲ ص ۵۵ ذیل ح ۱۸.

۲. نجاشی، رجال، به رقم ۹۳۹.

۳. شیخ صدوق، *علل الشرایع*، ص ۵۰۱.

۴. بهبودی، گزیده من لایحضره الفقیه، ج ۱ ص ۲۲.

۵. نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۴۲.

بسیار زیاد بوده است، به ویژه اگر در نظر گیریم مرجعیت عامه در عصر شیخ صدوق به او منتهی گردید و شیعیان از نقاط مختلف جامعه اسلامی سؤالات و مشکلات دینی خود را به نزد او می فرستاده‌اند، اما در عین حال باید گفت: ضبط دقیقی در مورد شاگردان و راویان شیخ صدوق وجود ندارد و مطابق تحقیقی که در مقدمه معانی الاخبار آمده است تاکنون بیست و هفت نفر از راویان آثار صدوق بیش تر شناسایی نشده است و توجه به اسامی آن‌ها نشان می دهد در بین این افراد مشایخ بزرگی از شیعیان وجود دارند که مهم ترین آن‌ها به این قرار است:

- ۱- ابوالعباس احمد بن علی بن محمد بن العباس بن نوح.
- ۲- ابوعبدالله حسین بن عبدالله غضائری.
- ۳- ابوعبدالله حسین بن علی بن الحسین بابویه (برادر شیخ)
- ۴- علی بن احمد بن العباس النجاشی (بدر نجاشی).
- ۵- السید المرتضی علم الهدی.
- ۶- ابوعبدالله محمد بن محمد بن النعمان المنفید.
- ۷- ابومحمد هارون بن موسی التلعکبری.
- ۸- شریف ابوعبدالله محمد بن الحسن معروف به نعمه.
- ۹- حسن بن حسین بن علی بن بابویه.
- ۱۰- ابوالحسن جعفر بن الحسن بن حسکه القمی^۱.

شرایط سیاسی و فرهنگی شیعه در عصر شیخ صدوق:

چنانکه از مطالعه تاریخ شیعه در عصر صدوق برمی آید، تولد و زندگی این دانشمند مصادف با حاکمیت آل زیار و آل بویه در ایران بوده است و در بین خاندان‌های ایرانی آل بویه به حمایت از عالمان و دانشمندان و توجه به دانش و فضیلت شهرت یافته‌اند. از مهم ترین رجال این خاندان باید از رکن الدوله و وزیر دانشمند او صاحب بن عباد یاد کنیم و چنانکه گذشت، شیخ صدوق به دعوت رکن الدوله به شهر ری وارد شده و شیخ المشایخ شیعیان در آن دیار گردید. شهر ری گرچه تا اواخر قرن سوم در اختیار جامعه

۱. شیخ صدوق، معانی الاخبار، مقدمه ص ۶۸ الی ۷۲.

اهل سنت قرار داشت و حتی تبعیدگاه شیعیان عالی و منحرف به حساب می‌آمد^۱، اما چنانکه در شرح حال کلینی گفتیم، از ابتدای قرن چهارم، تعداد شیعیان در آن شهر رو به فزونی نهاد و حوزه آن رونقی تمام یافت و یکی از دلایل این مطلب را باید حاکمیت آل بویه بر این سرزمین و اهتمام این سلسله در جذب علما و دانشمندان دانست و به طوری که یاقوت حموی می‌نویسد: صاحب بن عباد در این شهر کتابخانه عظیمی دایر نمود که فهرست آن به ده مجلد بالغ می‌گشت^۲. شیخ صدوق در این حوزه جوان اما پر نشاط توانست به بهترین وجه از وجود مشایخ و نیز آثار و کتب علمی موجود در آن خطه استفاده کند. او همچنین به عنوان تقدیر از صاحب بن عباد کتاب «عیون اخبار الرضا» را تألیف نمود و به خزانه کتابخانه وی اهدا کرد. علاوه بر ری در شهرهای دیگر نیز از جمله قم، خراسان، نیشابور، همدان و اصفهان حوزه‌های متعددی به وجود آمد و دانشمندان مورد احترام و تقویت قرار گرفتند. غیر از سرزمین ایران که در آن عصر مهد تشیع بود، در نقاط دیگر نیز شیعیان حضوری فعال داشتند. در مصر حکومت به دست فاطمیون بود که برنامه دولتشان ترویج از رجال دین و علم بود^۳. در موصل، نصیبین، حلب و شام آل حمدان زمامدار مسلمانان بودند که خود گرایش شیعی داشته^۴ و از جمله مردان شعر و ادب و نویسندگان نامی بودند و حتی در بغداد که مرکز خلافت و اقتدار اهل سنت بود، به دلیل توسعه قدرت آل بویه، شیعیان توانستند از قدرت سیاسی اجتماعی نیرومندی برخوردار شوند و بهترین دلیل این مطلب رسیدن طالبین به مقام نقابت و امارت حاج در بغداد می‌باشد^۵. و به هر تقدیر وجود این شرایط باعث گردید تا شیخ صدوق بتواند اولاً در کمال سهولت سفرهای علمی خود را آغاز کرده و با پشت سرگاردن شهر و دیارهای مختلف از محضر اساتید شیعه و سنی استفاده کند و متقابلاً احادیث خود را در اختیار علاقمندان قرار دهد، ثانیاً بدون خوف و ترس با مخالفان مذهب تماس گرفته و مناظره‌هایی انجام دهد، و یا کتب و مقالات خود را در دفاع از تشیع و رد عقاید مخالفان انتشار دهد.

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۴۹۰.

۲. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، مقدمه صفحه «از» به نقل از یاقوت حموی، معجم الادبا.

۳. مظفر، محمد حسین، تاریخ شیعه، ص ۱۴۳. ۴. همان مأخذ ص ۱۴۵.

۵. حعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۴۰.

و به حق باید گفت: کلینی و شیخ صدوق و پس از آن دو شیخ مفید تأثیر به سزایی در تبیین عقاید شیعه و رشد فقه، حدیث و کلام شیعه داشته‌اند که در جای خود باید به طور مفصل مورد بحث قرار گیرد.^۱

آثار و مؤلفات شیخ صدوق:

شیخ صدوق در بین دانشمندان از نظر وسعت معلومات و کثرت کتب و مصنفات فردی کم نظیر بوده است و اگر به عباراتی که در ستایش وی از زبان دانشمندان دوره‌های بعد صادر شده، توجه کنیم در می‌یابیم که تعبیر «رئیس المحدثین» بیش از هر تعبیر دیگر در مورد وی به کار رفته است.^۲ شیخ طوسی پس از آنکه از وی به عنوان حافظ حدیث، رجالی بصیر و ناقد بزرگ اخبار یاد می‌کند، اضافه می‌نماید که: «در بین اساتید قم، همانند وی از نظر قدرت حفظ و کثرت دانش دیده نشده است او در حدود سیصد اثر دارد و فهرست کتب وی مشهور است لکن من همان کتاب‌هایی را که از وی در اختیار دارم نام می‌برم»^۳. شیخ طوسی آن‌گاه چهل و یک کتاب از آثار شیخ صدوق را نام می‌برد.^۴ به همین ترتیب کتاب شناس بزرگ شیعه یعنی نجاشی، شیخ صدوق را فردی کثیر التالیف دانسته و در کتاب خود در حدود دویست کتاب از او را نام برده است^۵ و چنانکه مشخص است این لیست شامل همه کتب شیخ صدوق نیست زیرا در بین آن نام کتبی چون «من لایحضره الفقیه»، «کمال الدین و تمام النعمه»، «عیون اخبار الرضا»، «اعتقادات» به چشم نمی‌خورد. دلیل این مطلب آن است که نجاشی کتب شیخ صدوق را به واسطه پدرش علی بن احمد بن عباس روایت می‌کند و این شخص موفق گردید در سفر شیخ صدوق به بغداد یعنی در سال ۳۵۵ هجری برای مؤلفات این دانشمند اجازه روایتی بگیرد.^۶ اما در سال ۳۵۵ هجری، هنوز بسیاری از مؤلفات شیخ صدوق به رشته تألیف در نیامده و وی در آستانه چهل سالگی قرار داشت.

شیخ صدوق به هنگام تألیف «من لایحضره الفقیه» بنا به ادعای خود دارای دویست

۱. همان مأخذ ص ۲۴۹.

۲. بحر العلوم، سید محمد مهدی، رجال، ج ۳ ص ۲۹۲.

۳. شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۶۹۵.

۴. شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۶۹۵.

۵. نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۴۹.

۶. همان مأخذ به رقم ۱۰۴۹.

و پنجاه و چهار کتاب بوده است و مصاحب وی یعنی شریف الدین ابو عبدالله توانست اجازه نسخه برداری از آن‌ها را از مؤلف دانشمند آن دریافت دارد.^۱ اما در حال حاضر مفصل‌ترین لیستی که از آثار شیخ در اختیار می‌باشد، همان لیستی است که در مقدمه «من لایحضره الفقیه» به چاپ رسیده و در آن نام دو بیست و نوزده کتاب از آثار شیخ صدوق درج شده است.^۲ تأمل در اسامی این کتب نشان می‌دهد شیخ صدوق در شعب مختلف علوم دینی شخصی مطلع و صاحب نظر، و غرض عمده وی در تألیف این کتب بر طرف ساختن نیازهای علمی و تحقیقاتی طبقات مختلف مردم بوده است.^۳ تعدادی از کتاب‌های او با عنوان «مسائل» تألیف شده است که خود مبین مرجعیت مطلق او و توجه عامه مردم و حتی علما و دانشمندان به وی می‌باشد. همچنین از ملاحظه اسامی کتب وی چنانکه گفتیم روشن می‌گردد که این دانشمند در همه رشته‌های دینی اعم از تفسیر، فقه، کلام و حدیث صاحب نظر بوده است. اما در درجه نخست شیخ صدوق را باید محدثی دانست که با تسلط به روایات اهل بیت (ع) کوشید تا از حقیقت مذهب تشیع در عصر خود دفاع کرده و آثار و مواریث موجود در عصر خود را در قالب تألیفات ارزنده به نسل بعد منتقل سازد. از این رو چنانکه خواهیم دید فقه او نیز بیش‌تر رنگ حدیث دارد تا اجتهاد و استنباط خالص چنانکه سیره فقهای آن دوران چنین بوده است. در این خصوص توضیحات دیگری نیز وجود دارد که در معرفی کتاب «من لایحضره الفقیه» بیان خواهیم نمود. مسئله دیگر در آثار شیخ صدوق ابتکار جالب او در تبویب روایات و موضوع بندی آن است. به طوری به جز چند کتاب وی که به صورت کتبی جامع تدوین شده است همانند «من لایحضره الفقیه» یا «مدینه العلم»، بقیه آثار او معمولاً با نام موضوعی مزین شده و بیانگر احادیثی است که در آن رشته موجود بوده است. همانند «معانی الاخبار»، «علل الشرایع»، «توحید»، «عیون اخبار الرضا»، «خصال»، «ثواب الاعمال»، «کمال الدین» و ...

آخرین کلام در مورد آثار صدوق آنکه بنا به قرائن تاریخی اکثر کتب شیخ صدوق

۱. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، مقدمه صدوق ج ۱ ص ۳.

۲. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه مقدمه مصحح ص «أح» الی «أز»

۳. از جمله بنگرید به مقدمه و مطاوی کتب امالی، اعتقادات، کمال الدین، من لایحضره الفقیه و ...

تا قرون پنجم و ششم هجری موجود و در دسترس علما و دانشمندان قرار داشته است. لکن مع الاسف در دوران ما جز تعدادی محدود، دیگر کتابی از این کتب باقی نمانده است.^۱ اما همین تعداد برای نشان دادن عظمت علمی این دانشمند کافی است. بنابراین باید در نظر داشت که شخصیت علمی دانشمندی چون شیخ صدوق را نمی‌توان با یک کتاب چون «من لایحضره الفقیه» مورد سنجش و ارزیابی قرار داد. هر چند که این کتاب در جای خود تألیفی بدیع به شمار رفته و یکی از چهار کتاب اصلی شیعه در رشته حدیث به شمار می‌رود. اما شیخ صدوق عظمتی فراتر از «من لایحضره الفقیه» دارد و این عظمت در آثار مختلف او و ستایش دانشمندان طبقات بعد تجلی یافته و گرچه هر یک از آثار این دانشمند کلام و سخن مستقلی را طلب می‌نماید. اما جهت خودداری از اطالۀ کلام و دور نشدن از مقصد اصلی تنها به معرفی کوتاهی از کتاب «من لایحضره الفقیه» می‌پردازیم.

بررسی کتاب «من لایحضره الفقیه»:

یکی از کتاب‌های شیخ صدوق کتاب «من لایحضره الفقیه» است. این کتاب که احادیث فقهی را بر حسب فروع آن دسته بندی کرده است، از زمان تألیف تاکنون مورد توجه محققان واقع شده و به عنوان دومین کتاب از کتب اربعه به حساب آمده است. در خصوص انگیزه و کیفیت تألیف این کتاب، شیخ صدوق خود در مقدمه کتاب می‌نویسد: چون دست قضای الهی مرا به بلاد غربت کشاند و بنا به تقدیر خدایی به قصبه ایلاق از سرزمین بلخ وارد شدم، در این نقطه شریف‌الدین ابو عبدالله معروف به نعمه بر من وارد شد و با مجالست خویش، مسرت مرا تداوم بخشید به طوری که از مصاحبت وی سینه‌ام گشوده گشت... او در اثنای سخنان خود به من خاطر نشان ساخت که محمد بن زکریای رازی کتابی در موضوع طب نوشته و آن را «من لایحضره الطیب» نامگذاری کرده است. او به من یادآور شد که کتاب رازی در نوع خود کتابی شافی و

۱. آثار موجود و مطبوع شیخ صدوق چنانکه در مقدمه کتاب خصال آمده است عبارتند از: اعتقادات، امالی، توحید، ثواب الاعمال، عقاب الاعمال، صفات الشیعه، علل الشرایع، عیون اخبار الرضا، فضایل رجب، فضایل شعبان، فضایل الشیعه، کمال الدین و تمام النعمه، مصادفة الاخوان، المقتع، من لایحضره الفقیه، الهدایه و خصال که جمعاً همجده کتاب می‌شود.

وافی به مقصود است و به همین ترتیب از من خواست تا کتابی در فن فقه، حلال و حرام و شرایع و احکام پردازم که این کتاب چکیدهٔ جامعی از همهٔ مصنفاتم در این زمینه باشد و پس از آن، آن را «من لایحضره الفقیه» نامگذاری کنم تا او بتواند به آن مراجعه کند، به مطالب آن اعتماد نماید و تکیه گاه او در اخذ فتوی باشد و علاوه بر آن در ثواب کسی که در آن نظر می‌کند، از آن نسخه برداری می‌کند و مضامین آن را مورد عمل قرار می‌دهد، شریک باشد ... من درخواست وی را اجابت کردم زیرا وی را اهل و شایسته چنین درخواستی دیدم و این کتاب را برای او با حذف سند نوشتم تا طرق آن زیاد نشود گرچه فوائد آن زیاد است.

ضمناً من در تألیف این کتاب طریق مصنفین را در ایراد همهٔ روایاتشان نپیمودم، بلکه تنها به ذکر روایاتی پرداختم که به آن فتوی داده و به صحت آن‌ها حکم می‌کنم و علاوه بر آن معتقد هستم که این روایات بین من و خدای من حجت است. روایات این کتاب برگرفته شده از کتب مشهوری است که مرجع و تکیه گاه دانشمندان است و از جمله آن‌ها کتاب حریر بن عبدالله سجستانی، کتاب عبیدالله بن علی حلبی، کتب علی بن مهزیار اهوازی، کتب حسین بن سعید (اهوازی)، نوادر احمد بن محمد بن عیسی، نوادر الحکمه محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، کتاب الرحمة سعد بن عبدالله اشعری، جامع استاد محمد بن الحسن بن الولید، نوادر محمد بن ابی عمیر، کتب محاسن برقی و رساله پدرم - که خدا از او راضی باشد - است و به غیر آن از اصول و مصنفاتی استفاده کرده‌ام که طریق من تا آن کتب در فهرست کتبی که به توسط مشایخ و گذشتگانم روایت کرده‌ام، آمده است ...^۱

تأملاتی در شناخت سیرهٔ شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه:

الف - بررسی انگیزهٔ مؤلف:

چنانکه از مقدمهٔ ذکر شده برمی‌آید شیخ صدوق کتاب خود را به عنوان یک خودآموز فقهی که بتواند پاسخگوی مسائل شرعی مردم باشد نوشته است، تا یک کتاب

۱. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه مقدمه صدوق صفحات ۱، ۲، ۳، با اندکی تلخیص.

درسی برای حوزه‌های علمی و دینی. در این زمینه لازم به توضیح است که در عهد کلینی و شیخ صدوق به دلیل مقارنت عصر این دو با دوران امامان و عصر غیبت صغری، فقه شیعه حالت بسیط و ساده‌ای داشت و در واقع شعبه‌ای از حدیث به شمار می‌آمد، چنانکه تفسیر قرآن نیز وضعیتی این چنین داشت. لذا از استنباط‌های فقهی به شکل امروزی خبری نبود. حتی بعضی از محققان معتقدند که فقه شیعه تا قرن چهارم هجری کاملاً به صورت مأثور بوده است.^۱ آثار فقهی در این دوران چیزی جز روایات معصومین نبود که به صورت مستند یا عاری از سند گردآوری و تألیف می‌گشت. چنانکه علی بن حسین بن بابویه با همین سیره کتابی به نام شرایع نوشت که همان رساله معروف او به پسرش، شیخ صدوق می‌باشد.^۲ پس از شیخ صدوق شیخ طوسی نیز کتاب نهایی خود را با استفاده از متن روایات تألیف نمود که دوست سال به عنوان رساله فقهی مردم اعتبار خود را حفظ نمود.^۳ از این قرائن استفاده می‌شود که عصر شیخ صدوق، عصری بود که فقه شیعه هنوز از شکل مأثور خود خارج نشده، گرچه گرایشاتی نیز در خصوص استنباط و اجتهادات فقهی به چشمی می‌خورد، از این رو شیخ صدوق با تأسی از شیوه غالب این دوره، کتاب خود را به عنوان یک رساله عملیه نوشت. این رساله فقهی - حدیثی با آنکه بیانگر فتاوی شیخ صدوق بود، لکن پس از درگذشت مؤلف آن منسوخ نگشت. زیرا متن آن چیزی جز روایات اهل بیت (ع) نبود، ضمناً با آنکه کتاب در آغاز تنها سندی برای مراجعه مردم به شمار می‌رفت، اما به تدریج مورد توجه علما و دانشمندان واقع شده و همراه با کتاب‌های کافی و تهذیبین مدار احکام شرعی قرار گرفت. چراکه مؤلف آن روایات فقهی را در تمام فروع دینی با دقت و سلیقه‌ای تمام، گردآوری کرده بود، از این جهت این کتاب به عنوان گلچینی از احکام دینی، هنوز از درخشش و فروغ خاصی برخوردار است.

۱. خرمشاهی بهاء‌الدین، دایرة المعارف تشیع تحت عنوان: تاریخ اجتهاد در مذهب امامیه، تهرانی، شیخ آغابزرگ، اجتهاد و مذاهب اسلامی ص ۶۹ و نیز مقدمه خصال شیخ به قلم محمد باقر کمره‌ای ص ۵۲ الی

۵۷. نجاشی، رجال، به رقم ۶۸۴.

۲. تهرانی، شیخ آغابزرگ، زندگی شیخ الطائفه واقع درج اول تفسیر تبیان ص ۱ هـ

ب - مدارک شیخ صدوق در تألیف «من لایحضر»:

شیخ صدوق در تألیف کتاب خود از منابع ارزشمندی از کتب اصحاب ائمه و محدثان بزرگ برخوردار بوده است. او با اینکه کتاب خود را در سفر نوشت و طبیعت سفر اقتضا می‌کند که وی از منابع محدودی برخوردار باشد اما چنانکه از بررسی مقدمه و مشیخه پایانی کتاب برمی‌آید، شیخ صدوق مجموعه نسبتاً کاملی از کتب دانشمندان قبل از خود را در اختیار داشته است. در این خصوص استاد بهبودی می‌نویسد: "شیخ صدوق در این سفر تاریخی از کتاب‌های فقهی و جوامع حدیثی تعدادی در حد کنایت همراه آورده بود که بتواند جامعی گسترده‌تر تألیف نماید و احادیث بیش‌تری گزین نماید ولی چون در صدد بود که فقط خودآموزی برای مبتدیان پیردازد به درج این نخبه حدیثی اکتفا کرد".

جهت اطلاع از اهمیت منابعی که شیخ صدوق در تألیف کتاب خود از آنها بهره‌برداری نموده است، متذکر می‌شویم بدون شک حجم قابل توجهی از مطالب کتب و اصول اولیه در کتاب «من لایحضره الفقیه» منعکس می‌باشد که شیخ صدوق تنها به قسمتی از آنها اشاره کرده است. از کتب صدر اول، وی به کتاب‌های حریر بن عبدالله سجستانی، عبیدالله بن علی حلبی و ابن ابی عمیر از دی دسترسی داشته و این عده بعضاً با یک واسطه از راویان امام صادق (ع) بوده‌اند. به عنوان نمونه حریر بن عبدالله از معاصران امام صادق (ع) بود که احادیث فقهی را در رشته نماز و زکات جمع‌آوری کرد و حماد بن عیسی از راویان کتاب‌های او می‌باشد.^۱ ابن ابی عمیر از بزرگان محدثان شیعه و جزء طبقه سوم اصحاب اجماع به شمار می‌رود. رجالیون در توثیق وی تردیدی به خود راه نداده‌اند جزء آنکه کتب حدیثی این مرد در اثر حوادثی که برای او اتفاق افتاد، اکثراً از بین رفت و او پس از آن حوادث، مرسلاً به نقل روایات می‌پرداخت و علاوه بر آن کتاب نوادر او به گونه‌های مختلفی روایت گردیده است^۲ که خود از اعتبار کتاب می‌کاهد. اما در مورد عبیدالله بن علی حلبی نجاشی می‌نویسد: "او از راویان موثق کوفه

۱. بهبودی، محمد باقر، گزیده من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۲۳.

۲. همان مأخذ به رقم ۸۰۷.

۳. نجاشی، رجال، به رقم ۳۷۵.

بود... خانواده او در کوفه بیت مشهوری هستند، عبیدالله کتابی تصنیف نمود و آن را بر امام صادق (ع) عرضه کرد، حضرت آن کتاب را مورد تمجید قرار داد و فرمود: مثل این کتاب در بین تصنیفات اصحاب وجود ندارد^۱. شیخ صدوق، همچنین با تکیه بر تصانیف عده‌ای از بزرگان شیعه همانند علی بن مهزیار اهوازی، حسین بن سعید اهوازی، احمد بن محمد بن عیسی اشعری و سعد بن عبدالله اشعری کتاب خود را نوشت. این عده علاوه بر آنکه عموماً حیات چند نفر از امامان را درک نموده و از وکلا و معتمدان آنان به شمار می‌رفتند. ضمناً هر یک در عصر خود از فحول علمای شیعه و چهره‌های موثق و معتبر علمی بوده‌اند. به عنوان مثال: حسین بن سعید اهوازی با مشارکت برادرش حسن سی کتاب تألیف نمود که اکثر آن‌ها در فروعات فقهی بوده است^۲.

علی بن مهزیار اهوازی از راویان امام هشتم (ع) و از خصیصین امامان جواد و هادی (ع) بود او در حدود سی و سه کتاب در مسائل فقهی و کلامی تألیف کرده بود که نجاشی و شیخ طوسی از آن‌ها یاد می‌کنند^۳. اما احمد بن محمد بن عیسی اشعری، در عصر خود رئیس حوزه قم و از شخصیت‌های بزرگ شیعه در تهذیب حدیث و مبارزه با غلات و راویان ضعیف به شمار می‌رفت. او کتابی با عنوان نوادر نوشت که احادیث آن از تبویب برخوردار نبود و داود بن کوره قمی - یعنی همان کسی که کتاب مشیخه ابن محبوب را تبویب کرده است - به تبویب نوادر احمد بن محمد عیسی همت گماشت^۴ و اجمالاً این کتاب از مدارک صدوق در تألیف «من لایحضره...» بوده است. اما سه مرجع عمده صدوق در تألیف من لایحضر عبارت از کتاب الرحمه سعد بن عبدالله اشعری، جامع استادش ابن الولید و کتاب شرایع پدرش علی بن حسین بن بابویه قمی بوده است و به طور خلاصه باید گفت این هر سه از شخصیت‌های بزرگ شیعه در عصر خود بوده‌اند. سعد بن عبدالله به گفته نجاشی شخصی واسع الروایه بود و کتاب «الرحمه» وی شامل پنج کتاب فقهی در رشته‌های وضو، نماز، زکات، روزه و حج بوده است^۵. محمد بن الحسن بن احمد بن الولید استاد حوزه قم و نقاد معروف عصر خود در زمینه

۱. همان مأخذ به رقم ۶۱۲. ۲. همان مأخذ به رقم ۱۳۶ و ۱۳۷.

۳. همان مأخذ، به رقم ۶۶۴، شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۳۶۹.

۴. همان مأخذ، به رقمهای ۱۹۸ و ۲۱۶. ۵. نجاشی، رجال، به رقم ۴۶۷.

حدیث و رجال بوده و شیخ صدوق در کتاب «من لایحضره الفقیه» انقیاد کامل خود را در زمینه جرح و تعدیل از استاد خود اعلام می‌کند. اما چنانکه قبلاً گذشت به عقیده بعضی از صاحب نظران شیخ صدوق پس از درگذشت استاد و معلم خود معیار جرح و تعدیل را از کف نهاد و از پاره‌ای از نظرات استاد خود عدول ورزید^۱. منتهی این مطلب از وفاداری شیخ صدوق به آراء استاد خود چیزی نمی‌کاهد.

اما در مورد کتاب شرایع به عنوان یکی از مآخذ «من لایحضر...» باید گفت: این کتاب در واقع عصاره اطلاعات و تحقیقات علی بن حسین بن بابویه در رشته‌های فقه و عقاید بوده است. شیخ صدوق به طور مکرر در کتاب‌های خود از جمله «من لایحضره...» از این کتاب نقل حدیث نموده و بعضاً فتاوی پدرش را نیز درج می‌کند و از این جا می‌توان استنباط نمود که کتاب شرایع مجموعه‌ای از فتوا و حدیث بوده است. علی بن حسین با توجه به عدم امیدواری نسبت به پرورش مستقیم فرزند خود، کتاب شرایع را به عنوان مجموعه‌ای از مسائل فقهی، حدیثی نوشته و آن را برای فرزند خود به یادگار گذاشت^۲. شیخ صدوق در کتاب‌های خود همه جا با احترام و تواضع از پدر خود یاد نموده و خصوصاً در کتاب «من لایحضره الفقیه» فتاوی وی را در ذیل احادیث نقل می‌کند^۳. محدث قمی از قول شهید در ذکری می‌نویسد: «طائفه امامیه چون درباره موضوعی روایت در دست نداشتند نظر به و ثوقی که به ابن بابویه داشتند فتاوی او را از رساله‌اش به جای روایات اخذ می‌کردند»^۴.

شیخ صدوق به غیر از کتب و مآخذ یاد شده، جوامع دیگری نیز در اختیار داشته است از جمله جامع محمد بن یعقوب کلینی که اندکی قبل از وی تألیف شده بود. منتهی سیره شیخ صدوق آن بود که در درجه اول از مآخذ اولیه و کتب مشایخ خود استفاده می‌نمود. اما در صورتی که حدیث مورد نظر وی در این کتب موجود نبود، او از جامع کلینی استفاده و نقل حدیث می‌کرد. چنانکه در باب «الوصی یمنع الوارث» پس از ذکر حدیثی می‌نویسد: ما وجدت هذا الحدیث الا فی کتاب محمد بن یعقوب ولا رویته الا من

۱. بهبودی، محمد باقر، گزیده فقیه ج ۱ ص ۲۲.

۲. نجاشی، رجال، به رقم ۶۸۴، بهبودی، گزیده من لایحضره الفقیه، ج ۱ ص ۱۵ و ۲۱.

۳. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۱۸۱.

۴. شیخ صدوق، خصال، مقدمه ص ۳۲.

طریقه^۱.

به هر حال آنچه بیان کردیم فشرده‌ای در نشان دادن ارزش کتاب «من لایحضره الفقیه» از نظر مدارک اولیه بود. در عین حال باید توجه داشت در بین منابع شیخ صدوق، کتب و مصادر غیر قابل اعتماد یا کم اعتماد نیز وجود دارد. که از آن جمله می‌توان به نوادر الحکمه محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، نوادر محمد بن ابن ابی عمیر و کتاب محاسن برقی اشاره نمود. ناگفته نماند که اشخاص فوق هر سه، از نظر رجالیون توثیق شده‌اند، اما در عین حال ترجمه آنان نشان می‌دهد که هر سه نفر از نظر نقل مرسلات و اعتماد بر این‌گونه روایات وجه مشترک دارند^۲. علاوه بر آن صاحب نوادر الحکمه و مؤلف کتاب محاسن در نقل از ضعفاء نیز پرهیز نداشته‌اند^۳. شیخ صدوق در مقام بیان فتوای خود، مطمئناً روایاتی اخذ نموده که با فتوای او هماهنگ باشد، اما این مطلب از انتقاد کلی نسبت به مدارک «من لایحضر» چیزی نمی‌کاهد. به ویژه اگر در نظر بگیریم یکی از اشکالات وارد بر این کتاب، مسئله ارسال بسیاری از روایات است و نکته آخر آنکه، شیخ صدوق در تالیف «من لایحضر...» از کتب و منابع دیگری نیز بهره برداری کرده که نام آن‌ها در فهرست کتب وی مندرج بوده است... اما با توجه به فقدان این فهرست در عصر ما، نسبت به چه گونگی اعتبار این کتب نیز نمی‌توان قضاوتی به عمل آورد^۴.

ج- بررسی روایات «من لایحضره الفقیه»:

بنا به شمارش شیخ بهایی در شرح خود بر این کتاب و نیز مولی مراد تفرشی در تعلیقیه صحیفه سجاده کتاب «من لایحضره الفقیه» ۵۹۶۳ حدیث دارد^۵. از این رقم، تعداد دو هزار و پانصد حدیث آن مرسل است و چنانکه مولی مراد تفرشی تذکر می‌دهد

۱. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۱۶۵.

۲. نجاشی، رجال، به رقم‌های ۱۸۲، ۹۳۹ و ۸۸۷.

۳. همان مأخذ، به رقم‌های ۱۸۲ و ۹۳۹.

۴. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱ ص ۲۵.

۵. این آمار مطابق من لایحضره الفقیه کنونی ۵۹۰۱ روایت می‌باشد بنگرید به مقدمه مصحح بر این کتاب ص «اض».

منظور از مرسل در روایات صدوق، یا عبارت از روایاتی است که واسطهٔ اخذ از معصوم در آن مشخص نیست که در این‌گونه روایات معمولاً سند با رُویّ عن یا قال علیه السلام شروع می‌شود^۱، و یا عبارت از روایاتی است که گرچه شیخ صدوق نام راوی یا صاحب کتابی که روایت را از آن نقل می‌کند، آورده است، لکن در مشیخهٔ خود طریقی تا آن راوی یا صاحب کتاب ذکر نکرده است. مرحوم مجلسی در شرح فارسی خود بر «من لایحضر» تعداد این افراد را یکصد و بیست نفر و روایات آن‌ها را در حدود سیصد روایت بر آورده نموده و محدث نوری نیز در خاتمهٔ مستدرک الوسایل به صد و دوازده نفر از این عده اشاره کرده است. ضمناً باید اضافه کرد محدث بحرانی در کتاب لولوء خود با توجه به تحقیق در بعضی از سندهای روایات مرسل، تعداد آن‌ها را به دو هزار و پنجاه روایت تقلیل داده است^۲.

باید توجه داشت که شیخ صدوق به عنوان یک محدث، به نقش سند در ارزشگذاری یک روایت کاملاً واقف بوده است. او مشکلات سند را از حیث قطع و ارسال، جهل راوی و ضعف مشایخ می‌شناخته و حتی در کتاب من لایحضر گه گاه به نقد سندی روایت رومی آورد^۳. اضافه بر آن او در سایر کتب خویش خود را به درج اسناد روایات، ملتزم می‌داند. اما از آن‌جا که مخاطب وی در کتاب من لایحضره ... در درجه نخست مقلدان او و عموم طبقات بوده و چنین گروه‌هایی برای دریافت حکم و فتوای دینی، احتیاجی به سند روایت ندارند، او روایات کتاب را به صورت مرسل و با حذف سند درج نمود چنانکه خود در مقدمه نوشته است: "من این کتاب را با حذف اسانید روایات نوشتم تا طرق روایات زیاد نشود". منتهی آن‌گاه که متوجه می‌شود این کتاب قابل استفاده جهت علما نیز می‌باشد مشیخه‌ای بر آن تالیف نمود تا احادیث آن از حالت ارسال خارج شود. لکن، چنانکه خواهیم گفت او در این مسئله کاملاً توفیق نیافت و پس از نگارش مشیخه نیز تعداد معتابیهی از روایات به حالت ارسال باقی ماند. جهت اثبات این مطلب بهتر است. نگاهی به کم و کیف مشیخه انداخته و سیرهٔ وی را در تألیف آن

۱. این همان مرسل به معنای اصطلاحی آن است.

۲. من لایحضره الفقیه، مقدمهٔ مصحح «أض» الی «أط».

۳. از جمله بنگرید به همین کتاب (من لایحضره ...) ج ۲ ص ۲۴۲.

ارزیابی کنیم.

د - بررسی رجال و طرق شیخ صدوق در مشیخه:

شیخ صدوق در مشیخه خود جمعاً از سیصد و هفتاد و نه نفر نام می‌برد که اکثر آن‌ها از صاحبان کتب و اصول اولیه بوده‌اند. شیخ صدوق پس از آن به ذکر طریق خود از پدرش و دیگر اساتیدش تا مؤلفان کتب اقدام می‌کند. رجال مشیخه ظاهراً فاقد نظم و ترتیب است. اما با کمی تأمل روشن می‌شود، شیخ صدوق به ترتیب استفاده از صاحبان کتب و اصولی که روایات آن‌ها را استخراج کرده است - یا دارای طریق مشخصی از مشایخ خود تا آنان بوده - مشیخه خود را تنظیم کرده است. به عنوان مثال هفت روایت اول کتاب به صورت مرسل درج شده که نام صاحب کتابی در سند آن وجود ندارد. روایت هشتم از عمار ساباطی است که به عنوان اولین رجال مشیخه است. پس از آن تا شماره بیست و سه، روایات به صورت مرسل درج شده است. روایت بیست و چهارم از ابوبصیر است. لکن در مشیخه ذکری از ابوبصیر نیست. روایت بیست و ششم از همان عمار ساباطی است که به عنوان شماره یک ذکر آن گذشت و به دنبال آن روایات بیست و هفتم و بیست و هشتم به ترتیب به نقل از علی بن جعفر و اسحاق بن عمار نقل شده است و دو نفر اخیر پس از عمار ساباطی به ترتیب در مشیخه ذکر شده‌اند.^۱ در این مشیخه شیخ صدوق تنها به ذکر طریق خود اقدام نموده و جز در موارد بسیار محدود، سخنی از جرح و تعدیل به میان نمی‌آورد.^۲ همین مشیخه را مرحوم شیخ حرّعاملی به ترتیب حروف الفبا تنظیم نموده و با استفاده از ماخذ دیگر تعداد آن‌ها را به سیصد و نود و سه نفر افزایش داده است^۳، ضمناً در هر دو منبع مذکور در هامش مشیخه ترجمه‌ای بر تک تک این راویان آورده شده است. اما از مطالعه و بررسی مشیخه نکاتی به شرح زیر قابل استنباط است:

۱ - مقایسه رجال مشیخه با سند روایات «من لایحضره..» نشان می‌دهد که این

۱. بهبودی، محمد باقر، گزیده من لایحضره الفقیه، ج ۱ ص ۱۹ و ۲۰.

۲. شیخ صدوق، من لایحضر الفقیه، ج ۴ مشیخه ص ۸۷.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۹ ص ۳۱۹ الی ۴۴۹.

مشيخه کامل نمی‌باشد و چنانکه گفتیم در حدود صد و بیست نفر از کسانی که روایات آن‌ها با تعلیق سند درج شده است، طریقی برای آنان در مشيخه وجود ندارد. به عقیده بعضی از محققان شیخ صدوق در این مورد دچار فراموشی شده است.^۱ اما با توجه به تعداد نسبتاً زیاد این عده احتمال فراموشی شیخ صدوق در این مورد بسیار بعید است. به عقیده مؤلف گزیده من لایحضره الفقیه دلیل اصلی این مطلب آن است که شیخ صدوق روایات این عده را از کتاب‌های ابن الولید و سعد بن عبدالله اشعری استخراج نموده و این روایات در کتب مذکور فاقد سند بوده است. شیخ صدوق به دلیل عدم دسترسی به مشيخه‌های این دو نفر، روایات مزبور را به همان صورتی که در کتاب‌های این دو دانشمند بوده ذکر نموده، و پس از آن موفق نشده است طرق مناسبی برای راویان آن‌ها پیدا کند ضمناً بعید هم نیست شیخ صدوق این روایات را از کتاب کافی استخراج نموده اما پس از تلخیص سند، فرصتی برای ترتیب مشيخه در مورد آن‌ها پیدا نکرده است. شاهد سخن آنکه شیخ صدوق در مقدمه کتاب خود از کتب جامع ابن الولید والرحمة سعد بن عبدالله اشعری به عنوان بخشی از ماخذ خود یاد کرده است. معیناً در متن کتاب تصریحی به نقل روایت از آنان ندارد و صرفاً در قسمت مشيخه است که، این دو نفر را در بین طرق خود ذکر می‌کند و این خود دلیل دیگری است که نشان می‌دهد در کتاب‌های این دو نفر، روایات با تلخیص سند مندرج بوده است.^۲

۲ - تعداد پنجاه نفر از اشخاصی که سند روایات به آن‌ها منتهی می‌شود دارای کتاب یا اصلی نبوده‌اند تا شیخ صدوق به استخراج روایت از کتب آنان اقدام نموده و طریقی تا آن‌ها ذکر کند همانند ابراهیم بن سنیان، اسماعیل بن عیسی، انس بن محمد، جعفر بن قاسم، حسن بن قارن و ...^۳ و احادیث این عده نیز بالغ بر صدها عدد می‌گردد. از طرف دیگر امکان ندارد در نظر گیریم شیخ صدوق احادیث این عده را با ذکر سند و طریق تنها با استفاده از حافظه درج کرده است. بنابراین در این مورد نیز چاره‌ای نیست مگر آنکه معتقد شویم شیخ صدوق با استفاده از کتاب جامع ابن الولید والرحمة سعد بن عبدالله به

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱ مقدمه مصحح من «أش».

۲. بهبودی، گزیده فقیده، ج ۱ ص ۱۸ الی ۲۰. ۳. خویی، معجم الرجال، ج ۱ ص ۸۱.

ذکر روایات این اشخاص مبادرت کرده است.^۱

۳- مطلب دیگر در مورد مشیخه صدوق، وجود راویان ضعیف یا مجهول الحال در بین رجال مشیخه می باشد. به این معنی که در کنار راویان و مؤلفانی که در کتب رجالی مؤکداً مورد توثیق واقع شده اند، اشخاص زیادی نیز در مشیخه وجود دارد که شرح حالی برای آنان در ماخذ رجالی وجود ندارد و یا اساساً به شدت تضعیف شده اند. البته نسبت به کسانی که در ردیف مشایخ اجازه بوده اند، ضعف طریق معمولاً اشکالی در صحت روایت ایجاد نمی کند^۲ - مگر آنکه احتمال دهیم کتاب حدیثی در اثر سهل انگاری آنان دچار زیاده و نقصان شود - اما نسبت به صاحبان اصول و راویان دست اول، مجهول الحال بودن راوی یا تضعیف او از سوی علمای رجال، موجب ضعف روایت می گردد و بنا به قرائن موجود، علمای اقدم شیعه از روایات این گونه اشخاص پرهیز می کرده اند. چنانکه به گزارش کشی: فضل بن سازان نقل روایت از محمد بن سنان، و علی بن حسن بن فضال نقل روایت از حسن بن علی بن حمزه بطائنی را تحریم کرده بود^۳. در عین حال چنانکه گفتیم بیش از پنجاه نفر از کسانی که سند روایات در «من لایحضره..» به آنان ختم می شود از سوی علمای رجال تضعیف شده و یا مجهول الحال می باشند که از آن جمله می توان به اشخاصی چون: جابر بن یزید جعفی، حسن بن علی بن حمزه بطائنی، محمد بن شهاب زهری، زیاد بن مروان قندی، عمرو بن شمر، مفضل بن عمر، وهب بن وهب ابوالبختری و ... اشاره نمود. مطلب تعجب انگیز آنکه شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» خود، نظر استادش ابن الولید را در طعن احمد بن هلال عبرتایی ذکر کرده است^۴. معیناً در کتاب «من لایحضره الفقیه» به ذکر طریق از این شخص و نقل روایاتی از او مبادرت می نماید، با توجه به حقیقت فوق علاوه بر مرسلات این کتاب که اعتبار آن محل تردید است، بخش زیادی از روایات مسند نیز در ردیف روایات ضعیف قرار می گیرد. علامه حلی در کتاب خلاصه الاقوال و به طور

۱. بهبودی، گزیده من لایحضره الفقیه، ج ۱ ص ۱۸.

۲. همان مأخذ ج ۱ ص ۲۴ ضمناً متذکر می شویم از نظر آیت اله خوبی ضعف طریق نیز از اسباب ضعف روایت می باشد بنگرید به معجم الرجال ج ۱ ص ۸۰.

۳. کشی، اختیار معرفة الرجال، به رقم های ۹۷۷، ۹۷۹، ۱۰۴۲.

۴. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱ ص ۷۶.

مفصل تر حاج ملاعلی علیاری در کتاب بهجة الامال طرق ضعیف و نامطمئن شیخ صدوق را مشخص کرده و همه را یک جا آورده اند^۱ به عنوان مثال در کتاب علامه حلی آمده است: "و طریق صدوق عن جابر بن یزید جعفی ضعیف و عن یحیی بن عبادة المکی ضعیف و عن ابی التمر مولى الحرث بن المغيرة البصری ضعیف لان فی طریقہ محمد بن سنان و عن مفضل بن عمر الجعفی ضعیف و عن ..."^۲

مرحوم محمد تقی مجلسی در کتاب روضة المتقین پس از ذکر این نکته که شیخ صدوق از ضعف فراوان روایت کرده است می نویسد: "شیخ صدوق نیز همانند دیگر متقدمان صحیح را بر حدیثی اطلاق کرده که از نظر او محل اعتماد بوده است و گرنه تعداد فراوانی از روایات کتاب وی براساس معیار متأخرین در شمار احادیث حسن و موثق و بلکه ضعیف قرار می گیرد"^۳. وی سپس می افزاید: "لکن عاملی که سبب گردید متأخرین از سیره قدما عدول کرده و معیار جدیدی در مورد نوع حدیث وضع نمایند دور بودن از قرائنی است که متقدمان بدان دست داشته و براساس آن به صحت حدیث حکم می کرده اند"^۴.

سخن مرحوم مجلسی سخن سنجیده و بسیار معقولی است لکن در عین حال باید توجه داشت که شیخ صدوق در بین علمای شیعه به وجود آراء شاذ و فتاوی نادر معروف است به گونه ای که در میان متقدمان نیز کم سابقه یا بدون سابقه بوده است.^۵ یک نمونه از این مطلب را می توان در اعتقاد و جانبداری شیخ صدوق از احادیث عددیه دانست که درج دوم ذیل حدیث ۴۷۴ مندرج است. از این رو یکی از دانشمندان به نام شیخ مفلح بن الحسن صیمری فتاوی غریب شیخ صدوق را در کتابی جداگانه جمع آوری نمود و نام آن را «التنبیه علی غرائب من لایحضره الفقیه» نامید.^۶

۱. علامه حلی، خلاصة الاقوال ص ۲۷۶ ملاعلی علیاری، بهجة الامال ج ۱ ص ۴۵۵ الی ۴۷۲

۲. علامه حلی، خلاصة الاقوال ص ۲۷۷

۳. مجلسی، محمد تقی، روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۱۹.

۴. همان مأخذ و همان صفحه

۵. نمونه ای از این فتاوی عجیب را بنگرید در من لایحضره الفقیه ج ۱ مقدمه مصحح ص «أیا»

۶. همان مأخذ ص «أیا» به نقل از الذریعة و روضات الجنات.

۵- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری:

استاد محمد باقر بهبودی با توجه به حقایقی که شرح آن در سطور فوق گذشت می‌نویسد: "شیخ صدوق در یک فرصت مناسب برای خودآموز خود مشیخه‌ای ترتیب داد تا احادیث آن را از حالت ارسال خارج کند و کتاب فقیه خود را مانند یک جامع فقهی و حدیثی همچون کتاب کافی به مرحله اعتبار ارتقا دهد. ولی در این کار خود موفق نشد زیرا بعد از ترتیب این مشیخه باز هم دو هزار و پانصد حدیث آن به حالت ارسال و ضعف لازم باقی ماند که به هنگام استدلال فقهی قابل استفاده نخواهد بود و مابقی که از حالت ارسال خارج شد قسمتی به خاطر بدنامی راوی شرایط صحت و حجیت را حائز نبود و قسمتی دیگر به خاطر ضعف طریق و جهالت مشایخ از شرایط صحت برخوردار نگشت و فقط در حدود یک پنجم آن به درجه اعتبار و صحت نائل گشت و معلوم شد که با توجه به متن احادیث و رفع اختلاف و تناقض که با احادیث کافی و احادیث تهذیب و استبصار دارد بیش‌تر از یک ششم آن قابل عرضه نمی‌باشد^۱."

و- بررسی و تحقیق یک نظر:

با توجه به عظمتی که شخصیت صدوق در بین محدثان دارد و با عنایت به تصریح وی در صحت مندرجات «من لایحضر...» عده‌ای نتیجه گرفته‌اند که احادیث این کتاب همگی از شرایط صحت برخوردار بوده و برای هر عصر و زمانی قابل اعتماد است. مرحوم شیخ حرّعاملی در ابتدای فایده ششم از خاتمه وسائل الشیعه - پس از ذکر سخنان شیخ صدوق در صحت مندرجات کتاب من لایحضر ... - می‌نویسد: "این سخن به طور صریح جزم به صحت احادیث من لایحضر و شهادت این دانشمند به ثبوت آن دارد، ضمناً سخن صدوق، اشاره به صحت مندرجات کتب مرجع من لایحضر ... نیز می‌نماید^۲". میرزا حسین نوری نیز در خاتمه مستدرک الوسائل آورده است: "بعضی از علما حتی عقیده داشته‌اند کتاب «من لایحضر...» نسبت به کتب کافی، تهذیب و استبصار ارجحیت دارد. به این دلیل که شخصیت صدوق از نظر قدرت حفظ و حسن ضبط و دقت در ثبت روایت، از کلینی و شیخ طوسی ممتازتر است. علاوه بر آن او خود

۱. گزیده من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۲۴. ۲. حرّعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲ ص ۶۲.

صحت روایات کتاب را تضمین نموده و فقط روایاتی را ثبت کرده است که به آن فتوی داده و اعتقاد به حجیت آن بین خود و خدا دارد^۱.

به همین ترتیب فاضل تفریسی در شرح خود بر فقیه می‌نویسد: "شایسته است که اعتماد بر مراسیل «من لایحضره...» از اعتماد به مسانید آن کم‌تر نباشد، چون شیخ صدوق حکم به صحت کل روایات نموده است". نظیر این سخن را شیخ بهایی در شرح یکی از احادیث من لایحضر اظهار کرده، و بالاخره شیخ سلیمان ماحوزی در کتاب «البلغه» می‌نویسد: "عده‌ای از دانشمندان حکم به صحت مراسیل من لایحضر... کرده و معتقدند که آن‌ها کم‌تر از مراسیل ابن ابی عمیر نمی‌باشد که از جمله ایشان علامه در مختلف الشیعه، شهید در شرح ارشاد و محقق داماد می‌باشد"^۲.

اما در پاسخ مطالب فوق باید گفت:

اولاً: تصریح شیخ صدوق به صحت مندرجات «من لایحضر...» چیزی جز حکم یک فقیه به صحت فتاوایش نیست و چنانکه گفتیم شیخ صدوق کتاب خود را به عنوان یک رساله عملیه و خودآموز فقهی نوشت و حکم وی به صحت مطالب رساله، برای وی و مقلدانش معتبر و قابل اعتماد است. اما این حکم لزوماً برای فقهای دیگر در سایر زمان‌ها نمی‌تواند حجیتی داشته و یا اعتبار خود را حفظ نماید^۳.

ثانیاً: از نظر موازین علمی، مقایسهٔ مراسلات صدوق با مراسلات ابن ابی عمیر کار صحیحی نیست. زیرا در این عقیده تساوی مراسلات ابن ابی عمیر با مسانید او به عنوان یک اصل بدیهی پذیرفته شده است، لکن باید گفت اصل عقیده فوق از نظر تاریخی پایه درستی ندارد. آیت‌اله خوئی در مقدمهٔ کتاب معجم الرجال ذیل: «روایة صفوان و اضرابه» منشاء عقیده فوق را شیخ طوسی دانسته و معتقد است این مطلب از اجتهادات این دانشمند است و در کلام علمای اقدم شیعه اثری در این زمینه وجود ندارد. آیت‌اله خوئی در رد عقیده مزبور چهار دلیل ذکر نموده و از جمله در دلیل اول می‌نویسد: "شیخ طوسی خود در موارد متعددی روایات مرسله‌ای از ابن ابی عمیر نقل کرده و سپس

۱. همین کتاب، ج ۳ فائده پنجم، من لایحضره الفقیه ج ۱، مقدمه ص «اذ»

۲. من لایحضره الفقیه، مقدمهٔ مصحح ص «اذ».

۳. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱ ص ۹۴.

در مقام رد آن تذکر می‌دهد که این خبر از نظر سندی مرسل بوده و نمی‌تواند با احادیث مسند برابر باشد و از این مطلب برمی‌آید که شیخ طوسی خود به صحت نظریه ذکر شده اطمینان ندارد^۱.

ثالثاً: چنانکه قبلاً گذشت، مشکل احادیث من لایحضره، انحصار در ارسال سند بخشی از روایات ندارد. بلکه در خصوص روایات مسند نیز مشکلات فراوانی از نظر متن و سند به چشم می‌خورد که دانشمندان شیعه قرن‌ها است بدان پرداخته و این مشکلات را توضیح داده‌اند و ما در سابق به مطلبی در این زمینه - یعنی دسته‌بندی طرق ضعیف در اسناد روایات من لایحضره ... - از قول علامه حلی اشاره کردیم. بنابراین در پایان این قسمت یک بار دیگر یادآور می‌شویم که کتاب «من لایحضره الفقیه» علی‌رغم ارزش‌های فراوانی که دارد باز نمی‌تواند معرف کاملی از شخصیت علمی شیخ صدوق محسوب گردد. بلکه سیمای این دانشمند باید از رهگذر دیگر آثار و یادگارهای وی مورد شناسایی و ارزیابی قرار گیرد.

فصل سوم شیخ طوسی و تهذیب و استبصار

تولد و نشو و نماى اولیّه:

ابوجعفر محمد بن حسن طوسی^۱، فقیه، محدث، رجالی، مفسر، ادیب، متکلم و در یک کلام محقق بزرگ شیعه که به حق وی را «شیخ الطائفة» لقب داده‌اند، در ماه رمضان سال ۳۸۵ هجری به دنیا آمد^۲. با توجه به اینکه او خود را در کتاب فهرست با عنوان «طوسی» یاد نموده^۳ و نجاشی نیز با همین لقب از او نام می‌برد^۴، می‌توان نتیجه گرفت او در منطقه طوس خراسان به دنیا آمد و در همان شهر مقدمات علوم را فراگرفت. در آن دوران با توجه به حاکمیت آل بویه بر سرزمین ایران و حمایت آنان از علما و دانشمندان، حوزه‌های متعددی در شهرهای مختلف ایران از جمله: قم، ری، مشهد نیشابور، همدان و ... دایر بوده است. اما مشخص نیست که آیا محمد بن حسن از این حوزه‌ها و دانشمندان ایران توانسته است بهره بگیرد یا خیر. در این مورد نه در کتب تراجم و رجال و نه در آثار و مؤلفات شیخ طوسی، قرینه‌ای به چشم نمی‌خورد^۵. اما بهر تقدیر چنانکه علامه حلی تذکر داده است او در سال ۴۰۸ هجری یعنی در سن بیست و

۱. زندگی‌نامه شیخ طوسی را به‌طور مفصل بنگرید در مقاله شیخ آغابزرگ تهرانی واقع درج اول تفسیر تبیان، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بحرالعلوم، سید محمد صادق، مقدمه رجال الطوسی، نوری میرزا حسین، مستدرک الوسائل ج ۳، انتشارات دانشگاه مشهد، مجلدات یادنامه شیخ طوسی، بحرالعلوم، سید محمد مهدی رجال ج ۳ ص ۲۲۷ الی ۲۳۹.

۲. علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص ۱۴۸ به رقم ۴۶.

۳. شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۶۹۹.

۴. نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۶۸.

۵. انتشارات دانشگاه مشهد، یادنامه شیخ طوسی، ص ۱۸۷.

سه سالگی جهت تکمیل معلومات خود عازم بغداد گردید^۱. و از این زمان بود که شخصیت شیخ طوسی، در سایه ترقی روز افزونی که نصیب وی گردید، به تدریج شناخته شده و مطرح گردید. شیخ طوسی در حدود چهل سال یعنی تا سال ۴۴۸ یا ۴۴۹ هجری در بغداد زندگی کرد و سپس به شرحی که خواهیم گفت در این زمان از بغداد به نجف مهاجرت کرده و حوزه علمی این شهر را پایه گذاری نمود. شیخ طوسی پس از عمری تلاش مستمر و خستگی ناپذیر که حاصل آن تربیت شاگردان بی شمار و خلق آثار متعدد در همه شعب علوم اسلامی بود سرانجام در سال ۴۶۰ هجری - یعنی در سن هفتاد و پنج سالگی - دعوت حق را لیبیک گفت و طبق وصیت خود، در منزل مسکونی خویش واقع در نجف اشرف به خاک سپرده شد^۲.

شیخ طوسی در بغداد:

در عصری که شیخ طوسی به بغداد وارد شد این شهر به عنوان مرکز خلافت عباسیان بوده و از نظر علمی در اوج اقتدار خود به سر می برد و هر دو گروه شیعه و اهل سنت در آن شهر مراکز معتبر و دانشمندان بزرگی در اختیار داشتند. اما در مورد اهل سنت باید گفت: بغداد از نیمه دوم قرن دوم هجری مرکز خلافت دنیای اسلام گشته و با توجه به عنایت خلفای عباسی در گسترش علم و دانش - خصوصاً هارون الرشید و پسرش مأمون - مراکز علمی و کتابخانه های متعددی در آن به وجود آمد، ضمناً در قرون بعد نیز چنانکه می دانیم با همت نظام الملک یکی از مدارس نظامیه در بغداد تأسیس گردید. از این رو دانشمندان مذاهب اسلامی، خصوصاً فرقه های اهل سنت از نقاط مختلف دنیای اسلام به این شهر مسافرت نموده و به اخذ علوم و معارف پرداختند و چنانکه مشخص است بسیاری از آنان در این شهر ساکن و ماندگار شدند. حضور این دانشمندان در بغداد و برخورد آنان با یکدیگر به تدریج موجبات رشد علوم و معارف دینی را در تمام رشته ها پدید آورد. مهم ترین رشته ای که در این دوران مورد توجه همگان قرار گرفت، رشته کلام و عقاید بود. از این رو در بین مذاهب اهل سنت (اشاعره، معتزله، مرجئه...) و

۱. علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص ۱۴۸.

۲. ابن داود، حسن، رجال، ص ۳۰۶، بحر العلوم، سید محمد مهدی، رجال، ج ۳ ص ۲۳۷.

فرق دیگر یعنی زیدیه و شیعه بازار بحث و مناظره از رواج کامل برخوردار گشت و چنانکه می‌دانیم در عهد شیخ طوسی، متکلمان بزرگی از اهل سنت و شیعه وجود داشتند که از آن جمله می‌توان از قاضی عبدالجبار معتزلی، قاضی ابوبکر باقلانی، علی بن عیسی رمانی و محمد بن محمد بن نعمان بغدادی یاد نمود، در این مورد ابن الندیم که معاصر شیخ مفید است در مورد این دانشمندی می‌نویسد: "ریاست متکلمان شیعه در عصر ما به او رسیده است وی در علم کلام بر مبنای امامیه بر همگان برتری دارد، دانشمندی نکته‌سنج و حاضر جواب است من او را دیده‌ام در همه علوم استاد است و در فقه و کلام و تاریخ و حدیث به مقام نهایی رسیده است"^۱. و باید افزود: نظیر این سخنان را ابن حماد حنبلی در شدرات الذهب و ابن کثیر شامی در البدایة و النهایه و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد به زبان آورده‌اند^۲.

اما در مورد حضور شیعیان در بغداد و موقعیت آنان از نظر سیاسی و اجتماعی باید گفت: دقیقاً مشخص نیست تشیع در چه زمانی در بغداد ریشه گرفته است، جز آنکه از اواخر قرن دوم هجری شیعیان به تدریج به این شهر روی آورده و پس از مدتی محلاتی را اختصاصاً در اختیار خود گرفتند که از جمله می‌توان به محله کرخ - که بارانداز شهر بغداد بوده است^۳ - اشاره کرد. یکی از دلایل جذب شیعیان به بغداد را می‌توان حضور و سکونت تنی چند از امامان شیعه دانست که از نیمه دوم قرن دوم هجری به تحقیق پیوست. علاوه بر آن نواب اربعه در عهد غیبت صغری همگی در بغداد زندگی کرده و از زمینه‌های مسافرت شیعیان به بغداد بوده‌اند^۴ و به طوری که در دوره سوم به تفصیل بیان کردیم در قرن سوم هجری، یکی از حوزه‌های درسی شیعه، عملاً در بغداد شکل گرفت. اما با سر رسیدن قرن چهارم هجری - علی‌رغم ستیز و مخالفت حکومت عباسی در برابر تشیع و پیشوایان آن - مذهب شیعه درخشش تازه‌ای پیدا نمود^۵، زیرا از نظر سیاسی آل بویه موفق شدند برای نخستین بار شهر بغداد را به تصرف خود درآورده و خلیفه عباسی را مطیع و منتقاد خود سازند و از نظر فرهنگی نیز با هجرت عالمانی چون

۱. انتشارات دانشگاه مشهد، یادنامه شیخ طوسی ج ۱ ص ۱۹۰ به نقل از فهرست ابن الندیم.

۲. همان مأخذ ص ۱۹۱. ۳. مظفر، محمد حسین، تاریخ شیعه ص ۱۵۳.

۴. همان مأخذ ص ۱۵۴. ۵. همان مأخذ ص ۱۵۳.

محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹) جعفر بن محمد بن قولویه (م ۳۶۹)، محمد بن احمد بن داود قمی (م ۳۶۸) تحولی در حوزه بغداد پدیدار شد.^۱ شیخ صدوق در سال ۳۵۵ وارد بغداد شد و به گفته نجاشی مشایخ شیعه از وی به اخذ حدیث پرداختند که یکی از آن‌ها پدر نجاشی احمد بن العباس^۲ و شخص دیگر احتمالاً شیخ مفید بود که در زمان ورود شیخ صدوق به بغداد ۱۸ سال داشته است.^۳

با رحلت شیخ صدوق مقام پیشوایی شیعیان به شیخ مفید یعنی محمد بن محمد بن نعمان بغدادی رسید. شیخ مفید علاوه بر شهرت و محبوبیت در میان شیعیان، در بین مذاهب اهل سنت نیز چهره‌ای برجسته و شناخته شده به شمار می‌رفت. وی از آن‌جا که متکلمی برجسته و فقیهی میرز بود بحث‌ها و مناظره‌های متعددی با متکلمان اهل سنت برگزار نمود. او در عین حال از نظر شیعه و اهل سنت چهره‌ای مقبول بود و با اینکه چندین بار مخالفان وی به او تعرض نموده و حتی در نوبت‌هایی وی را به ترک بغداد مجبور نمودند^۴، معیناً به هنگام درگذشت او، هشتاد هزار نفر از شیعه و سنی جنازه وی را تشیع کردند، به طوری که شیخ طوسی می‌نویسد: "روز وفات شیخ مفید، روزی کم نظیر بود و از نظر کثرت جمعیت در تشیع جنازه و گریه مخالف و موافق در وفات او، روزی بزرگ‌تر از آن دیده نشده است."^۵

حوزه بغداد در عصر شیخ طوسی:

چنانکه گفتیم، هنگام ورود شیخ طوسی به بغداد، شیعیان از حوزه درسی نیرومندی برخوردار بودند. یکی از دلائل تقویت این حوزه، علاوه بر ملاحظات سیاسی و فرهنگی به منازعاتی ارتباط پیدا می‌کنند که شیعیان همواره با اهل سنت داشته‌اند. چنانکه مورخان نوشته‌اند در قرن‌های چهارم و پنجم درگیری‌های متعددی بین شیعیان و اهل سنت به

۱. شبیری، سید جواد، مقاله ناگفته‌هایی از حیات شیخ مفید، قم، مجله نور علم دوره سوم شماره ۹ ص ۱۳۵.

۲. نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۴۹.

۳. شبیری، جواد مقاله ناگفته‌هایی از حیات شیخ مفید، ص ۱۴۶.

۴. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام مقدمه مصحح ص ۲۱ به نقل از کامل ابن اثیر والبدایة والنهایة.

۵. شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۶۹۶، عسقلانی، ابن حجر، لسان المیزان ج ۵ ص ۳۶۸.

وقوع پیوست^۱. با توجه به این درگیری‌ها شیعیان همواره در مقابل اهل سنت احساس خطر کرده و خود را متعهد به دفاع علمی و سیاسی از کیان مذهب می‌دانسته‌اند. یکی از دلایل این مطلب گسترش بحث‌ها و تألیفات کلامی در این دوران می‌باشد. علاوه بر تضادهای شیعیان با اهل سنت، در مورد شیعیان نیز آن‌طور که از برخی از قرائن برمی‌آید، در بین بزرگان شیعه نیز - هماهنگی و اتحاد نظر وجود نداشت بلکه در زمینه مسائل کلامی، فقهی و حدیث اختلافات چندی به چشم می‌خورد که شواهد آن در کتب مختلف موجود است. به عنوان مثال یکی از اختلافات بزرگان شیعه در عرصه حدیث و رجال، به میزان اعتبار یا تضعیف خبر واحد و معیارهای جرح و تعدیل راویان مربوط می‌گشت که در این زمینه توضیحاتی از نظر خواهد گذشت، علاوه بر آن تناقض موجود در اخبار و روایات به نوبه خود از عوامل اصلی اختلاف سران و دانشمندان به شمار می‌رفت، اما در مسئله اعتبار یا عدم حجیت خبر واحد تا آن‌جا که به مشایخ شیخ طوسی برمی‌گردد، دو گرایش در بین شیعیان و به شرح زیر وجود داشته است:

الف - منکران حجیت خبر واحد:

این گرایش مشخصاً در بین شیخ مفید و بعضی از شاگردان وی از جمله سید مرتضی وجود داشته است. در این مورد دلایل متعددی وجود دارد. از جمله آنکه شیخ طوسی در کتاب «عدة الاصول» در مقام نقل یک اعتراض می‌نویسد: "اگر بگویند که مشایخ شما خود، به حجیت خبر واحد قائل نبوده‌اند...^۲ شیخ طوسی مشخص نمی‌کند منظور از این مشایخ چه کسانی بوده‌اند لکن به نظر می‌رسد او بیش‌تر به شیخ مفید و سید مرتضی نظر دارد. دلیل این مطلب آن است که انکار حجیت خبر واحد در آن زمان دارای یک بعد کلامی بوده و متکلمان شیعه در مقام محاجه با اهل سنت به انکار حجیت خبر واحد می‌پرداخته‌اند تا خصم آنان نتواند با استناد به روایات خود، به تخطئه عقاید شیعیان بپردازد. موقعیت شیخ مفید نیز به عنوان رئیس حوزه بغداد و بزرگ متکلمان شیعه در

۱. نمودای از این درگیری‌ها در سال‌های ۳۶۲، ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۷، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۴ و اکثر در ماه‌های محرم و صفر به وقوع پیوست در این مورد بنگرید به کتاب‌های ابن جوزی، المنتظم، ج ۸ ص ۱۷۳ و ۱۷۹، انتشارات دانشگاه مشهد، یادنامه شیخ طوسی ج ۱ ص ۱۹۸ الی ۲۰۱.
 ۲. شیخ طوسی، عدة الاصول به تحقیق نجف محمد مهدی قم، مؤسسه آل البیت ج ۱ ص ۳۳۹.

آن عصر مشخص است و این نکته‌ای است که شیخ طوسی در عدةالاصول خود نه با صراحت بلکه به‌طور اجمال به آن توجه داده است.^۱ علاوه بر آن چنانکه معروف است سید مرتضی عقیده داشت که خبر واحد هرگز نمی‌تواند مفید علم و یقین باشد. در این باره محمد بن ادریس در کتاب سرائر می‌نویسد: "استاد ما سید مرتضی در جواب مسائل موصلیات (رساله فقهی دوم) آورده است: در احکام شرعی چاره‌ای جز پیمودن راهی که به یقین منتهی گردد نیست. لذا ما در شریعت اسلامی عمل به اخبار واحد را باطل می‌دانیم زیرا نمی‌تواند موجبی برای علم، و در نتیجه عمل گردد. بلکه معتقدیم که عمل تابع علم است. خبر واحد نهایتاً موجب ظن است^۲..." شهید ثانی نیز در درایه خود تصریح می‌کند که سید مرتضی از منکران حجیت خبر واحد بوده و آن را مفید علم و عمل نمی‌دانسته است.^۳ از این قرائن برمی‌آید که انکار حجیت خبر واحد به عنوان یک جریان و سیره علمی در بین بخشی از مشایخ وجود داشته است.

ب - منکران حجیت اخبار ضعیف:

آنچه در مورد سیره متقدمان در تقسیم‌بندی خبر واحد وجود دارد آن است که از نظر آنان خبر واحد به دو نوع صحیح و ضعیف تقسیم شده و از تقسیم حدیث به انواع چهار یا پنج‌گانه خبری در کار نبود.^۴ منتهی در مقابل کسانی که به حجیت خبر واحد معتقد نبودند، گروهی دیگر از دانشمندان قرار داشتند که قائل به حجیت این‌گونه اخبار بوده، لکن به روایات ضعیف ابدأً و قعی نمی‌گذاشته‌اند. این دانشمندان با پیروی از سیره

۱. اصل عبارت شیخ چنین است: "فان قيل الیس شیوخکم لاتزال یناظرون خصوصهم فی ان الخبر الواحد لا یعمَل به و یدفعونهم عن صحّة ذلک حتی ان منهم من یقول لایجوز ذلک عقلاً و منهم من یقول لایجوز ذلک لان السمع لم یردبه و ما رابنا احدا منهم تکلم فی جواز ذالک ولا صنف فیه کتاباً و لا املافیه مسئله فکیف تدعون انتم خلاف ذلک قیل له: الذین اشرت الیهم من المنکرین الاخبار الاحاد انما کلموا من خالفهم فی الاعتقاد... همان مأخذ و همان صفحه ج ۱ ص ۳۳۹.

۲. محمد بن ادریس، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی ج ۱ ص ۴۶ و ۴۷ با اندکی تلخیص.

۳. شهید ثانی، الدرایه، ص ۲۵ و ص ۲۶.

۴. این تقسیم‌بندی در قرن هفتم بین دانشمندان شیعه به وجود آمد. در این مورد بنگرید به مجلسی، محمد تقی، روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، ج ۱ ص ۱۹، موسوی غریفی، محیی‌الدین، قواعد الحدیث ص ۱۵: «قدم التنویع و حدوثه»

تبع و تحقیق، به شناخت متون اصیل از نسخ جعلی و محرف پرداخته و معتقد به جداسازی اخبار ضعیف از اخبار صحیح بودند. این جماعت همچنین عقیده داشتند که باید راویان ضعیف و مجهول الحال از خیل انبوه راویان شناخته شده و اخبار آنان کنار گذاشته شود. به عقیده این گروه تنها با اعمال ضوابط علمی در شناخت راویان بدنام و جدا کردن نسخه‌های جعلی و محرف از متون اصیل و قابل اعتماد، ممکن بود تا تناقض در اخبار و روایات برطرف گردد. مهم‌ترین افرادی که به این سیره علمی معروفیت یافته‌اند عبارت از حسین بن عبدالله غضائری، فرزند او احمد بن حسین معروف به ابن الغضائری و ابوالعباس احمد بن علی معروف به نجاشی می‌باشند. از قرائنی که نجاشی در کتاب خود آورده است سیره علمی فوق در مورد این افراد به خوبی شناخته می‌گردد. به عنوان مثال این دانشمند در مورد عبدالله بن ابی زید احمد بن یعقوب بن نصر انباری می‌نویسد: "وی از مشایخ شیعه و مکنی به ابوطالب است، از نظر حدیث موثق بود. لکن قبلاً در شمار واقفه قرار داشت. در این مورد حسین بن عبدالله غضائری از قول ابوغالب زراری گفت من ابوطالب را به این صورت می‌شناسم که اکثر عمرش را با واقفه گذراند اما سپس به مذهب حق گرایش پیدا نمود. معهذاً مورد عتاب و جنای اصحاب ما قرار گرفت. وی از خشوع و نشاط خوبی در عبادت برخوردار بود. نجاشی پس از توضیحاتی می‌نویسد: "اما مشایخ بغدادی ما به اتهام غلو، وی را رد کرده و کتابی نیز با عنوان صفوه به او نسبت داده‌اند. استادم حسین بن عبدالله می‌گفت: ابوطالب به بغداد وارد شد. کوشش کردم که از مشایخ خود جهت دیدار او و استماع از وی اجازه بگیرم اما آنان چنین اجازه‌ای به من ندادند."

همچنین در ترجمه عبّاد بن یعقوب مکنی به ابوسعید عصفری با رقم ۷۹۳ می‌نویسد: "او از راویان کوفه بود اما استادم ابوعبدالله حسین بن عبدالله رحمه الله علیه می‌گفت: من از مشایخ خود شنیدم که می‌گفتند منظور از عبّاد همان عباد بن یعقوب است اما ابوسمینه این شخصیت را جعل کرده است.

این دقت و وسوسه علمی دقیقاً مورد نظر و توجه خود نجاشی هم بوده است چنانکه در بررسی سیره علمی نجاشی قرائن متعددی در این زمینه از نظر گذشت. اما جهت تأکید

بیش تر یاد آور می شویم این دانشمند در ترجمه احمد بن محمد بن عبدالله بن حسن جوهری می نویسد: " او روایات زیادی شنید و تحصیل نمود اما در پایان عمر دچار اضطراب (نوسان) شد" ... و سپس می افزاید: "من این شخص را دیده ام او دوست من و پدرم بود از وی مطالب زیادی فراگرفتم اما چون دیدم مشایخ من وی را تضعیف کرده اند از او اجتناب کرده چیزی روایت نمی کنم"^۱. به همین ترتیب در مورد محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن بهلول می نویسد: "او در ابتدا از نظر ثبت فردی دقیق بود اما سپس گرفتار تخلیط شد به طوری که تمام مشایخ من به طعن و تضعیف وی پرداختند من او را دیده و مطالب زیادی از وی شنیده ام اما اکنون جز با واسطه از وی روایت نمی کنم"^۲.

حال باید گفت: شیخ طوسی در شرایطی پا به بغداد گذاشت که از یک طرف بین شیعیان و عموم اهل سنت منازعات علمی و مذهبی جریان داشت و این منازعات چنانکه گفتیم گاه به دلیل آمیخته شدن با تعصبات فرقه ای به درگیری و خشونت می انجامید، و از طرف دیگر در بین مشایخ شیعه نیز وحدت و هماهنگی کامل وجود نداشت و حتی امنیت علمی و تحقیقاتی به خطر افتاده بود. شیخ طوسی خود در مقدمه فهرست یاد آور می شود که: "احمد بن الحسین به نگارش دو کتاب یکی در زمینه اصول و دیگری در خصوص مصنّفات شیعه مبادرت ورزید اما او به طور ناگهانی از بین رفت و کتب وی توسط بستگانش نابود گردید"^۳. نجاشی نیز در ترجمه احمد بن محمد بن احمد بن طرخان مکنی به ابوالحسین جرجری می نویسد: "او شخصی موثق و صحیح السماع بود وی دوست ما به شمار می رفت اما شخصی معروف به ابن ابی العباس که معتقد بود وی علوی است او را کشت به جهت آنکه شیوه او را ناپسند می شمرد"^۴.

از این قرائن برمی آید شیخ طوسی در شرایطی که کیان مذهب از درون و بیرون حوزه شیعه در تهدید و ناامنی قرار گرفته بود به بغداد وارد شد و چنانکه خواهیم گفت نقشی مثبت و وحدت بخش در رفع تناقضات علمی و اجتماعی به عهده گرفت.

۱. همان مأخذ بد رقم ۲۰۷.
 ۲. همان مأخذ بد رقم ۱۰۵۹.
 ۳. شیخ طوسی، فهرست، ص ۲.
 ۴. نجاشی، رجال، بد رقم ۲۱۰.

مشایخ شیخ طوسی:

علامه نوری در خاتمه مستدرک الوسائل با استفاده از مؤلفات شیخ و اجازه علامه حلّی به اولاد بنی زهره حلّبی سی و هفت نفر از مشایخ شیخ طوسی را نام می‌برد.^۱ این تعداد در بعضی از مصادر به پنجاه نفر نیز افزایش یافته است.^۲ اما در عین حال توجه به صدر روایات شیخ طوسی در تهذیب و استبصار، خصوصاً کتاب فهرست وی نشان می‌دهد که مشایخ اصلی شیخ طوسی بیش از پنج نفر به شرح زیر بیش تر نبوده‌اند:

۱- ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید).

۲- ابو عبدالله حسین بن عبدالله غضائری.

۳- ابو عبدالله احمد بن عبدالواحد بن احمد بزاز معروف بابن الحاشر یا ابن عبدون.

۴- ابوالحسین علی بن احمد بن محمد بن ابی جید.

۵- احمد بن محمد بن موسی معروف بابن صلت اهوازی.

ضمناً در مواردی که شیخ طوسی در کتب خود تعبیری چون: "اخیرنا عدة من اصحابنا" یا "اخیرنا جماعة من اصحابنا" به زبان آورده است اکثراً مقصود وی یک یا تنی چند از اشخاص فوق بوده است. چنانکه در ترجمه احمد بن محمد بن ابی نصر بزطلی می‌نویسد: "له کتاب اخیرنا به عدة من اصحابنا منهم الشیخ ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان و ابو عبدالله الحسین بن عبدالله و احمد بن عبدون و غیرهم".^۳

لازم به یاد آوری است که سه تن از مشایخ فوق یعنی شیخ مفید، غضائری و احمد بن عبدون، مکنی به ابو عبدالله بوده‌اند. اما از آن‌جا که هر سه نفر از موثّقین بوده‌اند این اشتراک لفظ در صحت روایاتی که در صدر سند آن ابو عبدالله آمده است، ضربه‌ای وارد نمی‌سازد. گرچه از برخی از قرائن روشن می‌شود که منظور از ابو عبدالله به طور مطلق نخستین استاد وی یعنی شیخ مفید می‌باشد.

دو تن از مشایخ فوق یعنی احمد بن محمد بن موسی و علی بن احمد معروف به ابن ابی جید به فاصله کمی پس از ورود شیخ به بغداد در گذشته‌اند^۴ و احتمالاً شیخ طوسی با

۱. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۵۰۹.

۲. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۰ ص ۹۹.

۳. شیخ طوسی، فهرست، به رقم ۵۳.

۴. تهرانی، آغا بزرگ، زندگی نامه شیخ طوسی، تفسیر تبیان ج ۱ ص «از».

اجازه روایتی، کتب و روایات آنان را روایت کرده است. دو نفر دیگر نیز یعنی غضائری و شیخ مفید به ترتیب متوفای سال‌های ۴۱۱ و ۴۱۳ هجری می‌باشند که این خود مبین سنوات معدود شاگردی شیخ طوسی از این بزرگان می‌باشد. اما در عین حال شیخ طوسی پس از ورود به بغداد توانست به محضر این بزرگان راه یافته و در پرتو استعداد و نبوغ ذاتی خود اعتماد آنان را به خود جلب کند به گونه‌ای که تمام آثار این مشایخ را از طریق سماع و قرائت و یا اجازه، روایت کند.

چنانکه گفتیم در بدو ورود شیخ طوسی به بغداد، ریاست مذهب امامیه در اختیار شیخ مفید قرار داشت. او علاوه بر علم کلام در سایر رشته‌های دینی همچون فقه، تاریخ، حدیث... استادی بلامنازع به شمار می‌رفت. شیخ طوسی پس از شرح کوتاهی در شخصیت وی می‌نویسد: "او قریب به دوست کتاب، از کوچک و بزرگ دارد و فهرست کتب وی معروف است در سال ۳۳۸ به دنیا آمد و در سال ۴۱۳ چشم از جهان فرو بست و روزی به عظمت روز وفات وی - از نظر ازدحام عمومی در نماز بر بدن او و گریه موافق و مخالف در مرگ وی - دیده نشده است. آن‌گاه پس از ذکر نوزده کتاب از آثار او اضافه می‌کند: "سمعنا منه هذه الكتب كلها بعضها قرائة عليه و بعضها يقرأ عليه غير مرة و هو يسمع" یعنی همه این کتب را از روی فراگرفتم بعضی را از طریق قرائت خود بر او و بعضی را هم به توسط قرائت دیگران که در مجالس عدیده صورت گرفت، روایت می‌کنم.^۱

اما در مورد شخصیت غضائری باید گفت: عبارات شیخ درباره او بسیار گویا و دلپذیر است. از جمله در رجال خود می‌نویسد: "حسین بن عبدالله غضائری مکنی به ابو عبدالله شخصی کثیرالسماع و عارف به احوال رجال بود او تصانیفی دارد که در کتاب فهرست ذکر کرده‌ایم، از محضر او استفاده کرده‌ام و علاوه بر آن او نسبت به تمام روایاتش به ما اجازه روایت داد. وی در سال ۴۱۱ درگذشت"^۲. اما با اینکه شیخ طوسی اعلام می‌کند که در فهرست خود آثار غضائری را نام برده است، اما در این کتاب ذکری از غضائری و آثار وی وجود ندارد. چنانکه در کتب رجال و فهرست شیخ، کلامی هم در مورد شخصیت فرزند وی ابن الغضائری و شخصیت رجالی معروف ابوالعباس

۱. شیخ طوسی، فهرست به رقم ۶۹۶.

۲. شیخ طوسی، رجال، ۴۷۰.

نجاشی به چشم نمی خورد و این در حالی است که شیخ طوسی از نظر وفات متأخر از هر دو نفر بوده و خود نیز در مقدمه فهرست اشاره‌ای کوتاه به شخصیت و وفات ابن الغضائری دارد. از این جا می توان نتیجه گرفت برخی از اظهارات شیخ طوسی در مورد غضائری و فرزند وی احتمالاً از کتاب‌های او حذف شده و به دست ما نرسیده است چنانکه ابن حجر عسقلانی در کتاب لسان المیزان در ترجمه غضائری پدر می نویسد: "شیخ طوسی او را در ردیف رجال و مصنفین شیعه یاد کرده و در ستایش او بسیار تأکید می کند و از جمله گفته است: غضائری شخصی کثیر السماع بود، در مسیر علم سفرها کرد او به دانش خدمت نمود. در عین حال فرمان وی از فرمان پادشاهان نافذتر بود او کتابی دارد به نام ادب العاقل و تنبیه الغافل^۱... اما در آثار کنونی شیخ از این عبارات نیز خبری مشاهده نمی گردد.

از بیانات شیخ طوسی برمی آید که وی محضر این دو دانشمند یعنی شیخ مفید و حسین بن عبیدالله غضائری را به طور هم زمان درک کرده است آن هم علی رغم آن که بین این دو استاد از نظر سیره علمی و معیارهای نقد و بررسی اخبار و روایات، اختلافاتی وجود داشته است. شیخ طوسی علاوه بر این مشایخ توانست مدت زیادی از محضر سید مرتضی استفاده کند. و از خواص شاگردان او به شمار رود. وی در کتاب رجال و فهرست خود ضمن ستایش از شخصیت سید مرتضی به تلمذ خود در مکتب این دانشمند و نقل کلیه آثار و روایات او اشاره می کند. شیخ طوسی در محضر این دانشمند بیش تر در زمینه های فقه، کلام، اصول و ادبیات به تحصیل پرداخت چنانکه کتب کلامی، فقهی، اصولی و تفسیری شیخ طوسی مؤید این مطلب می باشد. برعکس در کتب فهرست، تهذیب و استبصار، شیخ طوسی اکثراً از پنج استاد سابق الذکر یعنی شیخ مفید، غضائری، ابن عبدون، ابن ابی جید و ابن صلت نقل روایت دارد. این مطالب نشان می دهد که شخصیت های فوق هر کدام به نحوی در ساختار شخصیت شیخ طوسی مؤثر بوده اند. اما چنانکه خواهیم گفت به دلیل شرایطی که در آن زمان بر حوزه شیعه حاکم بود شیخ طوسی مجبور گردید تا سبک و سیره جدیدی در پیش گیرد. سبک و سیره ای که در پرتو آن بتواند بر بسیاری از اختلافات و تشتتات غالب شود، ملاحظه دقیق

۱. عسقلانی، ابن حجر، لسان المیزان، ج ۲ به رقم ۱۲۳۰.

مؤلفات شیخ می‌تواند تا حدودی در شناخت این سیره مفید واقع شود.

آثار و مؤلفات شیخ - خط کلی آثار:

شیخ طوسی در بین دانشمندان شیعه، شخصی پرکار و کثیر التالیف بوده است. کتاب‌شناس معاصر او یعنی نجاشی در کتاب خود بیست و سه کتاب از کتاب‌های وی را نام می‌برد.^۱ شیخ طوسی خود در ترجمه خویش به چهل و یک کتاب از مؤلفات خود اشاره کرده است.^۲ در عین حال مصادر دیگر آثار وی را تا پنجاه کتاب افزایش داده‌اند و این بدان علت است که بعضی از آثار شیخ پس از نگارش فهرست تالیف شده است. با نگاه به تالیفات شیخ طوسی روشن می‌شود که این دانشمند در مقام یک منجی و چاره‌گر به تالیف آثار خود اقدام کرده و همه جا در نگارش کتاب‌های خود، پاسداری از مذهب شیعه و رفع تناقض از چهره آن را و وجهه نظر قرار داده است و باید گفت شیخ طوسی در این نیت خدا پسندانه خود تنها نیز عمل نکرده است بلکه چنانکه از مقدمه برخی از کتاب‌های او برمی‌آید او پس از ورود به بغداد با یک تن از شخصیت‌های سیاسی، مذهبی آن سامان برخورد نمود و از حمایت سیاسی و اجتماعی او برخوردار شد. شیخ طوسی از او با عنوان «شیخ فاضل» یاد می‌کند به گفته مؤلف گزیده تهذیب: «ما از شخصیت این رجل سیاسی، مذهبی چیزی نمی‌دانیم و شیخ طوسی هم که با این نام و عنوان از او یاد می‌کند چیزی بر آن نمی‌افزاید جز آنکه در مقدمه کتاب‌هایش مانند کتاب رجال، فهرست، تهذیب، جمل و عقود و غیبت امام مهدی صلوات الله علیه ... اظهار می‌کند که این مرد بزرگ حقی عظیم برگردن من دارد و من با صلاح دید او به تدوین و تالیف این کتاب‌ها دست یازیده‌ام که به این صورت و کیفیت پرداخته‌ام»^۳.

با چنین پشتوانه‌ای شیخ طوسی پس از گذشت مدت کوتاهی از اقامت خود در بغداد، به کار تحقیق و نگارش روی‌آورد. از جمله تالیف کتاب تهذیب را در حیات استاد خود، شیخ مفید آغاز نمود و طبعاً پس از وفات این استاد نگارش آن به اتمام رسید.

۱. نجاشی، رجال، به رقم ۱۰۶۸، متذکر می‌شود که این کتب بخشی از آثار شیخ طوسی است که غالباً تا سال ۴۵۰ هجری که سال وفات نجاشی است، تالیف شده است.

۲. شیخ طوسی، فهرست به رقم ۶۹۹.

۳. بهبودی، محمد باقر، گزیده تهذیب (مقدمه) ج ۱ ص ۱۳.

علاوه بر حدیث او در رشته‌های دیگر از جمله: فقه، تفسیر، رجال، کلام به تالیف کتب و خلق آثار دست زد و کتاب‌های او به سرعت مورد تکثیر و استفاده طالبان علوم قرار گرفت چنانکه مشخص است دو کتاب از کتب اربعه حدیث و دو کتاب از کتب اربعه رجال از آثار این دانشمند می‌باشد. علاوه بر آن رجال کشی نیز به توسط همین دانشمند در اختیار طبقات بعد قرار گرفت. او در تفسیر قرآن کتاب تبيان، در فقه کتب نهاییه، مبسوط و خلاف و در رشته کلام کتب تلخیص الشافی، المنصح و الغیبه، در حدیث کتب تهذیب، استبصار و امالی، و در رشته رجال، کتب رجال، فهرست و اختیارالرجال را به نگارش درآورد و این‌ها همه قسمتی از آثار گرانقدر وی را تشکیل می‌دهد. چنانکه گذشت شیخ طوسی در نگارش آثار خود، همه جارفه مشکلی از مشکلات مذهب را در نظر داشته و علاوه بر توفیق الهی و نبوغ ذاتی خود از مساعدت دوست و حامی خود «شیخ فاضل» نیز برخوردار بوده است. شیخ طوسی به این معنی موقعیت بی‌ظیری در بین دانشمندان شیعه پیدا نمود. و چنانکه گفته‌اند او مهم‌ترین حلقه‌ای است که طبقه متقدمان را به طبقه متأخران وصل می‌کند.^۱ کتاب‌های او تبلوری از منابع پیشینیان خصوصاً اصول و مصنفات اولیه حدیثی است زیرا وی در نگارش کتاب‌های خود علاوه بر استفاده از کتاب‌های حدیثی کلینی و شیخ صدوق، از کتابخانه‌های موجود در بغداد از جمله کتابخانه شاپور بن اردشیر و کتابخانه استاد خود سید مرتضی هم استفاده نموده و چنانکه محققان تذکر داده‌اند و شیخ طوسی خود در فهرست اشاره می‌کند شمار معتابیهی از کتب راویان اولیه در عصر وی موجود و در کتابخانه‌های فوق وجود داشته است.^۲ به هر حال جامعیت شخصیت شیخ طوسی در کنار ابتکاری بودن کتب و مصنفات وی موجب گردید تا گذشت قرون و اعصار درخشش شخصیت این دانشمند را تحت الشعاع قرار ندهد و شاید به همین خاطر بود که پس از تالیف کتاب نهاییه، این رساله چنان مقبول خاص و عام قرار گرفت که دانشمندان تا دو یست سال پس از وفات شیخ به احترام وی از صدور فتوی خودداری کردند. پس از آن اولین کسی که

۱. خوبی، ابوالقاسم، معجم الرجال ج ۱ ص ۴۴.

۲. دانشگاه مشهد، یادنامه شیخ طوسی مقاله نفایس مخطوطات شیخ طوسی ص ۳۳۶، مقدمه تفسیر تبيان از شیخ آغازبزرگ تهرانی ج ۱ ص «ن» و «س»، شیخ آغازبزرگ، الذریعه ج ۴ ص ۵۰۴ الی ۵۰۷: «تهذیب و مدارک آن».

به نقض بعضی از آراء و فتاوی شیخ پرداخته نوّه دختری وی محمد بن ادریس بود.^۱ با این مقدمه، باید گفت اگر چه هر یک از کتب شیخ‌شان و تاریخچه مستقلاً دارد و سخن و مقال جداگانه‌ای را می‌طلبند اما از آن‌جا که بحث ما صرفاً اختصاص به بررسی جوامع حدیثی شیعه دارد تنها به بررسی کوتاهی پیرامون کتب تهذیب و استبصار می‌پردازیم.

شیخ طوسی و تهذیب و استبصار:

باید گفت که هر یک از صاحبان جوامع اربعه یعنی کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی، کتاب‌های خود را به انگیزه رفع تناقض و از بین بردن تعارض در حدیث شیعه نوشته‌اند، منتهی سبک کار این دانشمندان با یکدیگر تفاوت دارد کلینی و شیخ صدوق تعارض در اخبار را به این صورت حل نمودند که بیش‌تر به درج احادیث موافق با فتاوی خود اقدام نمایند آن هم به این امید که اخبار مخالف با جوامع آنان به تدریج منسوخ گردد، اما علی‌رغم این هدف که در جای خود قابل تقدیر است کتاب‌های کلینی و شیخ صدوق با تمام اهمیتی که بر آن مترتب بود، نتوانست پس از وفات صاحبان آن، اولاً اعتبار خود را به طور مطلق حفظ کرده و از معرض نقد و بررسی مصون بماند، ثانیاً موجب حذف و بی‌اعتباری منابع دیگر و احیاناً متروک شدن آن‌ها گردد. از این‌رو دانشمندان شیعه پس از کلینی و صدوق نیز خود را در رجوع به مصادر حدیثی محقق دانسته و هر کدام مطابق ذوق و فتاوی خود به دسته‌ای از احادیث متمسک می‌شدند و در نتیجه در عهد شیخ طوسی اختلاف فتوی و تشتت آراء به اوج خود رسید و بدون شک علت اصلی این اختلاف، اختلافات موجود در عرصه حدیث و روایت بوده است. آنچه شیخ طوسی با هم فکری و مساعدت شیخ فاضل به انجام آن موفق گردید، توجه به روایات مختلف و متعارض و کوشش در جمع بین آن‌ها بود، به گونه‌ای که کم‌تر روایتی به دلیل ضعیف بودن آن کنار گذاشته شود او دو کتاب مهم خود یعنی تهذیب و استبصار را در راستای چنین هدفی تألیف نمود.

۱. زندگی نامه شیخ طوسی به قلم شیخ آغا‌بزرگ، مقدمه تفسیر تبیان ج ۱ ص «ح»

تهذیب الاحکام در یک نگاه:

کتاب تهذیب یکی از چهار کتاب اصلی و جوامع قدیمی شیعه در رشته حدیث می‌باشد که از زمان تالیف تاکنون مرجع رجوع فقها و محدثان بوده است. شیخ طوسی این کتاب را از اصول مورد اعتماد قدما و منابعی که در بدو ورود به بغداد در اختیار او بوده است، تالیف نمود^۱ چنانکه خواهد آمد، قسمتی از این کتاب در حیات شیخ مفید و به عنوان شرح رساله فقهی او یعنی «مقنعه» نگارش یافت. شیخ طوسی در آن زمان بیست و پنج یا بیست و شش سال بیش تر نداشت. سپس پس از وفات استاد خود آن را کامل نمود. به گفته بعضی از محققان تکمیل این کتاب چهل سال به طور انجامید^۲. اما این مطلب اشتباه است، زیرا شیخ طوسی در کتاب‌های استبصار و نهاییه به طور مکرر به کتاب تهذیب اشاره داده است.

کتاب تهذیب پس از نگارش آن توسط مؤلف، به سرعت مورد توجه واقع شد و در حوزه‌های علمی مورد استنساخ و بازنویسی قرار گرفت. به طوری که از این کتاب نسخ خطی فراوانی در دست است. در این جا نیازی به بررسی تک تک این نسخ نیست اما از بعضی از مصادر به دست می‌آید که از تهذیب نزدیک سی نسخه خطی متعلق به قرن‌های مختلف در دست است و این نسخ در مقالات «نسخ خطی تهذیب و استبصار» به رقم استاد کاظم مدیر شانه چی^۳ و «نسخه‌های خطی مؤلفات شیخ طوسی در کتابخانه ملک» به قلم سید صالح شهرستانی، معرفی شده است^۴ و حتی چنانکه شیخ آغا بزرگ تهرانی تذکر می‌دهد: "جزء اول این کتاب که به خط مؤلف آن یعنی شیخ طوسی نوشته شده و در ظهر آن خط شیخ بهایی نیز منعکس می‌باشد، در تبریز در کتابخانه سید میرزا محمد حسین بن علی اصغر شیخ الاسلام طباطبایی متوفای سال ۱۲۹۳ موجود می‌باشد^۵."

کتاب تهذیب تاکنون دو بار به چاپ رسیده است: نخست چاپ سنگی به قطع رحلی

۱. تهرانی، آغا بزرگ، مقدمه تبیان ص "ث"، الذریعه ج ۴ ص ۵۰۴ الی ۵۰۷.
۲. نوری، مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۷۵۳، الذریعه ج ۴ ص ۵۰۴.
۳. دانشگاه مشهد، یادنامه شیخ طوسی ج ۱ ص ۳۴۹ الی ۳۵۴.
۴. دانشگاه مشهد، یادنامه شیخ طوسی ج ۱ ص ۱۰۴ الی ۱۱۳.
۵. شیخ آغا بزرگ، الذریعه، ج ۴ ص ۵۰۴.

در تهران به سال ۱۳۱۷ و در دو مجلد، و این چاپ به خط محمد بن عبدالعلی در جزینی می‌باشد و دیگر چاپ سربی به قطع وزیری در سال ۱۳۸۲ و به سرمایه «دارالکتب الاسلامیه». این چاپ در ده مجلد تنظیم یافته و کار مقدمه و تحقیق آن به عهده سید محمد موسوی خراسان بوده است.^۱ در هر حال این کتاب طبق شمارش شیخ آغابزرگ تهرانی دارای ۱۳۵۹۰ روایت بوده که در قالب بیست و سه کتاب فقهی و سیصد و نود و سه باب تنظیم شده است.^۲

اما در مورد شروح و تعلیقات کتاب تهذیب باید گفت به دلیل توجه زیاد علمای شیعه به این کتاب، کتب زیادی بر مبنای تهذیب نوشته شد و به طوری که شیخ آغابزرگ تهرانی تذکر می‌دهد بر کتاب تهذیب شانزده شرح و بیست حاشیه نوشته شده است ضمن آنکه عده‌ای نیز با استفاده از کتاب تهذیب، کتاب‌هایی پرداختند که مهم‌ترین آن‌ها به قرار زیر است: «انتخاب الجید من تهذیب السید»، «تصحیح الاسانید»، «ترتیب التهذیب» و «تنبيه الاريب في ايضاح رجال التهذیب».^۳

بررسی مقدمه تهذیب:

شیخ الطائفه پس از حمد و ثنای الهی به عنوان مقدمه کتاب می‌نویسد: "یکی از دوستان که خداوند او را تأیید کند، از جمله دوستانی که من حق او را برگردن خود واجب می‌شمارم، با من از احادیث شیعه - و آنچه از اختلاف و تضاد و تناقض در آن راه یافته است - سخن گفت. اختلاف به این معنی که حدیث مسلم و متفق علیهی وجود ندارد مگر آنکه در مقابل حدیثی بر ضد آن پیدا می‌شود. به گونه‌ای که مخالفان مذهب، این مسأله را از بزرگ‌ترین اسباب طعن بر مذهب قرار داده و به توسط آن به ابطال عقاید ما پرداخته‌اند. مخالفان ما می‌گویند که پیوسته دانشمندان شما - در گذشته و در حال حاضر - بر مخالفان خود (سنیان) به خاطر اختلافاتی که بدان مبتلا شده‌اند و با وجود آن به درگاه الهی تقرب می‌جویند، اعتراض وارد می‌کنند. چنانکه آنان را به دلیل اختلاف

۱. یادنامه شیخ طوسی ص ۲۴۶. دانشگاه مشهد، یادنامه شیخ طوسی ج ۱ ص ۲۴۶.

۲. نوری، مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۷۵۶، شیخ آغابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۴ ص ۵۰۴.

۳. الذریعه ج ۴ ص ۵۰۴ الی ۵۰۶. همان مأخذ ج ۴ ص ۵۰۴ الی ۵۰۶.

در حدیث و فروع فقهی مورد طعن شدید قرار می‌دهند. شیعیان همچنین به اهل سنت می‌گویند: با این اختلافات نه ممکن است خدای حکیم را بتوان مورد عبادت قرار داد و نه یک دانشمند می‌تواند جواز عمل را در تکالیف دینی صادر کند. اما (چون ما سنیان به کتاب‌های فقهی و حدیثی شما مراجعه کردیم) متوجه شدیم که اختلافات شما از مخالفانان بیش تر است. و شما در تناقض شدیدتری نسبت به حدیث و فروع دینی قرار دارید. وجود این اختلاف با توجه به اعتقاد قبلی خود شما، دلیل بر بطلان مذهب شما نیز می‌باشد. این اعتراض موجب شده است تا گروهی که فاقد دانش عمیق بوده و بصیرتی در وجوه الفاظ و معانی کلمات ندارند، دچار شبهه گردند و حتی گروهی که حقیقت امر بر آنان مشتبه شده است، از اعتقاد صحیح دست بردارند. من از استاد خود ابو عبدالله (مفید) شنیدم که گفت: ابوالحسین هارونی علوی به مذهب حق و امامت شیعی اعتقاد داشت. اما چون در مسأله اختلاف حدیث حقیقت بر وی مشتبه گردید، از عقاید خود دست کشید و مذهب شیعه را ترک نمود و به مذهب دیگر گردن نهاد و این خود دلیل آن است که وی بدون بصیرت و با توجه به عقاید سنتی به مطالعه احادیث اختلافی روی آورده بود. زیرا اختلافات در فروع نباید موجب ترک عقایدی گردد که با ادله قطعی به اثبات رسیده است. دوست من به من گفت: وقتی واقعیت بدین منوال باشد، اهتمام به تألیف کتابی که بتواند اخبار متناقض و احادیث اختلافی را به نحوی با یکدیگر جمع کند، از مهم‌ترین خدمات دینی و از بالاترین وسائل تقرب به درگاه الهی است و این کار برای همه طبقات، از نوآموزان گرفته تا پژوهشگران مفید می‌باشد.

دوست من از من خواست که به شرح رساله استادمان شیخ مفید موسوم به مقنعه روی آورم. زیرا این رساله در جای خود متن کاملی است و در اکثر مسائل شرعی - که محل احتیاج است - کفایت می‌کند. ضمناً از حشو و زواید هم خالی است. او به من پیشنهاد نمود که از اول باب طهارت کار خود را شروع کنم و مباحث قبل از آن را که در خصوص توحید و عدل و نبوت و امامت تألیف شده، فروگذارم. زیرا شرح این موارد به طول می‌انجامد. و هدف از تألیف این کتاب نیز بیان مباحث مربوط به اصول نیست. او ضمناً گفت: که در نگارش کتاب، هر باب را به همان ترتیبی که شیخ مفید نگاشته است، مورد تألیف قرار داده و پس از آوردن هر مسئله‌ای مستند آن را از آیات قرآن (اعم از

متن صریح یا فحوای آن) و سند قطعی (اعم از خبر متواتر یا خبر محفوف به قرائن) بیآورم. و در صورتی که ذیل مسئله‌ای آیه یا حدیثی وجود نداشت از اجماع مسلمین یا اجماع شیعیان شاهدی ذکر کنم. آن‌گاه پس از این مرحله احادیث مشهور مذهبی را که در این خصوص وارد شده است ذکر کرده و به دنبال آن احادیث مخالف با آن را از سایر منابع درج نمایم. آن‌گاه بین این دو دسته حدیث را جمع نموده و توجیه و تأویل نمایم و اگر تأویل آن‌ها ممکن نبود توضیح دهم که مشکل احادیث مخالف چیست؟ آیا سند آن‌ها ضعیف است یا از عهد امامان مورد توجه و عمل شیعیان نبوده است و اما اگر دو حدیث به صورتی باشد که وجهی بر ترجیح یکی بر دیگری نباشد، بیان کرده‌ام که عمل باید بر مبنای حدیثی باشد که موافق با دلالت اصلی باشد و از عمل به حدیث مخالف آن خودداری شود. به همین ترتیب اگر در مورد یک حکم شرعی، نصی وجود نداشته است، آن را به آنچه مقتضای اصل آن بوده است، حمل کرده‌ام. دوست من سفارش کرد که تا ممکن باشد به تأویل حدیث پردازم بدون آنکه سند آن را مخدوش سازم و چون در موردی راه توجیه و تأویل را در پیش گرفتم کوشش کنم تا حدیثی پیدا کنم که به طور صریح یا ضمنی شاهدی بر توجیه و تأویل باشد. گرچه ضرورتی بر این کار نمی‌بینم اما از باب تمسک به حدیث، این کار را می‌کنم. این سیره را از ابتدای کتاب تا به آخر آن ادامه دهم و به درج توضیحاتی در ذیل احادیث پردازم به طوری که برای خواننده ابهامی باقی نماند. پس من به تالیف این کتاب پرداختم. چون تالیف آن را خدمت عظیمی به دین و امری پر فایده برای شریعت دانستم. علاوه بر آن واجب بود حق این دوست را - که خدا تأییدش کند - با نگارش کتاب ادا کرده باشم.

تاملاتی در سیره شیخ طوسی:

۱ - انگیزه و معیارهای اولیه:

چنانکه از مقدمه برمی‌آید شیخ طوسی نگارش تهذیب را در حیات استاد خود شیخ مفید آغاز نمود. او موفق شد تمام کتاب طهارت و قسمتی از کتاب صلاة را در حیات استاد خود بنویسد و بقیه آن را پس از وفات استاد، مورد نگارش قرار دهد. او رساله مقننه شیخ مفید را به عنوان چهارچوب کار خود انتخاب نمود تا اولاً از اعتبار استاد

خود به عنوان مرجع شیعیان استفاده کند و ثانیاً بین دیدگاه‌های اساتید مختلف خود در زمینه حدیث توافقی به عمل آورد، زیرا چنانکه گفتیم در بین اساتید شیخ طوسی شیخ مفید قائل به حجیت اخبار واحد نبود، اما در عوض غضائری خبر واحد را به شرط صحت می‌پذیرفت. شیخ طوسی با درج اخباری که مستند فتاوی شیخ مفید بود، عملاً در نظریات این استاد تشکیک وارد نمود به طوری که پس از وفات شیخ مفید شاگرد او سید مرتضی نیز نتوانست، سیره استاد خود را کاملاً حفظ کند. از طرف دیگر با نگارش تهذیب، سیره غضائری و شاگردان او نیز، عملاً مورد تضعیف واقع شده و به تدریج متروک گردید. زیرا شیخ طوسی در پذیرش روایات معیاری انتخاب نمود که عملاً با معیار دانشمندان قبل از وی تفاوت داشت. به توضیح دیگر: دانشمندان تا قبل از شیخ طوسی در مقام پذیرش خبر و روایت سخت‌گیری فراوان معمول داشته و در احراز عدالت راوی قائل به اجتناب وی از معاصی و فسوق بودند. اما شیخ طوسی در کتاب *عدة الاصول* عنوان نمود که عدالت راوی در مرحله روایت، غیر از عدالت وی در مرحله شهادت بوده و فسق جوارحی خللی در عدالت راوی آن هم پس از احراز راستگویی او، وارد نمی‌سازد^۱. در صورتی که همان‌طور که قبلاً گذشت متقدمان فسق جوارحی را از موانع پذیرش خبر راوی می‌دانستند^۲.

شاهد دیگر در این زمینه، توسعه‌ای است که شیخ طوسی در پذیرش اخبار مرسل قائل شده است. او در همان کتاب (*عدة الاصول*)، قائل به حجیت مراسلات عده‌ای از بزرگان شیعه از جمله ابن ابی عمیر، صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی نصر گذشته است، آن هم با این حجت که آنان هرگز از غیر موثقان روایت نکرده‌اند^۳. اما آیت‌الله خوئی در مقدمه *معجم الرجال* ثابت می‌کند که این مسئله از اجتهادات شیخ طوسی سرچشمه گرفته و شهادی در تأیید آن در سخنان متقدمان پیدا نمی‌شود^۴. به همین ترتیب در مواردی شیخ طوسی - در مقام توجیه و تأویل - به اخبار ضعیف نیز استناد کرده است بدون آنکه متعرض جرح و تعدیل راویان گردد. بنابراین تا آن‌جا که به شیخ طوسی باز می‌گردد، این دانشمند توانست با نگارش تهذیب، سیره جدیدی ابداع کند که

۲. کشی، اختیار معرفة الرجال، به رقم ۳۵۳.

۴. معجم الرجال، ج ۱ ص ۶۹.

۱. شیخ طوسی، *عدة الاصول*، ص ۵۷.

۳. *عدة الاصول* ج ۱ ص ۳۸۲.

از هر جهت با سیره اساتید خود تفاوت داشت. افزون بر آن پذیرش کتب شیخ توسط محدثان و مشایخ بعدی، سیره شیخ مفید و غضائری را عملاً منسوخ نمود. در عین حال باید گفت: حمایت شیخ فاضل در رواج سیره ابداعی و گسترش آثار شیخ در جامعه آن روز بدون تأثیر نبود. زیرا شیخ طوسی در ابتدای جوانی خود متکفل کار مهمی گردید که تا آن زمان بدون سابقه بود خصوصاً که این دانشمند در بدو ورود به بغداد از معروفیت چندانی نیز برخوردار نبود.

۲ - تحول معیارهای نخستین:

به طوری که از این مقدمه تهذیب برمی آید، شیخ طوسی متعهد گردید تا در ابتدای هر باب نخست فتوای استاد خود را نقل نموده و سپس به درج مستندات آن از آیات قرآن و احادیث بپردازد. در ذکر احادیث نیز در ابتدا احادیث صحیح و مشهور و سپس احادیث مخالف و معارض آن را نقل نموده و سپس به تأویل لازم اقدام نماید. او همچنین آرزو کرد تا بتواند مطابق این سیره نگارش کتاب را به پایان رساند، اما باید گفت این سیره خصوصاً بعد از وفات شیخ مفید از چند جهت دچار تغییر گردید که بعضی از اقسام آن بعدها مورد اشاره مؤلف کتاب نیز قرار گرفت، این جهات به شرح زیر گزارش می‌شود:

الف - حذف سند روایات:

در جلد نخست، روایات تهذیب معمولاً با سند کامل درج شده و این روایات اکثراً به توسط استاد اول او یعنی شیخ مفید نقل گردیده است و با اینکه کتب و مصنفات اولیه در اختیار شیخ طوسی قرار داشته، اما او ترجیح داده است تا روایات خود را به نقل از مشایخ خود با سند کامل درج نماید. اما پس از وفات شیخ مفید، شیخ طوسی تصمیم گرفت مستقیماً به کتب پیشینیان مراجعه کرده و از این کتب روایات خود را استخراج کند. او بدین وسیله واسطه بین خود و صاحبان کتاب را حذف نمود و سپس در پایان کتاب جهت خارج کردن روایات از عارضه ارسال به نگارش مشیخه‌ای مبادرت ورزید.^۱ از این جهت می‌توان گفت که در مسئله اسناد روایات سیره شیخ از جهتی مشابه

۱. شیخ طوسی، تهذیب ج ۱۰ قسمت مشیخه

سیره کلینی و از جهتی هم مشابه با سیره شیخ صدوق است. ضمناً این تغییر سبک مؤید این مطلب است که در عهد شیخ طوسی بسیاری از مؤلفات دست اول شیعه موجود بوده و شیخ طوسی در نگارش کتب خود به آن‌ها مراجعه کرده است و علیهذا می‌توان از مهم‌ترین مصادر این دانشمند در نگارش تهذیب به شرح زیر یاد نمود:

- ۱ - جامع ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی
 - ۲ - نوادر احمد بن محمد بن عیسی اشعری
 - ۳ - مؤلفات فضل بن شاذان نیشابوری
 - ۴ - نوادر ابراهیم بن هاشم.
 - ۵ - مشیخه حسن بن محبوب
 - ۶ - کتب حسین بن سعید اهوازی
 - ۷ - کتب محمد بن علی بن محبوب اشعری
 - ۸ - کتب محمد بن حسن الصفار
 - ۹ - کتب سعد بن عبدالله اشعری
 - ۱۰ - کتب احمد بن محمد بن سعید، ابن عقده
 - ۱۱ - کتب جعفر بن محمد بن قولویه
 - ۱۲ - نوادر محمد بن ابن ابی عمیر
 - ۱۳ - جامع یونس بن عبدالرحمن
 - ۱۴ - کتب احمد بن محمد بن خالد برقی
 - ۱۵ - کتب علی بن حسن بن فضال
 - ۱۶ - کتب سهل بن زیاد آدمی
 - ۱۷ - کتب محمد بن احمد بن یحیی اشعری
 - ۱۸ - کتب محمد بن حسن بن احمد بن الولید
- و این عده به شهادت مصادر رجالی همگی از بزرگان صاحب نام تشیع و از استوانه‌های گرانقدر مذهب بوده‌اند و کتاب‌های شیخ آینه‌ای از آثار و مؤلفات آنان می‌باشد.

ب - خروج از مسائل و فتاوی شیخ مفید، ابواب زیادات:

مطلب دیگر در همین زمینه مربوط به خروج شیخ طوسی از چهارچوب فتوی و رساله شیخ مفید است. به طوری که گذشت شیخ طوسی در ابتدا تصمیم گرفته بود تا در چهارچوب رساله فوق به درج روایت اقدام کند او این روش را تا جلد اول باب «تلقین المحتضرین» دقیقاً ادامه داد.^۱ اما در این موقع احساس نمود اکتفا به رساله مقنعه موجب می‌گردد تا بسیاری از روایات فقهی، کنار گذاشته شود. لذا این سیره را ترک نموده و فراتر از مسائل مندرج در رساله مقنعه به ذکر روایت مبادرت ورزید. از طرفی چون متوجه شد نسبت به ابواب و مسائل گذشته روایات زیادی در اختیار دارد که آن‌ها را در کتاب ثبت نکرده، مجدداً تصمیم گرفت تا این‌گونه روایات را تحت عنوان «ابواب زیادات» به مواضع خود ملحق سازد. این کار شیخ طوسی، گرچه خروج از سیره اعلام شده بود، اما در مجموع موجب گشت تا کتاب تهذیب از جامعیت بیش‌تری برخوردار گردد. شیخ طوسی در ابتدای مشیخه تهذیب ضمن یادآوری شرط اولیه در اکتفا به فتاوی شیخ مفید می‌نویسد: "من به این شرط، در اکثر ابواب کتاب طهارت عمل نمودم اما چون مشاهده کردم که با ادامه آن از مقصد اصلی دور شده و کتاب هم فاقد جامعیت لازم خواهد گشت، از سیره اعلام شده عدول کرده و تنها به درج احادیث اتفاقی و اختلافی پرداختم و چون ملاحظه کردم اگر آنچه درباره یک موضوع وجود دارد به‌طور مستوفی گردآوری شود بهتر است تا به مباحث جانبی دیگر پرداخته شود، لذا مجدداً به عقب برگشته و احادیث فوت شده را به عنوان ابواب زیادات به مواضع مربوطه ملحق نمودم. علاوه بر آن در ذکر خبر و روایت و سائط را حذف نموده و مستقیماً به استخراج خبر از اصل یا مصنفی پرداختم که خبر در آن مندرج بوده است. اما در عین حال کوشیدم تا سیره اعلام شده در جمع و تأویل احادیث تا به آخر حفظ و رعایت گردد."^۲

به همین ترتیب باید گفت: شیخ طوسی پس از وفات استاد خود، بعضاً به نقد فتاوی وی مبادرت ورزیده و پس از مدتی ذکر فتوی را کاملاً کنار گذاشت و با این کار کتاب

۱. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱ ص ۲۸۵.

۲. شیخ طوسی، تهذیب، قسمت مشیخه ج ۱۰ ص ۴.

تهذیب از صورت یک رساله فقهی خارج شده و صورتی مستقل به خود گرفت. به عنوان یک نمونه از نقد فتاوی استاد خود، در تعداد تکبیرات مستجبی می نویسد: "شیخ مفید رحمة الله علیه در کتاب خود گفته است که به هنگام بلند کردن دست‌ها جهت قنوت نیازی به ادای تکبیر نیست، اما به نظر من بهتر است در هنگام قنوت دست‌ها با تکبیر بالا رود و روایتی که بر این مطلب دلالت می‌کند عبارت است از ...^۱."

۳- سیره شیخ در زمینه جرح و تعدیل روایات و رواات:

مطلب دیگر در سیره شیخ طوسی به موضوع درج اخبار ضعیف و عدم جرح و تعدیل راویان توسط این دانشمند ارتباط دارد. در این مورد نیز باید یادآور شد خط حاکم بر سیره شیخ طوسی همان خط جمع و تأویل روایات است، به این معنی که وی بنا به تعهد اعلام شده در مقدمه تهذیب و بر طبق قاعده: «الجمع مهما امکن اولی من الطرح». هرگز در صدد اکتفا به درج روایات صحیح بر نیامد. او حتی پس از درج اخبار ضعیف ضرورتی در نقد و بررسی آن اخبار ندیده و جز در مواردی (نادر) به طعن راوی نمی‌پردازد و علی‌رغم تخصصی که این دانشمند در شناخت رجال ضعیف و نسخه‌های محرف و مشکوک داشته است، تنها در حدود بیست مورد به جرح مستقیم راویان بدنام و کذابان حدیث تراش اقدام نمود.^۲ در این مورد سیره شیخ طوسی به این صورت است که اصالت را به فتوای خودش و فتاوی مشهور داده و در تحکیم آن به ذکر روایت پرداخته است. هر چند که در سند آن شخص ضعیف یا عامی یا مجهول الحال قرار داشته باشد، شیخ طوسی تنها در صورتی به ضعف یا جهالت راوی اشاره می‌کند که روایت مخالف با فتوای مشهور یا معارض با روایت صحیح بوده، این تعارض به حدی رسد که جمع بین دو روایت ممکن نگردد او به این ترتیب در تهذیب و استبصار بارها به نقل روایت از سهل بن زیاد آدمی، وهب بن وهب، عمار ساباطی پرداخته بدون آنکه نقدی متوجه این افراد سازد. برعکس در موارد معدودی نیز پس از ذکر روایات همین عده، به سوء عقیده یا ضعف و جهالت آنان اشاره کرده و روایاتشان را رد می‌نماید که جهت اطلاع از نمونه‌هایی در این خصوص می‌توان به تهذیب ج ۱ ص ۳۱ و ۳۲، جلد

۱. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۲ ص ۸۷. ۲. بهبودی، محمد باقر، گزیده تهذیب، ج ۱ ص ۱۶.

ص ۱۰۰ و استبصار ج ۱ ص ۳۱ و ۳۲ ج ۳ ص ۹۵ و ۲۶۱ مراجعه نمود. وجود این سیره که کاملاً با سیره‌های کلینی و شیخ صدوق مغایرت دارد. اسباب تعجب بسیاری از محققان را برانگیخته است. از جمله شهید ثانی در کتاب درایه و به تبع او آیت‌الله حاج ملاعلی علیاری در بهجة الامال می‌نویسند: "و تعجب از شیخ طوسی است که در کتب اصولی خود ضوابطی جهت پذیرش خبر اعلام می‌کند. اما در کتب حدیثی و فقهی خود غرائبی از وی سر زده که نشان می‌دهد او به هیچ شرطی پایبند نیست از جمله آنکه گاه چنان به حدیث ضعیف احتجاج می‌کند که چندین خبر را به توسط همان خبر ضعیف تخصیص می‌زند چرا که آن اخبار به دلیل اطلاقشان با خبر ضعیف تعارض پیدا می‌کنند. گاه با اشاره به ضعف یک حدیث نسبت به رد آن اقدام می‌کند و گاه نیز همانند سید مرتضی به رد خبر غیر متواتر می‌پردازد گرچه آن خبر صحیح باشد. تنها به این دلیل که خبر واحد نمی‌تواند موجب علم و در نتیجه عمل گردد".^۱ اما به نوشته صاحب‌گزیده تهذیب: "شگفت از شهید ثانی و سایر دانشمندان فقه و رجال است که هرگز به مقدمه کتاب تهذیب و استبصار نظر نیافکندند و یا در آن تأمل و تدبر نکردند تا به روشنی دریابند که این شیوه طوسی یک شیوه مصلحت‌آمیز است که در یک مقطع زمانی و با پیشنهاد یک رجل سیاسی (شیخ فاضل) به کار بسته است. تا دهان دشمنان مذهب را ببندد و آبی هم بر آتش جنگ و جدال‌های داخلی همچون فتنه ابن‌الغضائری و قتل احمد بن طرخان جرجرای بیافشاند که عاصمه مذهب را به خطر انداخته بود".^۲

با توجه به این مطلب و با تحقیق در روایات کتب شیخ طوسی و بررسی طرق و اسناد این دانشمند تا صاحبان اصول و مصنّفات اولیه. ضعف بسیاری از روایات و طرق شیخ طوسی شناخته می‌شود. چنانکه مرحوم علامه حلی در کتاب خلاصة الاقوال. ضمن توضیح سیره شیخ طوسی در تلخیص اسناد روایات و نگارش مشیخه. طرق صحیح و ضعیف این دانشمند را استخراج نموده و آن‌ها را از یکدیگر متمایز می‌کند.^۳ آیت‌الله حاج ملاعلی علیاری نیز به تبع علامه حلی در حدود نیمی از طرق شیخ طوسی را

۱. شهید ثانی. الدرایه ص ۲۶. آیت‌الله علیاری. بهجة الامال ص ۴۴۲.

۲. بهبودی. گزیده تهذیب ج ۱ ص ۱۷. ۳. علامه حلی. خلاصة الاقوال. ص ۲۷۵.

تضعیف کرده است.^۱ علاوه بر این دو نفر آیت‌اله خویی در معجم الرجال می‌نویسد: "شیخ طوسی برخلاف شیخ صدوق ادعا نکرده است که کتبی که روایات خود را از آن‌ها استخراج نموده است، همگی معتبر و معروف بوده‌اند و اگر طرق صدوق یا شیخ طوسی تا صاحبان این کتب ضعیف باشد، باید بدون تردید حکم به ضعف آن روایات نمود مگر آنکه این کتب با طرق صحیحی در فهرست تنظیم شده باشد. اما از ظاهر امر برمی‌آید که طوقی که شیخ طوسی در مشیخه خود نقل نموده پاره‌ای از طرق وی را تا صاحبان کتب نشان می‌دهد نه همه طرق^۲."

با این ملاحظات آقای محمد باقر بهبودی در تعقیب سیره‌ای که در انتخاب احادیث صحیح کتب اربعه داشته است به استخراج احادیث صحیح این کتاب همت گماشت و حاصل تحقیق ایشان در این زمینه تالیف گزیده تهذیب با انتخاب ۴۳۹۰ روایت می‌باشد.^۳

آخرین مطلب در بیان سیره شیخ طوسی آنکه: این دانشمند در بسیاری از موارد پس از ذکر یک خبر به مقایسه فحوای آن با فتوای اهل سنت پرداخته و سپس به عنوان حدیثی که در شرایط تقیه صادر شده است، اصالت آن را رد می‌نماید. چنانکه در «بررسی حدیث شیعه و دوره دوم» نمونه‌های متعددی از این‌گونه روایات از نظر گذشت. از این‌رو باید گفت: کتاب‌های تهذیب و استبصار در شناخت شرایطی که امامان شیعه در آن به سر می‌برده‌اند و نیز بررسی عنصر تقیه در مسیر حدیث شیعه، منابع قابل توجهی است، ضمن آنکه این مطلب در جای خود معرف تسلط شیخ طوسی در شناخت آراء و نظرات فقهی اهل سنت می‌باشد.

استبصار در یک نگاه:

دومین اثر مهم حدیثی شیخ طوسی، کتاب «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار» است. این کتاب نیز همانند کتاب تهذیب، از زمان تالیف تاکنون همواره مورد توجه فقها

۱. آیت‌اله علیاری، بهجة‌الامال، ج ۱ ص ۴۴۳ الی ۴۴۵.

۲. خویی، ابوالقاسم، معجم‌الرجال، ج ۱ ص ۸۲.

۳. همین کتاب، انتشارات کویر، ۱۳۷۰ هـ ش

بوده و به عنوان چهارمین کتاب از کتب اربعه، مطرح می‌باشد. این کتاب به گفته مؤلف آن در سه جزء تنظیم شده که دو جزء آن در عبادات و جزء سوم مربوط به معاملات و بقیه ابواب فقه است. شیخ طوسی کتاب استبصار را پس از کتاب تهذیب و با استفاده از این کتاب تألیف نمود. منتهی این کتاب شامل تعدادی از کتب تهذیب است نه همه آن، و دیگر آنکه، کتاب تهذیب جامع اخبار مخالف با یکدیگر و موافق با هم است در صورتی که اخبار کتاب استبصار منحصر است به اخبار مختلفه و ذکر طریقه جمع بین آنها^۱. شیخ طوسی خود در مقام انگیزه تألیف کتاب می‌نویسد: "پس از تألیف کتاب تهذیب جمعی از دانشمندان که آن را مورد مطالعه قرار داده و کتاب جامعی تشخیص دادند و مشاهده کردند کم‌تر حدیثی است مگر آنکه در آن ذکر شده، و برای مبتدی و فقیه و متوسط هر کدام به نحوی قابل استفاده است و همه می‌توانند مطلوب خود را از آن بگیرند، خواستار کتابی شدند که احادیث مختلفه به‌طور اختصار، در آن به‌طور جداگانه جمع آوری شود تا شخص فقیه برای تذکر و متوسط برای آشنایی بیش‌تر در فقه، از آن استفاده کنند. اگر چه برای مبتدی نیز خالی از نفع نیست، ولی آن دو دسته بیش‌تر نیاز به جمع بین احادیث دارند و چه بسا مجال تفحص کتاب‌های مختلف و تتبع روایات را نداشته باشند، و در ضمن به این نکته متوجه شدند که برای انجام این مقصود باید عنایت بیش‌تری مبذول داشت و اشتغال زیادتری بدان پیدا کرد زیرا نفعش بیش‌تر است و در گذشته هیچ یک از بزرگان علمای ماکه در اخبار و فقه و حلال و حرام کتاب نوشته‌اند، در این باره کتابی ننوشت‌اند و از من خواستند که چنین کتابی را تألیف کنم و چنان باشد که در هر باب ابتدا آنچه مورد اعتماد در فتوی و احادیث است بیاورم، سپس اخبار مخالف آن را ذکر کرده و دنبال آن، راه جمع میان آن‌ها را بیان دارم، به‌طوری که حتی المقدور چیزی از آن‌ها را نیز اسقاط نکرده باشم و همان مسلکی را که در کتاب تهذیب پیموده‌ام، پیمایم و در آغاز هر کتابی اشاره به جمله‌ای از مرجحات بنمایم که با این مرجحات جواز عمل به پاره‌ای از اخبار و نه همه آن‌ها به دست آید. من این توضیحات را در این کتاب در کمال اختصار بیان می‌کنم چرا که توضیح مفصل در این جا ضرورتی ندارد. بلکه جای آن در کتب مربوط به اصول فقه است. اما بدان که

۱. شیخ آغا بزرگ، الذریعه، ج ۲ ص ۱۱۴، شیخ طوسی، استبصار ج ۱ ص ۲.

اخبار به طور کلی بر دو قسم است متواتر و غیر متواتر ...^۱."

شیخ طوسی پس از این جملات که مسلک وی را در تألیف کتاب نشان می‌دهد به دسته‌بندی کاملی از تقسیمات خبر پرداخته و پس از توضیحات لازم تأکید می‌کند که روایات کتاب را به ترتیب کتب فقهی از کتاب طهارت تا کتاب دیات، ذکر می‌کند. اما در مورد سیره مؤلف در درج روایات باید گفت: او در این کتاب نیز از نقطه نظر سند روایات، سیره‌ای شبیه به سیره موجود در کتاب تهذیب پیموده است. به این معنی که در دو جزء اول و دوم، سند روایات را به صورت کامل درج نموده اما در جزء سوم بیش‌تر طریقه اختصار سند و تنظیم مشیخه را برگزیده است.^۲ وی پس از اتمام کتاب در کلام پایانی می‌نویسد: "من به قدر توانایی کوشیدم تا با مراجعه به کتب و اصول حدیثی، جوامع حدیثی را تکمیل کرده و حتی الامکان حدیثی را فروگذار ننمایم، البته ادعا نمی‌کنم که آنچه در این مورد وجود دارد بر همه آن‌ها احاطه مطلق داشته‌ام. زیرا کتب و اصول مدونه در این باره فراوان است و چه بسا به تعدادی از آن‌ها دست نیافته باشم." وی معهداً در همین قسمت تأکید می‌کند: "از خدای بزرگ امید دارم که این سه کتابی که توفیق نگارش و اتمام آن نصیب شد یعنی کتاب تهذیب الاحکام که مشتمل بر تمام احادیث اتفاقی و اختلافی است، کتاب نهاییه که اشتمال بر مجرد فتوا با استفاده از روایات دارد و کتاب استبصار که حاوی احادیث اختلافی و جمع و تأویل این احادیث است، فقها و محدثان را از مراجعه به هر کتاب دیگری از کتب و اصول اولیه، بی‌نیاز سازد"^۳.

شیخ طوسی پس از درج مشیخه خود در انتهای استبصار خطاب به خوانندگان این کتاب می‌نویسد: "ای کسانی که خداوند شما را تأیید نماید، بدانید که من کتاب خود را بر سه جزء مشخص تنظیم نموده‌ام، جزء اول و دوم مشتمل بر مباحث مربوط به عبادات و جزء سوم در خصوص معاملات و سایر ابواب فقهی است. جزء اول حاوی ۳۰۰ باب و ۱۸۹۹ حدیث است، جزء دوم مشتمل بر ۲۱۷ باب و ۱۱۷۷ حدیث، و جزء سوم

۱. شیخ طوسی، الاستبصار، ج ۱ ص ۳، نقل از، یادنامه شیخ طوسی ج ۱ ص ۲۲۷. انتشارات دانشگاه مشهد.

۲. شیخ طوسی، الاستبصار، ج ۴ ص ۳۰۴.

۳. شیخ طوسی، الاستبصار، ج ۴ ص ۳۰۵.

مشمول بر ۳۹۸ باب و ۲۴۵۵ حدیث می‌باشد، در مجموع کتاب دارای ۹۱۵ باب و مشتمل بر ۵۵۱۱ حدیث است. من از این رو به شمارش ابواب و تعداد روایات پرداخته‌ام تا زیاده و نقصانی بر آن عارض نگردد^۱.

اما در خصوص سخنان پایانی شیخ، تذکر دو نکته خالی از فایده نیست: اول آنکه همان‌گونه که شیخ آرزو کرد، پس از ظهور کتب اربعه، خصوصاً کتاب‌های تهذیب و استبصار نیاز دانشمندان شیعه در مراجعه به کتب اولیه کم شده و این کتب به تدریج از رده اعتبار یا محل رجوع خارج گردید، به طوری که در عصر ما جز تعداد پراکنده‌ای از این اصول، اثر دیگری وجود ندارد. اظهارات شیخ طوسی در واقع شهادت صادقانه‌ای است که نشان می‌دهد این دانشمند کمال سعی خود را به خرج داد تا محتوای اصول و مصنفات اولیه را در قالب تألیفاتی نیکو و بدیع به جهان تشیع تقدیم نماید و سعی خالصانه او در این مسیر، ضامن حفظ و بقای این کتب در طول تاریخ گردید، به گونه‌ای که هجوم مکرر مخالفان مذهب به جامعه تشیع از جمله حمله آنان به شیخ طوسی و به آتش زدن کتاب‌ها و کرسی درسی این دانشمند نیز، نتوانست عاملی در جهت از بین رفتن این دو کتاب گردد^۲.

دیگر آنکه - شیخ طوسی در پایان استبصار به شمارش دقیق تعداد باب‌ها و روایات کتاب پرداخته و در فلسفه آن می‌نویسد: "من این کار را انجام دادم تا از وقوع زیاده و نقصان در مطالب کتاب جلوگیری شود" از این جمله می‌توان نتیجه گرفت کم و زیاد شدن محتوای کتاب‌های حدیث به صورت غیر عمد توسط وراقان و نسخه برداران یا به طور آگاهانه از ناحیه جاعلان حدیث و خرابکاران مذهبی، امری شایع بوده است و شیخ طوسی با این شمارش، گامی در جهت حفظ کتاب‌های خود برداشت. اما در عین حال آمار ارائه شده توسط شیخ طوسی صد در صد با آمار کنونی روایات استبصار انطباق ندارد، زیرا اولاً مطابق آمار شیخ طوسی مجموع روایات تهذیب ۵۵۳۱ عدد می‌شود نه ۵۵۱۱، گرچه در تمام نسخ خطی عدد ۵۵۱۱ قابل مشاهده است. ثانیاً شمارش دقیق

۱. همان مأخذ، ج ۴ ص ۳۴۳.

۲. این هجوم نسبت به شیعیان به طور مکرر صورت گرفت که مهم‌ترین آن در سال‌های ۴۴۸ و ۴۴۹ بوده است. در این مورد بنگرید به ابن الجوزی، المنتظم ج ۸ ص ۱۷۳ در ذیل حوادث سال‌های فوق.

روایات استبصار مبین عدد ۵۵۵۸ است که این با آمار ارائه شده ۴۷ عدد و با سر جمع روایات اجزای ثلاثه (که توسط شیخ ارائه شده است) ۲۷ عدد مغایرت دارد. اما به گفته محقق کتاب استبصار می توان این تعداد را به جای روایات تکراری از حیث متن و سند در نظر گرفت^۱.

اما در مورد نسخ خطی و مطبوعه استبصار باید گفت: این کتاب از نسخ خطی عتیق و بی مانندی برخوردار است که تنها ده نسخه خطی معتبر آن در کتابخانه ملی ملک وجود دارد و این نسخه ها به اضافه نسخ خطی دیگر در مقالات «نسخه های خطی شیخ طوسی» و «نفایس مخطوطات شیخ طوسی» به تفصیل مورد معرفی قرار گرفته است^۲. علاوه بر نسخه های خطی به گفته کتاب شناس بزرگ معاصر شیخ آغا بزرگ تهرانی کتاب استبصار در سه نوبت به طبع رسیده است: «طبع اول در سال ۱۳۰۷ هجری در چاپخانه لکهنو هند و این طبع به صورت چاپ سنگی، به قطع وزیری و در سه جلد است. طبع دوم این کتاب در سال ۱۳۱۷ در تهران صورت پذیرفته و بالاخره طبع سوم که همان استبصار کنونی است، در سال ۱۳۷۵ هجری در نجف اشرف و با نفقه شیخ علی آخوندی و به تصحیح و پاورقی سید حسن موسوی خراسان انجام پذیرفته است. در چاپ این نسخه با سه نسخه خطی و یک نسخه مطبوع مقابله به عمل آمده لکن از مقابله با نسخه مقابله شده با نسخه خط مؤلف - که در کتابخانه علامه شیخ هادی آل کاشف الغطاء در نجف اشرف موجود است - غفلت شده است^۳».

و آخرین نکته در زمینه کتاب استبصار موضوع شروح و تعلیقاتی است که از سوی دانشمندان بر کتاب استبصار نوشته شده است و در این خصوص باید گفت مطابق بررسی های به عمل آمده، از قرن پنجم تا کنون شروح و تعلیقات بسیاری بر کتاب استبصار نوشته شده است که شیخ آغا بزرگ به هجده مورد آن در الذریعه اشاره کرده است^۴. اما ظاهراً تعداد این شروح بیش از این مقدار بوده و مطابق برخی از تحقیقات

۱. شیخ طوسی، الاستبصار، ج ۴ ص ۳۴۳.

۲. دانشگاه مشهد، یادنامه شیخ طوسی، ج ۸۰ ص ۱ و ۳۴۵.

۳. تهرانی، شیخ آغا بزرگ، الذریعه ج ۲ ص ۱۴ الی ۱۶، مقدمه تبیان ص «ف و ص».

۴. همان مرجع و نیز شیخ طوسی، استبصار، ج ۱ ص «ص و ق»

رقم آنها به بیست و چهار شرح و تعلیق بالغ می‌شود^۱ که خود حکایت از توجه دانشمندان شیعه به این کتاب می‌نماید.

۱. دانشگاه شهید، یادنامه شیخ طوسی، ج ۱ ص ۲۲۹ الی ۲۳۵.

منابع و مأخذ

- ۱- ابن ادریس حلی، محمد بن منصور السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی تصحیح گروه تحقیق جامعه مدرسین قم، مؤسسه نشر اسلامی
- ۲- اصفهانی، ابوالفرج مقاتل الطالبیین، به تصحیح سیداحمدصقر، منشورات شریف رضی ۱۳۷۲ هـ ش
- ۳- ابن ابی الحدید، عزالدین شرح نهج البلاغه به تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، داراحیاء الکتب العربی ۱۳۷۸ هـ ق.
- ۴- ابن اثیر، عزالدین اسدالغابة فی معرفة الصحابه به تصحیح علی بن محمد جزری، بیروت، دارالفکر ۱۴۰۹ هـ ق.
- ۵- ابن اثیر، عزالدین الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ هـ ق.
- ۶- ابوریه، محمود اضواء علی السنة المحمدیه، بیروت، مؤسسه اعلمی للمطبوعات.
- ۷- ابوریه، محمود شیخ المضیره ابوهریره، بیروت، دارالذخائر، للمطبوعات (افست قم) ۱۳۶۸ هـ ق.
- ۸- ابن حنبل، احمد مسنده به تحقیق احمد شاکر، مصر، دارالمعارف ۴۰۴ هـ ق.
- ۹- ابن حنبل، احمد علل به تحقیق دکتر طلعت، آنکارا ۱۹۶۳ میلادی
- ۱۰- ابن جوزی، محمد علی المنتظم فی تاریخ الملوک والامم حیدرآباد هند دایرة المعارف ۱۳۵۹ هـ ق.
- ۱۱- ابن حماد حنبلی، عمادالدین شذرات الذهب، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- ۱۲- ابن خلدون، محمد بن عبدالرحمن مقدمة العبر، بیروت، مؤسسه اعلمی للمطبوعات.
- ۱۳- ابن الندیم، محمد بن اسحاق الفهرست، مصر، مطبعة رحمانیه ۱۳۴۸ هـ ق.
- ۱۴- ادیب، عادل زندگی تحلیلی پیشوایان ما ترجمه دکتر مبشری تهران، دفتر

فرهنگ اسلامی ۱۳۶۵ هـ.ش.

۱۵- ابن داود حلّی، حسن رجال نجف، مطبعة حیدریه (افست قم، رضی) ۱۳۹۲ هـ.ق.

۱۶- ابوزهره، محمد الامام الصادق، حیاته و عصره مصر، مطبعة احمد علی مخیره

۱۷- ابوزهره، محمد المیراث عند الجعفریه، بیروت، دارالرائد العربی

۱۸- ابوزهره، محمد اصول الفقه، بیروت، دارالکتب العربی ۱۴۰۵ هـ.ق.

۱۹- ابوزهو، محمد الحدیث والمحدثون، بیروت، دارالکتب العربی

۲۰- اربلی، علی بن عیسی کشف الغمة فی معرفة الائمة به تصحیح سید هاشم رسولی، دارالکتب الاسلامی ۱۴۰۱ هـ.ق.

۲۱- ابن شهر آشوب، محمد بن علی معالم العلماء، نجف - مطبعة حیدریه ۱۳۸۰ هـ.ق.

۲۲- ابن شهر آشوب، محمد بن علی مناقب آل ابی طالب، به تصحیح سید هاشم رسولی قم - مطبعة علمیه.

۲۳- ابن صلاح، عثمان بن عبدالرحمن علوم الحدیث - دمشق، دارالفکر ۱۴۰۴ هـ.ق.

۲۴- اردبیلی، محمد بن علی جامع الرواة، قم - کتابخانه آیت اله مرعشی نجفی ۱۴۰۳ هـ.ق.

۲۵- ابن هشام، محمد السیرة النبویه به تحقیق مصطفی سقا، بیروت، دارالقلم

۲۶- استرآبادی، محمد بن علی آیات الاحکام به تعلیق شریف زاده و تصحیح بهبودی تهران مکتبة المعراجی ۱۳۹۴.

۲۷- ابن عقیل، محمد النصائح الکافیة لمن يتولى معاویه، بیروت، مؤسسه الفجر ۱۴۱۱ هـ.ق.

۲۸- ابن صالح، طاهر توجیه النظر الی اصول الاثر، بیروت، دارالمعرفة

۲۹- ابن زین الدین، حسن منتقى الجمال فی شرح احادیث الصحاح والحسان،

تحقیق علی اکبر غفاری قم، جامعه مدرسین ۱۳۶۲.

۳۰- ابن کثیر، محمد البداية والنهاية، بیروت، دارالکتب العلمیه ط ۴
۱۴۰۸.

۳۱- امین، سید محسن اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات ۱۴۰۶
ه.ق.

۳۲- امین، سید محسن نقض الوشیعه، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات
۱۴۰۳ ه.ق.

۳۳- امینی، عبدالحسین الغدیر فی کتاب السنة والادب تهران - دارالکتاب
الاسلامی ۱۳۶۶ ه.ق.

۳۴- انیس، ابراهیم معجم الوسیط، تهران - انتشارات ناصر خسرو (افست)

۳۵- احمد، دکتر امتیاز دلائل التوثیق المبکر، بیروت، دارالوفاء

۳۶- امین، عبدالدود الامام الصادق، بیروت، دارالتوجیه الاسلامی ط ۱
۱۴۰۰ ه.ق.

۳۷- آل قیس قیس، الایرانیون والادب العربی، قم - مؤسسه البحوث والتحقیقات
الثقافیه ۱۴۰۶ ه.ق.

۳۸- بحر العلوم، سید محمد مهدی رجال، تهران، منشورات مکتبه الصادق ط ۱
۱۳۶۳ ه.ق.

۳۹- بحر العلوم، سید محمد صادق مقدمه رجال الطوسی، نجف، مطبعه حیدریه
۱۳۸۱ ه.ق.

۴۰- بهبودی، محمد باقر صحیح الکافی، بیروت، دارالاسلامیه ۱۴۰۱ ه.ق

۴۱- بهبودی، محمد باقر سیره علوی، تهران، چاپ حیدری ۱۳۶۸ ه.ش

۴۲- بهبودی، محمد باقر گزیده کافی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۳
ه.ش

۴۳- بهبودی، محمد باقر گزیده من لایحضر الفقیه، تهران، انتشارات کویر ۱۳۷۰
ه.ش

۴۴- بهبودی، محمد باقر گزیده تهذیب، تهران، انتشارات کویر ۱۳۷۰ ه.ش.

- ۴۵- بهبودی، محمدباقر معرفة الحديث، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
۱۳۶۲ هـ ش
- ۴۶- بروجردی، آیه الله سیدحسین جامع احادیث الشیعه، قم، مطبعة مهر
۱۴۱۰ هـ ق.
- ۴۷- بیضاوی، قاضی عبدالله بن عمر نهاية السؤل في شرح منهاج الاصول،
بيروت، عالم الكتب
- ۴۸- بخاری، محمد بن اسماعیل صحیح، بیروت، دارالقلم ۱۴۰۷ هـ ق.
- ۴۹- تهرانی، شیخ آغا بزرگ الذریعة الی تصانیف الشیعه، بیروت، دارالاضواء
۱۴۰۳ هـ ق
- ۵۰- تهرانی، شیخ آغا بزرگ اجتهاد و مذاهب اسلامی به ترجمه، افتخارزاده،
قم- سازمان نشر حر.
- ۵۱- تیجانی، سماوی، دکتر محمد مع الصادقین، بیروت، لندن، موسسه الفجر
۱۴۱۲ هـ ق.
- ۵۲- تستری، شیخ محمد تقی قاموس الرجال، قم، سازمان نشر اسلامی ۱۴۱۰
هـ ق.
- ۵۳- جعفریان، رسول حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، قم، سازمان تبلیغات
اسلامی ۱۳۶۹ هـ ش
- ۵۴- جعفریان، رسول تاریخ تشیع در ایران، قم، سازمان تبلیغات اسلامی ۱۳۶۹
هـ ش.
- ۵۵- جعفری، سیدحسین تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه دکتر آیت الهی، تهران،
دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۵۹.
- ۵۶- جعفری، سید محمد مهدی آشنایی با نهج البلاغه، تهران، موسسه انتشارات
امیرکبیر ۱۳۶۴ هـ ش.
- ۵۷- جعفری، سید محمد مهدی پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه،
تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۵۶ هـ ش.
- ۵۸- جلالی حسینی، سید محمد رضا دراسة حول الاصول الاربعماه، تهران، مرکز

انتشارات الاعلمى ۱۳۵۳ هـ ش.

- ۵۹- جندى، عبدالحليم الامام الصادق، مصر، المجلس الاعلمى للشؤون الاسلامى ۱۳۹۷ هـ ق.
- ۶۰- حرانى، حسن بن على شعبه تحف العقول، به تصحيح على اكبر غفارى، تهران، كتابفروشى اسلاميه، ۱۴۰۰ هـ ق.
- ۶۱- حسينى، سيد عبد الزهراء مصادر نهج البلاغه و اسانیده، بيروت، دارالاضواء ۱۴۰۵ هـ ق.
- ۶۲- حسنى، هاشم معروف دراسات فى الحديث والمحدثين، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- ۶۳- حسنى، هاشم معروف الموضوعات فى الاثار و الاخبار، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات ۱۴۰۷ هـ ق.
- ۶۴- حسنى، هاشم معروف سيرة الائمة الاثنى عشر، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات ۱۴۱۱ ط ۶.
- ۶۵- حسنى، هاشم معروف تاريخ الفقه الجعفرى، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات ۱۴۰۷ هـ ق.
- ۶۶- حسين الزين، محمد الشيعة فى التاريخ، بيروت، دارالاثار ۱۳۹۹ ط ۲.
- ۶۷- حكيمى، محمدرضا و ديكران الحيوه، تهران، نشر الثقافة الاسلاميه ۱۴۰۸ هـ ق.
- ۶۸- حكيمى، محمدرضا سلونى قبل ان تفقدونى، بيروت، انتشارات الاعلمى ۱۳۹۹ هـ ق.
- ۶۹- حكيمى، محمدرضا لولاالستان، بيروت، انتشارات اعلمى
- ۷۰- حكيمى، محمدرضا امام در عينيت جامعه، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامى ۱۳۶۹ هـ ش
- ۷۱- حلى، حسن بن يوسف مطهر خلاصة الاقوال، قم، منشورات رضى ۱۴۰۲ هـ ق.
- ۷۲- حموى، ياقوت معجم البلدان، بيروت، داراحياء التراث العربى ۱۳۹۹

هـ.ق.

- ٧٣- خرمشاهی، بهاءالدين دایرةالمعارف تشیع، تهران، سازمان دایرةالمعارف تشیع
- ٧٤- خضری بک، شیخ محمد الدولة الامویة، بیروت، مؤسسه الکتب الثقافیة ١٤١٥ هـ ق
- ٧٥- خضری بک، شیخ محمد الدولة العباسیة، بیروت، مؤسسه دارالکتب الحدیث ١٤٠٩ هـ ق
- ٧٦- خضری بک، شیخ محمد محاضرات تاریخ الامم الاسلامیة، مکتبة التجاریة الکبری.
- ٧٧- خطیب، محمد عجاج السنة قبل التدوین، بیروت، دارالفکر ١٠٤١ هـ ق.
- ٧٨- خطیب، محمد عجاج المختصر الوجیز فی علوم الحدیث، بیروت، موسسه الرساله
- ٧٩- خطیب بغدادی تقیید العلم به تحقیق یوسف العش، بیروت داراحیاء السنة النبویة ١٣٩٤.
- ٨٠- خطیب بغدادی الرحلة فی طلب الحدیث به تحقیق ابوبکر احمد علی، بیروت، دارالکتب العلمیة ١٣٩٥ هـ ق
- ٨١- خویی، ابوالقاسم البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالزهراء ١٤٠٨ هـ ق.
- ٨٢- خویی، ابوالقاسم معجم رجال الحدیث، بیروت، منشورات مدینة العلم ١٤٠٩ هـ ق
- ٨٣- دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن سنن استانبول ١٤٠١ هـ ق.
- ٨٤- دشتی، محمد شناخت نهج البلاغه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی ١٣٧٠ هـ ش.
- ٨٥- دهخدا، علی اکبر لغت نامه، تهران، موسسه انتشارات لغت نامه.
- ٨٦- دوانی، علی سیدرضی مؤلف نهج البلاغه، تهران، بنیاد نهج البلاغه ١٣٥٩.
- ٨٧- دینوری، محمد بن عبدالله الامة والسیاسة، بیروت، دارالاضواء ١٤١٠ هـ ق.

- ٨٨- دينورى، محمد بن عبدالله المعارف، بيروت، دارالكتب العلميه ١٤٠٧.
 ٨٩- دينورى، محمد بن عبدالله تأويل مختلف الحديث، بيروت، دارالكتاب العربى.

٩٠- ذهبى، حافظ شمس الدين تذكرة الحفاظ، بيروت، دارالكتب العلميه ١٣٧٤ هـ ق

٩١- راسخى نجفى، عباس نواب اربعة و عظمت مقام هر يك، چاپ قزوين

٩٢- زرکلى، خيرالدين الاعلام، بيروت، دارالعلم للملايين ١٩٨٦ م.

٩٣- زرارى (ابوغالب)، احمد بن محمد رساله به تصحيح محمدرضا حسيني، قم، سازمان تبليغات اسلامى ١٤١١ هـ ق

٩٤- سيوطى، عبدالله بن عبدالرحمن طبقات المفسرين، ط ليدن (افست تهران- اسدى) ١٨٣٩ م.

٩٥- سيوطى، عبدالله بن عبدالرحمن الاتقان فى علوم القرآن به تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، قم، منشورات رضى، بيدار ١٣٦٣ هـ ش.

٩٦- سيوطى، عبدالله بن عبدالرحمن تدریب الراوى به تحقيق دكتور احمد، بيروت، دارالكتب العربى ١٤٠٥ هـ ق.

٩٧- سيوطى، عبدالله بن عبدالرحمن الدرالمشور فى تفسير بالماء ثور، قم، كتابخانه آيت اله مرعشى نجفى ١٤٠٤ هـ ق.

٩٨- سزگين، فؤاد تاريخ التراث العربى، المجلد الاول، الجزء الثالث ١٤٠٤ هـ ق.

٩٩- سبجاني، جعفر كليات فى علم الرجال، قم، مطبعة مهر ١٣٦٦

سيد مرتضى شريف امالى به تحقيق احمد بن الامينى، قم، منشورات كتابخانه آيت اله مرعشى ١٤٠٣ هـ ق

١٠٠- شريف قريشى، باقر حياة الامام السجاد، بيروت، دارالاضواء ١٤٠٩ هـ ق.

١٠١- شريف قريشى، باقر حياة الامام الهادى بيروت، دارالاضواء ١٤٠٨ هـ ق.

١٠٢- شريف قريشى، باقر حياة الامام الحسن العسكري، بيروت، دارالاضواء

- ١٤٠٨ هـ.ق.
- ١٠٣- شوشتری، قاضی نورالله الصوارم المهرقه فی نقدالصواعق المحرقة، بیروت دارالکتب الاسلامیه ١٣٦٧ هـ.ق
- ١٠٤- شکعه، دکتر مصطفی الائمه الاربعه، بیروت، دارالکتب اللیبانی ١٤١١ هـ.ق.
- ١٠٥- شافعی، محمد بن ادیس اختلاف الحدیث، بیروت، دارالکتب العلمیه ١٤٠٦ هـ.ق.
- ١٠٦- شرف الدین، عبدالحسین الاجتهاد والنص به ترجمه علی دوانی، تهران، کتابخانه بزرگ اسلامی ١٣٩٦ هـ.ق
- ١٠٧- شرف الدین، عبدالحسین المراجعات، مصر، موسسه النجاح ١٣٩٩ هـ.ق.
- ١٠٨- شمس الدین، محمد رضا حدیث الجامعة النجفیه، نجف، مطبعة العلمیه ١٩٥٣ هـ.ق.
- ١٠٩- شهید ثانی، زین الدین بن علی الدراية فی مصطلح الروایه، قم، منشورات مکتبه المفید (افست نجف)
- ١١٠- شهید ثانی، زین الدین بن علی الرعاية فی علم الدراية، قم، کتابخانه آیت اله مرعی ١٤٠٨ هـ.ق.
- ١١١- صبحی، صالح علوم الحدیث و مصطلحه، قم، منشورات رضی ١٣٦٣ هـ.ش
- ١١٢- صفار، محمد بن الحسن بصائر الدرجات، تهران، موسسه اعلمی ١٣٦٢ هـ.ش.
- ١١٣- صباغ، محمد الحدیث النبوی، مصطلحه و بلاغته، بیروت، المکتب الاسلامی ١٤٠١ هـ.ق.
- ١١٤- صدوق، محمد بن علی عیون اخبار الرضا، به ترجمه علی اکبر غفاری و حمید رضا مستفید، نشر صدوق ١٣٧٣ هـ.ش
- ١١٥- صدوق، محمد بن علی توحید، مکتبه الصدوق ١٣٩٨ هـ.ق

- ۱۱۶- صدوق، محمد بن علی ثواب الاعمال، قم، منشورات رضی ۱۳۶۴ ه.ش.
- ۱۱۷- صدوق، محمد بن علی خصال به ترجمه فهری زنجانی، تهران انتشارات علمیه اسلامیة
- ۱۱۸- صدوق، محمد بن علی علل الشرايع، نجف مكتبة حيدريه ۱۳۸۵ ه.ق.
- ۱۱۹- صدوق، محمد بن علی عيون اخبارالرضا به ترجمه اصفهانی تهران، انتشارات اسلاميه
- ۱۲۰- صدوق، محمد بن علی كمال الدين و تمام النعمه به تحقيق و تصحيح علي اكبر غفاري تهران، موسسه نشر اسلامي ۱۳۶۳ ه.ش
- ۱۲۱- صدوق، محمد بن علی فقيه من لا يحضره الفقيه به تصحيح سيدحسن خراسان بيروت، دارالاضواء ۱۴۰۵ ه.ق.
- ۱۲۲- صدوق، محمد بن علی معاني الاخبار به تصحيح علي اكبر غفاري، قم، انتشارات جامعه مدرسین ۱۳۷۹ ه.ق
- ۱۲۳- طعيمة، دکتر صابر الشيعة معتقداً ومذهباً، بيروت، مكتب، الثقافيه ۱۴۰۸ ه.ق.
- ۱۲۴- طبري، محمد بن جرير تاريخ به تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دارالتراث العربي
- ۱۲۵- طبري، محمد بن جرير بن رستم دلائل الامامه، نجف، مطبعة حيدريه ۱۳۹۶ ه.ق
- ۱۲۶- طبرسي، فضل بن حسن تفسير مجمع البيان به تحقيق محلاتي، بيروت، دارالمعرفه ۱۴۰۸ ه.ق.
- ۱۲۷- طبرسي، فضل بن حسن اعلام الوري باعلام الهدى به تحقيق علي اكبر غفاري، بيروت، دارالمعرفه ۱۳۹۹ ه.ق.
- ۱۲۸- طبرسي، احمد بن علي بن ابي طالب احتجاج ببيروت، موسسه الاعلمي ۱۴۰۱ ه.ق.
- ۱۲۹- طوسي، محمد بن حسن الاستبصار فيما اختلف من الاخبار، بيروت، دارالاضواء ۱۴۰۶ ه.ق.

- ۱۳۰- طوسی، محمد بن حسن تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه
۱۳۴۶ هـ ش
- ۱۳۱- طوسی، محمد بن حسن تلخیص الشافی به تحقیق بحر العلوم، نجف،
مطبعة الاداب ۱۳۸۳.
- ۱۳۲- طوسی، محمد بن حسن تفسیر تبیان، به مقدمه شیخ آغا بزرگ، بیروت،
دار حیاء التراث العربی
- ۱۳۳- طوسی، محمد بن حسن رجال (الابواب)، قم، منشورات رضی (افست)
۱۳۸۰ هـ ق.
- ۱۳۴- طوسی، محمد بن حسن عدة الاصول به تحقیق محمد مهدی نجف، قم،
موسسه آل البيت ۱۴۰۳ هـ ق
- ۱۳۵- طوسی، محمد بن حسن الغیبه، قم، موسسه المعارف الاسلامیه
۱۴۱۱ هـ ق
- ۱۳۶- طوسی، محمد بن حسن فهرست به تحقیق محمد صادق بحر العلوم، قم،
منشورات رضی، (افست نجف)
- ۱۳۷- طوسی، محمد بن حسن فهرست به تصحیح لوئیس اسپنجر، رامپار، هند
(افست مشهد) ۱۳۵۱.
- ۱۳۸- عتر، دکتر نورالدین منهج النقدی علم الحدیث، دمشق، دارالفکر ۱۴۰۶
هـ ق
- ۱۳۹- عسکری، سیدمرتضی طب الرضا وطب الصادق مقدمه، قم، انتشارات فؤاد
۱۳۶۰ هـ ش.
- ۱۴۰- عسکری، سیدمرتضی عبدالله بن سبا، تهران، دفتر نشر کواکب ۱۳۶۰.
- ۱۴۱- عسکری، سیدمرتضی معالم المدرستین، تهران، موسسه البعثه ۱۴۰۵
هـ ق.
- ۱۴۲- عسکری، سیدمرتضی یکصد و پنجاه صحابی ساختگی، تهران،
مجمع علمی اسلامی بدر ۱۳۶۲.
- ۱۴۳- عسکری، سیدمرتضی نقش عایشه در تاریخ اسلام، تهران، دفتر نشر

کوکب

- ۱۴۴- علیاری، علی بهجة الامال في شرح زبدة المقال، قم، بنیاد فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۶ هـ ق
- ۱۴۵- عسقلانی، ابن حجر تهذیب التهذیب، بیروت، دارالفکر ۱۴۰۸ هـ ق.
- ۱۴۶- عسقلانی، ابن حجر لسان المیزان، بیروت، موسسه اعلمی للمطبوعات ۱۴۰۶ هـ ق
- ۱۴۷- عاملی، محمد بن حسن تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل، الشریعه، تهران، کتابفروشی اسلامیہ ۱۳۶۷ هـ ش
- ۱۴۸- عاملی، محمد بن حسن الوجیزه فی الدرایه، قم، مکتبه الاسلامیه ۱۳۶۹ هـ ش.
- ۱۴۹- فاعور، علی سیره عمر بن عبدالعزیز، بیروت، دارالهادی ۱۴۱۱ هـ ق.
- ۱۵۰- فریدو جدی، محمد دایرة المعارف، بیروت، دارالمعرفه ۱۹۷۱ م.
- ۱۵۱- فیض الاسلام، علینقی نهج البلاغه، تهران، نشر آثار فیض ۱۳۵۱ هـ ش
- ۱۵۲- فضل الله، محمد جواد الامام الصادق، بیروت، دارالزهراء ۱۴۰۱ هـ ق.
- ۱۵۳- فضل الله، محمد جواد تحلیلی از زندگی امام رضا به ترجمه عارف، مشهد بنیاد پژوهش های اسلامی ۱۳۶۹ هـ ق.
- ۱۵۴- فیروزآبادی، سیدمرتضی فضائل الخمسة من الصحاح الستة، تهران، دارالکتب الاسلامی، ۱۴۰۸ هـ ق.
- ۱۵۵- قاسمی، جمال الدین قواعد التحديث، بیروت، دارالکتب العلمیه ۱۳۹۹ هـ ق
- ۱۵۶- قزوینی، محمد بن یزید سنن، بیروت، دارالکتب العلمیه ۱۴۰۷ هـ ق.
- ۱۵۷- قربانی، زین العابدین علم الحدیث و نقش آن در تهذیب کتب احادیث، قم، چاپ صدر ۱۳۷۰ هـ ش.
- ۱۵۸- قمی، شیخ عباس سفینه البحار، بیروت، دارالمرتضی ۱۳۵۵.
- ۱۵۹- کلینی، محمد بن یعقوب الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه ۱۳۶۳ هـ ش.

- ۱۶۰- کاتب واقدی، محمد بن سعد طبقات به تصحیح ادوارد سخو
طلیدن ۱۳۳۲.
- ۱۶۱- کشی، ابو عمرو و محمد بن عمر اختیار معرفة الرجال به تعلیق میرداماد،
رجایی، قم، موسسه آل بیت.
- ۱۶۲- کشی، ابو عمرو و محمد بن عمر اختیار معرفة الرجال به تصحیح حسن،
مصطفوی مشهد
- ۱۶۳- موسوی همدانی سید محمد باقر، علی در کتب اهل سنت، تهران کانون
انتشارات محمدی، ۱۳۶۱ ه.ش.
- ۱۶۴- مامقانی عبدالله تنقیح المقال، نجف، مطبعة مرتضوی ۱۳۵۲.
- ۱۶۵- مامقانی، عبدالله تلخیص مقباس الهدایه به تلخیص علی اکبر غفاری تهران،
نشر صدوق ۱۳۶۹ ه.ش.
- ۱۶۶- مدیرشانه چی، کاظم علم الحدیث، قم، جامعه مدرسین ۱۳۶۲ ه.ش
- ۱۶۷- مدیرشانه چی، کاظم درایة الحدیث، قم، جامعه مدرسین ۱۳۶۲ ه.ش
- ۱۶۸- مجلسی، محمد باقر بحار الانوار الجامعة لدر اخبار الائمة الاطهار، بیروت،
موسسه الوفا ط ۲، ۱۴۰۳ ه.ق
- ۱۶۹- مجلسی، محمد باقر مرأة العقول فی شرح اخبار آل الرسول تهران،
دارالکتب الاسلامیه ۱۳۶۳ ه.ش
- ۱۷۰- مجلسی، محمد تقی روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه قم، بنیاد
فرهنگ اسلامی ۱۳۶۷ ه.ش.
- ۱۷۱- میرداماد، میر محمد باقر الرواشح السماویه، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی
۱۴۰۵ ه.ق
- ۱۷۲- مسلم، محمد بن مسلم صحیح، به تصحیح فؤاد عبدالباقی، بیروت
دار احیاء التراث العربی ۱۳۷۴ ه.ق.
- ۱۷۳- مسعودی، ابو الحسن مروج الذهب و معادن الجواهر به تحقیق محمد
محیی الدین بیروت، دارالمعرفه.
- ۱۷۴- مشکور، محمد جواد تاریخ شیعه و فرقه های آن تا قرن چهارم تهران،

کتابفروشی اشراقی ۱۳۶۲ هـ ش

۱۷۵- مظفر، محمدحسین الامام الصادق، قم، انتشارات جامعه مدرسین
۱۴۰۹ هـ ق.

۱۷۶- مظفر، محمدرضا اصول فقه، تهران، نشر دانش اسلامی ۱۴۰۵ هـ ق.
۱۷۷- مظفر، محمدحسین تاریخ شیعه به ترجمه دکتر حجتی، تهران، دفتر نشر
فرهنگ اسلامی ۱۳۶۸ هـ ش.

۱۷۸- مصطفوی، حسن الاصول الستة عشر، تهران، چاپخانه حیدری.

۱۷۹- معلمی، عبدالرحمن الانوار الکاشفه، بیروت، عالم الکتب ۱۴۰۳ هـ ق.

۱۸۰- مغنیه، محمدجواد الشیعة والحاکمون، بیروت، دارمکتبه الهلال
۱۴۰۴ هـ ق.

۱۸۱- مغنیه، محمدجواد الشیعة والتشیع بیروت، دارالجواد ۱۴۰۹ هـ ق

۱۸۲- مفید، محمدبن نعمان امالی به تحقیق علی اکبر غفاری، قم، جامعه
مدرسین ۱۴۰۳ هـ ق.

۱۸۳- مفید، محمدبن نعمان الارشاد، بیروت، موسسه اعلمی للمطبوعات،
۱۴۱۰ هـ ق

۱۸۴- مقریزی النزاع والتخاصم بین بنی امیه و بنی هاشم، بیروت، موسسه اهل
البيت.

۱۸۵- موسوی غریفی، محیی الدین قواعد الحدیث، بیروت، دارالاضواء
۱۳۹۹ هـ ق.

۱۸۶- موسوی خوانساری، محمدباقر روضات الجنات، تهران، نشر،
اسماعیلیان ۱۳۹۰ هـ ق.

۱۸۷- نصر، سیدحسن تأسیس الشیعه، تهران، منشورات الاعلمی

۱۸۸- نجمی، محمدصادق سیری در صحیحین، تهران، شرکت افست
سهامی عام ۱۳۶۱ هـ ش

۱۸۹- نوبختی، حسن بن موسی فرق الشیعه، نجف، مطبعة حیدریه ۱۳۵۵
هـ ق

- ۱۹۰- نوری، میرزا حسن مستدرک وسائل الشیعه، تهران، کتابفروشی اسلامیة
۱۳۸۲ هـ ق
- ۱۹۱- نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی فهرست اسماء مصنفی الشیعه به تحقیق
موسی شبیر زنجانی، قم، جامعه در مدرسین ۱۴۱۱ هـ ق
- ۱۹۲- نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی فهرست اسماء مصنفی الشیعه به تحقیق
محمد جواد نائینی، بیروت، دارالاضواء ۱۴۰۸ هـ ق
- ۱۹۳- نجفی، سید محمد باقر مدینه شناسی، شرکت قلم ۱۳۶۳ هـ ش
ونسنگ، دکتر آبی المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی، مکتبه بریل لیدن
- ۱۹۴- ولوی، علی محمد تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی، تهران، انتشارات
بعثت ۱۳۶۷ هـ ش
- ۱۹۵- ویل، دوران تاریخ تمدن، بیروت، دارالفکر ۱۴۰۸ هـ ق.
- ۱۹۶- یوسف مکی، سید حسین عقیده الشیعه فی الامام الصادق، بیروت، دارالزهراء
۱۴۰۷ هـ ق.

مقالات:

- ۱- استادی، رضا سیرا جمالی در تاریخ حدیث، قم، مجله نور علم شماره ۵ -
۱۳۶۳ هـ ش
- ۲- بهبودی، محمد باقر علم رجال و مسئله توثیق، تهران، کیهان فرهنگی سال
هشتم، شماره ۸
- ۳- بهبودی، محمد باقر مصاحبه درباره حدیث و نقد و بررسی های مصاحبه،
کیهان فرهنگی سال سوم از شماره ۷ الی ۱۱ نیمه دوم سال ۶۵
- ۴- بهبودی، محمد باقر نگرشی به آغاز و انجام حدیث، کیهان فرهنگی، سال
چهارم شماره ۱۰.
- ۵- خامنه ای، آیت اله سید علی چهار کتاب اصلی علم رجال، یادنامه علامه امینی،
تهران، موسسه انجام کتاب ۱۳۴۸ هـ ش
- ۶- دوانی، علی زندگانی شیخ طوسی (یادنامه شیخ ج ۱) مشهد، انتشارات دانشگاه

۱۳۴۸ هـ ش

۷- رسولی محلاتی، سیدهاشم مؤلفات چاپی و غیرچاپی شیخ طوسی (یادنامه ج ۱) مشهد- انتشارات دانشگاه ۱۳۴۸ هـ ش

۸- شبیری، سیدجواد ناگفته‌هایی از حیات شیخ مفید، قم، نورعلم دوره سوم شماره اول.

۹- شبیرزنجانی، موسی ابوالعباس نجاشی، قم، نور علم دوره، اول شماره ۱ و ۱۱.

۱۰- شهرستانی، سیدصالح نسخه‌های خطی مؤلفات شیخ طوسی (یادنامه، ج ۱) مشهد، انتشارات دانشگاه ۱۳۴۸.

۱۱- غفاری، علی‌اکبر تدوین حدیث در اسلام، کیهان فرهنگی شماره ۲۰

۱۳۶۹ هـ ش

۱۲- کوهلیرگ، ایقان مقاله اصول اربعماء، دایرةالمعارف، اسلامی ۱۳۴۸

هـ ش

۱۳- مدیرشانه‌چی، کاظم نفایس مخطوطات شیخ طوسی (یادنامه ج ۱) مشهد، انتشارات دانشگاه ۱۳۴۸ هـ ش

۱۴- میرشریفی، سیدعلی رجال نجاشی مهم‌ترین کتاب رجال شیعه، قم، نور علم دوره سوم شماره یک